تفسیر احمد

Ketabton.com

تفسیر شریف جزء سی ام

امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»

چاپ سوم سال ۱۴۰۱ هجری شمسی ©

(c) ketabton.com: The Digital Library



وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse ١٧:٤٥-Quraan

Name: Tafsir Ahmad
(Interpretation of Part ٣٠ of the Holy Quran with Original 'Arabic Text)
By: Aminuddin Saidi ©
Nov ٢٠٢٢, Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan
Publisher: De Haq De laare Kultury Markaz
First Edition ٢٠١٧, in ٩٥٣ Pages, A٥
Email: saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:
نام: تفسیر احمد (تفسیر شریف جزء سی ام)
تتبع، تحقیق و نگارش: امین الدین «سعیدی – سعید افغانی»
مهتممین:
دکتور صلاح الدین «سعیدی – سعید افغانی»
شیخ القرآن مولوی روضه گل «رمیم» و انجینیر عتیق الله «یاسر»
تیراژ چاپ سوم: ١٠٠٠
سال طبع: ماه عقرب سال ١٤٠١ هـ ش (ماه نومبر سال ٢٠٢٢ م)
مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست
Contents

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	نام سوره به انگیسی/لاتین	صفحه
	النّبأ	خبر روز رستاخیز است. محتوای سوره: این سوره در مورد حادثه بزرگ قیامت در قالب سؤال، و ذکر به قدرت خداوند(ج) در آسمان و زمین، ذکر به نعمات الهی برای نیکوکاران و عذاب درد ناک برای طغیانگران و کافران دارد.	An-Naba-۷۸ The Tidnings	۱
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۴
۲		اسباب نزول		۵
۳		وجه تسمیه		۵
۴		محتوای سوره		۵
۵		ترجمه و تفسیر مؤجز		۶
۶		شدت عذاب اهل دوزخ		۱۸
۷		سفر به کرات آسمانی		
۸		خلقت جهان در شش روز		۲۰
	النّازعات	فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم محتوای سورهٔ نازعات: این سوره بر محور مسائل مربوط به	An-Nazi'at-۷۹ Those Who Drag Forth	۲۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

		معاد دور می زند و ذکر هم به داستان حضرت موسی و سرنوشت فرعون می باشد و اینکه هیچکس غیر از الله (ج) از تاریخ وقوع روز قیامت باخبر نیست.		
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۲۳
۲		اسباب نزول		۲۳
۳		وجه تسمیه		۲۴
۴		ترجمهٔ مؤجز سوره		۲۴
۵		آشنایی با سوره		۲۷
۶		تفسیرمؤجزسوره		۲۸
۷		ماموریت ملک الموت		۳۶
۸		قبض روح پیامبر صلی الله علیه وسلم		۳۷
۹		سرعت عمل ملک الموت		۳۸
۱۰		صورت حال جنتیان		۴۰
۱۱		صورت حال دوزخیان		۴۰
۱۲		وضعیت کودکان در قیامت		۴۱
۱۳		وضعیت کودکان مشرکان و کافران در قیامت		۴۲
۱۴		وضعیت مجانین و دیوانگان در قیامت		۴۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

	عَبَسَ	چهرهٔ درهم کشید (چهرهٔ عبوس) محتوای سورهٔ عبس: طرح مسئلهٔ معاد، تذکر و یاد آوری به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت، بیان ارزش و اهمیت قرآن کریم.	A-'basa-۸۰ He Frowned	۴۶
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۴۶
۲		وجه تسمیه		۴۷
۳		اسباب نزول		۴۷
۴		شرایط صحابه شدن		۴۸
۵		محتوای کلی سورهٔ عَبَسَ		۴۹
۶		ترجمه و تفسیر مؤجز		۴۹
۷		مخاطب این سوره کیست؟		۵۴
۸		معصوم بودن انبیاء		۵۸
۹		عصمت پیامبران در چه چیز های است؟		۶۴
۱۰		مامسؤول رفتن مردم به جنت نمی باشیم!		۶۸
	التّکویر	برخود پیچیدن محتوای سورهٔ تکویر: بیان مسئله قیامت و دگرگونی عظیم در پایان این جهان، یادآوری به عظمت قرآن کریم.	At-Takwir-۸۱ The Overthrowing	۷۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۷۳
۲		آشنایی با سوره		۷۴
۳		وجه تسمیه		۷۴
۴		فضیلت آن		۷۴
۵		فضیلت تلاوت این سوره		۷۵
۶		ترجمۀ مؤجز		۷۵
۷		محتوای سوره		۷۷
۸		سیاق های سورۀ تکویر		۷۷
۹		نکات اخلاقی و اجتماعی سورۀ تکویر		۷۸
۱۰		تفسیر سورۀ تکویر		۷۹
۱۱		فضیلت دختران		۸۲
۱۲		بهانۀ زندۀ به گور کردن دختران		۸۳
۱۳		اصطلاح دوران جاهلیت		۸۴
۱۴		حشرحیوانات در روز قیامت		۸۶
۱۵		جبریل أمین حامل قرآن کریم و سایر کتب آسمانی		۹۵
۱۶		چگونگی قصاص حیوانات در روز حشر		
۱۷		قصاص میان حیوانات چگونه واقع می‌شود؟		
	الانفطار	شکافته شدن محتوای سورۀ اِنفِطار: این سوره نیز	Al-Infitaar-۸۲ The Cleaving	۱۰۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

		بر محور مسائل مربوط به قیامت بحث مینماید و انسان را به نعمت های خداوند متعال و فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند متوجه می سازد.		
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۱۰۰
۲		اسباب نزول		۱۰۱
۳		وجه تسمیه		۱۰۲
۴		فضیلت سورۀ الانفطار		۱۰۲
۵		ترجمۀ مختصر		۱۰۳
۶		آشنایی با سوره		۱۰۴
۷		تفسیر سوره		۱۰۴
۸		فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می نویسند		۱۱۱
۹		توضیح مختصر در بارۀ روز قیامت		۱۱۶
۱۰		وضع زمین و دریاها و کوه ها		۱۱۶
۱۱		وضع آسمان و ستارگان		۱۱۷
۱۲		نفخ صور		۱۱۷
۱۳		اوصاف رستاخیز		۱۱۸
۱۴		وجوب ایمان به فرشتگان		۱۱۹
۱۵		نشانه وتأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان		۱۲۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۶		عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد!		۱۲۰
۱۷		شوخی با ملائکه		۱۲۲
۱۸		جاهایی که فرشتگان به آنجا می روند		۱۲۳
۱۹		جاهایی که شیاطین به آنجا می روند		۱۲۴
۲۰		سابقهٔ دشمنی شیطان با بشر		۱۲۴
	المطففین	کم فروشان محتوای سورهٔ مطفّفین: اشاره به کم فروشان و تهدید آنان، اشاره به سرنوشت بدکاران در روز قیامت و نعمت های عظیم الهی (ج) برای نیکوکاران.	Al-Mutaffifin-۸۳ Defrauding	۱۲۵
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۱۲۶
۲		اسباب نزول		۱۲۶
۳		محتوای کلی سورهٔ مطففین		۱۲۷
۴		ترجمه وتفسیر مؤجز		۱۲۸
۵		کم فروشی در قرآن کریم		۱۲۹
۶		تطفیف در عبادات		۱۳۲
۷		کی اهل جنت وکی اهل دوزخ است؟		۱۳۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸		قرار گاه ها و منزل گاه ارواح		۱۳۹
۹		روش پیامبر در تجارت		۱۴۴
	الانشقاق	دو شقه شدن وشکاف برداشتن محتوای سورهٔ اِنشقاق: این سوره عموماً به مسأله معاد اشاره دارد و حوادث هولناک روز قیامت را بیان می کند.	Al-Inshiqaaq-۸۴ The Sundering	۱۵۰
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۱۵۰
۲		آشنایی با سوره		۱۵۰
۳		وجه تسمیه		۱۵۲
۴		فضیلت سوره		۱۵۲
۵		ترجمهٔ مؤجز		۱۵۲
۶		توضیح و تفسیر کلمات		۱۵۵
۷		قیامت و علایم آن		۱۵۷
۸		سؤالاتی ضروری در روز قیامت		۱۶۴
	البروج	برج ها محتوای سورهٔ بُرُوج: تذکر و اشاره به اصحاب أخدود، تذکر و یادآوری به داستان فرعون و ثمود و اقوام گردن کش و طغیانگری که نابود شدند، بیان عظمت قرآن کریم و اهمیت آن.	Al-Burudje-۸۵ The Mansions of the Star	۱۷۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۱۷۳
۲		اصحاب اخدود		۱۷۴
۳		سحر، کهانت، تنجیم و عرافه		۱۸۱
۴		وجه تسمیهٔ این سوره		۱۸۳
۵		آشنایی با سوره بروج		۱۸۳
۶		فضیلت این سوره		۱۸۳
۷		اسباب نزول		۱۸۴
۸		ترجمه مؤجز		۱۸۴
۹		تفسیر مختصر		۱۸۶
۱۰		کاربرد لفظ مقدس برای قرآن		
۱۱		سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام		۱۹۳
	الطارق	ستارهٔ ظاهر شونده محتوای سورهٔ طارق: اشاره به مسأله معاد و بیان اهمیت و ارزش و عظمت قرآن مجید.	Al-Taariq-۸۶ The Morning Star	۱۹۶
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۱۹۶
۲		اسباب نزول		۱۹۶
۳		آشنایی با سوره		۱۹۷
۴		ترجمهٔ مؤجز		۱۹۸
۵		تفسیر مؤجز		۱۹۹
۶		نقش تخم زن و مرد در جنین		۲۰۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷		و اما در مورد جنسیت جنین		۲۱۱
	الاعلی	برتر محتوای سورۀ اعلی: تذکر و اشاره به دستورات الهی به پیامبر در زمینه تسبیح پروردگار و ادای رسالت، اشاره به مؤمنان خاضع و کافران شقی و ذکر عوامل شقاوت و سعادت.	Al-A'laa-۸۷ The Most High	۲۱۴
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۲۱۴
۲		اسباب نزول		۲۱۶
۳		ترجمۀ مختصر		۲۱۶
۴		محتوای کلی این سوره		۲۱۷
۵		تفسیر مختصر		۲۱۸
۶		موضوعات ومضامین صحف ابراهیمی		۲۲۲
۷		موضوعات و مضامین صحف حضرت موسی		۲۲۳
۸		حکم ایمان داشتن به کتب آسمانی		۲۲۳
۹		دلیل واجب بودن ایمان به کتب آسمانی		۲۲۳
۱۰		نکاتی ضروری ودانستنی		۲۲۵
۱۱		حکم احترام به کتاب های آسمانی		۲۳۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲		برخورد اعتقادی در برابر کتب تحریف شده		۲۳۳
	الغاشیۀ	پوشاننده محتوای سورۀ غاشیۀ: اشاره به معاد، مسئله توحید و اشاره به آفرینش آسمان و خلقت کوه ها و زمین و اشاره به نبوّت.	Al-Ghaashiy-۸۸ The overwhelming	۲۳۹
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۲۳۹
۲		محتوای سوره		۲۳۹
۳		اسباب نزول آیۀ ۱۷ سورۀ غاشیه		۲۴۰
۴		وجه تسمیه		۲۴۰
۵		ترجمۀ مؤجز		۲۴۱
۶		تفسیر مختصر		۲۴۲
۷		آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟		۲۵۰
۸		آیا بی برکتی روز ازعلایم قیامت است؟		۲۵۲
۹		نزدیکی معنوی		۲۵۳
۱۰		نزدیکی حسی		۲۵۳
۱۱		موجودیت پرندگان در جنت		۲۵۶
۱۲		خمر یا شرابی جنتی		۲۵۷
۱۳		شهوت وجماع در جنت		۲۵۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۴		آیا زنان هم دارای حور جنتی اند؟		۲۶۰
۱۵		غلمان جنتی		۲۶۱
۱۶		تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی		۲۶۲
۱۷		حجاب حوریان درجنت		۲۶۵
	الفجر	سپیده دم محتوای سورۀ فجر: تهدید کافران به عذاب، تذکر و اشاره به اقوام طغیانگری چون عاد و ثمود و فرعون، اشاره و تذکر به امتحان شدن انسان و بیان مسئله معاد.	Al-Fadjir-۸۹ The Dawn	۲۶۸
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۲۶۸
۲		روزگار نبوّت و طلوع اسلام		۲۶۹
۳		وجه تسمیه		۲۷۴
۴		فضیلت آن		۲۷۴
۵		اسباب نزول		۲۷۴
۶		دو داستان ذی عبرت		۲۷۵
۷		محتوای کلی سورۀ فجر		۲۷۶
۸		ترجمۀ و تفسیر مؤجز		۲۷۷
۹		نفس مطمئنّه		۲۸۷
۱۰		انواع و اقسام نفس انسان		۲۹۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۱		آیا نفس می‌میرد؟		۲۹۵
۱۲		فرق بین شیطان و نفس چیست؟		۲۹۶
	البلد	شهر محتوای سورهٔ بَلَد: اشاره و تذکر به اینکه زندگی انسان در این دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، ذکر پاره ای از نعمت های الهی و ناسپاسی انسان، اشاره به گروه مؤمنان و گروه کافران و سرنوشت آنها.	Al-Balad-۹۰ The City	۲۹۸
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۲۹۸
۲		وجه تسمیه		۲۹۸
۳		آشنایی با سورهٔ بلد		۲۹۹
۴		ترجمهٔ مؤجز		۳۰۰
۵		تفسیر مؤجز		۳۰۲
۶		اهمیت و مقام صبر		۳۱۰
۷		صبر در لغت، صبر در اصطلاح		۳۱۱
۸		رفتن به جنت قبل از حساب و کتاب		۳۱۲
۹		صبر وحوصله با مردم		۳۱۳
	الشّمس	آفتاب محتوی سورهٔ شمس: تذکر و اشاره	Al-Shams-۹۱ The Sun	۳۱۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

		به تهذیب نفس و تطهیر قلب از ناپاکیها و یاد آوری به اقوام طغیانگر گذشته مانند: قوم ثمود.		
۱		معلومات مؤجز در بارهٔ سوره		۳۱۵
۲		ترجمهٔ مؤجز		۳۱۵
۳		محتوای و فضیلت سوره		۳۱۶
۴		وجه تسمیهٔ سورهٔ «شمس » به این نام		۳۱۷
۵		تفسیر سوره		۳۱۸
۶		داستان شتر حضرت صالح		۳۲۳
۷		دعوت به پرستش خداوند		۳۲۴
۸		قسم در قرآن، انواع قسم های قرآنی		۳۲۶
۹		تفاوت قسم الهی با قسم انسانها		۳۲۹
۱۰		قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس قسم های سورهٔ شمس		۳۳۰
۱۱		آثار و اسرار نورآفتاب		۳۳۱
۱۲		سوگند به روح انسان		۳۳۲
۱۳		سعادت چیست؟		۳۳۲
۱۴		انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یا بد؟		۳۳۵
۱۵		سوگند خوردن به غیر الله		۳۳۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۶		حکمت قسم خوردن به عصر		۳۴۱
	اللیل	شب محتوای سورۀ لیل: این سورۀ مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوی و بخیلانی که منکر پاداش الهی هستند و پایان کار گروه اول را خوشبختی و آرامش و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی می شمرد.	Al-Lail-۹۲ Layl	۳۴۲
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۳۴۲
۲		ترجمۀ مختصر		۳۴۳
۳		وجه تسمیه		۳۴۵
۴		شأن نزول		۳۴۵
۵		محتوای کلی سورۀ، محتوای آیات		۳۴۷
۶		موضوعات تاریخی		۳۴۷
۷		محتوای کلی سورۀ لیل		۳۴۸
۸		تفسیر سورۀ		۳۴۸
۹		انفاق، انفاق در قرآن		۳۵۶
۱۰		اخلاص و ریا در انفاق		۳۵۷
۱۱		بخل		۳۵۷
۱۲		استفاده کردن ازمیوه باغ بیگانه		۳۵۹
	الضحی	نور و روشنائی محتوی سوره ضُحی: این سوره به	Ad-Dhuhaa-۹۳ The Mosrning Hours	۳۶۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

		پیامبر اسلام محمد (ص) بشارت می دهد که خداوند متعال هرگز تو را رها نساخته است و سپس وعده عطا و بخشش فراوان به او می دهد.		
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۳۶۳
۲		ترجمه مؤجز		۳۶۴
۳		اسباب نزول		۳۶۵
۴		محتوای سوره		۳۶۷
۵		تفسیر سوره		۳۶۷
۶		شکر گزاری از نعمت های الهی		۳۷۵
۷		شکر چیست؟ شکرگزاری در اسلام		۳۷۶
۸		مراتب شکر، شکر گزاری قلبی، شکر گزاری زبانی، شکر گزاری عملی		۳۷۷
۹		تشویق به شکرگزاری		۳۷۷
۱۰		کفران نعمت		۳۷۸
۱۱		وحی چیست؟		۳۷۹
۱۲		طرق وحی		۳۸۱
۱۳		حکمت وحی به زنبور عسل		۳۸۴
۱۴		قسم به غیر الله		۳۸۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

	الشرح الانشراح	گشاده شدن، وسیع شدن محتوای سورۀ انشراح: در این سوره نیز به قسمتی از مواهب الهی به پیامبر صلّی الله علیه وسلم اشاره شده است.	Al-shrah-۹۴ Al-Insheraah-۹۴ Solace	۳۸۸
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۳۸۸
۲		اسباب نزول		۳۸۸
۳		آشنایی با سورۀ انشراح		۳۸۹
۴		ترجمۀ مختصر		۳۹۰
۵		تفسیرمختصر سوره		۳۹۰
۶		مفهوم توصیه به صبر در اسلام		۳۹۷
۷		مفهوم «إن مع العسر یسرا»		۳۹۸
۸		هدف از شق صدر رسول الله		۴۰۱
۹		آثارگناه		۴۰۲
	التّینِ	انجیر محتوای سورۀ تین: این سوره به آفرینش زیبای انسان مراحل تکامل و عوامل انحطاط او اشاره دارد و نیز مسأله معاد و حاکمیت خداوند را بیان می کند.	At-Tin-۹۵ The Fig	۴۰۶
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۴۰۶
۲		ترجمۀ مؤجز		۴۰۶
۳		وجه تسمیه		۴۰۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴		کوه زیتا یا کوه زیتون		۴۰۹
۵		اسباب نزول		۴۰۹
۶		محتوای سوره		۴۰۹
۷		ترجمه و تفسیر		۴۱۰
۸		رابطه ایمان و عمل صالح		۴۱۷
۹		آثار و فواید پیوند ایمان و عمل صالح		۴۱۸
۱۰		محو و زدودن گناهان		۴۱۸
۱۱		عامل سعادت و رستگاری		۴۱۸
۱۲		محبت آفرینی و ایجاد دوستی		۴۱۹
۱۳		نتیجه گیری		۴۲۰
۱۴		پیام های این سوره		۴۲۱
۱۵		میوه جات و حبوبات ذکر شده در قرآن		۴۲۲
۱۶		میوه جات و درختان جنتی		۴۲۴
	العَلَق، إقْرَا	خون بسته محتوای سورهٔ علق: این سوره ابتدا به پیامبر دستور قرائت و تلاوت قرآن را می دهد و سپس به آفرینش انسان اشاره می کند و به انسان های ناسپاس وعده ای مجازات دردناک می دهد.	Al-Alaq or Iqra-۹۶ The Clot	۴۲۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۴۲۸
۲		اسباب نزول		۴۲۸
۳		ابوجهل کیست		۴۲۹
۴		وجه تسمیه		۴۳۰
۵		محتوای سوره		۴۳۱
۶		آغاز وحی در تاریخ اسلام		۴۳۱
۷		ترجمۀ مؤجز		۴۳۵
۸		اهداف اساسی این سوره		۴۳۶
۹		تفسیرسوره		۴۳۷
۱۰		اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است		۴۳۸
۱۱		انواع قلم		۴۳۹
۱۲		اولین علم کتابت		۴۳۹
۱۳		اهمیت قلم در اسلام		۴۴۳
	الْقَدْرِ	اندازه، سنجش، ارزش محتوای سورۀ قدر:این سوره به بیان نزول قرآن مجید در شب قدر می پردازد و سپس اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن را متذکر می شود.	Al-Qadre-۹۷ Power	۴۴۷
۱		ترجمه		۴۴۷
۲		معلومات مؤجز در باره سوره		۴۴۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳		فضیلت سورۀ قدر		۴۴۸
۴		فضیلت شب قدر		۴۴۸
۵		پیام های این سوره		۴۴۹
۶		تفسیر سورۀ قدر		۴۴۹
۷		شأن نزول		۴۵۳
۸		شب قدر و نزول قرآن		۴۵۳
۹		معنای قدر		۴۵۶
۱۰		تعیین شب قدر		۴۵۶
۱۱		سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر		۴۵۹
۱۲		چرا شب قدر مشخص نشده است؟		۴۶۱
۱۳		تکرار شب قدر در هرسال		۴۶۲
۱۴		عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است		۴۶۲
۱۵		فضیلت و برتری شب قدر		۴۶۳
۱۶		علامات و نشانه های بارزه این شب		۴۶۵
۱۷		دعا های قرآنی در شب قدر		۴۶۶
۱۸		ملائکه در شب قدر برای چه و بر چه کسانی فرود می اید		۴۶۸
۱۹		اعمالی که در شب قدر باید انجام یابد		۴۶۹
۲۰		نزول همه کتب آسمانی در رمضان		۴۶۹
۲۱		نزول فرشتگان برای اشخاص معین است		۴۶۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۲		کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟		۴۷۰
۲۳		آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود؟		۴۷۲
۲۴		تفاوت بین ملائکه و جن		۴۷۴
۲۵		اسمای فرشته که مسول حمل عرش الهی اند		۴۷۵
۲۶		آیا ملائکه جسم هستند؟		۴۷۶
۲۷		هر انسان دارایی دو فرشته است		۴۷۶
۲۸		فرشتگان نیت و قصد انسانها را می نویسند		۴۷۷
	الْبَيِّنَةُ	دلیل روشن و حجت آشکار محتوای سورۀ بیّنه: این سوره به رسالت جهانی پیامبر اکرم صلّی الله علیه وسلم اشاره دارد و همچنین به موضعگیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام اشاره می کند.	Al-Bayyina-۹۸ The Clear Proof	۴۷۸
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۴۷۸
۲		فضیلت سورۀ بینه		۴۷۹
۳		محتوای سوره		۴۷۹
۴		اسباب نزول		۴۸۳
۵		ترجمه و تفسیر		۴۸۳
۶		«خَيْرَ الْبَرِيَّةِ» در احادیثی نبوی		۴۸۷
۷		خشیت چیست؟		۴۸۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸		عبادت الله از روی محبت وخوف		۴۸۸
۹		فرق بین کافر ومشرک		۴۸۹
۱۰		نواقض اسلام		۴۹۱
۱۱		بعضی از اقوال سلف در مورد دوری از تکفیر		۴۹۶
۱۲		ضوابط تکفیر		۴۹۶
۱۳		شروط و موانع تکفیر		۴۹۷
۱۴		موانع حکم تکفیر		۴۹۸
	الزلزلۀ	الزلزلۀ محتوای سورۀ زلزال: این سوره نشانه های وقوع قیامت را بیان می دارد. سپس از شهادت زمین به اعمال انسان سخن گفته و از تقسیم مردم به دوه گروه «نیکوکاران» و «بدکاران» و اینکه هرکس به اعمال جزا خود خواهد رسید، بحث بعمل می اورد.	Az- Zal zalah- ۹۹ The Earthquake	۵۰۰
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۵۰۰
۲		ترجمۀ مؤجز		۵۰۱
۳		پیام های سوره		۵۰۱
۴		اسباب نزول		۵۰۲
۵		فضیلت سوره الزلزلۀ		۵۰۲
۶		محتوای سوره		۵۰۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷		وجه تسمیه		۵۰۴
۸		تفسیر سورۀ زلزلۀ		۵۰۴
۹		وظیفه کاری شیطان در روز حشر		۵۰۹
۱۰		چگونگی حشر انسانها در روز قیامت		۵۱۱
۱۱		پناه گزینان عرش الهی		۵۱۶
۱۲		خواندن نماز برای دفع زلزله		۵۱۸
	العادیات العدیت	اسبان تیز رفتار مجاهدین محتوای سورۀ عادیات: این سوره به برخی از انواع ضعف های نوع انسان همچون بُخل و دنیا پرستی اشاره می نماید و در نهایت مسأله قیامت را مطرح می کند.	Al-´Adiyaat-۱۰۰ The Coursers	۵۲۱
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۵۲۱
۲		وجه تسمیه		۵۲۲
۳		اسباب نزول		۵۲۲
۴		محتوای سوره		۵۲۲
۵		معنای مختصر		۵۲۲
۶		ترجمه و تفسیر مؤجز		۵۲۳
۷		ترس و خوف از الله		۵۲۸
۸		جهاد و مهاجرت		۵۳۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

	القارعه	کوبنده محتوای سورۀ القارعۀ: این سوره به طور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می گوید و به پاداش درستکاران و عذاب بدکاران اشاره می کند.	Al-Qaari´a-۱۰۱ The Calamity	۵۳۳
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۵۳۳
۲		آشنایی با سوره		۵۳۳
۳		وجه تسمیه		۵۳۴
۴		ترجمه مختصر		۵۳۴
۵		تفسیر سوره		۵۳۶
۶		محتوای وفضیلت سورۀ قارعه		۵۳۸
۷		قیامت ونشانه های آن		۵۴۰
۸		نشانه های قیامت		۵۴۴
۹		نشانه های بزرگ قیامت که تا هنوز نرسیده اند		۵۴۶
۱۰		حکمت پنهان داشتن تاریخ دقیق قیامت		۵۵۳
۱۱		حکم پیشگوی در مورد وقوع قیامت		۵۵۴
۱۲		قیامت ونشانه بی برکتی روز و شب		۵۵۷
	التکاثر	فزون طلبی و فخر فروشی محتوای سورۀ تکاثُر: این سوره در ابتدا به سرزنش افرادی می پردازد	At-Takaathur ۱۰۲ Rivalry	۵۶۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

		که براساس مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کنند و سپس به معاد اشاره می شود.		
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۵۶۱
۲		ترجمه مؤجز		۵۶۳
۳		خلاصه تفسیر		۵۶۳
۴		آشنایی با این سوره		۵۶۴
۵		وجه تسمیه ویا نام گزاری سوره		۵۶۴
۶		شان نزول سوره تکاثر		۵۶۴
۷		فضیلت سوره		۵۶۵
۸		ترجمه و تفسیر		۵۶۸
۹		پیام‌ها سوره تکاثر		۵۷۴
۱۰		فخر فروشی در اسلام		۵۷۵
۱۱		فخر فروشی و مباهات		۵۷۶
۱۲		معالجه فخر فروشی		۵۷۶
۱۳		علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی اختصاص دارد؟		۵۷۸
۱۴		حقوق مسلمان با برادر مسلمان		۵۸۰
۱۵		زیارت قبور برای زنان		۵۸۴
	العصر	زمان، بعد از ظهر، فشار محتوای سورهٔ عصر: این سوره	Al-ʼAsr-۱۰۳ The Declining Day	۵۸۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

		اشاره دارد که جز افراد با ایمان همه ی انسان ها در زیان کاری هستند.		
۱		ترجمهء سورهٔ عَصر		۵۸۵
۲		معلومات مؤجز در باره سوره		۵۸۶
۳		فضیلت سورهٔ عصر		۵۸۶
۴		وجه تسمیه		۵۸۷
۵		محتوای کلی این سوره		۵۸۸
۶		فضیلت سورهء عصر		۵۹۲
۷		ترجمه و تفسیر سورهٔ عصر		۵۹۳
۸		خلاصه تفسیر سورهٔ عصر		۵۹۵
۹		پیام های سورهٔ عصر		۵۹۵
۱۰		مفهوم قرآنی عمل صالح		۵۹۶
۱۱		در خسران جنیات هم شامل اند		۵۹۸
۱۲		راه رسیدن به جنت		۵۹۹
۱۳		مدعیان نبوت		۶۰۰
۱۴		پیامبران دروغین در صدر اسلام		۶۰۱
	الهُمَزَة	غیبت‌کننده‌ای محتوای سورهٔ هُمزة: این سوره به کسانی اشاره دارد که تمام تلاش خود را متوجه جمع مال کرده و کسانی را که فاقد دارایی اند به	Al-Humazah-۱۰۴ The Traducer	۶۰۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

		آنان به دیده حقارت می نگرند و آنها را مسخره میکنند و سپس سرنوشت دردناک این ثروت اندوزان مستکبر را بیان می نماید.		
۱		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۶۰۵
۲		وجه تسمیه		۶۰۵
۳		مناسبت این سوره با سوره (عصر)		۶۰۵
۴		اسباب نزول		۶۰۵
۵		ترجمه مؤجز		۶۰۷
۶		معنای اجمالی		۶۰۷
۷		معنی کلمات		۶۰۸
۸		درس ها و عبرت های سورۀ همزۀ		۶۰۹
۹		محتوای و فضیلت سوره		۶۰۹
۱۰		پیام های عمده این سوره		۶۰۹
۱۱		تفسیر سوره		۶۱۰
۱۲		آیا مال اندوزی در اسلام حرام است		۶۱۵
۱۳		غیبت وکفاره آن		۶۱۶
۱۴		سخن چینی		۶۲۲
۱۵		وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟		۶۲۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۶		رعایت هوشیاری در قبال سخن چین		۶۲۴
	الْفِيلِ	فیل محتوای سورهٔ فیل: این سوره به داستان تاریخی معروفی و مشهوری اشاره می کند که در سال تولد پیامبر اسلام صلّی الله علیه وسلم واقع شده است و اینکه خداوند متعال کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.	Al-Fil-۱۰۵ The Elephant	۶۲۶
۱		ترجمه مختصر		۶۲۶
۲		محتوای کلی سوره فیل		۶۲۶
۳		داستان اصحاب فیل		۶۲۷
۴		روز موعود حمله بر کعبه		۶۳۶
۵		رسیدن ابابیل ها		۶۳۶
۶		تفسیر سوره		۶۳۷
۷		تاثیر سنگریزه‌ها از طرق طبیعی یا قدرت الهی		۶۴۰
۸		عام الفیل سال تولد پیامبر اسلام		۶۴۲
۹		سایر روایات درمورد تولد پیامبر در عام الفیل		۴۶۶
۱۰		تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم		۴۶۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۱		آیاکعبه هم منهدم خواهد شد؟		۶۴۵
۱۲		آیا در آخر الزمان کعبه منهدم می شود؟		۶۴۶
۱۳		کعبه ملائکه		۶۴۷
	قُرَیش	ایلاف (الفت دادن) محتوای سورۀ قُریش: این سوره به نعمت هایی اشاره دارد که خداوند به قریش ارزانی داشته و در نهایت آنان را به سپاس گزاری و عبادت پروردگار دعوت می نماید.	Quraish-۱۰۶ Winter or Qureysh	۶۵۰
۱		ترجمه		۶۵۰
۲		خلاصه تفسیر		۶۵۰
۳		معلومات مختصر در باره سوره		۶۵۰
۴		محتوای سوره		۶۵۲
۵		فضیلت تلاوت سوره		۶۵۳
۶		اسباب نزول سوره قریش		
۷		تفسیر سورۀ قریش		۶۵۴
۸		سفرزمستانی و بهاری قریش		۶۵۸
۹		پروردگار کعبه		۶۵۸
۱۰		معلومات مؤجز در مورد قریش		۶۶۰
۱۱		مشهور ترین اسواق قریش		۶۶۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

	الماعون	ظرف غذا محتوای سورۀ ماعون: در این سوره به صفات و اعمال منکران قیامت اشاره شده است.	Al-Ma´uun-۱۰۷ Small Kindensses	۶۶۵
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۶۶۵
۲		اسباب نزول		۶۶۷
۳		ترجمه مؤجز		۶۶۷
۴		خلاصۀ تفسیر		۶۶۸
۵		محتوای کلی سورۀ ماعون		۶۶۸
۶		تفسیر مؤجز		۶۶۹
۷		حکم تارک نماز در اسلام		۶۷۴
۸		حکم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت		۶۷۶
۹		حکم امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز		۶۷۷
۱۰		حکم شیخ عثیمین در مورد تارک نماز		۶۷۸
۱۱		حکم امام ابو حنیفه در مورد تارک نماز		۶۸۰
۱۲		حکم امام احمد در مورد تارک نماز		۶۸۰
۱۳		حکم امام شعرانی در مورد تارک نماز		۶۸۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۴		حکم شیخ حبیب ابن عبد الله در مورد تارک نماز		۶۸۰
۱۵		حکم ابن قیّم (رح) در مورد تارک نماز		۶۸۳
۱۶		حکم امام ابن تیمیه درمورد تارک نماز		۶۸۵
۱۷		حکم شیخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز		۶۸۷
۱۸		حکم شیخ محمد بن صالح العثیمین در مورد تارک نماز		۶۸۷
۱۹		حکم شیخ ناصرالدین البانی در مورد تارک نماز		۶۸۸
۲۰		نتیجهٔ کلی در مورد تارک نماز		۶۸۹
	الکوثر	خیر کثیر محتوای سورهٔ کَوثر: در این سوره خداوند به پیامبر صلّی الله علیه وسلم بشارت نعمت های فراوان از جمله کوثر داده و دشمنان او را ابتر می خواند.	Al-Kauthar-۱۰۸ Abundance	۶۹۱
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۶۹۱
۲		علل نام گزاری سورهٔ کوثر		۶۹۲
۳		وجه تسمیه		۶۹۲
۴		کوثر در لغت عرب		۶۹۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵		طول وعرض حوض کوثر		۶۹۳
۶		شرح آیات		۶۹۳
۷		شأن نزول		۶۹۸
۸		تفسیر سورۂ کوثر به رویت حدیثی انس بن مالک		۶۹۹
۹		ابتر کیست؟		۷۰۲
۱۰		پیام های سوره الکوثر		۷۰۲
۱۱		ثواب قرائت سوره کوثر		۷۰۳
۱۲		حوض کوثر		۷۰۳
۱۳		احادیثی وارده در مورد حوض کوثر		۷۰۵
۱۴		چه کسانی وارد حوض کوثر وچه کسانی از آن رانده می شوند؟		۷۰۶
	الْكَافِرُونَ	کافرها محتوای سورۂ کافرون: این سوره جواب سختی به درخواست کافران که می خواستند از طریق فشار و سخت گیری، پیامبر صلّی الله علیه وسلم را به سازش بکشانند ولی پیامبر درخواست شان را بشدت ردکرد.	Al-Kaafirun-۱۰۹ The Disbelievers	۷۱۰
۱		ترجمه مختصر		۷۱۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲		وجه تسمیه این		۷۱۱
۳		فضیلت سورۀ کافرون		۷۱۱
۴		محتوای سوره		۷۱۲
۵		شأن نزول		۷۱۷
۶		در مبانی و اصول اعتقادی سازش جای ندارد		۷۲۲
۷		اصطلاح ایمان و کفر		۷۲۳
۸		عوامل بُت پرستی درجزیره العرب		۷۲۵
۹		علت تنوع بت ها		۷۲۷
	النصر	یاری محتوای سورۀ نصر: در این سوره خداوند بشارت و نوید پیروزی عظیمی را به پیامبر صلّی الله علیه وسلم می دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه به دین خدا شامل می شوند.	An-Nasr-۱۱۰ Succour	۷۲۸
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۷۲۸
۲		معلومات مؤجز		۷۲۸
۳		خلاصه تفسیر		۷۲۹
۴		وجه تسمیه		۷۲۹
۵		موضوعات کلی سوره		۷۳۲
۶		محتوای سوره		۷۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷		تفسیر سوره		۷۳۲
۸		تکبر		۷۳۷
	اللهب- المسد	تبّت (شکسته باد) محتوای سورۀ مسد: در این سوره حمله شدیدی با ذکر نام به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر در آن عصر و زمان یعنی ابولهب شده است و اشاره می نماید که او و همسرش هر دو اهل دوزخ هستند.	Al-Lahab or Al-Masadd-۱۱۱ Palm Fibre	۷۴۰
۱		وجه تسمیه		۷۴۰
۲		مهم ترین پیام در این سورۀ		۷۴۱
۳		موضوع سورۀ مسد		۷۴۱
۴		ترجمه مختصر		۷۴۲
۵		آشنایی با سوره		۷۴۲
۶		فضیلت سوره		۷۴۳
۷		شأن نزول سوره		۷۴۳
۸		معنای اجمالی سوره		
۹		تفسیرسوره		۷۴۵
۱۰		ابو لهب جهنمی است		۷۵۲
۱۱		قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها		۷۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲		ازدواج دختران پیامبر اسلام باپسران ابولهب		۷۶۲
۱۳		ابو لهب کیست ؟		۷۶۵
	الاخلاص	خالص کردن محتوای سورۀ اخلاص: این سوره چنان که از نامش پیداست از توحید پروردگار و یگانگی او سخن می گوید.	Al-Ikhlaas-۱۱۲ The Unity	۷۶۷
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۷۶۷
۲		ترجمهء آیات		۷۶۷
۳		محتوای سوره		۷۶۹
۴		شأن نزول سورۀ اخلاص		۷۶۹
۵		فضیلت سورۀ اخلاص		۷۷۰
۶		تفسیروبیان آیات		۷۷۵
۷		سورۀ اخلاص معادل یک سوم قرآن است		۷۷۹
۸		تداوی با سورۀ اخلاص		۷۸۴
۹		رقی چیست		۷۸۶
۱۰		شروط رقیه		۷۸۷
۱۱		رقیه ممنوع		۷۸۷
۱۲		معالجه به رقیه بهتر است ویا رفتن نزد داکتر		۷۸۸
	الْفَلَقِ	صبح محتوای سورۀ فلق: محتوای ی این	Al-Falaq-۱۱۳ The Baybreak	۷۹۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

		سوره تعلیماتی است که خداوند متعال به پیامبر صلّی الله علیه و سلم خصوصاً و به مسلمانان عموماً در زمینه پناه بردن به الله از شر همه اشرار می دهد.		
۱		معلومات مؤجز در باره سوره		۷۹۱
۲		وجه تسمیه		۷۹۲
۳		محورمحتوی کلی سورۀ فلق		۷۹۲
۴		ترجمه مؤجز		۷۹۴
۵		تفسیر اجمالی سورۀ فلق		۷۹۴
۶		فضیلت سورۀ فلق		۷۹۵
۷		فضیلت معوذتین		۷۹۸
۸		اسباب نزول معوذتین		۷۹۹
۹		ترجمه و تفسیرسورۀ «فلق»		۸۰۱
۱۰		چرا انسان از تاریکی شب میترسد؟		۸۰۴
۱۱		خیر و شر		۸۰۸
۱۲		خیر و شر از جانب الله است؟		۸۱۰
۱۳		حسد		۸۱۴
۱۴		علاج مرض حسادت		۸۱۵
۱۵		مبارزه در مقابل حسادت		۸۱۷
۱۶		آیا بالای پیامبراسلام واقعاً جادو شده بود؟		۸۱۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۷		اقسام سحر، راه مقابله برای دفع سحر		۸۲۴
۱۸		رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم وکاهن		۸۲۶
۱۹		حکم کلی جادو و سحر		۸۲۷
۲۰		جزای ساحر در شرعیت اسلام		۸۲۸
۲۱		نمامی و سخن چینی		۸۲۹
۲۲		علل سخن چینی		۸۳۰
۲۳		حسادت و بدخواهی		۸۳۱
۲۴		سر انجام نمّام از دیدگاه قرآن		۸۳۱
	النّاسِ	مردم محتوای سورۀ ناس: این سوره به پیامبر صلّی الله علیه وسلم به عنوان پیشوا و رهبر دستور می دهد که از شر همه و سوسه گران به الله پناه ببرد.	An-Naas-۱۱۴ Mankind	۸۳۴
۱		ترجمۀ آیات		۸۳۴
۲		معلومات مؤجز در بارۀ سوره		۸۳۴
۳		محتوای کلی سورۀ ناس		۸۳۵
۴		تفسیر سورۀ ناس		۸۳۶
۵		اوصاف سه گانه خداوند در سورۀ ناس		۸۳۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶		تعریف استغاثه، انواع استغاثه		۸۳۹
۷		الف: استغاثه در عالم اسباب		۸۴۰
۸		ب: استغاثه در عالم مافوق اسباب		۸۴۰
۹		عادت مشرکین قریش در پناه جستن		۸۴۲
۱۰		دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان		۸۴۴
۱۱		چرا شیطان ملقب به خناس شد		۸۴۶
۱۲		گروپ خناسان		۸۴۶
۱۳		شیطان وسیطره آن بر انسان		۸۴۷
۱۴		توبه گمراهان استجابت نمیگردد		۸۴۸
۱۵		توبه در اصطلاح		۸۴۸
۱۶		توبۀ فرعون چرا قبول نشد؟		۸۵۱
۱۷		شیطان خبیث		۸۵۳
۱۸		برخی از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن		۸۵۴
۱۹		هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان		۸۵۸
۲۰		چرا پروردگار به شیطان اجازۀ وسوسه را داده است؟		۸۵۹
۲۱		دفع و سواس شیطان		۸۶۱
		منابع و مأخذ های عمده	Literature	۸۶۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

منهج تفسير «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السّور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلميَّة ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويّة لجيل الشباب، لا سيّما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنَّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشاديّة قد تم بعيداً عن التعصُّب الدّيني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهِّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القرّاء أكثر دراية.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السّور بشكلٍ موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثَّف ومركَّز وتحديد المواضيع المختلفة في السّور والآيات.
- تم تجنُّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفضلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرُّق إلى الموضوعات التي تشوِّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكلٍ موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنَّ أصالة القرآن الكريم ومرجعيته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلامحمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو تفس المصدر

(c) ketabton.com: The Digital Library

والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات االقرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيريّة لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.

- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنَّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبحث وكتابة تعليق «أحمد»لأمين الدين «سعيدي سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.
- عزيزي القارئ:

القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهيَّة وكتاب هداية، وقد جعل الله عزَّ وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجال العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحيّة والجسديّة.

من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيويَّة للإنسانيَّة وخيرات كثيرة.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- **القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صلَّ الله عليه وسلم.**
- **يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدَّسة لانبياء الله تعالى في الماضي.**

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

آمين يا رب العالمين

مؤلف شرح « أحمد»

(c) ketabton.com: The Digital Library

د «تفسیر احمد» د ځانګړنو مهم ټکي

بسم الله الرحمن الرحیم

د«تفسیر احمد» په ژباړه او تفسیر کې تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسیر او د موضوعاتو په بیانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسیر کې د سورتونو تفسیر په مستنده توګه یعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسول الله صلی الله علیه وسلم له نبوي احادیثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې په تفسیر کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسیر کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجیبو او بې اعتباره احادیثو او حوالو څخه دامکان ترحده مخنیوی وشي. همدا رنګه دټولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدمیکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسیر کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړین او حیاتي ګڼل کیږي، په ځانګړې توګه په ښوونځیو او پوهنتونونو کې د زده کړیالانو لپاره.

د قران کریم د آیتونو او د هدایت کوونکو پیغامون په تشریح او تفسیر کې فرقه یي او مذهبي تعصباتو ته هیڅ ډول پاملرنه نه دهشوې.

-ددې تفسیرپه لیکلو کې او لوستونکو تهپه اسانهبنهد مفاهیمو د پوهېدلو په موخه تر ډېرهبریده هڅه شوې ترڅو هغه کلمې جملې اوستونزمنعبارتونه او مفردات چې په مبارکه ایتونو کې راغلي په ساده او روانهژبه واضح شوي دي.

ـ لوستونکو ته د مفاهیمو سره دبلدتیا او په اسانهبنه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمها و تفسیر پیلشي له اصلي موضوع مخکې دمحتوا او تفسیر یوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ـ دمبارکو آیتونو د تفسیر په برخه کې په یوه آیې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکیاو مفاهیم یې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ یې په مبارکه آیتونو کې راغلی پیغام او داچې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضیح په برخه کې مې تر ډېره بریده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتیا او بې ځایه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

ـ په دې بحث کې دآیتونو د نازلېدلو شان اومستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتوله مخې ځای پر ځای یې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع اواخځلیکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې همراوړل شوي دي.

ـ د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې لهپاره چې خدای مکړه د اسراییلینو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

ـ ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلمته د هغه نزول دیاو د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو ددې له پاره چېلوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلوله پاره د بېلابېل تفصیلونه همراوړل شوي دی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ـ ددې تفسیر پهلیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور موخذونه په مجموعي بڼه د همدې(احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.
ددې تفسیر پهلیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر، او د مبارکه ایتونو دتورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.
ـ په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.
ددې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیبپه ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي جزوي بڼه ترتیب شوی دی.
د احمدي تفسیر د هېواد له بېلابېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هملیکلي دي.
درنو لوستونکو!
قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزهاو د بشر د لارښوونې کتاب دی.
خدای ج د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفا او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم اویقین ترلاسه کولای شو.
دا یو څرګندحقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای ج په خپله ددې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې، اوله بدبختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شوچې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.
قران کریم د دنیوي او اخروي بڼیګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده.
دقرانکریم له لارښوونوعملي کول دحضرت محمد صلی الله علیه وسلمسنت دی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالیږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.
یا الله ته زمونو روح او روان ددې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رونړ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین
د احمد تفسیر لیکوونکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس نامه

قرآن عظیم الشأن از جمله کُتب با عظمت الهی است که چنگ زدن به آن در برگیرندۀ هدایت و سعادت انسان مسلمان در دنیا و آخرت می شود. قرآن کریم سر چشمه نور وسعادت ، در رأس منابع رهنمای کامل انسان در تمام عرصه های زندگی قرار دارد و انسان را بسوی کمال عالی رسانده میتواند.

لفظ و معنای قرآن پاک مقدس، الهام دهنده و رهنماست. قرأن عظیم الشأن هدایت کننده به مستقیم ترین راه های نجات دارین میباشد. شخصیکه با قرآن مأنوس شود، به کمک قرآن و علوم مربوطه اسلامی، توانمندی و ملکه دریافت راه حق از باطل در چنین انسان تقویت یافته و با استفاده از علوم تفسیر ملکه و جوهر هدایت، تعمق در تشخیص بهتر و اعلی تر در انسان و خاصتاً مسلمان تقویت میابد. قرآنکریم تجلی علم پروردگار مهربان عالم است.

در حدیثی شریف آمده است: «إِنَّ مِمَّا يَلْحَقُ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَمَلِهِ وَحَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: عِلْمًا عَلَّمَهُ وَنَشَرَهُ، وَوَلَدًا صَالِحًا تَرَكَهُ، وَمُصْحَفًا وَرَّثَهُ، أَوْ مَسْجِدًا بَنَاهُ، أَوْ بَيْتًا لِابْنِ السَّبِيلِ بَنَاهُ، أَوْ نَهْرًا أَجْرَاهُ، أَوْ صَدَقَةً أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فِي صِحَّتِهِ وَحَيَاتِهِ يَلْحَقُهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ» «اعمالی که بعد از مرگ (همچنان) ثواب شان به مؤمن می رسد، عبارت اند از:علمی که آن را به دیگران آموخته و منتشر کرده است، فرزند صالحی که تربیت کرده و بر جای گذاشته است، قرآنی که تعلیم داده و دیگران آن را از او به ارث برده اند، مسجد و یا مسافرخانه ای که ساخته است، نهر آبی که آن را حفر کرده و صدقه ای که آنرا در زندگی و در حال صحت از مال خود داده است». ابن ماجه (۲۴۲)

نیت در اجرای اعمال، روح عمل، ریشه و پایه‌ی آن است و عمل تابع آن میباشد و با صحت آن نیت عبادت صحیح و با فساد در نیت عمل نیک فاسد می‌شود. نیت در عمل

(c) ketabton.com: The Digital Library

خیر و عبادتی رابطه درونی بنده با الله تعالی است. به این ترتیب شرع ظاهر را میبیند و ازین رابطه درونی وقلب انسان ، صداقت و ریا بنده صرف الله تعالی آگاه است.

پیامبر بزرگوار اسلام محمد (ص) دو جمله بی نهایت زیباوپر مفهوم را درین خصوص ارشاد فرموده اند که: «إنما الأعمال بالنیات وإنما لکل إمری ما نوی» در جمله اول بیان فرموده و میرساند: که عملکرد بدون نیت، عمل قابل پاداش محسوب نمی‌شود. پس در واقعیت عمل بدون نیت وجود ندارد و در جمله‌ی دوم، بیان کرده است: هرکس پاداش مناسب با نیت خود رابدست می آورد.این حقیقت شامل عبادات، معاملات، پیمان، سوگند، نذر، صدقه و سایر افعال می شود. به این ترتیب و در واقعیت اگر اخلاص در اعمال و کردار انسان باشد، عمل فوق العاده پرارزش، و قابل اعتبار خواهد بود و است.

بدینوسیله از برادر بزرگوار و محترم الحاج آرش « صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی ورئیس اتحادیه شرکت های مشورتی مالی، قلباً سپاسگزار هستم که با تمام اخلاصمندی، صداقت و نیت رساندن خیربه نسل جوان، محققان ودوستدران آخرین کتاب الهی یعنی قرآن عظیم الشأن در چاپ مجدد تفسیر جز سی ام تفسیر« آحمد» ، در وقت کوتاه بعد از چاپ اول آن، به تقاضای وسیع مردم ما لبیک گفته و آنرا بچاپ رسانید.

من با استقبال و مسرت فراوان ازین تصمیم، اقدام، عمل نیک وخیر جناب صاحبی، بخاطراین خدمت والا وادای صدقه جاریه برای جناب شان اجرعظیم از بارگاه پروردگار با عظمت و ایزد متعال استدعا و تمنا دارم و برای ایشان ، و فامیل محترم شان در خدمت به امردین، مردم و وطن موفقیت های بیشتر تمنا دارم. آمین

مؤلف تفسیر احمد

امین الدین «سعید ی – سعید افغانی»

شهر برول – جرمنی

ماه جدی سال ۱۳۹۷هجری شمسی (ماه جنوری سال ۲۰۱۹میلادی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دافغانستان اسلامي جمهوري دولت
دعلوموا کاډمي

دولت جمهوری اسلامي افغانستان
اکادمی علوم

Islamic Republic of Afghanistan
Academy of Sciences

گڼه : ع ۱۴۸۵

نېټه ع ۹۷/۱۱/۱۵

مننليك

قرآن کریم چې د ستر څښتن تعالی جل جلاله له لوري د انسانانو د هدایت او لارښوونې لپاره نازل شوی معتبر کتاب دی، د دې کتاب له هدایاتو او لارښوونو څخه هغه وخت ښه ګټه اخیستل کیدای شي چې په معنی او مفهوم باندې يې بشپړه پوهه تر لاسه شي؛ نو ځکه په مختلفو زمانو او ټولنو کې د الله جل جلاله د کلام د مفاهیمو د تفسیر او توضیح له پاره مفسرینو خپلې هڅې کړي، چې د همدې لړی څخه یو هم زموږ افغان مفسر ښاغلی مولانا امین الدین سعیدي ـ سعیدافغاني دی چې د تفسیر احمد په نوم يې په دري ژبه د دېرشمې سپارې تفسیر لیکلی دی. دغه تفسیر پخپل ذات کې یوه لویه لاس ته راوړنه ده، د توصیف وړ او ستر اقدام دی، د افغاني فرهنګ په بډاینه کې د قدر وړ قدم دی ، چې ښاغلي لیکوال په کې ډېر زیار ویستلی او د دې تفسیر په بشپړولو کې يې خپل وخت نور هم قیمتي کړی دی. له دې لیکنې څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه ګټه واخلي چې له دري ژبې سره بلدیت لري.

د نوموړي تفسیر ښېګڼې او امتیازونه د بیلګې په توګه په دې کې دي: چې لفظي ترجمه يې واضحه او روانه ده، له ترجمې وروسته ګونګ مطالب يې روښانه کړي، له معتبرو منابعو څخه يې ګټه اخیستلې ، په ځینو ځایونو کې شبهاتو ته هم ځواب وایي او داسې نور... یاد تفسیر د خپلو ښېګڼو او امتیازونو له لرلو سره سره د ښې کره کتنې او ارزونې له نظره هم د اهمیت وړ دی.

زه د خپلو خبرو په پای کې یو ځل بیا لیکوال ته له ستر څښتن تعالی جل جلاله څخه اجر او په دې ډګر کې د لا بریالیتوبونو توفیق غواړم.

په خورا درنښت

څېړنوال دکتور عبدالظاهر شکیب

د علومو اکاډمي د ریاست سرپرست

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ

شیخ القرآن مولانا عبدالصبور

د مجمع علمی علماء افغانستان رئیس

«**قل هَلْ يَسْتَوِي الّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ**» (ووایه ای محمد: آیا هغه کسان چې پوهیږی او هغه کسان چې نه پوهیږی سره برابر دی؟) (د زمر سوره نهم آیات)

درنوخویندو او ورونو السلام علیکم و رحمه الله و برکاته اما بعد!

د دې تفسیر لیکونکی د قدر وړ ښاغلی مولانا امین الدین «سعیدی-سعید افغانی» صیب د افغانستان د لغمان ولایت د عمرزیو د سیمې سره تعلق لری. نوموړی په یوه علمی او درنه کورنۍ کې زیږیدلی دی او د عمر ډېره برخه ئې د علم په طلب او مطالعه کې مصرف کړې ده، چې دا تفسیر د ده حقیقت خورا ښه بیلګه ده.

نوموړی تفسیر زما په آند لاندې ځانګړتیاوې لری.

۱- لفظی ترجمه ئې سلیسه روانه او خوږه ده او د هرې سوئې لوستونکی تر پوره مطلب اخیستی شی.

۲- د تفسیر په نوم او عنوان کې مطلب لاپسې ښه څرګندیږی.

۳- همدا راز اسناد او شرعی مستندات په ډېر محنت او اخلاص سره د هر سورت محتوی هم لیکلې ده او اساسی موخې او اهداف د قرآن عظیم الشأن لاښه فهم کې لوستونکی سره مرسته کوی.

۴- مفسر په دغه تفسیر کې هغو ممکنو سوالاتو ته هم ځواب ویلی کوم چې ددغه تفسیر شریف په لوستلو کې د یو عام لوستونکی ذهن ته راځی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دغه تفسیر شریف کې هغه شبهاتو او شکوکو ته ئې ځواب ویلی دی کوم چې ملحدین او د اسلام دښمنان ئې د قرآن عظیم الشان تعلیماتو په باره کې یو ځای بل ځای تکراروی.

د استاد سعیدی دا لیکل شوای تفسیر د اهل سنت و الجماعت د منهج په رڼا کې لیکل شوی تفسیر دی چې د ۹۹ فیصده احادیثواو روایاتو مأخذونه یې په دقیقه توګه بیان کړی دی. په دې توګه د کومو روایاتو مأخذونه چې نه دی ذکر شوی، هیله ده چې استاد هغه هم ذکر کړی. په دغه کار سره به دغه تفسیر ډېر معتمدتر او مستندات به ئې هرلوستونکی ته میسر او د ډېر اعتماد وړ وګرځی.

استاد امین الدین سعیدی دغه تفسیر کې حتی الوسع کوښښ کړې چې له اسرائیلیاتو نه پاک او مبرا وساتی. په دغه برخه کې د لانور احتیاط اړتیا هم شته.

الله تعالی دې لیکوال اوپه دغه لار کې ټولو مرسته کوونکو ته ستر اجر په نصیب کړی، ماشاء الله تعالی دا تفسیر شریف ډېر په احتیاط او پوره دقت لیکل شوی دی.

د الله له درباره تمنا او استدعا لرم چې محترم استاد امین الدین سعیدی ته قوت ورکړی چې دغه سلسله روانه وساتی او د الله تعالی د کتاب یعنی قرآن کریم د تفسیر نورو برخو سلسله هم جاری وساتی او تکمیل کړی.

په آخر کی زه له ټولو ورڼو او خویندو نه په ډېر احترام غوښتنه کوم چې له دې تفسیر نه په زغرده استفاده وکړی، ولولی او نورو دوستانو ته ئې هم د لوستلو سپارښتنه وکړی. الله تعالی دې د قرآن کریم د آیاتونو په برکت زمونږ په وطن او ټول عالم اسلام کې با عزته سوله او آرامی راوړی.

رئیس مجمع علمی علماء افغانستان

حمل ۱۳۹۸هجری شمسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقریظ
بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الأبدی الأبد، سبحان الواحد الأحد، سبحان الفرد الصمد، سبحان رافع السماء بلا عمد، سبحان من بسط الأرض علي ماء جمد، سبحان من خلق الخلق فأحصاهم عدد، سبحان من قسم الرزق ولم ينس أحد، سبحان الذی لم يتخذ صاحبة ولا ولد، سبحان الذی لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد.

د قرآنکریم د پوهې پرته او له هغه څخه د پیروی پرته همدا راز د نبی کریم صلی الله علیه وسلام د ارشاداتو پرته په هیڅ ډول نشی کیدای چې د دنیا او آخرت په حقیقی معنی پوه شو. قرآن کریم الهی کلام د بشریت د نجات وسیله او دهدایت لویه منبع او د رڼا ستره بې مثاله سیاره ده. له دې دوه سرچینو یعنې د قرآن کریم او رسول الله صلی الله علیه وسلم له سنتو څخه پیروی د دنیا او آخرت دهوسا ژوند ضمانت دی.

په دې کې شک نشته چې الله تعالی په خپلو بنده ګانو ډیر زیات مهربان ذات دی چې حتی د هغوی جزیی نیک کار هم بې بدلې نه پریږدی. څرنګه چې نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمایی: دقرآن مجید د هر توری د تلاوت په بدل کې لس اجره تلاوت کوونکی ته ورکول کیږی هغه دا چې تاسو فکر و نه کړی چې الم یو حرف دی بلکه الف جلا توری لام جلا توری او میم جلا توری دی. دا چی الله متعال د یو توری د تلاوت په بدل کې تلاوت کوونکی ته لس اجره ورکوی نو څه فکر کوئ چې د یوه آیات د ترجمې او تفسیر په بدل کې به الله تعالی څومره اجرونه مفسراو محدث ته ورکړی؟ په یقینی ډول انشاء الله چې دا د الله تعالی (ج) لویه پیرزوینه ده. لنډه دا چې الله تعالی هیڅ شی پرته له بدلې او اجر نه پریږدی، څرنګه چې فرمایی:

«**هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ**» نو دا چې قرآن کریم په عربی مبینه ژبه نازل شویدی او د نړۍ د مختلفو هیوادونو د مسلمانانو مورنۍ ژبه عربی نده نو د دې لپاره چې دقرآن عظیم الشان د هر آیت په معنی او مفهوم یو مسلمان په ښه ډول

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوه شی لازمه ده چی قران عظیم الشان په نورو ژبو تفسیر او وژباړل شی چې دا د غیر عرب مسلمانانو احتیاج تر یوه حده د نړۍ د مختلفو هیوادونو علماو او مفسرینو له منځه وړی دی. په دغه برخه کې تر کومه حده چی لازمه ده کیدای شی چې قرآن پاک لا تر اوسه هم په ځینو ژبو تفسیر او ژباړل شوی نه وی. نو هیله مې دا ده چې دا الهی کلام د نړۍ په ټولو ژبو تفسیر او ترجمه شی.

د دې لپاره چې د قرآن مجید د هرې کلمې په حقیقی مفهوم ښه پوه شو دوه لیاری شتون لری:

یوه لاره دا ده چې سړی د دین طالب شي او ټول شرعی علوم لکه صرف، نحو، لسان، منطق، حدیث....او نور کسب کړی چې دا لیار څه نا څه اوږده لاره ده، خو ډیره کره ده. بله لیاره دا ده چې سړی په مستقیمه توګه د قرآن مجید تفسیر او ترجمی ته مخه کړی او له هغه څخه فیض، علم، پوهه او برکت تر لاسه کړی. د نسبی علم له کسب ځینی پرته هم هیڅوک نشی کولای چې د دې دواړو لیاروڅخه حتی یوه وټاکی. نو لازمه ده چې څه نا څه به له بل شخص یا استاد ځینې زده کوی لکه چی شاعر وایی:

هیچ چیز از خود چیزی نشد هیچ آهن خنجری تیزی نشد

نو د قرآن کریم د تفاسیرو د مطالعې لپاره لازمی شرط دا دی چې لمړی باید د قرآن کریم لوستل ښه زده کړو او بیا تفسیر او ترجمې ته مخه کړی. دا ځکه که یو کس د قرآن عظیم الشأن په لوستلو ښه پوه نشی نو دی نه شی کولای د قرآن کریم له اصلی جوهر ځینې ښه خونـد واخلی. خو د قرآن کریم تفسیر او ترجمه کولای شی زمونږ باور او یقین په شرعی اموراتو لاټینګ او کلک کړی، چې د هغه علم لا تر اوسه مونږ سره نشته، کوم چې د قرآن کریم د ترجمی او تفسیر په رڼا کې حاصلوو.

د قرآن کریم تفاسیر او ترجمه په مختلفو ژبو شوې ده. مختلفو معززو مفسیرینو د دې هڅه او کوشش کړای چې لوستونکی د قرآن کریم د آیاتونو په اصلی مفهوم او معنی پوه کړی خو پدې لړکې یو شمیر یې داسې هم دی چې اصلی مفهوم د موضوع پکې ګونګ وی یعنی مفسر نه دې توانیدلای د آیاتونو ښه وضاحت لوستونکو ته په آسانه ډول ورسوی او فهم یې ورته آسانه کړی. د مطلب د تفسیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ښه افاده په متناسب ډول نه دی شوای خو د الله تعالی فضل او مرحمت دې چې د معزز ورور، فصیح او خدمتګار عالم محترم الحاج امین الدین «سعیدی » پدی د احمد تر نامه لاندې تفسیر شریف باندی چې تاسې ئی په اختیار کې لری، ډیر زیات زیار او زحمت ایستل شوای تر څو یوه موضوع او مطلب له هره اړخه داسې ښه وڅیړل شی چې هره موضوع په وضاحت سره شرح، ترجمه او تفسیر یې دواړه عام فهمه او په ډېر عالی شکل او بڼه لوستونکو ته وړاندې شوی دی. دی حالت دا امکان ورکړای دی چې حتی د منځنی کچی د سواد والا وګړی هم کولای شی چې په ډیره آسانۍ سره له دغه تفسیر څخه ګټه پورته کړی او استفاده ځینې وکړی. په دغه تفسیرشریف کې د هرې سورې د آیاتونو په هره کلمه او مفرداتو جدا څیړنه شوې ده او د مفرداتو په توضیح سره د آیاتونو ټوله ترجمه او تفسیر وړاندې شوی دی. دا تفسیر د موثقو اسنادو پر بنسټ په اکاډمیک ډول د منبع او مرجع په ذکر داسې لیکل شوی چې لوستونکی ته د مسایلو د عمق د پوهې هراړخیزه روښانتیا او مفاهیمو د درستی پوهې د غوره کولو امکان او قناعت ورکوی. مغلق او سوال برانګیزه مسایل د مختلفو مفسرینو او مجتهدینو د رأی په راوړلو داسې بیان شوی چې آګاه لوستونکې د موثق او درست فهم انتخاب خپله کولای شی. د دې تفسیرشریف په پاڼو او صفحاتو کی چې د ترجمې اوتفسیر کومه هڅه شوې ده د ترجمې او تفسیر له ټولو کره اصولو سره برابره ده. همدا راز پدې تفسیر کی هغه اسلوب په پام کې نیول شوی دی چې د منځنی درجې د لیک والا خلک یعنی هغه کسان چې په عربی ژبه هم نه پوهیږی او د عربی ژبې له فرهنګ ځینې استفاده نشی کولای پوره ګټه پورته کړی. همدا رنګه هر لوستونکی کولای شی د دې تفسیرشریف په لوستلو د قرآن مجید په مفهوم او مقصد په ښه ډول سره پوه او د قرآنی آیاتو ریښتنی خوند وځکی.

دا تفسیر شریف انشاء الله د هـرې علمی موضوع لپاره یو لوی مأخذ، مرجع او منبع ده. دا تفسیر انشاء الله او په خاص ډول د شرعی علومو د زده کوونکو او محصلینو لپاره د سیمینار د جوړولو او د قرآنی آیاتونو د دقیق فهم ښه مرجع او منبع ده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پدی تفسیر کی تر ممکنه حده پوری هڅه شویده چی د هر سورت په اړوند عمومی او ځانګړی معلوما ت ذکرشی. د سورتونو د شأن نزول په اړوند کوم چې د اسلام د احکامو د څلورمې منبع یعنی قیاس لپاره ډېره مهم او اساسی خبر ده، کره تحقیق شوای دی. د نزول حتی د یوه سورت د ټولو تورو د شمیر اندازه هم درج شوې ده. د سورتونو د نازلیدو زمانی او حالات هم په ښکلی انداز کې څېړل شوی دی. د آیاتونو د نازلیدو د زمانې سره سره د اسلامی خوځښت حالات اوکردار ته هم اشاره شوې ده.

زما په اند او مطالعې بلاخره د دغه تفسیر شریف مفسرجناب الحاج امین الدین « سعیدی – سعید افغانی » صاحب د هر آیات د ښه روښتیا لپاره داسې هڅې کړې دی چې د لوستونکی تنده پرې ماتیږی.

زه هیله لرم چی دا ښکلی او جامع تفسیر چې تاسې په اختیار کې درکول کیږی، د قرآن پوهنې په علم کې لمړی زموږ دګران هیواد د وګړو لپاره او بیا د ټول بشریت لپاره د تحقیق او څېړنې په برخه کې د فلاح او بریالیتوب ښه زیری اوسی.

په اخر کې د الله تعالی له درباره څخه محترم ورور الحاج امین الدین سعیدی – سعید افغانی او ټولو هغو خویندو او وروڼو ته چې دغه ورور سره یی هرډول مرسته کړې د دارینو، سعادت، نیکمرغی او جنت فردوس استدعا او تمنا د الله تعالی له درباره غواړم.

په ګران هیواد افغانستان کی د تل پاتې سولې او اسلامی شرعی نظام د لازیات ټینګیدو په هیله.

آمین یا رب العالمین

د ۱۳۹۸ هجری، لمریز کال

انجینیرعتیق الله یاسر



شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ۴۷۹ ۳۴۵

ایمیل آدرس: atiqyasar8@gmail.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقریظ
شیخ القرآن مولنا الحاج روضه گل «رمیم»

الحمد لولیه والصّلوه علی نبی محمد و اله وصحبه و علی من سارعلی هدیه
اما بعد!
خوانندگان بی نهایت گرامی!
تفسیر شریف (جزء عم ء یتسآئلون) از کلام الله معجز «تفسیر احمد» که در دسترس شما قرار دارد تفسیری است که با سعی و تلاش های جدی محترم دکتور الشیخ امین الدین «سعیدی – سعید افغانی» شخصیت جلیل القدر علمی و عالی قدر اسلامی صورت گرفته است. این جانب این تفسیر شریف را از ابتدا الی انتها آن با تمام دقت شایستهء یک تفسیر قرآن عظیم الشان تحت مطالعه و تعمق نظر عمیق وهمه جانبه قرار داده ام، کلمه به کلمه همه نکات و محتویات مندرج در تفسیر را بررسی نموده ام بدون شک و بلامبالغه باید گفت که و اقعاً در این عصر و زمان برای این نوع جمع آوری نظریات عالمانه و تحلیل گرانه در عرصه علوم دین بالاخص علم تفسیر ضرورت مبرم احساس میگردد که الحمدالله والمنه برادر محترم و گرامی ام سعیدی صاحب این همه جوانب و معضلات را در روشنایی ثبوت ادلهء معقول و منقول علی الحسب الطاقه طور دقیق توضیح و مرفوع نموده اند.
باید به صراحت گفت که لوازم، محتویات، شأن نزول ، عجائب و غرائب نه بلکه جمیع نیازمندی های هر سوره و هر آیه راطوریکه به تحلیل، تفصیل وترجمهء آن در تفسیر هذا خیلی متناسب بوده وبه خوب مصداق خیرالکلام ما قل و دل ولم یمل. (بهترین کلام آن است که لفظاً مختصر و معناً جامع باشد و ملالت ایجاد نه نماید) درین تفسیر به صورت بلا منازعه هویداو روشن اند و وجود دارد. به هر صورت به صورت عام در مواردی هویدا و روشن است که تفاصیل طویل در بعضی از موضوعات منجر به زیان فکری و ذهنی میگردد و حتی در بعضی حالات عدم استحصال از مفاهیم مطالب دست داشته و امی نماید که شاید وباید همه نویسندگان، تحلیل گران و مؤلفین از این نوع طوالت خود داری نمایند تا سبب خسته گی فکری و دماغی نگردد اماشیوه تفاصیل و طوالت کلام که دانشمند محترم سعیدی صاحب درین تفسیر شریف اختیار کرده و از آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

استفاده نموده نه تنها اینکه برای محقق و پژوهشگر اسلامی خسته کن نبوده بلکه نهایت لذت بخش و تسکین دهنده نیز میباشد. فلهذا بنده آن را تردید نه بلکه من کل الوجوه تائید مینمایم.

در اخیر یک خاطره و علاقمندی سعیدی صاحب را که از دوران تعلیمی با تفسیر قرآن کریم داشت یادآور میشوم: در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی که بنده شاگرد صنف هشتم مدرسه نجم المدارس ولایت ننگرهار بودام و جهت ملاقات یک دوستم جناب حمدالله «حامد» که متعلم صنف هفتم مدرسه امام ابوحنیفه (رح) کابل بود به آنجا رفتم و شب را همرای دوستم سپری نمودم و نماز فجر را با جماعت ادا نمودیم خلاصه دیدم که سعیدی صاحب در جوار مسجد امام ابو حنیفه (رح) نشسته و تفسیر جلالین شریف را در دست داشت. بعد از تعارف، ملاقات و احوال پرسی برایم گفت که ایام امتحانات چهارنیماهه قریب است لطفاً در مورد تهیه و ترتیب سوالات جلالین شریف را برایم رهنمایی کنید، من در جواب برایش گفتم که این ترتیب نمودن سوالات مربوط به شیوه تدریس هر استاد میشود استادان و مربیون شاگردان را از نظر لزوم دید خود شان ارزیابی میکنند.

فلهذا میتود و اسلوب اخذ امتحان هر استاد طور مشخص و به نحوی شیوهء انفرادی میباشد. من در آن زمان علاقه ومحبت خاص شان را به علوم قرآن و بخصوص تفسیر شریف احساس نمودم و احسان الله تعالی است که امروز توانمندی آنرا در یافته است که به تفسیر قرآن عظیم دست یابد، و از خداوند متعال برایشان توفیق میخواهم که سایر سپاره های قرآن عظیم الشان را ترجمه و به همین سبک بی نهایت عالی برای خوانندگان تقدیم نماید.

به امید پیروزی و موفقیت دو جهان جمیع امت اسلامی که در هر کنج و کنار و دیار دنیا قرار دارند از صمیم قلب از بارگاه رب المنان استدعا مینمایم.

و من الله توفیق

شیخ القران مولنا الحاج روضه گل «رمیم»

کابل – افغانستان



(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

قرآن کلمهٔ عربی است که در اصل مصدر است به معنی خواندن، چنانکه در بعضی از آیات معنای مصدری مراد است مثل «ان علینا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه» سپس قرآن علم است (اسم خاص) برای کتاب حاضر که بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در ۲۳ سال رسالت نازل شده است.

قرآن کتابی است خواندنی و باید خواند و در معنایش هم باید دقت و تدبر نمود.

بعضی ها قرآن را در اصل به معنی جمع گرفته اند که اصل (قرء) به معنی جمع است در این صورت می توانند بگویند قرآن یعنی جامع حقایق و فرموده های الهی. و نیز گفته اند از آن جهت قرآن نامیده می شود که سوره ها را جمع نموده آنها را به یکدیگر می پیوندد.

کلمهٔ قرآن که مجموعاً (۶۸) بار در خود قرآن عظیم الشان ذکر شده تنها (۲) بار مجازاً به معنای نماز آمده است و کلمهٔ قرآن (۵۰) مرتبه بصورت معرفه (بالا تعریف) و(۱۶) بار هم بصورت نکره آمده است. با یک نگاه دقیق و عمیق به احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم چنین فهمیده می شود که وقتی اولین مجموعهٔ جمع آوری شده قرآن در دست مسلمانان قرار گرفت در جمله سایر نام های پیشنهاد شده نام (مصحف) بر آن گذاشته شد. مصحف به شکل (صحف) ۸ بار در قرآن کریم ذکر گردیده است.

برخلاف تصور بعضی که قرآن کریم را تنها کتاب عبادات و اخلاقیات می‌دانند، باید با تمام قوت اعلام داشت، که تنها یک دوازدهم این کتاب آسمانی یعنی حدود پانصد آیهٔ آن مربوط به مسائل فقهی است و بیشتر آن در بارهٔ مسائل مختلف خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، تاریخی، اعتقادی و فرهنگی است.

قرآن کریم کتابی است که در مسائل اجتماعی از قبیل وحدت، مشورت، مبارزه با فساد و بر قراری نظم و امنیت این همه تأکید جدی دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن کتابی است که در روش تربیت خود، هم طرح می‌دهد و هم الگو معرّفی می‌کند، الگوهایی همچون پیامبر صلی الله علیه وسلم، حضرت ابراهیم علیه السلام و همسر فرعون آسیه.

البته تأثیر کلام الله (ج) تنها برای کسانی بیشتر است که روح خود را از تعصّبات نابجا، خود خواهی ها، خود کامگی ها و غرور و لجاجت و تکبّر و کینه و سایر موانع شناخت پاک کرده باشند. به تعبیر و قول قرآن قلب کسانیکه اهل تقوا و عاشق حقیقت باشند با آیات قرآنی همچون بارانی برگلستان می بارد و بوی عطر آن را زیاد می‌کند. اگر همین باران بر لجزار آلوده یعنی قلوب آلوده فرو ریزد بوی تعفّن آن را بیشتر می‌کند.

قرآن همچون سایر کتاب های علمی نیست که سر و کارش تنها با مغز بشر باشد، بلکه پیش از آنکه کتاب علم باشد کتاب رشد است، داستان هایش سرگرمی نیست؛ عبرت است. تاریخ آن تنها سرگذشت اقوام پیشین نیست؛ بیان فلسفه سقوط یا نجات ملّت هاست.

قرآن کتابی است که هرچه دنیا پیش رود، اسرارش بیشتر آشکار می‌شود.

قرآن کتابی است آسان، روشن و رسا.

قرآن، راهنمایی است که انسان را از خاک به الله میرساند و از ماده به معنا اوجا می دهد.

چرا عربی، زبان قرآن شد؟

زبان، مهم ترین وسیله برای بر قراری ارتباط بین انسان هاست. خداوند این توانایی بر تکلّم و صحبت کردن را از نعمت های بزرگ خود بر می شمارد.

در مورد اینکه چرا **عربی زبان قرآن شد،** دلیل آن صریح و روشن است چون حقیقت قرآن به زبان عربی نازل شده است: «**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْءَانًاعَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**» (ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم،شاید شما درک کنید (و بیندیشید) (سوره یوسف، آیه۲).

البته خواندن ترجمهٔ قرآن به همراه خود قرآن برای آشنایی با معنای آیات نه تنها مانعی ندارد، بلکه بنظر من مفید نیز میباشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

عربی بودن قرآن کریم بر اساس اصل کلی «**وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّابِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِنِ لَهَمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُوَ يَهْدِى مَن يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**» (ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌کند و او توانا و حکیم است). (سوره ابراهیم، آیه۴).

بنابر تحقیقات که علمای زبان بعمل آورده اند بدین باورند که: زبان عربی نسبت به سایر زبان های دنیا بسیار وسیع و از قابلیت های بیشتری برخوردار است. فراوانی مفردات و اشتقاق کلمات، دستور زبان و فصاحت و بلاغت آن نیز، این زبان را از زبان های دیگر ممتاز ساخته است.

همچنان در ابتدای سوره الرحمن به صراحت تام آمده است که: پیامبرانی را که خداوند برای هدایت انسان ها مبعوث می فرمود باید برای ارتباط با قوم خود به زبان همان قومی که در میان آنها مبعوث شده اند صحبت می کردند و دستورات اخلاقی و احکام و عقاید را به همان زبان برایشان بیان می کردند. با توجه به شرایط قبل ازبعثت در میان جاهلیّت عرب، خداوند پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم را در میان قوم عرب مبعوث فرمود، پس باید به زبان آنها صحبت کرده و معجزه ای می آورد که قابل فهم باشد. لذا قرآن، معجزه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم ، نیز به زبان عربی نازل شد. اگرچه نباید خصوصیات ذاتی زبان عربی، از جمله قانون مند بودن قالب های فصاحت و بلاغت بسیار آن و... را نادیده گرفت.

هکذا باید گفت پیامبر هر قومی به زبان همان قوم بوده است، این فهم برای ادیان قبل از پیامبرصلی الله علیه وسلم دلیلی کافی است. ولی این دلیل در مورد دین مقدس اسلام کافی نیست، چون اسلام باید تا قیامت دین همه بشریت باشد.

از جانب دیگر طوریکه که در فوق یاد اور شدیم زبان عربی یکی از کامل ترین زبان از نظر قوانین و قواعد زبانی و مسائل ادبی است، و زبان برگزیده خداوند است. هکذا در زبان عربی حکمت های دیگری هم نهفته است که عقل قاصر ما از دلیل انتخاب آن دقیقا و کاملا پی نمی برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در همین مورد در قران هم آیه ای نازل شده است: (سوره شعرا – آیات ۱۹۵ الی ۱۹۹) (اگر ما این قرآن را به زبان غیر عربی بر فردی غیر عرب فرو فرستاده بودیم. و او آنرا بر عرب زبانان می خواند، آنان به بهانه اینکه زبان آن را نمیفهمند، به آن ایمان نمی آوردند).

عربی بودن قرآن در انتقال بهتر اسرار حقایق و معارف قرآن موثر است. بنابر خصوصیات زبان عربی و بعثت پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم در میان عرب فصیح، اگر قرآن غیر عربی بود جای سؤال و نکته‌گیری وجود داشت چرا که عربی بودن آن امری طبیعی و عادی بوده است.

قرآن عظیم الشان در زمان خلافت حضرت عثمان بشکل مصحف تدوین شد و به چهار گوشه عالم اسلام فرستاده شد که یکی از نسخه های آن در کشور تاجکستان وجود دارد.

این قرآن نفیس در صندوق مخصوصی حفظ و نگهداری می شود. و نسخه دیگر آن در موزیم توپ قاپی، در استانبول کشور ترکیه قرار دارد.

مصحف عثمان در تاجکستان بعد از اینکه سمرقند در سال ۱۸۶۸ توسط روس ها اشغال شد، به کتابخانه سن پترزبورگ برده شد ولی پس از انقلاب بلشویکی، لینین که علاقمند بود حمایت مسلمانان روسیه و آسیای مرکزی را جلب کند قرآن یا مصحف عثمان را به «اوفا» در باشقیرستان فرستاد. و نهایتاً به دلیل تقاضا های مکرر مسلمانان تاشکند، قرآن عثمان در سال ۱۹۲۴ به این شهر بازگردانده شد و از آنموقع تاکنون در تاشکند باقی مانده است.

زمانیکه در سال (۱۳۵۹ هجری شمسی) پدر بزرگوارم مولانا محمد سعید سعید افغانی مصروف بازید از شهر سمرقند و مصحف عثمان بود یک کاپی از این مصحف بطور هدیه برای پدرم اعطا گردید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن وحی نامه اعجاز آمیز الهی است که به زبان عربی به عین الفاظ به وسیله فرشته امین وحی حضرت جبرئیل ازجانب خداوند و از لوح محفوظ بر قلب و زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم هم به طور انزالی و اجمالی یک بار و هم تفصیلی و تنزیلی در مدت بیست و سه سال نازل شده و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را برگروهی از اصحاب خود خوانده و کاتبان وحی از میان اصحاب، آن را با نظارت مستقیم و مستمر آن حضرت تحریر داشتند، و حافظان بسیار از هم میان اصحاب، آن را حفظ کرده و به تواتر نقل کرده اند.

متن قرآن از آن جایی که حتی الفاظ آن از سوی پروردگار با عظمت وحی شده، متنی مقدس است و همگان در صدور آن از جانب خداوند تبارک و تعالی، قطع و یقین دارند. از این رو حتی استماع و شنیدن الفاظ قرآن بسیار مهم و تاثیرگذار است و شفا و درمان گری آن به شکل مختلف در جسم و جان انسان اثبات شده است.

آیات قرآنی در انسان چنان اثر می گذارد که حتی آنعده اشخاصی که به زبان عربی هم بلدیت وآشنایی ندارند، از آن لذت می برند و تاثیر شگرف آن را درخود می یابند و الفاظ وکلمات قرآن مانند نور در روح وروان انسان اثر می گذارد، به علم یقین خدمت خواننده عزیز خویش بعرض برسانم که: هرچه بیشتر قرآن را مخلصانه و با تر تیل، تعمق و تدبر مطالعه فرماید، به همان اندازه شما را متواضع تر می سازد.

تجارب بشری نشان داده است که استماع قرآن آثار متعددی بر انسان دارد، بی گمان یکی از مهم ترین علل و عوامل راه یابی مردم به اسلام و پذیرش حقانیت اسلام، گوش دادن به تلاوت آیات قرآنی است که خداوند متعال در آیاتی چند از سوره مائده نیز بدان اشاره فرموده است.

خداوند در همین آیات، گوش دادن به تلاوت به قرآن را یکی از عوامل راهیابی به حقایق قرآنی و اعتراف به حقانیت آن می داند. به این معنا که اگر انسان ها به محتوای قرآن عظیم الشان گوش فرا دهند، به سادگی به حقانیت قرآن آگاه می شوند و اقرار می کنند، حتی در بسیاری از حالت دیده شده است، تعداد از انسان های که به قرآن ایمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نداشته اند، بعد از استماع تلاوت قرآن به حقانیت و اعجاز قرآن اقرار نموده اند. علماء بدین باور اند که سکوت کامل در حین استماع تلاوت قرآن اظهار خضوع و خشوع شنوندگان در برابر عظمت و حقایق قرآنی است که سکوت در هنگام قرائت قرآن موجب می شود تا انسان از رحمت الهی بهره مند شود و زمینه ای برای رحمت الهی در روح و روان انسان فراهم آید.

خود قرآن عظیم الشان در آیه (۲۰۴ سوره اعراف) از مطلوب بودن گوش سپاری و سکوت هنگام قرائت قرآنکریم سخن به میان می آورد.

یکی از عوامل تأثیرگذار در ایمان و تقویت و افزایش ایمان همین استماع و گوش سپاری به قرآن است. چنان که خداوند متعال در آیات سوره احقاف استماع قرآن به وسیله گروهی از جنیان و هدایت آنها به حق و صراط مستقیم را عامل ایمان آنان به قرآن دانسته و در آیات ۱و ۲و ۳۱ سوره جن، همین استماع قرآن و هدایت آنان به سوی رشد را عامل ایمان آوری جماعتی از جنیان می داند.

علم ثابت کرده و تجربه عملی شخصیت های بزرگ مشهور جهان و تجربهٔ شخصی من ثابت کرده که با تلاوت و ذکر قرآن عظیم الشان وگوش فرا دادن به تلاوت قرآن اطمینان و استقرار قلبی انسان بیشتر و بیشتر میشود. «**أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**» این مزه و لذت و استقرار و اطمینان زمان قوت میگیرد که انسان این کلام و حیاتی را با معانی آن تلاوت نماید، در آن وقت است که با تعمق در معانی و مفاهیم و تعبیرات قرآنی باورمندی انسان بیشتر میشود، و خود اقرار میکند که این قرآن به ذات خود اعجاز و معجزهٔ بس بزرگ و عظیم و غیر تکراری است (الله اکبر).

قرآن کتاب مبین (آشکار) است:

یکی از صفات قرآن عظیم الشان مبین بودن (آشکار) بودن آن است و خداوند با این توصیف عالی می خواهد هر چه بیشتر کتاب خود را به مردم معرفی نماید و یکی دیگر از امتیازاتش را نسبت به دیگر کتاب ها (کتاب های آسمانی و غیر آسمانی) روشن نماید؛ زیرا هدایت ها و دستورات هیچ کتابی همانند قرآن آشکار و مبین نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این که قرآن در آیات متعددی بارها می فرماید: قرآن کلامی روشن و برای بهره همگان است، که هر کس با تفکر و تدبر در آن بهره هایی می برد. «**تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبينٍ**» (سوره حجرآیه ۱) (این آیات کتاب، و قرآن مبین است). «**كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ**؛» (سوره ص آیه ۲۹) (این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند!).

اما معارف قرآن دریای بی کرانی را تشکیل می دهد که برای بهره بیشتر از معارف آن محتاج تفسیر هستیم. در واقع قرآن به مانند دریا می تواند مراتب مختلفی از بهره را نصیب ما کند. کسی در ساحل می ایستد و به منظره آن می نگرد، دیگری در کناره های بحر وارد شده و کس دیگری در اعماق بحر فرو می رود و از مروارید های آن بهره مند می شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم علاوه بر جایگاه بیان آیات الهی برای مردم، وظیفه تعلیم آن را نیز بر عهده دارد: «**كَمَآ أَرْسَلْنا فيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِنا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ**؛» (سوره بقره آیه ۱۵۱) (رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد.)

بناً با تمام صراحت باید گفت که: قرآن «**تبياناً لكلّ شيء**» است. روشنگر و بیانگر همه چیز است و چیزی که «**تبياناً لكلّ شی**» باشد، تبیان خودش هم هست. لذا بهترین مفسّر قرآن، خود قرآن است.

مقایسه کوتاه قران با سایر کتاب های آسمانی:

- صحف حضرت ابراهیم علیه السلام.
- انجیل حضرت عیسی علیه السلام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- تورات حضرت موسی علیه السلام.
- زبور حضرت دادو علیه السام.
- قرآن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

قبل از همه به یک نقطه میخواهم اشاره نمایم که کتاب های آسمانی در مسائل اصولی با یک دیگر هماهنگی داشته وهیچگونه تفاوت در آن دیده نمیشود، چون همه این کتب از جانب پروردگار عالم نازل شده و در پی تربیت و تکامل انسانها در روی زمین بوده اند، ولی در مسائل دیگر به مقتضای تکامل تدریجی بشر، باهم تفاوت هایی دارند و هر دین جدید، مرحلهٔ بالاتری را می پیماید و پروگرام جامع تری را برای ابنای بشر به ارمغان آورده است.

بناً گفته میتوانیم که قرآن عظیم الشان دارای خصوصیت خاصی و منحصر خویش بوده که سائر کتب آسمانی فاقد این خصوصیات میباشد: از جمله:

قرآن کریم معجزه است:

بر خلاف سایر کتب آسمانی، قرآن عظیم الشان یک معجزه است، هر چند کتب دیگر نیز آسمانی اند، اما نسبت مؤقتی بودن إعجاز عدم تحریف در آنها وجود ندارد.

قرآن این پیکر اکمل و جاویدان وحی الهی از لحاظ لفظ و معنی دارائی إعجاز و خصوصیات خاصی خود می باشد که کسی نمیتواند مانند آن ولو یک آیه باشد بیاورد.

قرآن عظیم الشان با یک تحدی اعلان میدارد: « **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً**» (اسراء، آیه‌ی ۸۸). (بگو اگر جن و انس اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند.)

و باز می فرماید: «**أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ**». (سوره یونس، آیه‌ی ۳۸) (آیا آن‌ها می‌گویند: «او قرآن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به دروغ به خدا نسبت داده است»؟ بگو: «اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کس را میتوانید (به کمک) طلبید!) و میفرماید: «**أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ**» (آیا می‌گویند: «او به دروغ این قرآن را به خدا نسبت داده و ساختگی است؟» بگو: «اگرراست می‌گویید، شما هم ده سوره‌ی ساختگی همانند این قرآن را بیاورید؛ و تمام کسانی را که می‌توانید، ـ غیر از خدا ـ برای این کار دعوت کنید!).

و در سوره (طور، آیه‌ی ۳۳ ـ ۳۴). میفرماید: «**أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كانُوا صادِقِينَ**» (یا می‌گویند: قرآن را به خدا افترا بسته؟ ولی آنان ایمان ندارند، اگر راست میگویند سخنی همانند آن بیاورند).

«**وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ**» (بقره، آیه‌ی ۲۳ ـ ۲۴) (و اگر در باره آن چه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید، و گواهان خود را ـ غیر خدا ـ فرا خوانید اگر راست می‌گویید. پس اگر چنین نکردید ـ که نخواهید کرد ـ از آتشی بترسید که هیزم آن، (بدن های مردم (گنهکار) و سنگها (بتها) است، و برای کافران آماده شده است!).

در مورد اعجاز قرآن باید گفت: کسانیکه زبان عربی را نمیدانند این امر برای شان تعجب بر انگیز است و اما کسانیکه به زبان عربی بلدیت دارند و بر زبان عربی مسلط اند بدرستی درک میکنند که قرآن آن کلیمات والفاظ معمولی عربی نیست طوری که خود عرب ها هم بخاطر فهم آن به تفسیر نیاز دارند. هکذا نقطه مهم و اعجازی در مورد قرآن عظیم الشان اینست که، قرآن قابلیت ثبت وحفظ در سینه هارا دارد، اگر خدای نا خواسته همه نسخه های قرآن کریم سوختانده شود بازهم بدون تغییر در حافظه مشتاقانش ثبت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حالیکه هیچ یهود ی و مسیحی کتاب های مقدس شان را حفظ ندارند وحوادث روزگار بالای شان اثر میگذارد و هیچ ضمانت برای صیانت شان از تحریف وجود ندارد.

قرآن کتاب کامل و مؤید همه ادیان ابراهیمی:

معجزه ترین حقیقتی که در قرآن عظیم الشان وجود دارد، آنست که قرآن شریف به تمام ادیان و پیامبران اشاره نموده و همه را مطابق به نیاز همان زمان حق گفته و مسلمانان به تأسی از احکام قرآن مکلف به ایمان آوردن به همه انبیا، رسول، پیامبران وکتب آسمانی اند. از جمله در قرآن شریف تاریخ ادیان و نزول کتب به تر تیب ذکر شده طوریکه هیچ مسلمان متعصب نمیتواند بگوید به تورات و انجیل ایمان ندارد بلکه تورات و انجیل جزء مؤمن بها مسلمانان است و قرآن ادیان سابق را ادیان باطل نگفته بلکه به وقت و زمانش ادیان قابل قبول وآسمانی توصیف نموده و بعد مطابق به شرائط برخی احکام شانرا منسوخ خوانده است، اما بر عکس آنچه در باره قرآن در تورات و یا انجیل ذکر شده بمرور زمان توسط مدعیان و حامیان این ادیان حذف شده است. کتاب کامل آن است که تاریخ ظهور وختم همه ادیان در آن تسجیل بوده و وجود ادیان دیگر را انکار نکند.

و قرآن عظیم الشان به قدسیت همه کتب آسمانی در زمان شان تأکید ورزیده و برخی از احکام همان کتب در قرآن نیز موجود وقابل اطاعت است.

خداوند در قرآن عظیم الشان می فرماید: «تورات را نازل کردیم که مایه هدایت مردم بوده و به همین تر تیب انجیل را نور و مایه هدایت مردم فرستادیم.» یعنی تورات و انجیل در همان زمان مایه هدایت بشریت بوده.

مصئون بودن قرآن از تحریف:

قبلا هم تذکر رفت که این کتاب در سینه ها نقطه به نقطه بدون کمی وکاستی طور یکسان ثبت، و مصون از تحریف می باشد. ولی بالعکس سایر کتب آسمانی، چنین ضمانتی را نداشته و متأسفانه در طول تاریخ، مورد تحریف قرار گرفته اند: چنانکه آیه ۴۶ سوره نساء و بقره آیات ۷۵ و ۱۵۹ بر این مطلب دلالت دارد. هکذا ما با مطالعه و مشاهده

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسخ این کتب بوضوح در میابیم که نسخه های این کتب در کشور های مختلف و در زمانه های مختلف با هم تفاوت دارند. واصلاً این بعد ها در زمانه های خیلی بعد توسط پیروان شان نوشته شده اند.

قرآن کتاب جامع است:

با توجه به تکامل بشر ، قرآن که آخرین کتاب آسمانی است، کامل بوده، تمامی برنامه های زندگی مورد نیاز بشر را از جوانب گوناگونی اعم از اعتقادات، احکام قوانین و اخلاقیات، دارا است و تا انقراض بشر پا بر جا و متکفّل هدایت انسان است: برخلاف سایر کتب آسمانی که اقتضای دوام و ابدیت را نداشته و برای محدوده ای از زمان و با توجه به شرایط فکری و اجتماعی مردم عصر خود ، فرود آمده و امری مشخص داشته است.

فعلا هم پیروان کتب دیگر تنها به جنبه های اخلاقی و عاطفی کتب متذکره اشاره نموده هیچ قانون مستمر و حیاتی مطابق زندگی مقتضیات عصر فعلی از آنها استنباط نمیشود.

نزول دو مرحله ای قرآن:

اصل نزول به معنای فرود آمدن است، راغب اصفهانی در تعریف نزول فرموده است: «النّزول فی الاصل: هو انحطاط من علوّ» طوریکه قرآن در باره باران می فرماید: «**أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ**» (سوره واقعۀ: ۶۹) (آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید یا ما فرود آورندگانیم)؟

یکی از تفاوت های قرآن عظیم الشان با سایر کتب آسمانی، و به اصطلاح یکی از فضایل و معجزات قرآن عظیم الشان، نزول دو مرحلۀ ای قرآن است یعنی این کتاب از سوی خداوند متعال اول یک جا (بطور جمعی) و بعد بصورت (تدریجی و تطبیقی)، بر قلب پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در ماه مبارک رمضان و شب قدر نازل شده است.

و طوری که متذکر شدیم، بعداً بطور تدریجی برحسب شرایط و حوادث و نیاز ها طی ۲۳ سال آیه آیه فرو فرستاده شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهاب الدین أبو القاسم، المقدسی مشهور به ابو شامه، محدث و مفسیر شهیر دیار شام، نسبت به حکمت نزول دفعی قرآن به آسمان دنیا، می نویسد: «هدف از این نزول، اظهار شأن و رفعت قرآن و تفهیم ملائکه مبنی بر این‌که این آخرین کتاب إلهی است و برای هدایت نوع بشر نازل گردیده، می‌باشد».

شیخ زرقانی مفسر نامدار و ذینبوغ، نکته جالبی در ارتباط با دوبار نزول قرآن مینویسد: «کتاب فوق که از هر گونه شک و تردید منزه است، علاوه بر قلب مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دو جای دیگر نیز محفوظ است؛ یکی لوح محفوظ، دوم بیت العزت). «مناهل العرفان: ۳۹، والله أعلم).

تقریباً اکثر مفسرین بر این عقیده اتفاق نظر دارند که دومین نزول تدریجی قرآن بر قلب آن حضرت صلی الله علیه وسلم هنگامی آغاز گردید که سن مبارک ایشان به چهل سالگی رسیده بود و طبق روایات معتبر، ابتدای آن نیز از شب قدر آغاز گردید؛ که تاریخ این واقعه، چند سال بعد با غزوه‌ی بدر مصادف شد. اما به طور قطع نمی‌توان گفت که آن حادثه در چه تاریخی از ماه مبارک رمضان اتفاق افتاده است. از بعضی روایات، هفدهم و از برخی، نوزدهم و از بعضی دیگر، بیست و هفتم رمضان استنباط می‌گردد. (تفسیر ابن جریر: ۱۰/ ۷).

ولی تورات و انجیل فقط به یکبار ویک نزول (دفعی) داشته است و بس. واحکام و معارف آن مطابق به سطح دانش انسان های آن زمان ساده بوده است. بناء محتوا و معارف قرآنکریم با تورات وانجیل قابل مقایسه نیست.

قرآن کتاب نظام زندگی وحاوی زمینه های گوناگون فکری، إعتقادی مبتنی بر بینشهای بنیادی شامل نظام رفتاری فردی و اجتماعی، مادی ومعنوی، دنیاوی وأخروی بوده که با فطرت و سرشت انسانها هم آهنگ و از فرا گیری و تمامیت خاصی بر خوردار است.

و اساس تعالیم اسلام بر جهل ستیزی و عقل انگیزی، تقلید زدائی و تحقیق پروری، پندار سوزی ودانش سازی استوار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بصورت کل گفته میتوانیم که قرآن عظیم الشان با سه ویژگی خاصی خویش باسایر کتب اسمانی متفاوت می باشد:

۱- خداوند حفظ و نگهداری قرآن عظیم الشان را به عهده گرفته و تحریف و تبدیل هر گز به آن راه نیافته و نخواهد یافت؛ طوریکه خداوند متعال می فرماید: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» ما خود قرآن را فرو فرستاده ایم و خود ما حافظ و نگهبان آن می باشیم. (سوره حجر: ۹).

۲- قرآن متضمن منهج و قانونی تکامل یافته می باشد: «**مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيءٍ**» در کتاب (کائنات) ما هیچ چیز را فرو گذار نکرده ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته ایم. (سوره انعام: ۳۸).

۳- قرآن کتابی همگانی است و برای همه بشر نازل شده است. «**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ**» ای پیامبر ما تو را جز بعنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم (انبیاء: ۱۰۷) پس رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم رسالتی جهانی بوده است.

اما در مورد سایر کتاب های آسمانی و رسالت پیامبران می فرماید: «**لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً**» (ای مردم) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقایق) و برنامه ای (جهت بیان احکام) قرار داده ایم. (سوره مائده ۴۸).

علت نزول تدریجی قرآن:

در مورد اینکه چرا قرآن به تدریج نازل گردیده است، خود قرآن عظیم الشان در مورد جواب میفرماید: زمانی که مشرکان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم علت تدریجی نزول وحی را جویا شدند، خداوند فرمود: «**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا * لَا يأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا**» (الفرقان: ۳۲ -۳۳) «و کافران گفتند چرا قرآن یک باره بر وی نازل نشده است؟ هم چنین (ما قرآن را به تدریج نازل کردیم) تا دل شما را مطمئن

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگردانیم و ما آن را اندک اندک خواندیم و آنان نزد شما هیچ سخنی (و موضوعی) نمی‌آورند مگر این‌که ما نزد شما حق را می‌آوریم و بیان صحیح آن را تقدیم می داریم».

امام فخر رازی فقیه،متکلم، فیلسوف، مفسر وحکیم شهیر جهان اسلام در مورد فلسفه نزول تدریجی وحی، در تفسیر خویش «تفسیر کبیر» این موضوع را همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده است که خلاصه آن را ذیلاً بیان میدارم:

۱- از آن جایی که محمد صلی الله علیه وسلم شخصی امّی بوده و سواد خواندن و نوشتن را نداشتند، اگر تمام قرآن به یک بار نازل می شد، حفظ و ضبط آن برای وی دشوار می‌گردید؛ ولی حضرت موسی علیه السلام از نعمت سواد برخوردار بود، تورات را به یکبار برایشان نازل گردید.

۲- نزول کامل قرآن به صورت مجموعه‌ای واحد، مستلزم عمل فوری به کلیه احکام آن بود و این خود مخالف با آن حکمت تدریجی است که در شرع محمّدی رعایت گردیده است (یعنی عمل بر احکام از ابتدا به تدریج شروع شود).

۳- نزول تدریجی وحی نه تنها نوعی تسهیل در مبارزه با مشکلات جدیدی تلقی می شد که از طرف قومش هر روز برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش می آمد، بلکه سبب تسکین خاطر وی نیزمی گردید.

۴- بخش وسیعی از قرآن کریم در پاسخ به سؤال ها و وقایع گوناگون نازل شده است؛ یعنی، نزول آن ها زمانی صورت می‌گرفت که سؤالاتی مطرح شده و یا حادثه ای در زمینه ای خاص اتفاق می افتاد؛ تا بدین وسیله ضمن افزودن بصیرت در مسلمانان و بیان اخبار غیب، حقانیت قرآن نیز بیشتر آشکار گردد.

همچنان علماء در مورد حکمت و آثار نزول تدریجی قرآن میفرمایند:

- در نزول تدریجی قرآن، قوّت قلب پیامبر تجدید می یافت و این تدریج وحی بر پیامبر موجب دل گرمی آن حضرت می شد و از عوامل ثبات و پایداری ایشان در دعوت و مبارزه به شمار می رفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- تدریج وحی تأکید بر حقانیّت دعوت و پشتیبانی مداوم از پیامبر: ارتباط مستمر به واسطه نزول تدریجی آیات تأیید و تأکید بر دعوت رسالت و موجب آسان شدن تحمّل مشکلات و پایداری در دین می شد.

- تدریج وحی مصالح مرتبط با مردم در مقاطع زمانی و مکانی و متناسب با شرایط فردی، اجتماعی، سیاسی و رویداد های تاریخی وجود شبهات و پرسش های مخالفان و موافقان و تغییر تدریجی آداب و رسوم و خرافات جاهلی، اقتضا می کرد که آیات قرآن به مرور نازل شود. و اجرای همزمان احکام و قوانین شرعی برای افرادی که تازه اسلام را پذیرفته اند، سخت و دشوار بود. لذا با نزول تدریجی آن موارد، احکام و قوانین به صورت گام به گام و مرحله ای به اجرا درآمد. فایده دیگر آن امکان حفظ و صیانت از آیات قرآن توسط مردم بود.

- در نزول تدریجی وحی مصالح مرتبط با قرآن نهفته بود، انسجام و پیوستگی میان آیات قرآن و نبود اختلاف و تعارض به رغمِ نزول تدریجی آن، کلام الهی و وحیانی بودن آیات و در نهایت، معجزه بودن قرآن را به اثبات می رساند.

- قرآن، کتاب نور است:

خداوند متعال، قرآن عظیم الشان را نور و کتاب روشن معرفی کرده است. کتاب نوری که انسان را به وسیله ی آن از ظلمت ها بیرون می آورد و به سوی نور می رساند.

قرآن عظیم الشان می فرماید: «**يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يبَينُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يهْدِى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَيخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...**» (سوره مائدۀ: ۱۵ – ۱۶) (ای اهل کتاب! تحقیقاً از طرف خدا نور و کتابی روشن به سوی شما آمده، خدا به آن هرکسی را که خواهان رضوان الهی باشد، هدایت می‌کند و شما را از ظلمت ها و تاریکی ها به سوی نور و روشنایی خارج می‌کند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاصیت نور این است که هم خودش روشن است و هم اینکه چیزهای دیگر را نورانی و روشن می‌کند. (برای توضیح بیشتر رجوع کنید به آیات: نساء: ۱۷۴ و سوره ابراهیم: آیه۱).

هدف از نزول قرآن هدایت مردم است:

انسانها برای رسیدن به نقطه ای که خداوند متعال از آن‌ها انتظار دارد، نیازمند یک پروگرام درست، دقیق منظم، منطقی و مطابق با نیازهای آن‌ها هستند. قرآن‌کریم به عنوان برنامه ای که کلیات این نیازمندی ها را ذکر فرموده از طرف خالق بشر که به تمام نیازهای او آگاه است، برای رساندن او به آن نقطه ی مطلوب توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

هدف از نزول قرآن عظیم الشان هدایت عالم بشریت است و محمد صلی الله علیه وسلم واسطه برای ابلاغ این کلام الهی برای مردم است.

طوریکه پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «**إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَا وَمَا أَنتَ عَلَيهِم بِوَكِيلٍ**» (سوره زمر آیه ۴۱) (ما این کتاب را به حق (نه خواب و خیال)، به خاطر (هدایت و رهبری) مردم به طرف حق بر تو فروفرستادیم پس هر کس هدایت شود به سود خود اوست و هر کس به گمراهی رود تنها به زیان خودش گمراه می‌شود و تو بر آنها وکیل نیستی).

در سوره شعراء در آیه ۱۹۲ الی ۱۹۴ آمده است: «**وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِى مُّبِينٍ**» (و راستی که این «قرآن» وحی پروردگار جهانیان است، که به لسان عربی روشن، به واسطه روح الامین (فرشته وحی) بر قلب تو برای هدایت مردم نازل کرد تا از (جمله) هشدار دهندگان باشی).

- قرآن، کتاب هدایت آسمانی، انسان ها است و قرآن کریم که آخرین کتاب و پیام الهی است، کامل ترین کتاب هدایت و عالی‌ترین دستور برای رسیدن به الله است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«...**وَنَزَّلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ تِبْيانًا لِكُلِّ شَيءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ** (سوره نحل آیه ۸۹) و ما برتو قرآن را نازل کردیم که بیان کننده همه چیز و به عنوان کتاب هدایت، رحمت و بشارت برای مومنان می باشد».

و در آغاز سوره ی بقره می‌فرماید: «**ذَلِكَ الْكِتَابُ لا رَيبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ** (سوره بقره آیه ۲) آن کتاب (قرآن) شکی در آن نیست، هدایتی است برای پرهیزگاران.

- هدف قرآن، عاقل ساختن انسان است:

تعالیم قرآن فقط برای علم آموزی و دانشمند ساختن نیست، بلکه برای عاقل ساختن انسان ها است. قرآن میفرماید: «**وَتِلْكَ الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يعْقِلُهَا إِلا الْعَالِمُونَ**» (عنکبوت: ۴۳) (مادر قرآن آن مثَل ها را برای مردم می آوریم، اما آن ها را غیر از افراد عالم نمی توانند تعقل بکنند و بفهمند. در این آیه علم را به عنوان وسیله ای لازم برای هدف نهایی یعنی تعقل و عاقل شدن، معرفی می کند).

اگر قرآن کریم در موارد مثلی می آورد و نکته ای می گوید، تنها برای اندیشیدن و عالم شدن نیست، بلکه برای آن است که، انسان را در عمل هدایت کند، امراض او را شفا دهد و او را تا دروازۀ بهشت برساند و به سلامت و سرور و به سعادت همیشگی نایل کند.

خوانندۀ محترم!

در رابطه به ترجمه وتفسیر قرآن عظیم الشان ویا اینکه قرآن را اساساً باید ترجمه کرد ویا خیر؟

در طول تاریخ همواره بحث های عریض و طویلی در بین علماء اسلام درین مورد نیز صورت گرفته است. تعداد ی از علماء بدین باوراند که: ترجمۀ این کتاب آسمانی امکان پذیر نیست؛ چون هر زبانی در یک شرایط خاصی شکل می یابد و هیچگاه نمی توان شرایط و ضوابط زبانی را به زبان دیگری ترجمه کرد.

این عده از علماء بدین باور اند که عقل بشریت بعد از ۱۴ قرآن نتوانسته که به ترجمۀ دقیق حتی «بسم‌الله الرحمن الرحیم» و بخصوص دو کلمه «الرحمن» و «الرحیم» بطور دقیق نایل اید، زیرا ما حتی قادر نه شده ایم که در زبان مادری خویش از جمله، زبان (پشتو و دری) معانی دقیق، در بخشی از معانی زبان عربی را ترجمه نمایم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر تفاسیر علمای را به شکل انفرادی که به ترجمه قرآن پاک همت گذاشته اند ملاحظه نمایم بو ضاحت تام در خواهیم یافت که از تحقق اهدف فوق عاجز مانده اند، بنظر من بهتر است تا روحیه تر جمه و تفسیر دستجمی یا گروهی علما در کشور تقویه یابد، که بدین ترتیب، ترجمه گروهی قرآن ما را به ترجمه مطلوب، دقیق قران، نزدیک خواهد ساخت.

من هم بدین باور و عقیده ام که قرآن باید ترجمه و در واقعیت تفسیر شود و بخصوص ترجمه و تفسیر آن در شرایط امروزی که دسایس و توطیه های متعددی در جریان است، واجب هم میباشد. باید کتاب مقدس و اصول اساسی زندگی انسان یعنی قرآن عظیم الشان به زبان های مختلف مروج در کشور ما از جمله بزبان های ملی کشور از جمله (پشتو و دری) ترجمه و تفسیر گردد.

ترجمۀ قرآن کریم یک ضرورت است، زیرا بسیاری از هموطنان ما به زبان عربی بلدیت لازم نداشته، بنابراین برای درک مفاهیم قرآن لازم است تا قرآنکریم مورد ترجمه و تفسیر قرار داده شود. اگر مقامات مسؤول بخصوص وزارت اطلاعات وکلتور و وزارت حج و اوقاف، وزارت تحصیلات عالی، وزارت معارف و اکادمی علوم در مورد توجه بهتر و بیشتری بنمایند، جلو بسیاری از دسایس و توطیه ها گرفته خواهد شد.

خوانندۀ محترم!

درین راستا تلاش من هم در ترجمه و تفسیر (جز سیءام) «تفسیر احمد» هم به این هدف متمرکز بود تا برای خواننده خویش مطالبی را بشکل درسنامه های قرآنی پیشکش کنم که بسیار طویل و عریض نباشد، برای افراد مسلکی و عام مطالب درین تفسیر وجود داشته باشد و به جوانب قضایای را بیشتر تفصیل دهم که انرا ضرورت مسلمانان امروز دانسته و لازم دیدم تا به آن توجه، درس عبرت و در امر هدایت و راه صلاح و فلاح خیر هدایت بهتر کمک کنم.

درین عرصه از بارگاه ایزد متعال تمنا داریم که خود نیز با تمرکز به این اعجاز اسمانی مطالب و زوایای جدید مسایل را درین بحر بی پایان اموزش و فهم آیات الهی اموختم و با تمرکز بیشتر و بیشتر فهم خویش را نیز درین عرصه عمیق و عمیق تر کردم.

اجازه دهید از بارگاه ایزد متعال از برادران معززم هر یک جناب شیخ القران مولانا عبدالصبور، شیخ القران مولانا روضه گل، استاد دانشمند نجیب الله «صمیم» رئیس

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنحَی شرعیات پوهنتون کونر برادران دانشمندم هر یک دکتور صلاح الدین سعیدی، استاد نجم الدین سعیدی، دیپلوم انجینر رفیع الدین سعیدی و دکتور مصباح الدین سعیدی و همکار بی نهایت عزیزم محترم انجینر عتیق الله «یاسر» برادرم الحاج سلیم عابد «پیمان» و فرزندم عزیزالدین سعیدی و نجیب الله سعیدی تشکر نموده و از بارگاه ایزد متعال رب المنان برای شان بخاطر مشوره ها، تکمیلات در ادبیات افادوی دری، و جوانب تخنیکی و تفسیری که در تفسیر احمد، بعمل آورده اند، ابراز سپاس نموده از خداوند برایشان، طلب اجر عظیم و جزیل مینمایم.

اجازه دهید تا اتحاف دعا و برکت این تفسیر شریف را به روح استاد تفسیر جلالین شریف من در مدرسۀ امام ابوحنیفه رح الله علیه، مرحوم مولوی عبدالرب وردک، استاد جید مشکوة المصابح و صحیح مسلم و صحیح البخاری من مرحوم مولوی فضل الباقی و سایر استادان معزز خویش تقدیم بدارم.

هکذا اجازه دهید به این مناسب اتحاف دعا و برکت این تفسیر شریف را به والدین مغفور و مرحوم خویش تقدیم داشته و برای پدر بزرگوار خویش مولانا محمد سعید «سعید افغانی» تقدیم بدارم که من و برادرم دوکتور صلاح الدین سعیدی را شامل مدرسۀ امام ابو حنیفه (رح) نموده و در راه کسب علم و حصول علوم شرعی سوق کرد. علمی که آنرا نافع و سرمایه و در رأس تمام کارهای عملی خویش افتخار این تفسیر دست داشته را دارم که خدمت شما با تمام خشوع و تواضع تقدیم است.

و در اخیر بنابر بر معاذیر تخنیکی و عینی بخش از نارسایی ها در افاده های ما در بخش های مختلف ممکن است که امیدواریم با ارسال نظریات خویش در قسمت تکمیل تفسیر بهتر بخش تفاسیر این رساله ما را خبردهید تا در چاپ های بعدی در نظر گرفته شود.

و من الله التوفیق

مؤلف

امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»

ماه مارچ ۲۰۱۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقريظ

الحمدلله رب العلمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين.

أما بعد:

فقد أمعنت النظر في عدة مواضع من تفسيرالجزء الثلاثين للأخ في الله الدكتور (أمين الدين سعيدي) فوجدته كافيا شافيا في تفسيرالجزء الثلاثين، جامع للكليات والجزئيات مع تفصيل المهمات والأحكام، لابد لمن يرغب في تفسيرالجزء الثلاثين من تعلمه ثم الدوام على حفاظته وتدبره. جزى الله الكاتب خير الجزاء وجعله وسيلة للنجاة يوم الجزاء.

نجيب الله (صميم)

عميد كلية الشريعة في الجامعة الإسلامية، كونر



(c) ketabton.com: The Digital Library

This document was created with Win2PDF available at http://www.win2pdf.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره النبا

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ٤٠ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

عَمَّ يتَسَاءَلُونَ﴿١﴾ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴿٢﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴿٣﴾ كَلا سَيعْلَمُونَ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلا سَيعْلَمُونَ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهَادًا﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيلَ لِبَاسًا﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴿١١﴾ وَبَنَينَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴿١٦﴾ إِنَّ يوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴿١٧﴾ يوْمَ ينْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴿١٨﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسُيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴿٢٠﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ لِلطَّاغِينَ مَآبًا﴿٢٢﴾ لابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا﴿٢٣﴾ لا يذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلا شَرَابًا﴿٢٤﴾ إِلا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴿٢٥﴾ جَزَاءً وِفَاقًا﴿٢٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لايرْجُونَ حِسَابًا﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآياتِنَا كِذَّابًا﴿٢٨﴾ وَكُلَّ شَيءٍ أَحْصَينَاهُ كِتَابًا﴿٢٩﴾ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلا عَذَابًا﴿٣٠﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا﴿٣٢﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴿٣٣﴾ وَكَأْسًا دِهَاقًا﴿٣٤﴾ لا يسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلا كِذَّابًا﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا﴿٣٦﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَينَهُمَا الرَّحْمَنِ لا يمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴿٣٧﴾ يوْمَ يقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يتَكَلَّمُونَ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴿٣٨﴾ ذَلِكَ الْيوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴿٣٩﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يوْمَ ينْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يدَاهُ وَيقُولُ الْكَافِرُ يا لَيتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴿٤٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدمه:

قرآن عظیم الشان کتاب الهی و بزرگترین اعجاز جاودانه، آخرین پیام آور الهی و عصاره چکیده ای همۀ کتب آسمانی است.

قرآن عظیم الشان کتابی است که غبار کهنگی و فنا هرگز نمی تواند بر صفحات نورانی آن بنشیند وگذشت زمان نه تنها آن را فرسوده نمی کند بلکه روز به روز علوم و معارف آن را هویدا تر می گرداند.

قرآن قانون مستحکم امت اسلامی است و به این خاطر دشمنان در طول تاریخ همیشه کوشیده اند با انواع دسیسه های شیطانی امت اسلامی را از تعالیم حیات بخش قرآن دور نگاه داشته و این کتاب انسان ساز را مهجور و منزوی نمایند. ولی علی رغم تلاش مستمر آنان، قرآن کریم سر منشأ تمامی تحولات وحرکت ها و قیام ها بوده و درخشش آیات نورانی آن چشم خفاشان زمان را کور کرده است.

نور قرآن پرتو امید ماست «**اِنَّ هذَاالقُرْآن يَهْدِي لِلّتي هِيَ اَقْوَم**» هیچ منبعی به اندازۀ قرآن نمی تواند نور ببخشد و قلب انسان را نورانی کند، و هیچ عملی به اندازۀ قرآن نمی تواند اخلاق انسان را بسازد.

قرآن عظیم الشان شیوه صحیح و سالم زندگی را به ما می آموزد و راه مستقیم حقیقی را به ما نشان می دهد. «**اللّهُمَّ نَوِّرقُلوبَنا بِالقُرآن**» آمین یا رب العالمین.

خواننده محترم!

از مهم ترین مسائلی که در جزء سی ام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن مکی است روی آن تکیه شده، مسئله (قیامت) و شرح احوال انسان در روز رستاخیز وقیامت به بیان گرفته شده است.

این به خاطر آن است که برای اصلاح انسان نخستین گام این است که بداند حساب و کتابی در کار است، محکمه وعدالت گاهی وجود دارد که چیزی بر داد رسان آن مخفی نمی ماند. محکمه ای که نه ظلم و جور در آن راه دارد و نه خطا و اشتباه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نه توصیه، واسطه، و رشوه در آن کارساز است، و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آنجا نیست، یگانه راه نجات همانا ترک گناه در این دنیا است.

ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی، انسان را تکان می دهد، و ارواح خفته را بیدار می کند، روح تقوی و تعهد و احساس مسؤولیت را در انسان زنده می کند، و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید.

اصولاً در هر محیطی که فساد رخنه کند عامل آن یکی از دو چیز است : ضعف نیروی مراقبت، یا ضعف تشکیلات قضایی اگر مراقبین تیزبین اعمال انسانها را زیر نظر بگیرند، و محاکم دقیقا به جرائم متخلفان برسند، و هیچ (جرمی) بدون (جریمه) نماند، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید.

جایی که زندگی مادی در پرتو مراقبین و دادگاه های آن چنین باشد تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است.

ایمان به وجود مبدی که همه جا با او است «**لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ**»: (به اندازه سنگینی ذره ای چیزی از علم او مخفی نمی گردد) (سوره سبا-۳) و ایمان به وجود معادی که به مصداق «فمن یعمل مثقال ذرۀ خیرا یره و من یعمل مثقال ذرۀ شرا یره» (سوره زلزال - ۷ و ۸) (ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود، و در آنجا در برابر او قرار می گیرد، چنین ایمانی، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند راهنمای او در مسیر خیر باشد.

محور دومی که در جزء سی ام واقعاً قابل دقت و تامل است، مسئله حمایت های الهی از پیامبرش است، طوریکه این حمایت قاطع را میتوان در سوره ضحی، در سوره انشراح، در سوره کوثر، در سوره علق و در بسیاری از سوره های دیگر درک نمایم. ما دراین سوره می بینیم که خدای تبارک و تعالی حمایت و نصرت خودش را نسبت به رسولش اعلام میکند که هرگز پشت رسول خود را خالی نخواهد گذاشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبحث دیگری که در جزء سی ام قابل ذکر است، عرض اندام قدرت الهی در مقابل کفار، مشرکان، مکذبان که آنها هم راه به جایی نخواهند برد، می دانیم که پیامبر در مکه به ظاهر در موضع ضعف بود اما در همین سوره های مکی خدای تبارک و تعالی انواع و اقسام اخطارها و انذارها و تهدید ها را متوجه کفار و مشرکین می کند، که مثال ها و نمونه های این اخطارها و انذارها را در سوره همزه ملاحظه می کنیم که «ویلٌ لکل همزه» یا در سوره «مطففین» می بینیم «ویلٌ للمطففین» یا در سوره «تبت یدا» می بینیم که «تبت یدا ابی لهب و تب» یا در سوره «علق» می بینیم که خدا تهدید می کند «**كَلَّا لَئِن لَّم يَنتَهِ لَنَسفَعاً بِالنَّاصِيَةِ ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ**» بنابراین، این سوره ها جزء مهمترین وسایل تقویت روحی و روانی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنین بوده در آن فضای سخت مکه و قاعدتاً می تواند عامل آرامش و تقویت روحی و روانی برای مومنان باشد که در هر زمانی و مکانی به تلاوت این آیات و سوره ها مشغول می شوند. بنابراین سوره های جزء سی ام هم در نظر تقویت بنیه های اعتقادی در حوزه های توحید و معاد و هم از نظر بنیه های روحی و معنوی برای تقویت ارتباط انسان با خدای خودش سوره های بسیار مفید و موثری می باشد. امیدواریم که تفسیر و ترجمه سوره های که بشکل درسنامه های علمی و تحقیقاتی تحت عنوانی «تفسیر احمد: تفسیر شریف جزء سی ام» تهیه و ترتیب گردیده و در دسترس شما قرار دارد، فرصت خوبی را فراهم کند، تا این درسنامه های قرآنی مثمر ثمر برای شما عزیزان واقع گردد.

خداوند همهٔ ما را مشمول این دعا قرار دهد: «**رَبَّنَا لَا تُزِغ قُلُوبَنَا بَعدَ إِذ هَدَيتَنَا وَهَب لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلوَهَّابُ**» (آل عمران: ۸).

معلومات مؤجز در باره سوره النبا:

سوره «النبا» از جمله آغاز جز ۳۰ سی ام قرآن عظیم الشان است. این سوره از جمله سوره های مکی بوده، و دارای (۲) رکوع، و (۴۰) چهل آیت، و(۱۷۴) یکصدو وهفتاد وچهار کلمه، و(۸۰۱) هشتصدویک حرف، و (۳۶۳) سه صدو شصت وسه نقطه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نامگذاری این سوره به خاطر تعبیری است که در آیۀ دوم آن آمده است، و گاه از آن به عنوان سوره «**عمَّ**» به تناسب آیه نخستین آن تعبیر می شود.

اسباب نزول:

محمد بن جریر طبری مورخ و مفسر مشهور جهان اسلام و ابن آبی حاتم محدث معروف مسلمانان از حسن روایت کرده اند:

چون رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند جلّ جلاله و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از یک دیگر و می‌گفتند: برای محمد چه اتفاقی افتاده است؟ او چه چیزی به همراه آورده است؟ پس خداوند جلّ جلاله این آیه را نازل فرمود. «**عَمَّ يَتَسَاءلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيم**» سپس سؤال شان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

وجه تسمیه:

این سوره، «عم» و «نبأ» نامیده می‌شود زیرا با این فرموده خدای تبارک وتعالی: «**عَمَّ يَتَسَاءلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيم**» که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

محتوای سوره:

محتوای این سوره را می توان در چند نقطه ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

۱- سؤالی که در آغاز سوره از حادثۀ بزرگ «نبأ عظیم» یعنی روز قیامت مطرح شده است.

۲- سپس به بیان نمونه هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین و زندگی انسانها به عنوان دلیلی بر امکان قیامت وحشر می پردازد.

۳- در بخش دیگر قسمتی از نشانه های آغاز رستاخیز را بیان می دارد.

۴- در بخش دیگری گوشه ای از عذابهای دردناک طغیانگران را بیان می کند.

۵- به دنبال آن قسمتی از نعمت ها و مواهب جنت را شرح می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶- سر انجام با انذار شدیدی از عذاب قریب و سپس ذکر سرنوشت غم انگیز کافران سوره پایان می گیرد.

ترجمه و تفسیر مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**عَمَّ يَتَسَاءلُونَ**» (۱) کافران «درباره چه از یک دیگر می پرسند»؟

«**عَمَّ**» از دو حرف «**عَنِ**» و «**ما**» مرکب گردیده است، (**ما**) برای استفهام می آید، در این ترکیب الف از «ما» ساقط گردیده است، معنایش این است که آنها در چه چیز با همدیگر سؤال و جواب دارند، سپس خود جواب می دهد که:

«**عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ**» (۲) «از آن خبر بزرگ سؤال می کنند»

«**نبا عظیم**» به چند معنی توسط مفسرین، تفسیر گردیده است: قیامت، قرآن، تمام اصول عقاید دینی اعم از مبدا و معاد، ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره نشان میدهد که تفسیر آن به «قیامت» از همه برتری دارد. این بدین معنا است که اهل مکه در خصوص خبر عظیم الشان قیامت، بحث و سؤال وجواب دارند، و نسبت به آن، با هم اختلاف می نمایند.

«**الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ**» (۳) «آنکه خود در آن مختلف اند»

حضرت ابن عباس (رض) در حدیثی می فرماید: هنگامی که نزول قرآن عظیم الشان آغاز گردید، کفار مکه در محافل و مجالس خویش نشسته، نسبت به آن قیاس آرایی می کردند، در قرآن، قیامت، با اهمیت فوق العاده ای ذکر شده است، وگویا آمدن قیامت نزد اهل مکه از محالات بوده، بنابر این، در باره ای آن مباحثی داغی در جریان بود، عده ای آنرا تصدیق می کرد، و عده ای از آنان به تکذیب آن استدلال می نمودند، لذا در ابتدای این سوره، این وضع آنها را ذکر نمود، و سپس وقوع آن را بیان کرد، و نسبت به اشکال و استبعادی که در باره ی وقوع آن داشتند، جواب داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی از حضرات مفسرین می نویسند که :جروبحث ها و این سؤال وجواب ها برای تحقیق واقعیت یابی بعمل نمی آمد، بلکه فقط بخاطر استهزا و مسخره صورت می گرفت.
قرآن عظیم الشان در جواب به آن جمله ای را جهت تاکید دوباره تکرار نمود، که:
«**كَلَّا سَيَعْلَمُونَ**» (۴) «نه چنان است» که مشرکان می پندارند «به‌زودی خواهند دانست» حقیقت امر را.
«**ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ**» (۵) «باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که در باره قرآن یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باور های این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می ورزند، به‌زودی فرجام تکذیب ایشان را خواهند دانست.
آن‌گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر قیامت، وغیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این‌گونه برمی‌شمارد:
«**أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً**» (۶) (آیا نساختیم زمین را گهواره ای ؟»
مهاد: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می‌شود تا بر آن خوابانده شود.
«**وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً**» (۷) (وکوهها را میخ هایی؟» یعنی: کوه ها را مانند میخ هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجنبد، همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.
«**وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً**» (۸) «و شما را جفتها آفریدیم» یعنی: جفتهای جوره جوره ای) زن موجودی ظریف، با احساس و عاطفه قوی است که خداوند متعال او را آفرید تا بخشی از بار رسالت تعلیم و تربیت جامعه را بر دوش گیرد ودر مسیر کمال گام بردارد. خداوند زن را که مظهر جمال الهی است، آفرید و او را مایه آرامش و سکون همسر قرار داد، تا خانه و خانواده را در سایه عطوفت و رحمت خود بیاراید. چرا که رحمت و مودت، مایه بقای زندگی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً**» (۹) (و خواب شما را مایه آرامش» و آسایش «گردانیدیم» یکی از امور طبیعی مسئله خواب است. خواب در زندگی بشر از چنان اهمیتی برخوردار است که به طور طبیعی انسانی که از خواب به هر علتی محروم شود ممکن است بمیرد.

به هر حال انسان به طور طبیعی نیازمند خواب است و بی خوابی عامل مهم در ایستادی قلب و مرگ شخص می شود. برخی بر این منطق می گویند که انسان از گرسنگی و تشنگی نمی میرد ولی از بی خوابی می میرد. بنابراین یکی از نعمت های خداوندی به بشر مسئله خواب است.

خواب خوب آن است که در محیطی آرام انجام شود و خوابگاه از کم ترین نور برخوردار باشد. از این رو قرآن یکی از آیات بزرگ خداوندی را مسئله گردش روز و شب می داند که فرصتی برای استراحت و آرامش کامل انسان در شب فراهم می آورد و زمینه را برای تلاش و کار در روز ایجاد می کند.

«**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً**» (۱۰) (و شب را ساختیم پوششی) قرآن حقیقت خوابیدن را به معنای خروج روح از بدن بر می شمارد و می فرماید: و هوالذی یتوفیکم باللیل؛ خداوند ذاتی است که شما را در شب میمیراند. (سوره انعام آیه ۶۰) و یا می فرماید: «الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها... ویرسل الاخری الی اجل مسمی؛ خداوند ذاتی است که جان ها ونفس ها را در هنگام مرگ توفی می کند و می گیرد اگر در خواب نمرده باشد... و آن دیگری را که نمرده می فرستد تا زمان مرگ معین و مشخص وی فرارسد. (سوره زمر آیه ۴۲)

در این آیات به بخصوص آیه اخیر به حقیقت مرگ اشاره شده است. در تحلیل قرآنی، مرگ و خواب امری یگانه هستند و هیچ تفاوت بین یکدیگر ندارند. به این معنا که حقیقت مرگ و خواب این است که جان انسان به طور کامل گرفته می شود و جان از کالبد بشری بیرون می رود. از این رو در هنگام خواب ارتباط میان بدن و روح از هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

گسسته می شود و خداوند جان ها را از تن ها بیرون می کشد و به جایی دیگر می برد که بیرون از کالبد و تن انسان و جایی است که از آن به نزد خود یاد می کند.

تنها تفاوت میان مرگ و خواب این است که در هنگام مرگ این ارتباط به طورکلی حذف می شود و هرگونه رابطه و پیوندی میان بدن و روح از بین می رود. تن و جان انسان در این هنگام دیگر با هم پیوندی ندارند و روح که از کالبد جدا شده اجازه بازگشت به تن را نخواهد یافت و درهمان جایی که رفته نگه داشته می شود. اما خواب به گونه ای است که این پیوند دوباره به طور کامل برقرار می شود و جان به سوی بدن فرستاده می شود تا فعالیت های حیات را رهبر ی کند.

قرآن هر خوابی را مرگی می داند که وفات و گرفتن کامل در آن انجام می شود با این تفاوت که در هنگام مرگ روح نگه داشته می شود ولی در خواب روح تا مدتی که اجل مسمای فرد است بازگردانده می شود تا تن را مدیریت کند.

بنابراین حقیقت خواب را همانند مرگ می توان خروج روح از تن دانست. هر خوابی مرگی است که ادامه نمی یابد و شخص با بازگشت روح به تن دوباره بیدار می شود. از این رو بیداری به معنای بازگشت روح به تن خواهد بود. کسی که در خواب است هیچ گونه مهار وتسلط بر تن خویش ندارد و ارتباط میان روح و تن به گونه ای نیست که در هنگام بیداری است. این بدان معنا خواهد بود که ارتباط میان روح و بدن ارتباطی از بیرون است و نه از درون. این گونه که شخص از بیرون چیزی و کالبدی را رهبری می کند.

«**وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً**» (۱۱) (وساختیم روز را معاشی؟) روز یکی از مهمترین موضعات در قرآن عظیم الشان است که پروردگار با عظمت ما به «روز» در دو سوره قسم یاد نموده است:

۱- در (آیه ۴ سوره شمس) «**وَ النَّهارِ إذا جَلّها**» (قسم به روز هنگامی که جهان را روشن سازد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- در (آیه ۲ سوره لیل) «**وَ النَّهارِ إذا تَجَلّي**» قسم به روز هنگامی که جهان را به ظهور خود روشن سازد).

مفسرین می نویسند که هدف از قسم پروردگار به نور و روشنایی، متوجه ساختن انسان است به فواید بسیار بزرگ آنها، تا آنکه خدای را شکر نموده و وی را سپاس گوئیم.

قسم به روز نشان می دهد که در آن، بزرگترین نعمت های الهی قرار دارد چون اگر روزگار همیشه تاریک بود برای آفریده های خداوند امکان نداشت که به طلب معاش خود مشغول شوند و اگر همیشه روز می بود از استراحت و سکونت و آرامش بهره ای نمی بردند. لذا در دو سوره (شمس و لیل) موضوعات شب و روز تکرار شده است و این برای بزرگ شمردن ارزش آن دو در باب دلالت بر موارد حکمت آنها است.

«قسم پروردگار» یکی از موضوعات مهمی است که از جانب پروردگار در قرآن عظیم الشان صورت گرفته که در سوره (شمس، ولیل وغیره) در مورد به تفصیل بحث صورت گرفته است، در اینجا مختصراً میخواهم بعرض برسانم که:

سور های که در قرآن عظیم الشان که با قسم شروع می شوند، این خودش عالمی دارد، اینکه چرا خداوند باید قسم بخورد و چرا باید به طبیعت قسم بخورد؟ ما به خدا قسم میخوریم میگوییم قسم به خدا قسم به قرآن قسم به پیغمبر یعنی ما به چیزهایی که خدایی هستند قسم میخوریم خدا چرا باید قسم بخورد؟ خدا که ضرورتی به قسم ندارد.

مفسرین در علت آن می نویسند: که موضوع قسم بیشتر در سوره هایی که مکی هستند صورت گرفته واین سوره ها فضایی نازل شدند که افراد مقابل و مخاطب قرآن، میخواهند قرآن را انکار بکنند و بگویند این کلام الهی نیست و از قرآن انکار کنند، می گویند که: پیغمبر پیغمبر نیست و خداوند با بشر ارتباط بر قرار نکرده است. انسان زمانی قسم میخورد؟ وقتی با منکر رو به رو است وگرنه ما احتیاجی به قسم خوردن نداریم همین طوری داریم گپ خود را میزنیم کی قسم میخوریم؟ من وقتی قسم میخورم که می

(c) ketabton.com: The Digital Library

بینم طرف مقابل حرف ما را را باور نمیکند یا منکرقول حرف ما است یا این که اصلا اهمیتی برای حرف ما قائل نیست.

پس خداوند در قرآن کریم که نازل شده و پایین آمده در حد عقول و اندیشه ها و افکار ما قرار گرفته است یعنی کلام عظیم الهی آمده خودش را نازل کرده و پایین آورده به اندازه ی سطح درک و فهم مخاطبین قرار داده است چون میخواهد با مخاطبانش رابطه برقرار کند و آنها را تحت تاثیر قرار دهد و انکار آنها و استبعاد آنها را (یعنی بعید شمردن آنها) که بعید میشمارند خدا با یک بشر ارتباط برقرار کند این استبعاد را خداوند میخواهد بر هم بزند قسم میخورد. یگانه دلیل قسم های الهی در قرآن همین است .

«**وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً**» (۱۲) (و بر فرازتان هفت آسمان استوار) که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است.

«**وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً**» (۱۳) (وساختم چراغ گرم وتابانی) که هدف از آن آفتاب است.

«**وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجاً**» (۱۴) (و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم)

معصرات: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود اما هنوز نباریده است. ثجاج: فروریزنده به کثرت است.

ابر در قرآن:

قرآن عظیم الشان کلمات مختلفی را برای ابر بکار برده است که از آن جمله میتوان:

۱- سحاب: از «سحب» به معنای کشیدن است. به ابر، سحاب گفته اند؛ زیرا در آسمان با باد، کشیده می‌شود یا به این جهت که آب را همراه خود می‌کشاند. سحاب، اسم برای مطلق ابر، اعمّ از ابرهای باران زا و بی باران است. (مفردات، ص۳۹۹، «سَحَب») این کلمه نُه(۹) بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است: (سوره بقره آیه۱۶۴، آیه ۵۷ اعراف؛ آیه۱۲ رعد؛ آیه۴۰ نور؛ ۸۸ آیه نمل؛ آیه۴۸ روم؛ آیه۹ فاطر؛ آیه۴۴ طور.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- غمام: از «**غم**» به معنای پوشاندن چیزی است. وجه نام‌گذاری ابر به غمام این است که نور آفتاب، یا صفحه آسمان را میپوشاند (مفردات ص ۶۱۳، «غمّ».) این کلمه: چهار بار در قرآن عظیم الشان آمده است آیات ۵۷ و ۲۱۰ سوره بقره، آیه ۱۶۰ اعراف؛ آیه ۲۵ فرقان).

۳- عارض: از «**عرض**»، به معنای آشکار کردن است و از آن جهت به ابر، عارض گفته اند که در معرض دید انسان قرار دارد این کلمه دوبار در آیه ۲۴ احقاف/۴۶ آمده است.

٤- ظله: از «**ظلّ**» به معنای سایه، و ابر سایه افکن آمده (مفردات، صفحه ۵۳۶، «ظلّ»). و در قرآن عظیم الشان، بیشتر در باره ابرهای عذاب آور به کار رفته است. این کلمه دو بار به صورت مفرد در آیات ۱۷۱ اعراف وآیه ۱۸۹ شعراء و یک بار به صورت جمع در آیه ۲۱۰ بقره آمده است.

۵- حاملات: از «**حمل**» است و ابر را حاملات گویند؛ چون آب را با خود حمل می‌کند (مفردات، ص۲۵۷، «حمل») این کلمه یک بار در آیه ۲ سوره ذاریات/۵۱ ذکر شده است.

٦- معصرات: از «**عصر**» به معنای فشردن (التحقیق، ج۸، ص۱۴۶، «عصر».) و هدف از آن، ابر های بارانزا است. وجه نام‌گذاری ابرها به معصرات آن است که باد، هنگام نزول باران، آن ها را می فشرد.

به عقیده برخی، مُعصِر از اِعصار به معنای طوفان است و به ابرهایی گفته می‌شود که به همراه طوفان آورده شده (مفردات، صفحه۵۶۹، «عصر») و دارای رگباری تند و قطرات بزرگ آبند، و مؤیّد آن، صفت «ثجّاجاً» (فراوان و پی در پی) است که قرآن برای باران هایی که از این نوع ابرها فرو می ریزد، آورده است این کلمه یک بار در آیه ۱۴ سوره نبأ آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷- مزن: از «**مزن**» به معنای درخشندگی و بر ابر نورانی (مفردات، ص۷۶۶، «مزن» (و آبدار اطلاق شده است (القاموس‌المحیط، جلد۲، صفحه ۱۶۲۱، «مزن». این کلمه صرف یک بار در آیه ۶۹ سوره واقعه ذکر شده است.

۸- از «**صَوْب**» به معنای فرو ریختن است که افزون بر ابر، بر باران نیز اطلاق شده است (مقاییس، جلد۳، صفحه۳۱۷، «صوب».) برخی آن را ابر بارانزا دانسته اند. این کلمه یک بار در آیه ۱۹ سوره بقره/۲ به کار رفته است.

۹- سماء: از «**سموّ**» به معنای رفعت و بلندی است و بر هر چیزی، از جمله ابر که بر انسان سایه افکند، اطلاق می‌شود. (الصحاح، جلد۶، صفحه ۲۳۸۲، «سمو».) برخی اطلاق آن را بر ابر، مجازی و برخی دیگر، حقیقی دانسته اند (مقاییس، ج۳، ص۹۸،). «سمو» به گفته برخی، مقصود از «سماء» درجمله : «و انزل من السماء ماء» سوره بقره آیه ۲۲ که در قرآن عظیم الشان چند بار بکار رفته است.

«**لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً**» (۱۵) (تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به‌سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهار پایان و سایر گیاهان خوردنی است.

«**وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً**» (۱۶) «و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهای در هم پیچیده و انبوه را»

«**إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً**» (۱۷) (بی گمان که روز فصل میقاتگاهیست) یعنی روزی داوری که هدف از آن روز قیامت است حدی موقت و معین است، که دنیا هنگام دمیدن در صور، به پایان می رسد، واز آیات دیگری چنین معلوم می شود که نفخ صور دوبار انجام می گیرد، با نفخه ی اولی کل عالم فنا می گردد، و با نفخه ی دوم باز زنده و بر پا می شوند، و هنگام نفخه ی دوم تمام مردم گذشته و آینده ی کل جهان، در حضور پروردگار خویش دسته دسته حاضر می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً**» (۱۸) (روزیکه در صور دمیده شودپس بیائید گروه در گروهی)

صور: بوقی است که اسرافیل علیه السلام در آن میدمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید «پس فوج فوج بیایید» یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبر های تان به سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب میآیید.

در حدیثی که از حضرت ابو ذر غفاری روایت گردیده آمده است: در روز قیامت مردم به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی با شکمی سیر ملبس به لباس، در حالیکه بر سواری های خود سوار اند، در میدان حشر می آیند، گروه دوم مردمانی پیاده هستند که به میدان حشر میآیند، گروه سوم کسانی هستند که در حالی که بر روی صورت کشانده می شوند، وارد میدان حشر می شوند. (مظهری به روایت نسائی، حاکم و بیهقی) در برخی از روایات افواج به ده گروه، تشریح شده است، و برخی گفته اند که حاضرین میدان حشر با توجه به اعمال وکردار خویش، به گرو های بی شماری تقسیم می گردند، در این اقوال هیچگونه تضادی وجود ندارد، همه را می توان جمع کرد.

«**وَفُتِحَتِ السَّمَاء فَكَانَتْ أَبْوَاباً**» (۱۹) (وشگافته شود آسمان و بشود درهای بی شماری)

«**وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً**» (۲۰) «و کوهها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند» یعنی: کوهها از جاهای خود در هوا روان ساخته شده و از جای های خویش که میخ کوب شده بودند برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده میپندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است در حالی‌که حقیقتاً در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس.

«**إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً**» (۲۱) «بی‌گمان جهنم کمینگاهی است» هدف از جهنم در اینجا جسر جهنم، یعنی پل صراط است، و در آنجا دو گروه فرشته ی ثواب و عذاب در

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتظارند، فرشتگانی عذاب اهل جهتم را می گیرند، و فرشته های ثواب اهل بهشت را به جایگاه ها یشان می رسانند. (مظهری).

حسن بصری فرموده است: پل جهنم را فرشتگان نگهبان پاسداری می کنند، هرکسی اجازه نامه رفتن به جنت را در دست داشته باشد، او را اجازه می دهند تا برود، و کسی که این جواز را نداشته باشد، از او جلوگیری می نمایند. (مظهری)

«**لِلْطَّاغِينَ مَآباً**» (۲۲) (که برای سرکشان اقامتگاهی است.)

«**لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً**» (۲۳) (درنگ کننده در آن قرنها قرنهایی) عناصر یاغی و باغی، بی خبر از عاقبت طغیان و سر کشی شان، با بیباکی جلو می روند، نمیدانند که دوزخ در چند قدمی در کمین شان، و منتظر آنان است، و قرن ها قرن ها در آن درنگ می کنند، و اقامتگاه چند روز مؤقت شان نمی باشد، متناسب با زمانیست که اگر به عناصر طاغی در دنیا میسر می شد، از سرکشی خود در آن باز نمی آمدند، آنها مصمم بودند همواره در طغیان بسر برند، اکنون باید همواره در دوزخ باشند.

«**لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً**» (۲۴) (نه در آن سردی ای بچشند ونه نوشابه ای)

«**إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً**» (۲۵) (مگر گرم آبی وزرد آبی) حمیم: آب جوش است «و چرکابه ای» که زرد آب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

«**جَزَاء وِفَاقاً**» (۲۶) (جزایی است مناسب) یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان میباشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمالشان بد است، خداوند جلّ جلاله به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

«**إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً**» (۲۷) «آنان بودند که حساب وکتابی را توقع نمیداشتند»

«**وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً**» (۲۸) «و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند» یعنی: آنها آیات قرآنی و حجتها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران علیهم السلام بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب میکردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً**» (۲۹) (و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده ایم» یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

«**فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً**» (۳۰) (پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی افزاییم).

«**إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً**» (۳۱) (مسلماً پرهیزگاران را رستگاری ای است)

مفاز: رستگاری و دست یافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است.

ابن کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جلّ جلاله بعد از آن میفرماید:

«**حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً**» (۳۲) (باغ ها و انگور هایی، مثمر و مشجر.)

«**وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً**» (۳۳) (و جوان حور های همسن و سالی)

«**وَكَأْساً دِهَاقاً**» (۳۴) (ولبریز جام هایی)

«**لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا كِذَّاباً**» (۳۵) (نشنوند در آنجا سخن بیهوده ای و نه دروغ گویی یی)

«**جَزَاء مِّن رَّبِّكَ عَطَاء حِسَاباً**» (۳۶) (پاداشی است از سوی پروردگارت، عطای حسابی یی)

«**رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً**» (۳۷) (پروردگار آسمان ها و زمین وهرچه میان آنهاست، همان بس مهربانی که از او بدست نیارند «مجال» حرف زدنی)

«**يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً**» (۳۸) (روزیکه روح و فرشته ها صف بسته بایستند، و تکلم نکنند مگر کسیکه خدای رحمان به او اجازه دهد، وگوید سخن درست)

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته ای است بزرگتر از آسمانها و زمین».

نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزوجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام قبل از آن‌که ارواح به اجسام برگردانده شوند روی میدهد».

«**ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاء اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً**» (۳۹) (اینست همان روز حق پس هر کی خواهد راه باز گشتی بسوی پروردگارش پیش گیرد)

«**إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَاباً**» (۴۰) (هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که انسان آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود» از خیر یا شر «بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم) ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند جلّ جلاله چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن‌که از یک دیگر انتقام میگیرند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

طوریکه در آیات فوق مطالعه نمودیم :کفار ومجرمان هنگامی که صحنه قیامت و دادرسی پروردگار و جزای اعمال را مشاهده می کنند عکس العملهای مختلفی نشان می دهند که همگی حکایت از شدت تأثر وتأسف آنها می کند.

گاه میگویند: «وای بر ما از این حسرت که در اطاعت فرمان خدا کوتاهی کردیم».

وگاه میگویند: «خداوندا؛ ما را به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم».

وگاه می گویند: «ای کاش خاک بودیم و هرگز زنده نمی شدیم».

در آن روز بزرگ یکی از بهترین پاداش های نیکوکاران و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران همین اعمال مجسم آنهاست که همراهشان خواهد بود. آری؛ کار انسانی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشرف مخلوقات است گاه بر اثر کفر وگناه به جائی می رسد که آرزو می کند در صف یکی از موجودات بی روح وپست باشد.

شدت عذابی اهل دوزخ:

عذاب و شکنجه آتش بسیار سخت و بیمناک است، آتش دوزخ دارای عذابی چنان سخت و وحشتناک است که انسان را آماده میسازد تا بخاطر نجات از آن بهترین دارایی و هستی خود را به عنوان فدیه تقدیم کند: «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَي بِهِ أُوْلَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ**» (سوره آل عمران: ۹۱) (کسانی که کفر میورزند و با کفر از دنیا رخت برمیبندند، اگر زمین پر از طلا باشد و (بتوانند برای باز خرید خود) آن را به عنوان فدیه بپردازند، هرگز از هیچ کدام از آنان پذیرفته نخواهد شد. برای ایشان عذاب دردناکی است و یاوری ندارند).

و در جائی دیگر در این رابطه می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيفْتَدُواْ بِهِ مِنْ عَذَابِ يوْمِ الْقِيامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**» (سوره المائدة: ۳۶) (بیگمان اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن، مال کافران باشد و (یکا یک آنان در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشتن را بدان باز خرید کنند، از ایشان پذیرفته نمیگردد (و راهی برای نجات شان وجود ندارد و) دارای عذاب دردناکی میباشند).

در صحیح مسلم از حضرت انس روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**يؤْتَي بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يوْمَ الْقِيامَةِ فَيصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يقَالُ يا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيتَ خَيرًا قَطُّ هَلْ مَرَّ بِکَ نَعِيمٌ قَطُّ فَيقُولُ لَا وَاللّهِ يا رَب**». مشکاة المصابیح (۱۰۲/۳) (آنچه اهل دوزخ در دنیا داشته اند روز قیامت مهیا می‌شود و سپس در آتش رنگ داده می‌شود. آنگاه سوال می‌شود: ای فرزند آدم! آیا هرگز خیری را

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتی نزد تو بوده است؟ می‌گوید: پروردگارا! سوگند به ذات تو هرگز ندیده‌ام).

این تنها چند لحظه ی اندکی است که کفار با مشاهده ی آن تمامی لذایذ و شادی های دنیا را فراموش می‌کنند.

در بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إِنّ اللّهَ يقُولُ لِأَهْوَنِ أَهْلِ النّارِ عَذَابًا لَوْ أَنّ لَکَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ سَأَلْتُکَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ أَنْ لَا تُشْرِکَ بِي فَأَبَيتَ إِلّا الشّرْکَ**». (بخاری، کتاب الرقائق، باب: صفۀ الجنۀ و النار، فتح الباری:(۴۱۶/۱۱). (مشکاۀ المصابیح: (۱۰۲/۳) (خداوند روز قیامت خطاب به دوزخیانی که عذاب شان نسبت به دیگران کمتر است، میفرماید: آیا اگر از نعمتهای زمین چیزی می داشتی آن را برای نجات از عذاب دوزخ فدیه می دادی؟ می‌گویند: حتماً. پروردگار میفرماید: کمتر از آن را از تو خواستم. در حالی که تو در صلب (پشت و کمر) پدرت آدم بودی، خواستم کسی را شریک من قرار ندهی، اما تو برای من شریک قرار دادی).

شدت آتش و بیم آن، انسان را آماده میسازد که تمام دوست و احبابش را بمنظور رهایی از عذاب دوزخ تقدیم کند: «**يبَصّرُونَهُمْ يوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمّ ينجِيهِ * كَلّا إِنّهَا لَظَي * نَزّاعَةً لّلشّوَي**» (سوره المعارج:۱۱ – ۱۶.) (شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش میشد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد. همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیرهای که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتّی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود. هرگز! (این تمنّاها و آرزوها بر آورده نمی‌گردد، و هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کند و با خود می‌برد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

آری، این عذاب بیمناک و پی در پی، زندگی این گناهکاران را برای همیشه و بدون وقفه تلخ و ناراحت می‌سازد.

خلقت جهان در شش روز:

ابتدا باید بدانیم که منظور از آفرینش جهان در شش روز در آیات قرآن کریم چیست؟ بحث از آفرینش، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است، ولی در سه مورد، علاوه بر آسمان و زمین «ما بینهما» (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز بر آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی برای جملهٔ قبل است، زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است، چون آسمان شامل تمام چیزهایی می‌شود که در جهت بالا قرار دارد و زمین نقطه مقابل آن است.

با توجه به مفهوم وسیع کلمهٔ «یوم» (روز) و معادل آن در زبان های دیگر، پاسخ این پرسش روشن است، زیرا بسیار می‌شودکه این کلمه به معنی «یک دوران» به کار می رود، خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال. در قرآن کریم نیز شاهدی که این حقیقت را ثابت می‌کند، وجود دارد.

در قرآن صدها بار کلمهٔ «یوم» و «ایام» به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روز معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «یوم القیامه» نشان میدهد که مجموعهٔ رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان «روز قیامت» شمرده شده است، از پاره های از آیات قرآن استفاده می‌شود که روز رستاخیز و محاسبهٔ اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می‌کشد. در لغت نیز گاهی منظور از «یوم» مقدار زمان میان طلوع و غروب خورشید است و گاهی نیز به مدتی از زمان، هر مقدار که باشد، گفته می‌شود. بنابراین، خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دورانها میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامد.

با توجه به آیات: «۹-۱۲سوره فصلت۱۱» این دوران های ششگانه به ترتیب زیر است:

۱. روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکل بود که با گردش به دور خود از هم جدا شد و کرات را تشکیل داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲. این کرات تدریجاً به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت درآمدند.
۳. روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.
۴. روز دیگر زمین سرد و آماده حیات شد.
۵. سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.
۶. سرانجام حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر شد.

امّا در این که چرا خداوند این جهان را در یک لحظه نیافرید، با این که با قدرت بی‌انتهایش می‌توانست همه آسمانها و زمین را در یک لحظه بیافریند، پس چرا آنها را در این دورانهای طولانی قرار داد؟ نکته مهم در پاسخ این پرسش این است که آفرینش اگر در یک لحظه انجام می‌گرفت، کمتر می‌توانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت نماید، امّا هنگامی که در مراحل مختلف و چهره های گوناگون، طبق برنامه های منظم و حساب شده، انجام گیرد، دلیل روشنتری برای شناسایی آفریدگار خواهد بود، مثلاً اگر نطفهٔ آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل می‌شد، آن قدر نمی‌توانست عظمت خلقت را بازگو کند، امّا هنگامی که در طی ۹ ماه، هر روز در مرحله‌ای و هر ماه به شکلی، ظهور و بروز کند، میتواند به تعداد مراحلی که پیموده است، نشانه های تازه‌ای از عظمت آفریدگار از خود بروز دهد.

در واقع آفرینش هستی گام به گام صورت گرفته است و قانون گام به گام، همگام با قانون طبیعی و عقلی است و عقلاء هم آن را مورد پسند و پذیرش قرار می دهد. البته پرونده این بحث هم چنان باز است و در تحقیق بسته نیست.

به هر شکل آفرینش هستی و طبیعت باید با قانون طبیعی همراه باشد، هر چند قدرت و اراده ی خداوند «**کن فیکون**» می باشد. و بین این دو منافاتی وجود ندارد. هم خداوند «کن فیکون» باشد و هم در آفرینش هستی بر اساس قانون طبیعی و عقلی که همان قانون گام به گام می باشد پیش رفته باشد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره النازعات

اين سوره در « مكه » نازل شده و داراى ٤٦ آيه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴿٥﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴿٦﴾ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ﴿٧﴾ قُلُوبٌ يوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ﴿٨﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ﴿٩﴾ يقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ﴿١٠﴾ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً﴿١١﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِي زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴿١٤﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوًى﴿١٦﴾ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴿١٧﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ الآيَةَ الْكُبْرَى﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَى﴿٢١﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يسْعَى﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَى﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلَى﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الآخِرَةِ وَالأولَى﴿٢٥﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يخْشَى﴿٢٦﴾ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا﴿٢٨﴾ وَأَغْطَشَ لَيلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴿٢٩﴾ وَالأرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا﴿٣١﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا﴿٣٢﴾مَتَاعًا لَكُمْ وَلأنْعَامِكُمْ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴿٣٤﴾ يوْمَ يتَذَكَّرُ الإِنْسَانُ مَا سَعَى﴿٣٥﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يرَى﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَى﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِي الْمَأْوَى﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِي الْمَأْوَى﴿٤١﴾ يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا﴿٤٣﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴿٤٤﴾ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ خَشَاهَا﴿٤٥﴾ كَأَنَّهُمْ يوْمَ يرَوْنَهَا لَمْ يلْبَثُوا إِلا عَشِيةً أَوْ ضُحَاهَا﴿٤٦﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلومات مؤجز:

سورۀ «النازعات» از جملۀ سوره های مکی است. این سوره بنام «ساهره» نیز یاد میشود.
امام سخاوی رحمه الله درمورد این سوره میگوید:
این سوره بعد از سورۀ «نبأ» و پیش از سورۀ «اذا السماء انشقت» نازل شده است.
این سوره دارای (۲) دو رکوع، (۴۶) آیت، (۱۸۱) یکصدو وهشتاد و یک کلمه، (۷۹۱) هفتصدو ونود یک حرف و (۳۴۰) سه صدو چهل نقطه است.

اسباب نزول:

اسباب نزول آیۀ (۱۲):

سعید بن منصور از محمد بن کعب روایت کرده است: چون الله تعالی جل جلاله «**أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ**» (نازعات آیه ۱۰) را نازل کرد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ زنده شویم به شدت زیان خواهیم کرد. پس «**قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ**» (۱۲) نازل شد.

اسباب نزول آیه (٤٢ الی ٤٤):

حاکم و ابن جریر از عائیشه (رض) روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قیامت بسیار سوأل می شد، تا که خدا جل جلاله این کلام عزیز «**يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا**» (٤٢) «**فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا**» (٤٣) «**إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا**» (٤٤) را نازل کرد. سپس سؤلات آنها پایان یافت.
ابن ابو حاتم از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان مکه با استهزاء وتمسخر از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که قیامت چه وقت بر پا می شود؟ پس آیه «**يسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا**...تا اخر سوره) نازل شد.
طبرانی و ابن جریر از طارق بن شهاب روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم از قیامت بسیار یاد می کرد تا «**فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا، إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا**» نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن حاتم از عروه نیز مانند این روایت کرده است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی‌آدم اند، «النازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیه (۱۴) آمده است.

ترجمه مؤجز سوره:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً**» (۱) (قسم به فرشتگانی که ارواح بندگان (کافران) را از اجساد شان با کشیدنی سخت بیرون می کشند)

«**وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً**» (۲) (وقسم به فرشتگانی که جان (مؤمنان را) به آرامی و مهربانی می گیرند.)

«**وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً**» (۳) (و قسم به فرشتگانی شناکنان شناورند).

«**فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً**» (۴) (وقسم به فرشتگانی که اراوح را شتابان به بهشت یا دوزخ می برند).

«**فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً**» (۵) (و قسم به فرشتگانی که همه امور را تدبیر می کنند)

«**يوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ**» (۶) (در آن روز زلزله ای در میگیرد.)

«**تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ**» (۷) (سپس (نفخه دوم، درصور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز میشود، و جهان ابدی آغاز میگردد).

«**قُلُوبٌ يوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ**» (۸) (دلهائی در آن روز تپان و پریشان میگردند.)

«**أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ**» (۹) (و چشمانشان (آن گروه) فرو افتاده.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**يقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ**» (۱۰) (می‌گویند: آیا ما دوباره به زندگی بازگردانده می‌شویم؟)

«**أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً نَّخِرَةً**» (۱۱) (آیا وقتی که استخوان های پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده میشویم؟).

«**قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ**» (۱۲) (می‌گویند: آن‌گاه آن بازگشتی زیانبار است).

«**فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ**» (۱۳) (پس آن تنها یک بانگ بلند است.)

((بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمیخیزد و بازگشت انجام میپذیرد.)

«**فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ**» (۱۴) (پس آنگاه آنان بر زمین هموار میآیند.)

«**هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى**» (۱۵) (آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟)

«**إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى**» (۱۶) (بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مقدّس طُوی صدا زد.)

«**اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى**» (۱۷) (بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است.)

«**فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَى أَن تَزَكَّى**» (۱۸) (بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی)، رها و پاک گردی ؟)

«**وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى**» (۱۹) (و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا تو بیمناک گردی.)

«**فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى**» (۲۰) (و (موسی) معجز ه بزرگ را به او نشان داد)

«**فَكَذَّبَ وَعَصَى**» (۲۱) (آنگاه دروغ انگاشت و سرپیچی کرد).

«**ثُمَّ أَدْبَرَ يسْعَى**» (۲۲) (سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَحَشَرَ فَنَادَى**» (۲۳) (آن گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد.)

«**فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**» (۲۴) (و گفت: من والاترین معبود شما هستم!)

«**فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى**» (۲۵) (خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد).

«**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى**» (۲۶) (در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.)

«**أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا**» (۲۷) (آیا قریش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آنرا ساخته است؟)

«**رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا**» (۲۸) (بلندی آن‌را برافراشته و آنرا به سامان ساخت).

«**وَأَغْطَشَ لَيلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا**» (۲۹) (و شب آن‌را تاریک کرد و روز آنرا روشن نمود.)

«**وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَ حَاهَا**» (۳۰) (و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی در آورد و) گستراند.

«**أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءهَا وَمَرْعَاهَا**» (۳۱) (آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.)

«**وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا**» (۳۲) (و کوهها را محکم و استوار کرد.)

«**مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ**» (۳۳) (برای استفاده شما و چهار پایان شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته وفرمانبردار کرده‌ایم).

«**فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى**» (۳۴) (هنگامی که بزرگترین حادثه (و بلای سخت طاقت فرسای قیامت) فرا می‌رسد.)

«**يوْمَ يتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى**» (۳۵) (روزی‌که انسان تلاش خود را به یاد می‌آورد).

«**وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يرَى**» (۳۶) «و دوزخ برای هر فرد بینائی آشکار و نمایان میگردد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَأَمَّا مَن طَغَى**» (۳۷) (امّا آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد.)

«**وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**» (۳۸) (و زندگی دنیا را ترجیح داده‌است).

«**فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى**» (۳۹) (بداند که) دوزخ جای (او) است).

«**وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى**» (۴۰) (و اما کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده است. و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد.)

«**فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى**» (۴۱) (قطعاً بهشت جایگاه (او) است.)

«**يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَانَ مُرْسَاهَا**» (۴۲) (از تو درباره قیامت میپرسند که در چه زمانی واقع میشود ؟)

«**فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا**» (۴۳) (تو را چه خبر از آن؟).

«**إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا**» (۴۴) (آگاهی از زمان وقوع قیامت با پروردگارت است).

«**إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا**» (۴۵) (تو تنها بیم‌دهندهٔ کسی هستی که از آن (قیامت) میترسد.)

«**كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا**» (۴۶) (روزی‌که آن‌را می‌بینند، انگار که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند).

آشنایی با سوره:

محتوی وموضوع بحث در این سوره را موضعات مربوط به روز قیامت در بر می گیرد، موضوعات زندگی بعد از مرگ وارائه دلائل قوی ومحکم وانکار ناپذیر را در این بابت مورد بحث قرار داده است. هکذا در این سوره:

۱- قسم های موکدی که با معاد ارتباط دارد و بر تحقق این روز بزرگ تکیه و تأکید می کند.

۲- قسمتی از مناظر ترسناک و وحشت ناک آن روز گفته شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- در این سوره اشاره کوتاه و گذرائی به داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون طغیان گر شده که هم مایه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و مومنان، هم هشداری به مشرکان طغیانگر و اشاره ای به این است که انکار معاد انسان را به چه گناهانی آلوده می کند.

۴- در این سوره نمونه هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین بر شمرده که خود دلیلی برای امکان معاد و حیات وبعث بعد از مرگ است.

۵- شرح قسمت دیگر از حوادث وحشت ناک آن روز بزرگ و سر نوشت طغیانگران و پاداش نیکوکاران.

۶- سر انجام در این سوره بر این حقیقت تکیه شده که هیچ کس از تاریخ وقوع قیامت باخبر نیست ولی همین اندازه مسلم است که نزدیک است.

مهمترین وهوشدار ترین نقطه که در این سوره بدان تاکید شده، اینست که برای قیامت باید آمادگی گرفت و برای آن در این دنیا باید کار و فعالیت کنند. و اما کسی که به قیامت باور ندارد به عناد و لجاجت او نباید توّجه کرد چون لجاجت او مبنی بر تکذیب و عناد است و وقتی او به چنین حالتی رسیده است پاسخ دادن به او کار بیهوده ای می باشد و خداوند که داورترین داوران است از انجام دادن کار بیهوده پاک و منزّه است.

تفسیر مؤجز سوره:

«**وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً**» (۱) (قسم به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند) ویا هم قسم به کسانی که ارواح را به سختی بیرون میکشند.

«**النَّازِعات**»: برکنندگان. بیرون کشندگان. برای کلمه پنجگانه (**نَازِعَات، نَاشِطَات، سَابِحَات، سَابِقَات، مُدَبِّرَات**) بکار رفته است. (تفسیر کبیر) از جمله: فرشتگان، ستارگان آسمان، اسبان مجاهدان، ارواح مردگان، غازیان و جهادگران، قلوب مردمان، و گاهی آمیزه ای از اینها. امّا اغلب مفسّران طرفدار ستارگان و فرشتگانند. بهترین نظریه،

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این بابت نظریه تفسیر المنتخب است که گردآورنده چکیده همه نظرات است. (تفسیر نور).

«**غَرْقاً**»: به گونه اغراق‌آمیز. به تمام و کمال.

«**وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً**» (۲) (قسم به همه چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند!

«**النَّاشِطَاتِ**»: آنهائی که کارها را آهسته و آرام ، ولی استادانه و چابکانه به انجام میرسانند. (تفسیر نور) فرشتگانی هستند که با قدرت و نشاط جان ها را میستانند. و یا «نشط» برای ارواح مومنان و «نزع» برای ارواح کافران است.

«**وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً**» (۳) (وقسم به فرشتگانی که شناورند). یعنی قسم به همه چیزهائی که (سرعتی بدانها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هر چه زودتر) به شکل ساده و آسان انجام می‌دهند!

«**فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً**» (۴) (وقسم به فرشتگانی که برای انجام امر الهی از دیگر فرشتگانی پیشی می گیرند. نیز از شیطان ها پیشی می گیرند تا وحی خداوند را به پیامبرانش برسانند و شیطان ها نتوانند آن را بدزدند.

«**فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً**» (۵) (و قسم به فرشتگانی که خداوند آن ها را برای تدبیر بسیاری از کارها در جهان بالا و پائین از قبیل باران و روئیدن گیاهان و وزیدن بادها و اداره دریاها و حیوانات و بهشت و جهّنم و غیره مقرر داشته است.

«**يوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ**» (۶) (در آن روز زلزله ای درمیگیرد.) (و آن روز، روز قیامت است.) در آن روزی که (نفخه اوّل، در صور دمیده می‌شود و) زلزله ای در می گیرد (و دنیا خراب می گردد و همگان می‌میرند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ**» (۷) (سپس) نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می‌شود، و جهان ابدی آغاز می‌گردد).

«**قُلُوبٌ يوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ**» (۸) (دل هایی در آن روز از سختی و وحشت آن چه می بینند و می شنوند ترسان می شوند.)

«**أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ**» (۹) (چشمان آن هافرو افتاده و ترس دل هایشان را فرا گرفته و وحشت دل هایشان را از بین برده و تأسف و حسرت بر آن ها مستولی و چیره گشته است.

«**يقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ**» (۱۰) (می‌گویند: آیا ما دوباره به زندگی بازگردانده می‌شویم؟). آیا پس از مرگ به آفرینش نخستین باز می گردیم؟! این استفهام، انکاری است که مشتمل بر غایت تعجب است. یعنی آن ها زنده شدن پس از مرگ را انکار کردند. سپس آن را بیشتر بعید دانسته .کافران در دنیا به صورت تکذیب می گویند:

«**أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً نَّخِرَةً**» (۱۱) (آیا وقتی که تبدیل به استخوان های پوسیده و از هم پاشیده ای شدیم باز به زندگی بر می گردیم؟

«**قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ**» (۱۲) (می‌گویند: آن‌گاه آن بازگشتی زیانبار است). (تمسخرکنان) میگفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست).

آن ها بعید می دانند که خداوند آنان را پس از مرگ و بعد از آن که به استخوان های پوسیده تبدیل گشتند دوباره زنده گرداند. چون آنان نسبت به قدرت و توانایی خداوند جاهل بودند و در حق او جسارت می کردند.

خداوند در بیان این که زنده کردن مردگان برایش آسان است می فرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ**» (۱۳) (پس آن تنها یک بانگ بلند است.) ((بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) بر میخیزد و بازگشت انجام میپذیرد)

«**فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ**» (۱۴) (پس آن‌گاه آنان بر زمین هموار می‌آیند.) (ناگهان همگان (به پا میخیزند و) در دشت وسیع و بزرگ و سفید محشر آماده می‌شوند.)

در این جا پروردگار به فرشتگان و کارهایشان که نشانگر کمال فرمانبرداری آن ها از خدا و شتاب آنان در اجرای دستور او می باشد، سوگند خورده است. احتمال دارد که آنچه برای اثبات آن سوگند خورده شده جزا و زنده شدن پس از مرگ باشد. و احتمالاً آنچه برای اثبات قیامت بیان شده است. و احتمالاً آنچه برای اثبات آن سوگند خورده شده و آنچه به آن سوگند یاد شده است یکی هستند و خداوند به فرشتگان قسم خورده تا وجود آن ها ثابت گردد. چون اعتقاد به وجود فرشتگان یکی از ارکان شش گانه ایمان است.

نیز پرداختن به کارهایشان متضّمن جزا و پاداشی است که به هنگام مرگ و قبل و بعد از آن بر عهده فرشتگانی است.

خداوند متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«**هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى**» (۱۵) آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ این سوال از امر بزرگی است که به وقوع پیوسته است. یعنی آیا خبر او به تو رسیده است؟) آنگاه که:

«**إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى**» (۱۶) (زمانیکه پروردگارش او را در زمین مقدّس طُوی صدا زد.)

طوی: محل است که خداوند در آن جا با موسی سخن گفت و با اعطای رسالت بر او منت گذارد و او را به همراه وحی مبعوث کرد و برگزید. پس به او فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى**» (۱۷) (بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است.) یعنی برو و با سخنانی نرم و مهربانانه بگو، او را از سرکشی و طغیان و شرک ورزیدن و نافرمانی بازدار. «**لَّعَلَّهُ يتَذَكَرُ أَو يخشَي**» شاید او پند پذیرد یا بترسد.

«**فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَى أَن تَزَكَّى**» (۱۸) (پس به او بگو: آیا می خواهی به خصلتی پسندیده و زیبا که خردمندان در به دست آوردن آن از یکدیگر پیشی می گیرند روی بیاوری؟ و آن این است که خود را پاکیزه گردانی و خویشتن را ازآلودگی کفر و طغیان پاک کنی و به سوی ایمان و عمل صالح بیرون بیایی؟!

«**وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى**» (۱۹) (و تو را به سوی خدا راهنمایی کنم و عوامل رضایت و خشم الله را برایت بیان نمایم؟! «**فَتَخْشَى**» پس چون راه راست را بشناسی از پروردگارت بیمناک خواهی شد. اما فرعون از پذیرفتن آنچه موسی او را به سوی آن فرا خواند امتناع ورزید.

«**فَأَرَاهُ الْآيةَ الْكُبْرَى**» (۲۰) (و (موسی) معجزۀ بزرگ را به او نشان داد.) موسی به پیش فرعون رفت ومعجزه بزرگ (خود ، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد.)

«**فَكَذَّبَ وَعَصَى**» (۲۱) (آن‌گاه دروغ انگاشت و سرپیچی کرد.) (امّا فرعون، موسی را دروغگو نامید و (نبوّت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد.)

«**ثُمَّ أَدْبَرَ يسْعَى**» (۲۲) (سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت.)

«**فَحَشَرَ فَنَادَى**» (۲۳) (آن گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد.)

«**فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**» (۲۴) (فرعون لشکریانش را جمع کرد و ندا زد و به آن ها گفت:« من پروردگار برتر شما هستم». پس مردم سخن او را باور کردند و به باطل او اقرار نمودند زیرا عقل آن ها را به بازیچه گرفته بود.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى**» (۲۵) (خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

«**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى**» (۲۶) (بی گمان در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از الله) بترسد.)

بعد از این که پروردگار به نقل از داستان حضرت موسی و فرعون پرداخت و آنرا یاد آور شد، بمثابه یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان بار دیگر به مساله معاد و رستاخیز بر می گردد و نمونه هائی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می کند و گوشه هائی از نعمت های بی پایانش را بر انسانها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفة الله است در آنها برانگیزد.

نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام توبیخی می فرماید آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکلتر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است.

«**أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا**» (۲۷) ((ای منکرانِ معاد!) آیا آفرینش (مجدّد پس از مرگ) شما سختتر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟

«**رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا**» (۲۸) «بلندی آن را برافراشته و آن را به سامان ساخت».

«**وَأَغْطَشَ لَيلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا**» (۲۹) «و شب آن را تاریک کرد و روز آن را روشن نمود».

«**وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا**» (۳۰) (و پس از آن، زمین را غلت اند و (به شکل بیضی در آورد و) گستراند.

«**أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءهَا وَمَرْعَاهَا**» (۳۱) (آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا**» (۳۲) (و کوهها را محکم و استوار کرد .)

«**مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ**» (۳۳) (برای استفاده شما و چهار پایان شما (همه این ها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).

«**فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى**» (۳۴) (هنگامی که بزرگترین حادثه (و بلای سخت طاقت فرسای قیامت) فرا میرسد.

«**يوْمَ يتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى**» (۳۵) (روزی‌که انسان تلاش خود را به یاد میآورد).

«**وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يرَى**» (۳۶) «و دوزخ برای هر فرد بینائی آشکار و نمایان می‌گردد».

«**فَأَمَّا مَن طَغَى**» (۳۷) (امّا آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد.)

«**وَآثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا**» (۳۸) (و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد.)

این آیات اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته ای ترسیم نموده، شقاوت انسان را نتیجه طغیان و دنیا پرستی و سعادت او را ثمره خوف از خدا و ترک هوای نفس دانسته است و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس. هوی پرستی پرده ای بر عقل می کشداعمال زشت را در نظرانسان تزئین می کند و حس تشخیص را که بزرگ ترین نعمت الله و امتیاز انسان از حیوان است از او می گیرد و انسانرا به خود مشغول می کند.

«**فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيِ الْمَأْوَى**» (۳۹) (بداند که) دوزخ جای (او) است) در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خود بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفۀ اللّه است.

کسی که خدا را به عظمت بشناسد خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنهاست چرا که طغیان سبب می شود انسان لذت زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد.

این دو در حقیقت علت و معلول یک دیگرند: طغیان و فساد عقیده سر چشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سر انجام این دو آتش سوزان دوزخ است که در جمله سوم به آن اشاره شده. سپس به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پرمعنی پرداخته، می فرماید:

«**وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى**» (۴۰) (و اما کسی‌که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده است. و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد).

«**فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى**» (۴۱) (قطعاً بهشت جایگاه (او) است.)

«**يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَانَ مُرْسَاهَا**» (۴۲) (از تو درباره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود ؟)

«**فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا**» (۴۳) (تو را چه خبر از آن؟).

«**إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا**» (۴۴) (آگاهی از زمان قیامت ، به پروردگارت واگذار می گردد (و اطّلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو).

«**إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا**» (۴۵) (وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هشدار به کسانی است که از قیامت میترسند (و روح حق جوئی و حق‌طلبی دارند).

«**كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا**» (۴۶) (روزی‌که آن را میبینند، تصوری که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند». (روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماموریت ملک الموت:

قبل ازهمه باید گفت که ماموریت ملک الموت تنها در قبض روح انسانها وسایر مخلوقات از قبیل فرشتگان، جنیات، حیوانات و... خلاصه میگردد. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «**قُلْ يَتَوَفّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**» (سوره سجده ۱۱). یعنی: بگو: فرشته ای که خداوند آن را مامور قبض ارواح و گرفتن نفس ها نموده است به کمک همکارانش به سراغ شما می آید و نفس هایتانرا می گیرد. «**ثُمَّ إِلَي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**» سپس به نزد پروردگارتان بازگردانده می شوید آنگاه شما را طبق اعمال تان سزا و جزا خواهد داد. و شما زنده شدن پس از مرگ را انکار کرده اید پس بنگرید و بیاندیشید که خداوند با شما چه خواهد کرد! بر طبق این آیه ی مبارکه درمی یابیم که ملک الموت مأمور قبض روح انسانهااست، ولی اینکه، روح حیوانات چگونه و توسط چه کسی قبض می شود، حدیثی صریح در مورد وجو ندارد، ولی احادیثی دروغین ساختگی در مورد وجود دارد که: «آجال البهائم کلها من القمل والبراغیث والجراد والخیل والبغال کلها والبقر وغیر ذلک ، آجالها فی التسبیح ، فإذا انقضی تسبیحها قبض الله أرواحها ، ولیس إلی ملک الموت من ذلک شیء». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و ککک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها بپایان رسید خداوند روح آنها را قبض می کند، و ملک الموت چیزی از آنرا برعهده ندارد.ولی همانطور که گفتیم این حدیث دروغ است و علامه البانی رحمه الله در (السلسلة الضعیفة (۱۸۸/۴) این حدیث رادروغ دانسته است.

و لذا بعضی از علما گفته اند: ملک الموت ارواح جمیع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض می کند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته اند: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». نگاه کنید به: (التذکرةللقرطبی صفحه (۷۵)، (الفواکه الدوانی) (۱۰۰/۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وشیخ ابن عثیمین این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و پرداختن به آنرا بی فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که : ملك الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حریص بودند، و رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسی تواناتر بود، ولی با این وجود هرگز صحابه ازایشان در این مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال می فرماید اینست: «**قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ**» یعنی ملك الموت مأمور قبض ارواح بنی آدم است، اما در مورد ارواح غیر انسان ها چیزی ثابت نشده و الله بدان آگاهتر است. (لقاء الباب المفتوح(۱۱/۱۴۶).

قبض روح پیامبر صلی الله علیه وسلم:

هنگامی که در روز پایانی حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم سختی مرگ بر ایشان فشار آورد، زمانیکه اسامه بر او وارد شد، نمیتوانست سخن بگوید و فقط دستهایش را به سوی آسمان بلند می‌کرد و بعد بر اسامه می‌گذاشت و اسامه متوجه میگردید که برایش دعا میکند. عایشه، پیامبر را در آغوش گرفته بود. در این اثنا عبدالرحمن ابن ابوبکر در حالی وارد شد که مسواکی در دست داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مسواك او چشم دوخته بود. عایشه گفت: آن را برای شما بگیرم؟ با اشارهٔ سر گفت: بلی. عایشه چوب مسواك را از برادرش گرفت و آن را جوید و نرم کرد و به پیامبر داد.

ایشان مسواك را دردهان گرفت و مسواك زد و این جمله را تکرار نمود «فی الرفیق الاعلی» یعنی دوست دارم به رفیق اعلی بپیوندم و دستش را مرتب در ظرف آبی که کنارش بود، فرو می‌برد و به چهره اش می‌مالید و میگفت: «لا اله الا الله، إن للموت سکرات». «لا اله الا الله! مرگ سَکَرات دشواری دارد!» همینکه از مسواك زدن فراغت یافتند، دستانشان یا انگشتانشان را بالا کردند، و چشمانشان را به سقف اتاق

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوختند، و لبهای مبارکشان به حرکت در آمد. عایشه با دقت گوش فراداد. آنحضرت گفتند: «**مع الذين أنعمت عليهم من النبيين والصديقين و لشهداء والصالحين. اللهم اغفرلي وارحمني وألحقني بالرفيق الأعلي. اللهم، الرفيق الأعلي**). «با آن کسانی که به آنان اِنعام فرموده‌ای: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان! بار خدایا، مرا بیامرز و مرا مشمول رحمتت قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان! بار خدایا، ملکوت اعلا!» این عبارت اخیر را سه بار تکرار کردند، و دستشان به یک طرف افتاد، و به ملکوت اعلا پیوستند: «**إنا لله وإنا إليه راجعون!**». (بخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۳۷ و ۴۴۴۹ و «باب مرض النبی») و در روایتی آمده است که فرمود: بار الها! مرا در سختیهای مرگ یاری نما. (الترمذی، کتاب الجنائز، شماره ۹۷۸.)

اما در مورد سکرات موت، همانطور که در حدیث فوق اشاره رفت عایشه رضی الله عنها در مورد سخنان پایانی پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام لحظات چنین نقل می کند که ایشان فرمودند: «**لا إِلَهَ إِلاّ اللّهُ، إِنّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ**» یعنی: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختی ها دارد».

سرعت عمل ملک الموت:

تعداد کثیری از انسان ها احیاناً با خود طوری تصور مینمایند که چگونه ملک الموت در یک زمان اقدام به قبض روح تعداد کثیری از انسانها میکند؟

قبل از همه میخواهم توضیح بدارم که استعمال کردن نام «عزرائیل» برای فرشته قبض روح (ملک الموت) دقیق نمیباشد.

باید نام اصلی این فرشته که «ملک الموت» است، مورد استفاده قرار گیرد زیرا نام «عزرائیل» در قرآن عظیم الشان و احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد نشده است، بلکه این نام از اسرائیلیات گرفته شده که بهتر است ترک شود و در عوض نام «ملک الموت» بجای آن استفاده شود، زیرا این اسم یعنی «ملک الموت» در قرآن و احادیث ذکر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثانیا، خداوندی که ملائکه های با قدرتی از قبیل ملک الموت، جبریل، میکائیل، و غیره خلق کرده است این نیرو و قدرت و سرعت نیز به آنها بر حسب شغلشان عطا فرموده است.

مجاهد رحمهٔ الله علیه گفت: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد».

و در قرآن گرفتن روح، گاهی به خداوند نسبت داده شده، مانند آیه: «الله یتوفی الأنفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیهاالموت و یرسل الأخری إلی أجل مسمی إن فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» (سوره الزمر :۴۲)

و گاهی گرفتن روح به ملائکه نسبت داده میشود، مانند آیه: «الذین تتوفاهم الملائکهٔ طیبین...» (سوره النحل: آیه۳۲) ، «... توفته رسلنا و هم لا یفرطون» (سوره الانعام: ۶۱)، «الذین توفاهم الملائکهٔ ظالمی أنفسهم...» (سوره النساء: ۹۷) و گاهی گرفتن روح به ملک الموت نسبت داده میشود، مانند آیه: «قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم» (سوره السجدهٔ : ۱۱) و این آیات بدین معناست که اولا خداوند است که انسان ها را می میراند و به امر او روح از بدن خارج میشود، و ثانیا ملک الموت دارای کمک یارانی از ملائکه است که مقدمات مرگ یک شخص را فراهم میکنند، و سپس ملک الموت است که روح را از بدن جدا میسازد و تحویل میگیرد و سپس آنرا به دست ملائکه عذاب و یا رحمت میسپارد تا اینکه آن روحها در عالم برزخ تا روز قیامت در نعیم و یا عذاب سپری کنند.

ولی اینجا لازم به تذکر است که بجای اینکه فکر کنیم که چگونه ملک الموت قادر به قبض ارواح در یک لحظه است، به فکر آن باشیم که قبل از ملاقات با او هنگام مرگ، چه اعمال صالحی را برای خود پیشه کرده ایم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت حال جنتیان:

اهل جنت به بهترین و زیباترین شکل و صورت (یعنی: شکل و صورت پدر خود حضرت آدم علیه السلام وارد بهشت می‌شوند. پس هیچ شکل و صورتی کامل تر و زیباتر از صورتی که خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفریده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست های خود آفریده، آفرینش وی را به اتمام رسانده و به زیباترین صورت او را در آورده است. لذا هر کس که وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمی او خواهد بود. خداوند آدم را بسیار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفریده است که طول او شصت ذراع بوده است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند آدم را به صورت خود آفریده است. بلندی قدش شصت ذراع است. لذا هر کس که داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل می‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفریدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به کاستی بوده است».(صحیح مسلم، کتاب: الجنۀ، باب یدخل الجنۀ اقوام افئدتهم مثل افئدۀ الطیر: ۲۸۴۱.) و از جمله زیبائی صورت و چهره های اهل بهشت این است که مانند نوجوان بدون ریش خواهند بود. چنان به نظر میرسند که سرمه کشیده اند، و همه ی آنها ۳۳ ساله وارد بهشت میشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «یدخل اهل الجنه جرداً مرداً کانهم مکحلون ابناء ثلاث و تلاثین». (اهل بهشت در حالی وارد بهشت می‌شوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گوئی سرمه به چشم کشیده اند و ۳۳ سال عمر دارند). صحیح مسلم: (۷۹۲۸).

صورت حال دوزخیان:

اهل دوزخ به شکل و صورتی بسیار بیمناک و فربه (که مقدار حجم آنها جز پروردگار کسی دیگر نمی‌تواند، اندازه کند) وارد دوزخ میشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره آمده است: «ما بین منکبی الکافر مسیرة ثلاثة ایام للراکب المسرع». صحیح مسلم، باب النار یدخلها الجبارون (۲۱۹۰/۴).

یعنی: (در روز قیامت لاشه ی کافر چنان بزرگ می‌شود که اسب سوار تند و تیز در طی سه روز میتواند فاصله ی میان دو شانه ی آن را بپیماید).

بزرگی حجم و جسم کافر بخاطر آن است تا به عذاب و شکنجه اش افزوده شود. امام نووی در شرح این احادیث می‌فرماید: «همه اینها بخاطر آن است که شکنجه اش به حد نهائی برسند. آری ایمان به همه این کارها واجب است. چون رسول صادق المصدوق بدان خبر داده است. شرح نووی علی مسلم :(۱۸۶/۱۷).

ابن کثیر در شرح و توضیح این احادیث می‌گوید: «لیکون ذلک انکی فی تعذیبهم، واعظم فی تعبهم و لهیبهم، کما قال شدید العقاب: (لیذوقوا العذاب)» (نهایه: لابن کثیر.) (این افزودگی به لاشه‌ی کافر بدان جهت است تا عذاب بیشتری را بچشد، همانطور که خدای شدید العقاب میفرماید: تا عذاب را بچشند).

وضعیت کودکان در قیامت:

حکم شرعی همین است که: انشاءالله کودکان مسلمانانی که پیش از سن بلوغ وفات یافته اند، جای شان در بهشت خواهند بود. خداوند میفرماید: «**وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ**» (سوره الطور: ۲۱) (کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندان شان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندان شان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند) بی‌آنکه ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندان شان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهان شان را از این راه بزدائیم). چرا که هر کس در گرو کارهائی است که کرده است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جمله: «**كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**» (سوره مدثر ۳۸.) به اهل بهشت بودن کودکان مسلمانان استدلال نموده است. زیرا آنان عملی را انجام نداده‌اند که در برابر اعمال خود مسئول باشند.

امام بخاری باب مستقلی را تحت عنوان «فضل من مات له ولد فاحتسب» مطرح نموده است و آن حدیث حضرت انس رضی الله عنه که به شرح زیر میباشد آورده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما من الناس مسلم یتوفی له ثلاث لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنۀ بفضل رحمته ایاهم». (هر مسلمانی سه فرزند نابالغ را از دست بدهد خداوند به فضل و رحمت خود او را وارد بهشت می‌کند).

احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریم از عمه‌اش نقل کرده که می گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبی فی الجنۀ و الشهید فی الجنۀ، و المولود فی الجنۀ. فتح الباری: (۲۴۶/۳) (پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند).

امام مسلم و امام احمد در مسند از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «صغارهم دعامیص الجنۀ، یتلقی احدهم اباه او قال ابویه، فیأخذ بثوبه، او قال بیده، کما آخذ انا بصنفۀ ثوبک هذا، فلا یتناهی، او قال: فلا ینتهی حتی یدخله الله و ایاه الجنۀ». (کودکان مسلمان خدمت گزاران اهل بهشت هستند، آنان پدر خود یا والدین خود را دیده، خود را به لباس آنان آویزان می‌کنند. همانطور که من الآن گوشه لباس تو را گرفته ام. این معامله به آنجا منجر می‌شود که خداوند آن کودک و والدینش را وارد بهشت می‌سازد).

وضعیت کودکان مشرکین و کفار در قیامت:

امام بخاری بابی را تحت عنوان «ما قیل فی اولاد المشرکین» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول‌الله عن اولاد المشرکین، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما کانوا عاملین».(درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول الله صلی الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

علیه وسلم سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می‌دهند). ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة، فابواه یهودانه، او ینصرانه او یمجسانه، کمثل البهیمة، تنتج البهیمة هل تری فیها جدعاء» (هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل می‌کنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد می‌کند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده اید که گوشش بریده شده باشد). (بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: ۳/۲۴۶.)

بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مساله اظهار نظر نمی‌کند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه‌ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث مرجِح به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده: «و اما الولدان الذین حوله فکل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: و اولاد المشرکین؟ فقال: و اولاد المشرکین». (و فرزندانی که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری). ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است.

«**سالت ربي اللاهین من ذریة البشر ان لا یعذبهم فاعطانیهم**» (رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نا بالغ انسان ها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «**اللاهین**» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند. و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**اطفال المشركين خدم اهل الجنة**» سلسله الاحاديث الصحيحه: (۱۴۶۸). (اطفال مشرکان خدمت گزار اهل بهشت هستند).

این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه تعدادی کثیریاز علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: «**و هو المذهب الصحيح المختار الذي ذهب اليه المحققون لقوله تعالي: و ما كنّا معذبين حتي نبعث رسولاً. اسراء: ۱۵**» (مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت می‌شوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمیدهیم).

وضعیت مجانین و دیونگان در قیامت:

و در اخیر میخواهم در مورد وضعیت شخص مجنون یا دیوانه (و حتی کرولال و اهل فتره یعنی کسی که پیام ورسالت پیامبران الهی به او نرسیده باشد) مطالب ذیل بیان بدارم.

شیخ محمد ناصرالدین البانی رحمه الله درکتاب «چگونه قرآن را تفسیر کنیم» می فرماید: «با آنها در قیامت معاملهٔ بخصوصی خواهد شد و آن بدین صورت است که خداوند فرستاده ای را به سوی آنها میفرستد که آنها را بیازماید، چنانچه مردم در حیات دنیا امتحان میشوند، پس هر کسی آن فرستاده را در عرصهٔ قیامت استجابت نمود و از وی اطاعت نمود، به بهشت میرود و کسی که عصیان و نافرمانی نماید وارد آتش میگردد.

(سلسله احادیث صحیحه (۲۴۶۸)) این موضوع در احادیثی چنین بیان گردیده است:

- «أربعهٔ يحتجون يوم القيامهٔ، رجل أصم لا يسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات فی الفترهٔ وفيه: فيأخذ مواثيقهم ليطيعنه فيرسل إليهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذی نفسی بيده لو دخلوها لكانت عليهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبی هريرهٔ وقال فی آخره: فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما، ومن لم يدخلها رد إليها» (مسند امام احمد –صحیح جامع الصغیر البانی) یعنی: چهار نفر روز قیامت استدلال می‌کنند؛ ناشنوایی که نمیشنود، مرد کهن سال و مردی که عقل ندارد (مجنون است) و مردی که در فتره (پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده است) از دنیا رفته است. از آن‌ها عهد و پیمان می گیرند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند را فرمانبری کنند. او رسولی به نزدشان می فرستد و به آن ها می گوید که وارد آتش شوند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر داخل شوند برایشان تبدیل به سردی و سلامتی میگردد، سپس آن را از ابو هریره روایت میکند و در آخر حدیث می گوید: هرکس داخل شود برای او تبدیل به سردی و سلامتی می گردد و هرکس بدان وارد نشود او را به آتش برمی گردانند.

– محمد بن یحیی الذهلی و بزار از طریق عطیه العوفی از ابوسعید خدری روایت کرده اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**الهالک في الفترة، والمعتوه والمولود يقول الهالک في الفترة لم يأتني كتاب، ويقول المعتوه: رب لم تجعل لي عقلا أعقل به خيرا ولا شرا، ويقول المولود: رب لم أدرک العقل، فترفع لهم نار فيقال لهم: ردوها، قال:فيردها من كان في علم الله سعيدا لو أدرک العمل، ويمسک عنها من كان في علم الله شقيا لوأدركالعمل، فيقول: إياي عصيتم فكيف لو أن رسلي أتتكموفي رواية البزار فكيف برسلي بالغيب قال البزار لا يعرف إلا من طريق عطية عنه**» یعنی: کسی که در فتره بمیرد و معتوه و مولود. اولی می گوید: رسالتی به من ابلاغ نشد و معتوه می گوید: پروردگارا ، برای من عقل قرار ندادید تا به وسیله آن خیر و بدی را بفهمم و مولود می گوید: پروردگارا من قادر به تعقل نبودم. آنگاه آتش برایشان مهیا می شود و گفته میشود بدان وارد شوید؛ آنگاه هرکس در صورت مواجهه با عمل، در علم خداوند سعادتمند شود، بدان وارد می شود و هرکس در علم خداوند در صورت مواجهه با عمل، شقاوتمند گردد از ورود بدان خود داری میکند آن وقت به آن ها گفته میشود: خودم را نافرمانی و معصیت کردید حال اگر رسولانم نزد شما می آمدند چگونه با آن ها معامله می‌نمودید. و در روایت بزار آمده: چگونه با رسولان من معامله می نمودید در حالی که آن ها شما را به ایمان به غیب دعوت می نمودند و بزار می‌گوید: این روایت جز از طریق عطیه شناخته نشده است.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره عبس

اين سوره در «مكه» نازل شده و داراى ٤٢ آيه است

بسم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

عَبَسَ وَتَوَلَّى﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الأعْمَى﴿٢﴾ وَمَا يدْرِيكَ لَعَلَّهُ يزَّكَّى﴿٣﴾ أَوْ يذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى﴿٦﴾ وَمَا عَلَيكَ أَلا يزَّكَّى﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يسْعَى﴿٨﴾ وَهُوَ يخْشَى﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴿١٠﴾ كَلا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ﴿١٤﴾ بِأَيدِي سَفَرَةٍ﴿١٥﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴿١٦﴾ قُتِلَ الإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴿١٧﴾ مِنْ أَي شَيءٍ خَلَقَهُ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يسَّرَهُ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴿٢٢﴾ كَلا لَمَّا يقْضِ مَا أَمَرَهُ﴿٢٣﴾ فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا الأَرْضَ شَقًّا﴿٢٦﴾ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا﴿٢٨﴾ وَزَيتُونًا وَنَخْلا﴿٢٩﴾ وَحَدَائِقَ غُلْبًا﴿٣٠﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴿٣١﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلأَنْعَامِكُمْ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ﴿٣٣﴾ يوْمَ يفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يوْمَئِذٍ شَأْنٌ يغْنِيهِ﴿٣٧﴾ وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ﴿٣٩﴾ وَوُجُوهٌ يوْمَئِذٍ عَلَيهَا غَبَرَةٌ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴿٤١﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ﴿٤٢﴾

معلومات مؤجز:

سوره «عبس» به نام سوره «سفره» نيز ياد مى شود ، اين سوره داراى (١) يک ركوع، (٤٢) چهل و دو آيت، (١٣٣) يكصدو سى وسه كلمه، (٥٥٢) پنجصد وپنجاه دو حرف و (٢٩٢) دوصدو نودودو نقطه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست یعنی تُرش رویی» که از اوصاف عادتی و جبلی بشر است و بر انسان در وقت مصروفیت آن به کاری مهم چیره می‌شود، «عبس» نامیده شد.

نام «عبس» از اولین آیهٔ این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که «عبس» نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن.

اسباب نزول:

مفسران در بیان سبب نزول این سورهٔ کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه پسر خاله حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده اند:

عبدالله بن‌ام مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم آمد که جمعی از سران قریش ـ عتبه و شیبه دو فرزند ربیعه، ابوجهل‌بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن‌خلف و ولیدبن مغیره نزد آنحضرت نشسته بودند و آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم آنان را به سوی اسلام دعوت میکردند. امید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم دیگران نیز مسلمان شوند.

در این اثنا عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار میکرد که نمی‌دانست رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به دعوت سران قریش مشغول‌اند.

پس آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم این امر را که او سخنشان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ابن ام مکتوم را گرامی میداشتند و چون او را میدیدند، میگفتند: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد».

آنگاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم.

سیرت نویسان مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم دو بار او را به عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوات میگردد، تعیین نموده است.

روایت شده است که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمیدهد و میفرماید: عبس و تولی - عبوس و ترش رو شده وقتیکه به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نه گفتند که: عبوس و ترش روی شدی زمانیکه شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده ادب و غصه در هم خلط و تربیت و تعین حدود انسان و رسالت وی در هدایت او است. این به ذات خود نوعی از اعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه میفرمایند که: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم است آیا اشخاص نابینایی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند جزو صحابه محسوب میشوند و یا خیر؟

در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن بصورت زیر است:

۱- شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده باشند.

۲- به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو اصحاب رضی الله عنهم قرار نمی گیرد.

ولی عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می کند و علما شرط را بر دیدن نکرده اند بلکه شرط بر ملاقات است.

مثلا اویس قرنی رحمه الله هرچند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان ایمان آوردند و همچنین با اسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوی کلی سورۀ عبس:

اگر به محتوی سورۀ عبس، بصورت کل نظر بیاندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در ۵ موضوع اساسی خلاصه می شود:

۱- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.

۲- اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشان.

۳- ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی.

۴- بیان گوشه ای از نعمت های الهی.

۵- قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران

ترجمه و تفسیر مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**عَبَسَ وَتَوَلَّى**» (۱) (چهره درهم کشید، و روی بر گردانید،).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**أَن جَاءهُ الْأَعْمَى**» (۲) (که چرا آن کور نزد وی آمد).

«**وَمَا يدْرِيكَ لَعَلَّهُ يزَّكَّى**» (۳) (چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه میساخت).

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید: «سبب نزول این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدّت علاقمند بود. بنابر این پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مردِ نابینا روی گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند، و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید.

پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سر زنشی نرم کرد و فرمود: «**عَبَسَ وَتَوَلّي**» در برابر فقیر چهره در هم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: «**وَمَا يدْرِيکَ لَعَلّهُ يزّكّي**» تو چه می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. «**أَوْ يذّكّرُ فَتَنفَعَهُ الذّكْرَي**» یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پند دادن پند دهندگان همین است.

پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و ضروری تر است. و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد، و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزا وارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود:

مفسرین میگویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچگاه امر مشخصی، به خاطر امر موهومی ترک نمی گردد، و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقمند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود».

شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به‌مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن ام‌مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

«**أَوْ يذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى**» (۴) (یا پند می گرفت وپند سودمندش می ساخت).

«**أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى**» (۵) (اما آن کس که خود را بینیاز میداند).

«**فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى**» (۶) (تو به او روی میآوری).

«**وَمَا عَلَيكَ أَلَّا يزَّكَّى**» (۷) (وبر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت).

«**وَأَمَّا مَن جَاءكَ يسْعَى**» (۸) (و اما کسی‌که شتابان به نزد تو آمد).

«**وَهُوَ يخْشَى**» (۹) (و از خدا ترسان است).

«**فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى**» (۱۰) (پس تو یی از وی بی پروایی کنان).

«**كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ**» (۱۱) (نه چنین است، این است یاد دهانی ای).

خداوند متعال میفرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگانش را پند می دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می نماید.

پس وقتی این روشن شد، «**فَمَن شَاء ذَكَرَهُ**» هر کس که میخواهد به آن عمل کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان طور که خداوند متعال میفرماید: «**وَقُلِ الحَقُّ مِن رَّبِّكُم فَمَن شَآءَ فَليومِن وَمَن شَآءَ فَليكفُر**» و بگو: «حق از جانب پروردگارتان است پس هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.»

سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

«**فَمَن شَاء ذَكَرَهُ**» (۱۲) (پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد.).

«**فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ**» (۱۳) (در صحیفه های گران قدر است).

در صحیفه هایی والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمیرسد. بلکه این صفحه ها «**بِأَيدِي سَفَرَةٍ**» در دست نویسندگانی است و آن ها فرشتگان میباشند که سفیران خدا در میان خدا و بندگانش هستند.

«**مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ**» (۱۴) (بلند مرتبه ای پاکیزه ای).

«**بِأَيدِي سَفَرَةٍ**» (۱۵) (به دست (فرشتگان) سفیران (وحی است).

«**كِرَامٍ بَرَرَةٍ**» (۱۶) (بزرگوار و نیکوکار).

«**قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ**» (۱۷) (مرگ بر (این) انسان، چقدر نا سپاس است؟!)

«**مِنْ أَي شَيءٍ خَلَقَهُ**» (۱۸) ((الله) او را از چه چیز آفریده است؟).

«**مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ**» (۱۹) (او را از نطفهٔ (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت.)

«**ثُمَّ السَّبِيلَ يسَّرَهُ**» (۲۰) (سپس راه را برای او آسان گرداند).

«**ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ**» (۲۱) (بعد او را میمیراند و وارد قبرش میگرداند).

«**ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ**» (۲۲) (سپس هر وقت بخواهد او را زنده میگرداند).

«**كَلَّا لَمَّا يقْضِ مَا أَمَرَهُ**» (۲۳) (هرگز چنین نیست، (که او میپندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است.)

«**فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ**» (۲۴) (انسان باید به خوراک خود بنگرد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در ادامه آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز میتوان از این آیه استفاده کرد.

به عبارتی دیگر چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه ازجمله آیاتی است که دارای معنای عام است.

«**أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاء صَبّاً**» (۲۵) (بی‌گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم).

«**ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً**» (۲۶) (سپس زمین را شگافتیم به نیکی شکافتیم).

«**فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبّاً**» (۲۷) آنگاه در آن دانه های (فراون) رویاندیم.

«**وَعِنَباً وَقَضْباً**» (۲۸) (و انگور و سبزیجات را).

«**وَزَيْتُوناً وَنَخْلاً**» (۲۹) (و زیتون و درختان خرما را).

«**وَحَدَائِقَ غُلْباً**» (۳۰) (و باغ‌های پر درخت و انبوه را).

«**وَفَاكِهَةً وَأَبّاً**» (۳۱) (و میوه و گیاهی را).

«**مَّتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ**» (۳۲) (همهٔ این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایان‌تان است.).

«**فَإِذَا جَاءتِ الصَّاخَّةُ**» (۳۳) (پس هنگامی که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد.)

«**يوْمَ يفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ**» (۳۴) (روزی که انسان از برادرش بگریزد).

«**وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ**» (۳۵) (و از مادر و پدرش).

«**وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ**» (۳۶) (و از همسر و فرزندانش (نیز بگریزد).

«**لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يوْمَئِذٍ شَأْنٌ يغْنِيهِ**» (۳۷) (در آن روز هرکس را کاری است که اورا به خود مشغولش دارد).

«**وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ**» (۳۸) (چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).

«**ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ**» (۳۹) (خندان و شادان).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَوُجُوهٌ يوْمَئِذٍ عَلَيهَا غَبَرَةٌ**» (۴۰) (و چهره‌هایی در آن روز غبار آلود است.)

«**تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ**» (۴۱) (سیاهی (و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است).

«**أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ**» (۴۲) (اینان همان کافران فاجرند).

مخاطب این سوره کیست:

در مورد سوره «**عبس**»، حدیث صحیح وجود داردکه مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) میباشند. واینکه قاضی عیاض و دیگر علمای اهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه پیامبر نازل شده است.

ترمذی و حاکم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عبس وتولی» فی ابن أم مکتوم الأعمی أتی رسول الله صلی الله علیه وعلی وسلم فجعل یقول: یا رسول الله أرشدنی، وعند رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم رجل من عظماء المشرکین، فجعل رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم یعرض عنه، ویقبل علی الآخر. ویقول: تری بما أقول بأسا ففی هذا نزل». ترمذی (۳۳۳۱).

یعنی: ابن ام مکتوم نابینا بود خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به راه راست راهنمایی کن تا رستگار شوم، در آن حال یکی از بزرگان قریش نزد پیامبر نشسته بود، پیامبر از ابن ام مکتوم رخ برتافت و روی به جانب آن بزرگ کرد و گفت: آیا به اهمیت و قوت سخنانم پی میبری؟ آن غافل با بی‌توجهی و غفلت گفت: نه، پس خدا آیهٔ «**عَبَسَ وَتَوَلّي *أَن جَاءهُ الْأَعْمَي**» را نازل کرد.

عبدالرزاق مهدی (محدث معاصر) در تحقیق بر کتاب «اسباب النزول» سیوطی گفته: این حدیث صحیح است، ترمذی ۳۳۳۱، ابن حبان ۵۳۵، حاکم ۲ / ۵۱۴ و واحدی ۸۴۵ روایت کرده اند. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است. نا گفته نماند که شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح می داند: «صحیح الترمذی (۳۳۳۱).

ابویعلی نیز مانند این روایت را از انس نقل کرده ولی نام آن مرد را ابی بن خلف گفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در: طبری ۳۳۶۲۴ از قتاده از انس روایت کرده اسناد آن حسن است، (مسند ابویعلی ۴۳۱/۵ دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» ۳۴۹۴ از قتاده بدون ذکر انس روایت کرده است با این وصف به حدیث قبلی شاهد است.

پس بنا به صحت حدیث مربوطه (که شواهد دیگری هم دارد) قضیه در باره پیامبر صلی الله علیه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مکتوم است.

قابل تذکر است که: عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

در روایت ابن کثیر امده است: که حضرت عبد الله بن ام مکتوم صحابی نا بینا از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا نمود ، تا آیه ای از قرآن مجید را به او تعلیم دهد ، ونسبت به پاسخ ااین سوال اصرار فوری داشت ، ورسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول به تبلیغ سران کفار مکه بود که عبارت بودند از : عتبه بن ربیعه ، ابو جهل بن هشام وحضرت عباس بن عبد المطلب کاکای آن حضرت که تا آن زما ن به اسلام مشرف نگردیده بود ، لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این اصرار عبد الله بن ام مکتوم و تقاضای جواب فوری او، ناراحت شد، زیرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته وهمیشه حاضر در صحنه بود، میتوانست در اوقاتی دیگر، سؤال کند، و در تاخیر نمودن به پاسخ او، ترس نقصان در دین وجود نداشت، بر خلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه کلمه الله را به گوش آنها بر ساند، و در این وقت به گفتگوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش فرا می دادند، لذا امکان داشت ایمان بیاورند، و اگر گفتگو با آنها قطع میشد، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجه به این احوال واوضاع ، آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روی گردانید، و ناگواری خود را اظهار داشت، وصحبت تبلیغ را که با کفار قریش در جریان بود، بر قرار نمود. پس از اختتام جلسه آیات مذکور سوره ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**عبس**» نازل گردید، و در آنها این روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناپسند قرار داده شد، و به او رهنمایی گردید.

چون اجتهاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که مسلمانی که آدب مجلس را در نظر نمی گیرد، باید قدر منتبه گردد، تا در آینده آداب مجلس را مر اعات نماید، بدین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مکتوم روی گردانید.

علت دیگر این بود که:

در ظاهر حال، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله، بر طرف کردن ان مقدم میشد، ولی حق تعالی جله شانه، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او، یقینی است، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما گفتگو کند، امرموهومی است، و نباید امر موهوم، بر امر یقینی تر جیح داده شود، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود، قرآن با لفظ «اعمی» بیان فرمود، که او نابینایی بود، نمی دید و متوجه نبود، که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد، و با چه کسانی گفتگو مینماید، لذا چون او معذور بود، مستحق اعراض نبود.

از این معلوم می شود که اگر شخصی معذوری به علت عدم اگاهی، کاری بر خلاف آداب مجلس انجام بدهد، قابل عتاب و سر زنش نمی باشد.

«**عَبَسَ وَتَوَلَّى**» «**عَبَسَ**» به معنای ترش رویی نمودن، یعنی اظهار ناگواری در صورت، و «**وَتَوَلَّى**» به معنای روگردانی است.

در اینجا موقع خطاب به صیغه ی حاضر بود که می گفت شما چنین کردید، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد، که در آن، ضمن حالت عتاب، نیز احترام رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاحظه شود، و یا به کار بردن صیغه ی غایب این

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شان شما نبود، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است که:

«ومایدریک» شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی در یافت مینماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه ی غایب وبه کار بردن صیغه ی مخاطب، تکریم و دلجوی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، که اگر کلاً صیغه ی خطاب به کار گرفته نمی شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسند یدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع میشد، بنابر این ، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه ی غایب به جای حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، همچنین صیغه ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجوی آن جناب صلی الله علیه وسلم میباشد.

«**لَعَلَّهُ یزَّکَّی، أَوْ یذَّکَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّکْرَی**» یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند، متیقن است، و او را باید تعلیم داد، تا که به وسیله آن، نفس خود را تزکیه می کرد، و کمالی حاصل می نمود، و اگر این نمی شد، حد اقل از فواید ابتدایی ذکر الله، استفاده میبرد، و در آثر آن در قلب او محبت وخوف خدا بیشتر می شد. لفظ «ذکری» به معنای کثرت ذکر است.

در اینجا قرآن دو جمله اختیار نمود: «یزکی» و «یذکر» معنای اول پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصحیت پذیرفتن و از ذکر متاثر شدن است، اولی مقام ابرار واتقیاست، که نفس خود را از هرگونه نا پاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که در راه می رود که مبتدی، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن، عظمت و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد، مقصود این که تعلیم او در

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد، یا نفع ابتدایی حاصل میشد که یاد الله وعظمت و خوف او در قلبش ترقی میکرد، و هر دو جمله با لفظ تردیدی «**أَوْ** » به کار برده شد، تا از این دوحالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا «مانعه الخلو» وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدای تذکری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، «مانعه الخلو» نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند. (مظهری)

معصوم بودن انبیاء:

پیامبران الهی در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که : هرآنچه از جانب الله باشد بدون کاستن یا افزودن برآن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَينَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ**» (سوره الحاقه ۴۴-۴۸). یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما میبست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! و آن مسلّماً تذکری برای پرهیزگاران است.

و به پیامبرش صلی الله علیه وسلم فرمود: «**يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**» (سوره مائده ۶۷). یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه میدارد.

بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آنرا تغییر دهند و یا کتمان نمایند، بخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هرآنچه از دین بود را بطور کامل و شامل به مردم عرضه نمود؛ و الله متعال در حجۀ الوداع ایه مبارکه را چنین نازل کردند: «**الْيوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا» (سوره مائده ۳). یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم.

همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر – نه صغائر – معصوم هستند. و این گفته اکثر اهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی : جلد۴ / ۳۱۹).

یاد داشت:

گاهی پیش می آمد که در انجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط میشد، اشتباهاتی جزئی از انبیاء صادر می گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه بوسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می شد تا مبادا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ بعبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، بطور مثال:

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهواً در رکعت دوم سلام دادند، بعدا که متوجه شدند بلافاصله آنرا جبران کرده و در آخر سجده سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آنرا جبران کنند، پس یکی از حکمتهای این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است، و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی دانستیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثالی دیگر در ماجرای اُسَرای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما در باره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنید) و از آن ها فدیه بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیه آن ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیه «**مَا كَانَ لِنَبِي أَن يكُونَ لَهُ أَسْرَي حَتَّي يثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللّهُ يرِيدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** » را نازل کرد. أحمد (۱۳۱۴۳).

معنی آیه: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیه بگیرد) تا زمانیکه کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع نا پایدار دنیا را می‌طلبید، در حالیکه خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را میخواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، بخاطر فدیه هایی که بازستاندید عذابی عظیم شما را فرا میگرفت!».

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس اجتهاد خویش چنین حکم کردند که اسرا را در قبال فدیه آزاد کنند، اما این اجتهاد بوسیله نزول وحی تایید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند، و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می شدند و یا در یک مسئله ای مرتبط به احکام دین، اجتهادی ناصواب از ایشان صادر می گشت، بلافاصله بوسیله وحی اشتباه او تصحیح می شد و به مردم ابلاغ می گشت و مردم از آن دین می آموختند و پی به مسئله می بردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاها دچار اشتباهاتی می شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امورات دنیوی برای یارانشان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امورات دنیوی و تمییز آن از امورات دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یارانشان سوال می کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: «أرأیت هذا المنزل أمنزلا أنزله الله لیس لنا أن نتقدمه ولا نتأخره أم هو الرأی والحرب والمکیدة؟ قال بل هو الرأی والحرب والمکیدة قال یا رسول الله فإن هذا لیس لک بمنزل امض بالناس حتی نأتی أدنی ماء من القوم فنعسکر فیه ثم نغور ما وراءه من الآبار ثم نبنی علیه حوضا فنملؤه ماء ثم نقاتل القوم فنشرب ولا یشربون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد أشرت بالرأی ثم أمر بإنفاذه فلم یجیء اللیل حتی تحولوا کما رأی الحباب وامتلکوا مواقع الماء» (فقه السیرة) و (دلائل النبوة) و البانی گفته صحیح است.

یعنی: ای رسول‌خدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بلْ هو الرأی والحربُ والمیکدة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول الله صلی الله علیه وسلم- فرمودند: (لقد اَشرَتَ بِالرأی) اندیشهٔ درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیک ترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند، و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرف‌تر همه را کور کردند و آبشان را در آن حوض‌ها انداختند».

در اینجا می بینیم که چون مسئله بر حباب بن منذر رضی الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سوال کردند تا مسئله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها درحال تلقیح نخلهای خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «**لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلُحَ**» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز بخاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «**مَا لِنَخْلِكُمْ؟**» اوضاع نخلهای شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ**» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه تر هستید، و در مسند بزاز آمده که فرمودند: « **وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنًا ظَنَنْتُهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللّهُ عَزّ وَجَلّ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَي اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَي**» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هرآنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچگاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست». صحیح مسلم (۲۳۶۳) و مسند البزاز (۹۳۷).

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «**إنما أنا بشر، إذا أمرتكم بشيء من دينكم فخذوا به، و إذا أمرتكم بشيء من رأيي، فإنما أنا بشر**». صحیح الجامع (۲۳۳۸).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: «همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آنرا اجرا کنید، و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و احتملاً درست نیست)».

خلاصه اینکه:

انبیای الهی در ابلاغ دین عصمت داشتند، و هرآنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند، و اگر احیاناً در پاره ای از مسائل مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و مردم آگاه می گشتند، و در کاروبار دنیایی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و این امر لطمه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال نفرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امورات چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن برای مردم آسان بود، و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند وپیامبر صلی الله علیه وسلم هرآنچه مربوط به دین و رسالت می بود را بعنوان دین به مردم می فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسئله از دین است و فلان مسئله خارج از رسالت است.

بر همین مبنا فقهای اسلام فرمودند : اصل در فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آنست که اقوال ایشان مبنای تشریعی دارند و از جانب وحی هستند مگر آنکه دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی ایشان بوده، و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی اقوال او مورد تایید وحی هستند و جنبه تشریعی دارند، اما اصل در افعال نبوی همیشه بر جنبه تشریعی نیست؛ گاهی جنبه تشریعی دارد و گاهی اجتهاد و نظر شخصی ایشان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاۀ و السلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تأسی جویند و اقتدا نمایند. رسول صلی الله علیه وسلم و پیامبران علیهم الصلاۀ و السلام دارای مقام عصمت و مصؤن از اشتباه و معاصی است.

مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم می کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین
- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ انبیاء همگی معصومند.الله تعالی می فرمایند: « ولو تقول علینا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منکم من أحد عنه حاجزین» (الحاقۀ /۴۷ – ۴۴) یعنی: و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمیشد.

شیخ عبد العزیز بن باز – رحمه الله – در (فتاوی ابن باز ج۳۷۱/۶) میگوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاۀ و السلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرمایند: «والنجم إذا هوی * ما ضل صاحبکم وما غوی * وما ینطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی» (سوره النجم /۱–۵) یعنی: سوگند به اختر چون فرود میآید [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمیگوید این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیستآن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست."

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری:این مسئله به دو بخش تقسیم می شود:

۱- عدم خطای انبیاء مربوط به گناهان کبیره،که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی: (ج۴ / ۳۱۹) بر آن تاکیید داشته.

۲- گناهان صغیره، گاهی بعضی از انبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر اهل علم معتقدند که انبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند. و اگر یکی از انبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالی به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است. کسانیکه می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت اثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد میجویند: «**فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَي آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَي**» (سوره طه۱۲۱) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد بنابراین اغوا شد یعنی راه را گم کرد.» و در سوره بقره آیه ۳۶ می فرماید: «**فَأَزَلَّهُمَا الشَّيطَانُ عَنْهَا**» «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.»

جواب این است که: آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روی داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. امام ابوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که می فرماید: «**ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيهِ وَهَدَي**» (سوره طه۱۲۲) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از

(c) ketabton.com: The Digital Library

طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالیکه آیات و احادیث ناطق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بهشت سخن گفته است.

جواب اینست که: نبوت در اینجا منتفی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روی داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن می سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال می فرماید: «**فَتَلَقَّي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ**» (سوره بقره ۳۷) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

از جمله مثالهایی که مخالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سؤال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند: «**وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَي حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَينِ يقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَي الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَي فَقَضَي عَلَيهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ**» (سوره قصص۱۵) «هنگامی که مردم شهر در بی خبری بودند موسی به شهر درآمد؛ دو نفر را دید که با همدیگر می جنگند یکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آن دو از قوم موسی و دیگری از طایفه دشمنان او بود. آنگاه شخصی که از طایفه موسی بود او را به کمک طلبید، موسی به کمکش شتافت و با یک مشت آن مرد را از پای درآورد و گفت: این کار از شیطان است هر آینه شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.» سپس می گویند که موسی علیه السلام از ارتکاب آن پشیمان شد و همین ندامت باعث شد که در حضور پروردگار در شفاعت پیش قدم نشود چنانکه در حدیث شفاعت که طولانی است بیان گردیده: «**فَيأْتُونَ مُوسَي فَيقُولُونَ يا مُوسَي أَنْتَ رَسُولُ اللّهِ فَضّلَکَ اللّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَي النّاسِ اشْفَعْ لَنَا إِلَي رَبّکَ أَلَا تَرَي إِلَي مَا نَحْنُ فِيهِ فَيقُولُ إِنّ رَبّي قَدْ غَضِبَ الْيوْمَ غَضَبًا لَمْ يغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي**» (بخاری) (در روز قیامت مردم پیش موسی می آیند و می گویند: ای موسی تو رسول خدا هستی و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برتری داده است. پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن. مگر نمی بینی ما در چه وضع و حالی هستیم؟ در جواب می گوید: پروردگارم امروز چنان خشمگین است که نه در گذشته و نه در آینده بدین صورت خشمگین نخواهد شد من کسی را بدون اینکه مأمور به کشتن او باشم، کشتم. من هم اکنون در فکر خود می باشم. خودم، خودم، خودم.)

در این باره نیز می گوییم: آنچه که مخالفان در حق موسی علیه السلام بیان کرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنانکه خداوند متعال می فرماید: «**قَالَ أَلَمْ نُرَبّکَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِينَ*وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ*قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضّالّينَ*فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ**» (سوره شعرا ۱۸- ۲۱) «گفت: ای موسی آیا تو را در میان اهل خویش در دوران جوانی نپروراندم؟ و سالها عمر خویش را در میان ما گذراندی و انجام دادی آنچه را می خواستی و از جمله ناسپاسان بودی. گفت: من آن کار را کرده و از جمله گمراهان بودم سپس گریخته و از عقوبت شما ترسیدم آنگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگارم مرا دانش آموخت و از جمله پیامبران قرار داد.» موسی قصد کشتن او را نداشت بلکه هدفش دفاع از برادرش بود بنابراین مرتکب قتل عمد نشد و به خاطر این کار موسی از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نیز او را بخشید چنانکه می فرماید: «**قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**» (سوره قصص ۱۶) «گفت: پروردگارا به درستی که به نفس خویش ظلم کردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشید که به راستی او صاحب بخشش و رحمت است.»و ایرادهایی را به پیامبران نسبت می دهند که در حقیقت امر خلاف اولی است یعنی انجام ندادنش بهتر بود.

ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

در قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی میفرماید: «**إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَاوَمَا أَنتَ عَلَيهِم بِوَكِيلٍ**» (سوره زمر ۴۱). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که، هدایت یافت به سود وفایده خودش است،، و هر که گمراه شد به زیان وضررخود ش تمام میشود، و تو وکیل و مسئول آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیه متبرکه (۴۱ سوره زمر) مینویسند که اساساً قرآن عظیم الشان برای هدایت و رهنمایی بشریت نازل شده. «**إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِ**» (بطور یقین این کتاب پر جلال وپر معجزه میباشد، بدون اینکه در ان باطل و اشیا بی مفهوم باشد، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم).

علما ء میگویند در مورد کلمه «حق» که در آیه متذکره ذکر گردیده است، میتوان دو تفسیر را ازآن بعمل آورد.

۱- اول اینکه نزول وارسا ل قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم، به حق صورت پذیرفته است، و در آن هیچگونه چیزی باطلی دیده نمیشود.

۲- دوم اینکه این کتاب حق است (**ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**) است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشان کتاب بر حق و در آن جای هیچگونه شک وشبهه وجود نمیتواند داشته باشد، و برای هدایت متقیان نازل گردیده است.

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب: یعنی قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمایی وهدایت بشریت نازل گردید ه است، بنا بر انسانها است تا در رهنمائی وهدایت این کتاب آنچه که حق است بدان عمل نمایند و از آن چیزکه موجب ضلالت انسانی میگردد از آن باید دوری واجتناب نماید، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن عیار ساخت، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب می‌کند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده ومنع نموه است، باید هشدار آنرا جدی گرفت وخود را از آنجام آن نگاه کرد. به هرآنچه که قرآن عظیم الشان مارا فرا میخواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده، آن را باطل و ناروا شمرد وازآن دوری کرد.

در ادامه آیـه شریفه می آید: «**فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ**» پس هرکس وهر انسان راه هدایت را قبول کرد، راه هدایت را در پیش گرفت، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به نفع او خواهد بود، زیرا که حکم علمی است که: نتیجه حق پذیری به خود انسان باز میگردد.

«**وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَا**» (و هرکس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان وضرر خودش تمام خواهد گردید، در نتیجه شخص گمراه ای خواهد بود؛ و به اصطلاح کیفر عمل انحرافی خویشرا خواهد چشید.

«**وَمَا أَنْتَ عَلَيهِمْ بِوَكِيلٍ**» و تو ای پیامبر! بر آنان بحیث وکیل و مراقب گماشته نشده ای، و موظّف نیستی که حق را به قلب، جان و وجود آنان برسانی، و به اصطلاح همیشه مراقب و مواظب آنان باشی که آنان انحرف ننمایند. زیرا که تو نمی توانی آنان را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسلام و ایمان وادار به اجبار سازی. تنها وتنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است، نه نگهبانی از دلهای مردم و یا اجبار شان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد، وپیمان والتزام قلبی و درونی است که انسان با اختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام ایمان اجباری را قبول ندارد وپروردگار باعظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند.

در منطق قرآن، کسانیکه انتخاب کننده دین ناحق باشد آنرا کافر و کسانیکه قبول کننده دین حق باشد آنرا مؤمن مسمی می کند. درین محاسبه کسی میتواند مسلمان باشد و سر انقیاد و تسلیم به راه حق فروآورده باشد اما مؤمن نباشد.

چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خود شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.

دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیه: ۲۵۶ سورۀ بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است:

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**لا اكراه في الدين قد تبين الرُشد من الغي** ... » الایه (اجبار و اکراهی در (قبول دین) نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.

شأن نزول آیه متبرکه: این آیه در سورۀ بقره بوده و سورۀ بقره بعد از هجرت به مدینه آغاز گردیده است. وحی این سوره زمان آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و استحکام بود.

مفسرین میگویند: که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیلۀ بنی سالم بن عوف، در مورد شخص بنام «حصین»، نازل شده است: قصه طوری است که: «حصین» که خودش مسلمان شده بود، دو پسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مرد داستان رابحضورمحمد صلی الله علیه و سلم عر ض داشتند که یا رسول الله! آیا میتوانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیه شریفه «لا اکره فی الدین...» نازل شد.

همچنان برخی از مفسرین در شان نزول این آیه فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست بنام «صبیح» میخواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند.

در همین اثنا آیه «**لا اکراه في الدین**» بر پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد و به «صبیح» وتمام مسلمانان هدایت داده شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار و اکراهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار میباشند.

همچنان حضرت عمر رضی الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: «انا عجوز کبیرۀ والموت اقرب الی» یعنی من پیر زن بزرگ سالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهبم را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار نه نمود؛ بلکه این آیه شریفه را تلاوت نمود که: «لا اکره فی الدین» یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور واکراه امکان ندارد.

دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداسته، بلکه ایمان وعدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وقل الحق من ربکم فمن شا ءفلیؤمن ومن شا ء فلیکفر» (بکو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که میخواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس میخواهد (بدان) کافر شود.) (سوره الکهف: ۲۹) قرآن عظیم الشان محمد صلی الله علیه وسلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است وتو نمیتوانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأ نت تکره الناس حتی یکونو ا مؤمنین» (یونس: آیه ۹۹) «آیا تو (ای پیغمبر !) می خواهی مردمان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

و باز در سوره (الغاشیه: آیه: ۲۲ میفرماید: «**لست علیهم بمسیطر**» (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشان در سوره الشوری آیه: ۴۸ میفرماید: «**فان اعرضوا فمأ ارسالنک علیهم حفیظآ إن علیک إلا البلاغ**» (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما شما را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم. بر تو پیام باشد و بس.) همچنان قرآن عظیم الشان در(سوره مزمل آیه: ۱۹) میفرماید: «**فمن شا ء اتخذ الي ربه سبيلا**» «پس هرکس که بخواهد (میتواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید» در این آیه متبرکه جمله « من شاء» دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. «انا هدیناه السبیل إما شاکرا وإما کفورا» «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یکدیگر مشخص شده است و انتخاب هر یک به دست خود انسان است، او مجبور نیست و در عمل میتواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند ،لکن اگر راه حق وحقیت را انتخاب کرد، به جنت و سعادت ابدی دست مییابد واگر راه باطل را انتخاب کرد، به عذاب دردناک، و جهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد.

قرآن عظیم الشان در بیش از (۱۲۰) آیه تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم، بر ای آنها صلاحیت عام تام داده شده است تا در پذیرش ورد دین آزاد باشند. بنابر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه اهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود: «**اذهبوا فأنتم الطلقاء**»: بروید، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سر نوشت ساز بر آنا ن، کسی را به اسلام مجبور نکرد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره التکویر

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴿۱﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴿۲﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴿۳﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴿١٤﴾ فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ﴿١٧﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴿٢٧﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿٢٩﴾

معلومات مؤجز:

نام این سوره «التکویر»، یعنی «برخود پیچیدن» است، که از آیۀ اول این سوره گرفته شده است. این سوره در مکۀ مکرمه نازل شده و از جملۀ سور های مکی میباشد.

سوره تکویر دارای (۱) رکوع، (۲۹) بیست ونه آیت، (۱۰۴) یکصدو وچهار کلمه، (۴۲۶) چهارصدو وبیست وشش حرف و (۲۱۹) دوصدو نوزده نقطه می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آشنایی با سوره:

این سوره با جملات، کوتاه ولی قاطع، جالب، دارای قیافه و هماهنگ با مضامین سوره، بخش اول سوره در باره حالت ابتدایی قیامت و تاریک شدن همه منظومه های شمسی و در هم ریختن همه چیز و فرو پاشی نظام موجود هستی بحث می کند، سپس به موضوع بر خاستن انسانها از قبرها وگروه گروه بسوی خدا شتافتن را ترسیم نموده، محاسبه ا ی را به نمایش می گذارد و از شنیعترین گناه زمان جاهلیت، دختران را زنده بگور کرد، یاد اور شده، صحنه های جنت و جهنم را رقم می زند که با مشاهده آن انسان خودرا درک می کند که چه چیزی را در این دو اقامتگاه نهانی برای خود فراهم کرده است، سپس با ارائه شواهدی از گستردهء این هستی به حقانیت پیام اورش استناد نموده، به مخاطبین دعوت اذعان میکند که اگر پیام این دعوتگر را با پیام دیگران مقایسه کنید وسپس در باره آن قضاوت نمائید، حتماً به حقانیت آن پی میبرید.

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق یاداور شدیم: این سوره به‌سبب افتتاح وآغاز با این فرموده پروردگار با عظمت «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» «تکویر» نامیده شد.

تکویر: در هم پیچیدن آفتاب و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن:

در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «هر کس دوست دارد که به‌سوی روز قیامت بنگرد چنان‌که گویی آن را به چشم سر میبیند پس باید سوره های: «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**، **إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ** و **إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ**» را بخواند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت تلاوت این سوره:

در حدیثی از پیغمبراکرم صلی الله علیه وسلم می خوانیم : « کسی که سوره اذا الشمس کورت را بخواند خداوند او را از رسوائی در آن هنگام که نامه عملش گشوده می شود حفظ می کند».

در حدیث دیگری می خوانیم که به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گفتند: چرا این قدر زود آثار پیری در شما نمایان گشته؟.

فرمود: «سوره هود، واقعه، مرسلات، عم، و اذا الشمس کورت، مرا پیر کرد» زیرا آن چنان حوادث هولناک قیامت در اینها ترسیم شده است که هر انسان بیداری را گرفتار پیری زودرس می کند.

تعبیراتی که در روایات بالا آمده به خوبی نشان می دهد که منظور تلاوتی است که سر چشمه آگاهی و ایمان و عمل باشد.

ترجمهٔ مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» (۱) در آن هنگام که آفتاب در هم پیچیده شود،

«**وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ**» (۲) و در آن هنگام که ستارگان بی‌فروغ شوند،

«**وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ**» (۳) و در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت در آیند،

«**وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ**» (۴) و در آن هنگام که با ارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شود،

«**وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ**» (۵) و در آن هنگام که وحوش (حیوانات) جمع شوند،

«**وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** » (۶) و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند،

«**وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ**» (۷) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ**» (۸) و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود.

«**بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ**» (۹) به کدامین گناه کشته شدند؟!

«**وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ**» (۱۰) و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود،

«**وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ**» (۱۱) و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود،

«**وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ**» (۱۲) و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد،

«**وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ**» (۱۳) و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود،

«**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ**» (۱۴) (بلی در آن هنگام) هر کس میداند چه چیزی را آماده کرده است!

«**فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ**» (۱۵) سوگند به ستارگانی که باز می‌گردند،

«**الْجَوَارِ الْكُنَّسِ**» (۱۶) حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان میشوند،

«**وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ**» (۱۷) و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد،

«**وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ**» (۱۸) و به صبح، هنگامی که تنفس کند،

«**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ**» (۱۹) که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین).

«**ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ**» (۲۰) که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش، مقام والائی دارد!

«**مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ**» (۲۱) در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است!

«**وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ**» (۲۲) و مصاحب شما (پیامبر) دیوانه نیست!

«**وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ**» (۲۳) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيبِ بِضَنِينٍ**» (۲۴) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!

«**وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيطَانٍ رَجِيمٍ**» (۲۵) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!

«**فَأَينَ تَذْهَبُونَ**» (۲۶) پس به کجا میروید؟!

«**إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ**» (۲۷) این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست،

«**لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يسْتَقِيمَ**» (۲۸) برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد!

«**وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**» (۲۹) و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند (پروردگار جهانیان) اراده کند و بخواهد!

محتوا سوره:

این سوره در قدم اول سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک سری مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر میکردند. و بصورت کل محتوای این سوره را عمدتاً دو محور اساسی را مورد بحث قرار داده است:

۱- آیات آغاز این سوره بیانگر نشانه هائی از قیامت و دگرگونی های عظیم درپایان این جهان و آغاز رستاخیز است.

۲- بخش دوم سوره از عظمت قرآن و آورنده آن و تاثیرش در نفوس انسانی سخن می گوید، و این قسمت با سوگند های بیدارکننده و پرمحتوایی همراه است.

سیاق های سوره تکویر:

اگر محتوی آیات از آیه (۱ تا ۱۴) ملاحظه شود: موضوعات هشدار و انذار، آگاهی انسان از دستاورد خود در روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.

و در آن تذکر داده شده که: نظام عادی عالم بر چیده میشود و نظام تعیین سرنوشت بر اساس دستاورد های خود جای آن را می گیرد. «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» (۱) **وَإِذَا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۴)»

هکذا از آیه ۱۵ تا ۲۹ - از سخن وحی دوری نکنید و متذکر آن شوید:

آگاهی انسان از دستاورد خود در روز قیامت، سخن فرشته امین وحی است و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را از جنیان و شیاطین دریافت نکرده است، پس چرا از آن دوری میکنید؟ به جای دوری کردن، متذکر آن شوید. «**فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاءُونَ إِلا أَنْ يشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)**».

نکات اخلاقی و اجتماعی سوره تکویر:

۱ - دفاع از مظلوم، اسلام و کفر ندارد. با اینکه دختران زنده به گورشده مسلمان نبودند، ولی قرآن از حق آنان دفاع می کند با نوع پرسش خاص که الله از فاعل جرم (و اذا المؤوده سئلت)

۲ - با سوأل، وجدان ها را بیدار کنید (بای ذنب قُتلت)

۳ - کرامت و بزرگواری، توانایی و مکنت، داشتن نیروهای فرمان بر و امانت داری از شرایط لازم برای پیام رسانی و ارشاد است (کریم، ذی قوه، مکین، مطاع، امین)

۴ - گاهی باید تهمت ها را بی جواب نگذاشت و پاسخ داد (و ما صاحبکم بمجنون)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵ - در شیوه تبلیغ، تذکر آری ولی اجبار نه (ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم)

۶ – انسان، نه بی اراده است و نه خود مختار. «و ما تشاؤن الا ان یشاءالله»

۷ – چون خداوند رب العالمین است و بر همه امور تسلط دارد، پس خواست انسان نیز مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین»

تفسیر سوره تکویر:

«**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» (۱) (هنگامی که آفتاب درهم پیچیده شود) و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

حسن بصری در تفسیر خویش می نویسد: که «کورت» از تکویر مشتق است که به معنای بی نور بودن می آید، وبه معنای اندا ختن وافکندن نیز می آید که بیع بن خخثیم چنین تفسیر نموده است، که مقصود از آن این است که آفتاب در بحر انداخته می شود، و در اثر حرارت آن کلیه بحر ها و دریا آتش میگیرند، در میان این دو تفسیر هیچگونه تعارضی وجود ندارد، بدین شکل که اول نور آفتاب سلب گردد و سپس به بحر انداخته شود.

در صحیح بخاری از حضرت ابو هریره (رض) روایت است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آفتاب و ماه در روز قیامت به بحر انداخته می شوند، و در مسند بزاز آمده است که در جهنم انداخته میشود، ابن ابی حاتم و ابن ابی الدنیا و ابو الشیخ نسبت به این آیات چنین نقل کرده اند، که خداوند در روز قیامت ماه و آفتاب و تمام ستارگان را به به بحر می اندازد، و سپس بر آن باد تندی می وزد که در آثر آن تمام دریا ها آتش می گیرند، و بدین شکل این هم صحیح است که آفتاب و ماه به دریا و بحر انداخته می شوند، و این نیز درست است که به جهنم انداخته می شوند، زیرا کلیه ای دریا ها در آن هنگام جهنم قرار میگیرند. (مستفاد من المظهری والقرطبی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسیرین در تفسیر: «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» میافزایند که: نور آفتاب که اکنون در همه جا ساطع است، تا دور دور را فراگرفته و میلون ها میل دور تر می تابد، با فرا رسیدن قیامت، نور گسترده آفتاب، منقبض گردیده برخود می پیچد و از دیده ها پنهان می شود. افتاب که منظومه در خشان وتابانیست به تدریج به سردی می گراید، گرمایی و روشنایی اش را از دست میدهد و به ستاره تاریک و سردی تبدیل می شود، همچنان که زمین پس از جدا شدن ازآفتاب و سایر منظومه ها، نخست گرم و آتشین وروشن و در خشان بود، بتدریج به سردی گرائید وبه جرم سرد و تاریکی تبدیل شد که اکنون نور و حرارتش را از آفتاب میگیرد، فقط در عمق سینه و در ژرفای دل خود حرارتش را حفظ کرده و همه چیز در درونش در حالت مذاب و غلیان، ولی سطح بیرونی اش سرد و تاریک، آفتاب نیز با مرور زمان به این سرنوشت مبتلا خواهد شد.

«**وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ**» (۲) (و هنگامی‌که ستارگان تیره گردند). و نور آنها از میان برود. یا «انکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آنهاست.

با فرا رسیدن روز قیامت وخاموش شدن مشعل تابان و در خشان آفتاب، ستاره ها تیر و تاریک میشوند، تعداد کثیر از ستارگان که روشن معلوم می شوند در اصل تاریک هستند نور و روشنایی خویش را از منابع دیگری به عاریت گرفته اند.

«**وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ**» (۳) (و آن وقت که کوه ها چون ریگ به حرکت در آیند و سپس چون پشم رنگین به هوا روند. آن هنگام تغییر می کنند و به غباری پراکنده تبدیل می شوند از جای خود برکنده می شوند.

«**وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ**» (۴) (در آن روز مردم گرانبهاترین اموال خود را که در همه اوقات مواظب آن بودند رها می کنند چون چیزی آمده که آن اموال گرانبها را از یادشان برده است)

عشار: شتران رام و مهار کرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرامی‌ترین اموال در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزد اعراب میباشند. و یا اینکه ده ماهه حمل در شکم او باشد از نهایت دهشت این روزاز صاحبش رهأ میشود.

عطلت: یعنی همین‌گونه رها کردند و بدون شتربان وا نهاده شوند؛ به سبب خوف و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

«**وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ**» (۵) (و هنگامی‌که حیوانات وحشی در روز قیامت گرد آورده شوند). یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر میشوند تا از برخی از آنها برای برخی دیگر قصاص‌گرفته شود، سپس به خاک تبدیل میگردند. به قولی: حشر آنها، مرگ آنهاست.

«**وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ**» (۶) (و هنگامی‌که ابحار (مانند آتش) افروخته شوند).

و به آتشی شعله ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی بن‌کعب میگوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر میبرند، بناگاه نور آفتاب محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید میآید در این هنگام جنیات وحشت‌زده به سوی انسان ها روی میآورند و انسان به سوی جنیان و چهار پایان و مرغان و درندگان همه درهم میآمیزند».

«**وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ**» (۷) «و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند» یعنی: جانهای مؤمنان با حورالعین جفت گردانیده میشوند و جان های کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع میشوند.

حسن بصری در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق میشود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم کیش و هم آیین خود پیوند داده میشود».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**النُّفُوسُ**»: جمع نَفْس، جانها و روانها.

«**زُوِّجَتْ**»: جفت اصل خود گردانده شد، و به منشأ خویش، یعنی بدن درآورده شد.

این آیه بیانگر این مطلب است که پس از مرگِ انسانها، جانها از پیکرها جدا میگردند و به گونه مستقلّی بسر میبرند، و پیکر ها به خاکها تبدیل و جذب عناصر دیگر میشوند و شکلها و صورت های ترکیبی جدیدی را پیدا میکنند، با نفخه دوم صور و به فرمان ربّ غفور، بار دیگر روان ها وارد کالبد های خود میگردند، و چشم به جهان نو میگشایند و تا ابد به گونه شگفتی زندگی مینمایند.

«**وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ**» (۸) (و هنگامی که از دختر زنده به‌گور شده پرسیده شود).

«**بِأَيِ ذَنبٍ قُتِلَتْ**» (۹) (به کدامین گناه کشته شده است؟).

طوری که اطلاع دارید تعداد از اعراب ها در دوران جاهلیت، از سبب عار و یا هم از بیم فقر و نیازمندی دختران خویش را بعد از تولد شان زنده به گور میکردند چرا که آنان را سر بار و مایه ننگ و عار خود میدانستند.

بنابر همین عادت جاهلانه شان بود که پروردگار با عظمت به این اشخاص انظار داد که، قاتلان دختران را که بی هیچ گناهی کشته شده اند، به محاکمه میکشاند و از علت آن دختران که زنده به گور شده اند ه میپرسد که به‌کدامین گناه کشته شده اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی هیچ گناهی زنده به گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است.

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمیشوند زیرا عذاب در برابر گناه است. اطفال به جنت میروند.

فضیلت دختران:

فضیلت دختران چیز پنهانی نیست؛ همانها مادران و خواهران و همسران هستند، و آنها نصف جامعه را تشکیل می دهند و نصف دیگرنیز از آنها زاده می شوند، گویا کل مجتمع هستند. نگاه کنید به: «تحفۀ المولود فی أحکام المولود» ابن القیم (صفحه ۱۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از جمله چیزهایی که دلالت بر فضیلت دختران میکند؛ اینست که الله عزوجل دختر را هبه ای (برای والدین) نامبرده و آنان را در این آیه بر پسر مقدم گردانده است: «**يَهَبُ لِمَنْ يشَاء إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن يشَاء الذُّكُورَ**» (سوره شوری ۴۹). یعنی: «خداوند به هر کس اراده کند دختر میبخشد و به هر کس بخواهد پسر».

و همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فضیلت آنان را بیان نموده و احسان و نیکوکاری را در حق آنان تشویق می کند، چنانکه می فرماید: «**مَنِ ابْتُلِي مِنْ هَذِهِ البَنَاتِ بِشَيءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيهِنَّ كُنَّ لَهُ سِتْراً من النَّارِ**» بخاری (۱۴۱۸) ومسلم (۲۶۲۹).

یعنی: «هر کس که خداوند وی را به وسیله چند دختر، مورد آزمایش قرار دهد (صاحب دختر شود و آنها را درست تربیت کند) و با ایشان به نیکویی رفتار کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد». (برگرفته از کتاب: «الإیمان بالقضاء بالقدر» محمد بن إبراهیم الحمد صفحه ۱۶۰.)

بهانهٔ زنده به گور کردن دختران:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم در فرهنگ جاهلی عرب، عزت و افتخار را در داشتن فرزندان پسر میدانست و نگهداری دختران را مایه ننگ و به همین دلیل آنها را می کشتند. قرآن کریم در این باره میفرماید: «**وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ**»؛ (سوره نحل آیه ۵۸) و چون یکی از آنان را به (تولد) دختر بشارت دهند (از فرط غیظ و غضب) روی های شان سیاه گردد، در حالی‌که خشم گلویش را می فشارد.

«**يتَوارى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يمْسِكُهُ عَلى هُونٍ أَمْ يدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَ ما يحْكُمُونَ**»؛ (سوره نحل آیه ۵۹) از بدی بشارتی که به او داده شده از میان قبیله خود متواری شود (و نمی‌داند) آیا او را با سرافکندگی نگاه دارد یا (زنده) در زیر خاکش نهان سازد. هان، بد قضاوتی میکنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشان میفرماید: در زمان جاهلیت عرب وقتی برای ایشان خبر می آوردند که دختردار شدید از خشم سیاه میشدند، و از بدی خبری که به آنان داده شد و از فشار افکار عمومی که آنرا بد می پنداشتند پنهان گشته، به فکر فرو میرفتند که آیا این نوزاد دختر را نگه دارند و ذلت و خواری دختر داری را تحمل کنند و یا هم زنده به گور شان سازند، همچنان که عادت اکثر شان در باره دختران متولد شده این بود.

مفسرین در مورد زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت دلایل ذیل را عمده می شمارند:

۱- دختران نقشی در اقتصاد و تولید نداشته و بار زندگی بودند؛ لذا قرآن میفرماید: «**وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَاهُمْ...**»، (سوره انعام آیه ۱۵۱) و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی میدهیم.

۲- در زمان جاهلیت معمولاً میان قبائل عرب جنگ و درگیری بود و سرنوشت و بقای قبیله در این جنگ ها رقم میخورد؛ لذا آنان برای این نبردها فرزندان شجاع و دلیر می خواستند، و این از عهده زنان و دختران خارج بود.

۳- در جنگ ها، دختران اسیر می‌شدند و مورد تجاوز دشمن قرار میگرفتند؛ از این رو برای آنکه دچار چنین مشکلی نشوند، خود آنها را زنده به گور میکردند.

اصطلاح دوران جاهلیت:

دوران جاهلیت از مفاهیم مصطلح در اسلام و نامی است که به حالت فکری مردم عرب قبل از ظهور دین مقدس اسلام داده شده است. این اصطلاح در قرآن هست اگر چه تفسیر های متفاوتی از آن شده است.

سیرت نویسان و محقیقین نیز در برخی از نوشته خویش این کلمه را برای اشاره به جامعه عربستان قبل ازاسلام بکار میبرند. در دوران جاهلیت مردم شبه جزیره عربستان سعودی بت پرست بودند، وبرای تعداد کثیری از بت ها مصروف عبادت بودند، و برایش قربانی می نمودند، با ظهور دین مقدس اسلام آئین بت پرستی برچیده شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به طور کلی، آغاز و پایان دوران معروف به جاهلیت مورد اختلاف دانشمندان اسلامی است. برخی آن‌را فاصله میان نوح وادریس، وبرخی از علماء فاصله میان زمان موسی وعیسی دانسته اند، وبرخی دیگری دوران جاهلیت را عصر عیسی علیه السلام تا محمد صلی الله علیه وسلم پنداشته‌اند. به هر صورت پایان این زمان را گاه ظهور محمد صلی الله علیه وسلم و گاه فتح مکه میدانند: (مراجعه شود به کتاب راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، صفحه ۱۶.)

«**وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ**» (۱۰) (و هنگامی که نامه های اعمال که هر بد و نیکی در آن نوشته شده گشوده می شوند و هریک به صاحب آن داده می شود. پس برخی نامه اعمالشان را به دست راستشان گرفته اند و برخی نامه اعمال را در دست چپ یا پشت سر گرفته اند.)

«**وَإِذَا السَّمَاء كُشِطَتْ**» (۱۱) (و هنگامی‌که آسمان (مانند پوست حیوان) برکنده شود). یعنی: پاره پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان‌که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند کشیده می‌شود.

«**وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ**» (۱۲) (و هنگامی‌که دوزخ برافروخته و شعله‌ور شود). برای دشمنان الله به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم الله و گناهان بنی‌آدم برافروخته میگرداند».

«**وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ**» (۱۳) (و هنگامی که بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود.)

«**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ**» (۱۴) (هرکس آنچه را که آماده ساخته است میداند).

یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه های اعمال خود میداند که از خیر یا شرچه آماده کرده است.

در حدیث شریف به روایت عدی بن‌حاتم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه**

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ منه، فلا يرى إلا ما قدم، وينطر أشأم مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لم يجد فبكلمة طيبة». متفق علیه. (هیچ کس از شما نیست مگر این‌که خداوند متعال به زودی با او سخن میگوید به طوری که میان او و میان خداوند ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش مینگرد و جز آنچه را که (از اعمال) پیش فرستاده است، نمی بیند و به جانب چپ خویش مینگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی بیند آن‌گاه آتش به او روی می آورد. پس هر کس از شما که می تواند از آتش بپرهیزد ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی، اگر توانمندی صدقه خرما را نداشتید با سخن نیکو خود را از آتش دوزخ نجات دهید».

وقتی این امور وحشتناک اتفاق افتاد مردم مشخص میگردند و هرکس می داند که برای آخرت خود چه تحفه ای آورده اند، و خوب و بدی را که انجام داده میداند. چون در روز قیامت آفتاب درهم پیچیده می شود و ماه بی نور می گردد و آفتاب و ماه در آتش انداخته می شوند.

حشر حیوانات در روز قیامت:

مفسرین مطابق آیات قرآنی و احادیثی نبوی مینویسند که: حیوانات نیز دارای روح هستند در روز محشر زنده می شوند و مورد حشر قرار می گیرند، ولی بعدا دوباره نابود میشوند و بهشت و جهنم فقط مخصوص انسان و جن است. در قرآن عظیم الشان آمده است که: **«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يطِيرُ بِجَنَاحَيهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيءٍ ثُمَّ إِلَي رَبِّهِمْ يحْشَرُونَ»** (سوره انعام ۳۸) (یعنی: هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز میکند مگر آنکه آنها (نیز) گروه هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم سپس (همه) به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.) و نیز می فرماید: «**وَمِنْ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

آياتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَي جَمْعِهِمْ إِذَا يشَاء قَدِيرٌ» (سوره شوری ۲۹.) (یعنی: از نشانه های (قدرت) اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراگنده است و او هرگاه بخواهد بر گرد آوردن آنان تواناست.)

شیخ الاسلام ابن تیمیه با استناد به این دو آیه میگوید: حیوانات؛ همه حشر میشوند چنانکه کتاب و سنت بر آن دلالت دارد. (مجموع الفتاوی ۲۴۸/۴.)

و چنان که در حدیث صحیح آمده: «**إِنّ اللهَ لَيقتَصُّ لِلشّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنْ الشّاةِ الْقَرْنَاءِ**» (مسلم ۲۵۸۲) (الله تعالی قصاص گوسفند بی شاخ را از گوسفند شاخدار می گیرد.) و این دلیل بر حشر شدن حیوانات است.

امام نووی با استناد به حدیث فوق میگوید: این حدیث بر حشر حیوانات در قیامت تصریح دارد، و بازگشت آنها همانند بازگشت انسانها در قیامت، چنانکه الله تعالی می فرماید: «**وَإِذَا الْوُحُوش حُشِرَتْ**» یعنی: سوگند به روزیکه در آن حیوانات حشر می شوند.

و علما میگویند: مجازات و عقوبت شرط بازگشت و حشر (آنها) نیست و منظور از قصاص در حدیث فوق، قصاص تکلیف نیست، بلکه قصاص بعنوان مقابله بمثل است.

«**فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ**» (۱۵) (سوگند به ستارگانی که واپس میروند).

«**فَلاَ أُقْسِمُ**»: (برای تفصیل مراجعه آن شود به سوره: واقعه/۷۵، سوره حاقّه/۳۸، سوره معارج/۴۰، سوره قیامه/۱ و۲).

«**الْخُنَّسِ**»: جمع خانِس، واپس روندگان. واپس ماندگان. مراد همه ستارگان است که با طلوع آفتاب، از دیدگاه ما انسانها، انگار خویشتن را واپس می کشند، و به درون لانه های خود میخزند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**الْجَوَارِ الْكُنَّسِ**» (۱۶) (ستارگان) سیارِه نهان شونده). حرکت میکنند و از دیده ها پنهان میشوند،

«**الْجَوارِي**»: جمع جاریه، روندگان. سیارگان. در رسم الخطّ قرآنی یاء آن برای تخفیف حذف شده است. «**الْكُنَّسِ**»: جمع کانِس، پنهان شونده.

«**وَاللَّيلِ إِذَا عَسْعَسَ**» (۱۷) (و سوگند می خورم به شب چون روی بیاورد. و گفته شده که «عسعس» به معنی «پشت کننده» میباشد.)

مفسرین مینویسند که: «عسعس اللیل». از الفاظ اضداد است. و ابن‌کثیر در تفسیر خویش که: (معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر مینماید».).

«**وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ**» (۱۸) (و به صبح وقتی که نشانه های آن آشکار میگردد و روشنایی اش به تدریج سیاهی شب را بشکافد تا این که کامل می گردد و آفتاب طلوع میکند. این ها نشانه های بزرگی هستند که خداوند برای بزرگی و شکوه و محفوظ بودن قرآن از هر شیطان رانده شده ای به آنها قسم خورده است.).

«**تَنَفَّسَ**»: نفس کشید. د میدن گرفت. انگار صبح شخصی است که از فشار غم رها و نفَس راحتی میکشد. مراد روشن شدن است (مراجعه شود سوره: مدّثّر/۳۴).

«**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ**» (۱۹) (بی گمان قرآن برخوانده ی فرستاده بزرگواری است و او جبرئیل علیه السلام است که قرآن را از سوی خدا نازل کرده است، همان طوری که خداوند متعال می فرماید:

«**ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ**» (۲۰) او نیرومند است و نزد خداوندِ صاحب عرش دارای منزلت والائی است».

«**مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ**» (۲۱) «**مُطَاعٍ**» : فرمانروا . اطاعت شونده . «**ثَمَّ**»: آنجا. مراد عالم بالا و ملکوت اعلی است که اصل آن را الله میداند و بس.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ملکوت اعلی از جبرئیل اطاعت میشود چون او از فرشتگان مقّرب است و از نظر و فرمانش فرمانبرداری میشود. و امانتدار است و هر چه را به او فرمان دهند بدون کم و کاست و بدون این که از حدودی که برایش مقرر شده است پارا فراتر بگذارد آن را انجام میدهد. این ها همه بر شرافت و عظمت قرآن در پیشگاه خداوند دلالت مینمایند.

خداوند قرآن را با این فرشته بزرگوار که دارای این چنین صفات کاملی می باشد فرستاده است. و عادت بر این است که پادشاهان کسانی را که برایشان گرامی هستند برای رساندن مهم ترین و شریف ترین پیام ها می گمارند. پس وقتی که فضیلت فرشته ی حامل قرآن را بیان کرد فضیلت انسانی را که قرآن بر او نازل شده و به سوی آن دعوت کرده است نیز بیان کرد و فرمود:

«**وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ**» (۲۲) (و همدم و معاشر شما (محمّد پسر عبداللّه) دیوانه نیست، (و خوب او را میشناسید و به عقل و شخصیت و بزرگی او اعتراف دارید).

محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه نیست آن طور که دشمنانش که رسالت او را تکذیب میکنند، می گویند و تهمت هایی به او بر میبندند و می خواهند با این گفته ها آنچه را با خود آورده است خاموش کنند. بلکه محمد صلی الله علیه وسلم از همه مردم عاقل تر و راستگوتر است.

«**صَاحِبُ**»: دوست و رفیق. مُصاحب و مُعاشر. تعبیر صاحب، اشاره به این است که او سالیان دراز در میان قریشیان زندگی کرده بود و او را امین می‌نامیدند، و تا وحی برای وی نیامده بود او را خردمند و هوشمند و فرزانه میدانستند، ولی پس از آن دیوانه اش قلمداد میکردند.

«**وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ**» (۲۳) (و محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را در بالاترین کرانه (کنار، طرف، حاشیه) روشن و آشکار که با چشم دیده می شود دیده.) محمّد به طور مسلّم جبرئیل را در کرانه روشن (عالم بالا، در سدرهٔ المُنْتَهی، به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است، (رأی محمد صلی الله علیه وسلم جبریل علی صورته

(c) ketabton.com: The Digital Library

التی خلق علیها). یعنی نبی علیه السلام حضرت جبریل را به شکل دید که خدواوند او را به همان شکل خلق نموده است. (تفسیر جلالین)

قابل تذکر است که جبرئیل فقط اوقات نزول وحی بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم وارد می شد؛ چرا که در موارد بسیار در روایات داریم که مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مشغول فلان کار بود که جبرئیل بر او نازل شد. این گویای این مطلب است که جبرئیل در همه حال همراه آن حضرت نبود، اگر جبرئیل در همه حال همراه با پیامبر میبود دیگر نزول معنی نداشت؛ زیرا نزول به این معنی است که مرتبه بالا بوده و به مرتبه پایین نازل شده و در صورتی که او همراه پیامبر باشد دیگر نزول معنی ندارد.

همراه بودن و نبودن جبرئیل در بشری بودن نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وسلم تأثیری ندارد، مگر جبرئیل، کسی جز حامل وحی به رسول خدا است؟ چه تلازمی بین همراهی جبرئیل و ملک بودن رسول الله (ص) وجود دارد؟!

«**وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيبِ بِضَنِينٍ**» (۲۴) او (که محمّد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمیدارد، و از اعلام آن دریغ نمی ورزد و) نسبت به شما در باره غیب بخل نشان نمیدهد.

«**الْغَيبِ**»: مراد وحی ، یعنی هر آن چیزی است که درباره روز قیامت، ذات و صفات الله، بهشت و دوزخ، فرشتگان، وغیره از سوی خدا به پیغمبر ابلاغ شده است.

«**ضَنِينٍ**»: بخیل. تنگ چشم. هدف اصلی آیه این است که: پیغمبر اسلام در تبلیغ و تعلیم مطالب وحی، کمترین تعلل و قصوری نمیکند و هر چیزی را که بداند به شما میآموزد، و مانند کاهنان و ساحران نیست که آموخته های خود را به دیگران منتقل نکند.

«**وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيطَانٍ رَجِيمٍ**» (۲۵) (و آن (قرآن) گفتهٔ شیطان رانده شده نیست. ای غافلان به کجا می روید؟!) در آیات گذشته این حقیقت روشن شد که قرآن عظیم الشان کلام الله است، چرا که محتوایش نشان می دهد که گفتار شیطانی نیست بلکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخن رحمانی است، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شد.

در اینجا مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ مورد توبیخ قرار داده بایک استفهام توبیخی می گوید:

«**فَأَينَ تَذْهَبُونَ**» (۲۶) (پس کجا می‌روید؟ (محمّد با بیان حجّت و رساندن حق و حقیقت بر شما اتمام حجّت کرده است. پس هرجائی وراهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). در آیه بعدی میفرماید:

«**إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ**» (۲۷) «آن قرآن جز پند و اندرز برای جهانیان نیست».

و بدین ترتیب همه را اندرز میدهد، هشدار میدهد، تا از خواب غفلت بیدار شوند.

از آنجا که برای هدایت و تربیت تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست بلکه «قابلیت قابل» نیز شرط است، در این آیه میافزاید: قرآن مایه بیداری است «برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم پیش گیرد.»

«**لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يسْتَقِيمَ**» (۲۸) «برای کسی از شما که بخواهد راست کردار شود».

آیه قبل عمومیت فیض هدایت الهی را بیان می کند، و این آیه شرط بهره گیری از این فیض را، و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است.

اسباب نزول این آیه:

ابن جریر وابن حاتم از سلیمان بن موسی روایت کرده اند: زمانیکه آیه: «**لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يسْتَقِيمَ**» نازل شد: ابو جهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت میشویم و اگر نخواهیم، نمیشویم! پس خداوند جلّ جلاله نازل کرد: «شما نمیخواهید مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به یک نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به‌مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلا زید در زندگی خود چه کارهایی میکند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کار ها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.

قضا و قدر:

در مورد تفسیر آیه «**وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يشَاء اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**» (یعنی: و شما اراده نمی‌کنید مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان، اراده کند و بخواهد.) مفسرین می فرمایند: این مسئله مربوط است به قضا و قدر و لذا باید فهم عمیقی از قضا و قدر داشت تا مفهوم آیه واضح گردد، و مسئله قضا و قدر بسیار گسترده است و نیاز به درک مسئله دارد و ما توصیه می کنیم که زیاد وارد چنین موضوعاتی نشوید زیرا که علما از پرداختن به این مسائل نهی کرده اند و گاهی سوالاتی بدون جواب برای آنها نیز پیش می آید. ولی اگر بخواهیم اشاراتی مختصر به مسئله قضا و قدر بیافگنیم، در ابتدا باید مراتب چهارگانه قضا و قدر را و ارتباط آن چهار مرتبه با هم را درک نمود:

۱- اول اینکه خداوند سبحان به تحقیق آنچه را که واقع شده است و یا در آینده بوقوع می پیوندد را می داند.

۲- خداوند متعال هر چیزی را تقدیر نموده، (در لوح محفوظ) نوشته است.

۳- ایمان به اراده برگشت ناپذیر الهی و آن اینکه آنچه را بخواهد خواهد شد و هر آنچه نخواهد، وجود نخواهد یافت.

۴- ایجاد و خلق کردن از جانب خداوند است.و آنچه را اراده کند خلق می کند و آنچه را نخواهد خلق نمی کند.

حال با توجه به این مراتب، قضا و قدر تغییر ناپذیر است، ولی شما باید دقت کنید که چون الله تعالی عالم به آینده انسان هاست و از طرفی دیگر انسان ها را مختار آفریده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابراین الله تعالی میداند که مثلا فردا شما چه کارهایی انجام می دهید و الله نیز آن کارها را از روز اول در لوح محفوظ ثبت کرده است و به اصطلاح تقدیر نموده است.

فرض نمایید دو برادر وجود داشته باشند، الله تعالی از ازل می دانست که مثلا یکی از آنها با اراده خود راه شرک و کفر را ترجیح داده و نیز حتی با وجود اینکه راه اسلام را به وی نشان داده و هموار ساخته است، وی با اختیار خود آنرا برنمی گزیند، بنابراین الله تعالی در لوح محفوظ راه شر را که خودش آنرا برگزیده است می نویسد ولی برادر دیگری با اختیار خود تسلیم حق می شود و راه اسلام را بر می گزیند و الله تعالی نیز چون از ازل این موضوع را می داند لذا آنرا در لوح محفوظ می نویسد که این برادر راه سعادت را طی کند، بنابراین انسانها مختارند تا راه شر یا خیر را خود انتخاب نمایند، چنانکه الله تعالی می فرماید: «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**» (سوره انسان ۳) یعنی: ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس و کافر.

«**وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ**» (سوره کهف ۲۹) یعنی: بگو: «این حقّ است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس میخواهد کافر گردد!»

حال اگر به آیه مذکور در سوال بازگردیم، متوجه خواهیم شد که بنا به توضیحات فوق، اراده انسانها زمانی کارساز خواهد شد که الله تعالی نیز بدان اذن دهد، یعنی انسانها مختارند تا تصمیم بگیرند و اعمال مورد نظرشان را انجام دهند، بعد از اقدام به تصمیم گیری از سوی خود اراده می کنند تا تصمیم خود را عملی نمایند ولی در این میان هنوز اراده الله تعالی حاکم است و باید الله تعالی اراده نماید تا اراده انسانی که با اختیار خود تصمیم به کاری گرفته است، به مرحله عمل برسد. یعنی اراده انسانها تنها عامل انجام عمل نیست بلکه اذن الله تعالی بر تصمیم انسانها شرط است. فرض نمایید شخصی تصمیم دارد به مسافرت رود و لذا خود را آماده می کند و اسباب سفر را نیز مهیا می سازد در این میان اگر الله تعالی اراده کردند تا اراده آن شخص عملی شود، در اینصورت شخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

می تواند به مسافرت برود اگر الله تعالی بنا به حکمت خود چنین اراده ای نداشتند، شخص هرچند که تصمیم به سفر کرده و حتی مقدمات آنرا آماده کرده است ولی موفق نمی شود که به مسافرت خود برود و اینجاست که گفته می شود الله تعالی چنین اراده کردند که اراده شخص تصمیم گیرنده به مسافرت عملی نشود.

خلاصه اینکه برای انجام گرفتن هر عملی از سوی انسانها دو شرط لازم است:

۱- ابتدا انسان با اختیار خود تصمیم به انجام عملی می گیرد.

۲- بعد از آن الله تعالی باید اراده نمایند تا تصمیم گرفته شده از سوی انسان عملی شود. لذا اگر کسی تصمیم به انجام عملی نگیرد، عمل نیز صورت نمی پذیرد و همچنین اگر تصمیم گرفت تا عملی را انجام دهد تا الله تعالی نیز اجازه ندهد عمل وی صورت نمی پذیرد.

و بر همین اساس است که اهل سنت و جماعت معتقد است که الله تعالی خالق اعمال انسانها است و فعلی که ما انجام می دهیم توسط ما کسب می شود ولی خالق آن افعال الله تعالی هستند. ما تصمیم می گیریم و اسباب رسیدن به هدف را مهیا کرده و نتیجه کار بستگی به اراده الله تعالی دارد مانند شخصی که تصمیم به خودکشی کرده و خود را از ساختمانی به پایین میاندازد ولی بعدا متوجه می شویم که او هنوز زنده است و نمرده ویا شخصی که زهر می خورد ولی زنده می ماند و این دلیلی است بر اینکه الله تعالی ارداه نکرده بودند تا تصمیم شخص جهت خودکشی عملی شود و اراده شخص جهت خود کشی مورد اذن الله تعالی واقع نشد.

پس، از تعمق در این آیه به یک نکته مهم میرسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به‌مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. و باید دانست که یکی از سنت های الهی اینست که معمولاً اراده ای که انسانها می گیرند، الله تعالی نیز بدان اذن می دهد مگر اینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقتضای حکمت ایشان خلاف آن باشد تا انسان ها در اوج اختیار باشند و در اعمال خود مختار و مسئول باشند. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلا احمد در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است. مشیت و خواست او نافذ است و امکان ندارد که چیزی با خواست خداوند مخالفت ورزد. این آیه و امثال آن ردّی است بر دو فرقه قدّریه و جبرّیه که خواست و مشیت خدا را نفی می کنند.

«**وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**» (۲۹) (درحالیکه نمی‌توانید بخواهید مگر آن که خدا، پروردگار جهانیان بخواهد).

خداوند متعال به «الخنّس» سوگند خورده است و آن ستارگانی هستند که از حرکت معمولی ستارگان به سوی مشرق بازپس می روند و آن ستارگان هفتگانه سیار هستند که عبارتند از: «آفتاب »، «مهتاب»، «زهره»، «مشتری»، «مریخ»، «زحل» و «عطارد». پس این هفت ستاره دو حرکت دارند، یکی حرکت به سوی مغرب به همراه همه ستارگان و افلاک.

و دوم حرکت معکوس از جهت مشرق که فقط این هفت ستاره این گونه هستند.

پس خداوند به این ها در حال بازماندن و حرکت کردن شان و پنهان شدن شان سوگند خورده است، و احتمال دارد که منظور همه ستارگان سیار و غیره باشد.

جبریل آمین حامل قرآن و سایر کتب آسمانی

قبل از همه باید گفت که جَبرَئیل، یکی از چهار فرشته مقرب در ادیان ابراهیمی است، رابط میان خداوند و پیامبران به شمار میآید.

در تاریخ یهودیت ومسیحیت ودین مقدس اسلام از نقش جبرئیل بسیار نقل شده‌است.

در میان انسانها جز رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی نمیتواند فرشتگان و از جمله جبرئیل علیه السلام را به صورت و شکل حقیقی شان ببینند، زیرا خداوند چنین قدرتی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به آنها نداده که بتوانند آنها را ببینند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم دو مرتبه جبرئیل را با شکل واقعی خود در حالت بیداری ملاقات کرده:

بار اول: سه سال بعد از بعثت. در صحیح بخاری از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: روزی در حال راه رفتن صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته ای بود که در غار حراء نزد من آمده بود، روی کرسی‌ای در میان زمین و آسمان قرار داشت، از دیدن آن صحنه دچار ترس و وحشت شدم. به خانه برگشتم و گفتم: روی من چادر یا لحافی بیندازید. بخاری: (۲۷/۱ شماره:۴.)

بار دوم: زمانی که جبرئیل رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سوی آسمان ها برد (معراج)، و در «سوره نجم» به این دو مرتبه اشاره شده، آنجا که میفرماید: «**عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَي * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَي * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَي * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّي *فَكَانَ قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَي * فَأَوْحَي إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحَي * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَي *أَفَتُمَارُونَهُ عَلَي مَا يرَي * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَي * عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَي * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَي * إِذْ يغْشَي السِّدْرَةَ مَا يغْشَي * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَي**» (**نجم: ۵-۱۷**.) یعنی: (جبرئیل، فرشته) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که دارای خرد استوار و اندیشه وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهائی که کرانه‌های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان رو به روی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت. تا آنکه فاصله او (و محمد) به اندازه دو کمان یا کمتر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او درباره چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است. نزد سدرهٔ المنتهی. بهشت که منزل (و مأوای متقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فرا گرفته بود که فرا گرفته بود. چشم (محمد در دیدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت، و سرکشی نکرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار با عظمت ما جبریل آمین را در قرآن عظیم الشان به صفتهای عظیم و بزرگی توصیف فرموده است: چنانکه می فرماید: «فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس والليل إذا عسعس والصبح إذا تنفس إنَّه لقول رسول كريم ذى قوة عند ذى العرش مكين مطاع ثم أمين.» (سوره التكوير ۱۵ ۲۱). (چنین نیست، قسم یاد می کنم به ستارگان باز گردنده، که بگردش آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند، قسم به شب تاریک هنگامی که روی جهان را تاریک گرداند، قسم به صبح روشن که دم زند، که همانا قرآن کلام رسول بزرگوار حق است که فرشتهٔ با قوّت و قدرتست، و نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است، و فرمانده فرشتگان و أمین وحی خداست).

صفت أول:

قدرت :

صفت اولی جبریل آمین قدرت بودن او است، قرآن عظیم الشان می فرماید: «ذى قوة عند ذى العرش». (سوره التكوير ۲۰). [او دارای نیرو و قدرتی است که توانائی حمل قرآن و آنچه به او أمر شود را دارد، و او نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکانت است)، «ذى العرش» (صاحب عرش و آنهم خداوند عز وجل میباشد)، (ذى قوة) (فرشتهٔ نیرومند و با قدرت است).

صفت دوم:

منزلت (مکین): (نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکانت است).

یعنی صاحب منزلت و مکانت نزد خداوند که کسی غیر از او به چنین مقام و منزلتی نمیرسد.

صفت سوم:

طاعت (مطاع). (در بین فرشتگان فرمانروا (فرمانده) است). تمامی فرشتگان به أمر و فرمان خداوند از جبریل اطاعت می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صفت چهارم:

أمانت (أمین). (در حمل قرآن و تبلیغ آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه به او أمر شود امین است). یعنی بر وحی أمین است، هیچ چیزی از آنرا کم و زیاد نمیکند بلکه آنرا همچنانکه خداوند نازل کرده میرساند .

محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را مشاهده نمود: باریتعالی می فرماید: (وما صاحبکم بمجنون). (سوره التکویر ۲۲). (دوست و هم صحبت شما که در میان شما بزرگ شده و او را شناخته و ستوده اید (رسول اکرم صلی الله علیه وسلم) دیوانه نیست و هرگز امکان دیوانگی برای او نیست). و ای مردم (همنشین شما) محمد (دیوانه نیست) طوریکه شما میپندارید ای کفار.

چنانکه کفار میگفتند: محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه است. «ولقد رءاه بالأفق المبین» (سوره التکویر ۲۳). (به یقین محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را به صورتی آشکار در بالاترین أفق دید).

سایر فرشتگان:

۱- میکائیل مأمور است به نزول باران از آسمان که آنرا سوق میدهد در حالیکه خداوند سبحانه به او فرمان داده است.

۲- إسرافیل که مأمور به دمیدن در شیپور (طوله) است وقتی خدای تعالی بخواهد مردم را از قبرهایشان برانگیزد و جسد ها از قبرها می رویند و کامل میشوند و چیزی بجز روح باقی نمی ماند، در این وقت إسرافیل به فرمان خداوند در شیپور میدمد و أرواح به أجسادی داخل میشود که از قبرها روئیده بود و بلند شده بودند، سپس به جائی که خداوند به آنان فرمان داده می راند.

خداوند تعالی می فرماید:(یوم یخرجون من الأجداث سراعاً کأنَّهم إلی نصب یوفضون). (سوره المعارج ۴۳). (آن روزی که بسرعت و شتابان از قبرهایشان بیرون میآیند، گویا آنان بسوی بتهائی که می پرستیدند می شتابند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- فرشتگانی هستند که مأمورند به نطفه در شکم مادر چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود آمده که گفت: حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدوق: «إنَّ أحدكم يجمع خلقه فی بطن أمه أربعين يوماً نطفۀ ثم يكون علقۀ مثل ذلك ثم يكون مضغۀ مثل ذلك ثم يرسل إليه الملك فينفخ فيه الروح ويؤمر بأربع كلمات بكتب رزقه وأجله وعمله وشقی أو سعيد» (متفق علیه). فرستاده الله بما فرمود و اوست پیغمبر راستگو و تصدیق شده: محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام میگیرد: چهل روز بحالت نطفه است، پس از آن لخته ای از خون میشود در چهل روز، پس از آن تکه گوشتی می شود در چنین مدتی، پس از سه چهل روز (که جمعاً یکصد و بیست روز خواهد بود) خدای تعالی فرشته ای بسوی او می فرستد تا در آن روح بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، واینکه بدبخت یا نیکبخت است.
خداوند سبحانه و تعالی این فرشته را به این امر مهم و بزرگ به طرف او میفرستد.

۴- فرشتگانی هستند که به قبض و گرفتن روح و جانها مأمورند تا اینکه عمر او پایان یابد، و در اینجا (ملك الموت) فرشتۀ مرگ است، چنانکه خدا می فرماید: (قل يتوفاكم ملك الموت). (سوره السجدۀ۱۱). (ای رسول ما بگو: فرشتۀ مرگ جان شما را میگیرد).
و فرشتۀ مرگ (ملك الموت) با خود همراهانی دارد.

۵- فرشتگانی هستند که به حفظ و نگهداری اعمال و کردار بنی آدم مأمورند، چنانکه در حدیث آمده: «يتعاقبون فيكم ملائكۀ بالليل وملائكۀ بالنهار». (متفق علیه).
فرشتگانی پی در پی بر شما وارد می شوند، گروهی شب میآیند و گروهی روز میآیند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الانفطار

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴿۱﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴿۲﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴿۳﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴿٤﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴿۵﴾ يا أَيهَا الإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴿۷﴾ فِي أَي صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴿۸﴾ كَلا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ﴿۹﴾ وَإِنَّ عَلَيكُمْ لَحَافِظِينَ﴿۱۰﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ﴿۱۱﴾ يعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴿۱۲﴾ إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴿۱۳﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴿۱٤﴾ يصْلَوْنَهَا يوْمَ الدِّينِ﴿۱۵﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴿۱٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ﴿۱۷﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ﴿۱۸﴾ يوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيئًا وَالأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴿۱۹﴾

معلومات مؤجز:

نام این سوره «الانفطار» (درز بر داشتن) است که این نام از اولین آیهٔ این سوره گرفته شده است.

سورهٔ «الانفطار» مکی است، دارای (۱) رکوع، (۱۹) نوزده آیت، (۷۰) هفتاد کلمه، (۳۳۴) سه صدوسی و چهار حرف و (۱۵۴) یکصدو و پنجاه و چهار نقطه است. در اولین آیات این سوره در باره حوادث بزرگ روز قیامت چون در هم شکستن آسمان، پراگنده شدن ستاره ها، شگافتن قبر ها وبر خاستن مرده ها از گور ها بحث بعمل آمده است.

سپس نمودار شدن عملکرد های انسانرا به نمایش می گذارد ومتصل آن انسان فریب خورده ای که پروردگارش را فراموش کرده و از ملاقات باوی سبحانه وتعالی انکار می کند، با صیغه حیرت آوری مورد خطاب قرار داده از او می پرسد: چه چیزی ترا نسبت

(c) ketabton.com: The Digital Library

به آفریدگار مهربانت فریفته؟ همانکه ترا متوازن و متعادل. در شکل و صورت زیبا آفرید؟ چگونه گمان میکند که پروردگارش روز باز پرسی تعیین نکرده، به عملکرد هایش نرسد و پاداش را ندهد؟ در پایان جایگاه نیکو کاران وانجام بد کاران و چگونگی روز مکافات ومجازات را ترسیم میکند.

اسباب نزول آیه (٦):

ابن ابو حاتم از عکرمه در مورد آیه (۶) سورۀ الانفطار می نویسد که: آیه «**يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ**» در باره أبی بن خلف نازل شده است.

أُبی بن خلف بن وهب بن حذافۀ بن جمح، اصلا از قبیله قریش، شاخه بنی‌جمح و یکی از دشمنان سر سخت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

أُبی بن خلف و برادرش امیه، از اشراف قریش در جاهلیت بودند که در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان، بر دیگران سبقت میجستند.

مؤرخین می نویسند: آنچه در زندگانی أُبی دیده می‌شود، سراسر تکبُّر و سرکشی است.

مورخین میافزایند: وقتی امیه یکی از بردگانش را شکنجه می‌کرد، أُبی می‌گفت: عذابش را افزون کن.

کینه ورزی و دشمنی أُبی با رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابتدای بعثت آشکار است.

وی و گروهی از سران شرک به دیدار ابوطالب شتافته، وخواستار قطع دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم به توحید شدند.

دشمنی أُبی خلف با رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به حدی بود ، هر گاه که رسول الله را در مکه میدید میگفت: «اسبم را نیک پرورش می‌دهم تا سوار بر آن تو را بکشم» او یکی از جمله سران مشرکین بود که، در جلسه دار الندوه شرکت کرد، وکمر به قتل پیامبر صلی الله علیه وسلم بست.

مؤرخین می افزایند: أُبی، جان و مالش را بر سر دشمنی با رسول الله نهاد و از جمله اطعام کنندگان سپاه شرک در غزوه بدر بود او که بر کشتن پیامبر اسلام قسم یاد کرده بود، در

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگ احد، فریاد برآورد: ای محمد! تو را زنده نمیمانم و به گفتن همین کلمه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم حمله اور شد، که در نهایت بقتل رسید.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: «**إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ**» آغاز وافتتاح شده است.

سورۀ انفطار، اولاً از انقلاب کونی سخن میگوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان میشود.

فضیلت سوره الانفطار:

نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: حضرت معاذ ملا امام مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود را از جماعت وی قطع، و به گوشه مسجد رفت، به تنهایی به ادای نماز پرداخت و بعد از ختم نماز بطوری انفرادی از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول الله صلّی الله علیه و سلّم در میان گذشتند.

پیامبر صلّی الله علیه وسلّم آن شخص را خواست وعلت اینکه چرا نمازش را در پشت سر امامت حضرت معاذ رها کرده است؟ او گفت: یا رسول‌الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگزارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به حضرت معاذ فرمودند: «**أفتان أنت یا معاذ؟ أین کنت عن سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا و إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ: اي معاذ!** آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره های: **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و وَالضُّحَى و إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ و وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَى**» یعنی: چرا از این سوره های متوسط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه در افتاده اند.

ترجمهٔ مختصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ**» (۱) (وقتیکه آسمان بشکا فد).

«**وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ**» (۲) «ووقتیکه که ستار گان فروریزند).

«**وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ**» (۳) «ووقتی که بحر ها به جوش آمد روان گردند).

«**وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ**» (۴) «و وقتی که قبرها شکافته شوند).

«**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ**» (۵) «هر کس بداند که چه چیز پیش فرستاده و موخر گذشته).

«**يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ**» (۶) «ای انسان! چه چیزی تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فریفت؟ و مغرور کرد.»

«**الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ**» (۷) «خدایی که تو را آفرید آن‌گاه استوارت ساخت سپس (آفرینش تو را) معتدل گرداند».

«**فِي أَي صُورَةٍ مَّا شَاء رَكَّبَكَ**» (۸) («و آن‌گاه به هر شکلی که خواست تو را ترکیب کرد».

«**كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ**» (۹) «نه چنین نیست بلکه دین را تکذیب میکنید».

«**وَإِنَّ عَلَيكُمْ لَحَافِظِينَ**» (۱۰) (در حالیکه بی‌گمان نگهبانانی بر شما گمارده شده اند».

«**كِرَاماً كَاتِبِينَ**» (۱۱) «نویسندگانی بزرگواری».

«**يعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ**» (۱۲) (که هر چه میکنید میدانند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ**» (۱۳) (بی گمان که نیکو کاران در نعمت های برین (دائمی) باشند).

«**وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**» (۱۴) (و بد کاران در انبار آتشین).

«**يصْلَوْنَهَا يوْمَ الدِّينِ**» (۱۵) (در روز جزا به آن در میآیند).

«**وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ**» (۱۶) (و هر گز غائب شوندهء از آن نباشند).

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ** » (۱۷) («و تو چه میدانی که روز جزا چیست؟».

«**ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّين**» (۱۸) (باز تو چه میدانی که روز جزا چیست؟).

«**يوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيئاً وَالْأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ**» (۱۹) (روزی که هیچ کسی برای دیگران نمیتواند کاری بکند و در آن ورز فرمان، فرمان خدا است».

آشنایی با سوره:

محتوی اساسی این سوره بر محور مسائل مربوط به روز قیامت دور می زند، و در پنج موضوع خلاصه می گردد: در این رابطه اشاره شده:

۱- گوشه ای از سختی های آن روز بزرگ.

۲- سرنوشت نیکان وبدان در قیامت.

۳- توجه انسان به نعمتهای خداوند که سراسر وجود او را فراگرفته است.

۴- اشاره به فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند.

۵- حوادث عظیمی که در پایان جهان و در آستانهٔ قیامت رخ میدهد.

تفسیر سوره:

«**إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ**» (۱) (وقتیکه آسمان بشکا فد).

«**وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ**» (۲) «و وقتیکه که ستارگان فروریزند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از نشانه های پایان جهان وبر پا شدن قیامت ،دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن و درز، بر داشتن آسمانی است که در آیات کثیری از قرآن عظیم الشان به این موضوع، اشاره شده و تعبیرات مختلفی در باره آن دیده میشود.

گاه این تعبیرات به لفظ «انشقاق» بعمل آمده: «**اِذَ السَّماءُ انْشَقَّتْ**»: (در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود». (سوره انشقاق – ۱) نظیر همین معنا در آیه ۱۶ حاقّه نیز آمده است: «**وَانْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یوْمَئِذ واهِیةُ**»: (و آسمان ها از هم شکافته می شوند و سست می گردند، فرو میریزند»

در آیه ۲۵ سوره فرقان، همین معنا با مختصر تفاوتی منعکس است: «**وَ یوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ**»: (به خاطر بیاور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود!) منظور از «سماء» در این آیات کرات آسمانی است که در پایان جهان بر اثر انفجارهای پی درپی از هم شکافته می شود، ولی در این که منظور از شکافته شدن با «ابرها» چیست؟ این احتمال وجود دارد که منظور همراه بودن متلاشی شدن آسمان ها با پیدایش ابرهای سنگینی است که از گرد و غبار آنها حاصل میشود.

«**وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ**» (۳) «ووقتی که بحر ها به جوش آمد روان گردند).

«**وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ**» (۴) «و وقتی که قبرها شکافته شوند). زمانیکه قبر ها شگافته شود و مرده ها از قبر های شان بیرون آیند، هر شخص کردار گذشته و آینده خود را خواهد دانست، هر کی در هر جا دفن شده بود از همانجا بر می خیزد و بسوی محشر در حرکت میافتد. مقتضای این وقایع، اینست که انسان از خواب غفلت بیدار شود.

«**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ**» (۵) «هر کس بداند که چه چیز پیش فرستاده و موخر گذشته).

در آنرزو عملکرد ها ی انسان بدون کم وکاست ، بطور دقیق وبا ارائه زمان ومکان و چگونگی هر عملی در جلوش به نمایش گذاشته میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ**» (۶) «ای انسان! چه چیزی تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فریفت یعنی مغرور گشتاند؟»

در این آیه متبرکه:

بعد از اینکه بحث در باره معاد بعمل امد، مبحث دیگری را پروردگار با عظمت ما با بسیار شکل عالی مطرح، و میخواهد انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و توجه و اهتمام او را به مسولیت های او در برار خداوند جلب نماید.

مفسرین می نویسند در این آیه توجه انسان، به مسؤولیت هایش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته، و با یک استفهام توبیخی شدید و در عین حال توام بانوعی لطف و محبت می فرماید: «ای انسان ! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته»؟ غرور یا خود فریفتگی به این معنا است که انسان به آنچه دارد از کمالات و امکانات بسنده کند و خویش را کامل و رسیده بداند و از حرکت برای یافتن و دانستن و بکاربستن باز ماند و دچار سکون شود.

غرور به معنی فریفتگی به داشته ها و جذابیت های غیر حقیقی و علائق دنیوی است که باعث می شود انسان از یاد خدا غافل شود و معنویت و سرمایه های حقیقی سعادت خود را فراموش نماید و در نتیجه آن به انواع امراض اخلاقی و روانی مانند عجب، تکبر، خود خواهی و مانند آن مبتلا گردد.

این کلمه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصا در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته است.

«راغب» در کتاب «مفردات» کلمه «غرور» (به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می‌فریبد و در غفلت فرومی‌برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر میکند.

در «صحاح اللغة» «غرور» به معنی اموری که انسان را غافل میسازد و میفریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی از ارباب لغت - به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته‌اند: «غرور فریفتگی به چیزی است که ظاهری جالب، و دوست داشتنی دارد، ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است».

در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده است: «ریشه اصلی این واژه به معنی حصول غفلت به سبب تاثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و... میباشد».

در «المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می‌شود و تکمیل و تهذیبی است‌برای «احیاء العلوم» «غزالی» چنین می‌خوانیم:

«غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم مغروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی میدانند در حالی که در اشتباهند بنابراین اکثر مردم مغرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است».

«**الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ**» (۷) «خدایی که تو را آفرید آن‌گاه استوارت ساخت سپس (آفرینش تو را) معتدل گرداند».

ای انسان ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ ذات پرورد گاربا عظمت کسی است که تو را از نطفه خلق کرد ، وبه تو هیکل زیبا اعطا کرد، و نعمت حواس پنجگانه بخشید ، که از برکت آن می شنوی، می بینی و درک میکنی.

در این آیه مبارکه، خلقت و آفرینش انسان، ساختار درست، برابر و استوار آن، تعاد و توازنی که در ساختار انسان بکار رفته، یاد آوری نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فِي أَيِ صُورَةٍ مَّا شَاء رَكَّبَكَ**» (۸) («و آن‌گاه به هر شکلی که خواست تو را ترکیب کرد». پروردگار با عظمت تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته ترین و معتدل ترین ترکیب هاست.

قرآن عظیم الشان در مورد زیبایی ترکیب انسان و صورت آن میفرماید:

ـ «لقد خلقنا الانسان فی أحسن التقویم» (سوره تین آیه ۴) (ما انسان را به نیکوترین صورت وسیرت آفریدیم.

– همچنان (در آیه غافر آیه ۶۴) میفرماید: «... و صورکم فأحسن صورکم» (و شما را صورت بخشید و صورتهایتان را نیکو ساخت.)

– در آیه ۳ سوره تغابن میافزاید: «... و صورکم فأحسن صورکم و الیه المصیر»

– «فتبارک الله أحسن الخالقین» (سوره مؤمنون آیه ۱۴) (پاک و بزرگوار خدایی که نیکوترین آفرینندگان است.)

حسن صورت عبارت است از تناسب تجهیزات آن نسبت به یکدیگر و تناسب مجموع آنها با آن غرضی که به خاطر آن غرض ایجاد شده، این است معنای حسن نه زیبایی منظر، چون حسن یک معنای عامی است که در تمامی موجودات جاری است.

ابن عباس میگوید: انسان در زیباترین صورت یعنی مستوی القامه و مستقیم آفریده شده است. نه مثل سایر حیوانات سرافکنده و افتاده بر صورت. (تفسیر المیزان) «أحسن التقویم» یعنی انسانها با کمال در نفوس و اعتدال در جوارح و اعضایشان آفریده شده اند و با سخن گفتن و تشخیص دادن و تدبیر امور کردن از دیگر موجودات جدا شده اند (سوره حجر/۸۵)

«**كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ**» (۹) «نه چنین نیست بلکه دین را تکذیب میکنید».

بعد از اینکه پروردگار از بیان نشانه های قیامت و بعد از برشمردن نعمت های خود بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علت این انکار را که تکذیب روز قیامت است ذکر میکند میگوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلا: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان ها است وگوشزد می کند و او نباید به کرم خداوند جلّ جلاله مغرور شده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به سوی کفر بگرداند.

«**وَإِنَّ عَلَيكُمْ لَحَافِظِينَ**» (۱۰) (در حالیکه بی‌گمان نگهبانانی بر شما گمارده شده اند».

یعنی تردید و تکذیب تو سودی نمی بخشد، نه قیامت را به تاخیر می اندازد و نه از محاسبه محتوم وقطعی ات مانع میشود، متوجه باش که نگهبانانی بر تو گماشته شده اند که همواره تو را با دقت تام تحت و نظارت و مراقبت قرار می میدهد.

«**كِرَاماً كَاتِبِينَ**» (۱۱) «نویسندگانی بزرگواری». نه تنها اعمال انسان را یاد داشت میکند، بلکه انگیزه حرکات ها و نیت هدف و مقصد شما را گزاش میدهد.

«**يعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ**» (۱۲) (که هر چه می کنید میدانند).

در اینجا پروردگار به آنعده اشخاصِ، که روز جزا روز قیامت و زنده شدن بعد را از مرگ، را دروغ میشمارد واز آن انکار میکند میفرماید: نباید فراموش کرد که: فرشتگان از جانب خداوند جلّ جلاله بر شما گماشته شده اند و طوریکه در فوق تذکر دادیم، اعمال شما را مینویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که انجام می دهید ،می‌دانند و می‌نویسند ، متوجه باشید که هیچ حرکت و هیچ نیت و قصد شما برای آنها پنهان نمی ماند.

در حدیث به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلّی الله علیه و و سلّم فرمودند: «**إن الله ينهاكم عن التعري، فاستحيوا من ملائكة الله الذين معكم، الكرام الكاتبين، الذين لا يفارقونكم إلا عند ثلاث حالات: الغائط، والجنابة، والغسل، فإذا اغتسل أحدكم بالعراء فليستـــتر بثوبه أو بجرم حائط، أو ببعيرة**» (خداوند جلّ جلاله شما را از برهنه شدن نهی می‌کند پس از فرشتگان خداوند جلّ جلاله که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمیشوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از شما در فضایی باز غسل می‌کند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟

مطابق نصوص شرعی گفته میتوانیم که، تمام انسانها دارای دو ملائکی هستند که احوال و جریانات روزمره وی را ثبت میکنند، این ملائکه یکی در سمت راست و دیگری هم در سمت چپ، انسان قرار دارند. ملائک سمت راست مشغول نوشتن حسنات شخص بوده، و در ضمن امیر ملائک سمت چپ را نیز بر عهده دارد، وظیفه ملائکه سمت چپ، نوشتن و ثبت سیئات شخص میباشد.

هرگاه شخص دچار گناهی شد ملائک سمت چپ می خواهد که آنرا ثبت نماید ولی ملائک سمت راست به وی میگوید صبر کن و به وی مهلت بده شاید توبه کند.

و هرگاه حسنه ای انجام داد ملائک سمت راست بدون وقفه فورا آنرا ثبت میکند. الله تعالی میفرماید: «**عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد**» (سوره ق: ۱۷–۱۸) یعنی: آنگاه که دو (فرشته) دریافت‌کننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند (انسان) هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط میکند).

اما در خصوص اینکه، آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟ مراجعه میکنیم به حدیث که از «عن عبد الله هو ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما منكم من أحد إلا وقد وكل به قرينه من الجن، وقرينه من الملائكة. قالوا: وإياك يا رسول الله قال: وإياى، ولكن الله أعاننى عليه فلا يأمرنى إلا بخير». (امام أحمد)

یعنی: از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هیچ یک از شما نیست مگر اینکه قرینه ای از جن و قرینه ای از ملائک موکل (اعمال وی است) گفتند: حتی شما ای رسول الله؟ فرمود حتی من، ولی خداوند مرا بر آن پیروز گردانیده و جز خیر مرا به چیزی امر نمیکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابراین گفته میتوانیم که تمامی انسانها از جمله پیامبران نیز دارای ملائک کاتب بر اعمال شان هستند.

فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می نویسند:

در حدیثی آمده است که فرشتگان حتی نیت و قصد، وآنچه در قلب بنی آدم است، و آنـرا در قلب میگوید، و آنچه نیت می کند که آنرا انجام دهد، آنرا نیز مینویسد.

به همین خاطراست که اگر انسان نیت نیک نماید ثوابش به او می رسد، و بر نیت بد نیز مجازات می شود، زیرا نیت عمل قلبی است.

فرشتـگان مأمورند ،از وقتی که یک انسان به سن بلوغ می رسد و تا لحظئی که از دنیا رحلت مینماید، آنچه در دنیا از نیت و کردار و گفتار انجام داده همه آنرا مینویسد.

منزلت و مکانت نماز صبح و نماز عصر در بین نمازهای دیگر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**یتعاقبون علیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار یجتمعون فی صلاة العصر وفی صلاة الفجر**..». (متفق علیه). فرشتگانی پی در پی بر شما وارد می شوند، گروهی شب می ایند و گروهی روز می ایند ، و اینها صبح و عصر با هم یک جا جمع می شوند . باریتعالی می فرماید: «و قرآن الفجر». یعنی نماز صبح. و می فرماید: «**إنَّ قرآن الفجر کان مشهوداً**». (سوره الإسراء ۷۸). (حقاً که نماز صبح مورد مشاهدۀ فرشتگان شب و فرشتگان روز است).

فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر می شوند، و به قرآنی که در نماز تلاوت می شودگوش میدهند، و در نماز عصر حاضر با هم جمع می شوند، خداوند در حالیکه حال انسانها را از فرشتگان بهتر می داند از آنها سؤال میکند: چگونه و در چه حالی بندگانم را ترک کردید؟ آنها می گویند: آنها را ترک کردیم در حالیکه نماز می خواندند، و به آنان وارد شدیم در حالی که نماز می خواندند . یعنی فرشتگان نازل شدند و ما در نماز عصر بودیم و با ما در نماز حاضر بودند، و بالا رفتند در حالیکه ما در نماز صبح بودیم، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

به این خاطر نماز عصر، نماز وسطی یعنی میانه نامیده شده است که خداوند بر آن تشویق کرده میفرماید: «**حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی**». (سوره البقره ۲۳۸).
(محافظت کنید بر نماز های فرض شبانه روزی، و بخصوص نماز میانه که نماز عصر است). یعنی نماز عصر زیرا فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر میشوند. همچنان بعضی از مفسرین گفته اندصلوه الوسطی عبارت است از نماز صبح براین لحاظ که دو نماز از خود به قبل و دو نماز از خود به بعد دارد.

«**إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ**» (۱۳) (بی گمان که نیکو کاران در نعمت های برین باشند).
نیکو کاران، و مؤمنان راستینی که کار نیک را انجام میدهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای عزوجل پروا میکنند؛ «**در نعمت اند**» یعنی: در نازونعمت بهشتی قرار دارند. و بد کاران حتماً در انبار آتشین بسر خواهد برد، در این هیچ جای شک نیست که روز محاسبه آمدنی است وهر یک پاداش اعمالش را می یابد و به جایگاه مناسب خود می رود.

«**وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**» (۱۴) (وبد کاران در انبار آتشین).
فجار: جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمیشود.

«**یصْلَوْنَهَا یوْمَ الدِّینِ**» (۱۵) (در روز جزا به آن در میآیند).
پروردگار برای مکافات و مجازات کامل اعمال موعدی را مقدر کرده که آنرا یوم الدین نام گذاشته، فجار و بد کاران در یوم الدین پس از محاسبه و محاکمه وارد جهنم میشوند. و درکام شعله‌های سرکش آن، سختی ها می چشند و عذاب ها می بینند.
«یوم الدین: به معنای جزا و حساب و طاعت است. شریعت و قانون را از آن جهت «دین» گفته اند که در آن طاعت و پاداش و جزا است.
آیات ۴ سورۀ فاتحۀ الکتاب و ۳۵ حجر و ۸۲ شعراء و ۲۰ صافات و ۷۸ ص و ۱۲ذاریات و ۵۶ واقعه و ۲۶ معارج و ۴۶ مدثر و ۱۱ مطففین و ۷ تین و ۱ ماعون از روز قیامت به

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام «**یومُ الدّین**» و از قیامت به «دین» یاد کرده اند.مگر نه این است که روشنترین برنامه و اصلیترین هدف برپایی قیامت برنامۀ دین، یعنی جزا و پاداش و حساب الهی اعمال آدمی، است. آری، یوم الدین روزی است که پرده از روی اعمال و حقایق برداشته می شود و بعد از محاسبۀ دقیق اعمال به هر کس جزایی موافق عملش داده می شود. این حقیقت «**یومُ الدّین**» است امام رازی نقل کرده‌است که: «سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی عازم مکه بود و در راه مکه از مدینه میگذشت پس در دیداری که با ابو حازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند جلّ جلاله چگونه است؟ ابو حازم گفت: اما نیکوکار؛ او همانند شخص سفرکرده‌ای است که از سفر نزد خانواده اش بر میگردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می‌شود. راوی میگوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش میدانستم که خدای سبحان با ما چه می‌کند؟! ابو حازم گفت: این کار ساده ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند جلّ جلاله عرضه بدار، آن وقت میدانی که او با تو چه خواهد کرد.

سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا جلّ جلاله آمده است؟ ابو حازم گفت: **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**. سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند جلّ جلاله در کجاست؟ ابوحازم پاسخ داد: **إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ**: بی گمان رحمت خداوند جلّ جلاله به نیکوکاران نزدیک است» «اعراف/۵۶».

«**وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ**» (۱۶) (وهر گز غائب شوندهء از آن نباشند) نه چنان بسوزند که به خاکستر تبدیل شوند واز درد سوختن برهند.

یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به سر میبرند.

دوزخ به لحاظ شدت گرمی و نوع عذابی که خداوند برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت است و عذاب و شدت حرارت آن یک نواخت نمیباشد. خداوند میفرماید: «**إِنّ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (سوره النساء: ۱۴۵) (بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

واژه «الدرک» در لغت عرب به هر چیز رده پائین و «الدرج» به هر چیز رده بالا گفته میشود. بنابر این برای بهشت درجه و درجات و برای دوزخ درک و درکات بکار میرود.

دوزخ به هر میزان که پائین‌تر باشد، حرارت و شعله‌هایش نیز به همان اندازه شدیدتر میشود. منافقان بهره بیشتری از آتش دوزخ دارند، بهمین خاطر در درک اسفل دوزخ خواهند بود.

گاهی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق میگردد.

خداوند در سوره انعام بعد از ذکر اهل بهشت و دوزخ میفرماید: «**وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ**» (سوره الأنعام:۱۳۲) (و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزّت و باد افره و ذلّت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند).

«**أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللّهِ واللّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ**» (سوره آل عمران: ۱۶۲ – ۱۶۳) (آیا کسی که (با طاعت و عبادت) در پی خوشنودی خدا است، مانند کسی است که (با معصیت و نافرمانی) خشم خدا را نصیب خود می‌کند، و جایگاه او دوزخ خواهد بود؟! و دوزخ بدترین بازگشتگاه است. (هر یک از) آنان (چه دینداران و چه بی‌دینان) برای خود جاه و مقام، و جا و مکانی در پیشگاه خدا دارند (و برابر و یکسان نیستند) و خداوند می‌بیند آنچه را که انجام می‌دهند (لذا درجات و درکات هر یک را برابر کردار و رفتارشان تعیین مینماید و به هرکس آن دهد که سزاواراند).

عبدالرحمن بن زید بن مسلم می‌گوید: درجات جنت به سوی بلندی و درجات دوزخ به سوی بلندی و پستی میروند. (تخویف من النار لا بن رجب: صفحه ۵۰).

(c) ketabton.com: The Digital Library

از برخی سلف نقل شده است که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می‌شوند در درک اعلی، یهود در درک دوم، نصاری در درک سوم، صابئین (بی دینان) در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکین اعراب در درک ششم و منافقان در درک هفتم خواهند بود.

و در برخی کتاب‌ها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم، درک دوم: لظّی، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هاویه نام دارند.

ولی تقسیم مردم در دوزخ بر اساس تقسیم مذکور صحیح نیست. همانگونه که نامگذاری مراتب دوزخ به گونه‌ای که بیان گردید صحت ندارد. قول راجح و صحیح آن است که هم این اسماء مذکور مانند: جهنم، لظی، حطمه... نامی برای دوزخ هستند نه اینکه هر کدام نام بخشی از دوزخ باشد. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب متفاوتی خواهند داشت، صحت دارد.

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّينِ** » (۱۷) (و تو چه می‌دانی که روز جزا چیست؟».

مهمترین شاخصهٔ یوم الدین در این آیات اقتدار الهی است از اقتدار الهی و از ظهور و بروز سلطنت الهی به عنوان مهمترین شاخصهٔ یوم الدین ذکر شده. و میفرماید:

«**ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يوْمُ الدِّين**» (۱۸) (باز تو چه میدانی که روز جزا چیست؟».

«**يوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيئاً وَالْأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ**» (۱۹) (روزی که هیچ کسی برای دیگران نمیتواند کاری بکند و در آن ورز فرمان، فرمان الله است».

روز کیفر و پاداش، روزی است که هیچ کسی اختیار هیچ چیزی را برای دیگری ندارد. روز رستاخیز روزی است که کسی توان دفاع ازکسی دیگری را ندارد و تنها در فکر نجات خویش است و بسان دنیا نیست که زورمندان وظالمان قادر به تحقق اهداف شوم خویش باشند، و هر چه که بخواهند آنرا انجام و عملی نمایند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ الْأَمْرُ يوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (و کارها آن روز، همه و همه تنها از آنِ خداست.) بلی، آن روز قضاوت در میان بندگان و پایان دادن به کشمکش ها، گرفتن حق مظلوم از ظالم، ارزانی داشتن پاداش به نیکان و عدالت خواهان و عفو و بخشایش گناهکاران، تنها از سوی خداست و بس. هیچ کس (هر که باشد) اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند جلّ جلاله پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری را انجام دهد. یعنی اقتدار بی حد و مرز الهی و ظهور و بروز قدرت کامله الهی در روز قیامت عیان میشود.

توضیح مختصر در باره رو ز قیامت:

قرآن عظیم الشان در تعریف و توضیح وضع زمین، آسمان و انسان در روز قیامت واینکه روز رستاخیز دارای چه اوصاف است میفرماید: قرآن مجید روز قیامت را روز فرار مسمی نموده است، روزیکه انسان از پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود میگریزد و هر کس به کارخود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوند ها و خویشاوندی است.

قرآن عظیم الشان میفرماید که در روز حشر تنها، در زنده شدن دوباره انسان ها خلاصه نمیشود، بلکه همراه آن مجموعه ای از حوادثی مهمی رخ می دهد که برخی از این رویداد ها وحوادث عبارتند از:

وضع زمین و دریا ها و کوه ها:

بر اساس آیات سوره های مبارکه «تکویر، زلزال، دخان و واقعه، در روز قیامت،» لرزشی سخت زمین را فرا می گیرد. آنچه بر زمین پدیدار گشته، فرو می پاشد. سطح زمین آشکار و نمایان می گردد. زمین شکافته می شود و مردگان از آن بیرون می آیند تا در قیامت محشور گردند. دریاها از هم شکافته، جوشان و برافروخته می شوند. کوه ها از جا کنده می شوند و به صورت غیر متعادل به حرکت در می آیند و به مثل تلی از خاک در می آیند و مانند پشم

(c) ketabton.com: The Digital Library

زده میشوند و نرم و انعطاف پذیر میگردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراکنده می شوند. از سلسله کوه های سر به فلک، جز سرابی چیز دیگری باقی نمی ماند.

وضع آسمان و ستارگان:

سوره های «**تکویر، انفطار، طور و الرحمن**» درباره وضع آسمان و ستارگان اشاره دارند که وضع آسمان دگرگون می شود و ستارگان از جای کنده می شوند، آسمان دچار نوعی تموج و حرکت پاره پاره و شکافته می شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمایان می گردد و سرانجام به شکل دود درآمده، در هم پیچیده می شود. نور، آفتاب و ماه به خاموشی می گراید. نظم آنها به هم می خورد و به سوی زمین پرتاب میگردند.

نفخ صور:

در آیات و روایات اسلامی آمده است که : یکی از نشانه های قیامت «نفخ صور» است و آن دو نفخ دمیدن است که یکی نفخ مرگ است و پیش از قیامت عمومی رخ می دهد، یعنی پیش از برپایی قیامت صدای مهیبی به گوش همه موجودات خواهد رسید که موجب مرگ همه آنها می شود و به واسطه آن نظام عالم به هم می خورد. دیگری نفخ حیات است که قیامت برپا می شود و صحنه جهان با نور خدا روشن می گردد و همه انسانها و حتی حیوانات در یک لحظه زنده می شوند. قرآن مجید در سوره زمر آیه ۶۸ درباره نفخ صور می فرماید؛ و در صور دیده می شود، پس همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند مگر آنان که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار حساب و جزا می مانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوصاف رستاخیز:

قرآن، نام ها و اوصاف مختلفی برای قیامت بر شمرده است که هر یک به حقیقتی اشاره دارند. برخی از آنها عبارتند از:

- واقع شدنی و تردید ناپذیر است:

قرآن عظیم الشان در آیه ۲ سوره واقعه و آیه ۷ سوره حج قیامت را امری می داند که در وقوعش هیچ شک و تردیدی نیست.

- نزدیک بودن:

قرآن عظیم الشان در آیه ۷ سوره معارج قیامت را نزدیک می شمارد. و در برخی از تعابیر از آن با کلمه « فردا» یاد می کند از جمله (آیه ۱۸ سوره مبارکه حشر.)

- حق بودن قیامت:

قرآن در آیه ۳۹ سوره نباء قیامت را روز حق می داند، روزی است که در آن حق مطلق، ظهور می کند و جایی برای باطل نیست و هر کسی به حق خود می رسد.

- خبر بزرگ:

قرآن عظیم الشان در آیه ۶۷ سوره ص، آیه ۱۵ سوره یونس و (آیه ۳ سوره هود)از قیامت با عنوان «خبر بزرگ» یاد می کند و نیز با تعبیر «روز عظیم» ، زیرا رویداد های عظیمی در آن رخ میدهند و همچنین با تعبیر «روزکبیر».

- روز فریاد:

صحنه روزمحشر را «روز فریاد» و یوم «التناد» گویند. این نام، بدان جهت است که دوزخیان بهشتیان را صدا میزنند. (سوره اعراف آیه ۵۰)

- پیر کننده:

قیامت روزی است کودکان و نوجوانان در آن پیر می شوند. دلیل آن شاید طولانی بودن و یا سخت بودن حوادث آن روز است. (مراجعه به آیه ۱۷ سوره مزمل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- آشکار شدن رازها:

در قیامت،همه رازها و اعمال انسان آشکار می گردند و مومنان و بدکاران با چهره خود بازشناخته می شوند و نامه اعمال انسان گشوده می گردد، نامه ای که همه اعمال در آن ثبت است و هر کس هر عمل خوب و بدی را که انجام داده می بیند. (سوره طارق آیه ۹ و سوره تکویر آیه ۱۰)

وجوب ایمان به فرشتگان:

از جمله اصول پنجگانه اسلامی یکی هم ایمان بر فرشتگان است فرشتگان آنها هستند که خداوند نام آنان را برایمان ذکر فرموده است، مانند جبریل و میکائیل و إسرافیل و مالک نگهبان جهنم: «ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک» (سوره الزخرف ۷۷). (آن دوزخیان مالکْ نگهبان جهنم را ندا کرده و میگویند: ای مالکْ از پروردگارت بخواه تا ما را مرگ دهد، بمیریم و راحت شویم). بر مسلمانان است که بر این فرشتگان ایمان داشته باشند، چه آنانیکه نام شان ذکر شده و چه آنانیکه نام شان ذکر نشده است، و به اعمال و کرداری که آنان به فرمان خدا آن اعمال را انجام می دهند. و فرشتگانی هستند در آسمان که مشغول عبادت و رکوع و سجود پروردگار اند، و هیچ جائی از آسمان نیست مگر اینکه فرشته ای از فرشتگان در حال رکوع و سجود خداست.

و فرشتگانی هستند که جز خداوند کس دیگری از آنها خبر ندارد، و ما بطور إجمالی ایمان می اوریم به آن فرشتگان که نام آنها ذکر نشده، و بطور تفصیلی ایمان می اوریم، به آن فرشتگانی که نامشان ذکر شده، و آنان را دوست داریم. و آنها بیشترین کسانی هستند که بنی آدم را به نیکی و خیر نصیحت می کنند، و به نیکی فرمان می دهند، و برای آنان استغفار میکنند، چنانکه خداوند عز وجل می فرماید: «الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا». (سوره غافر ۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانه و تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان:

ایمان به فرشتگان نقش و تأثیر مهمی در زندگی روز مره انسان دارد، زیرا اگر انسان حس کند که تحت تعقیب و مراقبت است، در زندگی خویش احتیاط میکند، و اگر دانست که فرشتگانی مأمور بر او هستند و شب و روز از او نگهداری ومراقبت میکنند، در اینحال احتیاطی بیشتر بخرچ می دهند. طوریکه در امور دنیاوی نیز چنین است.

انسان زمانیکه احساس تعقیب را می کند، با احتیاط قدم بر میدارد. بناءً در امر مراقبت فرشتگان نیز باید چنین احتیاط را مراعت کنیم.

مراقبین وجواسیس دنیاوی را حداقل انسانها میتوانند ببینند، ویا هم خود را ازدید ونظر آنها میتوان پنهان کرد، ولی فرار و یا هم ستر و مخفی کردان از مراقبت فرشتگانی آسمانی کاری است دشواری. انسان نمیتوان ازدید و مراقبت آنان فرار کند. فرشتگان آسمانی انسان را در همه جا تعقیب می نماید و همیشه همراه انسان می باشد. خداوند عز وجل به آنان این قدرت را داده تا هر جائیکه خداوند به آنها فرمان دهد خود را برسند، به همین خاطر خداوند می فرماید: «**وإنَّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون**».

(سوره الإنفطار ۱۰ـ۱۲). خداوند اینرا فرموده تا ما مواظب خود باشیم.

و این ثمره ایمـان بـه فرشتگان است که انسان مواظب گفتار و کردار بد خود بود، تا اینکه بر او چیزی نوشته نشود، وگرنه روز قیامت مجازات خواهد شد.

عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد؟

۱ ـ فرشتگان تسبیح و تنـزیه و سپاس خداوند را میگویند، و برای کسانیکه در زمین هستند استغفار میکنند، و آنها بهترین پند دهندگان و ناصحترین مخلوقات خدا به بنی آدم هستند، و شیاطین از خائن ترین مخلوقات خدا به بنی آدم می باشند، زیرا شیاطین عهد و پیمان بسته اند که تا آنجائیکه بتوانند بنی آدم را گمراه کرده فریب دهند و او را به هلاکت برسانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- فرشتگان به نیکی و خوبی أمر می کنند. و شیاطین به فساد و بدی أمر می کنند، چنانکه خداوند می فرمایند : «**ومن یعْشُ عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین**» .(سوره الزخرف ۳۶). (و هر کسیکه خود را به کوری، و از قرآن که یاد خدای مهربان و رحمت خدا برای جهانیان است روی بگرداند، برای او شیطانی برانگیزیم تا همیشه با او همراه و همنشین باشد).

پس کسانیکه از قرآن إعراض کرده و به آن پشت کنند خداوند سبحانه و تعالی آنان را عذاب میدهد به اینکه شیطانی بر او مسلط و چیره کرده تا همیشه همراه او باشد.

و همچنین می فرماید: «**وإنَّهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون أنَّهم مهتدون حتی إذا جاءنا قال یالیت بینی وبینك بعـــد المشرقین فبئس القرین**» .(سوره الزخرف ۳۷ـ ۳۸). (و بتحقیق آن شیطانها همیشه آن مردم را از خدا غافل کرده به گمراهی می کشانند، و ایشان گمان می کنند که براه راســت رسیده اند، تا وقتیکه از دنیا بسوی ما باز آید آنگاه با نهایت حسرت گوید: ای کاش میان من و تو فاصلهٔ میان مشرق و مغرب بود که او بسیار همنشین و یار بدی برای من بود . و چیزی انسان را از شیطان دورنمی کند ، بجز ذکر و یاد خدایتعالی .

۳- اینکه ذکر خداوند شیطان را از او میراند، و فرشتگان نزد او حاضر میشوند.

و به همین خاطر شیطان را: الوسواس الخناس نامیده اند.

و هرگاه انسان ذکر خداوند را ترک کرد شیطان بسوی او می آید و هرگاه ذکر خدا کند فرشتگان دور او جمع میشوند، چنانکه در حدیث آمده: «**ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله ویتدارسونه بینهم إلاَّ نزلت علیهم السکینة وغشیتهم الرحمة وحفتهم الملائکة وذکرهم الله فیمن عنده**». (مسلم). هرگاه گروهی از مردم در خانه ای از خانه های خدا (یعنی در یکی از مساجد) گرد آیند تا کتاب خدا قرآن را بخوانند و درسهای آنرا بهم بفهمانند آرامش بر دلهای ایشان فرود آید، و مهر و رحمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدا ایشان را فرا گیرد، و فرشتگان ایشانرا در بر گیرند، و خداوند ایشان را میان کسانیکه نزد اوست یاد کند.

شوخی با ملائکه:

طوریکه گفته آمدیم: ایمان به ملائکه و تکریم و تقدیر آنها جزو ارکان ایمان است، بناءً شوخی و تمسخر در باره ملائکه در فهم شرعی جواز نداشته و هر کسیکه به چنین عمل دست زند عمل کفری اجرا میکند. وکافر میگردند.

تعداد کثیری از علماء و مفسرین با استناد از آیات قرآنی و احادیث نبوی شوخی و استهزاء به ملائکه یا یکی از آنان را کفر محسوب میدارند. ومعتقد اند کسانیکه دست به چنین عملی میزنند، میگویند این عمل موجب خروج شخص از اسلام و موجب ارتداد یک انسان میگردد: این عده ازعلماء به آیات (۶۵ و۶۶ سوره توبه) استدلال نموده می فرمایند: «**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ**» (یعنی: «و اگر از آنها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!)، میگویند: «ما بازی و شوخی می‌کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟!» (بگو:) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید! اگر گروهی از شما را (بخاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند».

عالم جلیل القدر اسلام امام ابن حزم میفرماید:

«از طریق نص شرعی ثابت است که هرکس خداوند متعال یا یکی از ملائکه یا یکی از انبیاء علیهم السلام یا آیه ای از قرآن و یا فریضه ای از فرائض دینی را به استهزاء و مسخرگی بگیرد، چنانکه حجت بر او تمام شده باشد او دیگر کافر است، چرا که اینها همه آیات الهی هستند» «الفصل فی الملل والأهواء والنحل» (۱۴۲/۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و باز فرمودند: «هرکسی خدا را دشنام دهد یا مورد استهزاء وتمسخر قرار دهد، و یا ملائکه ای را دشنام دهد یا مورد استهزاء وتمسخرقرار دهد، یا پیامبری را دشنام دهد یا مورد استهزاء قرار دهد، یا آیه ای از آیات خداوند را دشنام دهد یا مورد استهزاء قرار دهد، او با این عملش کافر و مرتد گشته و حکم مرتد دارد، و شرائع الهی و قرآن همه از آیات الهی هستند» «المحلی» (۴۱۳/۱۱) .

و ابن نجیم حنفی میگوید: «با ایراد گرفتن از یکی از ملائکه یا سبک شمردن آن کافر میگردد» «البحر الرائق» (۱۳۱/۵).

حتی بعضی از علماء متذکر شدند که انسان با هرگونه سخنی که احساس استهزاء و سخرگی از آن رود کافر می شود، چنانچه ابن نجیم گفته: «اگر کسی به دیگری بگوید: دید من به تو مثل دید ملك الموت است، بعضی (از اهل علم) بر خلاف اکثریت گفتند: کافر میشود».

جاهائیکه فرشتگان به آنجا میروند:

فرشتگانی هستند که جهانگردند و در جستجوی حقله های ذکـر و درس هستند، و اگر حلقه ای از علم و دانش را دیدند به همدیگر می گویند: بیائید که نیاز خود را پیدا کردیم.

و حلقه های ذکر بسیار است و از آن جمله عبارتند از:

۱- تلاوت قرآن، پس هرکس قرآن را تلاوت کند ذکر خدا را بجا آورده است.

۲- و کسیکه نماز می خواند ذکر خدا را بجا آورده است.

۳- وکسیکه تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار و سپاس خدا کند ذکر خدا را بجا آورده است.

در اینجا فرشتگان اطراف و پیرامون آنها جمع می شوند و شیاطین از آنها دور میشوند.

۴- کسیکه کتابهای علمی را مطالعه میکند و برای علم و دانش حلقه می زند تا علم و دانش بیاموزد ذکر خدا بجا آورده و فرشتگان پیرامون و اطراف وی جمع میشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاهائیکه شیاطین به آنجا می روند:

۱- کسانیکه وقت خود را بیهوده صرف می کنند مانند: مجالس موسیقی و ترانه و تئاتر (صحنهٔ نمایش)، شیاطین پیرامون آنها جمع می شودو فرشتگان از آنها فاصله میگیرند.

۲- کسیکه عکس جاندار در خانه آویزان کند فرشتگان به خانه اش داخل نمی شوند چنانکه درحدیث آمده: «**إنَّ الملائكة لا تدخل بيتاً فيه كلب ولا صورة**». (متفق علیه). فرشتگان به خانه ای که در آن سگ و عکس باشد داخل نمی شوند، پس فرشتگان رحمت به خانه هائیکه در آن عکس وجود دارد داخل نمیشوند.

سابقه دشمنی شیطان با بشر:

مطابق حکم قرآنی شیطان با انسان سابقه طولانی داشته، طوریکه قرآن عظیم الشان دراین مورد میفرماید: «**إِنَّ الشَّيطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّمَا يدْعُواْ حِزْبَهُ لِيكُونُواْ مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ** (سوره فاطر آیه ۶) پروردگار با عظمت به انسان میفرماید: شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرامی‌خواند تا از اصحاب دوزخ باشند.

گفتیم سابقه دشمنی شیطان با انسان طولانی بود. همین شیطان بود که با وسواس مدبرانه خویش ادام وحوا را فریب داد وآنان را از جنت بیرون کشید. «**كما اخرجك ابويك**» (سوره اعراف، ۲۷.) باید برای تمام انسانها اعلان کرد، که شیطان چنان دشمن خطرناک و محلی است که به چشم دیده نمی‌شود مگر او شما را می بیند. «**انّه يريكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم**» (سوره اعراف، ۲۷.)

در روایات اسلامی با تمام صراحت گفته شده است که شیطان دشمن قسم خورده است. «**فبعزّتك...**» (صفحه، ۸۲) از هر سو حمله میکند. «**من بين ايديهم و من خلفهم...**» (سوره اعراف، ۱۷.) وسیله‌ی او برای انحراف مردم، وعده‌ی فقر و امر به فحشا است. «**الشيطان يعدكم الفقر و يأمركم بالفحشاء**» (سوره بقره، ۲۶۸) او جز با دوزخی کردن مردم راضی نمی‌شود. «یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر»

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره المطففين

اين سوره در «مكه » نازل شده و داراى ٣٦ آيه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَيلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يسْتَوْفُونَ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يخْسِرُونَ﴿٣﴾ أَلا يظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ﴿٤﴾ لِيوْمٍ عَظِيمٍ﴿٥﴾ يوْمَ يقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٦﴾ كَلا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴿٩﴾ وَيلٌ يوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يكَذِّبُونَ بِيوْمِ الدِّينِ﴿١١﴾ وَمَا يكَذِّبُ بِهِ إِلا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَى عَلَيهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الأوَّلِينَ﴿١٣﴾ كَلا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يكْسِبُونَ﴿١٤﴾ كَلا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ﴿١٦﴾ ثُمَّ يقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴿١٧﴾ كَلا إِنَّ كِتَابَ الأبْرَارِ لَفِي عِلِّيينَ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيونَ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴿٢٠﴾ يشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴿٢١﴾ إِنَّ الأبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴿٢٢﴾ عَلَى الأرَائِكِ ينْظُرُونَ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴿٢٤﴾ يسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴿٢٦﴾ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ﴿٢٧﴾ عَينًا يشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يضْحَكُونَ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يتَغَامَزُونَ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلاءِ لَضَالُّونَ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيهِمْ حَافِظِينَ﴿٣٣﴾ فَالْيوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يضْحَكُونَ﴿٣٤﴾ عَلَى الأرَائِكِ ينْظُرُونَ﴿٣٥﴾ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يفْعَلُونَ﴿٣٦﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلومات مؤجز:

نام این سوره «المطففین» (کاهندگان مخفیانه» است، که از آیۀ اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارای (۱) رکوع، هفتصدو هشتاد حرف (۷۸۰)، یکصدو شصت ونه کلمه (۱۶۹)، سی وشش (۳۶) آیت، و(۳۵۸) وسه صدو پنچاه وهشت نقطه است. در مورد مکی بودن، و یا مدنی بدون سورۀ (مطففین) بین مفسرین اختلاف رای است. قول راجح نزد اکثر مفسرین اینست که این سوره مدنی است.

ویل للمطففین کم فروشی و خیانت کردن در خرید و فروش یکی از صفت های زشت و بدی است که پرورد گار با عظمت ما فاعل آن را مورد مؤاخذه قرار خواهد داد و وعده داده که اگر شخص آن را ترک نکرد عاقبتش عذاب دردناکی خواهد بود. و این فعل عادت بسیار بد است. که الله تعالی رسولش را به سوی فاعلان آن فرستاد تا آنها را به ایمان دعوت کند و از این عادت زشت دور کند و همچنین به آنها هشدار دهد که عدم ترک آن باعث هلاکت آنان خواهد شد.

قرآن عظیم الشان می فرماید:

«وای بر کم فروشان کم دهندگان (۱) آنانکه چون پیمانه از مردم گیرند تمام می ستانند(۲) و چون برای مردم پیمانه و یا وزن کنند زیان می رسانند و می کاهند(۳) آیا ایشان گمان ندارند که برانگیخته می شوند (۴) برای روز بزرگی(۵) روزی که مردم به فرمان پروردگار جهانیان بپاخیزند (۶)

اسباب نزول (شأن نزول):

در مورد اسباب نزول این سوره: در حدیثی که امام نسائی و ابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند آمده است: «**لما قدم النبي صلي اللّه عليه وسلم المدينة كانوا من أخبث الناس كيلاً، فأنزل اللّه تعالي: (ويل للمطفِّفين) فحسنوا الكيل بعد ذلك**). (زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه تشریف آوردند، دید که مردم مدینه از خیانت ترین مردم در پیمانه کردن اجناس هستند، پس الله تعالی این آیه را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نازل کرد: (ویل للمطففین) بعد از آن در پیمانه کردن عدالت را برقرار کردند.
و قرطبی رحمه الله در تفسیر این آیه می گوید: گروهی گفته اند که سبب نزول این سوره به خاطر مردی که معروف به ابی جهینه بود، نازل شد، این مرد دو پیمانه داشت که با یکی از آنان جنس را می فروخت و با دیگری میخرید.

محتوی کلی سوره مطففین:

تعداد کثیری از مفسرین در تفاسیر خویش کلمات «تطفیف» «وزن» و «کیل» در این سوره بر تعین وزن معنوی و قدر و منزلت اشخاص بکار برده اند، و میفرمایند که در مجموع سوره ملاحظه میشود که بحث از «فجار»، موضعات زشت و عاقبت و خیم آنان و بحث از «ابرار» و نیکو کاران و پایان شایسته و نیکوی آنان است.

از نظر اسلام بزرگترین تعرض به آبرو و عزت انسان است، همانگونه که گرامی ترین سر مایه انسان شرف و عزت است، بزرگترین وشنیع ترین تجاوز تعدی نیز لطمه زدن به حیثیت وعزت انسان وتجاوز بر آبروی او ست . بدین ترتیب «مطفف» کسیست که انسان شریف را تحقیر کند، نسبت به او اهانت روا دارد، خود را با لاتر از او بشمارد، در اثنای قضاوت در باره شایستگی های ذاتی او و اعتبار وحیثیت اجتماعی اش مر تکب تعدی و تجاوز شود، از وزن او بکاهد وارزش او را کمتر جلوه دهد.

و وقتی خود را بر مردم عرضه می کند و قضاوت آنان را در مورد شایستگی های خود وزن و اعتبار اجتماعی اش جویا شود، انتظار آنرا دارد که بیش از حد ستایش کنند، پیمانه او را پر جلوه داده خلا و کم وکاستی را در شخصیت او نشان دهی نکنند و او را از هر عیب و نقص برتر و بالاتر بشمارند، همین گناه زشت و شنیع در این سوره مورد بحث قرار گرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر موجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَيلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ**» (۱) (وای به حال کم کنندگان (از حقوق مردم).

«**الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلَى النَّاسِ يسْتَوْفُونَ**» (۲) (کسانی‌که چون (برای خود) پیمانه زنند از مردم به تمام و کمال دریافت میدارند).

«**وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يخْسِرُونَ**» (۳) (و هنگامی‌که برای دیگران پیمانه میزنند یا وزن می‌کنند کم میگذارند». یعنی زمانیکه به دیگران چیزی را می فروشد از وزن آن کم می کند و برای خود می گیرد و به بدینترتیب برای جانب مقابل زیان میرسانند. بنابراین تقلب و خیانتی که درآیه مبارکه از آن ذکری بعمل آمده است، در واقع همان تقلب در پیمانه کردن و تقلب در اندازه گیری با ترازو است. زیرا در آن زمان مردم از این دو بسیار استفاده میکردند. اما برخی از علماء می گویند: این تقلب فقط شامل صرف امور تجارتی نمیگردد، بلکه شامل تمام حق و حقوق حتی عبادات نیز میشود.

امام قرطبی رحمه الله میگوید: دیگران گفته اند: تقلب ذکر شده در آیه شامل تقلب کردن در پیمانه و ترازودر وضو و نماز و حتی سخن هم می شود. و از سالم بن ابی الجعد روایت شده که گفت: نماز با پیمانه است. پس کسی که به آن وفا کرد به او نیز وفا خواهد شد. و کسی که در آن تقلب کرد. پس بدانید که الله تعالی چنین می فرماید: «**ویل للمطففین**» و برخی از علماء گفته اند: هر چیزی که با تصرف کردن در آنگا فرد بیشتر از حقش را بگیرد و یا هم به صاحب حق کم تر از حقش را به او دهد پس آن تقلب محسوب میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کم فروشی در قرآن:

«**وَيلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ**» «وای بر مطففین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانه میکاهند.

در قرآن عظیم الشان در تعداد کثیری از آیات قرآنی به طور صریح و مکرربه کم فروشی اشاراتی بعمل آمده و به شدت تمام این عمل را تقبیح نموده، و بالاتر از آن قرآن عظیم الشان کم فروشی را موجب ویران شدن شهر مدین و نابود شدن قوم آن معرفی کرده است، اهمیت این موضع به حدی می باشد که در شش سوره از ۱۱۴ سوره قرآن عظیم الشان، کم فروشی مورد مذمت قرار گرفته است.

بنابر اهمیت این موضوع است که سوره مطففین به نام «کم فروشان» مسمی گردیده است.

مسمی ساختن یک سوره بنام کم فروشان، طوریکه که گفتیم، حاکی بر مهم بودن و شایع بودن این مسئله در بین بنی آدم میباشد.

و اینکه وقتی این سوره ی مبارکه با چنین جمله ای آغاز میشود «**وَيلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ**» یعنی وای برکاهش دهندگانِ (حق مردم) و یا به عبارت دیگر یعنی وای بر کم فروشان، این مطلب نشان از سنگین بودن جرم کم فروشی و حق تلفی دارد.

حرام و غیراخلاقی بودن کم فروشی چه به لحاظ شرعی و چه به لحاظ عقلی امریست انکار ناپذیر. متاسفانه امروزه کم فروشی ابعاد گوناگونی پیدا کرده است. کم فروشی در اجناسی که بر اساس وزنشان فروخته می‌شوند، از قدیمی‌ترین انواع کم فروشی است.

«تطفیف» که «مطففین» از آن گرفته شده است در لغت به معنای «اندک و کم» است و «مطفف» به کسی اطلاق می شود که از چیزی بکاهد و آن را از حد واقعی آن کم کند و آن را اندک کند، حال آن چیز ممکن است جنسی باشد که به دیگری می فروشد و یا کاری باشد که برای شخصی انجام می دهد و یا حتی ممکن است قیمت چیزی باشد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پردازد و یا مزد کاری باشد که می پردازد در واقع امکان تطفیف کردن و کاستن فقط در داد و ستد نیست بلکه در هر معامله ای ممکن است.

قرآن عظیم الشان با بیان کلمه (مطففین) در کمال فصاحت مطلب را طوری بیان فرموده که هر کم کاری و کم فروشی ای را شامل میشود.

پروردگار با عظمت ما در سوره اسراء میفرماید: «**واوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم. ذلک خیر و احسن تأویلاً**». (جنس را با پیمانه کامل و وزن درست تحویل بدهید. که این کار خوب میباشد و عاقبت بهتری برای شما دربر دارد.) در این سوره مبارکه که قبل از اشاره به موضوع پیمانه و وزن صحیح به زنا و قتل نفس و تعدی به مال یتیمان اشاره شده است و کم فروشی در ردیف این گناهها قرار گرفته است.

همچنان در سوره رحمن آمده است: «**والسماء رفعها و وضع المیزان. الا تطغوافي المیزان. واقیموا الوزن بالقسط ولاتخسروا المیزان.**» (آسمان را خداوند برافراشت و میزان عدل را برقرار کرد . تا در آنچه وزن می کنند تجاوز و تعدی روا ندارید و هرگاه چیزی را وزن می کنید عدالت و صحت ترازو را رعایت کنید و آنچه را وزن می کنید کم ندهید.

هکذا در سورۀ انعام آمده است: «**واوفوا الکیل و المیزان بالقسط**» (پیمانه را تمام و وزن را درست و عادلانه تحویل بدهید).

در این سوره مبارکه خداوند متعال آنچه را بر بندگان خود حرام کرده است بر می شمرد: خود داری از شرک، و احسان به والدین، و خودداری از کشتن اولاد خود از ترس فقر و تنگدستی، و خود داری از فحشاء ظاهر و باطن، و قتل نفس، وخود داری از تجاوز و دست درازی به مال یتیم، و در آخر صحت پیمانه و وزن و خود داری از کم فروشی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار با عظمت ما درسوره اعراف ، خطاب به قوم شعیب اهالی شهر مدین می فرماید: پیمانه و وزن را تمام و کمال تحویل بدهید و در مال مردم نقصان روا مدارید و در پهنه زمین پس از آنکه صلاح و اصلاح برقرار شد فساد را منتشر نکنید و این امر برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

همچنان در سوره هود داستان قوم مدین و رفتار غیر انسانی آنان را با شعیب پیغمبر و سرنوشت وحشتناک آنها را بازگو می کند.

خداوند جلّ جلاله قوم شعیب‌علیه السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانه زیان میرسانیدند بعد از آن‌که شعیب علیه السلام مکرراً آنان را نصیحت کرد: **وَيا قَوْمِ أَوْفُواْ الْمِكْيالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ**... «هود/۸۵» **زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد قشیری میگوید:** «لفظ مطفف شامل کم کردن در وزن و پیمانه، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه میشود پس هر کس که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس‌که عیب مردم را می بیند اما عیب خود را نمی بیند، او نیز مطفف است و هر کس که حق خود را از مردم می‌طلبد اما حقوق آنان را نمیدهد، او نیز از این جمله است.

پس جوان مرد کسی است که حقوق مردم را می پردازد و برای خود از کسی حقی نمی طلبد».

در حدیثی از حضرت عبد الله بن عباس روایت شده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده است: «**خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط علیهم عدوهم وما حکموا بغیر ما أنزل الله إلا فشا فیهم الفقر ولا ظهرت فیهم الفاحشه إلا فشا فیهم الموت ولا طففوا المکیال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنین ولا منعوا الزکاة إلا حبس عنهم المطر**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی سزای پنج گناه پنج چیز است:

۱- کسی که عهد وپیمان را بشکند ، خداوند دشمن را بر او مسلط می کند.

۲- ملتی که قانون الله را رها ساخته می خواهد موافق با قانون دیگر عمل کند، بین آنها فقر وفاقه واحتیاج عام می گردد.

۳- قومی که زنا وبی حیایی در آنها رایج گردد ، خداوند طاعون و امراض دیگر را بر آنها مسلط می گرداند.

۴- کسانی که در کیل ووزن کوتاهی کنند ، خداوند آنها را به قحط مبتلا می سازد.

۵- کسانی که زکات ادا نمی کنند، خداوند باران را از آنان باز می دارد. (ذکر القرطبی وقال اخرجه البزار بمعناه مالک بن آنس ایضآ من حدیث ابن عمر) طبرانی از حضرت ابن عباس روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: قومی که در میان آنها خیانت در اموال غنیمت رایج باشد ، خداوند بیم دشمن را در قلوب آنها می اندازد، و قومی که ربا خواری بین آنان رایج گردد، مرگ و میر در میان آنها اضافه می شود، و قومی که در کیل و وزن، کم وکاست نمایند، خداوند رزق آنها را قطع می نماید، و کسانی که بر خلاف دستور خداوند قضاوت نمایند، بین آنان قتل وخونریزی عام می گردد وکسانی که در معاهدات غداری وعهد شکنی میکنند، خداوند دشمن را بر آنها مسلط میگرداند. (رواه مالک موقوفاً، مظهری).

تطفیف در عبادات:

در «موطا امام مالک » آمده است که حضرت عمر (رض) کسی را دید که رکوع و سجده وارکان دیگر نماز را بطور کاملاً طوری که حق آنست ادا نمی کرد، و نماز را به سرعت به پایان میرساند، فرمود: «لقد طففت» یعنی تو در حقوق الله مرتکب به تطفیف شدی.

حضرت امام مالک پس از نقل این قول حضرت فاروق فرموده است که «لکل شیء وفاء و تطفیف» یعنی پرداخت کامل حق یا کاستن، در هر چیزی می باشد، حتی در نماز،

(c) ketabton.com: The Digital Library

وضو و طهارت نیز، و هم چنین کوتاهی کننده در حقوق دیگر خداوند و عبادات، مجرم به تطفیف میباشد، ونیز کسی که در حقوق مقرره بندگان کوتاهی کند او هم در حکم تطفیف می باشد.

و همچنان مئولف تنویرالاذهان تحت این ایه کریمه می نویسد که «**وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ**» (سوره رحمن(۹) مامور و اجیر مئوظف که در کار خود عمداً غفلت ورزد تحت وعید ایه متذکره قرارمیگیرد و بلاخره از مطفیفین محسوب میشود.

عدم اعتقاد به زندگی بعد از مرگ:

«**أَلَا يظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ**» (۴) (آیا اینان نمی‌دانند که دوباره زنده میشوند».

پروردگار با عظمت ما میفرماید: آیا کسانی که مرتکب عمل تطفیف میشوند از جمله کسانی اند که: هیچ در فکر این نیستند که دوباره زنده هم گردانیده میشوید، و در آن وقت آنچه را که مرتکب گردیده مورد سوال و جواب قرار خواهد گرفت چرا در این امر تدبر و اندیشه نکردند تا سر انجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس «**أَلَا يظُنُّ**» سؤالی است از سر توبیخ و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمیکند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

«**لِيوْمٍ عَظِيمٍ**» (۵) (برای بزرگ روزی). روزی بزرگ عبارت از روز است، که قیامت بر پا میشود و در این روز حوادثی بزرگی در آن رخ میدهد از جمله از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود جنتیان به جنت ودوزخیان به دوزخ.

«**يوْمَ يقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**» (۶) (روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند). روز بزرگ روزی است که انسانها در برابر خداوند متعال ایستاده میشوند، آنعده اشخاصی که به روز جزا و روز حشر و قیامت و روز باپرسی ایمان وعقیده نداشته باشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان های مریضی اند، اساس ای مریضی زمانی به انسانها رخ میدهد که به زندگی بعد از مرگ ایمان نداشته باشد، این تعداد انسانها کسانی اند که باور ندارند که در برابر الله ایستاه می شوند وبه محاسبه الهی مواجه میشوند.

کی اهل جنت وکی اهل دورخ اند:

در مورد اینکه کی اهل جنت وکی اهل دوزخ اند باید گفت: «ما بطور قطع و یقین حکم به جنتی بودن و دوزخی بودن هیچ مسلمانی را نمی دهیم، مگر آنعده کسانی را که الله تعالی و رسولش بر جنتی بودن و دوزخی بودنش شان شهادت داده اند».

البته این قاعده در مورد مؤمنان و مسلمانان است، ولی هر آن کسی که بر کفر از دنیا برود، حکم و شهادت به جهنمی بودنش می دهیم چرا که خداوند متعال خود وعده داده کافران و منکرین اسلام را در جهنم اندازد: «**وَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ**» (سوره آل عمران ۱۳۱). یعنی: و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است. «**وَمَن يَبْتَغِ غَيرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**» (سوره آل عمران ۸۵). یعنی: و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیان کاران است.

مثلا در مورد جنتی بودن عشره مبشره، طوریکه در حدیثی شریف آمده است: «**ابُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِي فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ**». (إمام أحمد، أبوداود، ترمذی ۳۶۸۰، و ابن ماجه وغیره.) یعنی: ابوبکر در بهشت خواهد بود، عمر در بهشت خواهد بود، عثمان در بهشت خواهد بود و علی در بهشت خواهد بود و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد و سعید و ابوعبیده همگی در بهشت خواهند بود.

هکذا در مورد دیگر مسلمانان که اهل تقوا و عمل صالح بودند و از بدعت و انحراف بدور بودند بطور قطع حکم به جنتی بودنشان نمی دهیم ولی امید و حسن ظن داریم که

(c) ketabton.com: The Digital Library

ان شاءالله خداوند متعال آنها را وارد بهشت خود نماید، چنانکه فرمودند: «**وَبَشِّرِ الَّذِين آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ**» (سوره بقره ۲۵). یعنی: به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست.

در مورد مسلمانان عاصی و گناهکار، بشرطی که موحد باشند، نمیتوان بطور قطع حکم به جهنمی یا جنتی بودنشان صادر نمود، بلکه می گوییم: اگر خدا خواست آنها را می بخشد و داخل جنت می کند و اگر خواست به اندازه گناهشان آنها را عذاب داده و سپس ازدوزخ بیرون می آورد و سرانجام هیچ مومن موحدی در دوزخ ماندگار نخواهد شد.

طوری که خداوند متعال میفرماید: «**إِنَّ اللّهَ لاَ يغْفِرُ أَن يشْرَكَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يشَاء**» (سوره نساء ۴۸). یعنی: خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می بخشد.

هکذا رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان**». بخاری (۷۵۱۰)، مسلم (۱۹۳). یعنی: «هرکس در قلبش به اندازه سر سوزنی ایمان باشد بالاخره از آتش خارج می شود». این همان اعتقاد صحیحی است که از مجموع نصوص کتاب و سنت نتیجه شده است.

اگر شخص مسلمانی فوت کند و چند نفر وی را تعریف و تمجید کنند و واقعا هم آدم صالح و نیک کرداری بوده باشد، در اینصورت باز بطور قطع و یقین حکم به جنتی بودنش نمی دهیم ولی امید و حسن ظن زیادی داریم که ان شاءالله خداوند متعال وی را وارد جنت خود نماید. البته بعضی از علما فرموده اند که: برای کسی که مؤمنان برایش گواهی به کار خیر داده اند، به بهشت گواهی داده میشود.

امام ابی العز الحنفی رحمه الله در شرح عقیده طحاویه می گوید:« سلف صالح راجع به گواهی دادن به بهشت سه قول دارند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول: برای احدی جز پیامبران به جنت گواهی داده نمی‌شود. این قول از محمدبن حنفیه و اوزاعی نقل میشود.

دوم: برای هر مؤمنی که نص در باره اش آمده به جنت گواهی داده میشود. این قول بسیاری از علما و اهل حدیث میباشد.

سوم: برای این افراد و برای کسی که مؤمنان برایش گواهی به کار خیر داده‌اند، به جنت گواهی داده می‌شود؛ همچنان که در «صحیحین» از انس رضی الله عنه روایت شده: «**مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيهَا خَيرًا، فَقَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَي فَأَثْنَوْا عَلَيهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّاب رضي الله عنه: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَثْنَيتُمْ عَلَيهِ خَيرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيتُمْ عَلَيهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللّهِ فِي الأَرْضِ**». (**بخاري:١٣٦٧**)

یعنی: آنها (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «واجب شد». عمر رضی الله عنه پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «میتی را که شما تعریف کردید، جنت برایش واجب شد و میتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید». انتهای شرح.

همچنین از عمر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**أَيمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيرٍ، أَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّةَ**». **فَقُلْنَا وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ**. (بخاری:۱۳۶۸) یعنی: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند، واردجنت خواهد کرد.عمر می گوید: پرسیدیم : اگر سه نفر گواهی دهند، چطور است؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر سه نفر شهادت دهند نیز چنین خواهد بود». دوباره پرسیدیم: اگر دو

(c) ketabton.com: The Digital Library

نفر گواهی دهند؟ ایشان فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می شود». درباره گواهی دادن یک نفر، سوال نکردیم.

«**كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ**» (۷) (نه چنین است، بی گمان نامه بد کاران در سجین «زندانی یی» باشد). در این آیه مطففین را فاجر و بد کار معرفی داشته و میفرماید که عمل تطفیف کار عناصریست که بنا بر کاری. فجور، احساس کمبود شخصیت می کند و از طریق تعرض به آبرو و شخصیت دیگران میخواهند کمبود خود را جبران کنند. و از طریق تعرض به حیثیت دیگران جایگاهی برای خود در جامعه پیدا کنند.

یعنی: فجار نافرمان بدکار و من‌جمله کاهندگان حقوق مردم در پیمانه و وزن، در پرونده (سجل) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ**» (۸) (و تو چه می‌دانی که سجین چه و چگونه است؟).

«**كِتَابٌ مَّرْقُومٌ**» (۹) «کتاب نوشتهٔ شده‌ای است». در اینجا هدف ازکتاب علیین است: «علیین» کتابی است که نام های جنتیان در آن نوشته شده است. یا کتابی است نشانه دار. همچنین علیین نام خود بهشت یا بلندی های آن نیز هست.

«**وَيلٌ يوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ**» (۱۰) «وای در آنروز ی به تکذیب کنندگان».

«**الَّذِينَ يكَذِّبُونَ بِيوْمِ الدِّينِ**» (۱۱) «آنا نکه یوم الدین را دروغ میشمارند».

«**وَمَا يكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ**» (۱۲) «و تکذیبش نکند مگرهرتجاوز کار گنهکار».

«**إِذَا تُتْلَى عَلَيهِ آياتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**» (۱۳) «چون آیات ما بر او خوانده شود میگوید: افسانه های پیشینیان است».

«**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يكْسِبُونَ**» (۱۴) «چنین نیست (که میگویند) بلکه عملکرد ها و تلاش های شان دل های آنانرا زنگ الود ساخته است».

در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابو هریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «إن العبد إذا أذنب ذنبا نكتت فی قلبه نكتة

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوداء، فإن تاب ونزع واستغفر صقل قلبه وإن عاد زادت حتى تغلف قلبه، فذلك الران الذى ذكره الله سبحانه فى القرآن: چون بنده مرتکب گناهی شود، در قلب وی نقطه سیاهی کوبیده میشود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده میشود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده میشود تا آن‌که قلبش را در غلافی فرو میبرد. پس این همان رین (زنگ) است که خدای سبحان از آن در قرآن یاد کرده است».

«**كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ**» (۱۵) «چنین نیست (که میگویند) بی‌گمان آنان آن روز از (لقای) پروردگارشان در حجاب‌اند».

یعنی: اینها در روز رساخیز، زمانیکه برای محاسبه احضار میشوند و در برابر پروردگار قرار میگیرند محجوب و در پرده اند و از این دیدار باز داشته میشوند، دیده شان از شرف فرو افتاده، بسوی خدای داد حقیقی مانند مومنان، دیده نمیتوانند. همان طوری که در دنیا از توحید و یگانه پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب میباشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه میگوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند».

«**ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ**» (۱۶) «سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و در آن میسوزند».

پایان کار و نهایت کار شان جهنم است، و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعا ورود به دوزخ، سخت تر از خوار کردن و محروم نمودن شان از آن کرامت است.

«**ثُمَّ يقَالُ هَذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ**» (۱۷) «سپس به آنها گفته می‌شود: این است آنچه آنرا دروغ می انگاشتید».

«**كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيينَ**» (۱۸) «و به‌درستی که نامه ی کردار نیکان در (علیین) برترین ها قرار دارد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطففین بد اندیش که با قضاوتهای رندانه شان نمی توانند از برجستگی های ابرار و خوب ها و مقام و منزلت آنان بکاهند، نامه ءاعمال آنان به بر ترین جایگاه رفته، مقام و منزلت آنانرا به جایی رسانده که دسترسی به کم وکاست در آن ممکن نیست، نمی توانید با تبلیغات تان از جایگاه برتر و بلند آنان بکاهید.

قرار گاه و منزل گاه های ارواح:

ارواح در قرارگاههای خود گوناگون میباشند، بیگمان که ارواح ایمانداران در جایی است که ارواح کافرین در آنجا وجود ندارد، و قرآن میفرماید: «**كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِينَ**» (چنان نیست که آنها (درباره معاد) می‌پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علیین است.

و خداوند می‌فرماید: «**كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ**» (المطففین: ۷) چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می پندارند به یقین نامه اعمال بدکاران در سجّین است.

از این دو آیه فهمیده می‌شود که کفار در مقر و قرارگاهی غیر از مقر مؤمنین قرار دارند، و گفته شده است که سجین در پائین‌ترین طبقه هفتم زمین قرار دارد، و علیین در بالاترین آسمان هفتم قرار دارد، و گفته شده است که ارواح کفار در چاهی به نام «برهوت»، و ارواح مؤمنان در چاه «زمزم» یعنی این ارواح با هم جمع شده و در آنجا الفت می‌گیرد. و قول صحیح اینکه ارواح ایمانداران هر کجا بخواهند در آن قرار می‌گیرد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم از ارواح شهداء خبر داده است که در شکم بالندگان سبز رنگی در باغ بهشت آویزان می‌شوند، و به چراغهای آویزان شده‌ای در عرش برمی‌گردند) این دلیل است بر اینکه ارواح شهداء در بهشت قرار دارد، و خداوند ذکر کرده است که آنها (روح شهدا) زنده هستند: «**وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يرْزَقُونَ**» (ال عمران : ۱۶۹) (ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گمان مبرید آنانی که در راه خداوند کشته شده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند.

آنان دارای حیات خاصی می‌باشند و روح آنان همچون ارواح دیگران مجرّده نیست، بلکه ارواح آنان در شکم بالندگان سبزی که به گرد آن چراغها می گردند قرار دارد، اما ارواح دیگر مؤمنان گویند مجردند، و نظری هم قائل است به اینکه آنها هم در شکم پرندگان قرار دارند.

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيونَ**» (۱۹) «و تو چه می‌دانی که (علیین) چه و چگونه است».

«**كِتَابٌ مَّرْقُومٌ**» (۲۰) «کتاب نوشته شده‌ای است».

«**يشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ**» (۲۱) «مقربان مشاهده اش کنند».

«**إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ**» (۲۲) (بی تردید که نیکو کاران در «بهشت» نعمت بار باشند).

یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

«**عَلَى الْأَرَائِكِ ينظُرُونَ**» (۲۳) «بر تخت های (نشسته اند و) می نگرند».

ارائک: تخت ها و اورنگ های سرا پرده های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمیشود مگر آنگاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه‌ای قرار داشته باشد که به پرده ها و آرایش ها آراسته باشد «**مینگرند**» به سوی آنچه که خدای عزوجل برایشان از ناز و نعمت ها و اکرام و اعزاز ها آماده کرده است. یا معنی این است: می نگرند به سوی ذات ذوالجلال.

«**تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ**» (۲۴) «خوشی و خرّمی نعمت را در چهره هایشان می بینی».

«**يسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ**» (۲۵) «و از شراب نابِ مُهر شده به آنان می نوشانند».

رحیق: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مختوم: آن است‌که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این‌که دستی به آن برسد، محفوظ و باز داشته شده است تا آن‌که نیکان خود مهر آن را بر می دارند.

«**خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ**» (۲۶) «که مُهرش مشک باشد، تنافس کنندگان در چنین چیزی باید باهم تنافس و مسابقه کنند».

تنافس: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت میکند، بر آن بخل می ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش در میآورد.

در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند جلّ جلاله در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند جلّ جلاله او را از میوه های بهشت اطعام میکند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند جلّ جلاله او را از لباسهای سبز بهشتی میپوشاند».

«**وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ**» (۲۷) «و آمیزشش از تسنیم است».تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده میشود و بهترین شراب های بهشت است.

«**عَيناً يشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ**» (۲۸) «(تسنیم) چشمه‌ای است که مقرّبان از آن می نوشند». رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که جنتیان جام های خویش را با آن میآمیزند در حالی که مقربان از آن به طور خالص مینوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

۱ ـ شرابی است سر به مهر.

۲ ـ مهر آن از مشک است.

۳ ـ در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.

۴ ـ آمیزه آن از تسنیم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفا مقربان از آن می نوشند و اصحاب یمین نیز جام هایشان را با آمیزه ای از آن خشبو و معطر میکنند».

«**إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يضْحَكُونَ**» (۲۹) «بی‌گمان کسانیکه مجرم بودند بر آنانکه مؤمنان بودند می خندیدند».

مفسرین در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولید بن مغیره و عاص بن وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار میدادند.

در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از راه می گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آنگاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن‌که علی رضی الله عنه نزد رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم برسد، این آیه نازل شد.

«**وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يتَغَامَزُونَ**» (۳۰) «و چون از کنار آنان می گذشتند، به هم دیگر چشمک میزدند».

غمز: فروافگندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شر دیگری است ولی اکثرا این کار به منظور شر و بدی انجام می‌گیرد.

«**وَإِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَكِهِينَ**» (۳۱) «و چون به خانواده های شان بر می گشتند شادمان از (عملکرد خوی) بر میگشتند». زمانیکه کفار از مجالس و محافل خود؛ «بازمی‌گشتند شادمان» از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرار داده‌اند. یا چون به خانه هایشان باز میگشتند، هر ناز و نعمتی را که میخواستند در آنها میبافتند. البته دادن این ناز و نعمت بر ایشان «استدراج» بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیرا آن ها با این که بدترین کار را کرده بودند باز هم احساس آرامش می نمودند، گویا که از جانب خداوند عهد و پیمانی آمده است که آن ها اهل سعادت و خوشبختی هستند.

آن ها برای خود حکم کردند که اهل هدایت می باشند و مومنان گمراهند و این دروغی بود که بر خداوند می بستند و به خود جرأت دادند و بدون آگاهی بر خداوند دروغ بستند.

«**وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاء لَضَالُّونَ**» (۳۲) «و هنگامی که مؤمنان را میدیدند میگفتند: بی گمان اینان گمراهند».

«**وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيهِمْ حَافِظِينَ**» (۳۳) «درحالیکه محافظ ونگران (عملکرد های آنان) فرستاده نشده اند». یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان باز رس گمشاته نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمال شان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عیب جویی دیگران بر ایشان سزا وارتر بود.

این کارشان از لجاجت و عناد سر چشمه میگیرد و دلیل و حجتی ندارند. بنابر این سزایشان در آخرت از نوع عمل شان است.

«**فَالْيوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يضْحَكُونَ**» (۳۴) «پس امروز آنانکه باور داشتند بر کافران بخندند».

«**عَلَى الْأَرَائِكِ ينظُرُونَ**» (۳۵) «بر تخت ها (تکیه میزنند) و مینگرند».

مومنان در نهایت آرامش و راحتی بر تخت های مجلّل تکیه می زنند و در میان نعمت هایی به سر میبرند که خداوند بر ایشان آماده کرده است و به چهره پروردگار مینگرند.

«**هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يفْعَلُونَ**» (۳۶) «آیا به کافران پاداش و سزای کارهایی که میکرده‌اند داده شده است».یعنی سزایی کارهایی که در دنیا بعمل میآوردند داده شده است؟ بطور مثال آنان در دنیا بالای مومنان می خندیدند و آن ها را به گمراه بودن متهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

میکردند، مومنان نیز در روز قیامت که به کیفر گمراهی و سرکشی آن ها را در عذاب و شکنجه می بینند به آن ها می خندند.

روش پیامبر در تجارت:

سیرت نویسان روش پیامبر صلی الله علیه وسلم در تجارت و خرید و فروش را بصورت زیر خلاصه و بیان فرموده اند:

۱- پیامبر صلی الله علیه وسلم خودش شخصا خرید یا فروش میکردند – چنانکه در حدیث عمر و جابر رضی الله عنهما نقل خواهیم کرد - و یا گاهی یکی از اصحابش را وکیل آن می کردند.

مثلا در مورد عروه بن ابوجعد البارقی گفته شده: «**أَعْطَاهُ النَّبِي صلي الله عليه وسلم دِينَاراً يشْتَرِي بِهِ أُضْحِيةً – أَوْ شَاةً – فَاشْتَرَي شَاتَين، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، فَأَتَاهُ بِشَاةٍ وَدِينَارٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيعِهِ، فَكَانَ لَو اشْتَرَي تُرَابًا لَرَبحَ فِيهِ**» ترمذی (۱۲۵۸) و أبو داود (۳۳۸۴) و ابن ماجه (۲۴۰۲). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به او یک دینار داد که قربانی، یا گوسفندی خریداری کند او با همان (یک دینار) دو گوسفند خرید، و بعد گوسفندی را به یک دینار فروخت، و یک گوسفند با یک دینار به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق او دعای برکت نمود، تا جائیکه اگر خاک می خرید سود میکرد».

۲- پیامبر صلی الله علیه وسلم تجار را به نیکوکاری و صداقت و صدقه دادن امر می فرمود.

از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**فَإِنْ صَدَقَا وَبَينَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيعِهِمَا**» بخاری (۱۹۷۳) و مسلم (۱۵۳۲) یعنی: «اگر فروشنده و خریدار راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله آنها بی برکت خواهد شد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از اسماعیل بن عبید بن رفاعه از پدرش از جدش روایت می کند که او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم به سی مصلی رفت، دید که مردم خرید و فروش می کنند، فرمود : «**يا مَعْشَرَ التُّجَّارِ**» ای گروه تاجران! آنها ندای رسول الله صلی الله علیه و سلم را اجابت کردند و سرهای خود را بالا گرفتند و رو به ایشان کردند، فرمود: «**إِنَّ التُّجَّارَ يبْعَثُونَ يوْمَ الْقِيامَةِ فُجَّاراً، إِلاَّ مَنِ اتَّقَي اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ**». همانا تجار در روز قیامت همانند انسان های فاجر و گناه کار بر انگیخته میشوند مگر آنکسی که از خدا بترسد و نیکو کار و راستگو باشد». ترمذی (۱۲۱۰) و ابن ماجه (۲۱۴۶).

و از قیس بن ابوغرزه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود: «**يا مَعْشَرَ التُّجَّارِ إِنَّ الْبَيعَ يحْضُرُهُ اللَّغْوُ وَالْحَلِفُ فَشُوبُوهُ بِالصَّدَقَةِ**» ترمذی (۱۲۰۸) وأبو داود (۳۳۲۶). یعنی: «ای گروه تاجران، در معامله ها سخن های بیهوده و قسم پیش میآید، آنها را با صدقه دادن، دفع کنید».

۳- پیامبر صلی الله علیه وسلم به بذل و گذشت و سهل گیری در خرید و فروش امر می فرمود. از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَي، وَإِذَا اقْتَضَي**» بخاری (۱۹۷۰). یعنی: «خداوند بر بنده ای رحم میکند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود، سهل گیر باشد».

از جمله نمونه های بلند نظری رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث ابن عمر رضی الله عنه است که گفت: «**كُنَّا مَعَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم فِي سَفَرٍ فَكُنْتُ عَلَي بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يغْلِبُنِي فَيتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيزْجُرُهُ عُمَرُ وَيرُدُّهُ، ثُمَّ يتَقَدَّمُ فَيزْجُرُهُ عُمَرُ وَيرُدُّهُ فَقَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم لِعُمَرَ: (بِعْنِيهِ) قَالَ: هُوَ لَكَ يا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (بِعْنِيهِ) فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم، فَقَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم: هُوَ لَكَ يا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ**» بخاری (۲۶۱۰). یعنی:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سفری، همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم. و بر شتری جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهی از کنترل من خارج می شد و از کاروان، جلو می‌افتاد. عمر آنرا متوقف می کرد و به عقب می راند. ولی دوباره، جلو می افتاد. عمر او را تنبیه می کرد و بر می گرداند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمر گفت: «او را به من بفروش». عمر گفت: ای رسول خدا ! از آنِ شما باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آنرا به من بفروش». عمر آنرا به رسول خدا فروخت. سپس، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ای عبد الله! او مال تو باشد و هر چه می خواهی، با او بکن».

و جابر بن عبدالله رضی الله روایت است: «**أَنَّهُ كَانَ يسيرُ عَلَي جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَعْيا، فَمَرَّ النَّبِي صلي الله عليه وسلم فَضَرَبَهُ، فَدَعَالَهُ، فَسَارَ بِسَيرٍ لَيسَ يسيرُ مِثْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيةٍ قُلْتُ: لاَ ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيةٍ فَبِعْتُهُ، فَاسْتَثْنَيتُ حُمْلاَنَهُ إِلَي أَهْلِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيتُهُ بِالْجَمَلِ، وَنَقَدَنِي ثَمَنَهُ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَأَرْسَلَ عَلَي إِثْرِي، قَالَ: مَا كُنْتُ لآخُذَ جَمَلَکَ، فَخُذْ جَمَلَکَ ذلِکَ فَهُوَ مَالُکَ**» بخاری (۱۹۹۱) ومسلم (۷۱۵). یعنی: «بر شتری سوار بودم و میرفتم، شترم خسته شده بود، پیغمبر صلی الله علیه وسلم به من رسید، (وقتی دید شترم خسته است) عصایی به او زد و برایش دعا کرد، پس از دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم طوری به سرعت می‌رفت که هیچ شتری به او نمی‌رسید، آنگاه گفت: «این شتر را به یک (اوقیه) چهل درهم به من بفروش»، گفتم: آنرا نمیفروشم، بار دیگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: «آنرا به یک اوقیه به من بفروش»، شترم را به او فروختم، و گفتم: تا به منزل می‌رسم حق سواری بر آنرا دارم، همینکه به منزل رسیدیم شترم را به حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم بردم، ایشان قیمت آنرا نقداً به من داد وقتی از حضورش خارج شدم فوراً کسی را به دنبال من فرستاد، (برگشتم)، فرمود: منظورم این نبود که شترت را از تو بگیرم، پس آنرا با خود ببر و قیمت آن هم مال خودت باشد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴- پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام ادای حقوق دیگران بخوبی عمل می نمود و بر آن نیز تشویق می کردند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «**كَانَ لِرَجُلٍ عَلَي النَّبِي صلي الله عليه وسلم سِنٌّ مِنَ الإِبِلِ فَجَاءَهُ يتَقَاضَاهُ فَقَالَ: (أَعْطُوهُ)، فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يجِدُوا لَهُ إِلاَّ سِنًّا فَوْقَهَا، فَقَالَ (أَعْطُوهُ)، فَقَالَ : أَوْفَيتَنِي أَوْفَي اللَّهُ بِكَ ، قَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم: إِنَّ خِيارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً**» بخاری (۲۱۸۲) و مسلم (۱۶۰۱). یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم شتری به مردی قرضدار بود. آن مرد نزد پیامبر آمد و شترش را خواست. پیامبر فرمود : (شتر را) به او بدهید، لذا دنبال شتری مثل شتر او گشتند ولی نیافتند، شتری بزرگتر پیدا کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (این شتر را) به او بدهید، مرد گفت: حق مرا به صورت کامل ادا کردی خداوند حق شما را ادا کند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : بهترین شما کسی است که به بهترین وجه قرضش را ادا کند».

۵- پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت به پذیرفتن فسخ معامله از طرف انسان نادم و پشیمان تشویق می کردند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَنْ أَقَالَ مُسْلِماً أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يوْمَ الْقِيامَةِ**» أبو داود (۳۴۶۰) و ابن ماجه (۲۱۹۹).

یعنی: «کسی که از مسلمانی فسخ معامله را بپذیرد، خداوند در روز قیامت از لغزشها و گناهانش در میگذرد».

اقاله: یعنی گذشت و سخاوت، و بازگشتن از خرید یا فروش، و دلالت بر کرم نفس دارد.

بعنوان مثال : هرگاه کسی چیزی را از فروشنده ای بخرد، سپس به دلیلی از خرید خود پشیمان گشت؛ حال احساس فریب خوردگی کرده باشد، و یا دیگر نیازی به آن نداشته باشد، و یا قیمت آنرا گم کرده باشد، او جنس خریداری شده را به فروشنده پس می دهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و فروشنده نیز از او می پذیرد؛ الله متعال در روز قیامت از لغزشها و مشقتهای او می گذرد، زیرا او در حق خریدار خود احسان نموده است، و این درحالی است که عقد معامله منعقد شده و خریدار توانایی فسخ آنرا نداشت. نگاه به: "عون المعبود" شرح سنن ابو داود.

۶- پیامبر صلی الله علیه وسلم اجناس مردم را ناچیز و بی ارزش نمی شمارد، چنانکه در حدیث جابر رضی الله عنه در مورد فروش شترش به ایشان گذشت، و در هنگام خرید کالا در مورد قیمت آن بحث میکرد تا با فروشنده بر سر آن به توافق برسد.

از سوید بن قیس رضی الله عنه روایت است که گفت: «**جَلَبْتُ أَنَا وَمَخْرَمَةُ الْعَبْدِي بَزًّا مِنْ هَجَرَ فَأَتَينَا بِهِ مَكَّةَ، فَجَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم يَمْشِي، فَسَاوَمَنَا بِسَرَاوِيلَ، فَبِعْنَاهُ**» ترمذی (۱۳۰۵) و قال: حسن صحیح، وأبو داود (۳۳۳۶) والنسائی (۴۵۹۲) وابن ماجه (۲۲۲۰). یعنی: «من و مخرمه عبدی پارچه هائی از منطقهء هَجَر آوردیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد و از آن ازاری خرید و در مورد قیمت آن با ما بحث کرد و ما آنرا به ایشان فروختیم».

۷- پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت ترازو کردن جنس فروشی امر می کردند که آنرا سنگین تر وزن کنند (سنگینتر قرار دادن کفه ی ترازو و یا پیمانه در هنگام فروختن و وزن کردن).

از سوید بن قیس رضی الله عنه روایت است که گفت: «**(رأي) رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم رَجُلاً يزِنُ بِالأَجْرِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: (زِنْ وَأَرْجِحْ)**».

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در مقابل دستمزد (اجناس و پول مردم را) وزن می کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: وزن کن و افزون کن». این حدیث ادامه حدیث سابق است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸- پیامبر صلی الله علیه وسلم به مهلت دادن تنگدست و کم کردن بدهی او امر می فرمود.

از ابو الیسر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً أَوْ وَضَعَ عَنْهُ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ**» مسلم (۳۰۰۶).

یعنی: «هرکس که به بدهکار تنگدست مهلت دهد و یا از قرض او کم کند، خدای تعالی او را در روز قیامت در سایهء عرش خویش جای میدهد».

۹- پیامبر صلی الله علیه وسلم از ربا، و غرر، و بیع العینه، و خرید و فروش محرمات، و فریب و تقلب نهی فرمودند.

غرر یعنی: معامله ای که توأم با جهالت و یا مخاطره باشد.

بیع عینه: بدین صورت است که کسی کالایی را بصورت نسیه به شخصی فروخته و تحویل دهد، و قبل از دریافت مبلغ، آنرا به قیمتی کمتر بصورت نقدی، از وی بخرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**مَنْ غَشَّنَا فَلَيسَ مِنَّا**». یعنی : «هرکس ما را فریب دهد و قصد تقلب داشته باشد از ما نیست» مسلم (۱۰۱).

و از ابوهریره روایت است: «**نَهَي رَسُولُ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيعِ الْغَرَرِ**» مسلم (۱۵۱۳). یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از بیع غرر نهی کرد».

و از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إِذَا تَبَايعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمْ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيكُمْ ذُلًّا لَا ينْزِعُهُ حَتَّي تَرْجِعُوا إِلَي دِينِكُمْ**» (ابوداود (۳۴۴۵). یعنی: «آنگاه که به صورت عینه معامله کردید و دم گاو ها را گرفته (به کشاورزی مشغول شدید) و به کشت و کار دل خوش نموده، و جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره خواهد کرد، و تا زمانیکه به دین تان باز نگردید،آن را از شما برنمیدارد».

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الانشقاق

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۵ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴿۱﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴿۲﴾ وَإِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ﴿۳﴾وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴿٤﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴿۵﴾ يا أَيهَا الإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلاقِيهِ﴿٦﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِي كِتَابَهُ بِيمِينِهِ﴿۷﴾ فَسَوْفَ يحَاسَبُ حِسَابًا يسِيرًا﴿۸﴾ وَينْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴿۹﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوتِي كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ﴿۱۰﴾ فَسَوْفَ يدْعُو ثُبُورًا﴿۱۱﴾ وَيصْلَى سَعِيرًا﴿۱۲﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴿۱۳﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يحُورَ﴿۱٤﴾ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴿۱۵﴾ فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ﴿۱٦﴾ وَاللَّيلِ وَمَا وَسَقَ﴿۱۷﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴿۱۸﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴿۱۹﴾ فَمَا لَهُمْ لا يؤْمِنُونَ﴿۲۰﴾ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيهِمُ الْقُرْآنُ لا يسْجُدُونَ﴿۲۱﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يكَذِّبُونَ﴿۲۲﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يوعُونَ﴿۲۳﴾ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿۲٤﴾ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ﴿۲۵﴾

معلومات مؤجز:

سورهٔ «الانشقاق» از جمله سوره های مکی بوده، دارای (۱) یک رکوع، (۲۵) بیست و پنج آیت، (۱۰۸) یکصدو هشت کلمه، (۴۴۸) چهار صدو چهل وهشت حرف، و (۲۰۹) دوصدونه نقطه است.

آشنایی با سوره:

این سوره مانند بسیاری از سوره ها جزء اخیر قرآن عظیم الشان بوده و به مباحث روز قیامت میپردازد. در بدو سوره به حوادث هولناک و تکان دهندهٔ پایان جهان و شروع

(c) ketabton.com: The Digital Library

قیامت اشارات و تذکراتی دارد. در مرحله بعد این سوره به مسألهٔ رستاخیز و حساب اعمال نیکوکاران و بدکاران و سر نوشت آنها، و در مرحله سوم به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و کیفر الهی میشود. در مرحله چهارم بعد از ذکر سوگند هائی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره میکند و سر انجام در مرحله پنجم باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنهاست.

دربدو سوره به حادثه پاره شدن آسمان به عنوان یکی از علائم اولین قیامت اشاره شده، سپس هموار شدن زمین وبیرون ریختن هر چه در سینه خود دارد و بر انگیخته شدن انسان و رفتن اش بسوی الله و چگونگی توزیع نامه های اعمال مورد بحث قرار گرفته است.

طوریکه در قرآن عظیم الشان می خوانیم: «و این‌که رستاخیز آمدنی است، و شکّی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده میکند) (سوره حج، ۷)

- در قرآن کریم آمده است: «وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حقّ است! کسانی که میزان های (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند! و کسانی که میزان های (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما میکردند، ازدست داده‌اند (سوره اعراف، ۸ - ۹.)

- پروردگار ما در مورد این روز محاسبه وحساب رسی میفرماید: «چنانچه خداوند متعال میفرماید: «حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی‌که در غفلت اند و روی گردانند. (سوره ص ۱۱۷ — ۱۱۸)

همچنان در مورد تقسیم اعمال نامه ها میفرماید: «و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود (سوره تکویر، ۱۰)

مطابق حکم قرآنی، انسان‌ها در روز قیامت هنگام گرفتن نامه اعمال به دو دسته تقسیم میشوند: گروهی که نامه اعمالشان را به دست راست شان میدهند؛ گروه دیگری که نامه اعمال شان را از پشت سر به دست چپ شان میدهند. گروه اول شادمان و دارای

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسابرسی آسان و اهل بهشت هستند. اما گروه دوم، اهل جهنم میباشند (که به این موضوع در آیات، ۷ – ۱۲ بحث صورت گرفته است).

همچنان پل صراط، پُلی است که بر روی جهنم کشیده میشود وتمام بندگان خداوند باید از روی آن عبور کنند تا اگر جنتی است، داخل جنت شود. چنان‌که خدای متعال میفرماید: «و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می‌شوید این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت. (سوره مریم، ۷۱)

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «الانشقاق» نامیده شد که خداوند جلّ جلاله آن را با این فرموده اش: «**إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ**» که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی خوف وترس عظیم روز قیامت میباشد.

فضیلت سوره:

در مورد فضیلت این سوره در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: با رسول الله صلّی الله علیه وسلّم در هنگام تلاوت: «**إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ و اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**» سجده کردیم.

ترجمهٔ مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ**» (۱) (در آن هنگام که آسمان پاره، پاره شود).

«**وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ**» (۲) (و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و همین «سزاوارش» باشد)

«**وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ**» (۳) (و در آن هنگام که زمین گسترده شود،)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ**» (۴) (و هر آنچه در درون آن است بیرون افکنده وتخلیه شود،)

«**وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ**» (۵) (و به فرمان پروردگارش گوش نماید، و همین سزاوارش باشد)

«**يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ**» (۶) (ای انسان! بی گمان تو با تلاش سختی بسوی پروردگارت میروی، پس او را ملاقات خواهی کرد!)

«**فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ**» (۷) (پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود،)

«**فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً**» (۸) (بزودی محاسبه خواهد شد به محاسبه آسانی)

«**وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً**» (۹) (و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمیگردد.)

«**وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ**» (۱۰) (و امّا کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود،)

«**فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً**» (۱۱) (بزودی فریاد می‌زند وای بر من که هلاک شدم!)

«**وَيَصْلَى سَعِيراً**» (۱۲) (و در شعله های سوزان آتش میسوزد.)

«**إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً**» (۱۳) (بی گمان که او میان اهلش شادمان بود)

«**إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ**» (۱۴) (او گمان میکرد که هرگز بازگشت نمیکند!

«**بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً**» (۱۵) (آری، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد)!

«**فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ**» (۱۶) (پس نه چنین است ، قسم به شفق)

«**وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ**» (۱۷) (و سوگند به شب و آنچه را جمع‌آوری میکند،)

«**وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ**» (۱۸) (و سوگند به ماه آنگاه که بَدر کامل میشود،)

«**لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ**» (۱۹) (حتماً بالا روید از طبقه ای به طبقه ای)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**» (۲۰) (پس چیست آنانرا که ایمان نمیآورند؟!)

«**وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ**» (۲۱) (وچون قرآن بر آنها خوانده میشود سجده نمی کنند؟!

«**بَلِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ**» (۲۲) (بلکه کافران پیوسته آیات الهی را انکار میکنند!)

«**وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ**» (۲۳) (و خداوند آنچه را دردل پنهان میدارند بخوبی میداند!)

«**فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**» (۲۴) (پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده!)

بشارت:

در قرآن عظیم الشان و لغت، کلمه «بشارت» در خبر مسرّت بخش (مژده دادن) و اندوه بخش هر دو به کار رفته است اما طبق قرائن یکی از این دو معنا مشخّص می شود. (قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، جلد۱، صفحه ۱۹۴) خود کلمه «بشارت» (بشارة) در قرآن عظیم الشان نیامده، اما مشتقّات آن ذکر شده است؛ مانند «**بُشری**»: «**وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلاَّ بُشْری لَكُمْ**»؛ (آل عمران، ۱۲۶.) خدا آن را (یاری فرشتگان) برای شما بشارت و خبر شادی بخش قرار داد. کلمه «**بُشری**» در این آیات و مانند آن به معنای خبر مسرّت بخش و مژده به کار رفته است.

اماکلمه «**بشّر**» در قرآن کریم، به هر دو معنای بشارت آمده است؛ مانند: «**بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار**»؛ (سوره بقره: ۲۵) به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. کلمه «**بشّر**» در این آیه، به معنای مژده و خبر شادمانی آمده است. «**بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً**»؛ (سوره نساء :۱۳۸) به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنها است. و «**فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيم**» در این آیات، کلمه «**بشّر**» به معنای خبر اندوه بخش بوده که استعمال این کلمه، یک نوع استعاره و یا تحکّم است؛ یعنی، غیر از عذاب هیچ چیز دیگری برای آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیست؛ زیرا چون موعظه و پند و نصیحت در دل های کفار و بت پرستان هیچ گونه اثری نمی گذارد، خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده که به آنان عذاب دردناک و عقوبت را اعلام نماید، و نوعی طعن و سرزنش است.

«**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**» (۲۵) (مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، که برای آنان پاداشی است قطع‌نشدنی!

توضیح و تفسیر کلمات:

«**إِنشَقَّتْ**»: شکافت (مراجعه شود: سوره حاقّه / ۱۶، سوره انفطار / ۱).

«**أَذِنَتْ**»: گوش فرا داد و فرمان برد. امتثال نمود.

«**حُقَّتْ**»: سزاوار و شایسته همین است. بر آن واجب شده که منقاد و فرمانبردار باشد.

«**مُدَّت**»: کشیده و گسترده شد. هدف دو چیز است:

۱- از میان رفتن پستیها و بلندی ها و تبدیل زمین به پهنه و گستره فراخ و یکپارچه‌ای.

۲- گسترده تر و فراختر شدن زمین تا برای خلائق اوّلین و آخرین گنجایش پیدا کند.

«**أَلْقَتْ**»: پرتاب کرد. بیرون افکند.

«**تَخَلَّتْ**»: خالی گردید.

«**أَذِنَتْ . . .**»: این حوادث عظیم که با تسلیم کامل همه موجودات توأم است، بیانگر مرحله نوین هستی است. جواب (إذا) محذوف است و جمله‌ای این چنین است: انسان نتیجه اعمال خوب و بد خود را می بیند. برخی آیه بعدی را متضمّن جواب (إذا) میدانند.

«**كَادِحٌ**»: تلاشگرِ رنجبر. «**كَدْحاً**»: جدّ و جهد در کار همراه با رنج و تعب، به گونه‌ای که در جسم و جان اثر بگذارد.

«**إِلَى رَبِّكَ**»: این آیه ، بیانگر ذاتِ جویا و کوشای انسان و حرکت دائمی این رهرو رنجبر نالان در کاروان جهان گذران به سوی یزدان سبحان است.

«**فَمُلاقِيهِ**»: به پروردگار خود می‌رسی . به نتیجه تلاش و رنج خود میرسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمیر (هِ) به رَبّ یا کَدْح بر میگردد.

«**كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ**»: (مراجعه شود به سوره: اسراء / ۷۱، و سوره حاقّه / ۱۹).

«**سَوْفَ يُحَاسَبُ**»: محاسبه و رسیدگی خواهد شد.

«**أَهْلِهِ**»: خویشان و کسان او. مراد مؤمنان است.

«**وَرَآءَ ظَهْرِهِ**»: پشت سرش. اشخاص کافر و گناهکار نامه اعمال خود را از پشت سر و با دست چپ دریافت میدارند. چنین کاری بیانگر بیزاری ایشان از این نامه شوم و پرونده بدشگون است یعنی دوسیه بد رونق است (مراجعه شود به سوره: حاقّه / ۲۵).

«**يَدْعُو**»: فریاد می‌دارد . می‌طلبد . الف زائدی در رسم‌الخطّ قرآنی در آخر دارد.

«**ثُبُوراً**»: هلاک و نابودی (مراجعه شود به سوره: فرقان / ۱۳ و ۱۴).

«يَصْلَى»: به آتش وارد میگردد و بدان میسوزد (مراجعه شود به سوره: نساء / ۱۰، سوره ابراهیم / ۲۹، سوره اسراء / ۱۸۹).

«سَعِيراً»: آتش سوزان و شعله‌ور. دوزخ.

«**أَهْلِهِ**»: خانواده و خویشان خود. دوستان و همدمان خود.

«**كَانَ . . . مَسْرُوراً**»: مراد سُرور ناشی از شهوتها و غفلتها، و لذّت حاصل از کفر و گناه است.

«**لَن يَحُورَ**»: باز نمی‌گردد . مراد این است که به معاد باور نداشته است و معتقد به رستاخیز و حساب و کتاب اخروی و بهشت و دوزخ نبوده است.

«**فَلآ أُقْسِمُ**»: (مراجعه شود به سوره: واقعه / ۷۵، سوره حاقّه / ۳۸، سوره معارج / ۴۰).

«**الشَّفَقِ**»: سرخی کناره آسمان در افق مغرب، در آغاز غروب آفتاب.

«**وَسَقَ**»: فرا گرفت. جمع کرد.

منظور از «شفق» در این سوره همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است. و از آنجا که ظهور شفق خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می دهد، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعلام پایان روز و آغاز شب است، و زیبائی خاصی دارد و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیدهٔ زیبای آسمانی کند.

«**إِتَّسَقَ**»: جمع گردید. جمع و جور شد . گِرد و تمام شد. مراد کمال نور ماه در شب چهارده است که ماه در این حالت فروغ و زیبائی خاصّی دارد.

«**لَتَرْكَبُنَّ**»: قطعاً حال به حال می‌گردید و احوال و اوضاع گوناگونی را پشت سر می گذارید.

«**يُكَذِّبُونَ**»: به کار بردن فعل مضارع، برای استمرار است، و گواه بر این معنی که کافران در تکذیب های خود اصرار داشته و دارند.

«**يُوعُونَ**»: نگاه می‌دارند. در ظرف دلها پنهان می‌نمایند و به دل میگیرند (مراجعه شود به سوره: معارج /۱۸، سوره حاقّه / ۱۲). (مواخذ تفسیر: نور).

قیامت و علایم آن:

ابو بکر الجزائری یکی استادان شهیر تفسیر وحدیثی در مدینه منوره در کتاب خویش (عقیدهٔ المؤمن) روز قیامت را چنین تعریف وتوصیف نموده است: «**ان المراد من يوم القيامه امران: فنا ء هذه العوالم كلها وانتها هذه الحياة بكاملها والثانى إقبال الحياة الآ خرة وابتد إها ، فدل لفظ اليوم الآ خر على آخر يوم هذه الحياة وعلى اليوم الاول والاخر من الحياة الثانيه اذ هو يوم واحد لا ثانيه له فيها البتة**» (هدف از روز قیامت دو چیز است:

اول زوال و فنا همه این جهان، فنا و ختم زندگی.

دوم اغاز وابتدا زندگی دیگر.

پس لفظ اخرت بر اخرین روز زندگی این جهان و بر اولین روز و اخرین روز زندگی دوم دلالت میکند، بخاطر اینکه تعریف روز قیامت چنین بیان یافته است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**هو الحادثه الکونیة العظمی التی تطوی عند ها السموات والارض وینتشر فیها النظام الکونی**» (روز قیامت یک حادثه بزرگ کونی است که در آن آسمان ها و زمین با هم درهم می چسپد و نظام کونی امروزه در آن در هم و بر هم میگردد.).

ابوبکر بن ابوالدنیا از مقداد بن اسود نقل میکند که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده است که فرمودند:

«روز قیامت آفتاب به اندازه یک یا دو میل (سلیم بن عامر یکی از راویان حدیث میگوید: نمیدانم منظور از میل مسافت زمین است یا منظور همان میلی است که با آن سرمه در چشم می‌کنند) به مردم نزدیک می‌شود و مردم در گرمای آن به تناسب اعمال شان عرق می‌ریزند. گروهی تا پشت پایشان و گروهی تا زانو و گروهی دیگر تا کمربند شان و گروهی تاحلقوم به اندازه بینی و گروهی تا پیشانی در عرق قرار دارند. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره به دهان مبارکش کرده و فرمودند: و گروهی که عرق آنها را در برمی‌گیرد و غرق مینمایند». (مسلم و ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده اند.)

در صحیحین از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هفت گروهند که در روزی که هیچ سایه‌ای به جز سایه خداوند وجود ندارد خداوند آنها را زیر سایه خودش میگیرد. رهبر عدالت‌پیشه، جوانی که در عبادت خدا کلان شده باشد، و مردی که قلبش به مسجد معلق است، و دو نفری که در راه خدا با یکدیگر دوست شده و نشست و برخاست شان به خاطر الله باشد، و مردی که وقتی زنی با شخصیت و زیبا از او تقاضای فعل حرامی را کند بگوید: من از الله می‌ترسم، و کسی که آنقدر مخفیانه صدقه میدهد که دست چپش از صدقه دست راستش بیخبر میماند، و کسی که در خلوت با یاد خدا اشک بریزد».

همه این زمانی است که مردم در جایگاه تنگ و تاریکی قرار دارند، جایی طاقت فرسا مگر بر کسانی که خداوند به آنها لطف نماید و آسان کند، از خداوند میخواهیم که آن روز را بر ما آسان نموده و ما را از سختی هایش به دور بدارد (آمین).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی مردم از قبرهایشان برمی خیزند زمین را به گونه‌ای دیگر می بینند. کوهایش مسطح گشته و تپه ها از بین رفته‌اند، شکلش تغییر یافته، رودها خشک شده و درختان ریشه‌کن گشته و دریاها برافروخته شده‌اند. پستی و بلندی‌هایش یکسان شده و شهرها و روستاها خراب گشته اند، زلزله ها رخ داده و زمین همه محتویاتش را بیرون ریخته است که انسان می پرسد: زمین را چه شده است؟

آسمان ها نیز به همین صورت تغییر یافته است. ستارگان خاموش شده و متلاشی گشته اند و آسمان شکافته شده و تکه تکه گردیده است و فرشتگان همه جا را احاطه کرده‌اند و آفتاب و ماه در یک جا جمع شده و تاریک شده‌اند که بعد از آن خاموش میشوند.

ابوبکر بن عیاش از ابن عباس نقل می‌کند که فرمود: «وقتی مردم از قبرها بیرون میآیند، می بینند که نه زمین زمین قبلی است و نه مردم مردمی هستند که قبلاً آنها را می شناخته اند».

خداوند میفرماید: «**يوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُواْ للّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**» (سوره ابراهیم/ ۴۸) «روزی که زمین به زمین دیگری و آسمان ها به آسمان های دیگری تبدیل میشوند و مردم در پیشگاه خداوند یگانه مسلط حضور به هم میرساند».

«**يوْمَ تَمُورُ السَّمَاء مَوْرًا * وَتَسيرُ الْجِبَالُ سَيرًا * فَوَيلٌ يوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**» (طور/ ۹-۱۱).

«روزی که آسمان سخت به تکان و جنبش میافتد و درهم میلولد * و کوها شتابان روان میگردند * در آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان».

«**فَإِذَا انشَقّتِ السَّمَاء فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِأَيِ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فَيوْمَئِذٍ لّا يسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَيِ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**» (سوره الرحمن/۳۷-۴۰)

«بدانگاه که آسمان شکافته شود و همچون روغن گداخته‌ای گردد، پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب میکنید، در آن روز وقت آن نیست که انس و جن از گناهانشان پرسیده شود، پس کدامین نعمت پروردگارتان را انکار میکنید».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَيوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانشَقّتِ السَّمَاء فَهِي يوْمَئِذٍ وَاهِيةٌ، وَالْمَلَكُ عَلَي أَرْجَائِهَا وَيحْمِلُ عَرْشَ رَبّکَ فَوْقَهُمْ يوْمَئِذٍ ثَمَانِيةٌ، يوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَي مِنكُمْ خَافِيةٌ**» (سوره الحاقه / ۱۵-۱۸) «بدان هنگام است که آن واقعه (روز قیامت) رخ میدهد، و آسمان از هم می‌شکافد و پراکنده میشود، و در آن روز سست و نا استوار میگردد، و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان قرار میگیرند و در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را حمل مینمایند، در آن روز به خدا عرضه میشوید و چیزی از کار های پنهانیتان مخفی و پوشیده نمیماند».

در صحیحین از سهل‌بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:«روز قیامت مردم بر سرزمینی بسیار سفید و صاف که هیچ مرز بلندی بر آن وجود ندارد محشور میشوند».

امام احمد از عایشه صدیقه رضی‌الله عنها نقل می‌کند که فرمود: «من اولین کسی بودم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آیه: «**يوْمَ تُبَدّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ**» (سوره ابراهیم / ۴۸)

سؤال نمودم، پرسیدم: یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم ! مردم در این حالت کجا هستند؟ فرمود: (بر صراط)». (امام مسلم و ترمذی و ابن ماجه نیز روایت کرده‌اند.)

مسلم در روایتی دیگر از ثوبان خدمتگار رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که: یکی از علمای یهود در مورد این آیه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال نمود: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در تاریکی نزدیک پل صراط».

آیات مربوط به قیامت در بیشتر سوره‌های قرآن کریم وجود دارد. امام احمد از ابن عمر رضی الله عنه نقل می‌فرماید: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:کسی که می خواهد از نزدیک قیامت را تماشا کند، سوره‌های «التکویر» و «الإنفطار» و «الإنشقاق» و سوره هود را بخواند. (- به روایت امام احمد از عبدالرزاق از عبدالله بن یحیی صنعانی از عبدالله بن یزید صنعانی از ابن عمر از رسول الله صلی الله علیه وسلم، ترمذی نیز این

(c) ketabton.com: The Digital Library

حدیث را روایت نموده است.) «**إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ﴿١﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴿٢﴾ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴿٣﴾ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴿٤﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴿٥﴾ يا أَيهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ كَادِحٌ إِلَي رَبِّکَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴿٦﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِي كِتَابَهُ بِيمِينِهِ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يحَاسَبُ حِسَابًا يسِيرًا﴿٨﴾ وَينقَلِبُ إِلَي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴿٩﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوتِي كِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ﴿١٠﴾ فَسَوْفَ يدْعُو ثُبُورًا﴿١١﴾ وَيصْلَي سَعِيرًا﴿١٢﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴿١٣﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يحُورَ﴿١٤﴾ بَلَي إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا**» (سوره الإنشقاق / ١-١٥)

«هنگامی که آسمان می‌شکافد ، و فرمان پروردگارش را می‌برد و چنین نیز سزاوار است، و هنگامی که زمین گسترده می‌شود ، و هر چه در درون خود دارد بیرون ریخته و خالی میگردد، و فرمان پروردگارش را می برید و سزاوار نیز همین است، ای انسان، تو با تلاش و رنج فراوان به طرف پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی نمود، در آن وقت هر کسی نامه اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آسانی خواهد شد و خرم و شادمان به سوی خانواده اش برمیگردد، و اما آن کسی که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، مرگ را فریاد زده و آرزوی هلاکت میکند، و به آتش سوزان دوزخ خواهد رسید، او در دنیا در میان خانواده اش سرمست و مسرور بوده است، او گمان می‌کرده که هرگز به سوی خدا باز نخواهد گشت، آری! پروردگارش او را میدیده و آگاه از حالش بوده است».

اسرافیل فرشته مأمور دمیدن در صور، دو مرتبه به اذن خداوند در صور میدمد: بار اول جهت پایان دادن به دنیا و از بین رفتن تمام موجودات روی زمین و آسمان (به جز کسانی که خدا بخواهد) و تغییرات و تبدیلاتی که جهت شروع روز قیامت در زمین و آسمان صورت می‌گیرد می‌باشد و بار دوم جهت برخواستن موجودات و انسان ها از قبر هایشان و شتافتن به سوی صحرای محشر جهت رویارویی با خداوند و گرفتن کارنامه اعمال است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَالسّماوَاتُ مَطْوِياتٌ بِيمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي عَمّا يشْرِكُونَ * وَنُفِخَ فِي الصّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلّا مَن شَاء اللّهُ ثُمّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَي فَإِذَا هُم قِيامٌ ينظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنّبِيينَ وَالشّهَدَاء وَقُضِي بَينَهُم بِالْحَقّ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ * وَوُفّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يفْعَلُونَ» (سوره الزمر / ۶۷-۷۰) «در صور دمیده خواهد شد و تمامی کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده میشود که به ناگاه همه مردم از قبرها به پاخواسته و به اطراف مینگرند * و زمین با نور خدا روشن میشود و نامه اعمال توزیع می‌گردد و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند و به درستی بین مردم قضاوت می‌شوند و اصلاً به آنها ستمی نمی‌شود * و به تمام و کمال جزای هر کاری را که انسان کرده است بدو داده می‌شود و خداوند بهتر می‌داند که آنها چه کارهایی را میکرده اند».

اما سختی روز قیامت بیشتر مختص کافران خواهد بود و کسانیکه در دنیا به آیات خداوند کفر ورزیده اند در حقیقت خود به خودشان ظلم کرده اند چرا که با کفر ورزیدن خود را مستحق عذاب و قهر و غضب الهی ساخته اند درحالیکه در دنیا بدانها هشدار داده شده بود.

خداوند میفرماید: «وَيوْمَ ينفَخُ فِي الصّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلّا مَن شَاء اللّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ * وَتَرَي الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِي تَمُرُّ مَرَّ السّحَابِ صُنْعَ اللّهِ الّذِي أَتْقَنَ كُلّ شَيءٍ إِنّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» (النمل / ۸۷-۸۸) «و روزی که در صور دمیده میشود تمام کسانی که در آسمانها و زمینند وحشت زده و هراسناک شوند مگر کسانی که خدا بخواهد و همگان فروتنانه در پیشگاه خدا حاضر و آماده میگردند * و کوه ها را ساکن و بی حرکت می پنداری در حالی که مانند ابر ها در سیر و حرکت هستند، این ساختار خداوندی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، مسلماً از کارهای شما آگاه است». «**فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِکَ يوْمَئِذٍ يوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَي الْكَافِرِينَ غَيرُ يسِيرٍ**» (سوره المدثر / ۸-۱۰) «هنگامی که در صور دمیده شود * آن روز، روز سختی خواهد بود * بر کافران آسان نخواهد بود».

امام احمد از ابن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند که در تفسیر آیه: «**فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ**» (سوره المدّثر:۸) از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که فرمودند: «چه کار خواهید کرد در حالی که مسئول دمیدن در صور آن را در دست گرفته و پیشانی را به جلو آورده و منتظر امر خداوند است تا در آن بدمد؟» یاران پرسیدند: یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «حسبنا الله و نعم الوکیل، علی‌الله توکلنا». «خدا برای ما بس است و چه خوب پشتوانه ایست، بر خدا توکل نمودیم».

پس با نفخ اول در صور، نظام آفرینش کنونی به هم می‌ریزد و از شدت انفجار همه موجودات جان می‌دهند و آسمان‌ها و زمین از مسیرهای طبیعی خود خارج گشته و در یک کلام زلزله قیامت رخ می دهد که این همه حوادث مقدمه‌ای خواهد بود جهت بازگشت به خدا و پس دادن حساب در روز قیامت.

سپس بعد از مدت چهل سال بار دیگر صور دمیده می‌شود که همه مردگان بدون در نظر گرفتن زمان مرگ شان مبعوث گشته و مات و حیرت‌زده به خاطر تغییراتی که در نظام آفرینش می بینند، به اطراف خود نگاه می‌کنند و آنجاست که تبهکاران به بدبختی و روسیاهی خود پی برده و دیوانه‌وار به این طرف و آن طرف می‌دوند و در نهایت با بدنی عریان و پا ی لوچ به سوی صحرای محشر روانه می‌گردند. و چه زیبا خداوند در یک جمله چنین بیان می کند: «**مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَي**» (سوره طه / ۵۵) «ما شما ار زمین آفریده‌ایم و بدان باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم».

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوالاتی ضروری در روز قیامت:

انسان ها در مورد معبودی که عبادت کرده‌اند، مورد سؤال قرار می گیرند. از آنان سؤال میشود که پیامبران را اجابت کرده‌اند یا خیر.

انسانها درباره اعمالی که انجام داده‌اند و از نعمت هایی که در دنیا از آنها بهره برده‌اند و از عهد و پیمانها و از گوش، چشم و دلهای شان سؤال خواهد شد. در این بحث از موارد ذکر شده صحبت خواهد شد.

۱- کفر و شرک:

نباید فراموش کرد ، مهمترین سؤالی که در روز قیامت از انسانها بعمل می آید راجع به کفر و شرک است. از آنها درباره معبود هایشان سؤال میشود. خداوند میفرماید: آیه: **«وَقِيلَ لَهُمْ أَينَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * مِن دُونِ اللّهِ هَلْ ينصُرُونَكُمْ أَوْ ينتَصِرُونَ»**. (سوره الشعراء: ۹۲ — ۹۳) (و بدیشان گفته می‌شود: کجا هستند معبودهای تان که پیوسته آنها را عبادت میکردید؟ (معبودهای) غیر از خدا. آیا آنها (در برابر این شدائد و سختی هائی که اکنون با آن روبرو هستید و هستند (بتها) شما را کمک میکنند یا خویشتن را یاری میدهند؟).

«وَيوْمَ ينَادِيهِمْ فَيقُولُ أَينَ شُرَكَائِي الّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ». (سوره القصص: ۶۲) (روزی (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می‌دارد و میگوید: آن شرکائی که برای من گمان می‌بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب ها و پرده ها کنار رفته‌اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بتها و خداگونه های انس و جنّی که می پنداشتید و می پرستیدید بیایند و شما را از عقاب و عذاب آفریدگار برهانند).

انسان ها درباره اینکه غیر از خدا چه کسی را عبادت می‌کردند و اینکه جانوران و انواع هدایا را به معبودهای باطل تقدیم می‌کردند مورد سؤال قرار خواهند گرفت آیه: **«وَيجْعَلُونَ لِمَا لاَ يعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّهِ لَتُسْأَلُنّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ»**. (سوره

(c) ketabton.com: The Digital Library

النحل: ۵۶) «(کافران) برای بتهائی که چیزی نمیدانند (زیرا که جمادند)، بهره‌ای (از حیوانات و ارزاق خود) که ما بدیشان داده‌ایم قرار میدهند (و بدین وسیله بدانها تقرّب می جویند). به خدا سوگند! (در دادگاه قیامت) از این دروغ و بهتانها باز پرسی خواهید شد (و سزای کردارتان داده میشود».

و راجع به تکذیب پیامبران مورد سؤال قرار میگیرند: آیه: «**وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيتْ عَلَيهِمُ الْأَنبَاءُ يوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يتَسَاءَلُونَ**». القصص: ۶۵ – ۶۶) (خاطرنشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد میدارد و میگوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟ در این هنگام (بر اثر حیرت و دهشت) همه خبرها از یادشان میرود (و جملگی دچار فراموشی میشوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت و حتّی از خوف و ترس) نمیتوانند چیزی از یکدیگر هم بپرسند).

۲- در دنیا چه عملی را انجام داده‌اند؟

انسان در مورد اعمالی که در دنیا انجام داده است مورد بازخواست قرار می گیرد.

«**فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يعْمَلُونَ**». (سوره الحجر: ۹۲ – ۹۳)

(به پروردگارت قسم ! که حتماً (در روز رستاخیز از آنچه در دنیا مردمان انجام میدهند) از جملگی ایشان پرس‌وجو خواهیم کرد. (سؤال و بازخواست میکنیم) از کارهائی که (در جهان) می کرده‌اند).

«**فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ**». (سوره الأعراف: ۶) (در روز قیامت) به طور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و چه دیده‌اید؟).

در سنن ترمذی از أبی برزه أسلمی رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لا تزول قدما عبد يوم القيامة، حتي يسأل عن عمره فيم أفناه، وعن**

(c) ketabton.com: The Digital Library

علمه فيم فعل، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه؟ وعن جسمه فيم أبلاه؟» (جامع الاصول (۴۳۶/۱۰) وشماره آن: ۷۹۶۹.) (در روز قیامت هیچ کس نمیتواند قدم بردارد تا اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال نشود:

۱- عمرش را در چه چیزی صرف نمود.

۲- جوانی ات را با چه چیزی بسر برد.

۳- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد.

٤- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد و در چه چیزی خرج نمود).

باز در سنن ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لا تزول قدم ابن آدم يوم القيامة من عند ربه، حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه؟ وعن شبابه فيم أبلاه؟ وعن ماله من أين اكتسبه، وفيم أنفقه، وماذا عمل فيما علم**».

(در روز قیامت هیچ کس نمی‌تواند در حضور پروردگار قدم بردارد تا اینکه در مورد پنج چیز از او سؤال نشود:

۱- عمرش را در چه چیز صرف نمود.

۲- مقطع جوانی را با چه چیزی بسر برد.

۳- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد.

٤- مال و ثروتش را در چه چیزی خرج نمود.

٥- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد).

آنچه که در حدیث مذکور و یا امثال آن قابل توجه است، اینکه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را بسوی احتیاط و تخفیف در جمع آوری اموال دعوت می کند، زیرا به هر میزان که مال انسان زیاد باشد، مدت محاسبه اش نیز به همان میزان زیاد و طولانی خواهد بود. و به هر میزان که مال و دارایی‌اش اندک باشد، مدت زمان حسابش به همان میزان کوتاه بوده و به سرعت تمام به بهشت برده می شود. از رسول‌اکرم الله صلی الله علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم روایت شده که فرمود: «**إن فقراء المهاجرين يسبقون الأغنياء، يوم القيامة إلي الجنة بأربعين خريفاً**». (مهاجرین فقراء به مدت چهل سال جلوتر از مهاجرین اغنیاء به بهشت برده می شوند).

۳- نعمت هایی که مورد استفاده بوده اند:

خداوند روز قیامت از نعمت‌هایی که در دنیا به انسان اعطا فرموده، میفرماید: «**ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**». (سوره التکاثر: ۸) (سپس در آن روز از ناز و نعمت باز خواست خواهید شد).

مقصود از نعمت موارد زیر می باشند:

شکم سیر، آب خنک، سایه خانه و مسکن، تعدیل در ساختار جسم و روح و لذت خواب.

سعید بن جبیر رضی الله عنه میگوید: حتی یک جرعه عسل مورد بازخواست واقع میشود.

مجاهد می‌گوید: تمام لذات دنیوی شامل بازخواست می باشند.

حسن بصری می گوید: نعمت صبح و شام نیز از جمله نعمت هایی هستند که انسان در مورد آنها مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

ابن عباس میگوید: نعیم عبارت است از: صحت جسم، چشم و گوش. تفسیر ابن کثیر: (۳۶۴/۷) انواع نعمت هایی که شمرده شدند، از باب تنوع در تفسیر نعمت بود و گرنه نعمت‌های خداوند بسیار زیادند و قابل شمارش نیستند: «**وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا**». (سوره إبراهیم: ۳۴) (و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمیتوانید آنها را شمارش کنید).

بعضی نعمت ها ضروری و برخی دیگر از مکملات هستند و مردم نیز در ارتباط با نعمت یکسان نیستند. مردم یک دوران از نعمت هایی بهره می جویند که در دوره بعدی یا قبلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجود نداشته و ندارند. در شهری نعمت هایی یافت میشوند که در شهر دیگر یافت نمی شوند. انسان ها از تمام این نعمت ها مسؤل خواهند بود.

در سنن ترمذی از ابی هریره روایت شده که رسول‌اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إن أول ما يسأل العبد عنه يوم القيامة من النعيم أن يقال له: ألم نصح لک جسمک؟ ونروک من الماء البارد**». مشکاة المصابیح: (۶۵۶/۲) و شماره آن: (۱۵۹۶).

(روز قیامت اولین سؤالی که در باره نعمت ها از انسان پرسیده میشود این است که: آیا جسمی سالم را به تو نداده بودیم؟ و از آب سرد تو را سیراب نکرده بودیم؟).

بعضی از مردم نعمت های بزرگ و با ارزش الهی را که به آنان عنایت شده‌اند، درک نمی کنند و قدر نعمت یک جرعه آب، یک لقمه طعام، مسکن، همسر و فرزندان را نمی دانند و نعمت را تنها در ساختمان های مجلل، باغ ها و سواری های آخرین مدل منحصر میدانند.

شخصی از عبدالله بن عمرو بن العاص سؤال کرد و گفت آیا ما از مهاجرین فقراء نیستیم؟ عبدالله از وی سؤال کرد: آیا همسر داری که نزد وی بروی؟ گفت: دارم، بعد سؤال کرد: آیا منزلی برای سکونت داری؟ گفت: دارم. عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از ثروتمندان هستی. آن شخص گفت: علاوه بر این من خدمت گزارانی نیز دارم، عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از جمله سلاطین هستی. صحیح مسلم: (۲۲۸۵/۴) وشماره آن: (۲۹۷۹).

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس: الصحة والفراغ**». (دو نعمت وجود دارند که بسیاری از مردم در ارتباط با آنها دچار ضرر و زیان هستند: تندرستی و فراغت وقت).

معنی حدیث این است که اغلب مردم در شکر و قدردانی از این دو نعمت کوتاهی می کنند، و به مقتضای آن دو، عمل نمی کنند و هرکس به مقتضای آنچه که بر وی واجب است عمل نکند، در خسارت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در مسند احمد آمده است که رسول‌اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لا بأس بالغني لمن اتقي الله عز وجل، والصحة لمن اتقي الله خير من الغني، وطيب النفس من النعيم**».

(کسانی که از معصیت خداوند می ترسند ثروت برای آنها هیچ اشکالی ندارد. تندرستی برای کسانی که از خداوند می ترسند، از ثروت بهتر است، و نفس پاکیزه از جمله نعمت ها است).

در صحیح مسلم از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**يلقي (الرب) العبد فيقول: أي فُل، ألم أكرمك، وأسودك، وأزوجك، وأسخر لك الخيل والإبل، وأذرك ترأس وتربع؟ فيقول: بلي. قال: فيقول: أفظننت أنك ملاقي؟ قال: فيقول: لا. فيقول: فإني أنساك كما نسيتني. ثم يلقي الثاني فيقول: أي فُل، ألم أكرمك، وأسودك، وأزوجك، وأسخر لك الخيل والإبل، وأذرك ترأس وتربع؟ فيقول: بلي. أي رب، فيقول: أفظننت أنك ملاقي؟ فيقول: لا. فيقول: فإني أنساك كما نسيتني. ثم يلقي الثالث، فيقول له مثل ذلك. فيقول: يا رب آمنت بك وبكتابك وبرسلك وصليت وصمت وتصدقت، ويثني بخير ما استطاع. فيقول: ههنا اذن.**

قال: ثم يقال له: الآن نبعث عليك شاهداً عليك، ويتفكر في نفسه، من ذا يشهد علي؟ فيختم الله علي فيه. ويقال لفخذه ولحمه وعظامه: انطقي فتنطق فخذه ولحمه وعظامه بعمله. وذلك ليعذر من نفسه. وذلك المنافق الذي يسخط الله عليه».

(وقتی که بنده با پروردگارش ملاقات می کند، پروردگار از وی سؤال می کند: ای فلانی! آیا از تو احترام نگرفتم؟ سیادت و بزرگی را به تو ندادم؟ همسر به تو ندادم؟ گاوان وشتران را در اختیار تو نگذاشتم؟ که تو بر آنها سیادت نکردی؟ بنده در جواب می گوید: آری، پروردگار از وی سؤال میکند، آیا تو گمان کردی که روزی با من

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملاقات می کنی و برای چنین کاری خود را آماده کرده‌ای؟بنده می‌گوید: خیر. پروردگار میگوید: همانطور که تو مرا فراموش کردی، من نیز امروز تو را به فراموشی می سپارم. با نفر دومی ملاقات میکند، همان گفتگو میان او و پروردگارش انجام می گیرد.

بعد خداوند نفر سومی را ملاقات می‌کند. همان سؤال را از وی می پرسد، میگوید: پروردگارا! به تو و به کتاب تو و پیامبر تو ایمان آورده‌ام، نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام وصدقه داده‌ام، و تا می تواند پروردگارش را تعریف می کند. آنگاه پروردگار به او می گوید: بس است.

سپس خداوند به او می‌گوید: آیا گواهی علیه تو بیاوریم، او بخود می اندیشد. چه کسی علیه من گواهی می دهد؟ خداوند بر دل او مهر می زند وبه ران، گوشت و استخوانهای او حکم می شود: سخن بگویید.آنگاه ران، گوشت واستخوانهای او پیرامون اعمالی که انجام داده است سخن می گویند تا عذری برای گناهانش باقی نمانده باشد و این معامله با منافقینی که مورد خشم خداوند هستند صورت خواهد گرفت).

سؤال از نعمت، در واقع سؤال از انجام شکر و سپاس در برابر نعمت هایی است که خداوند به انسان عنایت کرده است. هرگاه انسان شکر کند، در واقع حق نعمت را بجا آورده است. اما اگر منکر شود و از نعمت قدردانی نکند، خداوند بروی خشم خواهد کرد.

در صحیح مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول‌اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إن الله ليرضي عن العبد أن يأكل الأكلة، فيحمده عليها، أو يشرب الشربة فيحمده عليها**». (خداوند از بنده راضی و خشنود می شود وقتی که لقمه را بخورد و در برابر آن خدا را سپاس گوید، یا یک جرعه آب بنوشد و در برابر آن خدا را سپاس گوید). (مشکاۀ المصابیح وشماره آن: ۴۲.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

٤- عهد و پیمان:

خداوند انسانها را در برابر عهدوپیمانی که با او بسته‌اند مورد بازخواست قرار میدهد. آیه: «**وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولًا**». (سوره الأحزاب: ١٥) (آنان قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند (و در دفاع از اسلام و مسلمین بایستند). عهد و پیمان خدا پرسش دارد (و از وفای بدان بازخواست میشود».

و هرگونه عهد و پیمان جایز و مشروعی که میان انسانها بسته شود، خداوند در باره ایفاء و عدم ایفاء آن سؤال خواهد کرد. میفرماید: «**وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً**». (سوره الإسراء: ٣۴) (و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته‌اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده میشود).

٥ ـ گوش، چشم و دل:

خداوند انسانها را در برابر تمام گفته هایشان مورد سؤال قرار می‌دهد. اینجا است که انسانها را از گفتن سخنان بدون علم وسندبرحذر داشته است: «**وَلاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنّ السّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً**».(سوره الإسراء: ٣۶)

(از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهائی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضاء دیگر انجام می‌دهند) مورد پرسش قرار میگیرد). قتاده می‌گوید: راجع به آنچه که دیده‌ای یا ندیده‌ای، شنیده‌ای یا نشنیده‌ای، میدانی یا نمی دانی، چیزی نگو، زیرا خداوند راجع به همه اینها از تو سؤال خواهد کرد.

ابن کثیر می‌گوید: خلاصه آنچه که در آیه بیان گردید، این است که خداوند متعال از گفتن سخن بدون علم ومدرک نهی کرده است حتی سخن مظنون و مشکوک را نیز جایز نشمرده است می فرماید: «**اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ**». (سوره الحجرات: ١٢) (از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث آمده است: «**إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث**». (نزدیک گمان نروید، زیرا که گمان از بزرگترین دروغ است) در سنن ابو داود آمده است: بدترین سواری و تکیه گاه انسان این است که به ظن و گمان سخن گوید.

و در حدیثی دیگر آمده است: «**إن أفري الفري أن يري الرجل عينيه ما لم تريا**». (بزرگتر از همه دروغ ها این است که انسان به چشم خود نشان دهد آنچه را که چشم ندیده).

و در حدیثی صحیح آمده است: «**من تحلم حلماً كلف يوم القيامة أن يعقد بين شعيرتين وليس بفاعل**». (تفسیر ابن کثیر: (۳۰۸/۴). (هرکس به دروغ بگوید: من خواب دیده‌ام، روز قیامت به وی امر می شود تا دو دانه جو را گره زند و او هرگز قادر به این کار نخواهد بود)

یادداشت:

تفسیر قتاده، تألیف قتادۀ بن دِعامۀ معروف به ابوالخطاب سدوسی بصری که نابینا به دنیا آمد؛ او فقیه مشهور بصره و دانا به علم انساب و اشعار عرب به شمار میرفت.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره البروج

این سوره در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴿۱﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴿۲﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴿۳﴾ قُتِلَ أَصْحَابُ الأُخْدُودِ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيهَا قُعُودٌ﴿٦﴾وَهُمْ عَلَى مَا يفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴿۷﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلا أَنْ يؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴿۸﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ﴿۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴿۱۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴿۱۱﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴿۱۲﴾ إِنَّهُ هُوَ يبْدِئُ وَيعِيدُ﴿۱۳﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴿۱٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴿۱٥﴾ فَعَّالٌ لِمَا يرِيدُ﴿۱٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ﴿۱۷﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ﴿۱۸﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ﴿۱۹﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴿۲۰﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ﴿۲۱﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴿۲۲﴾

معلومات مؤجز:

سورهٔ «البروج» از جملهٔ سوره های مکی است، دارای (۱) رکوع، (۲۵) بیست وپنج آیت، (۱۰۹) یکصدونه کلمه، (۴۷۵) چهار صدو هفتاد وپنج حرف، و (۲۰۴) دوصدو چهار نقطه.

اکثریت مفسران در تفاسیر خویش این سوره را از سوره های «مکّی» معرفی نموده و بدین باور اند که: هدف اصلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به سوی مقاومت، پایمردی و استقامت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در همین رابطه در این سوره داستان «اصحاب اخدود» را نقل میکند، همان ها یکه خندق ها کندند و آتش های عظیمی در آن افروختند، و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمان شان باز نگشتند.

در قسمت دیگری از این سوره کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار میدهند سخت مورد حمله قرار داده و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید میکند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغهای پر نعمت بهشتی میدهد.

اصحاب اخدود:

محدثین و سیرت نویسان داستان اصحاب اخدود را به روایات مختلفی نقل و نوشته اند، خلاصه وچکیده این داستان به استناد حدیثی (صحیح مسلم) در خلاصه ی تفسیر بیان شده است که سبب شان نزول این سوره را نیز بیان مینماید.

سیرت نویسان می نویسند:

بنابر روایت ابن عباس در زمان پادشاهی «یوسف ذونواس در کشور یمن» مدت تقریباً هفتاد سال قبل از ولادت با سعادت پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاهن ودر روایت ساحر ماهر وذی خبره می زیست.

سیرت نویسان می افزایند : بعد از اینکه این ساحر مریض سخت شد ، به حضور« یوسف ذونواس» رفته و عرض داشت که من دچار مریضی سخت و نا علاجی شده ام واجل و مرگ من فرا رسیده است، پس لطفاً یک جوانی را در اختیار من قرار دهید تا سحر وجادوگری را به او تعلیم دهم ، شاه به در باریان هدایت فرمود ، تا جوانی ذکی و هوشیار را انتخاب وآنرا در اختیار ساحر قرار دهند.

در باریان جوان مورد نظر را یافتند و در اختیار جادوگر وساحر دربار قرار دادند، مورخین این جوان را در روایت خویش «عبد الله بن تامر» معرفی داشته اند. این جوان مطابق تعلیمات ساحر، همه روزه، غرض اموزش واخذ دوره سحری وجادوی، به قصر

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهی، نزد ساحر در رفت وآمد بود، در یکی از روز ها دربین راه به موعظه یک راهب و عالم مسیحی (که در آن وقت) دین مسیح دینی برحق بود) برخورد. این جوان بعد از استماع نصایح وعظ راهب ، به حقیقت دین الهی پی برد، وسر انجام مسلمان شد، خداوند چنان ایمان کامل و قوی نصیب اش گردانید ، که به خاطر ایمان اذیتهای مردم را تحمل کرد.

جوان (عبد الله بن تامر) از آن روز به بعد همه روزه به دیر و یاصومعه این عابد و عالم دینی میرفت و علاقمند بود که مدتی طولانی نزد این عالم روحانی باقی بماند و از وعظ و نصایح سودمند وعلمی اش استفاده ببرد.

خدا را عبادت میکرد وزیاد تر اوقات طوری اتفاق می افتاد که در رفتن به نزد ساحر چون مدتی زیادی نزد راهب باقی می ماند، تاخیر صورت میگرفت.

مؤرخین می افزایند:

از اینکه جوان در زیادتری از روز ها به تاخیر در موعود خویش به نزد ساحر میرسید، ساحر او را تنبه میکرد وحتی او را میزد.

جوان به راهب مسیحی شکایت کرد و آنرا از ماجر ولت وکوب اش توسط ساحر در بار شاهانه، مطلع ساخت.

راهب به جوان گفت پسرم وقتی ساحر گفت چرا دیر کردی بگو کسان من مرا معطل داشتند و هر گاه ، اعضای خانواده گفت که چرا دیر به خانه آمدی بگو، ساحر مرا معطّل نمود.

جوان در همین رفت و آمد بود که روزی مردم را دید که یک شیر بزرگ و خطرناکی، راه مردم را مسدود نموده و میخواهد مردم را به هلاکت برساند، جوان گفت من امروز معلوم می کنم که نصایح و پند راهب بر حق است و یا هم کار و فعالیت های ساحر. جوان سنگی را بر داشت و گفت «یا الله» اگر امر راهب در نزد تو محبوب تر است پس

(c) ketabton.com: The Digital Library

این شیر را باین سنگ بکش و سنگ بر سر شیر زد و او را کشت و مردم را از شر این شیر درنده نجات داد.

جوان داستان را به راهب اطلاع داد، راهب برای این جوان گفت: پسرم تو بزودی دستگیر خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی خواهشمندم مرا معرّفی نکنی.

آن جوان از آن تاریخ بعد شروع به مداوای مریضان می کرد و جذامی و برصی را معالجه و بهبودی میداد، در یکی از روز ها یکی از افرا د و ابسته به شاه که کور بود، نزد آن جوان آمده و تقاضای کرد که چشم او را بینا بسازد، جوان گفت من کسی را شفاء داده نمیتوانم، بلکه این پروردگار با عظمت است که شفاء دهنده است.

پس اگر تو ایمان به الله بیاوری من از الله خود میخواهم تا تورا بینا سازد ، ودر این راه از الله خود کمک می طلبم ، آن شخص به شنیدن این حرف ، ایمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفاء داد.

زمانیکه این شخص بینا شد نزد شاه «یوسف ذونواس» ر فت و ماجرای شفا چشم خویش را به حضور شاه بیان داشت.شاه به این شخص گفت که کی تو را شفا داد؟

شخص گفت: پروردگارم.

شاه گفت: من.

شخص گفت: نه پروردگار من و تو.

شاه گفت: آیا غیر از من خدایی دیگری برای تو است.

شخص گفت: بلی پروردگار من و پروردگار تو الله است.

شاه به درباریان خویش امر گرفتاری و شکنجه او را صادر کرد.

شخص بعد از شکنجه جوانی را که به دعای او بینا شده بود معرفی داشت.

شاه به گرفتاری آن جوان امر فرمود وجوان را نزد شاه حاضر نمودند. شاه بعد از حاضر شدن جوان در نزد اش از او پرسید: تو هستی که مریضان جذامی و مبروص را شفا میدهی؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوان گفت: من احدی را، شفا نمیدهم بلکه پروردگارم شفا میدهد.

شاه گفت: آیا غیر از من برای تو خدایی هست؟

جوان گفت: بلی خدای من و تو.

پس دستور داد او را شکنجه نمودند که محرّک و معلّم اوّلی را معرّفی کند.

جوان را آن قدر شکنجه کردند تا راهب را معرّفی کرد.

مؤظفین در بار راهب را دستگیر و راهب راشکنجه غیر انسانی نمودند که حتی سر او را توسط ، ارّه بریدند وجسد او را دونیم ساختند. و بجوان گفتند از دینت بر گرد، در غیرآن به همچو شکنجه ای روبرو خواهی شد.

جوان از تسلیم شدن وگذشت از راه خویش ابا ورزید.

شاه دستور داد عدّه ای او را برداشته و بر فلان و فلان کوه بردند. اگر از دینش برگشت او را رها سازند و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدرّه عمیق پرتاب اش کنند تا پاره پاره شود.

سیرت نویسان می افزایند:

زمان موعود رسید. درباریان جوان را گرفته و بر بالای کوه بردند. زمانیکه جوان بر سر قلعه کوه رسید دعا کرد: پروردگارا مرا از شر ایشان نجات ده.

میگویند با گفتن همین دعا کوه به لرزیدن آغاز کرد. همه محافظین همراه به قعر دره ها پرتاب وبه هلاکت رسیدند. وجوان صحیح وسالم نزد شاه دوباره برگشت و برای شاه گفت: الله همه محافظین شما را به هلاکت رسانید.

شاه برای بار دوم به محافظین خویش امرفرمود تا اورا گرفته و در میان امواج خروشان بحر غرق نمایند. محافظین جوان را گرفته بر کشتی سوار وروانه قعر بحر شدند. محافظین زمانیکه میخواستند که جوان را به بحر پرتاب کنند. جوان با خود گفت: الهی مرا از شر این ظالمان نجات ده! در همین اثنا کشتی یکجا با محافظین اش غرق وجوان صحیح

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلامتی نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت مأمورین چه شدند. گفت خدای من آنها را هلاک وغرق در بحر نمود.

جوان روی به شاه کرد و گفت:

تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی. گفت چه کنم گفت مردم را جمع کن و مرا بر تنه درخت خرمایی به دار بزن. پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمان گذارده و بگو: بنام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.

پس از شنیدن این سخن شاه مردم را جمع و جوان را بدار آویخت و تیری از کیسه تیر او بکمان گذارد و گفت بنام «الله این جوان» و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان اصابت نموده و بدین ترتیب این جوان مؤمن به شهادت رسید. مردم که غرض تماشا آمده بودند به یک صدا فریاد کشیدند وگفتند: «ما ایمان به الله» این جوان آوردیم.

همکاران و پاسبانان شاه بعد از دیدن این صحنه رو به شاه کرده و گفتند: دیدی از آنچه میترسیدی به سرت آمد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند.

شاه از این وضع عصبانی شد و دستور داد که خندق های عمیقی حفر کنند ودرآن آتش به افروزند. هرشخص که از دین این جوان انکار کند آن را رها و سایرین که معتقد و مؤید دین این جوان شده اند، در گودال های آتش زنده بسوزانید! که در این میان تعدادی زیادی از مؤمنان طعمه حریق شدند. (مؤرخین تعداد مؤمنان موحد که طعمه این حریق شده اند تقریباً در حدود ۱۲ الی ۲۰ هزار نفر تخمین زده اند.)

سیرت نویسان می افزایند:

در آنروز پروردگار با عظمت برای مؤمنان چنان قوت واستقامت نصیب گردانید که هیچ کدام از آنان بر ترک ایمان راضی نشدند و افتادن در آتش را پذیرفتند، ولی از دین وعقیده خویش انکار نه نمودند.

میگویند فقط یک زن که طفلی در آغوش داشت، از رفتن در آتش خود داری کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنگاه طفلش برایش گفت: مادر جان صبر کن، زیرا که حق با تو هست.

ابن کثیر می نویسد: در روایت محمد بن اسحق آمده است: جایی که کودک «عبد الله بن تامر» مدفون بود اتفاقاً بنابر ضرورت در زمان حضرت عمر فاروق اعظم حفاری شد و از آنجا جسد (عبد الله بن تامر) صحیح و سالم بیرون آمد که شسته نشده بود، و دستش بر جراحت که تیر خورده گذاشته شده بود، یکی از ناظران دست او را از زخم بر داشت و از آن خون جاری شد، باز در آنجا گذاشت، خون قطع گردید، و در دستش انگشتری بود که در آن کلمه «الله ربی» حک گردیده بود.

والی یمن موضوع را به حضرت عمر اطلاع داد. حضرت عمر در جواب گفت او را با وضعیت که وجود دارد یکجا با انگشترش دوباره دفن نماید.

ابن کثیر می نویسد که وقایع اتشوزی مؤمنان در خندق آتش سوزی، واقعه یگانه نبود، بلکه همچو وقایع دو و یا سه واقعه دیگری در منطقه دیگری نیز رخ داده است. و یکی از این واقعه دریمن (که وقوع آن در زمان هفتاد سال قبل از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمده است.) که قرآن عظیم الشان آنرا در این سوره بیان نموده است، آن خندق نجران از ملک یمن است.

«**إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ**» بیان مجازات ظالمانی است که مسلمانان را فقط به خاطر ایمان شان در خندق انداخته وسوختاندن ، ودر سزا پرودگار ما دو چیز را بیان فرموده است: «**فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ**» یعنی برایشان عذاب آخرت، عذاب دوزخ است و سزای دوم آن: «**وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ**» یعنی برای آنها عذاب سوزانی است، امکان دارد جمله دوم بیان و تاکید جمله اولی باشد، به معنای اینکه در جهنم رفته برای همیشه به عذاب سوختن در آتش، مبتلا باشند، و این هم ممکن است که جمله دومی مبین عذاب آنها در همین جهان باشد.

مفسرین مینویسند: مؤمنانی را که آنان در خندق انداخته بودند ، خداوند آنها را از مشقت چنین نجات داد که قبل از لمس کردن آتش ارواح آنها را قبض نمود، و اجسام شان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالی که مرده بودند در آتش افتادند، سپس این آتش به قدری شعله و ر شد که از حدود خندق بیرون آمد و در شهر انتشار یافت و تمام کسانی را که برای تماشای مومنان جمع شده بودند، سوزاند، فقط پادشاه «یوسف ذونواس» فرار وبه خاطر نجات از آتش، خود را به بحر انداخت، و آنجا غرق شد و مرد. (مظهری).

قرآن عظیم الشان خبر معذب بودن آنها را به عذاب جهنم و عذاب حریق، به «**ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا**» مقید نمود، یعنی این عذاب بر کسانی واقع می شود که بر این فعل خود نادم نشوند و توبه نکنند، در این آیه آنها به سوی توبه دعوت داده شده اند.

ابن کثیر مینویسد: حضرت حسن بصری فرموده است که: به جود و کرم خدا بنگرید که مردم اولیاء الله را سوزاندند وتماش کردند و باز هم الله آنها را به توبه ومغفرت دعوت می نماید.

خوانندۀ محترم!

توبه در لغت به معنای دست کشیدن از گناه، بازگشتن بر طریق حق، پشیمان شدن از گناه است. توبه را میتوان از الطاف و محبّت های الهی دانست، پس از گناه، جاده و راهی برای بازگشت ایجاد می‌شود، تا بنده خطا کار به محض آگاهی از بدی گناه، از آن راه باز گردد. تو به نعمت بزرگی است که بر بشر ارزانی شده است.

حقیقت «توبه» ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است. اگر کاری بوده که قابل جبران است، در صدد جبران بر آید.

گفتن استغفار بیانگر همین معنا است، به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: ترک گناه، ندامت و پشیمانی، تصمیم بر ترک در آینده، جبران گذشته و استغفار.

الله تعالی در قرآن از توبه واقعی به نام توبه نصوح نام برده است: « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا بازگردید و توبه کنید، توبه خالصانه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شخصی از پیامبر سؤال کرد که توبه نصوح چیست، حضرت فرمود: «شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی‌گردد.
بعضی گفته اند توبه نصوح آن است که واجد چهار شرط باشد: پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترک گناه و تصمیم بر ترک در آینده.

سحر، کهانت، تنجیم و عرافت:

سحر:

سحر عبارتست از جادو دود و دم ها و نخ های گره زده‌ای که جادوگران به قصد تأثیر گذاشتن بر مردم انجام می‌دهند که اثر آن به صورت قتل یا امراض مختلف و یا تفرقه بین زن و شوهر ظاهر می‌شود. این عمل کفر و ناپسند و مرض اجتماعی شنیعی است که ریشه‌کن ساختن و از بین بردنش واجب است، تا مسلمانان از شر آن نجات یابند.

کهانت:

ادعا کردن علم غیب با استخدام جنیات. شیخ عبدالرحمن بن حسن در کتاب (فتح المجید) می‌گوید: بیشتر آنچه در بین این امت پیدا می‌شود اخباری است که از اشیاء مفقود و غایب جنیات به دوستان خود (انسان ها) خبر می‌دهند و افراد جاهل آن را کشف و کرامت می پندارند، و بسیاری از مردم به این صورت فریب خورده و فکر میکنند کسی که چنین اخباری نقل میکند، ولی (دوست) خداست، در حالی که این افراد دوستان شیطان هستند. و رفتن نزد چنین افرادی که ادعای کهانت دارند گناه است.
امام مسلم به نقل از بعضی ازواج مطهرات از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «**مَنْ أَتَي عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاَةٌ أَرْبَعِينَ لَيلَةً**» (مسلم ۱۷۵۱/۴). (کسیکه نزد عراف برود و از او چیزی بپرسد، نماز چهل شبانه روزش به درگاه خدا قبول نمیشود).
امام احمد و ابو داود و ترمذی نیز از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت میکند، میفرماید: «**مَنْ أَتَي كَاهِناً أَوْ عَرَّافاً فَصَدَّقَهُ بِمَا يقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

أُنْزِلَ عَلَي مُحَمَّدٍ» (کسی که نزد کاهن برود، و آنچه بگوید قبول کند، به تحقیق به دین و قرآن محمد کافر شده است). (ابوداود ۴ / ۱۴، به لفظ فقد برئ بدل، و احمد فی مسند ۲ / ۴۸، بلفظ قد برئ، والترمذی فی سننه ۱ / ۱۶۴، و ابن ماجه فی سننه ۱ / ۲۰۹، والدارمی فی سننه ۱ / ۲۷۵ و ۲۷۶، و البخاری فی التاریخ الکبیر ۳ / ۱۶ و ۱۷، کلهم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه).

امام حاکم نیز از ابی هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که میفرماید: «**مَنْ أَتَي عَرَّافًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَقَه بِمَا يقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَي مُحَمَّدٍ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ**» (رواه امام احمد فی مسند ۲ / ۴۲۹، والحاکم فی مستدرکه ۱ / ۸ از حدیث ابی هریره رضی الله عنه).

کسیکه نزد عراف یا کاهنی (غیبگو) برود و آنچه می‌گوید، تصدیق کند به تحقیق به آنچه بر حضرت محمد (اسلام و قرآن) نازل شده کافر شده است.

علامه بغوی می‌گوید:

عراف کسی است که ادعا می‌کند از مقدمات امور که بر مال مسروق و مکان اشیاء گم شده دلالت میکند، آشنایی دارد و بعضی گفته اند عراف همان کاهن است (شرح السنه ۲ / ۱۸۲).

عرافت:

شیخ الاسلام ابن تیمیه درمورد عرافت می‌فرماید: عراف کلمه‌ای عام است که کاهن و منجم و رمال همه‌شان را شامل است. (مجموع الفتوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ۳۵ / ۱۷۳).

تنجیم:

استدلال‌گرفتن از احوال تغییرات فلکیه بر حوادثی که در زمین پیدا خواهد شد، این از اعمال دوران جاهلیت و شرک اکبر است، زیرا چنین کسانی عقیده دارند که ستاره‌گان در نظام هستی تصرف دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجه تسمیه این سوره:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند جلّ جلاله به آسمان دارای برج ها، «بروج» نامیده شد.

آشنایی با سورۀ بروج:

محتوی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به پایمردی و استقامت است. در همین رابطه در این سوره داستان «**اَصْحابِ اُخْدود**» را نقل میکند، همانها یکه خندق ها کندند و آتش های عظیمی در آن افروختند و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمان شان باز نگشتند.

در قسمت دیگری از این سوره کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار میدهند، سخت مورد حمله قرار داده وآنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می کند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغ های پر نعمت بهشتی میدهد.

در مقطع بعد آنها را به گذشتۀ تاریخ باز می گرداند و داستان فرعون و ثمود واقوام زورمند را در برابر دیدگانشان مجسم می سازد ، تا کفار مکه که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و مومنان بوده باشد.

و در آخرین مقطع سوره اشاره به عظمت قرآن عظیم الشان و اهمیت فوق العاده این وحی الهی می کند وسوره را با آن پایان میدهد.

فضیلت این سوره:

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و سلّم در نماز عشاء سوره «بروج» و **وَالسَّمَاء وَالطَّارِقِ** را می خواندند.

شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امتهای پیشین

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیز مانند مردم مکه در برابر دعوتهای الهی ستیزه‌گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده‌اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین‌گونه از منکران عنود و ستیزه‌گر با دین اسلام نیز انتقام می‌گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

اسباب نزول:

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور میزند، به‌طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به‌نام زرعه بن‌تبان اسعد حمیری معروف به ذونواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیت ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیله حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این‌که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش رابرگزیدند. سپس گودال هایی برکند و در آنها آتش افروخت آن‌گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها میکنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش میافگنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افگندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره‌گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن‌کثیر مشرک بود.

ترجمه مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ**» (۱) (قسم به آسمان که دارای برج هاست».

«**وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ**» (۲) (وقسم به همان روز موعود (= روز قیامت)».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ**» (۳) (و قسم به هر بیننده، و آنکه دیده میشود. (شاهد و مشهود) برخی از مفسرین مینویسند که شاهد (= روز جمعه) و «مشهود» (= روز عرفه).

«**قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ**» (۴) (اصحاب اخدود (= خندق داران) به هلاکت (و نابودی) رسیدند.).

«**النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ**» (۵) (خندق های پر از آتش و دارای هیزم فراوان).

«**إِذْ هُمْ عَلَيهَا قُعُودٌ**» (۶) (هنگامی که بر (کنارهٔ) آن نشسته بودند).

«**وَهُمْ عَلَى مَا يفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ**» (۷) (و آنان آنچه را با مؤمنان انجام میدادند تماشا میکردند.).

«**وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ**» (۸) (و هیچ ایرادی از آنان نگرفتند، جز اینکه به الله پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند).

«**الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ**» (۹) (خدایی که سلطنت آسمان ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است».

«**إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ**» (۱۰) (بدون شک کسانی که مردان و زنان مئومن را شکنجه دادند آن‌گاه توبه نکردند، برای آنان عذب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند).

«**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ**» (۱۱) (« بی گمان کسانیکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ های بهشت که تحت آن نهر ها جاری است واین است همان کامیابی بزرگ).

«**إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ**» (۱۲) (به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت است).

«**إِنَّهُ هُوَ يبْدِئُ وَيعِيدُ**» (۱۳) (همانا اوست که (آفرینش را) آغاز می‌کند و دو باره (بعد از مرگ) باز می‌گرداند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ**» (۱۴) (و او آمرزگارِ دوستدار است).

«**ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ**» (۱۵) (صاحب عرش با عظمت).

«**فَعَّالٌ لِّمَا يرِيدُ**» (۱۶) (هر آنچه بخواهد انجام میدهد).

«**هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ**» (۱۷) (آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!».

«**فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ**» (۱۸) (که (همان) فرعون و ثمود باشند).

«**بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ**» (۱۹) (حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند).

«**وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ**» (۲۰) (در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است».

«**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ**» (۲۱) (بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی‌قدر است).

«**فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ**» (۲۲) (که در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ) (نگاشته شده است.

تفسیر مختصر:

«**وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ**» (۱) (قسم به آسمان که دارای برج هاست».

ویا قسم به آسمان که دارای منازل است و منازل آفتاب و ماه و ستارگان را که با نظمی کامل در حرکت هستند دربردارد. سیر وحرکت نظام شمسی ، افتاب ، ماه و ستارگان بر کمال قدرت خداوند و بر کمال رحمت و گستردگی علم و حکمتش دلالت مینماید.

«**وَالْيوْمِ الْمَوْعُودِ**» (۲) (و به همان روز موعود».

قسم به روز موعود که روز قیامت است و خداوند به مردم وعده داده است که آن ها را در آن روز گرد آوَرَد و همه را یک جا جمع کند. این وعده الهی امکان ندارد که تغییر کند یا خلاف آن عمل شود.

«**وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ**» (۳) (و به هر شاهد و هر مشهود).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این شامل هرکس می گردد که به این صفت متصف باشد. یعنی بیننده و آنچه دیده می شود و حاضر و آنچه حاضر شده است. آنچه خداوند برای اثبات آن سوگند خورده مواردی است که این سوگند در بردارد و آن نشانه های بزرگ الهی و فرمان آشکار و رحمت گسترده اش می باشد.

«**قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ**» (۴) (اهل خندق‌ها نابود شدند). گفته شده آنچه بر آن قسم خورده شده فرموده الهی است که میفرماید: «**قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ**» اهل خندق ها نابود گردند. اهل خندق ها قومی کافر بودند که گروهی مومن با آن ها زندگی می کردند. کافران از مومنان خواستند که به دین آن ها بگروند اما مومنان از پذیرفتن دین کافران امتناع ورزیدند. آن گاه کافران خندق های در زمین حفر وغرض مجازات مومنان و سوختن آنان درآن آتش افروختند.

«**النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ**» (۵) (خندق های پر از آتش و دارای هیزم فراوان).

«**إِذْ هُمْ عَلَيهَا قُعُودٌ**» (۶) (هنگامی که بر (کنارهٔ) آن نشسته بودند).

«**وَهُمْ عَلَى مَا يفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ**» (۷) (و آنان بر آنچه با مؤمنان می‌کردند حاضر بودند).

«**وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ**» (۸) (و از آنان عیب جویی نکردند مگر آنکه بخدای عزیز وحمید ایمان آوردند).

«**الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ**» (۹) (خدایی که سلطنت آسمان ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد وناظر است».

«**إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ**» (۱۰) (بدون شک کسانی که مردان و زنان مئومن را شکنجه دادند آن‌گاه توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ**» (۱۱) (« بی کمان کسانیکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ های بهشت که تحت آن نهر ها جاری است واین است همان کامیابی بزرگ).

«**إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ**» (۱۲) (به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت است).

«**إِنَّهُ هُوَ يبْدِئُ وَيعِيدُ**» (۱۳) (یقیناً وی همان ذاتیست که آغاز میکند واعاده مینماید).

«**وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ**» (۱۴) (و او آمرزگارِ دوستدار است).

مفسرین در اعجاز این آیه متبرکه مینویسد: خداوند کلمه «ودود» را با «غفور» یک جا بیان کرده است تا بر این دلالت نماید که گناهکاران هرگاه به سوی خدا برگردند و توبه کنند خداوند گناهانشان را می آمرزد و آنان را دوست می دارد.

چنین نیست همان طور که برخی به اشتباه می گویند «فقط گناهانشان بخشیده می شود و دیگر آن ها را دوست ندارد.»

بلکه خداوند از توبه بنده اش بیش تر از مردی شاد می شود که شترش را با آب و غذایش در بیابانی گم کرده و ناامید و به انتظار مرگ در زیر سایه درختی در از کشیده است.

اما ناگهان شتر را بالای سر خود می یابد و مهار آن را می گیرد و از فرط خوشحالی آن چنان کنترول خود را از دست میدهد که می گوید:« پروردگارا! تو بنده منی و من خدای تو!» خداوند از توبه بنده اش بیشتر از این مرد خوشحال می شود . ستایش و تمجید خدا را سزاست که احسان خیر فراوانی دارد!

«**ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ**» (۱۵) (صاحب عرش با عظمت).

«**فَعَّالٌ لِّمَا يرِيدُ**» (۱۶) (هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد).

«**هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ**» (۱۷) (آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ**» (۱۸) (که (همان) فرعون و ثمود باشند).

فرعون:

اصل کلمه فرعون، به معنی خانه بزرگ است، فرعون نام حاکم مشخص نبوده و فراعنه خود را وسیط بین الهه و بشر میدانستند، فراعنه در سرزمین های در حوالی مصر امروز در حدود ۶۰۰۰ هزار سال قبل از میلاد حاکمیت داشتند.

لفظ فرعون (۷۴) بار در قرآن عظیم الشان بخصوص در داستان های بنی اسرائیل و موسی (ع) به چشم میخورد، محل زندگی فراعنه سرزمین مصر بوده است.

فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاست های شیطانی او با کید فرعون یاد شده است. فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و میگفت: «**فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**» (نازعات/ ۲۴) (وگفت من پروردگار برتر شما هستم) سپس به این صفت اکتفا ء نکرد و پا را فراتر گذاشته و ادعای الوهیت میکند: «**وَقَالَ فِرْعَوْنُ يا أَيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيرِي**» (سوره قصص/۳۸.) « و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم» فرعون دشمن سرسخت بنی‌اسرائیل بود و اولاد ذکور آنها را می‌کشت و دختران ایشان را برای خدمتکاری زنده میگذاشت، (سوره اعراف/۱۴۱.)

فرعون عقیده داشت که بنی‌اسرائیل بردگان و خدمتگزاران آنها هستند: بودند. (سوره مؤمنون/۴۷)

حضرت موسی:

خداوند حضرت موسی (ع) را همراه برادرش هارون به سوی فرعون فرستاد تا قوم بنی‌اسرائیل را از چنگال ظالمانه فرعون نجات دهد، (شعرا/ ۱۶.) اما فرعون در مقابله با موسی (ع)، استکبار می ورزد: «**فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ**» (مؤمنون/۴۶.) «اما آنها (فرعون و اطرافیان) تکبر کردند و آنها مردمی برتر جوی بودند» و نسبت جنون به موسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(ع) میدهد: «**قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيكُمْ لَمَجْنُونٌ**» (شعرا/۲۷) «(فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است» و موسی را ساحر میخواند: «**إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ**» (شعرا/۳۴.) «این ساحری آگاه است» مردم را علیه موسی (ع) تحریک می‌کند و ساحران را برای مقابله با او میفرستد (شعرا/۴۹-۳۵.) و تصمیم به قتل موسی میگیرد (غافر/ ۲۶.) که با مداخله مؤمن آل فرعون منصرف میشود.

آل فرعون به بلاهایی دچار شدند (سوره اعراف/۱۳۳.) اما باز هم دست از استکبار بر نداشتند تا سرانجام دستور کوچ بنی‌اسرائیل به موسی (ع) داده می‌شود. (شعرا/۵۲.)

سر انجام فرعون:

بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی (ع) از مصر خارج میشوند و به رود نیل میرسند موسی (ع) با معجزه خود رود نیل را میشکافد و بنی اسرائیل از آن عبور میکنند.

فرعون نیز که با نیروی فراوانی به دنبال ایشان بود وارد رود نیل میشود، ناگهان رود به هم آمده، فرعونیان را در خود غرق میکند. (سوره شعرا/۶۶.)

فرعون در آخرین لحظات ایمان می‌آورد ولی چون ایمان او از روی اضطرار بوده پذیرفته نمیشود.

«**قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلــهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**» (یونس/۹۰.) «گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد و من از مسلمین هستم»

جسد فرعون به ساحل میآید تا باعث عبرت مردم باشد: «**فَالْيوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيةً**» (یونس/۹۲.) «ولی امروز بدنت را (از آب) نجات میدهیم تا عبرتی برای آیندگان باش»

اگر داستان مبارزه موسی علیه السلام بر ضد فرعون و دستگاه استبدادی اش مطالعه نمایم در خواهیم یافت که نمونه زیبای از مبارزه میان حق و باطل است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در این داستان فرعون از همهء مستبدین و مستکبرین تاریخ نمایندگی میکند و موسی علیه السلام نقش همهء پیام آوران عدل و آزادی را به نمایش میگذارد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید:

هر دوری فرعونی دارد و در برابرش موسی ای، فرعون امت من ابوجهل است.

«**بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ**» (۱۹) (حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند).

«**وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ**» (۲۰) (در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است».

«**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ**» (۲۱) (بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی‌قدر است).

استعمال کردن لفظ مقدس براي قرآن:

در این مورد ممانعتی وجود ندارد که قرآن را با کلمه «مقدس» وصف کرد، زیرا تقدس و تقدیس در اینجا به معنای تطهیر است، و قدس در کلام عرب به معنای طهارت است. ازهری رحمه الله گفته: «القدوس، از اسماء الله» : یعنی طاهر و منزه از عیوب و نقایص». و تقدیس: یعنی، تطهیر، و تقدس یعنی تطهر. (مراجعه فرماید: «لسان العرب (۱۶۸/۶- ۱۶۹). ابن جریر طبری رحمه الله گوید: «تقدیس همان تطهیر و تعظیم است، از جمله این قول: «سبوح قدوس» که منظور از سبوح یعنی تنزیه الله تعالی، و منظور از قدوس یعنی طهارت و پاکی و تعظیم برای خداوند. و برای همین به زمین گفته شده: «ارض مُقدسه» یعنی زمین پاک..» (تفسیر الطبری (۱/ ۴۷۵).

با این وجود بهتر و افضل آنست که قرآن را آنگونه وصف کنیم که الله تعالی وصف نموده است، چنانکه میفرماید: «**الَرَ تِلْکَ آیاتُ الْکِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ**» (حجر ۱). یعنی: الر، این آیات کتاب، و قرآن مبین (روشنگر) است. «**وَلَقَدْ آتَيْنَاکَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ**» (حجر ۸۷). یعنی: ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم. «**إِنَّهُ لَقُرْآنٌ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

كَرِيمٌ» (واقعه ۷۷). یعنی: که آن، قرآن کریمی است. «**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ**». (بروج ۲۱). یعنی: بلکه قرآن با عظمت است.

در ضمن عبارت "قرآن مقدس" بعنوان لقب و نام در حق قرآن بکار برده نمیشود، زیرا با گفتن این عبارت خود را شبیه نصاری می کنیم که در حق کتاب تحریف شده خود میگویند: «کتاب مقدس» یا «انجیل مقدس» . بنابراین اگر کسی بپرسد: آیا قرآن کتاب مقدسی است؟ ما می گوییم: آری، و بلکه این کتاب از هر کتاب دیگری به تقدس و تطهیر اولاتر و برحق تر است، اما ما عبارت «کتاب مقدس» یا «قرآن مقدس» را در وقت نام بردن کتاب الله، بر آن اطلاق نمی کنیم، چرا که با گفتن آن خود را شبیه نصاری کرده ایم، هر چند که میتوان قرآن را با کلمات «مقدس» و «مطهر» توصیف نمود، اما در وقت تسمیه و نام بردن کتاب خدا را آن گونه نام می بریم که خدای متعال نام برده است، مانند: قرآن کریم، قرآن مجید، قرآن مبین، قرآن حکیم.

خلاصه اینکه:

میتوان گفت که: «قرآن کتابی مقدس و مطهر است» یعنی جایز است که قرآن را با صفت تقدس وصف کرد، اما در وقت نام بردن کتاب خدا میگوئیم: «قرآن کریم» یا «قرآن مجید» و ..

«**فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ**» (۲۲) (در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ).

قرآن عظیم الشان در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و دست برد شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید.

لوح محفوظ:

در مورد لوح محفوظ مفسرین تفاسیر مختلفی نوشته اند ولی باید گفت که کیفیت آن مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هرآنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصؤن میباشد.

خداوند متعال میفرماید: «**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ**» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «**فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ**» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی) بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبرصلی الله علیه وسلم میفرماید: «**كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يكُنْ شَيءٌ غَيرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَي الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ**» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد، او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان ها و زمین را آفرید». (بخاری (۳۱۹۱).

سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام:

در قرآن عظیم الشان فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. ذکر هجده نفر آنها در این فرموده الله تعالی است: «**وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَينَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ كُلًّا هَدَينَا وَنُوحًا هَدَينَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيمَانَ وَأَيوبَ وَيوسُفَ وَمُوسَي وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيا وَيحْيِي وَعِيسَي وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ**» (سوره انعام ۸۳ -۸۶).

یعنی: «و این حجتِ ماست. آن را به ابراهیم بر (ضدِ) قومش دادیم. هرکس را بخواهیم در مراتب(و منزلت) فرا می‌بریم، بی گمان پروردگارت کاردانِ داناست. و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، هر یک (از آنان) را هدایت کردیم و به نوح (نیز) پیش از این

(c) ketabton.com: The Digital Library

راه نمودیم. و از فرزندان او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (را نیز هدایت کردیم). و بدینسان به نیکوکاران پاداش می دهیم. و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (را هدایت کردیم) هر یک (از آنان) از صالحان بودند. و (نیز) اسماعیل و یسع و یونس و لوط (را هدایت کردیم) و هر یک(از آنان) را برجهانیانِ (روزگارشان) برتری دادیم»

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذالکفل و محمد علیهم الصلاۀ و السلام: الله تعالی می‌فرماید: «**وَإِلَي عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا**». (سوره اعراف ۶۵). «و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم». (سوره اعراف ۷۳). «**وَإِلَي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا**». (سوره اعراف ۷۳). «و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم». «**وَإِلَي مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيبًا**». (سوره اعراف ۸۵). «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم»

«**إِنّ اللّهَ اصْطَفَي آدَمَ وَنُوحًا**». (سوره آل عمران ۳۳). «خداوند آدم و نوح را برگزید» «**وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصّابِرِينَ**». (سوره انبیاء ۸۵). «و اسماعیل، ادریس و ذوالکفل همه از صبر کنندگان بودند». و میفرماید: «**مُحَمّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالّذِينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَي الْكُفّارِ رُحَمَاءُ بَينَهُمْ**». (سوره فتح ۲۹) .«محمد، رسول خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند».

بنابراین تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از:

آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه می فرماید: «**وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيکَ**». (سوره نساء ۱۶۴).

یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم.

و می فرماید: «**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِکَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيکَ وَمِنْهُم مَّن لّمْ نَقْصُصْ عَلَيکَ**» (سوره غافر ۷۸). یعنی: ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم. بعضی از علما فرموده اند که تعداد انبیاء الهی ۱۲۴۰۰۰ یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الطارق

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۷ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴿۱﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴿۲﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴿۳﴾ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ﴿٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ﴿٦﴾ يخْرُجُ مِنْ بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴿٨﴾ يوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلا نَاصِرٍ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ﴿١١﴾ وَالأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يكِيدُونَ كَيدًا﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيدًا﴿١٦﴾ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيدًا﴿١٧﴾

معلومات مؤجز:

سورهٔ «الطارق» از جملهٔ سوره های مکی بوده و دارای (۱) رکوع، (۱۷) هفده آیت، (۶۱) شصت ویک کلمه، دارای (۱۸۴) یکصدو وهشتاد وچهار حرف، و (۹۸) نودوهشت نقطه است.

اسباب نزول:

ابن ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است: ابو اشد بروی پوست دباغی شده (رنگ شده) ایستاد میشد ومی گفت: ای گروه قریش، هر کس بتواند مرا از روی این چرم دور کند چنین و چنان چیز ها را به او میدهم. بعد می گفت: محمد ادعا دارد که خازنان ومأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را از ده تای آنها نجات میدهم و تمام شما مرا از شر نُه تای آنها نجات دهید. در باره او «**فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ**» نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آشنایی با سوره:

موضوعات اساسی این سوره بردو محور«معاد و رستاخیز» و «قرآن عظیم الشان وارزش و اهمیت آن» می چرخد.

ولی دربدو سوره بعد از قسم های اندیشه آفرین اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان می کند. بعد برای اثبات امکان معاد (روز بازگشت و قیامت)، به زندگی نخستین و بدو پیدایش انسان از آب نطفه اشاره فرموده ونتیجه گیری میکند. (خداوندی که قادر است او را از چنین آب بی ارزش و ناچیزی بیافریند توانائی بر بازگشت مجدد او را دارد). در مرحلهٔ بعد به بعضی از خصوصیات روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر قسم های متعدد وپر معنائی اهمیت قرآن را گوشزد می نماید،وسرانجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان میدهد.

در این سوره با زیبایی خاصی گفته شده است: که هر کس مراقب و محافظی دارد که اعمال او را ثبت و ضبط وحفظ می کند و برای حساب و جزا نگهداری مینماید.

بنابراین انسان هرگز تنها نیست وهرکه باشد وهر کجا که باشد تحت مراقبت فرشتگان الهی ومأموران پروردگار خواهد بود. این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح وتربیت انسان فوق العاده مؤثر است.

انسان درآغاز خاک بود و سپس بعد از طی مراحلی به صورت نطفه درآمدو نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی تبدیل به انسان کاملی شد،بنا بر این بازگشت او به حیات وزندگی مجدد هیچ مشکلی ایجاد نمی کند. و این ظهور و بروز برای مؤمنان مایهٔ افتخار و مزید نعمت، وبرای مجرمان مایهٔ سرافکندگی و منشأ خواری وخفت است.

چه دردناک خواهد بود که انسان عمری با آبرو در میان مردم زندگی کند ولی در آن روز در برابر همه خلایق شرمسار و سر افکنده شود، در آن روز نه نیرویی که بر زشتیهای اعمال و نیات او پرده بیفکند و نه یاوری که او را از عذاب الهی رهائی بخشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پایان سوره سرمشقی است برای همه مسلمانان که در کار های خود مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می گیرند با حوصله وصبر وشکیبائی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی وکارهای بی نقشه یا بی موقع بپرهیزند.

ترجمهٔ مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ**» (۱) «قسم به آسمان و ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند».

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ**» (۲) «و تو چه دانی ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟».

«**النَّجْمُ الثَّاقِبُ**» (۳) «(همان) ستاره یی در خشنده».

«**إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ**» (۴) «هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهبان و محافظی (از فرشتگان) است»

«**فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ**» (۵)«پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است؟».

«**خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ**» (۶) «از آب جهندهٔ ناچیزی آفریده شده است».

«**يخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ**» (۷) «(آبی) که از میان استخوان پشت و استخوان سینه برمی‌آید».

«**إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ**» (۸) «بی‌گمان او (= الله) بر بازگردانیدن او (پس از مرگ) قادر است».

«**يوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**» (۹) «روزی‌که نهآن‌ها آشکار میشود.

«**فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ**» (۱۰) «آن‌گاه او نه قوتی داشته باشد ونه یاری دهنده ای».

«**وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ**» (۱۱) «قسم به آسمان پر باران».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ**» (۱۲) «وقسم به زمین شکافنده».

«**إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ**» (۱۳) « بی گمان این (قرآن) سخن جدا کنندهٔ حق از باطل است».

«**وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ**» (۱۴) «و آن (سخن) هزل و بیهوده نیست».

«**إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً**» (۱۵) «بی گمان آن‌ها پیوسته حیله و نیرنگ میکنند».

«**وَأَكِيدُ كَيْداً**» (۱۶) «و من (هم) حیله (و تدبیر) میکنم.».

«**فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً**» (۱۷) « پس کافران را مهلت بده، اندکی آنان را رها کن».

تفسیر مؤجز:

«**وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ**» (۱) (قسم به آسمان و ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند) خداوند متعال در این سوره به آسمان و ستارگان قسم یاد کرده بیان میفرماید: بر هر انسان یک محافظ گماشته شده است، که تمام افعال، اعمال، حرکات و سکنات او را میبیند و میداند، مقتضای عقلی او این است که انسان بر سر انجام خود بیاندیشد، که آنچه او در دنیا انجام میدهد، نزد پروردگار محفوظ است، و این محفظ بودن جهت محاسبه ای، که در روز قیامت می باشد، لذا نباید هر گز از فکر آخرت و قیامت غافل باشد.

طارق: از جمله ستارگان است که مثل سایر ستارگان از طرف شب پدیدار میشود، و از طرف روز پنهان میشود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «**أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار، إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن**» (پروردگارا! به تو از شر پیش‌آمد های ناگوار شب و روز پناه میبرم مگر پیش‌آمدی که به خیر می‌آید، ای رحمان». اعراب میگویند «طرق الباب: در را کوبید».

در حدیث دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کردند از این‌که مرد مسافر شب هنگام به‌طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده‌اش فرود آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ**» (۲) (و تو چه دانی ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟.«طارق» از نظر لغت به معنای کوبیدن، و از مادّه «طرق» گرفته شده است. ولهذا به آلت کوبیدن یعنی چکش «مطرقه» گفته میشود.

عرب به کسی که شبانه دروازه های خانه ای را بکوبد طارق می گوید. منظور از طارق در آیه همان گونه که در آیه بعد آمده «نجم ثاقب» است. نجم ثاقب ستاره درخشانی است که نورش در چشم انسان نفوذ کرده، و تا اعماق وجودش پیش می رود.

مفسرین در تفاسیر خویس نوشته اند:

هدف از طارق (نجم ثاقب) هر ستاره درخشانی است که در آسمان می درخشد. بناً پروردگار با عظمت نه به یک ستاره، بلکه به تمام ستارگانی که در خشش خاصّی دارند قسم د یاد کرده است. چرا که عظمت این ستارگان برای بشر محسوستر است.

برخی از مفسرین میگویند : هدف از آن ستاره زحل است، چون ستاره زحل دورترین، بالاترین ومرتفع ترین ستاره منظومه شمسی است، که با چشم دیده می شود. پس از آن اورانوس، نپتون و پلوتون کشف شده است. هر چند این ستاره های سه گانه با چشم غیر مسلّح دیده نمی شوند. واخیراً پلوتون را از جمع منظومه شمسی خارج کرده اند، چون حجم کافی یک سیاره را ندارد، بلکه سنگ سرگردانی است که در منظومه شمسی وجود دارد.

دومین علّتی که طارق را به ستاره زحل تفسیر کرده اند این است که این ستاره دارایی خصوصیاتی خاصّی میباشد، که هنوز دانشمندان پرده از راز آن بر نداشته اند. و آن اینکه حلقه هایی در اطراف زحل دیده می شود که با فاصله، مسطّح و عریض است، و برگرد زحل می چرخد. آیا این حلقه ها قطعات یخ است که بر گرد آن می چرخد، یا تکّه هایی از یک سیاره از هم پاشیده است که قبلا بر گرد آفتاب می چرخیده، یا چیز دیگری است؟

سومین احتمال اینکه منظور از طارق ستاره ثریاست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**النَّجْمُ الثَّاقِبُ**» (۳) (ستاره یی در خشنده). طوریکه در فوق یاد اور شدیم که پروردگار با عظمت ما، به ستارگانی قسم می خورد که به هنگام شب ظاهر میگردند و نور و درخشش آن ها تاریکی شب و آسمان ها را می شکافد و در زمین دیده می شوند.

صحیح ترین قول نزد اکثریت مفسرین این است که «**النَّجْمُ الثَّاقِبُ**» شامل همه ستارگان می گردد. اگرچه برخی ازمفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از «النجم الثاقب» ستاره «**زحل**» است که نورش آسمان های هفت گانه را می شکافد و از آن ها می گذرد و دیده می شود.

هکذا برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از «نجم ثاقب» کره ماه است که در حقیقت یکی از ستارگان درخشان نزدیک به ماست. این ستاره، ستاره کوچکی است، ولی چون فاصله آن با ما کم است، آن را بزرگ می بینیم.

«**إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ**» (۴) (نیست هیچ نفسی مگربر اوست یکی نگهدارنده) خداوند متعال با ذکر قسم می فرماید: هرکس نگهبانی دارد که کار های نیک و بدش را ثبت و ضبط می نماید و در برابر کارهایی که کرده و ثبت شده اند سزا و جزا خواهید دید.

این آیه جواب هر دو قسم قبلی است. فرشتگان نگهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگهبانی‌اش می‌کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هر چند نگهبان در حقیقت خدای عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ ونگهبانی او می‌باشد زیرا نگهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

«**فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ**» (۵) (پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است؟).پس باید انسان در آفرینش خود و آغاز پیدایش خود بنگرد،یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند متعال را بر آنچه که فروتر از آن است ـ مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ ـ را بداند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ**» (۶) «از آب جهندهٔ ناچیزی آفریده شده است». از آب جهنده‌ای» که در رحم ریخته میشود، و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هر دو آب را در یک لفظ ذکر کرد، از آن رو که هر دو آب به‌هم آمیخته میشوند.

ابن ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است : ابو اشد بروی پوست دباغی شده می ایستاد ومی گفت : ای گروه قریش، هر کس بتواند مرا از روی این چرم دور کند چنین وچنان چیز ها را به او میدهم. بعد می گفت: محمد ادعا دارد که خازنان و مأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را ده تای آنها نجات می دهم وتمام شما مرا از شر نه تای آنها نجات دهید. در باره او «**فَلْينظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ**» نازل شد.

«**يَخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ**» (۷) (آبی) که از میان استخوان پشت و استخوان سینه بر میآید).

برخی از مفسرین مینویسند که هدف از این آیه اینست که : منظور ازآن منی مرد باشد که از میان کمر و سینه اش بر می آید. و شاید این معنی بهتر باشد چون آب را به جهنده بودن توصیف کرده است و این منی مرد است که جهنده می باشد. و کلمه «ترائب» برای مرد استعمال می شود، و «ترائب» از مردان به مثابه ی دو پستان زنان می باشد. پس اگر منظور زن باشد، میفرمود: «من بین الصلب و الثدیین» یعنی از میان کمر و دو پستان.

«**الصُّلْبِ**»: استخوان پشت. ستون فقرات. «**التَّرَآئِبِ**»: جمع تَریبَهٔ، استخوان های سینه.

فاعل فعل «**يَخْرُجُ**» ضمیر مستتر (هو) است که به (انسان) در آیه ۵ همین سوره بر میگردد. دو قطب جنین رشد یافته انسان در هفته‌های آخر جنینی مابین جناغ و دنده های تحتانی سینه مادر و ستون فقرات پشت مادر قرار داشته و از آنجا حرکت در مسیر کانال زایمانی را در موعد مقرر آغاز میکند. ضمیر (ه) در «رجعه» نیز به انسان بر می‌گردد. . . این آیات مسیر زندگی انسان را از بدو انعقاد نطفه تا رستاخیز مرور میکنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

منی در لغت به معنای «تقدیر و اندازه‌گیری» آمده است و به «آب مرد» اطلاق شده است، اما در مورد زن به کار نرفته است.

منی ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون اسپرماتوزئید دارد و برخی تعداد آن را بین ۲ تا ۵۰۰ میلیون عدد متغیر میدانند. به نطفه مرد کرمک می‌گویند که طول آن ۱۰ ـ ۱۰۰ مو (هر مو یک میلیونیم متر) کرمک دارای سر و گردن و دم بسیار متحرک می‌باشد و در هر ثانیه ۱۴ ـ ۲۳ میکرون حرکت می‌کند. اسپرمها داخل مهبل ریخته می‌شود و از ۳۰۰ تا ۵۰۰ عدد آن فقط یکی مورد نیاز است و بقیه وارد زهدان می‌گردند (توماس، رویان‌شناسی لانگمس، رضایی، حسن رضا، قرآن و فرهنگ زمانه طبع تهران).

صاحب نظران درباره خاستگاه منی میگویند: وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، محل منی را صُلب و ترائب می‌دانند که به قسمت پشتی و قدامی ستون فقرات مربوط است، یعنی جای اولیه‌ای که بیضه و رحم قرار می‌گیرند. (قبل از شش ماهگی جنین، تخم و تخمدان هر دو در پشت قرار دارند و پس از شش ماهگی در جنس نر هر دو به پایین کشیده شده و در پوست بیضه قرار می‌گیرند و به وضع عادی در میآیند و در جنس ماده نیز مختصر جابه جا شده و در دو طرف پهلو محاذی لوله های رحم جایگزین میشوند) نظریه علمی دیگری درباره منشاء منی وجود دارد که مطابق با لغت و قول مشهور است و آن چنین است:

«منی مرد که از میان صُلب و ترائب (استخوان پاها) او خارج می‌شود، در تمام نقاط و مجاری عبور منی ـ از نظر کالبد شکافی ـ در محدوده صُلب و ترائب (استخوان پاها) قرار دارند. غدد کیسه‌ای پشت پروستات (که ترشحات آنها قسمتی از منی را تشکیل می‌دهد) نیز در این محدوده قرار دارند. پس می‌توان گفت: منی از میان صلب مرد به عنوان یک مرکز عصبی ـ تناسل امر کننده ـ و ترائب او به عنوان رشته های عصبی مأمور به اجرا، خارج میشوند» (دیاب و قرقوز، رضایی، حسن رضا، بررسی شبهات قرآن و فرهنگ زمانه).

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابراین با توجه به کتب لغت، نظرات مفسران و دیدگاه دانشمندان می‌توان گفت «صلب» به معنای پشت مرد، به عنوان یک مرکز عصبی، و «ترائب» به معنای بین دو استخوان ران است که کنایه از دستگاه تناسلی مرد میباشد، پس آیه »صُلب و ترائب» با نظرات دانشمندان جنین شناسی همخوانی دارد.

«**إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ**» (۸) (بی‌گمان خداوند بر باز آفریدنش تواناست». خداوندی که انسان را از آبی جهنده آفریده است، آبی که از این جای سخت و دشوار بیرون میآید، برای بازگرداندن انسان در آخرت و زنده کردن دوباره او برای جزا و سزا توانا است، و گفته شده که معنی آن چنین است: «همانا خداوند بر برگرداندن آن آب که از کمر جهیده شده است، تواناست.» البته هرچند که این معنی صحیح میباشد، اما این معنی از آیه مدّنظر نیست، به همین خاطر به دنبال آن فرمود:

«**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**» (۹) (روزی که راز های نهان آشکار میگردد).

در روزی که خوبی ها و بدی هایی که در دل ها پنهان است بر چهره ها آشکار می گردد. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «**يومَ تَبيضُ وُجُوهُ وَتَسوَدُّ وُجُوهُ**» روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می گردند.

در دنیا بسیاری از چیزها پنهان و پوشیده می ماند و برای مردم آشکار نمی شود اما در روز قیامت نیکی نیکوکاران و بدی بدکاران آشکار می گردد و همه چیز علنی می شود.

«**فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ**» (۱۰) (آن‌گاه او نه قوتی داشته باشد و نه یاری دهنده ای) او توانی برای دفاع از خودش ندارد و نه کسی دارد که او را کمک نماید.)

«**وَالسَّمَاء ذَاتِ الرَّجْعِ**» (۱۱) (قسم به آسمان پی در پی بر گردانند). مفسرین در معنای «رجع» مینویسند که: رجع آن بارانی است که پشت سر هم باشد، یعنی یک مرتبه ببارد و ختم شود، سپس بر گردد و ببارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسم به آسمان باران دار که هر سال از آن باران می بارد و زمین را می شکافد و گیاهان میرویند و به وسیله آن انسان ها و حیوانات زندگی میکنند و همیشه تقدیر و شئونات الهی در آسمان انجام می پذیرد، زمین روز قیامت می شکافد و مردگان از آن بیرون می آیند.

«**وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ**» (۱۲) (وقسم به زمین شکافنده» که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و... شکافته میشود و این پدیده ها از آن بیرون میآیند.

«**إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ**» (۱۳) (بی گمان که این است کفتاری جدا کننده). قرآن حق و راست و روشن و واضح است. که در میان حق و باطل فیصله میکند و جدایی میافگند.

«**وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ**» (۱۴) (و نیست یاوه و بیهوده). قرآن گزافه و شوخی نیست بلکه قرآن کلام جدی است. سخنی است که میان احزاب و اندیشه ها قضاوت مینماید و مجادلات به وسیله ی آن حل و فصل میشود.

در حدیث شریف به روایت علی کرم الله وجهه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله ! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «**كتاب الله تبارك و تعالي: راه بیرون رفت از آن فتنه، كتاب خداي تبارك و تعالي است؛ فيه نبأ من قبلكم، وخبر ما بعدكم، وحكم ما بينكم، هو الفصل ليس بالهزل، من تركه من جبار قصمه الله ومن ابتغي الهدي في غيره أضله الله وهو حبل الله المتين، ونوره المبين، وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم، وهو الذي لا تزيغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تتشعب معه الآراء ولا يشبع منه العلماء ولا يمله الأتقياء ولا يخلق علي‌كثيره الرد ولا تنقضي عجائبه، هو الذي لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا: ...**»

در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و قضاوت در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردن کشی و استکبار فرو گذارد، خداوند متعال او را کمرشکن میکند و هر کس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند متعال او را گمراه میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن ریسمان مستحکم خداوند متعال و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی‌گرایند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه شاخه نمیشود، علما از آن سیر نمیشوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمیشود و عجایب و شگفتی های آن به‌پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به سوی رشد راه مینماید) «جن/۲ـ۱».

هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به سوی قرآن دعوت کرد، به سوی راه راست هدایت شد».

قران عظیم الشان مشعلی است که خاموش نمیشود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند، قرآن کتابیست که حق و باطل را از هم جدا میکند، شک و تردید را از اذهان دور میسازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلاء می هد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان میآورد.

قرآن کتاب رهنمای و چراغ بشریت است ودر زندگی انسان نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت انسان ها که یکهزار چارصد سال قبل می زیستند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت ودر طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

انسان زمانی میتواند به ترقی اصلی وواقعی دست یابد، که به هدایات قرانی گوش فرا دهد.

انسان زمانی میتواند به سعادت اصلی وابدی دست یابد که به قرآن کریم و دساتیر آن مراجعه می نمائید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای مسلمانان به یاد داشته باشید!

که تجربه زندگی نشان داده است که هر کسیکه در راه قرآن باشد و با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد و برای آن ارزش و احترام قائل باشد، مطمین باشید که جواب اعتماد قرآن را بدست خواهید آورد.

قرآن انسان را در زندگی تنها نمی گذارد، قرآن کتابی است که انسان را در غم و شادی همراهی میکند.

به یاد داشته باشید که قرآن دوست ورفیق نیمه راه نیست، کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه ونشاط وشادی دعوت می نماید.

اگر دوست انسان قرآن باشدحتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از پروردگار است؟ وچه کسی قوی تر و مطمئن تر از الله در حمایت از کسی است؟

سراسر این کتاب و عظ ونصحیت و پر از کلام شیرین واحترام به مقام والای انسان است.

عمل به دساتیر، این کتاب نه تنها موجب وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم می سازد، بلکه اعتماد کلیه انسان های روی زمین را در خواست مینماید.

قرآن به عنوان تکیه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت مسلمانان بشمار میرود.

این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده وخواهد بود.

«**إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيداً**» (۱۵) (همانا ایشان تدبیر می سنجند تدبیر سنجیدنی).

کسانی که قرآن و پیامبر را تکذیب می کنند سخت نیرنگ می ورزند تا با نیرنگ خودشان حق را شکست دهند و باطل را یاری کنند. خداوند میفرماید:

«**وَأَكِيدُ كَيداً**» (۱۶) (و تدبیر می سنجم تدبیر سنجیدنی). من نیز برای اظهار حق و دور کردن باطلی که آورده اند تدبیر مینمایم. هر چند کافران این را ناپسند بدانند. و مشخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که پیروز چه کسی است، چرا که انسان بسی ناتوان تر و حقیرتر است از آن که خداوند توانمند و دانا را شکست دهد.

«**فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيداً**» (۱۷) (پس به کافران مهلت بده، اندک زمانی آنان را رها کن». مدت کمی به کافران مهلت بده که عذاب آن ها را فرا می گیرد. آنان سر انجام کارشان را خواهند دانست.

نقش تخم زن و مرد در جنین:

در آیه «**يخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ**» موضوع بحث خلقت و از آن جمله موضوع جنین مورد بحث قرار گرفت:

جنین در لغت به معنای پوشاندن چیزی از حواس است و به طفل که در شکم مادر، از آن رو که پوشیده و پنهان است جنین گفته می شود.

در صحیحین حدیثی از حضرت انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إِنّ اللّهَ عَزّ وَجَلّ وَكّلَ بِالرّحِمِ مَلَكًا، يقُولُ: يا رَبِّ نُطْفَةٌ، يا رَبِّ عَلَقَةٌ، يا رَبِّ مُضْغَةٌ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يقْضِي خَلْقَهُ قَالَ: أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَي، شَقِي أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرّزْقُ وَالأَجَلُ، فَيكْتَبُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ**». (بخاری (۶۵۹۵) و مسلم (۲۶۲۴). یعنی: خداوند فرشته را مأمور رحم زن حامله می‌کند و پس از استقرار نطفه فرشته میگوید: پروردگارا! نطفه است، پروردگار عَلَقه (خون بسته) است، پروردگارا مضغه (پاره گوشتی) است.

آنگاه که خداوند متعال اراده فرمود آن نطفه را خلق کند و بیافریند،

فرشته عرض می کند: پروردگارا مرد است یا زن؟ بد بخت است یا سعادتمند؟ رزق او چیست؟ عمرش چقدر است؟ همه اینها را در زمانی که آن انسان در رحم مادر است فرشته مینویسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرمرحله چهل روز طول میکشد؛ یعنی چهل روز نطفه، چهل روز علقه، و چهل روز سوم مرحله مضغه (یا تخلیق) گویند، و در انتهای مرحله مضغه ملائکه مامور نوشتن میگردد و از جنسیت نوزاد هم مطلع است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إِنّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يوْمًا، ثُمّ يكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمّ يكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمّ يبْعَثُ اللّهُ مَلَكًا فَيؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ..**». (بخاری:۳۲۰۸).

یعنی: نطفه هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می شود. سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته (علقه) در می آید. و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی (مضغه)، تبدیل میشود. آنگاه، خداوند، فرشته ای را می فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می کند..

در انتهای مرحله مضغه است که تخلیق روی می دهد، به دلیل فرموده الله تعالی: «**فَإِنّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلّقَةٍ وَغَيرِ مُخَلّقَةٍ لِنُبَينَ لَكُمْ**» (سوره حج ۵). یعنی: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم).

مخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره است.

پس در انتهای مرحله مضغه (که از روز هشتاد شروع می شود و تا صد و بیست روزه طول می کشد) اندک اندک شکل جنین ظاهر می گردد و جنسیت آن نیز به ملائکه مامور خبر داده می شود.

درحالیکه ظاهر آیه آنست که کسی جز الله تعالی جنسیت نوزاد را نمی داند، چنانکه می فرماید: «**إِنّ اللّهَ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَيَنَزّلُ الْغَيثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي**

(c) ketabton.com: The Digital Library

نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنّ اللّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره لقمان ۳۴).

یعنی: آگاهی از زمان برپایی قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم ها (ی مادران) است میداند، و هیچ کس نمیداند فردا چه به دست میآورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی میمیرد؟ خداوند عالم و آگاه است.

حال با جمع بین این آیه و حدیث فوق الذکر نتیجه می گیریم که معنای آیه این است که:قبل از خلقت نوزاد (یعنی قبل از اتمام مرحله سوم یعنی مرحله تخلیق)، این تنها خدا است که جنسیت او را می داند، ولی بعد از خلقتش (بعد از تخلیق) و بعد از آنکه به فرشته امر شد تا زمان اجل او را ثبت کند و جنسیت جنین به وی خبر داده شد، علم به جنسیت جنین دیگر جزو غیبیات نیست بلکه جزو عالم شهاده است، زیرا ملائکه مامور نیز از جنسیت نوزاد مطلع شده پس از حالت غیبی خارج شده، از اینرو انسان هم می تواند از طریق ابزارآلات پیشرفته جنسیت جنین را بعد از اتمام مرحله مضغه (چهار ماه) از شکل گیری لقاح بداند و لذا دانستن این امر توسط دستگاه های طبی تضادی با آیه قرآن ندارد.

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه مینویسد: «جز خدای متعال کسی نمی داند که او چه چیزی می خواهد بیافریند، اما هرگاه به مذکر یا مونث بودن یا بدبخت یا خوشبخت بودن جنین امر کرد، ملائکه موکل او نیز به آن آگاه شده و همچنین (بعد از وی) هرکس دیگری از مخلوقاتش را که بخواهد آگاه می شود».

نکته دیگر اینکه: خدای متعال در آیه مذکور بطور عموم فرموده: «**وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ**» یعنی: «و آنچه را که در رحم ها (ی مادران) است میداند».

در این آیه مخصوصا به جنسیت جنین اشاره نکرده است؛ بلکه فرموده که از احوال جنین آگاه است، و مسلما دانستن جنسیت جنین تنها یکی از موارد احوال جنین است، اما دیگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

موارد از قبیل:مقدار زمانی که جنین در شکم مادرش بسر خواهد برد، و مقدار حیاتش، و اعمال او، و مقدار رزقش، و شقاوت یا سعادت او نیز از دیگر مواردی است که داخل در عموم آیه می شود که تنها خداوند متعال از آن آگاهی دارد.

و اما در مورد جنسیت جنین:

جنین از ترکیب رشد یافته ی اسپرم مرد با تخمک زن حاصل می شود، یعنی هرگاه اسپرم مرد، تخمک زن را بارور کرد و لقاح صورت گرفت، این تخمک بارور شده به مرور شروع به تکثیر سلول و رشد می کند و به جنین تبدیل می شود، اما برای آنکه بدانیم که دختر یا پسر بودن جنین چگونه حاصل می شود نخست باید بدانیم که: هر انسانی (چه زن یا مرد) دارای ۲۳ جفت از کروموزوم ها هستند که از بین این ۲۳ جفت، فقط یک جفت آنها نقش تعیین کننده در جنسیت جنین دارد و به آن (Sex Pair) یا (زوج جنسی) گویند، ولی ۲۲ جفت بقیه غیر جنسی هستند.

از طرفی دو نوع کروموزم (X) و (Y) وجود دارد، که (Y) کروموزم نر و (X) کروموزم ماده نام دارد، و این دو کروموزوم تعیین می کنند که آیا جنین مذکر خواهد شد یا مونث؟

اسپرم مردان حاوی دو نوع مختلف از کروموزوم می باشد: برخی از اسپرم ها دارای کروموزم (X) هستند و برخی دیگر دارای کروموزم (Y) هستند.

ولی تخمک زن تنها یک نوع کروموزم دارد و آن نیز کروموزم (X) است.

حال اگر از میان میلیونها اسپرمی که در منی مرد وجود دارد، یک اسپرم از نوع (X) با تخمک زن که همواره از نوع (X) است بارور شود، جنین حاصل دختر خواهد شد (Xx)، و اگر اسپرمی از نوع (Y) با تخمک زن بارور شود، جنین حاصل پسر خواهد شد (Xy).

بنابراین زوج جنسی زنان شامل دو کروموزم (Xx) و زوج جنسی مردها نیز شامل دو کروموزم (Xy) می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۳ جفت از کروموزم های زن ۲۲+ XX = ۴۴ + X + ۲۲ + X

۲۳ جفت از کروموزم های مرد ۲۲ + XY = ۴۴ + X + ۲۲ + Y

و باز نتیجه می شود که: هر زنی دارای یک زوج جنسی شامل دو کروموزم (Xx) و ۲۲ جفت کروموزم غیر جنسی است، و هر مردی دارای یک زوج جنسی شامل دو کروموزم (Xy) و ۲۲ جفت کروموزم غیر جنسی می باشد.

پس بر طبق مطالب گذشته در می یابیم که هرگاه اسپرم مرد از نوع (Y) موفق به بارور کردن تخمک زن شود، فرزند متولد شده به اذن الله تعالی پسر خواهد بود، و هرگاه اسپرم مرد از نوع (X) موفق به بارور کردن تخمک زن شود، فرزند متولد شده به اذن الله تعالی دختر می شود، بنابراین اسپرم مرد نقش تعیین کننده ای در جنسیت جنین دارد، و اگر تعداد اسپرمهای (Y) در منی مرد بیشتر باشد، به همان اندازه احتمال پسر بودن جنین بالاتر می رود، و بلعکس؛ اگر تعداد اسپرمهای از نوع کروموزم (X) در منی مرد بیشتر باشد، احتمال دختر بودن جنین بالاتر می رود، لذا پزشکان سعی می کنند تا از روشهای مختلف برای رسیدن به جنسیت مطلوب، درصد یکی از این اسپرمها را در منی مرد بالا ببرند، و یکی از این روشها بالا بردن حجم منی مرد است، چرا که ثابت شده هر قدر حجم منی مرد زیاد باشد چون اسپرم (Y) در آن بیشتر میشود، بنابراین احتمال اینکه جنین پسر باشد بالاتر می رود.

اسپرم از یک سر و یک دُم تشکیل یافته است که به طور کلی اندازه اسپرم های X اندکی بزرگتر از اسپرم های Y است و این تفاوت اندازه بر روی سرعت حرکت اسپرم ها تأثیر می گذارد چنانچه سرعت حرکت اسپرم های Y بیشتر از اسپرمهای X است که متعاقباً بر روی جنسیت فرزند تأثیر دارد.

اما باید متوجه یک نکته مهم بود که این تنها نوع اسپرمهای مرد نیست که در تعیین جنسیت جنین تاثیر دارد، چرا که بار الکتریکی روی سطح تخمک وسطح ایونی موجود در اطراف تخمک میتواند تاحدودی درجذب اسپرماتوزوئید X و Y نقش داشته باشد.

ما مسلمانان به قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی ایمان راسخ و جازم داریم و هرآنچه که

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها بگویند بدون چون و چرا آنرا تصدیق کرده و ایمان می آوریم، حال چه با عقل و فطرت ملحدان جور باشد یا نباشد، و چه با علم خام و ناقص بشری سازگار باشد یا نباشد، چه علم روز آنرا اثبات کرده باشد و یا هنوز کشف نکرده باشد..

چرا که خداوند متعال خود خالق انسان و دیگر مخلوقاتش است و بدون تردید خالق بهتر و بیشتر از هرکس دیگری با خصوصیات مخلوقش علم و آگاهی دارد، بنابراین علم خداوند به خصوصیات جسمی انسانها کامل است و نقصی در آن نیست و هرآنچه در مورد مخلوقاتش بگوید درست و دقیق است، و همینطور پیامبرش نیز از طریق وحی با خداوند متعال در ارتباط است و لذا هرآنچه او بگوید باز مقبول و صحیح است و او بدون اذن الله تعالی حکم نمی کند، بنابراین واقعیت و حقیقت همانست که آنها می گویند و اگر علم با آن سازگار بود این نشانه اینست که آن علم به حقیقت دست یافته و اگر گفته های خدا و رسول در ظاهر با علم روز سازگار نبود، پس باید بدانیم که یا علم هنوز به آن حد بلوغ و تکامل نرسیده که بتواند آن حقیقت را کشف کند و یا آنکه آنچه که علم بر خلاف کلام خدا و رسول می گوید علمی نادرست و اشتباه است، کما اینکه می بینیم در بسیاری از فرضیه های علمی که در چندین دهه جزو ثوابت علمی محسوب می شدند در دنیای امروز رد می شوند و فرضیه جدید ارائه می شود، پس این علم است که با معیار کتاب و سنت سنجیده می شود نه اینکه کلام خدا و رسولش را با علم بسنجیم ! در هر حال ما ایمان راسخ داریم که کلام خدا و رسول الله صلی الله علیه وسلم عین حقیقت هستند و هیچ تضادی با واقعیت علمی ندارند، مگر آنکه علمی ناقص یا نادرست باشد و کسی بخواهد با آن مقایسه کند. مهم برای ما مسلمانان فقط کلام خدا و رسولش است، بعد از آن می گوییم: «**سمعنا و اطعنا و آمنا**» یعنی : شنیدیم و اطاعت کردیم و ایمان آوردیم.

و کسی که اینگونه نباشد یا فردی منافق است و یا شخصی ضعیف الایمان و جاهل است که هنوز با معنای ایمان به خدا و دینش آگاهی ندارد!

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الاعلی

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأعْلَى﴿۱﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى﴿۲﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴿۳﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴿۵﴾ سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسَى﴿٦﴾ إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يخْفَى﴿۷﴾ وَنُيسِّرُكَ لِلْيسْرَى﴿۸﴾ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴿۹﴾ سَيذَّكَّرُ مَنْ يخْشَى﴿۱۰﴾ وَيتَجَنَّبُهَا الأشْقَى﴿۱۱﴾ الَّذِي يصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى﴿۱۲﴾ ثُمَّ لا يمُوتُ فِيهَا وَلا يحْيا﴿۱۳﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴿۱٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴿۱۵﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا﴿۱٦﴾ وَالآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَى﴿۱۷﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الأولَى﴿۱۸﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴿۱۹﴾

معلومات مؤجز:

«سورۀ ألاعلی» از جملۀ سوره های مکی، دارای (۱) رکوع، (۱۹) نوزده آیت، (۷۲) هفتادودو کلمه، (۲۹۹) دوصدو نودونه حرف و (۱۳۳) یکصدو سی وسه نقطه است.

از متن این سورۀ مبارکه و بخصوص از آیۀ شش آن «**سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسَى**»، طوری معلوم میگردد که، این سوره در دوران خیلی ابتدایی مکه، زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به در یافت وحی عادی نگردیده بودند و تشویش داشتند که مبادا برخی ازوحی را فراموش کنند، نازل گردیده است.

طوریکه ملاحظه می فرماید: در اولین پنج آیات بحث روی خدای شناسی و مبادی توحید صورت گرفته ودر آیات بعدی به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان های ذیل از جناب پروردگار با عظمت داده شده است، نکات عمده این اطمینان ها عبارتند از:

(c) ketabton.com: The Digital Library

- به پیامیر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که: به لطف وعنایت الهی قرآن را فراموش نخواهدکرد.

- اطمینان داده شده که: ماموریت او را در کار دعوت بسوی الله دشوار نساخته، در این منحصر میسازد که به کسی پند دهد وبه هدایت ورهنمائی اش اهتمام ورزد که از دعوت مایه می گیرد ودر او استعداد پند پذیری سراغ میشود.

- کسیکه بی باک نیست، نسبت به عواقب خوب و بد عملکرد های خود بی اعتنایی ندارد، برخود میترسد، از عواقب افکار ونظرات خود بد خود و جامعه بیم دارد و از انجام ظلم و فساد حاکم بر جامعه هراسان است، مخاطب اصلی این دعوت الهی است، چنین کسی حتماً این پیام رهائی بخش را باگوش دل خواهد شنید. ولی عناصر شقی و بدبخت از آن خود داری می ورزند.

- کسی که به تزکیه فکری و اخلاقی خود اهتمام ورزد، پروردگارش را بیاد آرد و نماز برپا دارد، به فلاح و رستگاری رسد.

- مردم زندگی دنیا را برمی گزینند، به اهداف زود رس و پیش پا افتاده می چسپند، در حالیکه دنیا، ناچیز است و ناپایدار و آخرت بهتر است و پایدار.

- به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که: رسالت تو تداوم رسالت پیامبران واولعزمی چون حضرت ابراهیم علیه السلام وحضرت موسی علیه السلام است که بزرگترین تمدنها را پایه گزاری کردند ومستکبرین بزرگ تاریخ بدست آنان سر نگون گردیدند، پیام تو وآنان یکیست وپایان کار تان یکی.

مفسرین از جمله شیخ قرطبی (ابو عبداللّه محمدبن احمد انصاری قرطبی) در تفسیر خویش می نویسد: معمولاً صحابه کرام ازجمله حضرت عبد الله بن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، ابو موسی وعبد الله بن مسعود رضی الله عنهم اجمعین، چنین بودند که هر گاه این سوره را تلاوت می گردند، قبل از آن می گفتند: «**سبحانَ ربّي الأعلَى**». یعنی در خارج از نماز وقتی تلاوت کنند چنین گفتن مستحب است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسباب نزول:

در مورد اسباب نزول «**سوره الاعلی**» در حدیثی از حضرت عقبه بن عامر جهنی می خوانیم، زمانیکه سوره ی «سبح اسم ربک الاعلی» نازل شد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «اجعلو ها فی سجودکم» یعنی در سجده ی خود بخوانید: «سبحان ربی الاعلی»،« سبح اسم ربک الاعلی » به معنای پاک نگهداشت و پاک کردن است، معنای «سبح اسم ربک» این است که نام رب خود را پاک نگهدارید، هدف این است که تعظیم وتکریم نام رب خود را بجا آورید، وهر زمانیکه نام الله را برزبان برانید خضوع وخشوع و ادب را مراعات فرماید.

ترجمۀ مختصر:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**» (۱) «نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن».

«**الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى**» (۲) «(همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت».

«**وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى**» (۳) «و (همان) کسی که اندازه گیری کرد پس هدایت نمود».

«**وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى**» (۴) «و کسی که چراگاه را رویانید».

«**فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَى**» (۵) «سپس آن را خشک و سیاه گردانید».

«**سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسَى**» (۶) «ما بزودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم، پس هرگز فراموش نخواهی کرد».

«**إِلَّا مَا شَاء اللَّهُ إِنَّهُ يعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يخْفَى**» (۷) «مگر آنچه را که خدا بخواهد، به یقین او پنهان و پیدار میداند».

«**وَنُيسِّرُكَ لِلْيسْرَى**» (۸) «و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده میسازیم».

«**فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى**» (۹) «پس یاد دهانی کن چون یاد دهانی سود بخشد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى**» (۱۰) «هرکس (از پروردگار با عظمت ما) میترسد پند خواهد پذیرفت».

«**وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى**» (۱۱) «و بدبخت‌ترین فرد از آن دوری خواهد گزید».

«**الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى**» (۱۲) «(همان) کسی که در آتش بزرگ (جهنم) در خواهد آمد».

«**ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى**» (۱۳) «سپس در آن (آتش) نه می‌میرد و نه زنده میماند.».

«**قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى**» (۱۴) «یقیناً کسی که خودرا پاک (و تزکیه) کند، رستگار شد».

«**وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى**» (۱۵) «و (نیز کسی که) نام پروردگارش را یادکرد پس نماز گزارد».

«**بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**» (۱۶) «بلکه شما (مردم) ا زندگی دنیا را ترجیح میدهید».

«**وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى**» (۱۷) «در حالی که آخرت بهتر و ماندگارتر است».

«**إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى**» (۱۸) «بی‌گمان این (فحوا) در کتاب‌های پیشین بوده است».

«**صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى**» (۱۹) «صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

محتوا کلی این سوره:

اگر به محتوای کلی این سوره با دقت نظر بیندازیم بوضاحت تام در خواهیم یافت که اساساً این سوره از دو بخش اساسی تشکیل یافته است:

اول: بخشی که در آن روی سخن با شخص به پیامبرصلی الله علیه وسلم است. و دستورهایی در زمینه تسبیح پروردگار و ایفای رسالت به او می دهد.

دوم: در این بخش از مومنان خاشع وفرمانبردار و کافران شقی سخن به میان آمده و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه به طور فشرده بیان شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در اخیر این سوره تاکید می یابد که همه مطالب وحقایقی متذکره تنها در قرآن عظیم الشان نه بلکه در سایر کتب و صحف پیشین، صحف ابراهیم و موسی، نیز بر آن تاکید شده است.

تفسیر مختصر:

«**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**» (۱) «نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن». در این آیه ملاحظه می فرمایم که: پروردگار با عظمت ما به تسبیح خود فرمان میدهد که متضمن ذکر و عبادت برای او و کرنش در برابر شکوه، جلال، عظمت و بزرگی اش می باشد.این تسبیح، تسبیحی باشد که شایسته عظمت پروردگار ما باشد، به این صورت که نام های نیکوی او یاد شوند، نام هایی نیکویی که به سبب معانی نیکو و عظیمی که دارند بر هر نامی برتری دارند. نیز کارهای پروردگار با عظمت ما باید یاد شوند.

«**الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى**» (۲) «کسی‌که آفرید و استوار داشت». از جمله کار با عظمت ما اینست که: همه مخلوقات را آفریده و آفرینش آن ها را محکم و زیبا نموده است.

«**وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى**» (۳) پروردگار با عظمت ما همه چیز را اندازه گیری کرده و همه مخلوقات را به اندازه راه نموده است. این هدایتِ عام است که هر مخلوقی را به آنچه صلاح او در آن است هدایت کرده است. نعمت های دنیوی از زمره هدایت مذکور می باشند.

«**وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى**» (۴) و کسی که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن انواع گیاهان و علف های زیادی میروید که مردم و چهار پایان و همه حیوانات از آن میخورند.

«**فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَى**» (۵) سپس بعد از آنکه مدت زمانی را به پایان برد که پروردگار با عظمت ما مقرر نموده بود در آن مدت زمان تر و تازه باشد، آن را درهم پیچید و «**فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَى**» آنگاه آن را سیاه و خشک گردانید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسَى**» (۶) (ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد».کتابی را که بر تو وحی نموده ایم محافظت می کنیم و آن را در دل تو جای می دهیم و تو از آن چیزی را فراموش نخواهی کرد.

در این آیه متبرکه نوید و مژده بزرگی از جانب پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم، است مبنی بر این که پروردگار با عظمت ما دانشی به او می دهد که آن را فراموش نمیکند.

در حدیثی آمده ست که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره ای را تلاوت فرمود که یک آیه از آن را فراموش نمود، حضرت ابی بن کعب که کاتب وحی بود، چنین فهمیده شاید این آیه منسوخ شده است، ولی وقتی که ازمحمد صلی الله علیه وسلم پرسید، فرمود: منسوخ نشده است، من فراموش کردم (قرطبی)

«**إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يخْفَى**» (۷) «مگر آنچه که حکمت الهی اقتضا کند که آن را فراموش کنی». و پروردگار با عظمت ما اشکارا و پنهان را می داند و آنچه را که مصلحت بندگانش میباشد می داند. بنابراین هرآنچه بخواهد به عنوان شریعت مقرر می دارد و به آن فرمان می دهد.

«**وَنُيسِّرُكَ لِلْيسْرَى**» (۸) «و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده میسازیم».

این نیز مژده ای دیگر است که پروردگار با عظمت ما همه کار های پیامبرش را آسان می گرداند و آئین و شریعت او را سهل و ساده می نماید.

«**فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى**» (۹) «پس اگر پند و اندرز سودمند باشد پند و اندرز بده».

در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید : به شریعت الهی و آیات او پند بده اگر پند مورد قبول واقع گردد، و موعظه و اندرز بگو اگر کسی گوش کند، خواه از پند دادن تمام هدف آن برآورده شود یا برخی از آن برآورده گردد. مفهوم آیه این را می رساند که اگر پند دادن سودمند نباشد به این صورت که پند دادن به شر و بدی بیفزاید یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

از خیر و خوبی بکاهد در این صورت نباید پند داد. و پند دادن مردم را به دو گروه تقسیم می کند؛ کسانی که استفاده می برند و کسانی که استفاده نمی برند.

کسانی که از پند استفاده می برند آن هایی هستند که از پروردگار با عظمت ما می ترسند و هرگاه انسان بداند که پروردگار با عظمت ما او را به خاطر کارهایی که کرده است مجازات می کند، و از کیفر او بهراسد، از آنچه پروردگار با عظمت ما را ناخشنود می نماید دوری می کند و برای انجام دادن کارهای خوب تلاش می نماید.

«**سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى**» (۱۰) «هرکس (از پروردگار با عظمت ما) می‌ترسد پند خواهد پذیرفت».

«**وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى**» (۱۱) «و بدبخت‌ترین فرد از آن دوری خواهد گزید».

و اما کسانی که از پند بهره نمی برند بدبخت ترین افرادی هستند که وارد بزرگ ترین آتش می شوند و با آن می سوزند.

«**الَّذِي يصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى**» (۱۲) «آن کسی‌که داخل بزرگترین آتش خواهد شد».

«**ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى**» (۱۳) «آن‌گاه در آن‌جا نه می‌میرد و نه زنده می‌شود».آنان عذاب دردناکی می بینند که هیچ گونه استراحت و آرامشی ندارد. تا جائیکه آن ها آرزوی مرگ می کنند اما مرگ به سراغ شان نمی آید.

همان طور که پروردگار با عظمت ما می فرماید: «**لَا يقضَي عَلَيهِم فَيمُوتُوا وَلَا يخَفَّفُ عَنهُم مِّن عَذَابِهَا**» نه میمیرند و نه از عذابشان کاسته می گردد.

«**قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى**» (۱۴) «به‌راستی کسی‌که خود را پاکیزه داشت رستگار شد».

هرکس که خودش را پاکیزه کند و خویشتن را از شرک ورزیدن و ستمگری و رفتار های زشت پاک دارد قطعا رستگار است.

تزکیه در اصل به معنی نمو و رشد دادن است، هکذا تزکیه به معنی تطهیر و پاک کردن نیزآمده است. قرآن عظیم الشان پس از یازده سوگند میفرماید: «سوگند به همه این‌ها که هرکس نفس خود را تزکیه کند، رستگار است و هرکس نفس خود را آلوده ساخت، (از

(c) ketabton.com: The Digital Library

لطف خدا) محروم گشت. قرآن عظیم الشان هدف پیامبران را تزکیه و پرورش نفوس ذکر کرده است.

«تزکی» از زکوه مشتق است به معنای پاک کردن می باشد، زکات مال را هم به خاطر زکات میگویند که بیقه مال را برای انسان پاک می گرداند، در اینجا لفظ «تزکی» عام است، که هم شامل تزکیه ایمانی و هم شامل تزکیه اخلاقی می شود، وهم ادای زکات مال را.

برای رسیدن به تزکیه برخی از مفسرین دو مرحله را مورد پیشنهاد قرار داده اند:

۱- تهذیب نفس از بدی ها یعنی تصفیهٔ قلب از اخلاق بد و اجتناب از گناه. این عمل را تصفیه و تخلیه هم مینامند.

۲- پرورش و تکمیل نفس به وسیلهٔ تحصیل علوم و معارف حقه و فضائل و مکارم اخلاق و انجام عمل صالح. این عمل را تحلیه هم می‌گویند، یعنی پرورش و تکمیل و آرایش دادن. البته قبل از تخلیه و تحلیه باید انسان نقاط ضعف خود را بشناسد.

«**وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى**» (۱۵) «و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد».

و به ذکر پروردگارش مشغول شود و قلبش با ذکر او اُنس بگیرد چنین کسی کارهایی می کند که پروردگار با عظمت ما را خشنود گرداند به خصوص نماز می خوانند که نماز ترازوی ایمان است. هستند عده ای از مفسرین که در تفسیر «**تَزَكَّى؛ فَصَلَّى**» می فرمایند: «زکات فطریه بدهد و نماز عید بخواند». گرچه این مفهوم را نیز شامل می شود اما معنی آیه تنها این نیست.

«**بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيا**» (۱۶) «بلکه زندگی دنیا را ترجیح میدهید».

و نعمت از بین رونده و ناخوشِ آن را بر می گزینند و آخرت را رها می کنید.

«**وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى**» (۱۷) «و آخرت بهتر و ماندگارتر است».

در این آیه پروردگار ما میفرماید: در حالی که آخرت از هر نظر از دنیا بهتر و ماندگارتر است. چون آخرت سرای جاودانگی و بقا است و دنیا سرای فنا و نابودی است. پس

(c) ketabton.com: The Digital Library

مومنِ عاقل بهتر را رها نمی کند و زشت تر را بر نمی گزیند و آرامش و راحتی همیشگی را به خاطر لذت و شادمانی آنی از دست نمی دهد.پس محّبت دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت اساس هر اشتباهی است.

«**إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى**» (۱۸) «بی‌گمان این در کتاب های پیشین بوده است».

تمام مضامین، امر نیکو و اخبار خوبی که در این سوره مبارکه برایتان بیان شد منحصر به این کتاب آسمانی نیست بلکه در کتاب های قبلی اسمانی نیز بیان گردیده است از جمله کتاب های ابراهیم و موسی که بعد از محمّد بزرگ ترین و شریف ترین پیامبران هستند.

پس این ها فرامینی است که در هر شریعتی آمده اند چون به منافع هر دوجهان بر می گردند و این اوامر در هر زمان و مکانی صلاح و منفعت انسانها را تامین میکنند.

«**صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى**» (۱۹) «صحف و کتاب‌های ابراهیم و موسی».

موضوعات و مضامین صحف ابراهیمی:

آجری از حضرت ابو ذر غفاری روایت کرده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد: صحیفه های حضرت ابراهیم چگونه و چه بودند؟ آن حضرت در جواب فرمودند: در آنها امثال عبرت بیان شده بود، در مثالی به پادشاه ظالمی خطاب شده است که ای مسلط شونده بر مردم و مغرور و مبتلا، بدین جهت به تو سلطنت ندادم که تو در دنیا مال را روی مال انباشته کنی، دادن اقتدار بدین جهت بود که نگذاری فریاد مظلومی به من برسد، زیرا قانون من این است که فریاد مظلوم را بی جواب نمی گزارم، اگر چه از زبان کافری بر آید.

و در مثال دیگری عموم مردم را مورد خطاب قرار داده است، که کار عاقل چنین است که اوقات خود را سه قسمت تقسم گند: یکی وقت عبادت الله و مناجات به در بار او باشد، دوم برای محاسبه ی اعمال خویش و تدبر و فکر، در عظمت قدرت وصنعت الله، سوم برای تحصیل ضروریات زندگی وانجام نیاز های طبیعی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و فرمود: برای عاقل ضروری است که از احوال زمان خود آگاه باشد، و به کار های مقصودی مشغول گردد، زبان خویش را در کنترول خود در آورد، وکسی که کلام خود را وعمل خود بشمارد، کلامش خیلی کم وفقط در کارهای ضروری به کار رود.

موضوعات و مضامین صحف حضرت موسی:

حضرت ابوذر میفرماید:

سپس من عرض کردم در صحف موسی علیه السلام چه بود؟ فرمود: در آنها فقط عبرت بود که از آن جمله موارد ذیل است:

در تعجبم نسبت به کسی به مردن، یقین دارد، با ز هم دل به خوشیها سپرده است، وتعجبم از کسی که به تقدیر، ایمان دارد، وباز عاجز ودر مانده وغمگین باشد، ودر تعجبم از کسی که به حساب آخرت یقین دارد واز عمل دست برداشته بنشیند.

حضرت ابوذر میفرماید، باز سؤال کردم : آیا از آن صحیفه ها در وحی که بر شما نازل می شود چیزی آمده است؟ فرمود: ای ابوذر! این آیات را بخوان: «**قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى، وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيا، وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى»** (قرطبی)

حکم ایمان داشتن به کتب آسمانی:

قبل از همه باید گفت شخصیکه به سایر کتاب های آسمانی دیگر (تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی) ایمان نیاورد، ایمان او مقبول نیست و بعنوان مسلمان محسوب نمیشود.

دلیل واجب بودن ایمان به کتب آسمانی:

دلیل واجب بودن ایمان به سایر کتاب اسمانی حکم و امر پروردگار با عظمت است که میفرماید: «**يا أَيهَا الّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الّذِي نَزّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلّ ضَلَالًا بَعِيدًا**» (سوره نساء ۱۳۶.) یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید به

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و بر کتابی که از قبل نازل نموده است ایمان بیاورید و هرکس به الله، ملائکه، کتابها، پیامبران و روز آخرت کافر شود در گمراهی بسیار دوری افتاده است».

الله تعالی بندگان مؤمنش را در این آیه امر می کند که به الله و پیامبرش، محمد صلی الله علیه وسلم و کتابی که بر او نازل نموده که قرآن می‌باشد و کتابی که از پیش نازل نموده که شامل تمام کتابهای پیشینیان مانند تورات، انجیل و زبور می باشد، ایمان بیاورند.

سپس در آخر آیه بیان می کند که هرکس به چیزی از ارکان ایمان کافر شود در گمراهی بسیار دوری افتاده و از مسیر درست خارج گشته است.

و باز در بیان ایمان به تمام کتابها الله تعالی به بندگان مؤمنش امر می‌کند که اهل کتاب را با این سخن مورد خطاب قرار دهند: «**قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَي وَعِيسَي وَمَا أُوتِيَ النَّبِيونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**» (سوره بقره ۱۳۶). یعنی: «بگویید به خدا و آنچه که بر ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نواسه های یعقوب فرو فرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و (نیز) آنچه که به (دیگر) پیامبران از سوی پروردگارشان نازل شده است، ایمان آورده ایم. و در ایمان آوردن به پیامبران بین هیچکدام از آنان تفاوتی نمی گذاریم. و فرمانبردارِ او (خداوند) هستیم».

آیه در برگیرنده ایمان مؤمنان به آنچه خداوند بر آنها به واسطه رسولش صلی الله علیه وسلم نازل نموده و آنچه بر پیامبران که در آیه ذکر شده و آنچه بر بقیه انبیاء نازل شده است، می باشد و آنها در ایمان به پیامبران بین هیچکدام فرقی نمی گذارند و به تمام پیامبران و تمام کتابهایی که خداوند به ترتیب نازل نموده است، باور دارند.

بناً بر طبق آیات صریح قرآن، هرکس به کتابهای آسمانی قبل از قرآن ایمان نداشته باشد او کافر است، زیرا ایمان نیاوردن به آن کتابهای آسمانی دیگر به معنای تکذیب آیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند بر دیگر پیامبران است در حالیکه همه ی پیامبران الهی به حق از سوی الله تعالی برای ارشاد انسانها فرستاده شده اند و بعضی از آنها دارای کتاب آسمانی بودند.

نکاتی ضروری و دانستنی:

اولاً : شخصی مسلمان قبل از همه باید بداند که همه کتابهای آسمانی بجز قرآن کریم مورد تحریف و تغییر قرار گرفته است. زیرا خداوند عزوجل در قرآن کریم از تحریف، تغییر و تبدیل توسط اهل کتاب بر کتابهای الله تعالی که بر آنها نازل شده خبر می دهد. الله تعالی در حق یهود می فرماید: «**أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يسْمَعُونَ كَلَامَ اللّهِ ثُمّ يحَرّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يعْلَمُونَ**» (بقره ۷۵) یعنی: «آیا امید دارید که به شما ایمان بیاورند در حالیکه دسته از آنها کلام خدا را میشنوند سپس بعد از اینکه آن را میفهمند و در حالیکه می دانستند آن را تحریف مینمودند» و می فرماید: «**مِنَ الّذِينَ هَادُوا يحَرّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ**» (سوره نساء ۶۴) «و کسانی از اهل یهود کلام را از جایگاه خود تحریف میکنند».

و الله تعالی از نصاری خبر می دهد میفرماید: «**وَمِنَ الّذِينَ قَالُوا إِنّا نَصَارَي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكّرُوا بِهِ فَأَغْرَينَا بَينَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَي يوْمِ الْقِيامَةِ وَسَوْفَ ينَبّئُهُمُ اللّهُ بِمَا كَانُوا يصْنَعُونَ*يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يبَينُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**» (سوره مائده ۱۴- ۱۵).

یعنی: و کسانی که گفتند ما نصاری هستیم پیمان گرفتیم و بخشی از آنچه به آن اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افگندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می کردند باخبر می‌سازد. ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری درمی گذرد.

آیات دلالت دارند بر اینکه یهود و نصاری کتابهای نازل شده بر خودشان را تحریف نموده اند. و این تحریف گاهی با زیاد کردن و گاهی با کم کردن بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و دلیل بر زیاد کردن بر کتابها آن این سخن الله تعالی میباشد: «**فَوَيلٌ لِلّذِينَ يكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيدِيهِمْ ثُمّ يقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيدِيهِمْ وَوَيلٌ لَهُمْ مِمّا يكْسِبُونَ**» (سوره بقره ۷۹).

«ویل به حال کسانی که کتاب را با دستانشان نوشتند سپس می گویند این از جانب خداست تا با بهایی بی ارزش بفروشند پس ویل به حال آنها از آنچه با دستهایشان نوشتند و ویل به حال کسانی که آن را بدست آوردند».

و دلیل بر نقصان آن این فرموده الله تعالی است: «**يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يبَينُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ**» (مائده ۱۵). «ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان میکند» و میفرماید: «**قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَي نُورًا وَهُدًي لِلنّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا**» (سوره انعام ۹) «بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرده که برای مردم روشنایی و هدایت است آن را بصورت ورقه هایی در می آورید از آن آشکار و بسیاری را پنهان میکنید».

اما قرآن عظیم از آنچه بر کتابهای گذشته از تحریف و تبدیل روی داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صیانت می نماید همانگونه که خود از آن خبر میدهد: «**إِنّا نَحْنُ نَزّلْنَا الذّكْرَ وَإِنّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» (سوره حجر ۹). «بی گمان ما قرآن را فرو فرستادهایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ثانیاً : باید چگونگی ایمان به کتابهای قبل از قرآن را بداند، و آن بدینگونه است که:

۱- تصدیق قاطع به اینکه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و کلام الله تعالی می باشند و الله تعالی به حقیقت آنگونه که لایق به خود اوست و بر وجهی که اراده کرده، به آن تکلم نموده است. الله تعالی میفرماید: «**اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا هُوَ الْحَي الْقَيومُ*نَزّلَ عَلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقّ مُصَدّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ وَأَنْزَلَ التّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ*مِنْ قَبْلُ هُدًي لِلنّاسِ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آل عمران ۲- ۴).

یعنی: «الله است که هیچ معبود بحقی جز او نیست همیشه زنده و پابرجا است. این کتاب را در حالیکه مؤید آنچه پیش از خود می باشد به حق بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد و فرقان را نازل کرد کسانی که به آیات خداوند کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است». الله عزوجل خبر می دهد که این کتابها: تورات، انجیل و قرآن از نزد او هستند و این دلالت دارد بر اینکه به آنها تکلم نموده و آنها از او آغاز شده اند و مربوط به غیر او نیستند و برای همین در آخر آیه وعده می دهد که هرکس به آیات خداوند کفر ورزد دچار عذاب شدیدی خواهد شد.

۲- ایمان به اینکه کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست همانگونه که الله تعالی در قرآن میفرماید: «**وَأَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ**» (سوره مائده ۴۸). «و (این) کتاب را به راستی تصدیق کنندهٔ کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است بر تو نازل کردیم»و در مورد انجیل میفرماید: «**وَآتَينَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًي وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ التَّوْرَاةِ**» (سوره مائده ۴۶). «و ما انجیل را که در آن هدایت و نور است و تصدیق کننده تورات است فرو فرستادیم». ایمان به اینها واجب است و اینکه کتابهای خداوند از تمام تناقضات و تعارضات بدور هستند و این از بزرگترین ویژگی کتابهای خداوند نسبت به کتابهای مخلوقات و کلام خدا نسبت به کلام خلق می باشد. زیرا در کتابهای مردم نقص، خلل و تعارض وجود دارد. همانگونه که خداوند در وصف قرآن میفرماید: «**وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا**» (سوره نساء ۸۲). «اگر آن از جانب غیر خداوند بود در آن اختلاف بسیاری را می یافتند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- اعتقاد راسخ به اینکه تمام کتابها و صحفی که خداوند بر رسولان نازل کرده به وسیله قرآن کریم نسخ شده اند و برای هیچکس از جن یا انس و پیروان کتابهای سابق و نه غیر آنها روا نیست که بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت کنند یا اینکه به غیر آن حکم نمایند. و دلیل بر این مورد در کتاب و سنت فراوان است.

الله تعالی میفرماید: «**تَبَارَکَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَي عَبْدِهِ لِيکُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا**» (سوره فرقان ۱). «با برکت است کسی که فرقان را بر بنده اش نازل فرمود تا برای تمام دنیا ترساننده باشد» و میفرماید: «**يا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا يبَينُ لَکُمْ کَثِيرًا مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَيعْفُو عَنْ کَثِيرٍ قَدْ جَاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِينٌ*يهْدِي بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَي النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيهْدِيهِمْ إِلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**» (سوره مائده ۱۵- ۱۶). «ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری درمیگذرد. قطعاً برای شما از جانب خداوند روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خداوند هرکه از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن به راههای سلامت رهنمود می شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان میکند». خداوند به پیامبرش امر می کند که بین اهل کتاب به قرآن حکم نماید: «**فَاحْکُمْ بَينَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَکَ مِنَ الْحَقِّ**» (سوره مائده ۴۸). «بین آنها به آنچه خداوند نازل نموده حکم نما و از هوا و آرزوی آنها بعد از آنکه حق آمد تبعیت نکن» و همچنین میفرماید: «**وَأَنِ احْکُمْ بَينَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللّهُ إِلَيکَ**» (سوره مائده ۴۹). «و میان آنها به آنچه خداوند نازل نموده فیصله وقضاوت کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش مبادا تو را در بخشی از آنچه خداوند بر تو نازل کرده به فتنه در اندازد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از سنت حدیث جابربن بن عبدالله است‌که عمربن خطابت با کتابی که از اهل کتاب بود پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و آن را بر پیامبر اسلام خواند پیامبر صلی الله علیه وسلم عصبانی شد و فرمود: «**أَمُتَهَوِّكُونَ فِيهَا يا ابْنَ الْخَطّابِ وَالّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيضَاءَ نَقِيةً لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيءٍ فَيخْبِرُوكُمْ بِحَقٍّ فَتُكَذِّبُوا بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ وَالّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَوْ أَنّ مُوسَي صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ كَانَ حَيا مَا وَسِعَهُ إِلّا أَنْ يتّبِعَنِي**» (مسند الإمام أحمد: ۳ / ۳۸۷، وكشف الأستار: ۱۳۴، وشعب الإيمان للبيهقي: (۱۷۷). وغير هم وهو حديث حسن بمجموع طرقه)

یعنی: «ای پسر خطاب آیا در آن در تعجب هستی؟! قسم به کسی که نفس من به دست اوست برای شما آن روشن کننده پاک را آوردم. شما چیزی از آنها نمی پرسید پس به حق به شما خبر می دهند پس به وسیله آن آنها را تکذیب می کنید یا به باطل خبر می دهند شما به وسیله آن آنها را تصدیق می کنید قسم به کسی که نفس من به دست اوست اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت». این بحث مختصری از کتابهای الله تعالی می باشد که واجب است به آن و آنچه در قرآن بر وجه خصوص آمده معتقد باشیم.

سوم: و نکته ی مهمتر از همه آنست که: هر مسلمانی در برخورد با آیات تورات و انجیل و دیگر کتابها ممکن است با سه حالت روبرو شود:

۱- آن آیه ای که می شنود یا می بیند مخالف با قرآن است.

(در اینحالت بر او واجب است که آن ایه را تکذیب کند، زیرا آن تحریف شده است و ما مسلمانان مامور به ایمان به آیات تحریف شده نیستیم، زیرا آن آیات تحریف شده از جانب خداوند متعال نازل نشده اند بلکه توسط انسان ها تغیر و تبدیل یافته اند و لذا تکذیب آنها واجب است)

۲- آن آیه ای که می بیند یا می شنود همسو و در تایید آیات قرآن است.

(در این حالت باید به آن آیه ایمان بیاورد و نزول آنرا از جانب خداوند تصدیق نماید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- نمی داند آن آیه ای که می شنود یا می بیند در تایید قرآن است یا مخالف با آن. (در اینحالت او نه آنرا تصدیق کند و نه تکذیب نماید).

حکم احترام به کتاب های آسمانی:

ایمان به کتابهای الله تعالی مشتمل بر تعدادی جوانب است که نصوص بر واجب بودن، و معتقد بودن و بیان آن دلالت دارد تا این رکن بزرگ از ارکان ایمان تحقق یابد و آن عبارتند از:

۱- تصدیق قاطع به اینکه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و کلام الله تعالی می باشند و الله تعالی به حقیقت آنگونه که لایق به خود اوست و بر وجهی که اراده کرده، به آن تکلم نموده است.

۲- ایمان به اینکه تمام آنها به سوی عبادت کردن الله تعالی به تنهایی و آنچه خیر، هدایت، نور و روشنایی آمده است، دعوت می کنند.

۳- ایمان به اینکه کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست.

۴- اعتقاد راسخ به اینکه تمام کتابها و صحفی که خداوند بر رسولان نازل کرده به وسیله قرآن کریم نسخ شده اند و برای هیچکس از جن یا انس و پیروان کتابهای سابق و نه غیر آنها روا نیست که بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت کنند یا اینکه به غیر آن حکم نمایند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَوْ أَنّ مُوسَي صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ كَانَ حَيا مَا وَسِعَهُ إِلّا أَنْ يتّبِعَنِي**» مسند أحمد (۳ / ۳۸۷)، وشعب الإيمان بيهقى (۱۷۷). یعنی: «قسم به کسی که نفس من به دست اوست اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت».

پس تنها آنچه در قرآن کریم آمده تعبدی و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف

(c) ketabton.com: The Digital Library

به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است.

۵- اعتقاد به اینکه کتابهای پیشین مورد تحریف قرار گرفته اند، چراکه خداوند عزوجل در قرآن کریم از تحریف، تغییر و تبدیل توسط اهل کتاب بر کتابهای الله تعالی که بر آنها نازل شده خبر می دهد. الله تعالی در حق یهود میفرماید: «**أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يسْمَعُونَ كَلَامَ اللّهِ ثُمَّ يحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يعْلَمُونَ**» (سوره بقره ۷۵). یعنی: «آیا امید دارید که به شما ایمان بیاورند در حالیکه دسته از آنها کلام خدا را می شنوند سپس بعد از اینکه آن را می‌فهمند و در حالیکه می دانستند آن را تحریف می نمودند».

و میفرماید: «**مِنَ الّذِينَ هَادُوا يحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ**» (سوره نساء ۶۴). یعنی: «و کسانی از اهل یهود کلام را از جایگاه خود تحریف میکنند».

و الله تعالی از نصاری خبر می دهد می فرماید: «**يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يبَينُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**» (سوره مائده ۱۵).

یعنی: «ای اهل کتاب؛ پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری در می گذرد».

و فرمود: «**فَوَيلٌ لِلّذِينَ يكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيدِيهِمْ ثُمَّ يقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيدِيهِمْ وَوَيلٌ لَهُمْ مِمّا يكْسِبُونَ**» (سوره بقره ۷۹).

یعنی : «ویل به حال کسانی که کتاب را با دستانشان نوشتند سپس می گویند این از جانب خداست تا با بهایی بی ارزش بفروشند پس ویل به حال آنها از آنچه با دست های شان نوشتند و ویل به حال کسانی که آن را بدست آوردند».

آیات دلالت دارند بر اینکه یهود و نصاری کتابهای نازل شده بر خودشان را تحریف نموده اند. و این تحریف گاهی با زیاد کردن و گاهی با کم کردن بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما قرآن عظیم الشان از آنچه بر کتابهای گذشته از تحریف و تبدیل روی داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صیانت می نماید همانگونه که خود از آن خبر می دهد: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» (سوره حجر ۹). یعنی: «بی گمان ما قرآن را فرو فرستادهایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ابو عمر و دارائی از ابی حسن منتاب روایت می کند که گفت: «روزی نزد قاضی ابو اسحاق اسماعیل بن اسحاق بودم. به او گفته شد: چرا اجازه تبدیل در حق اهل تورات داده شده اما به اهل قرآن داده نشده است؟ قاضی گفت: خداوند در مورد اهل تورات میفرماید: «**بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ**» (سوره مائده ۴۴). «به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده شده اند» پس حفظ آن به آنها سپرده شد پس اجازه تبدیل در آن داده شده است. و در قرآن میفرماید: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» (سوره حجر ۹). «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم» پس اجازه تبدیل در آن داده نشده است. گفت: پس به سوی ابو عبدالله محاملی رفتم و داستان را برایش تعریف نمودم. گفت: کلامی زیباتر از این نشنیدم».

قرآن متضمن خلاصه ای از کتاب های سابق و اصول شریعت پیامبران است. الله تعالی میفرماید: «**وَأَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ**» (سوره مائده ۴۸). یعنی: «و (این) کتاب را به راستی (و) تصدیق کنندهٔ کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است به تو نازل کردیم»

سوال: ممکن است کسی بگوید : بر طبق نصوص قرآن و احادیث بر هر مسلمانی واجب است تمامی کتاب های آسمانی را تصدیق کرده و ایمان آورد، ولی نصوص دیگری دلالت بر تحریف این کتب می کنند، با این وضعیت یک مسلمان چگونه به این کتاب های تحریف شده ایمان آورد؟

جواب: یقین و باور داریم که آنچه در کتب گذشته خداوند متعال به پیامبرانش علیهم السلام نازل فرموده، که سالم از تبدیل و تحریف بودند، حق است و هیچ شک و شبهه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای در آن نیست. ولی معنایش این نیست که تمام آنچه اکنون در این کتاب ها درج است و در اختیار اهل کتاب قرار دارد بپذیریم، زیرا این کتابها تحریف شده و به آن حالت اصلی که خداوند متعال به پیامبرانش علیهم السلام نازل فرموده باقی نمانده است.

توراتی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل فرموده و نه تورات تحریف شده ای که امروز در اختیار اهل کتاب قرار دارد. و انجیلی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند آنرا بر عیسی علیه السلام نازل فرموده و نه انجیل های تحریف شده ای که امروزه در نزد اهل کتاب قرار دارد. و زبوری که ایمان بدان واجب است همان کتابی است که خداوند متعال بر داود علیه السلام نازل فرموده و نه تحریفاتی که توسط یهود در آن بعمل آمده است.

با این وجود این تحریف و تبدیل لزوما شامل کل و تمام کتابشان نیست، و چه بسا مسائلی در کتاب های شان باشد که حق باشند، چنانکه این کتب مشتمل بر بعضی از اسماء الهی اند، لذا نمی توان گفت که کل تورات یا کل انجیل و یا کل زبور تحریف شده و نوشته دست انسان است.

برخورد اعتقادی در برابر کتب تحریف شده:

۱- آنچه را که یقیناً بدانیم خداوند متعال نازل فرموده و تحریف و تبدیل بر آن وارد نشده، آنرا تصدیق می کنیم، مثلا آنچه را قرآن یا سنت صحیح نبوی تصدیق کرده باشد، ما هم یقینی آنرا تصدیق خواهیم کرد، زیرا الله و رسول آنرا ذکر کرده اند. بطور مثال : الله متعال میفرماید: «**أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى، وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، وَأَن لَّيسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى، ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى**» (سوره نجم ۳۶-۴۱). یعنی: «آیا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟! و در کتب ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بطور کامل ادا کرد، که : هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد، و اینکه برای انسان بهره‌ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

جز سعی و کوشش او نیست، و اینکه تلاش او بزودی دیده می‌شود، سپس به او جزای کافی داده خواهد شد».

و میفرماید: «**بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيا، وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَي، إِنّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَي، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَي**» (سوره اعلی ۱۶-۱۹). یعنی: «ولی شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید، در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است! این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است، در کتب ابراهیم و موسی».

و یا می فرماید: «**كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَي نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ**» (سوره آل عمران ۹۳).

یعنی: «همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود؛ بگو: «اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید و بخوانید».

پس بعنوان مثال : ما ایمان داریم که در تورات همه نوع انواع طعام حلال بود، و آنچه بر بنی اسرائیل حرام شد به سبب گناهانی بود که مرتکب شدند. و الله متعال ذکر کردند که حکم رجم در تورات است، میفرماید: «**وَكَيفَ يحَكِّمُونَکَ وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللّهِ**» (سوره مائده ۴۳). یعنی: «چگونه تو را به داوری می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (بخصوص درباره زنا به روشنی) آمده است؟».

۲- آنچه را بدانیم تحریف شده هستند تکذیب می کنیم، مثلا مواردی را که قرآن یا سنت تکذیب کرده باشند، ما هم بطور یقینی آنها را مردود دانسته و تکذیب می کنیم.

۳- آن مواردی را که قرآن یا سنت نه تصدیق کرده باشد و نه تکذیب، ما نیز سکوت می کنیم؛ یعنی نه تصدیق می کنیم و نه تکذیب، چرا که احتمال صدق و کذب آن می رود، مگر آنکه دلائل واقع دلالت بر تصدیق یا تکذیب آن کنند، که ما نیز در تصدیق و تکذیب تابع آن دلائل خواهیم بود، مثلا مخالف با آیات قرآن باشند، که اگر از آیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

احکام باشد می تواند دلیل بر نسخ آن توسط آیات قرآن باشد یا شاید محرف باشد، و اگر مربوط به احکام نباشد قطعا دلالت بر تحریف شدن آن است، زیرا کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست همانگونه که الله تعالی در قرآن می فرماید: «**وَأَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ**» (مائده ۴۸). یعنی: «و (این) کتاب را به راستی تصدیق کنندهٔ کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است بر تو نازل کردیم».

و در مورد انجیل می فرماید: «**وَآتَينَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًي وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ التَّوْرَاةِ**» (سوره مائده ۴۶). یعنی: «و ما انجیل را که در آن هدایت و نور است و تصدیق کننده تورات است فرو فرستادیم».

و ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده: «**كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يقْرَءُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيةِ، وَيفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم : «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: (آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَينَا)» الآيةَ.** (بخاری: ۴۴۸۵)

یعنی: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری (عبرانی) می‌خواندند و آنرا به زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب. بلکه به آنها بگویید: «(**آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَينَا**)» یعنی ما به خداوند و آنچه که بسوی ما نازل کرده است، ایمان داریم».

با این توضیحات بر ما مشخص می شود که اهانت به تورات و انجیل جایز نیست، زیرا ممکن است مشتمل بر مواردی از کلام الهی باشند، چنانکه مشتمل بر بعضی از اسماء و صفات الله متعال هستند.

هیتمی در کتاب «تحفة المحتاج» (۱ / ۱۷۸) میگوید: «حق آنست که: در انجیل و تورات مواردی هستند که گمان عدم تبدیل آنها میرود، زیرا با آنچه در شرع خود آموخته ایم موافقت دارد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و خطیب شربینی نیز گفته: «استنجاء با هر چیز نا محترمی جایز است.. و قاضی عیاض استنجاء بوسیله ورقی از تورات و انجیل را هم جایز دانسته است، ولی این سخن او بر آن اوراقی حمل می شود که عدم تبدیل (و تحریف) آن مشخص باشد و اسم الله تعالی و مشابه آن در آن نباشد». «مغنی المحتاج» (۱۶۲/۱-۱۶۳).

و خرشی مالکی در کتاب «مختصر خلیل» (۶۳/۸) گفته: «اسماء الله و انبیاء به دلیل حرمت (نام شان) همچون مصحف قابل احترامند».

و حطاب مالکی در کتاب« مواهب الجلیل» (۲۸۷/۱) گفته: «احترام گذاشتن به اسماء الهی واجب است هرچند که در چیزهایی نوشته شده باشند که اهانت به آن واجب باشد مانند تورات و انجیل تحریف شده، که سوزاندن و نابودکردنشان جایز است، ولی اهانت به آنها به دلیل وجود آن اسماء جایز نیست».

و در کتاب دائرۀ المعارف فقهی آمده: «جمهور فقهاء لمس تورات و انجیل بدون طهارت را جایز دانسته اند.. بجز اینکه امام ابو حنفیه (رح) گفتند: مکروه است زن حائض یا انسان جنب تورات و انجیل و زبور را قرائت کند، زیرا تمام آنها کلام الله تعالی هستند مگر آنچه (در آنها) تحریف شده، و آنچه تحریف شده اند نا معین هستند..». «الموسوعۀ الفقهیۀ» (۲۸۲/۳۷). مراجعه نماید :تبیین الحقائق (۱ / ۵۷) و «رد المحتار علی الدر المختار» (۱ / ۱۹۵)، و (الفتاوی الهندیۀ (۱ / ۳۹).

و باز در همین کتاب آمده: «فقهاء اتفاق نظر دارند که استنجاء بوسیله اشیاء محترم مانند کتابهایی که ذکر الله متعال در آنها هست مانند حدیث و فقه به دلیل حرمت حروف جایز نیست.

اما درباره کتاب های که احترامی ندارند اختلاف نظر دارند؛ کتاب هایی مانند کتب سحر و فلسفه و تورات و انجیلی که تحریف آن مشخص باشد :

مالکی ها گفتند: استنجاء با این کتب به دلیل حرمت حروف (یعنی شرفشان) جایز نیست.

ابراهیم اللّقَانی گفته: اگر این حروف با عربی نوشته باشند حرمت دارند، وگرنه حرمتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نخواهند داشت مگر آنکه آنچه نوشته شده باشد از اسماء الله تعالی باشد، ولی علی اجهوری گفته : چه با عربی مکتوب باشند یا غیر عربی، در هر دو حالت حرمت دارند.

و شافعیه گفتند: استنجاء بوسیله اشیاء نامحترم از قبیل کتب فلسفه، و همچنین تورات و انجیلی که تحریف آن دانسته شود و از اسم معظم (الله) خالی باشد، جایز است.

و ابن عابدین از فقهای حنفیه گفته: نزد ما اینگونه نقل شده که حروف (قرآن) حرمت دارند حتی اگر مقطعه باشند، و بعضی از قاریان ذکر کردند که حروف هجاء قرآن بر هود علیه السلام نازل شده اند، و مفاد (این سخن) آنست که آنچه (از این حروف بر چیزی) مکتوب باشد مطلقا حرمت دارد». (الموسوعة الفقهیة (۱۸۱/۳۴).

(تفصیل موضوع را درحاشیهٔ ابن عابدین (۱ / ۲۲۷)، و حاشیهٔ الدسوقی (۱ / ۱۱۳)، و مواهب الجلیل (۱ / ۲۸۷)، و نهایهٔ المحتاج (۱ / ۱۳۲)، و کشاف القناع (۱ / ۶۹)، و المغنی (۱ / ۱۵۸). مطالعه فرماید.

و از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله درباره مردی سوال شد که یهود را لعن می کند و دینش را نیز لعن می کند و تورات را دشنام دهد، آیا برای یک مسلمان جایز است که کتاب آنها را دشنام دهد؟

جواب فرمودند: «برای کسی روا نیست تورات را لعن کند؛ بلکه هرکس تورات را علی الاطلاق لعن کند از او طلب توبه می شود، اگر توبه نکرد کشته می شود. و اگر بر چیزی (از آن کتاب لعن کند) که مشخص شود از جانب الله متعال نازل شده و ایمان به آن واجب است؛ در اینحالت بخاطر دشنام دادنش کشته میشود و حتی بر طبق صحیح ترین قول علماء توبه او پذیرفته نخواهد شد.

و اما اگر دین یهود را لعن کند، یعنی آن دینی که آنها در این زمان بر آن هستند؛ ایرادی بر آن نیست، زیرا یهود و دینشان ملعون هستند، و همچنین اگر توراتی که نزد آنهاست را دشنام دهد، بگونه ایکه مشخص کند که قصد وی ذکر تحریف آن است، مثلا بگوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

این تورات تحریف شده نسخ شده است و عمل به محتوای آن جایز نیست، و هرکس امروزه به شریعت تحریف شده و منسوخ آنها عمل کند کافر است؛ این سخن و امثال اینها حق است و چیزی بر گوینده اش نخواهد بود.(مجموع الفتاوی (۲۰۰/۳۵).

خلاصه اینکه:

اهانت و دشنام و بی حرمتی به انجیل و توراتی که امروزه در دست اهل کتاب است، جایز نمی باشد، زیرا این کتابها شامل حق و باطل اند، و نیز مشتمل بر اسماء و صفات الهی، و لذا برای حفظ حرمت این موارد جایز نیست که مثلا انجیل یا تورات را بر زمین بزنند.

با این وجود شایسته مسلمان نیست که بخواهد یکی از این کتابهای تحریف شده را تهیه کرده و بخواند، مگر برای کسانی از اهل علم که قصد استخراج اکاذیب ورد بر آنرا داشته باشند.

پس هرگاه یکی از این کتابها به دست ما افتاد، محافظت و نگهداری از آن جایز نیست، همانطور که اهانت کردن به آن مثلا با انداختن در سطل کثافات جایز نیست، ولی باید از طریق سوزاندنش از آن خلاص شد، زیرا مشتمل بر اسماء الهی است، و ممکن است دربردارنده مطالبی باشند که از تحریف در امان مانده باشند.

و اینکه می گوئیم سوزانده شود، این بی ادبی و اهانت به آن نیست؛ زیرا ثابت شده که صحابه برای آنکه از اهانت به اوراق مصحف ممانعت کرده باشند، آنرا سوزاندند تا اثری از آن نماند که قابل اهانت باشد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الغاشيه

اين سوره در «مكه» نازل شده و ٢٦ آيه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيةِ﴿١﴾ وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ﴿٢﴾ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ﴿٣﴾تَصْلَى نَارًا حَامِيةً﴿٤﴾ تُسْقَى مِنْ عَينٍ آنِيةٍ﴿٥﴾ لَيسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلا مِنْ ضَرِيعٍ﴿٦﴾ لا يسْمِنُ وَلا يغْنِي مِنْ جُوعٍ﴿٧﴾ وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ﴿٨﴾لِسَعْيِهَا رَاضِيةٌ﴿٩﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيةٍ﴿١٠﴾ لا تَسْمَعُ فِيهَا لاغِيةً﴿١١﴾ فِيهَا عَينٌ جَارِيةٌ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ﴿١٤﴾وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴿١٥﴾ وَزَرَابِي مَبْثُوثَةٌ﴿١٦﴾ أَفَلا ينْظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ﴿١٧﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيفَ رُفِعَتْ﴿١٨﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيفَ نُصِبَتْ﴿١٩﴾ وَإِلَى الأَرْضِ كَيفَ سُطِحَتْ﴿٢٠﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴿٢١﴾لَسْتَ عَلَيهِمْ بِمُصَيطِرٍ﴿٢٢﴾ إِلا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ﴿٢٣﴾ فَيعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الأَكْبَرَ﴿٢٤﴾ إِنَّ إِلَينَا إِيابَهُمْ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَينَا حِسَابَهُمْ﴿٢٦﴾

معلومات مؤجز:

نام اين سوره «الغاشيه» (پوشاننده) است كه اسم از آيه اول اين سوره گرفته شده است كه در مراحل ابتدائى مكهٔ مكرمه نازل شده است.

سورهٔ «**الغاشيه**» مكى بوده و داراى (١) ركوع، (٢٦) بيست وشش آيت، (٩٢) نود ودو كلمه، (٣٨٤) سه صدو هشتاد و چهار حرف و (٢١٦) دوصد وشانزده نقطه است.

محتوى سوره:

«الغاشيه» طوريكه در فوق ياد اور شديم، به معنى پوشاندن است و انتخاب اين نام «غاشيه» براى قيامت به خاطر آن است كه حوادث وحشتناك آن ناگهان همه را زير پوشش خود قرار ميدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوی مجموعی و اساسی سوره «**الغایشه**» را می توان در نقاط ذیل جمعبندی نمود:

۱- قیامت و مخصوصاً جزاهای دردناکی برای کفار، و پاداشهای شوق انگیز برای مؤمنان است.

۲- محور دوم بحث در این سوره مبحث توحید است که با اشاره به آفرینش آسمان و خلقت کوهها و زمین و توجه انسانها به این سه موضوع اسرار آمیز بیان شده است.

آفرینش آسمان و زمین و کوهها و حیوانات همه نشان می دهد که این عالم بی حساب نیست و خلقت انسان به این عظمت آن ،هدفی داشته است تا انسان در راه قرب الله و در مسیر تکامل حرکت کند. البته راه سعادت در صورتی پیموده می شود که با میل و اراده و اختیار همراه باشد.

۳- نبوت و بیان برخی از وظایف پیامبر صلی الله علیه وسلم.

در اخیر سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته شده که مخالفت که این عناصر بی شعور در برابر رسالت برحق شما بعمل می آورند نباید خسته شود، و باید به کار خویش ادامه دهد، ای محمد تو پند دهنده و هشدار دهنده، هستی، یاد دهانی و نصحیت کن، حقایق فراموش شده را بیاد شان بیاور، و برای شان اذعان بدار که: در پایان کار بسوی الله بر میگردند و پروردگار به حساب شان میرسد.

اسباب نزول آیه ۱۷ سوره غاشیه:

ابن جریر و ابن ابو حاتم از قتاده روایت کرده اند: چون خدا نعمت های جنت را ستود، گمراهان تعجب کردند. پس «**أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَي الْإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ**» نازل شد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: **هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيةِ** افتتاح شده است. طوریکه متذکر شدیم «غاشیه« از نامهای روز قیامت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمهٔ مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**هَلْ أَتاكَ حَديثُ الْغاشِيةِ**» (۱) «ـآیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را میپوشاند) به تو رسیده است؟!»

«**وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ**» (۲) (رو ها در آن روز زبون و ترسنده،)

«**عامِلَةٌ ناصِبَةٌ**» (۳) (تلاش کرده و رنج دیده،)

«**تَصْلي ناراً حامِيةً**» (۴) (در آتش سوزان در افتند)

«**تُسْقي مِنْ عَينٍ آنِيةٍ**» (۵) (از آن چشمه بسیار، گرم آبشان دهند،)

«**لَيسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاَّ مِنْ ضَريعٍ**» (۶) (طعامی جز خار ندارند،)

«**لا يسْمِنُ وَ لا يغْني مِنْ جُوعٍ**» (۷) (که نه چاق می کند و نه دفع گرسنگی)

«**وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ**» (۸) (و در آن روز روهایی تازه باشند:)

«**لِسَعْيِها راضِيةٌ**» (۹) (از کار خویشتن خشنود،)

«**في جَنَّةٍ عالِيةٍ**» (۱۰) (در جنتی برین،)

«**لا تَسْمَعُ فيها لاغِيةً**» (۱۱) (که در آن سخن لغو نشنوند،)

«**فيها عَينٌ جارِيةٌ**» (۱۲) (و در آن چشمه های آب روان باشد،)

«**فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ**» (۱۳) (و تختهایی بلند زده،)

«**وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ**» (۱۴) (وجام های منظم گذاشته شده ای،)

«**وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ**» (۱۵) (و بالشت های منظم چیده شده ای،)

«**وَ زَرابِي مَبْثُوثَةٌ** » (۱۶) (و فرشهایی فاخر گسترده)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَي الْإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ» (۱۷) (آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟)

«وَ إِلَي السَّماءِ كَيفَ رُفِعَتْ» (۱۸) (و به آسمان که چگونه بر افراشته شده اند؟)

«وَ إِلَي الْجِبالِ كَيفَ نُصِبَتْ» (۱۹) (و به کوهها که چگونه نصب شده اند؟)

«وَ إِلَي الْأَرْضِ كَيفَ سُطِحَتْ» (۲۰) (و به زمین که چگونه هموار شده ؟)

«فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (۲۱) (پس پند ده، که تو پند دهنده ای هستی)

«لَسْتَ عَلَيهِمْ بِمُصَيطِرٍ» (۲۲) (تو بر آنان فرمانروا نیستی)

«إِلاَّ مَنْ تَوَلَّي وَ كَفَرَ» (۲۳) (مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید،)

«فَيعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَكْبَرَ» (۲۴) (پس خدایش به عذاب بزرگ تر عذاب میکند)

«إِنَّ إِلَينا إِيابَهُمْ» (۲۵) (هر آینه بازگشتشان به سوی ماست)

«ثُمَّ إِنَّ عَلَينا حِسابَهُمْ» (۲۶) (سپس حسابشان با ماست)

تفسیر مختصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان

«هَلْ أَتاكَ حَديثُ الْغاشِيةِ» (۱) «ـآیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را میپوشاند) به تو رسیده است؟!»

«وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ» (۲) (رو ها در آن روز زبون وترسنده،)

حضرت امام حسن بصری روایت کرده است: زمانیکه حضرت فاروق اعظم (رض) به کشور شام مشرف شد، راهبی نصرانی که شخصی کهنسالی بود نزد او آمد وطبق مذهب خویش مشغول عبادت، ریاضیت و زحمت بود، و در آثر زحمت صورتش متغیر شده بود، بدنش خشک و لباسش ژولیده وبد هیأت بود، وقتی که فاروق اعظم او را دید، به گریه افتاد، مردم سبب گریه را جویا شدند، فرمود : من بر حالت این پیر مرد تأسف می

(c) ketabton.com: The Digital Library

خورم که این بیچاره برای هدفی زحمت وجانفشانی کشیده ، امابه آن هدف یعنی رضای پروردگار نایل نشده است، وآنگاه حضرت فاروق اعظم این آیه را تلاوت کرد:

«**وُجُوهٌ یوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ، عامِلَةٌ ناصِبَةٌ**» (قرطبی)

«**عامِلَةٌ ناصِبَةٌ**» (۳) (تلاش کرده و رنج دیده)

«**تَصْلي ناراً حامِیةً**» (۴) (در آتش سوزان در افتند)

«**تُسْقي مِنْ عَینٍ آنِیةٍ**» (۵) (از آن چشمه بسیار، گرم آبشان دهند،)

«**لَیسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاَّ مِنْ ضَرِیعٍ**» (۶) (طعامی جز خار ندارند ،)یعنی طعام دیگری جز بته خار دار تلخ به آنان داده نمی شود. در دنیا به نعمت های الهی ناسپاسی کردند، امروز از همهء آن نعمت ها محروم اند، چون حیوان زندگی کردند، باید طعام شان بته تلخ و خاردار باشد که شتر آنرا می خورد و به تعقیب آن گفته شده است که این بته خار دار از جمله بته های هستند که نه کسی را چاق می کند ونه گرسنگی را رفع می سازد.

«ضریع چیست؟»

در مورد اینکه «**ضریع**» چیست مفسرین تفاسیر مختلفی ارائه نموده اند:

برخی از مفسرین گفته اند:

ضریع نوعی از بته خار است که به زمین می چسبد و گیاهی است سمی (زهری) که هیچ حیوانی به آن نزدیک نمی شود.، و قریش این نوع خار را زمانیکه تازه باشد «شبرق» و وقتی خشک میشد «ضریع» مینامید. خلیل، از علمای لغت میگوید: «ضریع» گیاه سبز بدبوئی است که از بحر بیرون میافتد.

ابن عباس، در تعریف «ضریع» مینویسد: درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد زمین و هر چه را در آن است می سوزاند.

ولی در حدیثی از پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم می خوانیم: ضریع چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ تر از صبر (نوعی گیاه بسیار تلخ)، و متعفن تر از مردار، و سوزنده تر از آتش، خداوند آن را ضریع نام نهاده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی نیز گفته اند: «ضریع » طعامی است ذلت آفرین که دوزخیان برای رهائی از آن به درگاه خدا تضرع می کنند و این غذا نه انان را چاق می کند ونه در دفع گرسنگی تاثیر دارد. طوریکه می فرماید:

«**لا یسْمِنُ وَ لا یغْني مِنْ جُوعٍ**» (۷) (این غذای نیست که بر اثر آن تقویت جسم و فرونشاند گرسنگی بعمل اید یعنی غذای است،که نه چاق میکند و نه دفع گرسنگی) علما میگویند: غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است. آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از راه ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کرده، و اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده برند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که «عذاب الیم» آنان گردد.

در آیات بعدی پروردگار با عظمت ما به شرح حال مؤمنان نیکوکار و توصیف نعمت های بی نظیر جنتی می پردازند و میفرماید:

«**وُجُوهٌ یوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ**» (۸) دراین آیه مبارکه به تعریف وتوصیف جنتیان وچهره های آن پرداخته میفرماید: روی ها در آن روز شاداب، تازه و باطراوت و غرق در سرور است، بر عکس روی ها دوزخیان که غرق درذلت و اندوه میباشند.

«**ناعمة**» از ریشه «نعمة» در اینجا اشاره به چهره هایی است که غرق نعمت شده و شاداب و نورانی است.

«**لِسَعْیها راضِیةٌ**» (۹) این چهره ها وروی ها توصیف چنانی دارد که: از سعی و تلاش خود راضی و خشنود است.

به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای نبردند.

و «عاملة ناصبة» بودند، جنتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملاً راضی و خشنودند. تلاشهائی که در پرتو لطف خدا به صورت چند برابر، گاه ده و گاه هفتصد برابر و گاه بیشتر رشد یافته، و گاه با آن جزای بی حساب را دریافت کرده اند: «انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب» (سوره زمر/۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس به شرح این مطلب پرداخته، می گوید: آنان در جنتی عالی قرار دارند:

«**فِي جَنَّةٍ عالِيةٍ**» (۱۰) (در جنتی برین،) کلمه: «**عالیهٔ**» ممکن است اشاره به «علو مکانی» باشد یعنی آنها در طبقات عالی جنتند، و یا «علو مقامی»؛ و مفسران هر دو احتمال را گفته اند. ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد. هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است.

بعد به توصیف دیگری از این جنت که جنبه روحانی و معنوی دارد پرداخته، میافزاید:

«**لا تَسْمَعُ فيها لاغِيةً**» (۱۱) (که در آن سخن لغو نشنوند،) و هیچ سخنی که حاکی از نفاق، عداوت و یا جنگ و جدال باشد، و یا کینه توزی و حسد، دروغ، تهمت، غیبت و نه حتی لغو و بی فایده. و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد و اگر درست بیندیشیم قسمت عمده ای از ناراحتیهای زندگی دنیا، شنیدن این گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظام اجتماعی را برهم زده و آتش فتنه ها را شعله ور میسازد.

بعد از ذکر این نعمت روحانی و آرامش روحی به بیان قسمتی از نعمت های مادی جنت پرداخته، میگوید:

«**فيها عَيْنٌ جارِيةٌ**» (۱۲) (و در آن چشمه های آب روان باشد،)

«**عین**» اسم جنس است. یعنی در آن چشمه هایی روان است که هر جا بخواهند آن ها را میبرند.

«**فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ**» (۱۳) (و تختهایی بلند زده،)

«**سُرُرٌ**» جمع «سریر» از ریشه «سرور» به معنی تخت هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند.

بلند بودن این تخت ها به خاطر آن است که جنتیان بر تمام مناظر اطراف خود مسلط بوده و از مشاهده آن لذت برند. این احتمال نیز وجود دارد که توصیف این تختها به «**مرفوعهٔ**» اشاره به اینست که این تخت ها از جمله گرانبها ترین تخت ها بشمار رفته،

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوریکه در توصیف این تخت ها برخی ازمفسران گفته اند که این تخت ها از قطعات طلا ساخته شده و مزین به زبرجد، دُر و یاقوت است.

و از آن جا که استفاه از آن چشمه های گوارا و شراب های طهور جنتی، نیاز به ظرف هایی دارد، در آیه بعد میافزاید:

«**وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ**» (۱۴) (وجام های منظم گذاشته شده ای،)

قدحهای زیبا و جالبی در کنار این چشمه ها گذارده شده. هر زمان اراده کنند قدح ها از چشمه ها پر می شود و در برابر آنان قرار میگیرد، تازه به تازه می نوشند و سیراب می شوند و لذت می برند لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیرممکن است.

أکواب جمع «کوب» به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دار باشد. توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرفهای شراب طهور جنتیان آمده، در اینجا و بعضی از آیات دیگر کلمه «أکواب» به کار رفته، در حالی که در بعضی دیگر از آیات «اباریق» جمع «ابریق» به معنی ظرف دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات و یا «کأس» آمده است.

در ادامه به نکته های بیشتری از جزئیات نعمتهای جنتی پرداخته اضافه میکند:

«**وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ**» (۱۵) (و بالشت های منظم چیده شده ای،)

نمارق جمع «نمرقه» به معنی پشتی کوچک است که بر آن تکیه می کنند و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود و کلمه «مصفوفهٔ» دلالت بر تعدد و نظم آنها دارد، این تعبیر نشان می دهد که آنها جلسات انس دست جمعی تشکیل میدهند و این اجتماع خالی از هر گونه لغو و بیهودگی و تنها بیان الطاف الهی و نعمت های بی پایان او و نجات از درد و رنجهای دنیا و عذاب آخرت است و چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند. سپس به فرش های فاخر جنتی اشاره کرده، میفرماید:

«**وَ زَرابِيُ مَبْثُوثَةٌ**» (۱۶) (و فرش هایی فاخره گسترده)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زرابی جمع «زریبهٔ» به معنی فرشهای عالی خواب دار است که هم نرم و راحت است و هم گرانبها و پر قیمت.

خلاصه کلام اینکه: جنت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت، خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال، با انواع میوه های رنگارنگ و نغمه های دلپذیر و چشمه های آب جاری و شراب های طهور و خدمت گزارانی شایسته و همسرانی بی مانند و تخت هایی مرصع و فرشهائی فاخر و دوستانی باصفا و ظروف و قدحهائی جالب در کنار چشمه ها و خلاصه نعمت هایی که نه به الفاظ محدود این جهان قابل شرح است و نه در علم خیال قابل درک؛ همه اینها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.

در آیات بعدی این سوره، سخن از کلید اصلی وصول آن همه نعمت ها که «معرفهٔ الله» است به میان آمده و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از آفرینش بدیع خدا و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به جنت را نشان میدهد. در ضمن اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مساله «قیامت» است.

«**أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَي الْإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ**» (۱۷) (آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟)

«**وَ إِلَي السَّماءِ كَيفَ رُفِعَتْ**» (۱۸) (و به آسمان نظر نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده؟!)

«**وَ إِلَي الْجِبالِ كَيفَ نُصِبَتْ**» (۱۹) (و به کوه ها که چگونه نصب شده اند؟) مفسرین در تفاسیر خویش مینویسند که درسه آیات متذکره درس با روحیه برای انسان نگاشته شده که در پیشرفته ترین پوهنتون ها نظیر آن را نمی توان یافت :

یک دهقان ویک چوپان که در سحرا بزرگ مصروف چراندان رمه های خویش است، زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در چهار طرف اش کوهها و در برابر اش شترها، و اگر در هر یک از این مخلوقات نظر اندازد ودقت کند، اسرار بسیاری را کشف

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبکند. مثلاً شتر از اسب بیشتر میدود، نسبت به خر بیشتر بار میبرد. در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی هم برای شیر مورد استفاده قرار میگیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.

برای نگهداری اش به مشکل مواجه نمی شود ، زیرا وقت در سحرا رها شوند، ضرورت به محافظت آنان نیست، غذای شان مانند فیل وحیوانات دیگر نیست که بدست آوردنش به مشکل مواجه شود.

در صحراهای عربستان سعودی آب بسیار کم است، همه جا و همیشه میسر نمیشد، خداوند به قدرت خویش در شکم شتر تانکر پس انداز گذاشته است، که میتواند با نوشیدن آب برای هفت یا هشت روز ذخیره کند، و به تدریج حسب نیاز از آن استفاده کند ، برای سوار شدن بر این حیوان بسیار بلند، نیاز به زینه بود، ولی حق تعالی پاهای او را دارای سه بند قرار داده است که در هر پا دو زانو گذاشته است، که آنها را جمع می کندومی نشیند، که سوار شدن وپایین آمدن بر آن آسان میشود، و به قدری زحمتکش هست که از همه حیوانات باری سنگینتری برمی دارد.

در بیابان های عرب در تابستان به علت گرما سفر خیلی مشکل است، خداوند شتر را چنان خلق کرده که تمام شب راه می رود، قوی‌ترین، کم خرج ترین، پر فایده ترین و آرام‌ترین و بردبار ترین حیوان است، و چنان مطیع طبع است ، که طفل کوچک مهار او را بگیرد هر کجا که می خواهد می تواند آن را ببرد، علاوه این، خصوصیات دیگری هم دارد که به انسان درس قدرت وحکمت بالغه خداوند را میدهد.

پیدایش آسمان ها و کوه ها و زمین تصادفی نیست، بلکه کاملاً حکیمانه آفریده شده و در جای خود قرار داده شده‌اند.

در هر نعمتی یک جهتی برجستگی دارد (در شتر، نحوه‌ی آفرینش؛ در آسمان، بلندی؛ در زمین، گستردگی و در کوه ها نحوه‌ی نصب شدن.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

آسمان ها، کرات، مَدار کرات، نظم و حساب آنها که هر روز گوشه‌ای از عجایب آنها کشف میشود، از عرصه های همیشگی مطالعه و کشف و تأمّل هستند.

کوه ها و ریشه های آنها در دل زمین، مثل میخ ها و حلقه های زنجیر زمین را از تزلزل و اضطرابی که در اثر مواد گداخته درون زمین پدید میآید، حفظ میکنند، برف ها را در خود ذخیره نموده و به تدریج روانه می‌کنند، مانع طوفان ها را گرفته و سبب تصفیه هوا میشوند، مخزن انواع معدن ها و مواد صنعتی بوده و علاماتی برای مسافران و بستری برای پرورش بعضی از گیاهان هستند. دیگر کوهها از طریق انواع سنگ های قیمتی و زینتی مثل عقیق یا سنگ های عمرانی همچون مرمر در ساختمان ها، سرمایه‌ای پایان ناپذیر برای بشر هستند و خلاصه در این آیات به مسائل جهان شناسی و حتّی تمام مسائلی همچون دهقانی، صنعت و امور فضایی به نحوی اشاره شده است.

«**وَ إِلَي الْأَرْضِ كَيفَ سُطِحَتْ**» (۲۰) (و به زمین که چگونه هموار شده؟)

در این آیه به انسان از نشانه های قدرت خویش در آسمان و زمین یاد اوری مینماید و برایش می گوید که زمین چگونه هموار کرده شده است.

خداوند متعال در آیات متعددی از جمله: (آل عمران، ۱۹؛ بقره، ۱۶۴؛ روم، ۲۲؛ جاثیه، ۳؛ عنکبوت، ۴۴؛ یونس، ۳؛ عنکبوت، ۶۱؛ غافر، ۵۷؛ ذاریات، ۴۷-۴۸؛ انبیاء، ۳۲؛ رعد، ۲) به نشانه های قدرت خویش در آسمان و زمین اشاره نموده. بزرگی، گستردگی، وسعت و بیشمار بودن کرات آسمانی و کهکشان ها آشکار ترین نشانه بر قدرت بی انتهای الله است.

«**فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ**» (۲۱) (پس پند ده ، که تو پند دهنده ای هستی)

«**لَسْتَ عَلَيهِمْ بِمُصَيطِرٍ**» (۲۲) (تو بر آنان فرمانروا نیستی)

- این بدین معنای است که: اجبار و وادار ساختن مردم به پذیرش پندها و موعظه ها، از تکالیف و رسالت های پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست. «**لست علیهم بمصیطر**» «صَطَر» و «سَطَر»، به یک معنا می باشد (مفردات) و «مسیطر» به معنای عهده دار و مسلّط است. (مقاییس اللغة)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- مساله دوم در فهم این آیه چنین است که، پذیرش دین، اجباری نیست. «**لست علیهم بمصیطر**»

- سومین نقطه از فهم آیه چنین است که: اهتمام شدید پیامبرصلی الله علیه وسلم، به هدایت مردم «**لست علیهم بمصیطر**» با توجّه به این که پیامبر صلی الله علیه وسلم، هرگز درصدد سلطه جویی بر مردم نبود، تأکید آیه شریفه، بر نفی سیطره، بیانگر تلاش وافر و پی گیری مستمر آن حضرت صلی الله علیه وسلم در زمینه هدایت مردم است.

- چهارمین نقطه را که میتوان در تفسیر این گفت اینست که: اثر نبخشیدن پند و اندرز های دینی برای مردم، تکلیف ابلاغ معارف الهی را ساقط نمی کند. «**فذکّر... لست علیهم بمصیطر**» **در** آیه شریفه، بیانگر روگردانی برخی مردم، از تذکرات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بیان می دارد که در این موارد، نباید معارف الهی را بر مردم تحمیل کرد. آیه قبل با توصیف پیامبرصلی الله علیه وسلم به «تذکر دهنده»، آن حضرت را حتی در این موارد، به تذکر دادن مأمور ساخته است.

«**إِلاَّ مَنْ تَوَلَّي وَ كَفَرَ**» (۲۳) (مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید،)

«**فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَكْبَرَ**» (۲۴) (پس خدایش به عذاب بزرگ تر عذاب میکند)

«**إِنَّ إِلَينا إِيابَهُمْ**» (۲۵) (هر آینه بازگشتشان به سوی ماست)

«**ثُمَّ إِنَّ عَلَينا حِسابَهُمْ**» (۲۶) (سپس حسابشان با ماست)

آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟

ما فوقاً در مورد نعمت ها وغذا ها وچگونگی زندگی، اهل جنت وغذا های اهل جهنم معلوماتی مختصری ارایه داشتم، اینک در مورد زبان مروج اهل جنت نیز مختصراً می نویسیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع فتاوی جلد چهارم بخش (العقیدۀ) خویش مینویسد: معلوم نیست که مردم درروز قیامت بکدام زبانی صحبت میکنند، و با چه زبانی خطاب الله تعالی رامی شنوند،برای اینکه الله تعالی و رسولش صلی الله علیه وسلم در این باره به ما خبری نداده اند... و به صحت نرسیده که زبان مردم در آن عربی باشد و در این

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسئله نمی دانم که بین صحابه نزاعی باشد بلکه آنها به این مسئله نپرداخته اند زیرا سخن در این باره جزو فضولی است ولی بین متاخرین قیل و قالهایی شده:

برخی از مردم می گویند: جنتیان با زبان عربی صحبت میکنند.

برخی دیگر می گویند: جنتیان با زبان سریانی صحبت میکنند ، زیرا زبان آدم علیه السلام سریانی بوده.

ولی برخی دیگری راعقیده براین است که: فقط اهل جنت با زبان عربی صحبت میکنند.

البته تمامی این اقوال دارای حجت نیستند که نه از طریق عقل نه از طریق نصوص حجت نیستند بلکه همگی ادعاهایی هستند که خالی از دلیل درستی هستند و خداوند سبحان بدان آگاه تر است. (مجموع فتاوی شیخ الإسلام أحمد بن تیمیۀ،جلد۴ بخش (العقیدۀ)

ما بار ها گفته ایم که در عبادت و مسایل مربوط آن در اسلام به نقل اند نه به عقل. این به دان معنی نیست که مسایل شرعی عبادتی جانب عقلی نداشته باشند. بلکه بر عکس علم هر روز مکنونات و عمق مسایل و احکام اسلامی را چنان بیان میدارد که روز به روز اعجاز قرآن کریم ثابت میشود. به این ارتباط اگر از غذا، لباس و پوشاک و وسایل استفاده در جنت و دوزخ صحبت شود به فهم من از دین مقدس اسلام در دین اسلام مسایل دنیوی شده و دنیوی ساخته شده تا انسان آنرا در عالم اسباب و دنیا بهتر درک کرده بتوانند. وقت و مقیاس زیاد و کم بودن آن، بصر و بصیرت و دین به چشم و دین به جوارح دیگر، مفاهیم و عمق قضایای عالم برزخ او بالاخره مستقیم به بحث ما مسأله زبان و آن هم زبان و طعام جنتی و دوزخی باید گفت. این مقایس برای فهم بشری اند و الله تعالی دانا و توانا است که این مفاهیم یا اصلاح به این شکل فعلی اصلا وجود نداشته باشند ویا در موارد عین هدف با وسایل و ذرایع دیگر حاصل میشود. تفاصیل، تشریحات و مطالب در توصیف غذا و لباس و پوشاک و زیبایی هم در نصوص شرعی به مفهوم انسانی ساختن آن خواهد بود که الله تعالی به صورت یقین قادر به دادن عین مزایا و یا شکل بهتر و افضل آن به طروق و اشکال مختلف که خود الله تعالی به کیفیت آن آنگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد نیز ممکن است. در چنین فهم از مسایل در آن صورت ضرورت به این و حتمی نیست که ما آن مسایل و روابط حاکم را در آن وقت و شرایط حتماً با احوال و شرایط وفهم انسانی امروز خویش منحصر، توصیف و چوکات بندی بداریم. درآن وقت ممکن به چنین نام گذاری ها و یا به چنین مفاهیم اصلاً ضرورت نباشد. والله اعلم بالصواب.

آیا بی برکتی روز از علایم قیامت است؟

بسیاری از انسان ها بی برکتی روز و شب را از جمله علایم نزدیکی قیامت می دانند وزیاتر وقت به احادیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم از جمله به حدیث شماره ۱۰۳۶ امام بخاری به روایت حضرت ابو هریره (رض) استدلال مینمایند:

طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ، وَيتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيكْثُرَ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ الْقَتْلُ، وحَتَّى يكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيفِيضَ**» (قیامت برپا نمی شود تا اینکه این علامات پدیدار گردند: از بین رفتن علم، زیاد شدن زلزله، نزدیک شدن زمان، ظاهر شدن فتنه، زیاد شدن آشوب و فتنه که همان قتل می باشد و زیاد شدن بیش از اندازه مال های تان.) و امام احمد در حدیث شماره ۱۰۲۶۰ از ابو هریره روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «**لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيكُونَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونَ الْجُمُعَةُ كَالْيوْمِ، وَيكُونَ الْيوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونَ السَّاعَةُ كَاحْتِرَاقِ السَّعَفَةِ**» (تا زمان نزدیک نگردد و سال مانند ماه، ماه مانند هفته، هفته مانند روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن شاخه های درخت خرما نگردد، قیامت بر پا نمی شود.) ابن کثیر رحمه الله می فرماید: اسناد آن به شرط مسلم صحیح است. البانی در صحیح الجامع شماره ۷۴۳۲ آن را صحیح دانسته است.

این دو حدیث دلالت می کنند بر اینکه از نشانه های قیامت نزدیک شدن زمان است. علماء در معنی نزدیکی زمان اختلاف داردند و در این مورد سخن بسیار است. از بهترین

(c) ketabton.com: The Digital Library

این سخنان این سخن است که: نزدیک شدن زمان را بر نزدیکی حسی و نزدیکی معنوی حمل می کنند.

نزدیکی معنوی:

منظور از نزدیکی معنوی این است که برکت زمان از بین می رود. و این در دوران های آینده واقع میشود.

این قول را قاضی عیاض، نووی و حافظ ابن حجر (رحمهم الله) اختیار کرده اند.

نووی می گوید: مراد از کوتاه شدن روز، عدم برکت در آن است. مثلاً روز می گذرد در حالیکه از آن به اندازه یک ساعت فایده میبرند.

حافظ می گوید: و حق این است که مراد از بین رفتن برکت از تمام چیزها و حتی زمان است که از نشانه های نزدیک شدن قیامت میباشد.

از نزدیکی معنوی همچنین می توان به آسانی ارتباط بین مکانهای دور و سرعت رفت و آمد بین این مسافتها که از آن به نزدیکی زمان تفسیر می شود، اشاره کرد. فاصله هایی که در گذشته در چندین ماه طی می شدند اغراق نیست اگر بگوییم حالا در بیشتر از چند ساعت طول نمی کشد.

شیخ بن باز در تعلیق فتح الباری (۵۲۲/۲) می گوید: نزدیکی که در حدیث ذکر شده به نزدیکی بین شهرها و قاره ها و کمی مسافت به آنها به سبب اختراع طیارات وسایل ترانسپورتی و تمام چیزهایی که مانند آن هستند، تفسیر میشود.

نزدیکی حسی:

منظور از نزدیکی حسی این است که زمان به صورت محسوس کوتاه می شود. ساعات شب و روز به سرعت میگذرند و بین گذشت این ساعت ها فاصله پیدا نمیشود، و واقع شدن آن امری غیر ممکن نیست. برای تأیید آن به زمان دجال می توان اشاره کرد که در آن روز به اندازه سال، ماه و هفته طول می کشد. در نتیجه همانگونه که ایام طولانی می گردند، کوتاه نیز می شوند که آن به خاطر اختلال در نظام عالم و نزدیک شدن پایان دنیا است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حافظ در الفتح از ابن ابی جمره نقل می کند که گفت: «مراد از نزدیک شدن زمان در حدیث «**لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ**»، به کوتاه شدن آن اشاره دارد. با این حساب پس کوتاه شدن باید حسی باشد و بر معنای معنوی نیز حمل میگردد. اما در حسی فاصله منظور نمی باشد. و شاید آن از اموری باشد که باعث نزدیک شدن قیامت میگردد. اما از نظر معنوی پس برای آن مدت و فاصله منظور می باشد که علماء دینی آن را میدانند. و اهل دنیوی نیز اگر زیرک و عاقل باشند آن را خواهند دانست که ایشان نمی توانند مانند گذشته کارهای بزرگی را که انجام میدادند، انجام دهند. به خاطر آن دچار شک و تردید می شوند ولی علت آن را نمی توانند درک کنند. شاید علت آن به سبب ضعف ایمان باشد که به آشکار نمودن بیش از حد کارهای خلاف شرع می پردازند. و شدیدتر از آن خوراکیهایی است که در آن شکی و شبهه ای وجود ندارد که حرام می باشند و بسیاری از مردم کار به حلال و حرم آن ندارند و در بدست آوردن آن تمام تلاش خود را به کار می گیرند و عقل خویش را به کار نمی گیرند. نتیجه و ماحاصله بحث این میشود که برکت در زمان، روزی و در گیاهان به خاطر ایمان قوی و تبعیت از اوامر خداوند و دوری از نواهی او می باشد. و دلیل بر این مدعا قول الله تعالی میباشد: «**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَات مِنْ السَّمَاء وَالأَرْض**» «اگر اهل قریه ای ایمان بیاورند و تقوای خدا داشته باشند برکات آسمان و زمین را بر ایشان می گشاییم».

و سیوطی در الحاوی للفتاوی (۴۴/۱) در باره معنی این حدیث که ذکر شد این طور گفته است: «گفته شده منظور از آن کوتاه شدن به صورت حسی میباشد. ساعات شب و روز نزدیک بر پا شدن قیامت کوتاه می شوند. و گفته شده به صورت معنوی می باشد که مراد از آن به سرعت گذر کردن زمان و از بین رفتن برکت از تمام چیزها حتی زمان است... و قول های دیگری نیز در این باره وجود دارد. و الله اعلم.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

این سه قول از بین رفتن برکت، سهولت ارتباط و نزدیک شدن به صورت حسی، بینشان تعارضی نیست و مانعی بر اینکه حدیث بر همه آنها دلالت کند، وجود ندارد. سخنان دیگری نیز در باره زمان گفته اند که درجه قوت آنها به مانند آنچه ذکر شد، نیست.

از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

خطابی گفته که منظور از آن لذت بردن از زندگی است. حافظ از زبان او نقل می کند که می گوید: می خواهد آن را زمان خروج مهدی- الله اعلم- که راستی در زمین پدیدار می شود، عدل پیروز میگردد و مردم از زندگی لذت می برند و مدت آن کوتاه می باشد، پدید آورد. و ایام خوش مردم در زمان کوتاهی سپری می شود که اگر مدت آن به درازا کشد و طولانی شود، مکروه و ناپسند می گردد در نتیجه مدت آن کوتاه می باشد. سپس حافظ می گوید: می گویم که خطابی در آنچه ذکر کرده به سوی تأویل رفته است. زیرا در زمان نقصان پدید نمی آید. و گر نه کسی که حدیث را ضمانت کرده آن را در زمان ما به وجود می آورد. در نتیجه ما از این حدیث به جای نقصان در زمان، زودگذری ایام را درک می کنیم. زیرا که زمان ما با زمان قبل از ما هیچ فرقی ندارد. و منظور از این حدیث لذت بخش بودن زندگی نیست. و حق آن است که مراد از آن از بین رفتن برکت می باشد.

ابن بطال می گوید: مراد نزدیک شدن عمر انسا نها به خاطر کمی عبادت میباشد تا اینکه به خاطر غالب بودن فسق و گناه و ظاهر شدن انسان های فاسد، کسی نیست که امر به معروف و یا نهی از منکر کند .و این تأویل خلاف ظاهر حدیث است و این جمله به وسیله حدیث دیگری از رسول الله صلی الله علیه و سلم رد می شود که فرمودند: «**السَّاعَةُ حَتَّى يتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ..الخ**» از ظاهر آن فهمیده می شود که مراد نزدیک شدن خود زمان است نه نزدیک شدن مدت عمر انسانها.والله اعلم.

(برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: فتح الباری (۲۱/۱۳) شرح حدیث رقم (۷۰۶۱)، (إتحاف الجماعۀ للتویجری(۴۹۷/۱)، "السنن الواردۀ فی الفتن وغوائلها والساعۀ

(c) ketabton.com: The Digital Library

وأشراطها" لأبی عمرو عثمان الدانی، تحقیق د/ رضاء الله المبارکفوری. «أشراط الساعة» للوابل (صفحه ۱۲۰)

موجودیت پرندگان در جنت:

مطابق روایات اسلامی در جنت هم پرندگان وهم جانورانی وجود دارد که غیر از خداوند متعال کسی آنها را نمیداند. الله بزرگوار در باره نعمت هایی که اهل جنت از آن تغذیه میشوند میفرماید: «**وَلَحْمِ طَيرٍ مِّمَّا يشْتَهُون**» (سوره الواقعة: آیه ۲۱.) (و گوشت پرنده‌ای که بخواهند و آرزو کنند).

در حدیثی که در سنن ترمذی از حضرت انس روایت گردیده است آمده که: در باره کوثر از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد: کوثر چیست؟

فرمود: «**ذاک نهر اعطانیه الله، اشد بیاضاً من اللبن و احلي من العسل فیه طیر اعناقها کاعناق الجزر، قال عمر: ان هذه لناعمه، قال رسول‌الله صلي الله علیه وسلم اکلتها انعم منها**» (آن نهری است در جنت که خداوند به من اعطاء نموده است. از شیر سفید تر است و از عسل شیرین‌تر است. در آن پرندگانی وجود دارد که گردن های آن، مانند گردن های شترها (دراز) اند.

عمر گفت: پس این باید شتر مرغ باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خوردن آن از شتر مرغ بهتر است. (مشکاة المصابیح (۹۱/۲).

ابو نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک از ابن مسعود نقل کرده است: «**جاء رجل بناقة مخطومة، فقال: یا رسول‌الله، هذه الناقة في سبیل الله، فقال: لک بها سبعماته ناقة مخطومة من الجنة**». (مردی شتری مهار شده را نزد رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آورد و گفت: این شتر را در راه خدا صدقه می‌کنم، پیامبر درجواب فرمودند: خداوند در عوض آن هفتصد شتر مهار شده را به شما خواهد داد). حاکم راجع به این روایت گفته: این روایت بنا به شرائط شیخین صحیح می‌باشد، ذهبی و شیخ ناصر الدین البانی نیز با او موافقت نموده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صحیح مسلم از ابو مسعود انصاری اینگونه وارد شده است: «**لک بها یوم القیامه سبعمائة ناقة کلها مخطومة**». (روز قیامت در برابر این شتر هفتصد شتر مهار شده به تو داده می‌شود).

خمر یا شرابی جنتی:

از جمله شرابی که خداوند از روی فضل خود بر اهل جنت ارزانی میدارد، خمر است و خمر جنت خالی از عیب و نقص هایی است که مشروبات دنیا دارند. شراب دنیا عقل را از بین می‌برد، سر و شکم را به درد می آورد و موجب امراض بدی میشود، و گاهی در رنگ و ساخت آن نقص و عیب پدید می‌آید. اما خمر و شراب جنت از همه ی این عیوب و نقص ها خالی هستند، شراب جنت: براق، گوارا و زیبا میباشند: «**یطَافُ عَلَیهِم بِکَأْسٍ مِن مَّعِینٍ * بَیضَاء لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِینَ * لَا فِیهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا ینزَفُونَ**» (الصافات: ۴۵ – ۴۷) «قدحهای می برگرفته از رودبار جاری شراب، گرداگرد آنان در گردش است. شراب سفیدرنگ و خوشگواری برای نوشندگان. نه در آن تباهی ها و گرفتا ی هائی (همچون بیهوشی و سردرد و سایر مضرّات و مفاسد) است، و نه میخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در میآیند».

خداوند زیبائی شراب جنت را بیان نموده و سپس بیان می‌دارد که نوشنده بدون اینکه عقلش دچار خلل گردد از آن لذت میبرد: «**وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِینَ**» (محمد: ۱۵) «و رودبارهائی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است».

و در وصف شراب های جنت می‌فرماید که نوشنده از نوشیدن آن ملول نمی‌شود: «**لَا فِیهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا ینزَفُونَ**» (سوره الصافات: ۴۷) «و نه میخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در میآیند».

«**یطُوفُ عَلَیهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَکْوَابٍ وَأَبَارِیقَ وَکَأْسٍ مِّن مَّعِینٍ**» (الواقعة: ۱۷– ۱۸) «نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند

(c) ketabton.com: The Digital Library

و باده را) برای آنان میگردانند. (برای آنان به گردش در میآورند) قدحها و کوزه ها و جامهائی از رودبار روان شراب را».

ابن کثیر در تفسیر آیه های فوق میفرماید: دچار سر درد نمیشوند و عقل های شان دچار اختلال نمیگردد.

ضحاک از ابن عباس نقل می‌کند که گفته: «فی الخمر اربع خصال: السکر، الصداع، القیء و البول، فذکر الله خمر الجنة، و نزهها عن هذه الخصال». «مستی، سر درد، استفراغ و ادرار از جمله ویژگیهای مشروبات دنیایی هستند و خداوند شراب جنت را از این چهار خصلت پاک و منزه نموده است). تفسیر ابن کثیر: (۵۱۴/۶).

خداوند در آیه‌ی دیگری در وصف شراب جنت میفرماید: «**يسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ**» (المطففین: ۲۵ – ۲۶) «به آنان از شراب زلال و خالصی داده میشود که دست نخورده و سربسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراگنده میشود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت های دیگر جنت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

خداوند برای این شراب دو وصف را ذکر کرده است: اول اینکه مختوم است، یعنی سر به مهر است و دوم اینکه آنهایی که آن را می نوشند در پایان نوشیدن آن بوی مسک را احساس میکنند.

شهوت و جماع در جنت:

قابل تذکر است که در روایات اسلامی آمده است که در جنت هر لذتی برای انسان ها وجود دارد، از جمله خوردن و نوشیدن و شهوت و لذت جنسی، بنابراین در جنت شهوت و جماع وجود دارد.

مهم نیست که دیگران چه می گویند، آنها که با وحی در ارتباط نبودند؟! مهم اینست که خداوند متعال از طریق وحی به پیامبرش صلی الله علیه وسلم خبر داده که در جنت جماع

(c) ketabton.com: The Digital Library

و لذت شهوانی وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز آنرا برای امتش بیان کرده چنانکه فرمودند: «**إِنّ الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ الْجَنّةِ يعْطَي قُوّةَ مِائَةِ رَجُلٍ فِي الأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالشّهْوَةِ وَالْجِمَاعِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ الْيهُودِ: فَإِنّ الّذِي يأْكُلُ وَيشْرَبُ تَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ؟! قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ: حَاجَةُ أَحَدِهِمْ عَرَقٌ يفِيضُ مِنْ جِلْدِهِ فَإِذَا بَطْنُهُ قَدْ ضَمُرَ**» رواه أحمد برقم ۱۸۵۰۹، والدار می برقم ۲۷۰۴. یعنی: همانا به مردی از اهل جنت قوت و نیروی یکصد مرد (این دنیا) برای خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع داده می شود، مردی یهودی گفت: آنکسی که می خورد و می نوشد نیاز به قضای حاجت دارد؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قضای حاجت آنها به صورت ترشحات خوشبویی خواهد بود که همچون مشک از پوستشان خارج شده و شکم را سبک میگرداند».

پس تا زمانیکه فرمایش رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود شهوت و جماع را در جنت تصدیق می کند، سخن بدون دلیل دیگران ارزشی ندارد و ما از پیامبر خود پیروی می کنیم و سخنانش را تصدیق می کنیم.

در ضمن در خود آیات قرآن به وجود حورالعین اشاره شده و بیان داشته که آنها زوج مردان جنتی خواهند بود: «**كَذَلِكَ وَزَوّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ**» (دخان ۵۴). یعنی: «آری! چنین است و آنها را با حوریان درشت چشم، همسر میگردانیم» یعنی: ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده‌ایم، مورد اکرام قرار می‌دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است.

و تعبیر «**زَوّجْنَاهُمْ** = همسر می گردانیم» دلیلی بر جماع جنتیان با حور عین است.

اما بعضی از اهل علم گفته اند که در جنت فرزندی بر اثر جماع متولد نمی شود، چنانکه امام بخاری رحمه الله میگوید: «**وَقَدْ رُوِي عَنْ أَبِي رَزِينٍ الْعُقَيلِي عَنْ النّبِي صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ قَالَ : إِنّ أَهْلَ الْجَنّةِ لَا يكُونُ لَهُمْ فِيهَا وَلَدٌ**». یعنی: از ابی زرین عقیلی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: « همانا برای اهل جنت زاد و ولدی نیست».این حدیث مورد اشاره ی بخاری در مسند امام احمد (۱۵۷۷۳) آمده است.

آیا زنان هم دارایی حور جنتی اند؟

کلمهٔ حور از «سفیدی» گرفته شده بمعنای «زنان سفید»، و «عین» یعنی «چشم گشاده»، و این اصطلاح فقط برای زنان بکار گرفته میشود، و از آنجاییکه در دنیا مردان به خواستگاری زنان میروند مردان طالب هستند و زنان مطلوب، لذا خداوند حوران جنتی را در قرآن ذکر کرده تا تشویق شوند، ولی از آنجاییکه مسئله جنس چیزی است که نفوس بشر (چه زن و چه مرد) به آن میل پیدا میکند، لذا برای زنان نیز مردانی در جنت بدون شک وجود دارند که به صورت دقیق در نصوص شرعی از وجود حور و غلمان صحبت است واین غلمان را بخش از نافهمان و یا مردسالاران صرف و صرف از دایره مرد نگاه کرده و به امتیازات، حق و حقوق زنان جنتی توجه متناسب نمی دارند. بنابراین اگر زنی وارد جنت شود که در دنیا ازدواج نکرده باشد و یا شوهرش دوزخی شده باشد، مردانی که در دنیا زن نداشته، و یا زنانشان دوزخی بوده میتوانند با هم ازدواج کنند.

و نا گفته نماند که در جنت دیگر ممنوعیتی وجود ندارد و هر آنچه نفس اشتهاء کند آنرا میابد چه برای زنان و چه مردان، و همانطور که در احادیث ذکر شده در جنت چیزهایی وجود دارد که نه کسی آنرا دیده و نه شنیده و نه در قلب کسی خطور کرده است، و وظیفه یک بنده آن است که سعی کند خودش را با اعمال صالح به آنجا برساند، و سپس چیزهایی را ملاحظه خواهد کرد که به ذهن بشر نمیرسیده است.

- در حدیثی از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**قَال اللَّه تَعالَي: أَعْدَدْتُ لعِبادِي الصَّالحِينَ مَا لاَ عينٌ رَأَت، ولاَ أُذُنٌ سَمِعتْ ولاَ خَطَرَ علَي قَلْبِ بَشَر، واقْرؤُوا إِنْ شِئتُم: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِي لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جزَاءً بِما كَانُوا يعْملُونَ»** (سوره السجدة: ۱۷) (متفقٌ علیه)» «خداوند (در حدیث قدسی) فرمود: من برای بندگان نیکوکار خویش چیزی را مهیا نمودم که نه چشمی دیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

و نه گوشی شنیده و نه در دل کسی خطور نموده است و اگر می خواهید بخوانید. (هیچکس نمی داند که چه نعمت های بی نهایت که سبب روشنی چشم است برای شان ذخیره گردیده است). (سوره سجده: ۱۷)»

و خداوند متعال در قران عظیم الشان میفرماید: «**وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ**» (سوره فصلت/۳۱) «و برای شما است در انجا آنچه که نفسهایتان میل کند و برای شماست انجا آنچه درخواست کنید» و میفرماید: «**وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**» (سوره زخرف / ۷۱) (و میباشد در جنت آنچه که نفس میل کند و چشم ها از دیدنش لذت گیرد و شما در ان جاویدان هستید)

غلمان جنتی:

آنچه که در جنت با عنوان « پسران زیبارو» برای اهل جنت وعده داده شده اند به معنای این نیست که اهل جنت می توانند با آنها عمل لواط انجام دهند زیرا جنت از خبائث به دور است و این عمل زشت در جنت وجود ندارد!

خداوند تبارک و تعالی در سوره ی طور در مورد اهل جنت میفرماید: «**وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ، وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يشْتَهُونَ، يتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ، وَيطُوفُ عَلَيهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ**» (سوره طور ۲۱-۲۴) یعنی: کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در جنت) به آنان ملحق می‌کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم؛ و هر کس در گرو اعمال خویش است! و همواره از انواع میوه‌ها و گوشتها - از هر نوع که بخواهند- در اختیارشان می‌گذاریم! آنها در جنت جامهای پر از شراب طهور را که نه بیهوده‌گویی در آن است و نه گناه، از یکدیگر میگیرند! و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای درون

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدفند! که در قرآن این نوجوانان بنام غلمان نام برده شده اند ولی باید دانست که وظیفه ی این نوجوانان جز خدمت به اهل جنت چیز دیگری نیست.یعنی: این بدین معنی است که نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت ها برگرداگرد جنتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم اند و رفت و آمد میکنند و آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخشندگی و صفای خود؛ بسان» مرواریدی اند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم ربا و خرم. در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول‌الله! خدمتکار (جنت خود) مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت میکند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».(انوارالقرآن)بنابراین وجود نوجوانانی زیباروی در جنت دلیل بر استمتاع جنسی اهل جنت از آنان نیست!! و جز لواطبازان زمانه کسی نمی تواند برای انجام عمل قبیح و ضد فطری خود توجیه بیاورد.

ثانیا وجود آن نوجوانان ربطی به احکام شرعی دنیوی ندارد تا کسی بخواهد با استناد بدانها عمل زشت همجنس بازی را توجیه نماید.

تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی:

زنها بعد از مرگ که داخل جنت میشوند به حور تبدیل نمی شود، بلکه حوریان جنتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ چنانکه قرآن کریم در مورد حوریان جنتی میفرماید: «**فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ**» (سوره رحمن ۵۶).یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.

این معنی دیدگاه کسانی را نفی می‌کند که می‌گویند: حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران جوان می‌آفریند. آری

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌پذیریم که خداوند متعال زنهای مؤمنه را در سن جوانی وارد جنت می‌کند. اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را میآفریند.

قرآن عظیم الشان درباره حسن و جمال حوریان جنتی میفرماید: «**وَحُورٌ عِينٌ ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ**» (سوره الواقعة:۲۲ – ۲۳) یعنی: و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان اند.)

منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. یعنی نور خورشید، رنگ‌های آنها را تغییر نداده است. در جائی دیگر خداوند حوران جنتی را به یاقوت و مرجان تشبیه کرده است.

و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «..**وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يرَي مُخُّ سَاقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنْ الْحُسْنِ**..». بخاری. فتح الباری: (۳۱۸/۶)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده‌اند. یعنی: «.. برای هر کدام از مردان اهل جنت دو همسر (حور) هست که در اثر زیبائی و لطافت بدن، مغز استخوان پاهایشان از بیرون دیده میشود..».

ولی زیبایی زنانی که وارد جنت می شوند بسیار بیشتر از حور خواهد شد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيابِهِمْ، فَيزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيرْجِعُونَ إِلَي أَهْلِيهِمْ وَقَدِ ازْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا**». (مسلم (۲۸۳۳).

یعنی: «در جنت اجتماعی است که جنتیان هر بار پس از مدت زمانی به اندازه یک هفته (دنیا) به آنجا میروند؛ پس از آن نسیم صبا شروع به وزیدن می‌کند و بر صورت ها و لباس‌هایشان می‌وزد؛ از این رو در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر جمال و زیبایشان افزوده شده است. لذا همسرانشان به آنان می‌گویند: به خدا سوگند! که پیش از رفتن از نزد ما بر جمال و زیبایی شما افزوده شده است؛ مردان جنتی نیز میگویند: به خدا سوگند که جمال و زیبایی شما نیز افزایش یافته است». و وضعیت زنان در جنت؛ همراه با

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوهر دنیایی خود خواهند بود، چنانکه می فرماید: «**ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ**» (سوره زخرف ۷۰). یعنی: شما و همسرانتان به جنت درآئید، در آنجا شادمان و شادکام و مکرّم و محترم خواهید بود.

و اگر شوهرشان جهنمی باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد جنتی درخواهند آمد، همچنین اگر زنی قبل از اینکه در دنیا ازدواج کند، فوت نماید او در جنت با مردی که در دنیا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج میکند.

برای توضیح بیشتر این موضوع باید گفت :موقعیت یک زن در دنیا خارج از حالات زیر نیست:

۱- قبل از ازدواج (بصورت عازب) میمیرد، که در اینصورت خداوند همسری از دنیا را برایش تعیین میکند، همسری که مورد پسند آن زن باشد، زیرا یکی از نعمت های جنتی همانا نزدیکی زن و شوهر میباشد و این نعمت منحصر به یکی غیر از دیگری نیست.

۲- بعد از طلاق و قبل از ازدواج با همسر دیگر میمیرد، که در اینصورت نیز حکمش مانند حکم بالا است، یعنی خداوند همسری را از دنیا برایش تعیین میکند همسری که مورد پسند آن زن باشد.

۳- زن شوهر دارد، ولی شوهرش دوزخی میشود و با او به جنت نمیرود، در اینصورت مردانی که در دنیا زن نداشته اند و یا زن داشته اند ولی دوزخی شده اند، به ازدواج این زنان در میآیند.

۴- بعد از ازدواج میمیرد، که در اینصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنیایش می باشد.

۵- شوهرش میمیرد، و او تا وقت مرگ بی شوهر میماند، که در اینصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنیایش میباشد.

۶- شوهرش میمیرد و یک مرد دیگر با او ازدواج میکند، که در اینصورت اگر در دنیا بمرور زمان با چند شوهر دیگر یکی پس از دیگری ازدواج کرده باشد، در این صورت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوهرش در جنت آخرین شوهرش در دنیا میباشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «المرأة لآخر أزواجها» (صحیح - سلسلة أحادیث صحیحة ألبانی) و حذیفه ابن یمان به زنش گفت: «اگر میخواهی من شوهرت در جنت باشم، پس بعد از مرگ من با هیچکس ازدواج نکن، زیرا یک زن در جنت نصیب آخرین شوهرش در دنیا میباشد هر چند شوهران زیادی یکی پس از دیگری داشته باشد، و برای همین خداوند ازدواج با زنان پیامبر پس از مرگ او حرام فرمود زیرا همه آنها در جنت زنان پیامبر خواهند بود»این بود موقعیت های یک زن در دنیا، و مقابل هر یک از این حالات در جنت، پس هیچکس در جنت بی همسر نمی ماند.

حجاب حوریان درجنت:

اول باید دانست که ما انسانها از بسیاری از امورات غیبی خبر نداریم، زیرا خداوند آن اخبار را به پیامبرش نفرموده است و آنچه که بر ما واجب است؛ این است که ما باید به آنها ایمان داشته باشیم و از کنجکاوی بیش از حد خودداری کنیم.

چنانچه گفته آمدیم نوعیت، کیفیت و وصف بخش از امور در آن عالم با امکانات وسیع و غیر نهایی الله تعالی به نحوی خواهد بود و است که ما تصوردقیق ازآن را فعلا نداشته و بسیاری مفاهیم و اهداف به شکل دیگر بهتر و خوبتر تأمین شود و یا به بخش از مفاهیم و جوانب اصلاً درآن وقت تعمق ضرورت نه افتد و یا به شکل و تصور فعلی ما وجود نداشته باشند. با آن بخش از قضایا را با درنظر داشت بخش از نصوص و روایات شرعی درین مبحث باشما شریک ساختیم.

دوم: در جنت نظر سوء وجود ندارد و کسانی که در آن قرار می گیرند دارای قلب مریضی نیستند که مردانی بدنبال زنانی در جنت بگردند بلکه جنت سرای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی وجود ندارد.

نکته بعدی اینکه، حوریان جنتی که برای شخصی در نظر گرفته می شوند، با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد از او استفاده نمی کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه ۴۸ صافات می نویسد: «**وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ**» و اهل جنت در کنار خود حورهای زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «**قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ**» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می باشند، به گونه ای که آنان در جنت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی خواهند و فقط به آنان علاقه دارند. و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن جنتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد که محبّت آنها منحصر به یکدیگر است.و هر دو معنی محتمل درست میباشند.

و همه ی اینها بر زیبایی مردان و زنان جنت دلالت می کند، و بیانگر آن است که آنها یکدیگر را دوست دارند و هیچ کس آرزو نمی کند که به جای همسرش کسی دیگر را داشته باشد . و نیز به شدّت پاکدامنی همه ی آنها دلالت می نماید. و نیز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کینه نمی ورزند، چون سببی برای حسد و کینه وجود ندارد.و در تفسیر آیه ۵۶ الرحمن مینویسد: «**فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ**» یعنی در آن کاخ ها حوریانی هستند که چشم فرو هشته اند. یعنی چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف، از آن جا که شوهرانشان بسیار زیبا و خوب هستند و کاملا آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نیز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسیار زیبا می باشند و آن ها را به شدّت دوست دارند و وصال شان لذّت بخش است.

«**يطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ**» یعنی هیچ احدی از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسی پیدا نکرده است و به سبب اینکه به طریقه ی نیکو شوهرداری می کنند و دارای ناز و دلبری و ملاحت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همین جهت فرمود: «**كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ**» انگار آنان یاقوت و مرجان هستند، و این به خاطر صفائی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان و زیبایی منظر و رخساره ی آنان است.و الله تعالی در آیه ۷۲ الرحمن میفرماید: «**حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيامِ**» زنانی زیبا که در خیمه ها نگاه داشته شده اند.بنابر این چون حوریان جنتی را کسی جز شوهرانشان نمی بیند، در اینصورت حجاب برای آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.در کل چون نصی صریح در مورد وجود ندارد نمی توان گفت که وضعیت آنها چگونه است. ولی آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نیازی به حجاب ندارند.و نصی وارد نیست که آیا مردها به زنان دیگر جنتی نگاه می کنند یا خیر!

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الفجر

اين سوره در «مكه» نازل شده و داراى ٣٠ آيه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَالْفَجْرِ﴿١﴾ وَلَيالٍ عَشْرٍ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴿٣﴾ وَاللَّيلِ إِذَا يسْرِ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلادِ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الأوْتَادِ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلادِ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيهِ رِزْقَهُ فَيقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴿١٦﴾ كَلا بَل لا تُكْرِمُونَ الْيتِيمَ﴿١٧﴾ وَلا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلا لَمًّا﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴿٢٠﴾ كَلا إِذَا دُكَّتِ الأرْضُ دَكًّا دَكًّا﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يوْمَئِذٍ يتَذَكَّرُ الإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴿٢٣﴾ يقُولُ يا لَيتَنِي قَدَّمْتُ لِحَياتِي﴿٢٤﴾ فَيوْمَئِذٍ لا يعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ﴿٢٥﴾ وَلا يوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴿٢٦﴾ يا أَيتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيةً مَرْضِيةً﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴿٣٠﴾

معلومات مؤجز:

نام اين سوره «الفجر» بمعنى (صبح) است كه از اولين آيه اين سوره مؤخذ گرديده است. اين سوره مكى و داراى (١) ركوع، و (٣٠) سى آيت، و (١٣٧) يكصدو سى هفت كلمه، و (٥٨٥) پنج صدو هشتاد وپنج حرف، و (٢٥٦) دوصدو پنجاه وشش نقطه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این سوره در مراحل ابتدایی در شرایط در مکه مکرمه نازل شده است که دشمن در مقابل مسلمانان از زورازمایی استفاده میکردند ومسلمانان سخت در زیر تهدید وفشار قرار داشتند.

روزگار نبوّت و طلوع اسلام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم، از آغاز بعثت تا زمانی که آن حضرت مکه را به سوی مدینه ترک کرد، مدت سیزده سال را در بر گرفت.

پیامبر اسلام در طول ۱۳ سال آنچه در توان داشت، برای نشرشعار توحید کارکرد.

رسول الله علیه وسلم در طول زندگی چهل ساله خود از شخصیت ممتازی برخوردار بود. او کوچک ترین نقطه ضعف اخلاقی در این دوره طولانی از زندگی، از خود بر جای نگذاشته و هرگز به کارهای ناپسند و زشت روی نکرده بود. مهم ترین و عالیترین خصوصیات اش راستگویی اش بود. شخصیت استوار او که مردمان در جاهلیت بدان دلیل لقب «امین و درستکار» را به وی داده بودند، پشتوانه اخلاقی دعوت توحیدی اش بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اثبات رسالت الهی اش به صداقت خود استدلال میکرد، چرا که مردمان بر اساس همین صداقت با یکدیگر زندگی کرده و اطمینان به گفتار های همدیگر دارند. زمانی که آن حضرت بیست و پنج سال داشت ابوطالب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم در خطبه عقد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در میان قریش هیچ جوانی وجود ندارد که در انواع کمالات با او برابری کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم در بُعد خانوادگی از اصالت معنوی بخصوصی برخور دار بود. خاندان هاشم و مهم ترین چهره آن عبدالمطلب، به جهت داشتن خصوصیات های اصیل معنوی، نفوذ فراوانی در اعراب داشتند. آنان چهره های برجسته قریش و مورد احترام تمامی قبایل سرشناس بودند. ابو طالب به رغم نداشتن ثروت، در تمام دوره اخیر عمرش، از این نفوذ برخوردار بود. همین که رسول الله صلی اله علیه وسلم از نسل هاشم و عبدالمطلب بود، به طور طبیعی از او چهره برجسته ای عرضه میکرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جانب دیگر پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان مکّیان بزرگ شده و به هیچ روی درس و مکتب ندیده بود. همه مردم مکه از این موضوع اگاه بودند، زیرا در مکه مکتب و مدرسه وجود نداشت تا کسی در آن تحصیل کند. بنابراین حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نه درسی خوانده و نه مشقی نوشته بود. این خصلت، تأثیرش را زمانی نشان داد که آیات قرآن با چنان محتوایی از زبان آن حضرت بر مردم عرضه شد. مردمانی که او را میشاختند به درستی می فهمیدند که او نمی تواند خود، این آیات را ساخته باشد.

شخصیت اخلاقی پیامبرصلی الله علیه وسلم از مهم ترین عوامل جذب و هدایت مردم به سوی دعوت توحیدی آن حضرت بود. هیچ کس بدی از او ندیده بود ،و هیچ کس جز لبخند بر لبان وی ندیده بود. هیچ گاه به کسی بی حرمتی نکرده و دشنامی بر زبان نیاورده بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام دوره سیزده سال و پس از آن، همواره راه آشتی را برای دشمنان باز گذاشت و در برابر آزار و اذیت آنان صبر و بردباری را پیشه کرد. شخصیت استوار آن حضرت، سدّی در برابر تمامی تهاجمات مشرکان در برابر اسلام بود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من مبعوث شده ام تا دین آسان گیر و حنیفی را به شما عرضه کنم. این اشاره به همان روش حنفیت بود که عبارت از آیین ابراهیم بود و مردم موحّد مکه، هرچند در اقلیت بودند، از کلیات آن آگاهی داشتند.

در روایتی دیگر آمده است که آن حضرت فرمود: من برای آن مبعوث گشتم تا اخلاق نیک و پسندیده را تکمیل کنم.

و در روایتی دیگر ی آمده است که می فرمود: من مبلّغ پیام الهی هستم وخداوند خود هدایت کننده است.

خداوند هم در قرآن عظیم الشان پیامبر را «شاهد و مبشر و نذیر و داعی» معرفی کرد: (**يا أَيهَا النَّبِي إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً، وَدَاعِياً إِلَي اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً**).

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره احزاب / ۴۵، ۴۶) (ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارت گر و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک.

دعوت پیامبر اسلام به اخلاق انسانی و بشارت به رحمت و تساهل یکی از پایه های اصلی دین مبین اسلام بود که آن را برای مردم جذاب میکرد.

نشر توحید بدون دعوت:

از نخستین سیاست های تبلیغی رسول الله نشر توحید بدون دعوت رسمی بود. تاریخ نویسان مسلمان، سیزده سال بعثت را شامل یک دوره سه ساله و یک دوره ده ساله میدانند. خصوصیات عمده سه سال اولی ، آن بود که رسول الله نبوّت خویش را آشکار کرد و گفت که از سوی خداوند به او وحی می شود، اما جز در موارد اندک، کسی را دعوت به پذیرش نبوّت خود نکرد، بلکه تنها کسانی را که خود از شرک ودین پرستی روی گردانده بودند و به سویش میآمدند، جذب می کرد.

هکذا پیامبر اسلام در اولین سال های رسالت، با عقاید و آداب و رسوم شرک آمیز نجنگید. هدفش آن بود تا مشرکان بر ضد وی بسیج نشده و مانعی بر سر راهش ایجاد نکنند. در آن دوران، بت پرستان مکه به باورهای دینی افراد و حتی تغییر آیین توسط آنها اهمیت نمی دادند. زمانی که احساس کردند این تغییر دین، بخصوص در باره اسلام، نظام اجتماعی و ارزشی آنان را در هم می ریزد به مخالفت با آن برخاستند.

با گذشت سه سال از آغاز بعثت، رسول الله دستور یافت تا دعوتش را آشکار کند و با عقاید شرک آلود به مبارزه برخیزد.

خداوند در آستانه این سیاست جدید به رسولش فرمود:«به هر آنچه مأمور شده ای صریح و بلند بگو و از مشرکان رویگردان باش. ما مسخره کنندگان را از تو باز داریم. آنان که شریک برای خدای واحد قایل می شوند; پس به زودی خواهند دانست. و می دانیم که تو از گفتار شان دلتنگ میشوی.» (حجر/۹۴ ـ ۹۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این آیات بر می آید که شروع دعوت آشکار، مخالفت مشرکان را به همراه داشته است. با این حال، خداوند به رسولش توصیه می کند که از این پس، دعوت خویش را برملا کند و از استهزای مخالفان نترسد. رسول الله در اولین قدم، خویشاوندانش را گرد آورد تا آنان را از عاقبت کارشان بیم دهد، چه خداوند به او فرموده بود: «خویشاوندان نزدیکت را بیم ده. در برابر هر یک از مؤمنان که از تو پیروی می کند بال فروتنی فرود آور. و اگر بر تو عصیان ورزیدند بگو: من ازکارهای شما بیزارم. و برخدای پیروزمند مهربان توکّل کن.» (شعراء/۲۱۴ـ۲۱۸)

سیرت نویسان می نویسند: مهم ترین وسایل کاری رسول الله در هدایت مردم، آیات قرآنی بود. آیات خداوند همانا محتوای دعوت اسلامی و عقایدی بود که رسول الله برای ترویج آنها، اعزام گردیده بود. آیات قرآنی، به لحاظ شکل و محتوا، در اوج زیبایی بود. از نظر شکلی، آیات قرآن بسیار ادیبانه و همراه با گزینش زیباترین تعبیرها و نوازترین کلمات و عبارات بود. عرب ها علاقه فراوانی به نثر ادیبانه و شعر خوش آهنگ داشتند، در چنین فضا و زمینه ای، کلمات و عبارات قرآنی، هر عربی را به وجد آورده و او را به سوی خود می کشاند. اندیشمندی در باره نظم اهنگ قرآن مینویسد: «چنین نوایی در نتیجه نظام مندی بخصوص و هماهنگی حروف در یک کلمه و نیز همسازی الفاظ در یک فاصله پدید آمده، و از این جهت، قرآن هم خصوصیت نثر و هم خصوصیات شعر را دارا می باشد.»

این زیبایی برای عرب هایی که مشتاق شنیدن این گونه جملات بودند، بهترین و بالاترین ویژگی و جذبه را داشت. آنان برای شنیدن آیات گرد آمده و از نوای دلنشین آن لذت می بردند. اما آیات قرآنی صرف عبارت پردازی و لفّاظی نبوده و محتوای شاعرانه نداشت، بلکه قرآن، دعوت توحیدی خود را در قالب این ساختار ادبی زیبا عرضه می کرد. مردمان را با معارف توحیدی آشنا می ساخت، آنان را از جهنّم بیم می داد و به رحمت خدا امیدوار می کرد. آیات قرآنی تا عمق جان مردم نفوذ می کرد. همین نکته

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبب شد تا کافران به یکدیگر توصیه کنند:«به این قرآن گوش مدهید و سخن بیهوده به آن بیامیزید، شاید پیروز شوید.» (سوره فصلت/۲۶).

به هر صورت **اعجاز بیانی** قرآن از مهم ترین ابزارهای پیشرفت اسلام بود. افزون بر جذبه های ظاهری و محتوایی قرآن، آیات قرآنی، توصیه های جدی به تفکر و اندیشیدن داشت. از مردم می خواست تا «به دنبال آنچه بدان علم ندارند نروند». خداوند از مردم دوره جاهلی را به عدم پیروی از پدران و بزرگان قبایل فرمان می داد و از آنها می خواست تا سنّت های جاهلی را کنار بگذارند.

آیات قرآنی به انکار عقاید شرک آلود پرداخته و درستی بینش توحیدی را تبیین می کرد. نشر این افکار و اندیشه ها میان مردم مشرک، باورهای دینی آنان را سست کرد و راه را بر نشر اسلام هموار ساخت. خداوند از مردم خواست تا تحت تأثیر غوغای اشراف قرار نگرفته، در باره رسولش تأمل کنند و به درستی دریابند که او رسول خدا و بیم دهنده آنان است. (سوره سبأ/۴۶).

بی تردید باید گفت، بهره گیری رسول الله از آیات قرآنی در کار نشر اسلام، بیشترین تأثیر را در دوره سیزده ساله **دعوت اسلامی** در مکه داشته است. مردمان یثرب نیز وقتی با نوای قرآن آشنا شدند، اسلام را پذیرفتند. به همین دلیل گفته شده: «مدینه باقرآن فتح شد». قرآن به عنوان مهم ترین متن مقدسِ مسلمانان، بیشترین تأثیر را در تحوّل فرهنگ جاهلی به فرهنگ اسلامی گذاشته و آموزه های آن پایه های فکری تمدّن اسلامی را پی ریخت.

بعد از نشر تبلیغ اسلامی ودعوت اشکار پیامبر صلی الله علیه وسلم با بت پرستی و شرک، مشرکان آزار خویش را نسبت به مسلمانان آغاز کردند. بدترین دشمنان اسلام از میان مشرکان **ابو جهل، ابولهب، اُمَیهٔ بن خَلَف** و **ابوسفیان** بودند. آزار مشرکان با شدّت ادامه یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «الفجر» (صبح) نامیده شد که با این فرموده خداوند جلّ جلاله: «**وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ**» افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را میشکافد.

فضیلت آن:

نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بردند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یارسول الله! آمدم که به‌دنبال وی نماز بگزارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه‌گر هستی؟ چرا سوره هایی‌مانند: **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْفَجْرِ و وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى** را بر مردم نمیخوانی؟». یادآور می‌شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شده است.

اسباب نزول:

در اسباب نزول آیه (۲۷) سوره الفجر، ابن حاتم از بریده روایت کرده است که آیه: «**يا أَيتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» در شان حضرت حمزه (رض) نازل شده است. و از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمود: کیست که چاه رومه را بخرد و با این عمل خود، هم آب شیرین و گوارا بنوشد و هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد آمرزش و مغفرت خدا قرار بگیرد، حضرت عثمان (رض) آن را خرید. سپس پیامبر بزرگوار گفت: «آیا می توانی این چاه را محل آبخوری عموم قرار بدهی» گفت بلی.
آنگاه آیه «**يا أَيتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» در مورد عثمان نازل شد.
«**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ(۲۷) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**»(۲۸) «ای نفس مطمئنه» یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند جلّ جلاله و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملا به‌دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عزوجل نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مژده داده میشوی.
برخی از مفسرین در اسباب نزول دو روایت را ذکر نموده اند:
روایت اول اینست که : این آیات درباره حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن‌گاه که در احد به شهادت رسید.
و روایت دوم همان است که این آیت در باره حضرت عثمان زمانیکه چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد، نازل شده است.

دو داستان ذی عبرت:

حضرت سعید بن جبیر میفرماید: حضرت ابن عباس در طایف وفات کرد، بعد از آماده شدن جنازه پرنده ی عجیب وغریبی که من قبلاً مانند آن را هیچ گاه ندیده بودم، آمد و در نعش جنازه داخل شد، سپس کسی آن را ندیدکه بیرون بیاید، وقتی که نعش در قبر گذاشته شد، بر کنار قبر صدای تلاوت آین آیه آمد: «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**...الخ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه در جستجوی قرار گرفتند که چه کسی این را تلاوت نمود، معلوم نشد. (ابن کثیر) امام حافظ طبرانی در کتاب العجائب با سند خود از ابی هاشم فتان بن رزین، واقعه ی خود را نقل کرده که فرمود: زمانی ما در کشور روم اسیرشدیم، و ما را نزد پادشاه آنجا بردند، او مارا اجبار کرد که دین اورا اختیار کنیم، و هر کس از آن آنکار کند گردن او زده می شود، ما چند نفر بودیم، که از آن جمله سه نفر از ترس مرگ مرتد شده دین او را اختیار کردند، نفر چهارم جلو آورده شد، او از کفر و اختیار کردن دین او، انکارکرد، گردن آورده شد، سرش در نهرقریبی انداخته شد، ناگهان آن سر از ته آب فریاد کشید، و سپس بر روی آب آمد، وبه سوی مردم نگاه کرده آنها را به نام صدا نمود که فلان و فلان و سپس گفت: «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي**» سپس در آب غوطه خورد، این واقعه عجیب را همه حاضرین مشاهده کردند، و صدا را شنیدند، تمام نصارای آنجا با مشاهده آن واقعه مسلمانان شدند، و تخت شاه به لرزه در آمد، و آن سه نفر که مرتد شده بودند باز مسلمان شدند، سپس خلیفه منصور تمام ما را از اسارت او آزاد کرد. (ابن کثیر)

محتوا کلی سوره فجر:

مفسرین در محتوی کلی این می فرمایند که این سوره از ۴ بخش تشکیل شده است:

۱- سوگند های متعددی برای تهدید جباران

۲- اشاره ای به برخی از اقوام طغیان گر پیشین و سرانجام درد ناک آنها

۳- اشاره ای به موضوع امتحان با نعمت ها و مشکلات

۴- معاد و سرنوشت مومنان و کافران

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر مؤجز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَالْفَجْرِ**» (۱) (قسم به صبح (صبحگاهان) سوگند!)

«**وَلَيَالٍ عَشْرٍ**» (۲) (و به شبهای ده گانه (ذیحجه) قسم!)

«**وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ**» (۳) (و به جفت وطاق (هر چیزی) سوگند !)

«**وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ**» (۴) (و به شب قسم بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت میکند!

«**هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ**» (۵) (آیا در آنچه گفته شد، قسمی مهمّی برای اشخاصی خردمند، موجود است؟

«**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ**» (۶) (ای پیامبر) آیا ندیدی ،که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلائی بر سر ایشان آورده است؟).

«**إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ**» (۷) (قوم اِرَم که صاحب قامت های بلند ستون مانند، و (کاخ ها و خیمه های) ستوندار بودند.

«**الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ**» (۸) (آنکه آفریده نشده است مثلش در شهر ها)

قوم عاد:

قبل از همه باید گفت که عاد ، (اسم جد بزرگ عادیان بوده است) بر اساس آنچه در تفاسیر آمده است قوم عاد از نسل سام بن نوح، و بسیار مردمان قوی جثه و نیرومند بوده اند، سرزمین عادیان حاصل‌خیز و سرسبز بوده و آنان با نیروهای خدادادی خود به آباد ساختن آن پرداخته و در کوه‌ها و جاهای مرتفع کاخ‌ها و قصر های بسیار مستحکم و قشنگ اعمار نمودند، که به تعبیر قرآن مانند آنها درهیچ جایی ساخته نشده است، (شیخ قرطبی نوشته است که ضمیر در مثل ها راجع به قبیله است یعنی تاکنون هیچ قبیله ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

مانند قوم عاد در نیرو و سرسختی و قوت اندام و بلندی قامت آفریده نشده، نیز یادآوری می‌کند که گروهی این ضمیر را راجع به شهر عادیان می‌دانند یعنی مانند آن شهر در هیچ جا ساخته نشده است:

قوله تعالی: «**التي لم يخلق مثلها في البلاد** » **الضمير في «مثلها» يرجع إلى القبيلة. أي لم يخلق مثل القبيلة في البلاد: قوة وشدة، وعظم أجساد، وطول قامة؛ عن الحسن وغيره. و في حرف عبدالله «التي لم يخلق مثلهم في البلاد». وقيل: يرجع للمدينة. و الأول أظهر، و عليه الأكثر، حسب ما ذكرناه.)**

قدرت بسیار و پیشرفت قوم عاد سبب طغیان و استکبار آنها شد، طوریکه بغاوت شان به سرحدی رسید که از دعوت بر حق پیامبر شان انکار کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است (سوره فصلت، ۱۵) تا بتواند ما را عذاب دهد؟ در قرآن مجید (سورۀ هود،آیۀ ۶۰) تصریح شده است که عاد، همان قوم هود است. نام قبیله یا قوم عاد ۲۴ بار در قرآن کریم آمده است. و در سورۀ نجم (آیۀ ۵۰) به نام «عاد الأولی» خوانده شده که بعضی محقّقان از این استنباط کرده‌اند که دو عاد وجود داشته است:

«عاد اُولی» که بیش از هزار شاخه و تیره داشته و بعد از هلاک ایشان، «عاد ثانیه» ظاهر شده است که بت‌پرست بوده است و نام بت های ایشان در کتب اصنام ذکر شده است.

(در تفسیر قرطبی در تفسیر آیۀ ۵۰ سوره نجم، آمده است: «**قوله تعالى: «وأنه أهلك عادا الأولى» سماها الأولى لأنهم كانوا من قبل ثمود. وقيل: إن ثمود من قبل عاد. وقال ابن زيد: قيل لها عاد الأولى لأنها أول أمة أهلكت بعد نوح عليه السلام. وقال ابن إسحاق: هما عادان فالأولى أهلكت بالريح الصرصر، ثم كانت الأخرى فأهلكت بالصيحة. وقيل: عاد الأولى هو عاد بن إرم بن عوص بن سام بن نوح، وعاد الثانية من ولد عاد الأولى؛ والمعنى متقارب. وقيل: إن عاد الآخرة الجبّارون وهم قوم هود**».

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم عاد بت پرست بودند خداوند، هود (ع) را به سوی آنان فرستاد، حضرت هود یکی از انبیای الهی است که نام مبارکش هفت بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است، وحتی یکی از سوره های قرآن نیز بنام هود میباشد.

هود از نواسه های حضرت نوح بوده وبا هفت پشت به او می رسد.ایشان را به این خواطر هود می گفتند که از گمراهی قومش نجات یافته بود واز طرف خداوند برای هدایت قومش انتخاب شده بود، ولی قوم عاد،هود را سفیه پنداشتند (سورۀ اعراف،۶۶ ، سورۀ هود، ۵۴) و از پرستش خدای یگانه سر باز زدند و به دین پدران خود چسپیدند و استکبار ورزیدند و هود را تهدید کردند، در نتیجه، عذاب خداوند که باد و طوفان سختی بود بر آنان نازل شد و همه، جز هود (ع) و پیروان اندک او نابود شدند. قصۀ قوم عاد در **سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعراء و فصّلت به تفصیل بیان گردیده است،** آنچه از قرآن عظیم الشان بر می آید، مسکن ومحل بود و باش قوم عاد در احقاف (ریگزاری میان عمّان و حضر موت) بوده است (سورۀ احقاف، آیۀ ۲۱).

در سورۀ حاقّه (آیات ۶ ـ ۸) واما (قوم) عاد با تند بادی سرکش وسرد به هلاکت رسیدند. (۶) خداوند (آن تند باد را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط نمود، آنگاه (آن) قوم را آن (تندباد) مانند تنه های پوسیده میان خالی درختان خرما، بر زمین افتاده (هلاک شده) می دیدی. (۷) پس آیا از آنها کسی را می بینی که باقی مانده باشد؟!

(۸) (تفصیل بیشتر را در این مورد میتوان در تفسیر قرطبی، تفسیر جلالین، ابن کثیر و تفسیر بغوی، مطالعه نمود.)

«**وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ**» (۹) (و (آیا ندانستهای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می بریدند و می تراشیدند (و در دل کوه ها خانه ها و قصر های مجلل برای خود می زیستند)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم ثمود، قوم صالح است، و اینها ازعرب بودند که پس از قوم عاد، به وجود آمدند و در سر زمین وادی القُری (بین مکه و شام) در شهر حِجر (که هم اکنون بعضی از آثار آن شهر در میان تخته سنگ های عظیم دیده میشود) زندگی می کردند، و از قبایل مختلف تشکیل شده بودند و هم چون قوم عاد در بت پرستی، فساد، ظلم و طغیان غوطه‌ور بودند، و در زندگیشان جز انحراف و گمراهی، چیز دیگری دیده نمی شد.کاخها میساختند).

حضرت صالح

حضرت صالح یکی از پیامبرانی الهی است که نام مبارکش یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. حضرت صالح نواسه سام بن نوح از قبیله ثمود بود و برخی از مورخین در سلسله نسب حضرت صالح مینویسند که: «صالح بن عبید بن جابر بن ثمود» و بعضی دیگر او را به عنوان «صالح بن جابر بن ارم بن سام بن نوح» یاد کرده‌اند.

حضرت صالح – علیه السلام ،از جمله پیامبران بودکه بر زبان عربی تسلط داشت، و مطابق روایات ۲۸۰ سال عمر کرد.

مقام ومدفن حضرت صالح علیه وسلام مطابق روایات بین حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام – در کنار کعبه قرار دارد.

حضرت صالح اصلاً برای هدایت ورهنمایی قوم ثمود فرستاده شد، و با تلاش های شبانه روزی خود، آن قوم را به سوی خدا و نیکی ها دعوت نمود، ولی آن قوم، از او اطاعت نکردند و سر انجام به عذاب سخت الهی گرفتار شدند.

حضرت صالح سومین پیامبری است که پس از نوح – علیه السلام – و هود – علیه السلام – یک تنه بر ضد بت و بت پرستی عصرش قیام کرد، و سالها با آنها مبارزه و ستیز نمود.

طبق بعضی از روایات، حضرت صالح – علیه السلام – در شانزده سالگی به دعوت قوم به سوی خدا پرستی پرداخت، و ۱۲۰ سال آنها را دعوت کرد، ولی جز اندکی، به او ایمان نیاوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمین مغضوب:

زمین مغضوب عبارت از زمین است که مورد (غضب الهی) قرار گرفته باشد، از جمله سر زمین غضب کرده شده میتوان از: سرزمین قوم لوط و سر زمین بابل و ثمود (بین مدینه و شام که قوم صالح علیه السلام بودند) و مسجد ضرار (مجاور مسجد قباء است که توسط منافقین بنا شده بود)، نام برد.

اگر چه نماز خواندن در سر زمین مغضوب نزد جمهور علماء درست است ولی تعداد دیگری از علماء حتی خواندن نماز را دراین محلات مکروه میدانند.

محدثین میفرمایند که: در یکی از روز ها پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر زمین ثمود عبور کردند و فرمودند: «**لاَ تَدْخُلُوا عَلَي هَؤُلاَءِ الْمُعَذّبِينَ إِلّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلاَ تَدْخُلُوا عَلَيهِمْ، لاَ يصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ**» بخاری (۴۳۳). یعنی: «به سر زمین اینها که مورد عذاب خدا قرار گرفته‌اند وارد نشوید، مگر به حالت گریان، و اگر حالت گریه نداشتید بر آنان وارد نشوید، تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».

و در لفظ مسلم آمده است: «**لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ حَذَرَاْ، أَنْ يصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ**» مسلم (۲۹۸۰). یعنی: «به منزل کسانی که به خود ظلم کرده اند وارد نشوید مگر به حالت گریه و زاری، تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».

و از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: «**أَنّ رَسُولَ اللهِ صلي الله عليه وسلم لَمّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لا يشْرَبُوا مِنْ بئرِهَا وَلا يسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنّا مِنْهَا وَاسْتَقَينَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجينَ وَيهَرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ**» بخاری (۳۳۷۸) ومسلم (۲۹۸۱). یعنی: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوۀ تبوک در محل حِجر (منازل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن خمیر را بیندازند (و به شترها بدهند) و آن آب را بریزند.و امام بخاری در صحیح خود ذکر کرده که علی رضی الله عنه نماز خواندن در بابل را مکروه می دانستند.(تفصیل موضوع را میتوان در: (الموسوعۀ الفقهیۀ (۱۹۰/۳۰). مطالعه فرماید.

«**وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ**» (۱۰) (و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟

سیرت نویسان مینویسند بعد از اینکه موسی علیه السلام و پیروانش، از ظلم وستم فرعونیان به ستوه آمده بودند، و همچنان در فشار و سختی به سر میبردند، سرانجام موسی علیه‌السلام تصمیم گرفت که با پیروان خویش، به سوی فلسطین (بیت المقدس) هجرت نمایند.

خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: پیروان خود را شبانه از مصر خارج کن.

موسی علیه‌السلام و پیروانش، شبانه از مصر به سوی فلسطین حرکت کردند، در مسیر راه به رود نیل رسیدند، در این بحران شدید، خداوند با لطف خاص خود به موسی علیه السلام وحی کرد: عصای خود را به دریا بزن (**فَاَوحَینا اِلی مُوسی اَنِ اضْرِب بِعَصاكَ البَحرَ**... (شعراء، ۶۳) و نیز فرمود: «**فَاضرِب لَهُم طَریقاً فِی البَحرِ یَبَساً لا تَخافُ دَرَکاً و لا تَخفی**؛» برای بنی اسرائیل راهی خشک در دریا بگشا که از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در رود نیل. (سوره طه، ۷۷)

موسی علیه السلام به فرمان خدا عصای خود را به دریا زد. آب دریا شق شد و زمین درون دریا آشکار گشت، موسی و بنی اسرائیل از همان راه حرکت نموده و از طرف دیگر به سلامت خارج شدند.

فرعون و سپاهیانش فرا رسیدند و از همان راهی که در میان دریا پیدا شده بود، بنی اسرائیل را تعقیب کردند، غرور آن چنان بر فرعون چیره شده بود که به سپاه خود رو

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد و گفت: تماشا کنید چگونه به فرمان من دریا شکافته شد و راه داد تا بردگان فراری خود (بنی اسرائیل) را تعقیب کنم.

وقتی که تا آخرین نفر از لشکر فرعون وارد راه باز شده رود نیل شدند، ناگهان به فرمان خدا آبها از هر سو به هم پیوستند و همه فرعونیان را به کام مرگ فرو بردند.

در همان لحظه طوفانی که فرعون خود را در خطر شدید مرگ می‌دید، فرو ریخت و درک کرد که همه عمرش پوچ بوده و اشتباه کرده است با چشمی گریان به خدای جهان متوجه شد و گفت: «**آمَنتُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلَّا الَّذی آمَنَت بِهِ بَنُوا اسرائیلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسلِمینَ**» (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز معبودی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم. (سوره یونس،۹۰.) ولی دیگر وقت و فرصت گذشته بود، و لحظه ای برای توبه نمانده بود، امواج سنگین رود نیل، فرعون را غرق کرد و سپس کالبد بی جان او را به بیرون دریا پرتاب نمود تا مایه عبرت برای آیندگان گردد. (مضمون آیه ۹۰ تا ۹۲ سوره یونس.).

«**الَّذِینَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ**» (۱۱) (اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند.)

«**فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ**» (۱۲) (و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند.)

«**فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ**» (۱۳) (آنگاه پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنان فرو آورد.)

«سوط» چیست:

«**سوط**» به معنی تازیانه (شلاق) و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است علاوه بر این به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است. و بعضی آن را کنایه از «عذاب» میدانند، عذابی که با گوشت و خون انسان آمیخته میشود و او را سخت ناراحت میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**صب**» در اصل به معنی فرو ریختن آب است. در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است.

این تعبیر کوتاه اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد:

مفسرین می نویسند:

قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند (سوره حاقۀ-۶)

قوم ثمود به وسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند (سوره حاقۀ-۵)

و قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند (زخرف-۵۵)

و در آخرین آیه این بحث به عنوان هشداری به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام بر می دارند میفرماید:

«**إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ**» (۱۴) (مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است.

«**مرصاد**» از ماده «رصد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، معادل فارسی آن« کمین گاه» است.

این کلمه معمولاً در جائی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنهاست. و در مجموع اشاره به این است که گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید. بدیهی است خداوند مکان ندارد و درگذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغیانگران و مجرمان است.

«**فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ**» (۱۵) «اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را میآزماید» (با دادن نعمت ها) «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» (با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی) «می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» (لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامی داشت الهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از وی است، بدانها شاد و مغرور میشود، بی‌آن‌که در برابر آن نعمت ها شکر گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش میباشد. بیضاوی میگوید: «گویی حق تعالی میفرماید: ای انسان! بدان‌که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرتت تلاش کنی اما انسان جز در هم و غم دنیا و لذت های آن نیست») «و اما چون او را بیازماید» (به بلا و محنت) «و روزی او را بر او تنگ گرداند» (و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد) «می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است» (یعنی: مرا به خواری و حقارت درافگنده است. البته این صفت منکرانی است که به رستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره مندیهای گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمان برداری خویش، گرامی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی میکند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود میداند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ وفقر را نیز آزمایشی برای خود میداند که آیا بر آن شکیبایی می ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟) «نه، چنین نیست».

«**وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ**» (۱۶) (و اما هنگامی‌که او را بیازماید، پس روزیش را بر او تنگ گیرد (نا امید میشود و) میگوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است».)

«**كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ**» (۱۷) (هرگزا هرگز! (نه چنین است، بلکه اکرام نمی کنیدبه یتیم).

«**وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ**» (۱۸) (و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلاً لَّمّاً**» (۱۹) (و میراث را حریصانه می‌خورید (و حق دیگران را نمیدهید).

«**وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً**» (۲۰) (و اموال و دارائی را بسیار دوست میدارید (و سخت دل باخته مال و متاع دنیا هستید.)

«**كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً**» (۲۱) (هرگز چنین نیست (که شما گمان میکنید) هنگامی که زمین سخت درهم گوبیده شود (و هموار گردد).

«**وَجَاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً**» (۲۲) (و پروردگارت (برای دادرسی) بیاید و (نیز) فرشتگان صف در صف (بیایند).

«**وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى**» (۲۳) (در آن روز دوزخ را حاضر آورند (و نشانش دهند). در آن روز انسان به خود میآید، ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟!

«**يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي**» (۲۴) (خواهد گفت : کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش میفرستادم!)

«**فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ**» (۲۵) (در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ میدهد، خداوند کافر را چنان عذابی میرساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمیرساند.)

«**وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ**» (۲۶) (و (در آن روز) هیچ کسی همچون خداوند او را به بند نمیکشد (و به غل و زنجیر نمیبندد).

«**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» (۲۷) (ای انسانِ آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده ای و هم اینک با کوله باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده ای)!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**» (۲۸) (به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که تو از او خوشنودی و او از تو خشنود است.).

«**فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**» (۲۹) (پس در زمرهٔ بندگان (خاص) من در آی).

«**وَادْخُلِي جَنَّتِي**» (۳۰) (و به بهشت من داخل شو).

نفس مطمئنّه:

نفس مطمئنّه، نفسی است که صاحب آن احساس کمک و امنیت از طرف خداوند میکند و نفس او در نزد پروردگار آرام است و با ذکر خدا مطمئن می شود وبه سوی او باز می گردد و مشتاق لقاء و قرب او است، نفسی است، شکسته و خوار در نزد الله عزّ و جلّ زاهد و پرهیزگار در زندگی فانی دنیا، و ملائکه به صاحب نفس های مطمئنّه در موقع مرگ میگویند: «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي**»

ای انسانِ آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده ای و هم اینک با کوله باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده ای)!، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت خوشنودی و (خدا هم) از تو خوشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو).، و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!) و در تفسیر این آیه آمده است که (ای نفس به نزد خداوند، عزّ و جلّ، و به سوی ثواب الهی و رحمت او برگرد و خداوند از او راضی می گردد و به این نفس در موقع نزدیک شدن مرگ و در روز قیامت مژده داده میشود که او از زمرهٔ بندگان صالح خداست و به زودی داخل بهشت می گردد درست مانند بشارت ملائکه به انسان مؤمن در واقع نزدیک شدن مرگ و بر انگیخته شدن از قبر.) (تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص۵۱۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس (رضی الله عنه) در بیان معنی نفس مطمئنّه میفرماید:

(مطمئنّه یعنی تصدیق شده) و حضرت قتاده (رحمه الله) میفرماید: (همانا مؤمن کسی است که نفسش به آنچه خداوند وعده داده است مطمئن است و صاحب این نفس در زمینهٔ معرفت و شناخت اسماء خداوند به طور کامل از آن چه که بعد از مرگ و از این وقایع برزخ و نیز آن چه که بعد از آن هول و ترس قیامت وجود دارد، مانند این که آنها را با چشم مشاهده می کند آشناست و نیز نسبت به قضا و قدر خداوند مطمئن است و تسلیم آن می شود و به آن راضی می گردد و هیچ گونه داد و فریاد و شِکوه ای نمی کند و در ایمانش دچار شک و تردید و اضطراب نمی گردد و بر آنچه که از دست می دهد نا امید نمی گردد و نیز نسبت به آنچه که به او می رسد شاد و مسرور نمی شود چرا که مصیبت وارده قبل از این که به او برسد برای او مقدّر شده).

و نفس مطمئنّه نفسی است بیدار که این بیداری باعث میشود انسان عیوب و آفتهای اعمال خویش را مشاهده کند و از جنایات و گناهانش دست بردارد و نیز او را بر بسیاری از از حقوق و واجبات ترغیب می نماید و نفسش را فروتن می سازد و باعث فروتن شدن انسان می گردد و او را متواضع می گرداند و او را در برابر خداوند از میان مشاهدهٔ نعمت هایش و آشکار شدن و دیدن خطاها و عیب های خویش شرمنده و خجل می گرداند ودر برابر او کرنش (تواضع) کرده و سر خم می کند و نیز هم چنین به ارزش زمان و اهمیتش پی میبرد که آن سرمایهٔ خوشبختی او است پس نسبت به آنچه که او را به پروردگارش نزدیک نمی کند، بیزار می شود و دور می کند.

همانا در نابود کردن آن، زیان و حسرت و در رشد و کمال آن سود و سعادت است، و این اثر و نتیجهٔ بیداری اوست این اولین منزل از منازل نفس مطمئنّه است که سیر و تکامل به سوی خدا و روز قیامت از آن نشأت میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخی از خصوصیات نفس مطمئنّه:

از جمله خصوصیات نفس مطمئنّه این است که آن نفس بیدار کننده و پاک کننده ی گناهان و لغزش ها در نزد خداوند است که ما را نسبت به ذکرخداوند تبارک و تعالی ،و کثرت توبه و طلب آمرزش و بازگشت به سوی او مطمئن می سازد و نیز ما را مشتاق به لقاء و قرب خداوند میسازد و ملائکه، رضایت خداوند را به او مژده می دهند، دانشمندان و علمای صالح خصوصیات نفس مطمئنّه را به شکل زیر بیان کرده اند:

رضایت و خشنودی به قضا و قدر خداوند عزّ و جلّ:

پروردگار با عظمت ما انسانهای صالح را چنین توصیف مینماید: «**الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**» (پرهیزگاران،) همان هائی که (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانشان را میگیرند در حالی که پاکیزه (از کفر و معاصی) و شادان (از رویاروئی سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بدیشان) میگویند: درودتان باد! (در امان خدائید و از امروز به ناراحتی و بلائی دچار نمیآئید. و) به خاطر کار هائی که میکرده اید به بهشت درآئید (سوره نحل/۳۲) در حدیث شریفی رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «**لَذَاقَ طَعمُ اِلإِيمَانِ مَن رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا وَ بِالإِسلَامِ دِينَاً وَ بِمُحَمَّدٍ صلي الله عليه و آله و سلم رَسُولاً**» (کسی طعم ایمان را می چشد که الله رابه عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین و محمد– صلی الله علیه و سلم – را به عنوان رسول خدا قبول داشته باشد و به آن راضی و خشنود باشد.) و کسیکه در موقع شنیدن ندای أذان بگوید: «**رَضِيتُ بِاللهِ رَبًّا وَ بِالإِسلَامِ دِينَاً وَ بِمُحَمَّدٍ صلي الله عليه وسلم رَسُولاً غُفِرَت لَهُ ذُنُوبَهُ**» (روه مسلم) (من الله را به عنوان پروردگارو اسلام را به عنوان دین و محمد– صلی الله علیه و آله و سلم – را به عنوان فرستادۀ خدا قبول دارم و به آنها راضی و خشنود هستم ، گناهانش بخشیده می شود.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و رضا به قضای خداوند نشانهٔ محبوبیت کامل و نیز از صفات صالحان است، خداوند متعال میفرماید: «**رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ**» خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خوشنودند! این (همه نعمت و خوشی) از آنِ کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد. (سوره البینه/۸)

و کسی که قلبش را از رضا و خشنودی الهی پُر کند، نفسش از ناراحتی و غمگینی و گرفتاری و اندوه رهایی می یابد و نفس خود را برای غلبهٔ هوی و هوس شیطان رها نمی کند، و رضا و خشنودی با یقین ، آرامش و امنیت را برای انسان مسلمان به ارمغان دارد **و در این زمینه دعایی در حدیث وارد شده:** «**اَللّهُمَّ اِنِّي أَسْأَلُكَ نَفساً بِکَ مُطمَئِنّةً وَ تُؤمِنُ بِلِقَائِکَ، وَ تَرضي بِقَضَائِکَ وَ تَقنَعُ بِعَطَائِکَ**» (پروردگارا! من از تو نفسی را می طلبم که به تو اطمینان داشته باشد و به لقاء تو ایمان و به قضای تو راضی و خشنود و به عطای تو قانع باشد.)

فروتنی و ترس از خداوند:

انسان مسلمان عابد، همیشه از مرتکب شدن به معاصی و محرّمات در خوف و ترس شدیدی به سر می برد و این دلیلی بر صحّت ایمان اوست، طوریکه خداوند متعال می فرماید: «**فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ**» پس (از آنجا که شما به خدا ایمان دارید، بیباک و دلیر باشید و) از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید (سوره آل عمران/۱۷۵).

و نیز خداوند بندگان مؤمن اش را چنین توصیف مینماید: «**إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ**» (کسانی که از خوف خدا در هراس هستند. (سوره مؤمنون/۵۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیدواری به رحمت الله:

خداوند، بندگان صالحش را به داشتن خصلت و خوی امیدواری توصیف مینماید و میفرماید: «**أُوْلَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**» (سوره بقره/۲۱۸). (آنان به رحمت خدا امید وارند، و خداوند آمرزنده ی مهربان است.

و از جمله دعا های رسول الله صلی الله علیه وسلم ااست که می فرماید: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ**» (رواه/احمد و ترمذی). (پروردگارا! من از غضب تو به رضای تو، و از عذاب تو به عفو تو، و از عذاب تو به تو پناه میبرم، حمد و ثنا بر تو حدّی ندارد حمد و ثنا به گونه ای است که خودت خویش را توصیف کرده ای) امیدواری به رحمت خداوند به نفس بشری ثابت می کند که به حقیقت، نفس انسان احتیاج دائمی به پروردگار با عظمت دارد، و امکان ندارد که نفس انسان از رحمت و کرم و فضل و توفیق خدا بی نیاز شود.

کوتاهی و سهل انگاری در امید به خدا جایز است، و نیز مداومت کردن بر گناه و نافرمانی به امید رحمت خداوند مذموم و نکوهیده است، پس رجأء و اُمید صحیح و پسندیده آن است که امیدواری و رجأء به رحمت خداوند همراه عمل صالح برای خدا باشد، که این مصداقی از فرمودۀ خداوند –عزّ و جلّ– است که میفرماید:

«**فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً**»

پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند ، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد. (سوره کهف/۱۱۰)

و رسول خدا –صلی الله علیه و آله و سلم - این مطلب را تأکید کرده و میفرماید:

«**لَيسَ الإِيمَانُ بِالتَّمَنِّي وَ لكِن مَا وَقَرَ بِالقَلبِ وَ صَدَقَهُ العَمَلُ.**» (متفق علیه)

(ایمان فقط با خواهش و تمنا نیست و بلکه ایمان این است که در قلب رسوخ کند و با عمل تصدیق شود) پس اُمید به رحمت خدا جز با عمل درست نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کثرت استغفار و توبه و بازگشت به راه حق و حقیقت صاحب نفس مطمئنّه خطاها و گناهان صغیره و کوچک خویش را بزرگ می شمارد و از آنها به سوی خداوند – عزّ و جلّ – رو می آورد و با طلب آمرزش و بخشش به او پناهنده می شود و با طلب غفران و پشیمانی بر آنچه که انجام داده ، تصمیم بر اینکه هرگز به انجام معاصی و نافرمانی بازنگردد و با افزایش طاعات و عبادات سر به درگاه الهی خم کرده و توبه می کند و از او پیروی مینماید. و خداوند متعال بندگانش را به استغفار و توبه امر می کند و میفرماید: **«وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعاً حَسَناً إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»**

و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند میسازد (سوره هود/ ۳)

و هم چنین خداوند به ما امر کرده که توبه باید صادق و حقیقی و خالص برای او باشد، پس خداوند متعال میفرماید: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»** ترجمه :ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه ای بکنید ، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رود بارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی دارد که با او ایمان آورده اند (بلکه ایشان را والا می گرداند و به درجات بالا میرساند). نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می بینند، رو به درگاه خدا میکنند و) می گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانائی. (سوره تحریم /۸)

و خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و میفرماید: «**إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**» بی گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست میدارد. (بقره /۲۲۲)

پشیمانی از جمله وصیت های رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به بندگان صالح خداوند است که میفرماید: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ فَوَ اللَّهِ إِنِّي لأَتُوبُ فِي الْيَوْمِ إِلَيْهِ أَكثَرَ مِن سَبعِينَ مَرَّةٍ**» (رواه مسلم و بخاری) (ای مردم! بسوی خداوند برگردید و توبه کنید که قسم به خدا من در روز بیشتر از هفتاد بار توبه می کنم) و نیز میفرماید: «**لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِّيَّةٍ مَهْلِكَةٍ مَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ فَطَلَبَهَا حَتَّى أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ ثُمَّ قَالَ أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِيَ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ فَأَنَامُ حَتَّى أَمُوتَ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ**» (رواه البخاری و مسلم) (توبهٔ بندهٔ مؤمن در نزد خدا خوشایند تر از مردی است که در سر زمین خشک و مرگباری سفر میکند که همراهش شتری است که برد آن طعام و نوشیدنی است، ومی خوابد، و هنگامی که بیدار می شود مشاهده میکند که شترش رفته است پس به دنبال آن می رود تا این که تشنگی او را فرا میگیرد، به خود می گوید: به مکانی که در آن بودم برگردم و بخوابم تا این که بمیرم، سرش را بر بازوهایش قرار می دهد تا این که مرگش فرا رسد، وقتی که بیدار می شود، شترش را نزد خویش می یابد که بر آن توشه و طعام و نوشیدنی است، پس خدا بیشتر از این شخص که به یافتن شترش خوشحال می شود از توبهٔ مؤمنش شاد و مسرور می گردد.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

انواع و اقسام نفس انسان:

خداوند به ما خبر داده است که نفوس به سه دسته تقسیم شده‌اند:

۱- نفس اماره باالسوء.

۲- نفس لوامه.

۳- نفس مطمئنه.

«**إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي**» (سوره یوسف: ۵۳» (چرا که نفس (سرکش طبیعةً به شهوات می‌گراید و زشتیها را تزیین مینماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم بدو رحم نماید (و او را در کنف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید). «**وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ**» (سوره القیامة: ۲) (و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می‌گردید و رستاخیز حق است) «**ارْجِعِي إِلَي رَبِّکِ رَاضِيةً مَّرْضِيةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي**» (الفجر: ۲۷ – ۳۰) (ای روح آرام یافته (۲۷) بسوی پروردگارت بازگرد، در حالیکه تو از او خوشنودی و او از تو خوشنود است (۲۸) پس در زمره بندگان (خاص) من درآی (۲۹) و به بهشت من وارد شو(۳۰).

البته منظور این نیست که هر انسان سه نفس را دارا باشد، بلکه منظور این است که این سه، صفات و حالاتی هستند که ممکن است با در نظر گرفتن شرایط برای ذاتی عارض شوند، مثلاً هرگاه هوس‌های نفس بر انسان غلبه کنند و نفس مرتکب گناه و معاصی شود، نفس اماره درست می‌شود و اگر بعد از گناه توبه و پشیمانی صورت گیرد، نفس لوامه ایجاد می‌شود، چون انسان را بر انجام گناه ملامت میکند و در ارتکاب گناه و انجام حسنات دچار شک و تردید میشود. اما نفس مطمئنه در صورتی است که محبت به خیر و میل به حسنات و دوری از شر و بدیها به ملکه و اخلاق راسخی در بدن تبدیل شده باشند. شرح طحاویهٔ شارح طحاویه بعد از بیان انواع و اقسام نفوس میفرماید: حقیقتاً این نفس‌ها برای یک انسان عارض میشوند، یعنی نفس انسانی دارای سه حالت میباشد، ابتدا انسان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به انجام گناه دستور میدهد سپس اگر ایمان بیاید نفس لوامه درست میشود و بعد از ارتکاب گناه انسان را محاکمه و سرزنش می کند و اگر ایمان قوت بگیرد به نفس مطمئنه مبدل میگردد. شرح الطحاویه: ۴۴۵.

آیا نفس می میرد؟

ابن تیمیه میفرماید: بدون تردید ارواح مخلوق هستند و عدم و فنا بر آنها عارض نمیشود، ولی مرگ شان با جدایی از بدن ها صورت می گیرد و هنگام دمیدن نفخه ثانیه ارواح به بدن ها باز میگردند. مجموع فتاوی (۲۷۹/۴).

شارح طحاویه این مساله را مطرح نموده و میگوید: مردم در باره اینکه آیا روح می‌میرد یا خیر اختلاف نظر دارند، گروهی بر این عقیده هستند که ارواح می‌میرند، چون آنها نفوس هستند و هر نفسی **لا** جرم می‌میرد، اگر فرشتگان از مرگ نجات پیدا نکنند روح هرگز نجات پیدا نخواهد کرد. گروه دیگری هم بر این باوراند که ارواح نمی میرند، چون ارواح برای بقاء و دوام آفریده شده اند و بدن و جسم هم برای مرگ و نابودی، بنا بر این اصل می گویند: احادیثی که دال بر منعم یا معذب بودن ارواح هستند حکایت از آن دارند که ارواح از بین نمیروند.

دیدگاه صحیح در این باره این است که گفته شود: مردن ارواح و نفوس یعنی مفارقت و جدایی آنها از بدن، اگر منظور از مردن ارواح و نفوس همین قدر یعنی خروج از ابدان باشد، پس آنها طعم مرگ را می‌چشند و «کل نفس ذائقة الموت» در حق آنها نیز جاری است، ولی اگر منظور از مردن ارواح فنا و معدوم شدن بطور کلی باشد، درست نیست، چون روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و یا عذاب بهره‌مند می‌شود، همانگونه که خداند در قرآن می‌فرماید: «**لَا يذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَي وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ**» (سوره الدخان: ۵۶) (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده‌اند و بعد از آن زنده شده اند) نخواهند چشید، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است.) و منظور از این مرگ همان مفارقت و جدایی از ابدان و اجساد است. شرح طحاویه: ۴۴۶.

فرق بین شیطان و نفس چیست؟

چگونه بدانیم که شیطان است یا نفس که ما را وادار به گناه میکند؟

نفس آدمی شامل سه نوع است:

۱- نفس اماره باالسوء؛ که او را به بدی امر می‌کند و از راه خدا و خیر دور و در گناه و معصیت غوطه ور میسازد.

۱- نفس لوامه؛ هرگاه انسان خواست کاری بکند یا تصمیم به انجام گناهی گرفت. نفس ملامتگر او را سرزنش می‌کند و جلویش را می‌گیرد تا برگردد، توبه کند و به سوی جاده درستی قدم نهد.

۳- نفس مطمئنه؛ که بالاتر از نفس لوامه است و انسان را به حالت آرامش می رساند بگونه ایکه حلاوت ایمان و عبادات را درک کرده و لذت می برد.

هرگاه فکر گناه یا انجام آن به ذهنش خطور کرد نفس لوامه اش او را سرزنش می‌نماید که آن کار را نکند. پس با حالی پشیمان و گریان بسوی پروردگارش بر می‌گردد و از حق تعالی طلب بخشش می‌کند.فرجام نیکی ندارد کسی که پایان کارش با نفس اماره باشد در حالیکه جایی برای بازگشت و پشیمانی نمانده و این زیانکاری آشکاری است.

طبیعت انسان قید و بندپذیر نیست و نفس او می‌خواهد که از تمامی بندها آزاد باشد: **«وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»** (سوره یوسف: ۵۳) این نفس صاحبش را به آن چه دلش می خواهد امر می‌کند و به‌سوی گناه و نافرمانی سوق میدهد و از جاده‌ی پرستش او را دور میکند. برای او تمامی وسایل گناه و نافرمانی، شگفت انگیز و جالب است و نیروهای فسق و فجور در مزرعه دل او در حال رشد و نمو میباشند. در کلام خداوند منان تأمل کن: **لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**. خداوند نفرمودند «آمرهٔ بالسوء». این موضوع به خاطر کثرت دستورات نفس به بدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و غالباً به‌خاطر زیادی دستور نفس اماره به صاحبش، جهت انجام کارهای ناشایست به وسیله‌ی این خوی خستگی ناپذیر بودن نفس است. مگر صاحبش لگام این افسار گسیخته را محکم بگیرداما نفس امر کننده به بدیها و معاصی جدای از شیطان است و شیطان همان قرین آدمی است که او را به معاصی دعوت می کند. ولی از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چه میگویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام میرساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام میرساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس های شماست که در میان پهلوهایتان است». (انوارلقرآن) اما اینکه تمایل انسان به امورات زشت ناشی از شیطان است یا نفس اماره، مهم نیست که از طرف کدامیک باشد مهم اینست که نباید تسلیم هوا و هوس خود و دیگران گشت. اما با توجه به اینکه در ماه رمضان شیاطین در غل و زنجیر میافتند می توان گفت آنچه که در این ماه باعث کشاندن آدمیان به معاصی است همان نفس اماره است. و در حقیقت نفس اماره باالسوء تمایل و گرایشی در درون هر انسانی است که امورات منکر و زشت را می پسندد و شیطان از این نفس به نفع اهداف خود بهره برداری کرده و آن استعداد را در درون آدمیان پرورش می دهد تا به راحتی بتواند انسانها را به دام خود گرفتار سازد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره البلد

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴿۱﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴿۲﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴿۳﴾لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴿٤﴾ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالا لُبَدًا﴿٦﴾ أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَينَينِ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَينِ﴿٩﴾ وَهَدَينَاهُ النَّجْدَينِ﴿۱۰﴾ فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴿۱۱﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴿۱۲﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ﴿۱۳﴾ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴿۱٤﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴿۱۵﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴿۱٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴿۱۷﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ﴿۱۸﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴿۱۹﴾ عَلَيهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ﴿۲۰﴾

معلومات مؤجز:

نام این سوره «البلد» است که از آیهٔ اول سوره گرفته شده است، این سوره مکی، دارای (۱) رکوع، (۲۰) بیست آیت، (۸۲) هشتاد ودو کلمه، (۳۴۷) سه صدو چهل وهفت حرف، و (۱۶۸) یکصدو وشصت وهشت نقطه است.

این سوره در زمانی در مکه نازل شد که کفار ومشرکین مکه با تمام توان در دشمنی به پیامبر صلی الله علیه وسلم ورسالت برحق اومبارزه همه جانبه را در پیش گرفته بودند.

وجه تسمیه:

این سوره به سببی به سوره « البلد » مسمی گردید، که خداوند جلّ جلاله در آغاز آن به بلد حرام (مکهٔ مکرمه) قسم یاد کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آشنایی با سورهٔ بلد:

این سوره بیان می کند که انسان در رنج، سختی ومشقت آفریده شده است و در تمام زندگی باید سختی ها را تحمل نماید پس چه بهتر که زیر بار سختی های دنیا برود تا به راحتی آخرت برسد؛ و الا آخرتش نیز مانند دنیایش سراسر سختی خواهد بود.

نباید فراموش کردمشکلات زندگی امتحان الهی است، باید با صبر و تحمّل از این آزمون موفق به در آیید؛ به ظاهر قضیه نگاه نکنید. به نتایج معنوی و آثار اخروی رویدادهای زندگی خویش نیز توجه داشته باشید. زندگی همیشه با رنج و مشکلات آمیخته است. و اساساً مشکلات در زندگی نوعی آزمون الهی است. خداوند در قرآن می فرماید:

«**وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ و... لِيَبْلُوَكُمْ أَيكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً**؛ شما را با اندکی از ترس، گرسنگی و آفت در مال ها و جان ها و میوه ها میآزماییم... تا معلوم گردد که چه کس عمل شایسته انجام میدهد».

سیرت نویسان مینویسند که: پیامبران الهی بیش از دیگران در زندگی خود با مشکلات روبرو بوده اند.

قرآن عظیم الشان می فرماید: «**إنّ مع العسر یسراً**» اگر در آیه شریفه دقت بعمل اریم با وضاحت در خواهیم یافت که :درآیه شریفه یک نوع پیوستگی و ارتباط بین تحمل سختی ها و رسیدن به آسانی وجود دارد؛ یعنی این طور نیست که انسان به طور تصادفی بعد از سختی، به اسانی دست یابد، بناءً برای پیوند بین «عسر و یسر»، به کلمه ای ضرورت است که این معنا در آن وجود داشته باشد و آن کلمه «مع» است.

برای استعمال «مع» تفسیرهایی متعددی از جانب مفسرین بعمل آمده است: از جمله می فرمایدند:

الف: آیه با لفظ «مع» برای ما انسان ها که نباید فراموش کرد که : آسانی با رنج توأم است، از لحظه تحمّل سختی، آسانی به تدریج به دست میآید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب: ازبکار بردن کلمه «مع» این موضوع را روشن میسازد،که آسانی به سختی نزدیک است که از این رهگذر موجبات تسلّی خاطر و تقویت قلب را فراهم میسازد.

به هر حال با توجه به این که با هر مشکلی آسانی آمیخته، و با هر صعوبتی سهولتی همراه است، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود، استفاده از کلمه «بعد» این معنای لطیف را افاده نمی کند.

خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خود خطاب میکند که: "پس (بدان که) مسلماً با هر دشواری آسانی است.

پیامبری که در مکه با دشواری های بسیاری روبرو بوده است. بدیهی است که این وعده ای است از سوی خداوند که برای ایشان در مدینه آسانی است و یا با عسری که در دنیا است، در بهشت برایشان یسر باشد.

البته گستردگی مفهوم آیات، همه مشکلات را شامل میشود؛ یعنی این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و زمان آن حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می‌دهد که همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است.

ترجمۀ مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ**» (۱) (نه،قسم می خورم به این شهر (مکه).

«**وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ**» (۲) (و شهری که تو ساکن آن هستی) (و جنگ در این شهر برای تو حلال خواهد شد).

«**وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ**» (۳) (وقسم به پدر، (آدم) و فرزندی که به وجود آورد).

«**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ**» (۴) (همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده‌ایم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**أَيَحْسَبُ أَن لَّن يقْدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ**» (۵) (آیا او گمان می‌کند هیچ کس بر او (توانا و قادر نیست؟ ؟!).

«**يقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَداً**» (۶) (می‌گوید: من مال فراوانی تباه و نابوده کرده‌ام).

«**أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يرَهُ أَحَدٌ**» (۷) (آیا می‌پندارد که کسی او را ندیده است؟).

«**أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَينَينِ**» (۸) (آیا برایش دو چشم قرار نداده‌ایم؟).

«**وَلِسَاناً وَشَفَتَينِ**» (۹) (و یک زبان و دو لب را نیافریده‌ایم؟).

«**وَهَدَينَاهُ النَّجْدَينِ**» (۱۰) (و او را به دو راه (خیر و شر) را هنمائی کردیم.)

«**فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ**» (۱۱) (پس به گردنهٔ (سخت) قدم نگذاشت (و نیامد).

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ**» (۱۲) (و تو چه میدانی که گردنهٔ (سخت) چیست؟.)

«**فَكُّ رَقَبَةٍ**» (۱۳) (آزاد کردن برده‌ای است».

«**أَوْ إِطْعَامٌ فِي يوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ**» (۱۴) (یا خوراک دادن در روزقحطی (گرسنگی).

«**يتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ**» (۱۵) (یتیمی را از خویشاوندان،)

«**أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ**» (۱۶) (یا گرد آلود ونیازمندرا).

«**ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ**» (۱۷) (پس از آن از کسانی است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه کرده و همدیگر را به مهربانی سفارش نموده‌اند».

«**أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ**» (۱۸) (اینان اهل سعادتند (که نامهٔ اعمال شان به دست راست‌شان داده می شوند و به بهشت میروند).

«**وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ**» (۱۹) (و کسانی‌که به آیات (و نشانه های) ما کفر ورزیدند، آنان اهل شقاوتند (که نامهٔ اعمال‌شان به دست چپ شان داده میشود و به جهنم میروند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**عَلَيهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ**» (۲۰) (بر آن‌ها (از هر سو) آتشی سر پوشیده است (که راه فرار ندارند).

تفسیر مؤجز:

«**لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ**» (۱) (قسم می خورم به این شهر «لا» زاید است).

طوریکه که گفته شد در این آیه، حرف «لا» زاید است و آوردن حرف زاید «لا» در برخی از محاورت مردم عرب معمول است.

و صحیح ترین قول این است که حرف (لا) برای رد نمودن خیال باطل مخاطب است در شروع قسم آورد ه می شود، معنای آن این که چنان که شما پنداشته آید، نیست بلکه ما با قسم میتوانیم بگوییم که حقیقت آن است که بیان میکنیم، و مقصود از «البلد» شهر مکه مکرمه است، هم چنان شهر در سوره «والتین» هم به شهر مکه قسم یاده نموده، وبا این صفت آن را امین دانست که: وهذا البلد الامین» قسم یاد کردن به شهر مکه برای اعلام و اظهار شرف و فضیلت مکه نسبت به شهری های دیگر است.

از حضرت عبد الله بن عدی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت، شهر مکه را خطاب فرمود: قسم به الله که تو از کل زمین در نزد الله بهتر و محبوبتر هستی، واگر من برای خروج از اینجا تحت فشار قرار نمیگرفتم، من از سرزمین تو بیرون نمیرفتم. (رواه الترمذی وابن ماجه)

«**وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ**» (۲) (و شهری که تو ساکن آن هستی». در لفظ «حل» دو احتمال است: یکی این که از حلول مشتق باشد، که به معنای جایگزین و سکونت و فرود آمدن میآید، پس با توجه به این، معنای حل فرود آیند و سکونت کننده معنی میدهد، و مراد این آیه این است که شهر مکه خود هم محترم و مقدس است، بخصوص وقتی که شما در آن سکونت دارید، پس در اثر فضیلت مکین، فضیلت مکان افزایش مییابد، بنابر این عصمت وحرمت شهر به علت اقامت شما در آن، دو

(c) ketabton.com: The Digital Library

برابر میشود، و احتمال دوم این که لفظ «حل» از مصدر حلت مشتق باشد که به معنای حلال بودن است، و با توجه به این، میتوان لفظ «حل» دو معنا داشته باشد: یکی این که شما را کفار مکه حلال قرار داده اند، که در صدد کشتن شما بر آمده اند، ودر صورتی که خود آنها در شهر مکه هیچ نوع شکار را حلال نمی پندارند، ولی ظلم و سر کشی آنها تا آنجا از حد گذشته است، که در آن مقام مقدسی که قتل حیوانی جایز نیست، و این خود عقیده آنها ست، در آنجا آنان ریختن خون رسول الله صلی الله علیه وسلم را حلال قرار داده اند.

و معنای دوم حل، می تواند این باشد ویژگی شما چنین است که به جهت شما قتال با کفار مکه در حرم حلال خواهد شد، چنان که در فتح مکه به خاطر آن جناب در یک روز احکام حرام برداشته شدند، وقتل کفار حلال قرار داده شد. در خلاصه تفسیر همین معنی سوم، در نظر گرفته شده، ولی در تفسیر «مظهری» هر سه احتمال ذکر است و مجال هر سه معنی هم هست.

«**وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ**» (۳) (و قسم به پدر، و فرزندی که به وجود آورد).

مقصود از والد، حضرت ادم علیه والسلام است که پدر تمام بنی آدم است، ومراد از «ما ولد» اولاد او هستند، که از آغاز آفرینش تا قیامت خواهند بود، و بدین شکل به حضرت آدم وتمام بنی نوع او، قسم یاد شد.

«**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ**» (۴) «همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده ایم».احتمال دارد منظور سختی‌هایی است که انسان در دنیا و در برزخ و در روز قیامت از آن رنج میبرد و باید کاری کند که از این سختی ها آسان شود و برای همیشه شاد و مسرور گردد. اگر چنین نکند همواره از عذاب سخت رنج خواهد برد. بنابر این، معنی آیه این است: و احتمال دارد که معنی آیه این باشد که خداوند انسان را در بهترین شکل آفریده است که میتواند کار های سخت را انجام دهد. با وجود این او شکر این نعمت بزرگ را به جای نیاورده و به تندرستی مغرور شده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرکشی کرده و از روی نادانی و ستمگری گمان برده که این حالت ادامه دارد و همواره قدرت تصرف خواهد داشت. بنابراین فرمود:

«**أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ**» (۵) «آیا می پندارد که هیچ‌کس بر او توانایی ندارد؟!». آیا انسان گمان می‌برد که کسی بر او توانایی ندارد و از این رو سرکشی میکند؟! او به خاطر اموالی که برای شهوات نفس خود خرج کرده است افتخار میکند و میگوید.

«**يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَداً**» (۶) «میگوید: من مال فراوانی تباه و نابوده کرده‌ام».

خداوند اتفاق در راه شهوت ها و گناهان را هلاک کردن نامید چون خروج کننده از این اتفاق سودی جز پشیمانی و زیان و خستگی و کمبود حاصل نمیکند. اما کسی‌که در راه خشنودی خداوند دارایی خود را خرج کرده باشد با خداوند داد و ستد مینماید و چندین برابر آنچه خرج کرده، سود و فایده به دست می‌آورد. خداوند کسی را که اموالش را در راه شهوت ها خرج کرده، سود و فایده به دست میآرود. خداوند کسی را که اموالش را در راه شهوت ها خرج کرده و به این کار خود افتخار می‌کند، تهدید نموده و میفرماید:

«**أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يرَهُ أَحَدٌ**» (۷) «آیا می پندارد که کسی او را ندیده است؟».

آیا او با این کارش گمان میبرد که خداوند او را نمی بیند و در برابر هر کار کوچک و بزرگی محاسبه اش نمیکند؟ نه، چنین نیست، بلکه خداوند او را دیده و اعمالش را ثبت و ضبط میکند است و فرشتگان را بر او گماشته است که کار نیک و بد او را سپس نعمت های خود را برشمرد و فرمود.

«**أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَينَينِ**» (۸) «آیا برایش دو چشم قرار نداده‌ایم؟».

«**وَلِسَاناً وَشَفَتَينِ**» (۹) «و زبان و دو لب را نیافریده‌ایم؟».

«**وَهَدَينَاهُ النَّجْدَينِ**» (۱۰) «و راه خیر و شر را بدو نموده‌ایم».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و او را به دو راه خیر و شر رهنمودن شده‌ایم و هدایت را از گمراهی برایش مشخص کرده‌ایم. پس برخورداری از این نعمت های فراوان اقتضا میکند که بنده حقوق خداوند را ادا نماید و شکر نعمت هایش را به جای آورد و از نعمت ها برای انجام گناه کمک نگیرد، ولی این انسان چنین نکرده است.

«**فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ**» (۱۱) «پس به گردنه درنیامده است».

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ**» (۱۲) «و تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟».

«العقبه» به معنای راه سنگلاخ و دشواری است که به قله کوه منتهی می شود. استفاده از کلمه «اقتحم» نشان میدهد که گذشتن از این گردنه کار آسانی نیست، زیرا این اصطلاح در مورد ورود به کار سخت و خوفناک «با» گذاشتن از جایی با شدت و مشقت» به کار می رود.

«**فَكُّ رَقَبَةٍ**» (۱۳) آزاد کردن گردنی، رقبه به معنای گردن است در زبان عرب. اما گاهی گردن کنایه ای از انسان است. آزاد کردن انسان. انسانی را آزاد کنید.)

«**أَوْ إِطْعَامٌ فِي يوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ**» (۱۴) «یا خوراک دادن در روز گرسنگی». یعنی اقدام به اطعام بکنید. اطعام طعام به گرسنگان، در چه روزی؟ در آن روزی که قحطی بیداد میکند. اطعام طعام همیشه امر مقبول و پسندیده است و در دین اسلام همیشه به آن توصیه شده است. ولی در روز قحطی قطعاً ثواب وارزش دیگری دارد. چون ذِی مَسْغَبَةٍ یعنی روزی که صاحب گرسنگی است یعنی ایام قحطی به چه کسانی:

«**يتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ**» (۱۵) «به یتیمی خویشاوند».

«**أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ**» (۱۶) یا مسکین گرد آلود و نیازمندرا). متربه از تراب گرفته شده، تراب به معنای خاک وبرای مسکینی که مکان بود و باش ندارد و در خاک افتاده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ**» (۱۷) «پس از آن از کسانی است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه کرده و همدیگر را به مهربانی سفارش نموده‌اند».

نکته مهمی که در این آیات باید به آن توجه داشته باشیم این است که پروردگار با عظمت ما برای رساندن انسان به قلهٔ کمال سعادت، مسائل اجتماعی را از قبیل یتیم نوازی، دادن طعام به گرسنگان، انسان ها را آزاد کردن، وغیره را در کنار یک مفهوم معنوی که عبارت به ایمان آوردن به ذات پروردگار است، قرار داده است. یعنی در دین مقدس اسلام مسائل مادی و اجتماعی از مسائل معنوی و خدایی و خداپرستی جدا نمی باشد. و لذا در بعضی از آیات میفرماید: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات که آمنوا اشاره به جنبه ذهنی، روحی و معنوی دارد. عملوا الصالحات اشاره به اقدامات مناسب اجتماعی. اگر انسان بخواهد پا در جاده کمال بگذارد و در حقیقت دامنه های دشوار کمال را وارد شود و بپیماید هم باید در حوزهٔ ایمانی و هم باید در حوزهٔ اخلاق اجتماعی ملبس به اخلاق نیکوی اجتماعی و بخصوص از خود گذشتگی شود و آن هم در شرایط سخت و دشواری که برای یک جامعه به وجود میآید.

«**أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ**» (۱۸) «ایشان اهل سعادتند».

«میمنه» را برخی از مفسرین مصدر میمی به معنای زیادی و استمرار در خیر وبرکت خوانده اند، وبرخی دیگر اسم مکان یعنی جایگاه خیر و برکت دانسته‌اند. (التفسیر الکبیر، جلد۲۷، صفحه۱۴۳)

اصحاب یمین و میمنه در اصطلاح قرآن عظیم الشان به کسانی اطلاق می شود که در دنیا با ایمان وعمل صالح زندگی کرده‌اند و در روز قیامت نامه عملشان را با دست راست دریافت میدارند.

قرآن، اصحاب یمین را یکی از سه گروه انسانها در قیامت (سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال معرفی کرده است: «**و کُنتُم اَزوجًا ثَلثَه فَاَصحبُ المَیمَنَةِ**...

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَاَصحبُ‌الْمَشْمَةِ... والسّبِقون» و در موارد دیگر، اصحاب یمین را در مقابل اصحاب شمال، واصحاب میمنه را در برابراصحاب مشئمه قرار داده است.

بر اساس نصوص کتاب الله واحادیثی نبوی، انسانها به سه دسته تقسیم گردیده اند:

۱- کسانی اند که ایمان و توحید صحیح دارند، و اعمال صالحه ی زیادی دارند؛ این دسته از انسانها اهل بهشت هستند و خدای متعال از گناه آنها گذشت خواهد کرد.

«وَبَشِّرِ الّذِين آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصّالِحَاتِ أَنّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ» (سوره بقره ۲۵). یعنی: به کسانی که ایمان آورده، و کار های شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست.

۲- کسانی اند که ایمان و توحید صحیح دارند، اما مرتکب گناهان زیادی شده اند و تا حد فسق پیش رفته اند، این افراد لیاقت جهنم را دارند؛ ولی خدای متعال ممکن است با آنها به دو گونه برخورد کند: یا به فضل و لطف خویش از گناهشان بگذرد و از جهنم نجات دهد، و یا آنها را به جهنم فرستاده و پس از مجازات گناهان روزی آنها را از جهنم بیرون می آورد. **«لِّلّهِ ما فِي السَّمَاواتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيغْفِرُ لِمَن يشَاء وَيعَذّبُ مَن يشَاء وَاللّهُ عَلَي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ»** (سوره بقره ۲۸۴). یعنی: آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ الله است. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه میکند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) میبخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات میکند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

۳- کسانی که ایمان و توحید صحیح ندارند، این افراد داخل جهنم خواهند شد و تا ابد در آن خواهند ماند و هیچگاه از آن خارج نمیشوند.

همچنین در مورد عالم برزخ، از مجموع نصوص کتاب الله واحادیثی نبوی طوری معلوم میشود که: همه انسانها در عالم قبر و برزخ:

- یا در باغچه ای از باغهای بهشت هستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- یا در گودالی از گودالهای جهنم.

چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إِنّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِي إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النّارِ فَمِنْ أَهْلِ النّارِ فَيقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتّي يبْعَثَكَ اللّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ**» بخاری (۱۳۷۹)، وصحیح مسلم (۲۸۶۶) «هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر جنتی باشد جایگاهش در جنت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته میشود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر مینماید».

و قرار نیست که هرکسی در دنیای برزخ در خوشی باشد در قیامت درناخوشی قرار گیرد! بلکه حدیث فوق خلاف آنرا ثابت می کند. همچنین گاهی ممکن است کسی در دنیای برزخ در رنج و عذاب باشد و خدای متعال در قیامت او را به بهشت برد، و سختی و عذاب برزخ را برای او سبب پاک شدن گناهانش قرار دهد بگونه ایکه در صحرای محشر گناهانش کم شده باشند، و از لطف الهی بر بندگان شایسته اش است.

«**وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ**» (۱۹) (وکسانی‌که به آیات ما کفرورزیده‌اند ایشانند اهل شقاوتگاه).

«**أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ**»، تعبیری دیگر از اصحاب شمال در قرآن عظیم الشان است. قرآن عظیم الشان از اصحاب شمال با عناوین دیگری نیز یاد کرده است: «**مکذّبین**»، «**ضالّین**» «**کافر**»؛ «**أعمی**»؛ «**مَن اوتِیَ کِتـــبَهُ وراءَ ظَهرِه**» و «**مَن اوتِیَ کِتـــبَهُ بِشِمالِهِ**». راز نامگذاری این گروه از افراد به اصحاب شِمال را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- نامه عمل آنان در قیامت به دست چپشان داده میشود و آن نوعی ترس و بیم دادن به آن هاست؛ زیرا عرب گرفتن نامه به دست راست را نشانه پذیرش و تکریم و به دست چپ را علامت ردّ و اهانت میداند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- آنان زندگی را در پوچی، پستی و پلیدی گذرانده و با کفر به آیات الهی بر خلاف راه حق و سعادت گام برداشتند و فرجام آنان در آمدن به دوزخ و عذاب فراوان است.
۳- عالم هستی دارای دو جانب راست و چپ است. جانب راست آن ملکوت اعلا و جانب چپ آن ملکوت اسفل و جایگاه ارواح اشقیا (**شقی**) و فرشتگان عذاب و نویسنده بدی ها و دوزخ بدکاران است.
بااستفاده از آیاتی که از سقوط اصحاب شمال در جهنّم، عذاب دردناک آن ها و حال و وضع آنان در آخرت سخن می گوید، می توان اموری را عوامل سقوط و عذاب اصحاب شمال دانست:

کوردلی:

قرآن اصحاب شمال را در برابر اصحاب یمین قرار داده و گروه مقابل اصحاب یمین در دنیا نابینا معرفی شده اند؛ بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که اصحاب شمال کوردلان اند و کوردلی آنان در دنیا باعث نابینایی آنان در آخرت خواهد بود.

برخورداری از نعمت فراوان:

اصحاب شمال در دنیا غرق در نعمت اند و همین امر آنان را از عبرت گیری غافل کرده است. آن ها برای راحتی تن، وظایف واجب خود را ترک میکنند خداوند قوه شهویه را برای رشد و تعالی انسان در وجود وی نهاده است، اما زیاده روی مترفان در خوردن و آشامیدن و پیامد های آن دو و خوشگذرانی، زمینه غفلت و ترک وظیفه را برای آنان فراهم می آورد؛ از این رو آنان قوه شهویه را که می تواند وسیله رشد و کمال باشد، در جهت سقوط خویش به‌کار گرفته اند.
«**عَلَيهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ**» (۲۰) «بر آنان (از هرسو) آتشی (فراگیر) گمارده شده است».
و کسانی‌که کفر ورزیده و این امور را پشت سر انداخته و خداوند را تصدیق نکرده و به او ایمان نیاورده و کاری شایسته انجام نداده و بر بندگان خدا رحم نکرده‌اند

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینان اهل شقاوت وبدبختی هستند و آتشی بر آنان گمارده شده است که درهایش به درازی است تا از آن بیرون نیایند و در سختی و اندوه قرار گیرند.

اهمیت و مقام صبر:

صبر ازجمله بارزترین اخلاق انسانی است، علما ء میگویند صبر از جمله ستون های اساسی اخلاق اسلامی است که سایر سلوک بر محور آن می‌چرخد و از صبر سرچشمه میگیرد.

واگر به هر یک از صفات نیکو انسانی دقت بعمل اریم با وضات تام در خواهیم یافت که: اساس و مرکز آن صبر است.

انسان در مسیر زنده‌گی خویش به سه نوع صبر ضرورت دارد و در قرآن عظیم الشان در مورد هر سه نوع آن اشاره بعمل آمده است از جمله:

۱. صبر بر طاعت الله:

یعنی مقاومت و پایداری دربرابر همه کشش‌های نفسی و شیطانی و تلاش بی امان برای نیکو انجام دادن عبادت پروردگار و سایر وظایف و رسالت های انسانی.

۲. صبر در برابر معصیت الله:

یعنی نگاه داشتن نفس از فرو افتادن در لجنزار معصیت و نافرمانی از احکام الهی و دساتیر پیامبر صلی الله علیه وسلم.

۳. صبر در برابر حوادث دردناک زنده‌گی:

یعنی پی بردن به این حقیقت که بساط زنده‌گی یک طرفش غم و طرف دیگرش شادی است، و انسان باید هنگام مصیبت امید خود را از دست ندهد و خود را تسلیم پروردگارش کند و به آن‌چه او خواسته راضی باشد و این است نوع سوم صبر که در قرآن کریم نیز از آن فراوان سخن رفته است.

و صبری که بدین انگیزه نباشد نه پاداشی دارد و نه هم ارزشی. و خداوند صرف صابران به‌خاطر خویش را در قرآن وصف کرده است و آینده را از آن ایشان دانسته: نا گفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماند که انگیزه‌ی و سبب صبر در هر سه میدان باید رضای پروردگار باشد همان‌گونه که خود پروردگار گفته است: «**ولربك فاصبر**»، «**وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ**» (سوره رعد۲۲)

صبر در لغت:

به معنی حبس و نگه داشتن است.

صبر جمیل و صبر زیبا همان صبری است که در آن جزع و فزع و بی قراری در آن وجود نداشته باشد. «**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ**» (سوره یوسف: آیه ۱۸). (پس صبر زیبا را پیشه ساز.) نا گفته نباید گذاشت که «صبور» یکی از نام‌های پروردگار با عظمت است.

صبر در اصطلاح:

علما در تعریف اصطلاحی صبر میفرمایند که: صبر ثبات و استواری بر احکام کتاب الله قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

قرآن عظیم الشان کلید داخل شدن به جنت را صبر معرفی میدارد، علماء میگویند: ملاک ایمان و زینت انسان و راه رسیدن او به بزرگی وعظمت هماناصبر است.

انسان با صبر آرامش می‌یابد و در سرزمین صبر به آسودگی کامل دست می‌یابد. کلمه صبر در قرآن عظیم الشان بیشتر از هفتاد بار ذکرگردیده است، در مورد مقام و منزلت صبر همین کافی که پروردگار با عظمت ما در آیه ۱۰ سوره زمر میفرماید: «انّما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب» ؛ صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت میدارند.)

بهترین کاری که انسان مسلمان صادق در هنگام قرار گرفتن در برابر ابتلا و آزمایش‌ها انجام می‌دهد صبر و انتظار اجر و پاداش الهی در برابر چیزی است که قضای الهی اقتضا نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر صبر انسان در برابر شهوت ها باشد «عفت» نامیده می‌شود و اگر صبرانسان برای تحمل ناخوشی ها باشد «رضایت و تسلیم در برابر خداوند» خواهد بود.

اگر صبر برای نعمت و شکر آن باشد « خویشتنداری و حکمت نامیده خواهد شد و اگر صبردر جهاد مقدس باشد « شجاعت» نام خواهد گرفت و در صورتی صبرانسان در برابر حماقت و بی ادبی دیگران باشد «برد باری و حلم» نامیده خواهد شد و اگر برای پوشاندن راز دیگران باشد صاحب آن «امین وراستگو» نام خواهد گرفت و اگر صبر انسان در برابر زیاده روی در زندگی و یا در سخن گفتن باشد «زهد» نامیده میشود.

برای همین منطق است که انسان بدون صبر در زندگی خود ناتوان و عاجز خواهد شد و در برابر هیچ فشاری توان مقاومت نخواهد داشت.

رفتن به بهشت قبل از حساب و کتاب:

روایت شده است که در روز قیامت وقتی مردم برای محاسبه اعمال شان جمع میشوند، یک منادی ندا می‌زند: صابران کجایند تا بی‌حساب وارد جنت شوند؟

گروهی از مردم بر می‌خیزند. فرشتگان که آنان را می بینند می گویند: به کجا میروید ای فرزندان آدم؟

می گویند: به بهشت.

فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟

می گویند: بله.

فرشتگان از آنان می پرسند: شما کی هستید؟

می گویند: صابران.

فرشتگان می پرسند: صبر شما چه بود؟

می گویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه خدا صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرشتگان میگویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره می فرماید: «**إِنَّمَا يوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيرِ حِسَابٍ**» (سوره الزمر:۱۰) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً دریافت میکنند).

صبر و حوصیله با مردم:

در حدیثی از ابن مسعود (رض) روایت شده گوید: گوئی هم اکنون رسول الله صلی الله علیه وسلم را نگاه می‌کنم که داستان یکی از پیغمبران خدا ؛ را قصه می‌کرد قومش او را زده و بدنش را خون آلود کرده بودند و او در حالیکه خون از روی خویش پاک می کرد و میمالید میگفت: «اللهم اغفر لقومی، فإنهم لا یعلمون» (متفق علیه).

پروردگارا از (خطای) قومم در گذر چون آنان نمیدانند.

در یکی از روزها که رسول الله صلی الله علیه وسلم با یارانش مشغول تشییع جناز بود یک نفر یهودی بنام زید بن سُعنه به نزد او آمد و تقاضای بازپرداخت قرض خویش را کرد، محل تلاقی پیراهن عبای او را گرفت و به صورت آکنده از خشم بر وی نگریست وگفت: ای محمد آیا حق مرا نمی‌دهی؟ و به شیوه‌ی تند و خشونت‌آمیز با وی سخن گفت، عمر بن خطاب از این حرکت مرد یهودی بی نهایت خشمگین شد و در حالیکه از شدت خشم چشم هایش چون چرخ و فلک دایره ای میچرخید گفت: ای دشمن الله، آیا با رسول الله این چنین حرف میزنی و پرخاشگری میکنی، قسم بخدای که او را بحق معبوث کرده است اگر ترس از توبیخ او مانع نمیشد هم اکنون سرت را از تن جدا می‌کردم، رسول الله با سکونت و آرامش تمام به طرف عمر دید، فرمود: من و این آقا هر دو نیازمند غیر این هستیم باید به من دستور دهی، قرض او را به نیکی پرداخت کنم، و به او دستور دهی به نیکی قرض خویش خویش را طلب کند، ای عمر برو حق او را پرداخت کن و بیست پیمانه خرمای اضافی هم به او بده».

(c) ketabton.com: The Digital Library

زید یهودی گوید چون عمر بیست پیمانه را اضافه کرد گفتم این زیادی چیست؟
عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من دستور داده است در مقابل دشمنی و کینه ورزیت این بیست پیمانه را اضافه کنم.
زید گفت: ای عمر مرا میشناسی؟ عمر فرمود: خیر تو کیسی؟ گفت: زید بن سُعنه. عمر گفت: زید دانشمند و عالم یهودی؟ گفتم: بلی. گفت: چه چیز تو را وادار کرد این چنین با رسول الله صلی الله علیه وسلم به خشونت رفتار کنی و آنچه را که گفتی بر زبان آوری؟ زید گفت همه‌ی نشانه های پیغمبری را در محمد میدیدم جز دو چیز.
۱- آیا جهل او بر حلمش غلبه می‌کند...
۲- یا شدت جهل در مقابل وی، او را بیشتر به بردباری می‌خواند خواستم او را امتحان کنم... و حالا تو را به گواهی می‌گیرم که «**رضیت بالله رباً وبالإسلام دیناً وبمحمد نبیاً**» به پروردگاری الله راضی شدم، و اسلام را بعنوان دین برگزیدم، و محمد (ص) را بعنوان پیغمبر پذیرفتم، و تو را به گواهی می‌گیرم که نصف کل مال و سرمایه‌ی خود را به مسلمانان امت محمد بخشیدم.
عمر گفت: ولی این مقدار مال کفایت همه‌ی آنها نمی‌کند. گفت آنرا به برخی از آنان بخشیدم.

بعد زید یهودی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برگشت و گفت: «**أشهد أن لا إله إلاَّ الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله**» گواهی می‌دهم که خدای بحق جز الله وجود ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی الله است، بدین ترتیب به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد». (الحاکم فی المستدرک این حدیث را صحیح دانسته است).

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الشمس

این سوره در «مکه» نازل شده و ۱۵ آیه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴿۱﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاهَا﴿۲﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلاهَا﴿۳﴾وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴿٥﴾ وَالأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴿١٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴿١١﴾ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴿١٤﴾ وَلا يخَافُ عُقْبَاهَا﴿١٥﴾

معلومات مؤجز:

نام این سوره «الشمس» (آفتاب) است که از آیهٔ اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارایی (۱) یک رکوع، (۱۵) پانزده آیت، (۵۰) پنجاه کلمه، (۲۴۷) دوصدو چهل وهفت حرف و(۹۷) نقطه است.

ترجمهٔ مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا**» (۱) «قسم به آفتاب و روشنی آن (به هنگام جاشت)».

«**وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا**» (۲) «و قسم به ماه چون از پی (آن) درآید».

«**وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا**» (۳) «وقسم به روز هنگامی‌که آن (آفتاب) را روشن (و جلوه گر) کند».

«**وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا**» (۴) «وقسم به شب چون آن‌را فرو می پوشاند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا**» (۵) «و قسم به آسمان و به آن که آن را بنا کرد».

«**وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا**» (۶) «و قسم به زمین و به آن که آن را گسترانید».

«**وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**» (۷) «وقسم به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید».

«**فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**» (۸) «سپس بدی ها و پرهیزگاری هایش را (به او) الهام کرد».

«**قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا**» (۹) «محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد».

«**وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا**» (۱۰) «و یقیناً هرکس که آن را (با گناه) آلوده ساخت، نا امید (و زیانکار) شد».

«**كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا**» (۱۱) «(قوم) ثمود از روی سرکشی. و طغیان شان، پیامبر شان را تکذیب کردند».

«**إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا**» (۱۲) «آنگاه که شقی ترین شان (برای اقدام به جنایت) برخاست»

«**فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا**» (۱۳) «پس پیامبر الله (صالح) به آنها گفت: «ماده شتر الله را با آبشخورش وا گذارید».

«**فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا**» (۱۴) «(ولی آن ها) او را تکذیب کردند، آنگاه ماده شتر را پی کردند، پس پروردگارشان به بسبب گناهان شان بر سرشان عذاب آورد، و با خاک یکسان کرد».

«**وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا**» (۱۵) «و (الله) از سرانجام آن بیم ندارد».

محتوا و فضیلت سوره:

این سوره که در حقیقت سورهٔ «تهذیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی ها و نا خالصی ها» ست، اگر انسان بدبخت می شود، باید عوامل این شقاوت و بدبختی را در درون خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

جستجو کند و اگر می خواهد به سعادت و خوشبختی نایل شود باید لوازم این «سعادت» را در خود فراهم کند.

محتوی سوره، بر محور همین معنی دور میزند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است قسم یاد شده، و بیشترین سوگند های قرآن را بطور جمعی در خود جای داده است.

سوره شمس درباره پیامد های تزکیه نکردن نفس در دو بخش به توضیح می پردازد: در بخش اول (آیات ۱ - ۱۰) به پیامد فردی تزکیه نکردن نفس اشاره میکند. در این گفتار با قسم به پدیده هایی مانند: آفتاب و ماه، شب و روز، آسمان و زمین که ویژگی های متقابل دارند و نفس انسان که دارای دو حالت متفاوت فجور و تقواست بر این نکته تاکید می کند که رستگاری انسان در گرو پاکی نفس است و اگر انسان نفس خود را تزکیه نکند از فلاح و رستگاری ابدی محروم میماند.

در بخش دوم یعنی (آیات ۱۱-۱۵) به بیان پیامد اجتماعی تزکیه نشدن نفوس انسان ها اختصاص دارد. در این گفتار با اشاره به نابودی قوم متمدن و پیشرفته ثمود در اثر گسترش مفاسد اجتماعی، بر این نکته تأکید می شود که بخشی از این سرنوشت شوم به دلیل آن بود که قوم ثمود از فردی فاسد و گمراه که نفس خود را تزکیه نکرده بود پیروی کردند.

وجه تسمیه سوره «شمس» به این نام:

قبل از همه باید گفت که سوره های قرآن عظیم الشان در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای نام هایی بود که از طریق وحی مشخص شده بودند.

در برخی از موارد علماء و مفسرین به مناسبت هایی که در سوره وجود داشت، نام های دیگری به آن سوره گذاشته اند، بدین اساس ملاحظه میفرمایم که، در نام گذاری سوره های قرآن اعتبارات گوناگونی درنظر گرفته شده است که برخی ازاین اعتبارت عباتنداز:

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف: نام گذاری به اعتبار کلمه یا کلمات اول سوره و معانی آنها، مثل سوره برائت (توبه) و یا سوره قل هو الله (توحید).

ب: نام گذاری به اعتبار اسمی که در آن سوره آمده است.

ج: نام‌گذاری به اعتبار موضوع خاصی که در آن سوره آمده و در بقیه سوره‌ها نیامده، بلکه در آن سوره به شکل گسترده و کامل‌تری مطرح شده است. (الاتقان، جلال‌الدین سیوطی، جلد ۱، صفحه ۱۱۸ به بعد، نشر دارالکتب العلمیه).

نام گذاری سوره « **الشمس**» نیز، به علت یکی از احتمال های فوق می‌باشد؛ به خصوص آن که این سوره، با کلمه قسم به شمس آغاز شده است.

تفسیر سوره:

«**وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا**» (۱) (قسم به آفتاب و ضحای آن) ضحی: وقت بالا آمدن آفتاب بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: آفتاب همیشه درحال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

«**وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا**» (۲) وقسم به ماه بدان گاه که از پس آفتاب برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را زیر بال سیمین مهتاب میگیرد)!

«**تَلاهَا**»: به دنبال آن برآمد. از پس آن روان شد. مراد تابیدن ماه در شب، پس از درخشیدن آفتاب در روز است. این آیه، صورت دیگری از تابش و تجلّی آفتاب را می نمایاند.

«**وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا**» (۳) (وقسم به روز بدان گاه که آفتاب را ظاهر و جلوه‌گر می سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می نمایاند)!

«**النَّهارِ**»: روز. «**جَلاّهَا**»: جلوه گرش ساخت. نمایاندش. ضمیر (ها) به آفتاب بر میگردد. درست است که در حقیقت آفتاب روز را ظاهر میکند، ولی معنی صریح آیه این است که روز آفتاب را آشکار میسازد. و با اشاره‌ای خفی، دخالت زمین در تجلّی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آفتاب فهمیده میشود زیرا در واقع، تقابل قسمتی از زمین با آفتاب است که روز را برمی‌آورد و آفتاب متجلّی میگردد. در هر حال باز هم سخن از نور خورشید و تأثیر فوق‌العاده آن در موجودات کره زمین است.

«**وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا**» (۴) (وقسم به شب بدان گاه که آفتاب را می پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان مینماید)!

«**يغْشَاهَا**»: آفتاب را می پوشاند. ضمیر (هَا) به آفتاب بر میگردد. چرا که باز هم بر اثر تقابل قسمتی از زمین با آفتاب، شب مانند پرده‌ای بر چهره آفتاب فرو می‌افتد و روی افتاب را در آفاق زمین می پوشاند.

«**وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا**» (۵) (احتمال دارد که «ما» موصوله باشد، و این طور معنی شود: سوگند به آسمان و بانی آن که خداوند متعال است. و احتمال دارد که «ما» مصدریه باشد پس این‌طور معنی میشود: سوگند به آسمان و بنای آن که در نهایت زیبایی و استواری آفریده شده است.

«**مَا**»: این کلمه موصوله است و مراد ذات پاک پروردگار است. در لغت عرب موصول مشترک (مَنْ) برای عاقل و (مَا) برای غیر عاقل به کار می رود، ولی در مواردی به جای یکدیگر استعمال می شوند (ملاحظه شود سوره: نساء/۳ و۲۲، سوره بلد/۳).

در اینجا استعمال (مَا) برای وصفیت است، یعنی آن چیز عظیم الشأن توانائی که. گذشته از اینها استعمال (مَنْ) یا (مَا) برای خدا یکسان است؛ چرا که به کار بردن هر یک از این دو کلمه، در آن مفهوم معهود بشری، نسبت به خدا نادرست است (ملاحظه شود جزء عم شیخ محمّد عبده).

«**وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا**» (۶) (وقسم به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«طَحَا»: راند، پرت کرد، غلتاند، گستراند. این کلمه مرادف با (دَحا) در سوره نازعات آیه ۳۰ است. تبدیل دالّ به طاء جائز است (ملاحظه شود لسان‌العرب، روح البیان، کبیر). اشاره به کرویت زمین و حرکت انتقالی و وضعی آن دارد.

«**وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**» (۷) (وقسم به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (وقوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)!

«**نَفْسٍ**»: نفس انسان، منظور انسانیت آدمی با دو بعد روح و جسم است که مملوّ از شگفتیها و اسرار است. نکره آمدن نفس، میتواند اشاره به عظمت و اهمّیت مافوق تصوّر و آمیخته با ابهام انسان، این اعجوبه و شاهکار عالم آفرینش باشد که دانشمندان به حق او را «موجود ناشناخته« نامیده‌اند.

«سَوَّاهَا»: ساخته و پرداخته‌اش کرده است. بدین نحو که هر یک از اندام های بدن انسان را برای کاری، و هر یک از نیروهای آن را جهت امری آفریده است و اندازه و تناسب نماد و نهاد دستگاه تن را مراعات فرموده است (مراجعه شود به سوره: قیامه / ۳۸، سوره کهف/۳۷، سوره انفطار/ ۷).

«**فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**» (۸) (سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است).

«**أَلْهَمَ**»: الهام کرده است. نشان داده است. فهمانده است. «**فُجُورَ**»: گرایش به گناه و معصیت و کناره گیری از حق و حقیقت (مراجعه شود: معجم‌الفاظ القرآن الکریم). مراد راه شرّ و طریق معصیت است. مصدر ثلاثی مجرّدی است همچون جُلوس و قُعود «تَقْوی»: پرهیز. مراد راه خیر و طریق حق است (مراجعه شود به سوره: بلد/۱۰).

«**قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا**» (۹) (قسم به همه اینها !) کسی رستگار و کامیاب میگردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات با عمل صالح، و ترک معاصی و منهیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**قَدْ أَفْلَحَ**»: قطعاً رستگار است. کامیاب شد. جواب قسمهای یازده گانه است. (ملاحظه فرماید: المصحف المیسّر، صفوه التفاسیر، روح المعانی).

«**زَكّي**»: پاکیزه داشت.

پیراست. مراد پاکیزه داشتن و پیراستن نفس است با انجام اوامر و ترک نواهی (مراجعه شوده به سوره: بقره/۱۲۹ و۱۵۱، سوره توبه/۱۰۳، سوره نازعات/۱۸).

رشد داد و بالا برد (تفسیر: روح‌المعانی، پرتوی از قرآن). مراد رشد روحِ تقوا و طاعت، و جلوه‌گر ساختن هویت انسانی، و بالا بردن استعدادِ نیکی و نیکوکاری است. از مصدر تزکیه، به معنی تطهیر و تَنْمِیه است.

«**وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا**» (۱۰) (و کسی که نفس خود را مستور گرداند که در حقیقت سزاوار آن نیست که آن را مخفی و مستور گرداند و آن را خوار و ذلیل بگرداند و آن را به وسیله‌ی آلودگی به رذایل و نزدیک شدن به عیب ها و ارتکاب گناهان، و ترک کردن صفاتی که نفس را کامل میگرداند و آن را رشد وتکامل می دهد ، و نیز با متصف شدن به صفاتی که نفس را ملّوث می‌گرداند. (کسی‌که چنین کند) زیانکار و ناکام می‌گردد.

«**قَدْ خَابَ**»: قطعاً ناامید و ناکام گردید. حتماً به مطلوب و مقصود نرسید و محروم و بی بهره گشت (مراجعه فرماید به سوره: آل‌عمران/ ۱۲، ابراهیم/ ۱، سوره طه/۶۱ و ۱۱۱).

«**دَسّي**»: پنهان داشت. آلوده کرد. از مصدر تَدْسِیهٔ، به معنی نقص و اخفاء، و آلوده کردن و خاموش داشتن استعداد است. در اصل (دَسَّسَ) از (دَسَّ) به معنی پنهان کردن چیزی در زیر خاک است و حرف دوم مضاعف قلب به یاء شده است، مانند تَقَضَّضَ و تَظَنَّنَ، که تَقَضّی و تَظَنّی هم خوانده‌اند نکته قابل توجّه این است که خدا استعدادهای لازم، و وجدان بیدار، و فهم تشخیص حسن و قبح امور را برای پیمودن راه سعادت به انسان عطاء فرموده است، و انسان در مقابل ضائع کردن یا بی‌ثمر گذاشتن آنها مورد باز خواست قرار میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا**» (۱۱) (قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود، تکبر و سرباز زدن از پذیرفتن حق وسرکشی در برابر پیامبرشان برحق شان (صالح علیه السلام)، را نه تنها تکذیب کردند بلکه او را (و دروغگو نامیدند).

«**طَغْوَيا**»: طغیان، سرکشی. مراد تجاوز از حدود مقرّرات الهی، و تمرّد از فرمان های او است که بزرگترین تَدْسِیه‌ی نفس است. «**بِطَغْوَاهَا**»: به سبب سرکشی و طغیان شان. با سرکشی و طغیانشان.

«**إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا**» (۱۲) (آن گاه که بدبخت ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پَی بکند. دیگران هم مانع این عمل شان نشد، وبدین ترتیب مرتکب عمل خطا ء وگناه کار و جنایت کار شدند).

«**إِنبَعَثَ**»: برخاست و روان شد. «**أَشْقَيا**»: بدبخت ترین (مراجعه شود به سوره: اعلی/۱۱، سوره لیل/۱۵).

«**فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا**» (۱۳) (پیامبر الله صالح علیه السلام در حالیکه قوم خویش را برحذر می‌داشت به آن ها گفت: از کشتن و پی زدن شتر الله که آن را برایتان نشانه و معجزه بزرگی قرار داده‌است بپرهیزید و این نعمت الله را که از شیر آن می نوشید با پی زدن شتر پاسخ ندهید.

صالح علیه السلام به آنها با تمام صراحت اعلام داشت: به این شتر الله کاری نداشته باشید، مانع نوشیدن آب آن از چشمه در روز نوبتش نگردید.

«**نَاقَةَ اللهِ**»: شتر خدا (مراجعه فرماید به سوره: اعراف/۷۳ و ۷۷، سوره هود/۶۴، سوره اسراء/۵۹، سوره قمر/۲۷). تحذیر است وکلمه ناقه مفعولٌ به فعل محذوف (إِحْذَرُوا) است.

«**سُقْيا**»: نوبت آب نوشیدن آب (مراجعه شود» به سوره شعراء/۱۵۵).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا**» (۱۴) (آن ها پیامبر شان صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را پی کردند وکشتند و خداوند آنان را به سزای گناهانشان هلاک کرد، با خاک یکسان کرد، و عذاب او همه را فرا گرفت و بانگ مرگباری از بالای سرشان بر آنان فرستاد و لرزه، آن‌ها را از زیر فرا گرفت پس بیهوش به زمین افتادند.

«**دَمْدَمَ عَلَيهِمْ**»: بر آنان خشم گرفت. عذاب را بر همگان گماشت. ایشان را خُرد و خمیر کرد. آنان را هلاک و نابود کرد.

«**سَوَّاهَا**»: ایشان را با خاک یکسان ساخت. به طوری‌که کوچک و بزرگشان از آن جان به‌سلامت نبردند. این بدین معنی که :زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

عذاب و هلاک را به طور یکسان گریبانگیر همگان کرد و کارشان را یکسره ساخت.

«**فَدَمْدَمَ عَلَيهِمْ... فَسَوَّاهَا**»: به سبب گناهشان عذاب را بر همگان گماشت و ایشان را یکسان نابود کرد.

داستان شتر حضرت صالح:

حضرت صالح یکی از پیامبرانی است که نام آن در قرآن عظیم الشان یازده بار ذکر شده است. حضرت صالح (ع) سومین پیامبری است که پس از نوح (ع) و هود (ع) با تمام قوت وصلابت علیه بت پرستی و طاغوت های زمان خودش قیام کرد و سال ها با آن ها مبارزه خدشه ناپذیری بعمل آورد.

داستان حضرت صالح (ع) در ده سوره ی قرآن و مجموعاً درشصت و هفت آیه ذکر گردیده است.

حضرت صالح؛ یکی از طوایف قوم ثمود و از نواسه گان «سام» پسر حضرت نوح؛ است. حضرت صالح (ع) از طرف خدای متعال برای هدایت قوم ثمود فرستاده شده بود. قوم ثمود در یک منطقه ی کوهی بین حجاز و شام زندگی میکردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم ثمود بسیار ثروتمند و دارای باغ و زمین های زراعتی وسیعی بودند، علاقه زیادی به زندگی دنیوی داشتند، بی نهایت علاقمند به زندگی دنیا ودر ضمن مردم خوشگذران و عیاش بوده‌اند و از حیث مذهب بت پرست.

در نتیجه خداوند پیامبری را به نام صالح؛ که از فامیل و طایفه خودشان بود برای هدایت ایشان برانگیخت.

دعوت به پرستش خداوند:

حضرت صالح به قوم خود فرمود: ای قوم من! خدای یگانه را پرستش کنید که جز او خدایی نیست. خداوند شما را بعد از قوم عاد، جانشین آن ها قرار داده تا از آن ها و عاقبتشان درس بگیرید برای آن که به عذابی که آن ها را در هم کوبید گرفتار نشوید.

آری! قوم ثمود نیز مانند اقوام قبل از خود به جای گوش دادن به فرمان این پیامبر خدا به او حرف های زشت و تهمت های ناروا می زدند.

آن ها می گفتند: آیا ما از انسانی مثل خود پیروی کنیم؟ چرا از میان ما تنها بر او وحی نازل می شود؟

وقتی بت پرستان قوم ثمود، استواری حضرت صالح (ع) را دیدند از او خواستند تا معجزه ای برای آن ها بیاورد و به خیال خود با این کار می خواستند ناتوانی او را مشاهده کنند و برای همیشه از او و سخنانش بی غم شوند.

خداوند به حضرت صالح (ع) وحی فرمود که برای آزمایش آن ها شتری می فرستیم، شتری که از دل کوه بیرون می آید بدون این که از پدر و مادری متولد شده باشد و دیگر این که یک روز مردم آب آن منطقه را بنوشند و روز دیگر آن شتر.

حضرت صالح (ع) معجزه ی خود را به قوم خود نشان داد و سفارش های لازم را درباره آن به مردم کرد.

حضرت صالح (ع) به قوم خود فرمود: مزاحم این شتر نشوید و بگذارید در این سرزمین به چرا کند و اگر آزاری به آن برسد، به عذاب دردناکی دچار می شوید. یک روز شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آب آشامیدنی موجود در این ناحیه استفاده کنید و روز دیگر بگذارید این شتر از آن آب بنوشد.

مدتی به همین صورت گذشت تا این که این موضوع بر آن قوم بی ایمان و بت پرست سنگین آمد و آن را سبب محرومیت خود از آب و همچنین موجب خفت و خواری خود پنداشتند. آن گاه بزرگان و ثروتمندان قوم ثمود با یکدیگر مشورت کردند و تصمیم گرفتند آن شتر را بکشند و برای این کار یک نفر را که از همه شرورتر بود انتخاب کردند.

آن ها برای این کار قداره بن سالف ویا قذاره بن سالف را که مردی بی رحم بود انتخاب کردند و دستورات لازم را به وی دادند.

یک روز که نوبت استفاده ی شتر از آب های منطقه بود آن مرد به شتر حمله کرد و او را کشت. وقتی حضرت صالح از این جریان مطلع شد به قوم خود فرمود: مگر به شما نگفته بودم به این شتر آزاری نرسانید؟ اکنون در کمترین زمان به عذاب الهی دچار خواهید شد.

عذابی که خداوند بر قوم ثمود فرستاد بسیار عجیب و هولناک بود. عذاب هنگامی نازل شد که همگی در خواب بودند. ناگهان زلزله ی شدیدی آن منطقه را لرزاند به طوری که از خواب بیدار شدند اما آن ها فرصت نکردند که از خانه های خود خارج شوند زیرا صاعقه ای بسیار شدید و با صدایی وحشتناک فرود آمد. زلزله از یک طرف و صاعقه از طرفی دیگر به آن ها فرصت تصمیم گیری نداد.

اگر کسی فردای آن روز به آن منطقه می آمد فکر نمی کرد کسانی در این جا زندگی می کردند و خانه هایی وجود داشته؛ چون نه از مردم خبری بود و نه از خانه ها؛ اما حضرت صالح (ع) و ایمان آورندگان با معجزه ی الهی نجات یافتند و به زندگی خود ادامه دادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا**» (۱۵) (و از عاقبت آن نمیترسد» یعنی: پروردگار این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی‌آن‌که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی آن بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است.

ابن‌کثیر این قول را اولی می‌داند. ولی به‌قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی‌کننده شتر بر میگردد. یعنی: پی‌کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید.

زمخشری به تأیید معنی اول می‌گوید: «خداوندمتعال از فرجام کار خود نمی‌ترسد چنان که شاهان چون مجازات می‌کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می‌اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی‌کنند».

«**عُقْبَيا**»: عاقبت. پی آمد. و هدف همین است که پروردگار خداوند چنین کرد و از پی‌آمد و عاقبت کارشان هم نمی‌ترسد و باکی از ایشان را ندارد.

قسم در قرآن:

قرآن عظیم الشان که کتاب هدایت بشر می‌باشد برای تربیت انسانها روش های متعددی را مورد توجه قرار داده که به کار بردن سوگند (قسم) یکی از آن روشهای تربیتی می باشد. زیرا چنانکه می‌دانیم سوگند یادکردن در میان عامه مردم امری رایج بوده و هر کدام از آنها براساس آداب و رسوم و دینی که دارند قسم یاد می‌کنند تا با اینکار یا مطلبی را تاکید نمایند یا توجه مخاطبان را نسبت به اهمیت نکته مورد نظر که درباره‌اش سوگند می خورند جلب نمایند.

«**قَسْم**» در لغت به معنای جزءجزء کردن و «قِسْم» به معنای بهره بردن (ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق، ج۱۲، ص۴۷۸.)

و«**قَسَم**» در اصل از «قَسامه» بوده (یمین و سوگندی که بر اولیاء مقتول ادا شود)، به معنای حسن و جمال که در اصطلاح فقهی و قرآنی، اسمی برای «حلف» به کار برده شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجه نامگذاری سوگند یادکردن به «قسم» اینست که یادکننده‌ی قسم گویا با سوگند خوردن در هر جایگاهی که باشد از زیبایی و جمال آن چیزی که به آن قسم میخورد، بهره‌ای میبرد؛ (راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدارالشامیۀ، ۱۴۱۲ق، چاپ اول، صفحه ۶۷۰.)

«یمین» را از آن جهت به معنای سوگند گرفته‌اند که عرب چون در حین پیمان بستن و هم سوگند شدن، دست راست یکدیگر را میفشردند، لذا به طور مجاز یمین گفته اند.

(قرشی، سید علی‌اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴ش، چاپ چهاردهم، جلد ۷، صفحه ۲۷۳).

انواع قسم های قرآنی:

انواع قسم هایی که در قرآن آمده علماء آنر به شرح ذیل کتکوری نموده اند:

خداوند در قرآن علاوه بر ذات خویش به مخلوقاتی چند نیز سوگند یاد نموده که تقریبا با یک نگاهی در قرآن می‌توان به موارد زیر دست یافت.

قسم به ذات خویش

پروردگار با عظمت ما در بار با لفظ جلاله «الله» مانند «تالله لتسئلن عما کنتم تفترون» (سوره نحل آیه ۵۶ ودرشش مورد با کلمه «رب» قسم خورده است.

قسم به فرشتگان

«والنازعات غرقا والنا شطاط نشطا... فالمدبراب امرا» (سوره نازعات آیات ۱-۵) قسم به جان پیامبر «لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون» (سوره حجر آیه ۷۲)

قسم به قرآن مجید

«یس و القرآن الحکیم». (سوره یس ۱ و ۲)

قسم به قیامت

«و الیوم الموعود» (سوره بروج آیه ۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسم به پدیده های آفرینش

مانند ایمان به آفتاب، ستارگان، زمین، ماه، باد، ابر، بحر،کشتی، آنجیر، و زیتون. مراجعه شود به: (سوره طارق آیه ۴، سوره شمس آیه ۱، سوره تکویر آیه ۱۵، سوره شمس آیه۶، سوره انشقاق آیه ۱۸، سوره ذاریات آیه ۱ و ۲، سوره طور آیه ۶، سوره ذاریات آیه ۳، سوره تین آیه ۱)

قسم به زمانهای مختلف

سپیده دم، چاشتگاه، عصر، غروب آفتاب، روز و شب مراجعه شود به: (سوره فجر آیه ۱، سوره شمس آیه ۱، سوره عصر آیه ۱، سوره انشقاق آیه ۱۷، سوره شمس آیه ۴، سوره تکویر آیه ۱۷.)

قسم به مکانهای مقدس:

مانندمکه، کوه طور، بیت المامورمراجعه شود به ر سوره: (بلد آیه۱، طور آیه ۱ و ۳)

قسم به نفس انسان:

قسم به وجدان انسانی، قلم ونوشته، انسان پیکارگر، شفع، وتر و... مراجعه شود در (سوره شمس آیه ۱۷، سوره قیامت آیه ۲، سوره قلم آیه ۱، سوره عادیات آیه ۱تا ۵ -سوره فجر آیه ۳)

مورد قسم:

البته لازم به یادآوری است که قسم های قرآن یا در موردی است که اعتقاد بشر به آنها لازم و ضروری است مانند سوگند به وحدانیت خدا، وقوع قیامت، مبعوث شدن پیامبران، نبوت پیامبر اسلام، حقانیت وعده الهی. ..و یا برای تاکید بر حالات و روحیات بشر است مانند تاکید برخلقت انسان در بهترین صورت، آفرینش انسان در رنج و سختی، وجود نگهبانان و حافظانی برای انسان، زیانکار بودن انسان را نام برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفاوت قسم الهی با قسم انسانها:

مفسرین در این مورد می نویسند: تفاوت قسم های الهی یا قسم های متعارف میان مردم نقاط ذیلی را برجسته ساخته اند:

۱- مردم معمولاً به چیزهایی قسم یاد می کنند که در نظرشان مقدس و یا بسیار عزیز است و در تمام آنها نگران مأخذه و یا صدمه، در صورت دروغ گویی هستند.

۲- هدف اصلی از سوگند مردم اثبات مطلب است، وقتی گوینده‌ای احتمال میدهد که شنوندگان سخن او را باور نکنند با سوگند خوردن سعی می کند آنان را وادار به قبول نموده شک و تردید را برطرف سازد.

این در حالی است که هیچ یک از این مطالب در سوگند های قرآن نیست، زیرا خداوند نه از کسی یا چیزی ترس دارد و نه فقدان چیزی برایش ضرر می رساند تا سوگند یاد کند، از طرف دیگر در باره سخن خدا، من نیاز به سوگند ندارد و برای کافر و معاند سوگند سودی ندارد.

خواننده محترم!

یکی از فلسفه های قسم های پروردگار، بیان درجه اهمیت چیزی است که برای آن قسم خورده است دومین فلسفه قسم های خداوند، بیان اهمیت و ارزش موجوداتی است که به آنها سوگند یاد کرده است.

از مجموع قسمهای قرآن در یک مورد خداوند یازده قسم یاد کرده، که آیات اولیه سوره شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه یافت می شود. سوگندهای سه گانه شش مورد و قسم های دوگانه پنج مورد است. و قسم های یگانه شانزده مورد است که بیشترین عدد را به خود اختصاص داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسم های یازده گانه و تهذیب نفس قسم های سوره شمس

خداوند در این سوره یازده قسم یاد کرده، که چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم یگانه. امّا چهار مورد اوّل به شرح زیر است:

۱- وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا: سوگند به آفتاب و تابندگیش در این آیه هم به آفتاب قسم یاد شده، و هم به نور ش.

۲- وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا: قسم به آسمان و آن کس که این بنای رفیع و با عظمت را بنا کرده است.

۳- وَالأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا: قسم بهزمین و خدایی که آن را گسترانیده است

٤- وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا: قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است». در چهار مورد بالا مجموعاً هشت قسم وجود دارد. امّا سه موردی که فرد است:

۱- وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا: قسم به ماه هنگامی که به دنبال آفتاب بیرون می آید.

۲- وَالنَّهَارِ إِذَا جلاَّهَا: قسم به روزهنگامی که پرتوآن صفحه زمین راروشن می سازد.

۳- وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا: قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد.

افتاب عالمتاب:

در مورد عظمت و اهمیت آفتاب و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطّلع نبود:

الف- عظمت خیره کننده آفتاب

ب- وزن آفتاب

ج- درجه حرارت آفتاب

د- شعله هایی ازآفتاب

هـ - جاذبه آفتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

آثار و اسرار نور آفتاب:

۱- همه چیز مرهون نورآفتاب!

۲- پرورش موادّ غذایی با نور آفتاب

۳- بارانها و نور آفتاب

۴- رابطه نور آفتاب و بادها

۵- آفتاب منشأ زیبایی ها

۶- نور آفتاب منبع انرژی ها

قسم به ماه:

«**وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا.**» برخی از خصوصیت های ویژگی های ماه درخشان!

الف- حجم کره ماه

ب- وزن ماه

ج- زندگی در کره ماه

د- حرکت کره ماه

هـ- فاصله ما تا کره ماه

و- روز و شب در ماه

گوشه ای از برکات کره ماه:

۱- ماه، تقویمی طبیعی!

۲- جزر و مد اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسم های یازده گانه سوره شمس برای آن است) درس توحید و خدا شناسی هم می دهد، و ما را متوجّه منبع فیاض جهان هستی، و علّة العلل می کند،تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوگند به روح انسان:

«**وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**» خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس انسان، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه متذکّر این نکته می شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده،بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم اسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرّفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است.

«**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا**» سوگند های یازده گانه، برای تبیین اهمیت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد هرسنگار شده; و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

سعادت چیست؟

مفهوم سعادت و معانی اصطلاحی آن و فهم ما از سعادت یکی از مطالب مهم و مرکزی در جوامع بشری و زندگی ما انسان ها بشمار میرود.یکی از سؤال های مهمی در زندگی انسان اینست که در یابد که سعادت چیست؟ سعید و خوشبخت کیست؟ سعادت واقعی چیست؟ و چطور میتوان انسان به سعادت واقعی دست یابد ؟ یافتن جواب درست ومنطقی به این سوالات،به اطمینان کامل حلی برای بسیاری از مشاکل ما شده میتواند ودرک مفردات آن امر بسیار مهمی بشمار میرود.

سعادت در فرهنگ هر ملت و حتی هر انسان مفهوم، محتوی و تعاریف مختلفی دارد. هر گروه و فرقه انسانی سعادت را به خاصی وذوق خود تعریف وتشریح نموده اند و فهم خویش را ازین مفهوم دارند.

کلمه سعادت یا خوشبختی در لغت، توسط علماء به معنای سعادت و خوش طالعی مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته است. همچنان علماء در تعریف سعادت میگویند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«سعادت: رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را دارد» ویا به عبارت دیگر: سعادت عبارت از استفاده صحیح، سالم و مشروع از نیروهای مختلف مادی و معنوی که پروردگار در تصرف واختیار انسان قرار داده است.

این فهم را قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی خویش چنین معرفی میفرماید: (و نفس وما سویها فالهمها فجورها و تقویها قدافلح من زکیها و قد خاب من دسیها) از فحوی آیات متبرکه با صراحت تام معلوم میگردد که: فلاح انسان در گرو تزکیه نفس است و «فلاح» همان سعادت و کمال نفس انسانی است: از این نظر که موجب رستگاری و رها شدن انسان از مشکلات است. از آن نظر که موجب دستیابی به خواسته هاست «فوز» و از نظر اینکه مطلوب ذاتی است «سعادت» نامیده میشود.

اگر ما حکمت و فلسفه خلقت انسان را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم با و ضاحت تام در خواهیم یافت که، هدف از خلقت جهان وبه تعقیب آن خلقت انسان، رساندن انسان به کمال فضیلت و رساندن انسان به بالاترین کمال انسانی است، بنابر همین منطق است که گفته میتوانیم که انسان فطرتاً مخلوق کمال‌جو و سعادت طلب خلق گردیده است. بناً همه انسان ها میخواهند خود را به سعادت گم شده خود برسانند.

ولی در این جای شک نیست که انسانها برا ی رسیدن به معراج سعادت برای خود راه ها ووسایل مختلفی را مطرح وپیش بینی می نمایند. برخی از انسانها رسیدن به سعادت وخوشبختی متصور خویش را در رسیـدن به «لذت» ظاهری و برخی دیگر از انسانها «لذت های» باطنی را مایه سعادت و خوشبختی معرفی میدارند. ابن سینا، سعادت را به فعلیت رسیدن استعدادهای انسان به طور یکنواخت و هماهنگ که موجب کمال انسان میش‌ود، معنا کرده‌اند. (رساله سیمای خوشبختی، نوشته حمید رسائی، صفحه ۱۷).

همچنان علماء بدین باور وعقیده اند که هر کدام از دو خصوصیت (سعادت و شقاوت) برای خود معنای بخصوصی دارند. بطور مثال: «روح» دارائی سعادت و شقاوتی است. و «جسم» هم دارائی سعادت و شقاوتی بخصوص خود میباشد. بنابر همین منطق است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشان انسان را موجودی مرکب از جسم و روح معرفی داشته است. روحی ابدی و جسمی متحوّل و متغیر. بنابراین آنچه که تنها مربوط به سعادت، «روح» انسان است. مانند علم، تقواو امثال آن، از سعادت‌های انسانی می‌شمرد و همچنین اموری که سعادت جسم و روح را با هم دربر دارد، از سعادت های انسان محسوب میفرماید: مانند نعمت مال و اولاد بشرط آنکه انسان را از یاد پروردگار غافل نکند و دلبستگی به حیات دنیوی را به دنبال نداشته باشد. همچنین سعادت انسان اموری است که در ناحیه جسم و بدن سختی و ناملایماتی را بوجود آورد ولی در ناحیهٔ روح از سعادت شمرده می‌شود، مانند قبول مشقت های جسمی در راه خـدا، انفاق اموال در راه خدا. امّا اموری که در روح شقاوت ایجاد کند، گرچه سعادت جسمانی را به همراه داشته باشد، هیچ گونه سعادتی را همراه ندارد، مانند لذائذی که فقط جنبهٔ دنیوی غیر مشروع داشته و این لذایذ غیر مشروع دنیوی موجب فراموشی از یاد خداوند گردد. این نوع لذائذ و به اصطلاع سعادت غیر مشروع جسمانی را پروردگار برای انسان در واقعیت عذاب شمرده است.

دین مقدس اسلام، به انسان هشدار می دهد که مفهوم زندگی این نیست که انسان یکسره خود را به لذایذ و رنج های دنیوی منحصر شمارد. بلکه زندگی ابدی و جاودانه نیز با رنج ها و لذت های متناسب با اعمال انسان ها در راه است و این انسان است که می تواند انتخاب کند زندگی زودگذر و فانی،یا سعادت جاودانه و ابدی و همیشگی. دین اسلامی درین راستا اعتدال را مراعات کرده و برای بهره گیری از لذایذ مادی و معنوی حدود و ثغور بس عالی و انسانی را تعیین نموده که با پیروی همان گونه که از طبیعت این دین که دین دنیا و آخرت است رهنمایی و هدایت میکند. پیروی ازین اصول سبب صلاح و فلاح دنیا و آخرت خواهد بود.

مسّلم است که سعادت و خوشبختی از آنِ انسان ها و جوامع بشری است که آسایش خاطر و آرامش بیشتری داشته باشند. برای عده که سعادت و خوشبختی را تنها در داشتن مال دنیوی خلاصه میکنند باید گفت که: مال و ثروت و قدرت، به هیچ صورت منشأ

(c) ketabton.com: The Digital Library

سعادت و خوشبختی به حساب نمی‌آید، زیرا ثروت و قدرت، رفاه می‌آورند اماحتمی نیست که آرام بخش باشند. یکی از دانشمندان انگلیسی میگوید: برای مردم عاقل، ثروت یکی از عوامل اضطراب و بدبختی است. مسئله مهم این است که باید بکوشیم تا مالک ثروت خود باشیم، نه بنده آن. ما باید امیر نفس باشیم نه اسیر نفس. کسانی که در عشق ثروت و قدرت فرورفته اند وهمیشه خود را اسیر آن ساخته‌اند و متداواماً در فکر آن میباشد که مبادا در کشمکش حوادث، مال ودارائی خویش را از دست ندهند، بناً همیشه در فکر غرق اند. باید دانست که همچو اشخاص به هیچ وجه روی خوشی را نخواهد دید. باید تعمق کرد و دانست که در کفن جیب نیست (آن هم به گمان است که ببری یا نبری)

انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یا بد:

۱- کسب رضای پروردگار:

اولین چیزیکه انسان میتواند به سعادت واقعی وحقیقی برسد همانا کسب رضای پروردگار با عظمت است. قرآن عظیم الشان در سورهء عصر، آنعده از انسان های را از خسران مستثنی می سازد که آنان مؤمن و نیکوکار باشند. قرآن عظیم الشان با صراحت تام بیان میدارد : انسان های مؤمن ونیکو کار به طور حتمی به فلاح و کامیابی دست میبابند.

«**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**» علما ء علم اخلاق میگویند خوش بخت کسی است که زندگی خوشایندی داشته باشد و رسیدن به این مامول جز با رضا پروردگار در چیزی دیگری بدست نمی آید.

۲- تقوا وپر هیزگاری:

دومین عامل رسیدن به سعادت حقیقی را قرآن عظیم الشان در سوره شمس آیه (۹) پس از یازده سوگند و قسم چنین بیان میدارد: سعادت و رستگاری نصیب آنعده از انسان های است که خودرا از پلیدی تطهیر کند وبدبخت کسی است که به ناپاکی روی بیاورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از عوامل ارسال کتب سماوی وارسال پیغمبران الهی در همین فهم خلاصه میگردد، پیغمبران آمده آند تا برای ما انسان ها راه زندگی و رسیدن به زندگی سعادتمند ابدی را نشان دهند. پیامبران الهی مبعوث گردیده اند تا برای بشریت راه خیر وراه رسیدن به سعادت را تعلیم دهند. یکی ازرسالت انبیا ءهمین است که برای انسان ها راه ها وطرق ورود به زندگی سعادتمند، خوش بختی، نیکی و نیکوکاری، راستی و درستی و استحکام اخلاقی و خیرخواهی و مهربانی را به آموزند.

۳- یاد پروردگار:

مهمترین عامل ووسیله که موجب خوشی وآرامش روح انسان میگردد، همانا یاد پروردگار است. قرآن عظیم الشان در (سوره رعد: آیه ۲۸) مهم ترین عامل و وسیله برای خوشی و آرامش روح را یاد پروردگار معرفی داشته است: (الا بذکر الله تطمئن القلوب، تنها با یاد پروردگار است که، قلب ها آرام میگیرند.) البته روی گرداندن از یاد الله را عامل سیه روزی وبدبختی معرفی داشته و میفرماید: (هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی اش سخت میشود) (سوره ط آیهء ۱۲۴) اما باید گفت راز خوشبختی تنها در نور ایمان الهی نهفته است و بس. انسان های در زندگی خویش خوشبخت هستند که از آرامش نفس و روح حقیقی برخوردار باشند. آنعده از انسانهای که سعادت را صرف در زراندوزی و انباشتن مال ومنال می پندارند در اشتباه اند. تجربه به اثبات رسانیده است که مال، ودارائی زیاد هیچ وخت برای انسان سعادت را به بار نیاورده، در زیاتر از موارد همین مال وثروت است که باعث مصیبت ها وفلاکت های متعددی برای انسان میگردد.

٤- عمل صالح:

قرآن عظیم الشان عمل صالح را در اعمالی مانند جهاد فی سبیل الله، امر به معروف، نهی از منکر، بجا آوردن شکر نعمت های الهی وتوبه را مایهء، زندگی با سعادت برای انسان معرفی داشته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

٥- مجالست و هم نشینی با علماء و بزرگان:

ارشادات شرعی ودینی همین است که: (سعادت مندترین انسانها کسانی آند که با علماء و شخصیت های بزرگوار و کریم هم نشین داشته باشد.)

٦- داشتن اولاد صالح:

زن صالحه و منزل شایسته؛ از جمله عوامل است که انسان را به سعادتمندی واقعی میرساند: در حدیثی از پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «من سعادةالمرء المسلم الزوجةالصالحة و المسکن الواسع و المرکب الهنیء و الولد الصالح؛ از سعادت انسان مسلمان است که زن شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار و فرزند شایسته نصیبش باشد».

خواننده محترم!

نصحیت وتوصیه اخلاصمندانه، دوستانه وبرادرانه من برای رسیدن به زندگی با سعادت و بهتر، این است: که باخود تعهد نمایم که مرتکب گناه نشویم. من معتقدم که هرچه گناه و عصیان کمتر باشد زندگی سعادتمند لذتمند در اختیار خـواهیم داشت. بر ماست تا باطن ما بهتر از ظاهر ما باشد.

خوش خلقی را نباید در زندگی فراموش کرد، آنچه که در زندگی از آن فایده ای و سعادت اصلی متصور نیست آنرا باید ترک کرد ما باید به این نتیجه در زندگی خویش برسیم که در دنیا آنچه نصیب انسان میماند که با کار آخرت اید. انسان نباید فریب مال و منال دنیا را خورده و همیشه در فکر پول وپیسه و دارائی براید. در این هیچ جای شک نیست، انسان تا میتواند کار و زحمت بکشد تا محتاج کسی نشود و دستش برای دیگران دراز نشود. اما مراعات اعتدال و اوامر الهی درین رستا سبب صلاح و فلاح هر دو عالم خواهد گردید. الهی ما را سعادت دارین نصیب فرما.

الهی پرودگارا بر خود ظلم روا داشته ایم اگر بر ما ترحم او درگذشت نه کنی از جمله خساره مندان خواهیم بود. ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوگند خوردن به غیر الله:

سوگند خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اسماء و صفات الله بصورت مطلق حرام است و جزو شرک اصغر محسوب می شود، و حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «من حلف بشیء دُونَ اللهِ فَقَد أشرَک» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (۱۵۳۵) و گوید: حدیث حسن است.)

بنابراین ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اسماء و صفاتش باشد، مثلا سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «**وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا، وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا، وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**» (الشمس : ۶-۱). یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظّم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز می بود آنها به این موارد سوگند می خوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یاد آوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابراین فقط خالق آنها (یعنی خداوند) می تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم. پس ما نیز نباید به آنها قسم یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمتها را به ما یادآوری کند.

و اگر قسم خوردن به غیر خدا جایز می بود، قطعا پیامبر صلی الله علیه وسلم بجای آنکه ما را از آن نهی کند با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غیر خدا میداد، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند: «**أَلَا إِنّ اللّهَ عزّوجلّ ينْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيحْلِفْ بِاللّهِ أَوْ لِيصْمُتْ**» بخاری (۲۶۷۹) – مسلم (۱۶۴۶) (هان! بدانیدکه الله تعالی شما را از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هر کسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید.)

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَن كان حالفًا فلا يحلِف إلّا بالله**» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یادکند،) راوی می‌گوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لاتَحلِفُوا بآبائكم**» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید.) بخاری (۳۸۳۶) مسلم (۱۶۴۶)

و روایت ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم این موضوع را تأیید میکند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: بِاللّاتِ وَالْعُزّي فَلْيقُلْ: لَا إِلَهَ إِلّا اللّهُ، وَمَنْ قَالَ لأخيهِ تَعَالَ أُقَامِرْكَ فَلْيتَصَدّقْ**» رواه مسلم و غیره،

(c) ketabton.com: The Digital Library

(هرکس به لات و عزی سوگند یاد کند باید «لا اله الا الله» بگوید، و هرکس به دوستش بگوید: بیا قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد.) بخاری (۴۸۶۰) مسلم (۱۶۴۸).

پیامبر صلی الله علیه وسلم هرمسلمانی را که با لات و عزی‌سوگندیادکند دستور داده است لا اله الا الله بگوید (یعنی: تجدید ایمان‌کند). زیرا سوگند به غیر الله با کمال توحید منافات دارد و در این کار به وسیله سوگندکه مخصوص الله است به غیر الله تعظیم شده است.

آری! این فرموده های رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستند که صراحتا سوگند به غیر خدا را نهی می کنند، آیا اگر سوگند به ماه و ستارگان و دیگر مخلوقات جایز می بود، پس چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را از سوگند به غیر خدا نهی می کنند؟! رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آگاه ترین انسانها به آیات قرآن و معانی آنها بود پس چرا با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند یاد می کند حکم بر جواز سوگند به غیر خدا نمی دهد؟! آیا العیاذبالله پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر رسالت کوتاهی کرده اند!! یا آنکه معانی آن آیات را نمی دانست!

و چرا اصحاب بزرگوار ایشان به غیر خدا سوگند نخورده اند چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «**لأَنْ أَحْلِفَ بِاللّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَي مِنْ أنْ أَحْلِفَ بِغَيرِهِ صَادِقاً**» مصنف ابن ابی شیبۀ (۱۲۲۸۱). از این که از روی دروغ به خدا سوگند بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم.

خلاصه اینکه اگر در قرآن کریم خداوند متعال به ماه و آفتاب و زمین و آسمان و سایر مخلوقات قسم میخورد، اشکالی نیست، زیرا خداوند متعال که پروردگار و خالق جهانیان است به مخلوقاتش قسم میخورد، ولی برای یک مخلوق جائز نیست که به مخلوق دیگری قسم بخورد، و فقط باید به خداوند متعال و یا به اسماء و صفات و کلام خداوند قسم بخورد، مثلا بگوید «والله» و یا «به کلام الله» و از این قبیل سوگندها.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکمت قسم خوردن به عصر:

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ داشتم.که منظور از قسم یادکردن خداوند(ج) به کدام عصر است. و چرا قسم یادکردن. منظور از عصر، زمان و روزگار است. «و خدای سبحان از آن روی به زمان و روزگار سوگند میخورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، قسم خوردن خدای عزوجل به‌روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». صحیح مسلم (۲۲۴۷). اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بیزیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده است». «تفسیر انوارالقرآن».

یادداشت ضروری:

اینکه الله متعال به زمان سوگند می خورد، تنها خاصه اوست و ما انسان ها نباید جز به نام الله یا صفاتش به چیز دیگری قسم یاد کنیم. به فتوای مراجعه کنید.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره لیل

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۱ آیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

وَ اللَّيلِ إِذا يغْشى(١) وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى(٢) وَ ما خَلَقَ الــذَّكَرَ وَ الْــأُنْثى(٣) إِنَّ سَعْيكُمْ لَشَتَّى (٤) فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى(٥) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْــنى (٦) فَسَنُيسِّــرُهُ لِلْيسْرى (٧) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْــتَغْنى(٨) وَ كَــذَّبَ بِالْحُسْــنى(٩) فَسَنُيسِّــرُهُ لِلْعُسْرى(١٠) وَ ما يغْني عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّى(١١) إِنَّ عَلَينا لَلْهُدى (١٢) وَ إِنَّ لَنــا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولى(١٣) فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى (١٤) لا يصْلاها إِلاَّ الْأَشْقَى(١٥) الَّذي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى(١٦) وَ سَيجَنَّبُهَا الْأَتْقَى(١٧) الَّذي يؤْتي مالَهُ يتَزَكَّى(١٨) وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نعْمَةٍ تُجْزى(١٩) إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى(٢٠) وَ لَسَوْفَ يرْضى(٢١)

معلومات مؤجز:

«سوره لیل» از جمله سوره های مکی بوده، و دارای (۱) رکوع، و (۲۱) بیست ویک آیت، و (۷۱) هفتاد و یک کلمه، و (۳۱۴) سه صدوچهارده حرف، و (۱۳۷) یکصدو سی هفت نقطه است.

مکی یا مدنی بودن آیات:

با توجه به اینکه برخی روایات به مکی بودن این سوره و برخی دیگر به مدنی بودن آن اشاره دارند سیاق آیت این سوره نیز نشانگر مکی یا مدنی بودن آن نیست فلذا نمی توان در مورد مکی یا مدنی بودن آن به آسانی حکم صادر نمود.

در بدوسوره بعد از ذکر سه قسم مردم را به دو گروه تقسیم میکند: انفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت وآرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی میشمرد.

در بخش دیگری از این سوره بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان برخداست، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می کند. و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند با ذکر اوصاف معرفی می کند.

ترجمهٔ مختصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَ اللَّيلِ إِذا يغْشَي**» (۱) سوگند به شب چون پرده افکند،»

«**وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّي**» (۲) سوگند به روز، وقتی که ظاهر می گردد،»

«**وما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَي**» (۳) «و سوگند به آن که نر و ماده« یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی‌آدم و غیر آنان »را آفرید».

«**إِنَّ سَعْيكُمْ لَشَتَّي**» (۴) بی گمان که تلاش های شماست گونه گونه،»

«**فَأَمّا مَنْ أَعْطَي وَ اتَّقَي**» (۵) پس اما آنکه عطا کرد و تقوی کرد،»

«**وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَي**» (۶) و نیکوتر را تصدیق نماید،»

«**فَسَنُيسِّرُ هُ لِلْيسْري**» (۷) پس بزودی آسانش سازیم به آسان راه،»

«**وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَي**» (۸) اما آن که بخل ورزد و خود را بی نیاز ببیند،

«**وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَي**» (۹) و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند متعال در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛»

«**فَسَنُيسِّرُهُ لِلْعُسْرَي**» (۱۰) پس بزودی آسانش سازیم به دشوار گاه»

«**وَ ما يغْنِي عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّي**» (۱۱) و چون هلاک شددارایی او به کارش نمیآید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**إِنَّ عَلَينا لَلْهُدي**» (۱۲) بی گمان که بر ماست رهنمایی.

«**وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الْأُولَي**» (۱۳) وبدون شک که از آن ماست پایان وآغاز،

«**فَأَنْذَرْتُ كُمْ نارًا تَلَظَّي**» (۱۴) و شما را به آتشی شعله ور هشدار دادم.

«**لا يصْلا ها إِلاَّ الْأَشْقَي**» (۱۵) نمی در آید در آن مگر بدبخت ترین.

«جز شقاوت پیشه ترین مردم در آن» به طور جاودان «درنیاید» و او کافر است که جاودان در شعله های سرکش آن میسوزد، مانند ابوجهل و امیه بن خلف.

ابن‌کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت پیشه ترین است به در آمدنی که از تمام جوانب بر وی احاطه کند، در نیاید».

در حدیث شریف به روایت احمد از ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لا يدخل النار إلا شقي، قيل: و من الشقي؟ قال: الذي لا يعمل بطاعة ولا يترك لله معصية**» (در دوزخ داخل نمی‌شود جز شقیی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی گذارد».

گفتنی است که هر یک از «**اتقی**» و «**اشقی**» دو قسم را شامل میشود.

پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاک رفتاری میشود که از همه زشتی ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی میشود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آنها بهشت است.

اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شودکه منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتاب های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خداوند متعال و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «زناکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود درحالی‌که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمیکند در حالی که مؤمن باشد».

باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده میشوند. سپس حق تعالی شقاوت پیشه ترین مردم را چنین معرفی میکند:

«**الَّذي كَذَّبَ وَ تَوَلَّي**» (۱۶) آنکه تکذیب کرد ورو برتافت،

«**وَ سَيجَنَّبُ هَا الْأَتْقَي**» (۱۷) وحتماً کنار گذاشته شود از آن، پرهیز گارترین،

«**الَّذي يؤْتِي مالَهُ يتَزَكَّي**» (۱۸) آنکه مالش را میدهد، پاکیزگی کنان،

«**وَ ما لأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَي**» (۱۹) و هیچ کس را به قصد پاداش، نعمت نمی بخشد،

«**إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَي**» (۲۰) مگر جستن رضای پروردگار برترش،

«**وَ لَسَوْفَ يرْضي**» (۲۱) «و قطعا به زودی خشنود میشود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلالم که این شخص با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت « لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب که با تاریکی خود پوشاننده جهان است، افتتاح شده است.

اسباب نزول:

تعداد کثیری از مفسران در شأنزول این سوره از ابن عباس (رض) نقل فرموده اند که: «مردی درمیان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرمای او بالای خانه مرد فقیر عیال مندی قرارگرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرما ها را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را بر میداشتند، آن مرد از درخت نخل پایان می شد و خرما را از دست این اطفال می گرفت.

مرد فقیر به پیامبرصلی الله علیه وسلم شکایت آورد.

پیغمبرصلی الله علیه وسلم فرمود: برویم تا این مساله را حل کنیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد مالك نخل رفت وبرایش گفت: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان شخص آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد!.

مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرمای هیچ کدام به خوبی این درخت نیست و حاضر به چنین معامله ای نیستم.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول الله ! اگرمن بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟

فرمود: بلی.

آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت: آیامی دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من بدهد و من نپذیرفتم.

خریدار گفت: آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟

گفت: نمی فروشم مگر آن که مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد به من بدهی.

گفت: چه مبلغ ؟

گفت: چهل نخل.

خریدار تعجب کرد و گفت:

عجب قیمت سنگینی وگرانبهای برای درخت خرمای که کج شده مطالبه میکنی. چهل درخت خرما! سپس بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو میدهم.

فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست میگوئی چند نفر را به عنوان شهود بطلب! اتفاقا گروهی از آنجا میگذشتند آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد ای رسول الله! نخل به ملك من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) میکنم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم، به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان توست.

اینجابود که سوره « لیل» نازل شد وگفتنی های را درباره بخیلان وسخاوتمندان گفت.

محتوا آیات:

این سوره اشاره وتذکر به اختلاف انسان ها در شیوه ی زندگی داشته و آثار هر یک از این شیوه ها را در زندگی اخروی بیان میکند. مثلاً می فرماید: هر کس که از الله تعالی بترسد و وعده های نیک خداوند را تصدیق کند خدا (ج) نیز در عوض حیاتی جاودانه و سعادتی ابدی نصیبش می کند و هر که بخل بورزد و در صدد بی نیازی و اشباع خواسته های منفی درونی خود باشد (= غنا طلب باشد) و وعده های نیک الهی را تکذیب کند، خداوند او را دچار سوء عاقبت نموده و آخرت نیز مالش هیچ سودی برایش نخواهد داشت.

موضوعات تاریخی:

در این سوره به موضوع تاریخی مهمی اشاره وذکری بعمل نیامده و تنها، از ماجرای شخصی بخیل که با وجود ثروت فراوان از کمک به فقرا جلوگیری می نموده، نقل شده است. شخص مذکور موقع چیدن خرما حاضر نمی شده است حتی دانه هایی که به زمین می افتد، آنرا به فقیران ببخشد و اگر اشتباها دانه ای از دستش رها شده و کودکی فقیر آنرا به دهان می گذاشته از درخت نخل پایین آمده و آن دانه را از دهان کودک خارج می نموده است!

در این سوره به این شخص واشخاص بخیل هشدار داده شده است که به زودی سختی و شدت را خواهد دید و در آن روز هیچ راه فراری ندارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوا کلی سورهٔ لیل:

آیات این سوره دربارهٔ روز قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن بحث می نماید.

در آغاز بعد از ذکر سه سوگند مردم را به دو گروه تقسیم میکند: انفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند.

پایان کار گروه اول را خوشبختی وسهولت وآرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی میشمرد.

در بخش دیگری از این سوره بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان برخداست، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار میکند. و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش میسوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند با ذکر اوصاف معرفی می کند.

تفسیر سوره:

«**وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَى**» (قسم به شب وقتی که روز را میپوشاند، شبی که (روی زمین را فرا میگیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) میپوشاند، شبی که (همه انسانان و جانداران را به استراحت و سکون میکشاند)! «**يغْشَيتا**»: فرا میگیرد و میپوشاند.

«**وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى**» (و قسم به روز وقتی که ظاهر میگردد، روزیکه نور آن ظلمت شب را می راند و همه انسانان و جانداران بار دیگر به فعالیت و تلاش می اندازد.!

«**تَجَلَّيا**»: روشن و آشکار گردید. جلوه‌گر آمد.

«**وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى**» و قسم به آن کسی که جنس نر و ماده را خلق کرده.پروردگار با عظمت ما درآیات متذکره میفرماید: قسم به شب وقتی که روی روز را می پوشاند و یا قرص آفتاب را فرامی گیرد و قسم به روز هنگامی که ظهور و تجلی می یابد و همه پنهان ها را آشکار می سازدو به آن امر عظیم و اعجاب انگیزی که دو جنس نر و ماده را از یک نوع واحد آفرید، بعضی مفسران (ما) را مصدریه گرفته اند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این صورت معنا چنین خواهد بودکه:قسم به خلقت نر و ماده. سپس در جواب این سوگند ها میفرماید: «**الذَّكَرَ وَ الأُنثَيا**»: هدف از آن جنس مرد وزن در همه مخلوقات عام از انسانها و حیوانات، حشرات و گیاهان و همه اشیاء است.

«**إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى**» هماناسعی و تلاش شما متفرق و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود).

ابن‌کثیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

«**شَتَّيا**»: جمع شَتِیت، پراگنده. مراد مختلف و متفاوت و از هم جدا است. دسته‌ای نیکوکار و پرهیزگار، و گروهی بدکردار و نا پرهیزگار، بعضی مؤمن و صادق، و برخی کافر و فاسق، و... تلاشهائی برای درم و شکم و لذائذ نفسانی، و تلاشهائی در راه خدمت به مردمان و رضای یزدان و اجرای اوامر ربّانی. و... این آیه بیانگر دو خطّ سیر متمایز و جهت‌گیری متفاوت است و جواب قسم است.

برخی از مفسرین در تفسیر آیه «**إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى**» مینویسند که: انسان بطور طبیعی برای انجام کاری به سعی وکوشش، عادت کرده است،ولی بعضی از مردم در سعی وکوشش، به فکر راحت دایمی هستند، وبعضی دیگر با این سعی وکوشش، عذاب دایمی را می خرند، چنان که در حدیثی آمده است که: هر کس به هنگام صبح وقتی بر می خیزد، به یک نوع معامله ای مشغول می شود، بعضی در آن معامله، پیروز شده خود را از عذاب آخرت رها می سازد، بعضی دیگر به گونه ای می باشد که زحمت وکوشش او سبب هلاکت او قرار می گیرد، کار خردمندی این است که نخست مردم سر انجام کار خود را در نظر بگیرد، هر آن عملی که موقتاً موجب راحت وآرامش است، اما سر

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجامش باعث رنج و عذاب همیشگی است، انسان باید از آن بر حذر باشد، و گرد آن نگردد.

«**فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى**» اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد، یعنی کسی که (در راه الله دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد).

«أَعْطَیا»: صرف کرد و داد. خرج و پخش کرد. «**إِتَّقَیا**»: از الله ترسید. تقوا و پرهیزگاری پیشه کرد.

«**وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى**» و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد «**الْحُسْنَیا**»: پاداش خوب خدا که در این جهان بهره مؤمنان می‌گردد و پاداش بهتر خدا که در آن جهان نصیب مسلمانان میشود خیر مطلقی که خدا آن را خیر میداند. یعنی آن کسی که بذل و بخشش می‌کند و پرهیزگاری پیشه می‌سازد و به خوب و خوبی ایمان دارد، و در یک کلام، حسنات و سیئات و فضیلت و رذیلت را همسان نمی شمارد، و بالطبع به پاداش نیکیها و بدیها معتقد است. (الْحُسْنَیا) میتواند صفت مشبّهه، یا صفت تفضیلی باشد.

«**فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى**» بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت، موانع ومشکلات را برای او آسان می سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و او را آماده رفاه و آسایش مینمائیم.

«**نُيَسِّرُهُ**»: او را مهیا و آماده می‌سازیم.

«الْیُسْرَیا»: رفاه و آسایش، ساده و آسان آیهٔ «**فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى**» متضمّن دو معنی است:

اول: او را آماده برای زندگی خوش و آسوده آخرت میسازیم. (مراجعه فرماید آیه ۹۷ سوره نحل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوم: او را آماده انجام کارهای ساده و آسانی می‌سازیم که پیشتر برای او مشکل و دشوار بود.

یعنی در پرتو گام نهادن به راه الله مشکلات را برایش ساده و در انجام آنها توفیقش میدهیم (مراجعه شود به: آیه ۱۶ سوره مائده، وآیه ۶۹ سوره عنکبوت).

اصولاً ایمان به معاد و پاداش عظیم الهی، مشکلات را در نظر انسان سهل و آسان جلوه‌گر می‌سازد و نه تنها مال، بلکه جان خود را در طبق اخلاص می‌گذارد و از این ایثارگری لذّت می‌برد.

این آیه به این نکته بسیار مهم اشاره دارد که خداوند بندگانی را که از سر اخلاص در مسیر اطاعت و بندگی و تقوی و انفاق حرکت کنند یاری و توفیق می رساند و حرکت آنها را در این مسیر آسان می سازد.

حقیقت این است که اعمال صالح – مانند انفاق – در ابتدا برای انسان دشوار است؛ ولی با تکرار و ادامه کار چنان بر فرد آسان می شود که از آن لذت می برد و ترک آن برایش دشوار می گردد.

به طور کلی وخلاصه باید بعرض رسانیده شود که: اعتقاد به معاد و پاداش های عظیم الهی تحمل انواع مشکلات برای انسان چنان آسان می کند که نه تنها مال که جان خود را در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت در میدان جهاد شرکت می کند و از این ایثار خود لذت هم می برد.

برخی از مفسرین در تفسیر این آیه «**فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى**» مینویسند:

«به زودی راهش را به‌سوی شر و دشواری هموار کنیم» یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آنها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی‌طالب آمده‌است که گفت: بارسول خدا ص در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعا جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس‌از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: «**فَسَنُيسِّرُهُ لِلْيسْرَى**».

ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

«**وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى**» و امّا کسی که بخل بورزد، وخواستار ثروت وبی نیازی باشد، و تنگ‌چشمی بکند و بخیل باشد، (و به بذل و بخشش دارائی در راه الله دست نیازد) و خود را بی نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند.

«**إِسْتَغْنَيا**»: خود را بی نیاز دانست. مراد بی‌نیاز از خدا، و مدد و یاری دنیوی، و اجر و پاداش اخروی یزدان جهان است)

«**وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى**» و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند و به پاداش خوب (الله را در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد.

«**فَسَنُيسِّرُهُ لِلْعُسْرَى**» اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار میسازیم، او را آماده برای سختی و مشقّت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) میسازیم.

«**الْعُسْرَيا**»: سختی و مشقّت. شدّت و محنت. خواری ناشی از عدم توفیق در اعمال صالحه. عذاب دوزخ.

«**وَمَا يغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى**» در لحظاتیکه که (به گور) گذاشته میشود، ثروت و دارای اش چه سودی به حال او میرساند.

در این آیت با تمام صراحت بیان میدارد، زمانیکه انسان وفات نماید، ثروت وداری اش برای سود ببار نمی اورد، در مقابله با فرد مذکور در آیات قبلی، اینجا به توصیف شخصی

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پردازد که ازانفاق بخل می ورزد و در طلب مال اندوزی و کسب ثروت می باشد و وعده نیکویی راکه خداوند به شخص منفق داده است، تکذیب می کند و لازمه چنین تکذیبی، تکذیب اصل معاد و قیامت است، می فرماید: شخصی که چنین باشد، ما به او توفیق انجام اعمال صالح را نمی دهیم، و این اعمال را در نظرش سخت و دشوار می سازیم تا او با انجام ندادن آن اعمال آماده عذاب شود، و چنین کسی وقتی که در حفره قبر و یا در جهنم وورطه هلاکت سقوط می کند مالش چه دردی از او دوا می کند و چه سودی برایش دارد؟ این معنا در صورتی است که (ما) استفهامی باشد، اما اگر (ما) نافیه باشد، معنا این است که چنین کسی در وقتی که به ورطه هلاکت می افتد مالش به دردش نمی خورد.

«**إِنَّ عَلَينَا لَلْهُدَى**» مسلّماً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهده ما است.

«**عَلَينَا**»: بر ما است. «**الْهُدَيا**»: رهنمود. راهنمائی. ارائه طریق.

«**وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى**» و همانا دنیا و آخرت متعلق به ماست «**لَلآخِرَةَ وَ الأُولَيا**»: آن جهان و این جهان. مقدّم شدن آخرت بر دنیا، به خاطر اهمّیت فراوان و مقصود اصلی بودن آن است.

«**فَأَنذَرْتُكُمْ نَاراً تَلَظَّى**»

من شما را از آتش هولناکی بیم می دهم که شعله ور میشود و زبانه میکشد.

«**فَأَنذَرْتُكُمْ**»: فاعل پیامبر اسلام است که خطاب به کفّار مکّه صحبت میفرماید.

«**تَلَظَّيا**»: شعله ور می‌شود. زبانه میکشد. فعل مضارع است و در اصل (تَتَلَظَّيا) است.

«**لَا يصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى**» بدان داخل نمی‌شود و نمیسوزد مگر بدبخت ترین (انسانها)

«**الأَشْقَيا**»: بدبخت ترین.

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى همان کسانی که آیات و دعوت ما را تکذیب کرده و از آن روی گرداندند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**تَوَلَّیا**»: پشت کرد. رویگردان شد (تفصیل آن مطالعه شود در آیه ۲۰۵ سوره بقره وآیه ۸۲ سوره آل عمران وآیه ۲۹ سوره نجم)

«**وَسَیجَنَّبُهَا الْأَتْقَی**» و بزودی افرادی که با تقواترند از آن آتش هولناک دورمی شوند، یعنی شخص که «أَتْقَی» عادت به طاعت کامل حق باشد، ومال خود را در راه خداوند، بدین خاطر صرف میکند که از گناهان پاک باشد، چنین شخصی از آتش اهل جهنم، دور نگه داشته میشود، اگرچه الفاظ این آیه کریمه عام و شامل هر کسی می باشد که مال خود را در راه خدا انفاق کند، ولی از شان نزول آیه طوری معلوم می گردد که در اصل، مراد از این لفظ «اتقی» حضرت ابو بکر صدیق (رض) است.

ابن ابی حاتم از عروه روایت کرده است که هفت از مسلمانان چنان بودند که مشرکین مکه آنها را برده وغلام خود قرار داده بودند، وقتی که آنها مسلمان شدند، به گونه های مختلفی تحت شکنچه و آزار قرار گرفتند، حضرت ابو بکر صدیق با صرف نمودن اموال خویش، آنها را از کفار خرید و آزاد کرد، وبر این آیه نازل گردید. (مظهری) و مناسب به آن آخرین جمله آیه چنین است: «**وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَی**» یعنی بردگانی که حضرت صدیق اکبر با صرف پول زیاد آنها را خرید وآزاد نمود، احسان قبلی بر ذمه ی او نداشته که او در پاداش آن چنین اقدامی را کرده باشد، بلکه «**إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَی**» مقصود او غیر از رضای خداوند متعال چیزی دیگری نبود.

در مستدرک حاکم از حضرت زبیر منقول است که حضرت ابوبکر صدیق عادت داشت که هر گاه مسلمانی را در دست کفار اسیر می دید، اورا می خرید وآزاد می کرد. واین افراد عموماًاز مردمان مستضعف بوند، والد حضرت ابو بکر صدیق ابو قحافه به او فرمود: وقتی تو این بردگان را آزاد می کنی، این طور بکن که چنان برده های را آزاد کن که قوی وبهادر باشد، تا که آنها فردا در مقابل دشمنان تو، به درد تو بخورند، وبتوانند، از تو حفاظت کنند، حضرت ابو بکر صدیق فرمود: مقصودم از آزاد کردن آنها استفاده نیست، بلکه فقط خواهان رضای خداوند می باشم. (مظهری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**الأَتْقَيا**»: پرهیزگارترین.

«**الَّذِي يؤْتِي مَالَهُ يتَزَكَّى**» آن کسی که مال ودارائی خود را (در راه الله خرج می‌کند و) میدهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد.

«**يتَزَكَّيا**»: خود را پاک می‌دارد و پاکیزه می‌کند، حال یا بدل از فاعل است.

«**وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَى**»

هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش جواب گوید و از سوی او آن) نعمت جزا داده شود.

«**تُجْزَيا**»: نعمت جزا داده شود، سپاس گفته شود.

«**إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى**» بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش میباشد. «**إِبْتِغَآءَ**»: خواستار شدن. طلبیدن. «**وَجْهِ**»: ذات (مراجعه شود به سوره: انعام/ ۵۲، سوره کهف/ ۲۸، و سوره قصص/ ۸۸).

«**وَلَسَوْفَ يرْضَى**» قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت میدارد) خوشنود خواهد شد.

«**لَسَوْفَ يرْضَيا**»: راضی خواهد بود. راضی خواهد شد، یعنی کسی که مال خود را صرف نمود ورضای الهی را در نظر گرفت، استفاده شخصی مورد نظرش نبود، خداوند اورا در روز قیامت از خود نیز راضی می گرداند.واورا به نعمت های عجیب ودایم در بهشت نایل می گرداند.

انفاق:

علماء در تعریف انفاق می فرمایند:

یکی از وظایف مهم افراد در یک مجتمع اسلامی،کمک و دستگیری از نیازمندان، مساکین وفقرا است،هر کس به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه ومسولیت دارد که خلاء های موجود در زندگانی افراد را جبران و کمبودهای آنان را پاسخگو باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان‌گونه که خداوند نیازمند و فقیر را با فقر و ناداری امتحان می‌کند، ثروتمندان را نیز این گونه میآزماید.

کمک به افراد نیازمند، فقیر وبی بضاعت اگر همراه با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گرفته باشد،دارای تأثیرات بی‌شماری است. برخی از آثار آن انرا انسان در همین جهان مشاهده کرده می تواند و برخی دیگری از این آثار در جهان دیگر، به عنوان پاداش های اخروی، برایش ظاهر می‌گردد. در تعداد کثیر ی از احادیثی نبوی وروایات اسلامی به برخی از این آثار اشاره شده است؛ از جمله پیشگیری حوادث و مرگ های ناگهانی و دور شدن بلاها و گرفتاری ها.

انفاق در قرآن:

در قرآن کریم در باره انفاق سفارشات بسیاری شده است و در راه این انفاق نیز رعایت اخلاص بسیار سفارش شده است. در قرآن کریم آیه ای آمده است که هدف نهایی انفاق یعنی عدم دلبستگی به علاقه مندی ها را بیان می کند.

«**لن تنالو البر حتي تنفقوا مما تحبون**» (هرگز به مقام بر (نیکی) نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید) آیه انفاق: آیه ۲۷۴ سوره بقره به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند و برخی آن را «آیه انفاق» گفته اند «الذین ینفقون اموالهم بالیل والنهار سرا وعلانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم و لاهم یحزنون» کسانی که ثروت ودارائی های خویش را در شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.»

به گفته برخی از مفسران، انفاق کنندگان باید در انفاق خود هنگام روز یا شب، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را درنظر بگیرند. از آن جا که دلیلی برای اظهار انفاق به نیازمندان نیست، آن را پنهان سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود و هم خلوص بیشتری در آن باشد و از آن جا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعایر و تشویق دیگران در کار

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و انفاق، جنبه شخصی ندارد،تا موجب احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و امور خیریه و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد، آشکارا انفاق کند.

اخلاص و ریا در انفاق:

از آیات قرآن استفاده می شود که اخلاص دارای درجات مختلفی است، و فضل و بخشش حق تعالی به هر شخصی به اندازه اخلاص اوست، سنگینی و سبکی ترازوی اعمال در آخرت به درجه اخلاص بستگی دارد. در سوره بقره وضعیت کسانی که اموالشان را در راه رضای خدا انفاق می کنند، به باغی تشبیه نموده که در زمین نیکو باشد و بارانی بسیار بر آن ببارد و ثمرش را دو برابر ثمر دهد و یا دست کم بارانی اندک بر آن ببارد. بنابراین، همچنان که زمین نیکو همیشه ثمری نیکو می دهد، عمل صالح خالص نیز پیوسته نتیجه ای نیکو دارد و عنایت الهی شامل آن می شود؛ چراکه خداوند بر اعمال انسان بینا است و از میزان اخلاص اعمال او آگاه است. «و الله بما تعملون بصیر»

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيرٌ مِّن صدَقَةٍ يتْبَعُهَا أَذًى وَ اللَّهُ غَنىٌّ حَلِيمٌ (بقره ۲۶۳)

ترجمه: (گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بی نیاز و بردبار است. این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونتهای آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است.

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره مینمایید، و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است.

بخل:

بخل در لغت در مقابل اعطاء جود و بخشش است.اگر شخصی ثروت ودارای خویش را در جای مناسب و شایسته صرف کند،بحیث جواد و بخشنده شناخته می شود؛ اما اگر از

(c) ketabton.com: The Digital Library

صرف دارایی خویش در جای شایسته خودداری کند، بخل ورزیده است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، صفحه ۱۰۹، «بخل»)

کلمه بخل ۱۲ بار و در ۷ آیه (آل عمران، آیه ۱۸۰؛ نساء، آیه ۳۷؛ توبه، آیه ۷۶؛ محمد، آیات ۳۷ و ۳۸؛ حدید، آیه ۲۴؛ لیل، آیه ۸) به صورت های مصدری، فعل ماضی و فعل مضارع به کار رفته است.

در آیات ۵ تا ۸ سوره لیل، این کلمه در کلمه «اعطاء» قرار گرفته که به معنای بذل و بخشش است. بنابراین، کسی که اهل بذل و بخشش نیست، اهل بخل است.

بنابراین، در فرهنگ اصطلاحات و مفاهیم قرآنی، بخل، مفهوم وسیع تری داشته و به مواردی مانند ترک کارهای خیر و جهاد و انفاق، احسان و مانند آن هم اطلاق شده است.

به هر حال، بخل در فرهنگ قرآنی، دارای بار معنایی گسترده تر از معنای لغوی آن است. از این رو برخی بخل را ضد کرامت و بزرگواری دانسته و آن را به معنای منع و امساک گفته اند؛ چرا که انسان بخیل از دادن چیزی به دیگران امساک می کند و مانع از بهره مندی دیگران از آن می شود.

آثار زیانبار بخل:

هر یک از مراتب بخل آثاری دارد، ولی شکی نیست که بخل به معنای مطلق امساک در انفاق مال، نشانه ای از کفران نعمت است؛ زیرا خداوند نعمت های زیادی را به انسان بخشیده تا با بهره مندی از آنها بتواند خود و دیگران را برای ابدیت بسازد.

اگر انسان از عقل خویش بهره نبرد و در سفاهت و جهالت بماند و در حقیقت تعقل نورزد، کفران نعمت کرده است؛ زیرا خداوند عقل را داده تا انسان خدا وخود را بشناسد و حکمت و فلسفه زندگی خود را بیابد و به درستی در مسیر خدایی و ربانی شدن گام بردارد.

کسی که نعمت ها را انبار می کند و از آن به شایستگی استفاده نمی کند، کفران نعمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده است. گاه این بخل درباره خودش است و نعمتی را در اختیار دارد و به کار نمی برد و گاه نسبت به دیگری است و آن نعمت را نه تنها به دیگری نمی دهد بلکه دیگران را نیز به بخل ورزی فرمان می دهد و تشویق میکند. (نساء آیه ۳۷؛ المیزان، ج ۴، صفحه ۳۵۵) کسانی که نعمت های الهی را به شایستگی مورد استفاده قرار نمی دهند، درحقیقت منکر قیامت و رستاخیز و پاداش آن هستند. از این رو خداوند بخل را نشانه ای از بینش و نگرش نادرست افرادی میداند که قیامت و پاداش آن را منکر هستند. (لیل، آیات ۸ و ۹)

استفاده کردن ازمیوه باغ بیگانه:

قبل از همه باید گفت، آنعده از در ختان میوه که در سر راه عام بدون چهار دیوالی قرار دارند، واز میوه آن استفاده بعمل اید، از دید شرعی کدام ممانعت نداشته، زیرا این در ختان ملک عامه مسلمین است و ترک آن درختان بدون وجود محافظ ویا هم دیور، دلیلی بر اجازه و اباحه خوردن میوه های آنهاست.

حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای کسی که مثلا از باغی عبور می کند اجازه دادند از میوه آن باغ و بستان بخورد ولی نباید فراموش کرد که جمع کردن میوه وبردن آن با خود، اجازه نمی باشد، البته این اجازه نبوی در مورد باغ و بستانی بود که مالک دارد، با این وصف خوردن از میوه و ثمرات درختانی که جزو اموال عامه هستند به طریق اولا جایز است.

ابن عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: «**مَنْ دَخَلَ حَائِطًا فَلْيَأْكُلْ وَلا يَتَّخِذْ خُبْنَةً**» ترمذی (۱۲۸۷) و ابن ماجه با این لفظ روایت کرده: «**إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ بِحَائِطٍ فَلْيَأْكُلْ وَلا يَتَّخِذْ خُبْنَةً**» ابن ماجه (۲۳۰۱) و صححه الألبانی فی صحیح الترمذی. یعنی: «هرکس وارد باغی شد می تواند از میوه آن بخورد ولی دامن خود را از آن پر نکند» و در لفظ دیگری چنین روایت شده: «هرگاه یکی از شما از باغی عبور کرد می تواند از میوه آن بخورد ولی آغوش خود را از آن پر نکند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در حدیث دیگری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إِذَا أَتَيتَ عَلَي رَاعٍ فَنَادِهِ ثَلاثَ مِرَارٍ فَإِنْ أَجَابَکَ وَإِلا فَاشْرَبْ فِي غَيرِ أَنْ تُفْسِدَ، وَإِذَا أَتَيتَ عَلَي حَائِطِ بُسْتَانٍ فَنَادِ صَاحِبَ الْبُسْتَانِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ أَجَابَکَ وَإِلا فَكُلْ فِي أَنْ لا تُفْسِدَ**» ابن ماجه (۲۳۰۰) وصححه الألبانی فی صحیح ابن ماجه.

یعنی: «هرگاه نزد (گله) چوپانی رسیدی سه بار (چوپان) را صدا بزن، اگر پاسخ داد (که بهتر و از او اجازه بگیر) وگرنه می توانی بقدر نیاز شیر بنوشی بدون آنکه زیاده روی کنی، و هرگاه به باغی رسیدی صاحب بستان را سه بار صدا بزن، اگر پاسخ داد (که بهتر و از او اجازه بگیر) وگرنه می توانی از میوه آن بخوری بدون آنکه زیاده روی کنی».

این احادیث دلالت میکنند که خوردن از میوه باغ دیگران جایز است، البته بشرطیکه ابتدا سه بار صاحب باغ را صدا کند (مثلا بگوید: ای صاحب این باغ) اگر پاسخ داد از او کسب اجازه کند، و اگر پاسخی نداد می تواند بقدر نیاز از میوه باغ او بخورد بدون آنکه بخواهد زیاده روی کند و مقداری هم با خود حمل کند و ببرد.

امام ابن قدامه در کتاب (المغنی) (۳۳۲/۹) آورده: «امام احمد گفته: اگر (باغ) دیوارکشی نشده بود (یعنی اطراف باغ را با موانعی نگرفته بودند) در آنصورت اگر گرسنه بود از (میوه باغ) بخورد، و اگر گرسنه نبود پس چیزی از آن نخورد. و گفته: چندین تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین کردند، اما اگر بر اطراف (باغ) دیوار کشیده شده بود، از آن مخور؛ زیرا این دیوار مثل حریم (برای آن باغ) است (و دلالت بر عدم اجازه مالك باغ دارد).. و از ابوزینب تیمی روایت شده که گفت: با انس بن مالك و عبدالرحمن بن سمره و ابو برده (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم) مسافرت کردم و آنها از بستان و باغ عبور می کردند و از آن می خوردند. و این قول عمر و ابن عباس و ابوبرده نیز هست. عمر گفته: بخور ولی از آن نبرید. و باز از امام احمد روایت است که گفته: از میوه زیر درخت بخور، و اگر زیر درخت میوه ای نیافتاده بود پس نباید از میوه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم بخوری،.. و سنگ و چوپ به میوه پرتاپ مکن، زیرا با اینکار خراب می شود (و این زیاده روی است)....

پس اگر (اطراف باغ) دیوارکشی شده بود، داخل شدن به آنجا جایز نیست؛ به دلیل این گفته ابن عباس رضی الله عنه: اگر بر گرد آن دیوار بود این حریم (باغ تلقی) می شود، پس از آن مخور، و اگر بر گرد آن دیوار نبود، ایرادی ندارد (از میوه آن بخوری). وانگهی؛ دیوارکشی باغ دلالت می کند که مالک آن بخیل و تنگ نظر است و به (خوردن میوه های باغش) اجازه نمی دهد».

اما شیخ ابن عثیمین می گوید: «مشروط (کردن جواز یا عدم جواز خوردن میوه) به وجود دیوار دور آن محل نظر است؛ زیرا الفاظ حدیث اینگونه است: (من دخل حائطا) یعنی هرکس وارد حائطی شد، و حائط آنچیزی که دور چیزی را احاطه می کند، و بر این اساس فرقی بین نخلستانی که دور آن حائطی باشد با باغی که دور آن حائط نشده نیست، و آنچه از سنت روشن می شود؛ شرط (تنها) اینست که علاوه بر خوردن چیزی باخود نبرد، و به درخت چیزی پرتاپ نکند بلکه با دستش میوه را بچیند، و یا اگر بر زمین افتاده (از آن بخرد). همچنین شرط شده که سه بار مالک (باغ) را صدا زند، اگر جواب داد از او اجازه بگیرد، و اگر پاسخ نداد از آن بخورد، این آنچیزی است که حدیث بر آن دلالت می کند، و امام احمد رحمه الله نیز بر همین رأی است. ولی جمهور معتقدند که اینکار جایز نیست و احادیث وارده را بر اوائل اسلام یا اوائل هجرت حمل نمودند آن زمانی که مردم فقیر و نیازمند بودند ولی در صورت نبود نیاز جایز نیست، ولی رأی صحیح انست که این (حکم) عام است (چه فرد محتاج باشد یا نباشد)» « الشرح الممتع» (۳۳۹/۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

بطور خلاصه:

خوردن از میوه درختان که در کنار سرک ها، جاده و راه های عمومی وبخصوص درختانی که صاحب مالکی ندارند جایز است، همچنین خوردن از میوه و ثمره باغ و بستانی که مالک دارد با رعایت شروط سابق جایز است.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الضُّحَی

سوره ضحی در «مکه» نازل شده دارای یازده آیه میباشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَالضُّحَى﴿١﴾ وَاللَّيلِ إِذَا سَجَى﴿٢﴾ مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَى﴿٣﴾وَلَلآخِرَةُ خَيرٌ لَکَ مِنَ الأولَى﴿٤﴾ وَلَسَوْفَ يعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضَى﴿٥﴾ أَلَمْ يجِدْکَ يتِيمًا فَآوَى﴿٦﴾ وَوَجَدَکَ ضَالا فَهَدَى﴿٧﴾ وَوَجَدَکَ عَائِلا فَأَغْنَى﴿٨﴾ فَأَمَّا الْيتِيمَ فَلا تَقْهَرْ﴿٩﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ﴿١٠﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴿١١﴾

معلومات مؤجز:

سورۀ «**الضُّحَی**»، در مکۀ مکرمه و برای دلداری پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

سورۀ «**الضُّحَی**» از جملۀ سوره های مکی بوده، دارای (۱) رکوع، (۱۱) یازده آیت، (۴۰) چهل کلمه، (۱۶۶) یکصدو شصت وشش حرف و (۶۸) شصت وهشت نقطه است.
این سوره در شرایط در مکۀ مکرمه نازل گردید، که نزول وحی برای مدت کوتاهی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع شده بود، از یک سو قطع مؤقتی نزول وحی، باعث اضطراب و پریشانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، و نمی دانست که چرا وحی بالایش قطع شده و در فکر و تشویش این بود که گویا اشتباهی از او سرزده و از این بابت پروردگار مهربانش از او ناراض شده و یا هم کدام علت دیگری در میان بود!
از سوی دیگر تبلیغاتی وسیع در بین دشمن در جریان بود و آنان در این تبلیغات خویش میگفتند: خدای که محمد صلی الله علیه وسلم ادعای رابطه وحی را با او داشت، وی را تنها گذاشته، رابطه اش را با او قطع کرده، این خدا که پیامبر مدعی ارتباط آن بود، خدا نه بلکه جن بود که پیامبر را وسوسه میکرد و او آنرا وحی الهی می پنداشت، این جن، دیگر با قطع رابطه نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درگیرودار این تشویش و پریشانی وتبلیغات شدید دشمن بود که این سوره نازل شد وطی آن پروردگار با عظمت ما، به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان خاطر داده شد که پرودگارت ترا نه کنار گذاشته ونه دشمن پنداشته، بلکه در قطع مؤقت وحی حکمتی بی نهایت حکیمانه مضمر است، مثل که در آمدن شب بعد از سپری شدن گرمای شدید روز مضمر است.

ترجمۀ مؤجز سورۀ الضُّحَی:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشاینده ومهربان

«**وَالضُّحَى**» (۱) قسم به چاشتگاه (هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فراگیرد)،

«**وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى**» (۲) وقسم به شب در آن هنگام که آرام گیرد، (تیره وسیاه شود)

«**مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى**» (۳) که خدای توهرگز تو را وانگذاشته (وبه دشمن نگرفته)

«**وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى**» (۴) وحتماً آخرت وآینده، بهتر است برایت از نخست (وگذشته)

«**وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى**» (۵) و بزودی پروردگار به تو خواهد داد و بخشید تا تو راضی شوی.

«**أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى**» (۶) آیا یتیمت نیافت و پناه داد؟!

«**وَوَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدَى**» (۷) و تو را گمشده یافت و هدایت کرد، و تو را از دین و دانش نا اگاه یافت، و به شرعیت واحکام آن را نمود.

«**وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى**» (۸) و تو را فقیر یافت و بی نیاز ساخت،

«**فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ**» (۹) پس تو (ای محمد) حال که چنین است یتیم را دل مشکن وحق اورا مگیر،

«**وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ**» (۱۰) و سائل را از خود مران،

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**» (۱۱) و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن! (و نعمت های پروردگارت که پیامبری و قرآن است به مردم خبرده و برسان و بخوان با آن نیکوئی که با توکرد).

اسباب نزول:

در باره اسباب نزول سوره «الضحی» (در تفسیر معارف القران دانشمند شهیر جهان اسلام مولنا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) مینویسد:

در بخاری و مسلم روایت حضرت جندب بن عبد الله آمده است: و ترمذی از حضرت جندب روایت کرده است که روزی انگشت آن حضرت مجروح گردیده و از آن خون جاری شد، آنحضرت فرمود: آن انت الااصبع دمیت وفی سبیل الله مالقیت یعنی، تو انگشتی بیش نیستی که خون آلوده شده آی، ودر راه خدا به تو مشقت وارد شده است (لذا باکی نیست) حضرت جندب با ذکر این واقعه، فرمود که پس از این، (ظرف چند روزی) حضرت جبرئیل وحی نیاورد، پس مشرکان مکه به طعنه زنی پرداختند، که خدای محمد صلی الله علیه وسلم، او را رها ساخته و از او نارضی شده است، بر این واقعه این سوره نازل گردید.

در روایت حضرت جندب که در بخاری آمده است چنین یاد اوری شده که دوشبی آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای نماز تهجد بلند نشد، بحثی از تاخیر وحی در آن نیست، و در روایت (ترمذی) بحثی از بلند نشدن برای نماز تهجد نیست، فقط بحث از تاخیر وحی است، روشن است که در این دو روایت نمی تواند تعارضی باشد، امکان دارد هر دو امر اتفاق افتد، راوی گاهی این را ذکر کرده باشد و گاهی آن دیگر را، وآن زنی که به آن حضرت صلی الله علیه وسلم طعنه زده بو د (ام جمیل) همسر ابو لهب بود، چنان که در روایات دیگر آمده است، وقایع تاخیر وحی چند بار اتفاق افتاد، یکی هنگام شروع نزول قرآن واقع شد، که به آن زمان فترت وحی اطلاق گردیده است و این از همه طولانی تر بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی دیگر زمانی پیش آمد که مشر کان یا یهود، نسبت به حقیقت روح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کردند، آن جناب صلی الله علیه وسلم وعده ای جواب را به بعد موکول کرد اما از گفتن ان شا ء الله را فراموش کرد، ودر اثر آن چند روزی در نزول وحی تاخیر پدید آمد، لذا مشر کان به طعنه زنی پرداختند که خدای محمد صلی الله علیه وسلم از او ناراضی شده واورا رها ساخته است، اینگونه وقایع سبب نزول سوره ی «ضحی» قرار گرفتند، لازم نیست که همه ی این وقایع به یکبار پیش بیاید، بلکه میتواند عقب وجلو قرار گیرند.

طبرانی، ابن ابو شیبه در «مسند» خود واحدی ودیگران به سندی که در آن نام شخصی است که شناخته نشده از حفص بن سعید قرشی از مادرش و او نیز از مادرش خوله که خدمت گزار رسول الله صلی الله علیه وسلم بود روایت میکنند: چوچه سگی وارد خانه پیامبر صلی الله علیه وسلم شده وبه زیر تخت رفته ودر همانجا مرده بود، رسول الله صلی الله علیه وسلم چهار روز در انتظار ماند وحی نیامد. گفت: ای خوله در خانه فرستاده خدا چه رخ داده است که جبرائیل آمین نمی آید، با خود گفتم: بهتر است خانه را جمع وجور و تنظیف نمایم، زمانیکه زیر تخت را جارو می زد، لاشه چوچه سگی را که در آنجا مرده بود بیرون آورد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که در میان پیراهن خود می لرزید آمد وهر وقت که وحی نازل می شد در آن حال اندام مبارک اش مرتعش می گردید، انگاه خدای بزرگ «وَالضُّحَی... تا... فترضی» را نازل کرد.

حافظ ابن حجر گفته است: موضوع دیر آمدن جبرئیل به سبب چوچه سگ مرده مشهور است اما سبب نزول آیه بودنش غریب بلکه شاذ مردود است.

ابن جریر از عبد الله بن شداد روایت کرده است: خدیجه (رض) به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: فکر می کنم خدایت از تو بیزار شده است. پس این آیه نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان از قول عروه روایت می کند: جبریل آمین بسیار دیر به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم نیامد وآن بزرگوار شدیداً بی تاب شد.ام المؤمنین خدیجه گفت: فکر می کنم پروردگارت از تو بیزار شده است که این همه بیتابی از تو دیده می شود. پس این آیه نازل شد.

هر دو روایت مرسل وروایان آنها ثقه وراستگو هستند.

حافظ ابن حجر میگوید: ظاهراً معلوم می شود که ام جمیل وخدیجه هر دو این سخن را گفته اند.

خدیجه (رض) برای اظهار همدردی وام جمیل پیامبر را سرزنش کرده است.

محتوا سوره:

طبق برخی از روایات وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اثر تاخیر و انقطاع موقت وحی پریشان وناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود، این سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست.

این سوره با دو قسم آغاز می شود، سپس به پیامبرصلی الله علیه وسلم بشارت می دهد که پروردگار هرگز تو را رها نساخته است.

بعد به او نوید ومژده می دهد که خداوند آنقدر به او عطا می کند که خشنود شود.

و در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبرصلی الله علیه وسلم را در نظر او مجسم می سازد که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین لحظات زندگی حمایتش نموده است.

و لذا در آخرین آیات به او دستور می دهد که (به شکرانه این نعمتهای بزرگ الهی) با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت الله را بازگو نماید.

تفسیر سوره:

«**وَالضُّحَى**» (۱) (قسم به ضحی) ضحی نام وقت بالا آمدن آفتاب در آغاز روز است. یعنی: قسم به روشنایی روز.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى**» (۲) (وقسم به شب چون بپوشد» اصمعی میگوید: «سجو شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی که شخص جامه را بر خویشتن می‌پوشاند». دلیل این‌که حق تعالی در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در این سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضیلت هر یک از شب و روز میباشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این‌که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهمیت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می‌کند و دلیل این که مخصوصا از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس‌گرفتن آنها با یک دیگر بعد از تنهایی شب است.

«**مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى**» (۳) جواب قسم این است: «پروردگارت تو را و انگذاشته» بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می‌کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نورزیده است.

مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند «والضحی» به معنای نور است و با نزول وحی تناسب دارد و «والیل» به معنای شب است و با انقطاع وحی تناسب دارد و آیه مذکور به این معناست که خداوند با پیامبر قهر نیست!

قلی: نفرت ورزیدن به سختی است.

«**وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى**» (۴) (و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیاست» در این آیه متبرکه میتوان نقاط مهم ذیل را به برسی گرفت:

اول اینکه گفته شده است که آخرت برایت بهتر از دنیا است.

«اینده ای» بهتر وروشنی نسبت به گذشته در انتظار تو است.

سوم: اینکه تابش وحی برتو، پس از این توقف، در حالت بهتر وآسان تر از سابق خواهد بود، در گذشته در یافت وحی بر تو شاق ودشوار می گذشت، ولی در آینده بشکل بهتر و آسان تر آنرا آخذ ودر یافت خواهی کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیرت نویسان می نویسند که: در برخی از اوقات در یافت وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان دشوار می گذشت که در سرمای سخت زمستان از همه وجودش عرق سرازیر می شد.

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بر روی بوریا خوابیده بودند و درشتی بوریا بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول‌الله! آیا به ما اجازه نمی دهید که چیزی را بر روی بوریا برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «ما لی وللدنیا، إنما مثلی ومثل الدنیا کراکب ظل تحت شجرۀ ثم راح وترکها: مرا چه‌کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده است، سپس رفته و آن را ترک نموده است».

طبرانی در «معجم اوسط» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله فرمود: «شهر ها وسرزمین هایی را که امتم بعد از من فتح می کنند، برایم اشکارا نشان داده شد و مشاهده آنها خرسندم ساخت، پس خدای بزرگ «**وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى**» را نازل کرد. (اسناد این روایت حسن است)

حاکم و بیهقی در «دلائل النبوه» و طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: شهر ها و دهاتی که یکی بعد از دیگر مغلوب مسلمانان گردید ه وفتح می شدند آشکارا به پیامبر نشان داده شد. پیامبر از مشاهده آنها بی نهایت خرسند گردید. پس «**وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى**» (۵) «و البته پروردگارت به‌زودی به تو میبخشد» گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلی علیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امتت را در آخرت «**پس خشنود میشوی**» به این بخشش ها و پاداشها.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «إذن لا أرضی و واحد من أمتی فی النار: پس حالا که چنین است؛ من راضی نمیشوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

سبب نزول این آیه: نیز مانند سبب نزول آیه قبل است. ابن‌عباس رضی‌الله عنهما روایت می‌کند: سرزمین هایی که بر امت آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم فتح میشود شهر به شهر بر رسول الله صلّی الله علیه و سلّم عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آنگاه نازل گردید: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى**.

«**أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى**» (۶) «مگر تو را یتیم نیافت پس جایت داد؟» یعنی: پرودگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و کاکایت ابو طالب بود زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم هنگامی‌که در شکم مادر شان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت سالگی تحت سرپرستی پدرکلان خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابو طالب کاکایش سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

مفسرین مینویسند: حکمت در این‌که خداوند جلّ جلاله آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاعشان بپردازند چنان‌که وقتی رسول الله صلّی الله علیه و سلّم با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه های صدق و صحت رسالت ایشان گردید. در حدیث شریف آمده‌است که چون مردی نزد رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین در حدیث شریف آمده‌است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به‌هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

«**وَوَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدَى**» (۷) «و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی‌دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی‌دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدینها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمیتوان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل‌کرد زیرا انبیا علیهم السلام از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضلال» در اینجا به‌معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است چنان‌که بیان شد.

«**وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى**» (۸) «و نیاز مندت یافت و بی نیاز ساخت » یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله مند و بی مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی که به‌تو از طریق فتوحات سر زمین ها و اماکن کفار بخشید.

یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی الله عنه آن‌گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لیس الغنی عن کثرة العرض ولکن الغنی غنی النفس: توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی‌نیازی نفس است».

«**فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ**» (۹) «پس اما یتیم را پس خشونت مکن» یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به‌سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجود اطفال یتیم که پدر یا والدین خود را در طفولیت از دست داده‌اند در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. در همه‌ی ادیان الهی ابراهیمی به این کودکان توجه بعمل آمده است و بر ضرورت تعهّد در برابر آنان، حفظ حقوقشان و اظهار لطف به آنان تأکید میکنند.

پروردگار با عظمت ما پیروان ادیان الهی از جمله به بنی اسرائیل هدایت به نیکی به ایتام نموده وازجمله عهدی است که خداوند از بنی اسرائیل در مورد گرفته شده است: «**وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلا اللّهَ وَبِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ**»؛ (سوره بقره آیه ۸۳) «به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید.»

این آیه‌ی شریفه، احسان به چند گروه را از وظایف ضروری اهل ایمان و از مصادیق اعمال شایسته دانسته است که یتیم نوازی از جمله آنان است؛ چرا که بندهای این میثاق، عام است و به بنی‌اسرائیل اختصاص ندارد؛ بلکه از اصول حقیقی دین الهی است که در همه‌ی شرایع مقدسه بوده است و تغییر نمیکند.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «**لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ**» (بقره / ۱۷۷) (نیکی (تنها) این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و از کار افتادگان و... انفاق کند....)

هکذا در (آیه: ۱۵۲ سوره انعام) میفرماید: «**ولا تقربوا مال الیتیم الاّ بالتی هی احسن**) به مال یتیم نزدیک مشوید جز به بهترین وجه.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن کریم با تعبیرات گیرا و گویا، مسئولیت مردم و دولت اسلامی را در باره‌ی ایتام برشمرده است. این کتاب مقدس و آسمانی با برترین شیوه از ایتام تجلیل و بر رسیدگی به امور مادی و معنوی، فردی و اجتماعی آنان تأکید میکند. همچنین کوتاهی در سرپرستی آنها را توبیخ کرده، سبب کیفر دنیوی و اخروی میداند.

قرآن مجید در آیات مختلف، نیکی و رسیدگی به امور مادی و معنوی افراد یتیم را پس از احسان به والدین و نزدیکان قرار داده و این نیکی را یکی از زمینه های سازندگی اخلاق و مبارزه با بخل، غرور و مفاسد اخلاقی معرفی کرده است.

یتیم:

یتیم در لغت عرب، به شخص نا بالغ گفته می‌شود که پدرش را از دست داده (فوت کرده) باشد و پس از بلوغ این اسم از او برداشته شود. (لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، سوم، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲، ص ۶۴۵.)

از دیدگاه شرع مقدس اسلام طفل یتیم با از دست‌دادن سایه‌ی پرمهر پدر، احساس خلأ و کمبود فراوان میکند که این خلأ با محبت و دوستی قابل جبران است.

مادران مهربان و دلسوز، این کمبود را تا حدودی جبران می‌کنند؛ ولی اسلام، همگان را مکلف کرده است تا در صورت وجود مادر یا سرپرست، او را در قبال این امر مهم یاری کنند و در غیر این صورت آنها را تحت حمایت خویش قرار دهند.

دین مبین اسلام، حقوقی را در قبال ایتام واجب کرده است که شناخت آن حقوق، ما را در انجام وظایف ومسولیت های ما کمک میکند.

قابل تذکر است که: رسول الله صلّی الله علیه و سلّم با یتیمان به نیکی، شفقتی ومهربانی زاید الوصفی رفتار کرده و در حق آنان به نیکی هدایت ودساتیر متعددی در زمینه اهتمام وتوجه در حق ایتام صادر فرموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ**» (۱۰) «و اما بر سائل چیغ نزن» یعنی: اگر کسی به عنوان کمکی از تو چیزی در خواست کرد، بر او چیغ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان.

«**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**» (۱۱) «و اما به نعمت پروردگارت، پس بگو» به پیامبر صلی الله علیه وسلم ثروت و دارای از پدر به میراث نه مانده بود، او نه تنها درد محروم شدن از سر پرستی پدر را چشیده بود ودر سن شش سالگی از آغوش پر عطوفت مادرش محروم شد، بلکه جوانی اش را در فقر، تنگدستی ونادارى سپرى کرد، ولی دیری نگذشت که با ثروتمند ترین زن قریش، در قدم نخست او را شریک تجارت خود گرفت و سپس پیشنهاد ازدواج با او را داد وبدینترتیب راه های بیرون رفتن از تنگدستی برویش گشوده شد.

درتفسیر «**وَ أما بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ**» باید گفت که: «**حَدِّثْ**» از تحدیث مشتق شده که به معنای گفتن سخن میآید.

هدف از آن اینست که شما نعمت های پروردگار را پیش مردم بیان کنید، زیر این یکی از راه های شکر گزاری است، تا جای که اگر کسی بر دیگری احسان کند به او دستور داده شده که از محسن سپاسگزاری نماید.

در حدیثی آمده است: کسی که بر احسان مردم شکر بجا نیاورد، او شکر الله را نیز بجا نخواهد آورد) «**من لا یشکر الناس لا یشکر الله**» (رواه احمد، ورواته ثقات، مظهری)

در حدیثی دیگری آمده است که: هر کس بر دیگری احسان کند، او هم باید در عوض احسان او، احسان کند، و اگر توان مالی ندارد، در پیش مردم او ستایش کند، زیرا هر کسی در جمع مردم از کسی ستایش کرد، او حق سپاسگزاری را بجاء آورد. (تفسیرمظهری)

یاد داشت: بجا آوری شکر هر نعمت، واجب است، شکر نعمت مال این است که ازآن مقدری در راه الله با اخلاص نیت صرف کند، و شکر نعمت علم ومعرفت این است که آن را به دیگران تدریس کند. (رواه البغوی عن جابر بن عبد الله، مظهری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکر گزاری از نعمت های الهی:

در آیهٔ «**وَ أما بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ**» پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: نعمت های پروردگارت را یاد اوری کن. یاد اوری کردن نعمت به معنای برتری‌جویی و فخر بر دیگران نباید باشد بلکه به معنای یادآوری نعمت هاست که انسان را شاکر و در مقام عبودیت تکامل بخشیده و باعث میشود کم تر،کمبود ها و درد ها را احساس کند، چرا که خداوند به قدری به ما نعمت داده است که اگر نعمتی هم گرفته شود نمیتوان شکر نعمت های دیگر را به جای آورد.

- انسانی که نعمت های خداوند را متذکّر است در گرفتاری، سختی و بلایا هم دچار یأس و ناامیدی و اضطراب نمی شود و روحی آرام و قلبی مطمئن دارد.

یاد آوری نعمت ها دو گونه است:

لسانی و عملی:

لسانی، که همان شکر گزاری و سپاس است.

عملی، که همان انفاق و بخشش در راه پروردگار است، بخششی بدون منّت که حکایت از نعمت های فراوانی داشته باشد که خدای کریم به او ارزانی فرموده است مانند: صرف مال در خیرات جاریه و باقیات الصالحات مانند: ساخت مسجد، مدرسه، نشر کتب سودمند و... پروردگار عالم نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور شکرگزاری داده به جهت این است که ما در مکتب عالی تربیت، بهترین مراتب شکرگزاری را طی نمائیم.

خدای متعال نجات و پیروزی و ازدیاد نعمت هایش را در شکرگزاری و عذاب را در کفران نعمت ها داده و خطاب به بنی اسرائیل(در ادامه‌ی مواعظ موسی (علیه السّلام) و یا در یک جمله‌ی مستقل خطاب به مسلمین (هر دو تفسیر، در تفاسیر قرآن آمده که البته جمع آن هم منافاتی ندارد) میفرماید: «**لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**»؛ اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما می افزایم و اگر کفران کنید شما را مجازاتی شدید خواهم کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته این را هم باید گفت که پروردگار عالم نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور شکرگزاری داده به جهت این است که ما در مکتب عالی تربیت، بهترین مراتب شکرگزاری را طی نمائیم.

شکر چیست:

شکر در لغت به معنای تصور نعمت در ذهن و اظهار آن در گفتار و کردار است. شکرگزاری با قلب، زبان و عمل، در روایات اسلامی نیز به همین معنی آمده است.

شکرگزاری در اسلام:

شکر گزاری بدرگاه الهی از مهمترین خصوصیات انسان است. گرچه نعمتها و فضل پروردگار بسیار زیاد می باشد و قابل شمار نیست امّا همین معرفت و شناخت که بشر بداند از شکر الهی عاجز است مقدمه ای بر رویش این فرهنگ در وجود او خواهد بود. شکر مراتب و درجاتی دارد، تشکر به قلب و اعماق روح و روان و تذکر به آنچه اعطاء شده است، جاری ساختن بر زبان و ثناگویی منعم، بروز شکر بر جوارح و اعضاء به نحوی که انسان در حد توان بتواند از قوای خود در جهت مصالح و اموری که رضایت الهی در آن نهفته است اقدام نماید.

قرآن مجید در بیش از هفتاد آیه، سپاسگزاری و قدردانی را چه از جانب خدا و چه از سوی انسان ها مورد اشاره قرار داده و با عناوین گوناگونی بر انجام این کار نیک پای فشرده است. همچنین در روایات زیادی به این امر سفارش شده است که بعضی از آنها عبارت اند از:

تشکر از خدا و از پدر و مادر:

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ في عامَينِ أَنِ اشْكُرْ لي وَ لِوالِدَيكَ إِلَي الْمَصير» ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با سستی روز افزون حمل کرد و شیرخوار گیش دو سال است، سفارش کردیم که سپاس من و پدر و مادرت را به جای آر؛ زیرا بازگشت به سوی من است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراتب شکر:

سپاس وشکر گزاری در برابر نعمت های وسیع ولا یتنهی پروردگار مطابق فهم علمای اسلام در سه مرحله انجام می پذیرد: (شگر گزاری قلبی، شکر گزاری زبانی، و شگر گزاری عملی)

شکر گزاری قلبی:

بدین معنی است که قلب سپاس گزار همواره یاد نعمت و بخشش نعمت گستر و بزرگداشت و تعظیم اوست و در برابر بزرگی و توجه او اظهار کوچکی و نیاز می کند و با تفکر در کارهای بزرگ و مخلوقات گوناگون خدا و اراده خیررسانی به بندگانش، شگفتی خویش را ابراز میدارد و خضوع و خشوعش افزون می شود.

شکر گزاری زبانی:

شگر گزاری زبانی بدین معنی است که: شکرگزار به تمجید و ثناگویی و تسبیح و تهلیل نعمت دهنده می پردازد و در حد فکر و توان خود، او را می ستاید. همین طور در قالب امر به معروف و نهی از منکر دیگران را نیز به اطاعت از او وا می دارد.

شکر گزاری عملی:

شگر گزاری عملی عبارت از مرحله سوم شکر، سپاس گزاری عملی در برابر نعمت گستر است که نعمت پذیر باید تلاش کند نعمت های خدا را در راه نافرمانی او به کار نگیرد، بلکه از آن ها برای اطاعت و عبادت او کمک بجوید.

تشویق به شکرگزاری:

دین مقدس اسلام پیروان خویش را به شکرگزاری سفارش و تشویق کرده و افراد سپاس گزار را ستوده است:

قرآن عظیم الشان می فرماید:ای کسانی که ایمان آورده اید از آن پاکیزه هایی که روزی شما کرده ایم بخورید و اگر خدا را می پرستید سپاسش را به جای آورید. و نیز می فرماید: هر کس خواهان پاداش آن جهان باشد به او میدهیم و شاکران را پاداش خواهیم داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کفران نعمت:

کفران نعمت به معنای پوشاندن و نادیده گرفتن نعمت هاست. خداوند، اگرچه نیازمند سپاس گزاری و عبادت ما نیست، ولی از روی حکمت و مصلحت عبادت را بر بندگان ضروری دانسته است و در قرآن کریم پس از نوید به سپاس گزاران می فرماید: آن که سپاس گزاری کند سپاسش به نفع خود اوست و هر که کفران ورزد، خداوند بی نیاز و ستوده است.با این که خداوند از سپاس و تشکر نعمت پذیران بی نیاز است و بزرگوارتر از آن است که ناسپاسان را محروم سازد، ولی کفران نعمت، خود، سبب برخی از ناهنجاری ها می شود از جمله:

۱- پستی:

انسان ناسپاس، پستی و بی کفایتی خود را اثبات میکند چرا که عقل و وجدان انسان می گوید که نعمت پذیر باید سپاس گزار باشد و زیر پا گذاشتن داوری عقل و وجدان از کسانی سر می زند که در پستی و بی ارزشی به حد حیوانیت رسیده، بلکه پست تر شده اند.

۲- زوال نعمت:

کفران نعمت، سبب بی ثباتی و ناپایداری نعمت ها می شود و خیر و برکت را از بین می برد. همان طور که سپاس گزاری سبب بقای آن می شود.

۳- کم شدن احسان و نیکی:

اثر دیگر کفران نعمت، رخت بستن خیر و احسان از جامعه است، چرا که ناسپاسی، صاحبان نعمت را دلسرد می کند و از انعام و بخشش باز می دارد. سنت خداوند نیز چنین است که اگر بندگان کفران نعمت ورزند از فضل و احسانش بکاهد.

٤- عقوبت سریع:

تاثیر منفی دیگر کفران نعمت، تسریع در شکنجه و عقوبت کافر نعمت است.

۵- رفتن به دوزخ:

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخرین برداشتی که کافر نعمت از محصول خود می کند، رفتن به دوزخ سوزنده است، زیرا او با پوشاندن نعمت های خدا و نادیده گرفتن احسان بندگان او از راه خدا منحرف می شود و قدم در راه ستم می نهد که پایانی جز جهنم نخواهد داشت این سرانجامی است که قرآن به آنان نشان داده است: آیا ندیده ای کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند و مردم خود را به دیار هلاکت بردند، آنان به قرارگاه بد، دوزخ، داخل می شوند.

وحی چیست:

تعریف وحی:

ابن ابی حاتم از طریق عقیل از زهری آورده است که از وحی سؤال شد: در جواب گفت: وحی آن است که خداوند بر پیامبرانش می فرستد ودر قلب پیامبر ثابت می ماند، پس با آن تکلم می کند وآن را می نویسد، وآن کلام الله است، وقسمتی دیگر از وحی پیامبر به آن گفتگو نمی کند وآن را برای کسی نمی نویسد وبه نوشتن آن مامور نیست ولی به صورت حدیث آن را برای مردم بازگو می کند که خداوند اورا امر فرمود که آن مطلب رابرای مردم بیان نموده وبه آنان تبلیغ کند. (ترجمه الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین عبد الرحمن سیوطی) علما در مورد اینکه وحی چیست وبه چه کسانی وحی می شود می فرماید:

کلمه وحی در زبان عربی چندین معنی دارد که در قرآن کریم از این معانی در جاهای مختلف بکار رفته است، از جمله معانی وحی عبارتند از:

۱- الهام غریزی برای حیوان، مانند الهام به زنبور عسل: «**وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ**» (سوره نحل ۶۸). یعنی: «و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که: «از کوه‌ها و درختان و داربستهایی که مردم می‌سازند، خانه‌هایی برگزین». مراد از این وحی، الهام غریزی است، یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد. زنبوهای عسل

(c) ketabton.com: The Digital Library

برابر فطرت خود خانه های خویش را تهیه می‌بینند، و این فطرت را خدای متعال در وجود آنها نهاده که همان الهام غریزی می باشد.

۲- الهام فطری برای انسان.

۳- اشاره سریع بحالت رمز، مانند اشاره زکریا علیه السلام: «فَخَرَجَ عَلَي قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَي إِلَيهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيا» (سوره مریم ۱۱).

یعنی: او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(بشکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گویید!» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد.

٤- وسوسه شیطان بر نفس انسان:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيوحُونَ إِلَي أَوْلِيآئِهِمْ لِيجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (سوره انعام ۱۲۱). یعنی: و شیاطین وسوسه القا می‌کنند به‌سوی دوستان خویش تا با شما خصومت کنند، اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود.

پس کلمه وحی در لغت عرب تمامی معانی فوق را دارا می باشد، اما معنای مورد نظر ما در اینجا، معنای اصطلاحی آن است.و مقصود از معنای اصطلاحی وحی، یعنی: ارتباط خدا با پیغمبران با واسطه یا بدون واسطه است.

اما وحی – با آن معنای اصطلاحیش - تنها به ملائکه و انبیای الهی مختص می شود، دلیل وحی بر ملائکه این فرموده الله متعال است: «إِذْ يوحِي رَبُّكَ إِلَي الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِ ينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (سوره انفال ۱۲). یعنی: و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم دارید! بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می‌افکنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و دلیل نزول وحی بر انبیاء الهی، این فرموده الله متعال است: «**إِنَّا أَوْحَينَا إِلَيكَ كَمَا أَوْحَينَا إِلَي نُوحٍ وَالنَّبِيينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَينَا إِلَي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَي وَأَيوبَ وَيونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيمَانَ وَآتَينَا دَاوُودَ زَبُورًا**» (نساء ۱۶۳).

یعنی: ما به تو (محمد) وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (ذوریه) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم.

بنابراین تنها بر ملائکه و انبیاء و پیامبران علیهم الصلاۀ و السلام وحی می شود، اما هیچ دلیل قرآنی یا حدیثی وجود ندارد که ثابت کند وحی – با آن تعریف اصطلاحیش – بر غیر از ملائکه و انبیاء نازل شود. روشهای وحی بر انبیاء نیز مختلف است.

زبان وحی:

ابن ابی حاتم از سفیان ثوری روایت کرده که گفت: هیچ وحی بغیر عربی نازل نشد است، بلکه هر پیامبری آن را برای قومش ترجمه می کرد.

حالت پیامبر اسلام در وقت وحی:

وضعیت وحالتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت وحی در حدیثی ابن سعد که حضرت بی بی عایشه روایت کرده چنین است: « پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که وحی بر او نازل می شد سرش را می پوشانید ورنگش تغییرمی کرد، و در دندن های خود احساس سردی می کرد، وعرق می کرد بطوری که مانند مروارید از صورتش سرازیر میشد.

طروق وحی:

قرآن عظیم الشان در (آیه ۵۱ سوره شوری) سه طریق وحی بر پیامبران الهی را بیان فرموده است: «**وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يكَلِّمَهُ اللّهُ إِلّا وَحْيا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يرْسِلَ رَسُولًا فَيوحِي بِإِذْنِهِ مَا يشَاء إِنَّهُ عَلِي حَكِيمٌ**» (یعنی: و شایسته هیچ انسانی نیست که

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلندمقام و حکیم است!

منظور از وحی در اینجا معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که میتوان کلمه‌ی وحی در آیه را به خواب دیدن تفسیر کرد.

پس بر طبق این آیه کریمه، خدای متعال از سه طریق با رسولان و انبیای خود سخن می گوید:

۱- از طریق رؤیای صالحه

۲- از طریق سخن گفتن از پشت حجاب

۳- از طریق ارسال ملائکه و نزول وحی بوسیله ملائکه وحی

اما اینکه گفته شود که: «نحوه ی وحی برای هر پیامبری متفاوت بوده» این سخن بطور صد در صد هم صحیح نیست، زیرا همانگونه که در آیه فوق آمد، خدای متعال تنها از آن سه طریق با انبیای خود مرتبط می شود، و ممکن است پیامبری از هر سه طریق با خدای متعال در ارتباط باشد (مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم) و ممکن است که پیامبر دیگری تنها از دو طریق (رؤیای صالحه و ارسال فرشته) در ارتباط باشد، پس ممکن است پیامبری با دیگری در نحوه ی وحی اشتراک داشته باشند.

مثلا ابراهیم علیه السلام از دو طریق (رؤیای صالحه و ارسال فرشته) بر وی وحی شده است، مثلا در مورد رؤیای صالحه، آیه زیر این مطلب را تایید میکند:

۱- وحی بر ابراهیم علیه السلام از طریق رؤیای صالحه:

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ *

(c) ketabton.com: The Digital Library

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِيا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (صافات ۱۰۰-۱۱۲).

یعنی: ابراهیم گفت: پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش،ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد... او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» ما این گونه، نیکوکاران را جزا میدهیم! این مسلّماً همان امتحان آشکار است! ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم، و نام نیک او را در امّتهای بعد باقی نهادیم! سلام بر ابراهیم! این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم! او از بندگان باایمان ما است! ما او را به اسحاق -پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم!

۲- همچنین بر ابراهیم علیه السلام از طریق ارسال فرشته، وحی شده است: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَي قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»

(سوره هود ۶۹). یعنی: فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.

اما سخن گفتن خدا از پشت حجاب با پیامبری، تنها برای موسی علیه السلام و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ثابت شده است، چنانکه در مورد موسی علیه السلام آمده: «وَلَمَّا جَاء مُوسَي لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَي الْجَبَلِ» (سوره اعراف ۱۴۳). یعنی: وهنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا (در دنیا) نخواهی دید! ولی به کوه بنگر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین ثابت شده که در شب معراج، خدای متعال از پشت حجاب با پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن گفته، البته بر پیامبر صلی الله علیه وسلم از طریق رؤیای صالحه و از طریق ارسال فرشته نیز وحی نازل شده است.

خلاصه اینکه خدای متعال از سه طریق با پیامبران خود در ارتباط بود، که در این میان بعضی از انواع وحی (سخن گفتن از پشت حجاب) تنها مخصوص دو تن از پیامبرانش بوده، ولی بیشتر پیامبران در دو نوع دیگر (یعنی از طریق رؤیای صالحه و یا ارسال فرشته) مشترک بودند، و اینگونه نبوده که هر پیامبری به روش خاصی وحی شده باشد.

حکمت وحی به زنبور عسل:

در مورد حکمت وحی به زنبور عسل خداوند متعال می فرماید: «**وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ**» (سوره نحل/ ۶۸) «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی «الهام غریزی» کرد که از پاره‌ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست (و چفته سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.» منظور از وحی در اینجا معنای شرعی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که الهام باشد، زیرا وحی دارای معانی متعددی است از جمله: الهام غریزی یا الهام فطری، اشاره کردن، و وسوسه شیطان نیز نوعی وحی است که از جانب شیطان بر انسان القاء می شود، چنانکه قرآن میفرماید: «**وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ**» (سوره انعام/ ۱۲۱)«و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند.»و مراد از وحی در آیه فوق (سوره نحل/ ۶۸) به معنای « الهام» است و آن الهام از نوع غریزی می باشد، یعنی پروردگار به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنبور عسل در پرتو الهام فطرتی کار می کنند که آفریدگار در آنها به ودیعت نهاده است. الهام نیز نوعی وحی است که زنبوران عسل به مقتضی آن کار می کنند.
زنبور عسل برابر فطرت خود خانه‌های خویش را تهیه می‌بینند، و این فطرت را خدای متعال در وجود آنها نهاده که همان الهام غریزی می باشد.
ولی انسان ها قسمتی از امورات خود را بصورت غریزی انجام می دهند ولی قسمتی دیگر را باید توسط انبیای الهی ارشاد شوند تا به مسیر درست رهنمود شوند، و خدای متعال توسط وحی به برگزیدگان خود وحی فرموده تا در میان انسانها این رهنمودها را منتشر کنند، و با آمدن آخرین پیامبر خدا و کتابش قرآن؛ آن رسالت به اتمام رسید و دیگر نیازی به نزول وحی ندارند.

قسم به غیر الله:

سوگند خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اسماء و صفات خداوند حرام است و جزو شرک اصغر محسوب می شود، و حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «**من حلف بشيء دُونَ اللهِ فَقَد أشرَک**» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (۱۵۳۵) و گوید: حدیث حسن است.)
بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اسماء و صفاتش باشد، مثلا سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همان طور که خداوند متعال میفرماید: «**وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**» (سوره الشمس: ۶-۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظّم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز وغیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر وغیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد قسم یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچیک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز می بود آنها به این موارد سوگند می خوردند..

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یادآوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوهها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابراین فقط خالق آنها (یعنی خداوند) می تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم.

پس ما نیز نباید به آنها سوگند یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما یاد آوری کند..

و اگر سوگند خوردن به غیر خدا جایز می بود، قطعاً پیامبر صلی الله علیه وسلم بجای آنکه ما را از آن نهی کند با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غیر خدا می داد، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند: «**أَلَا إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ**» بخاری (۲۶۷۹) – مسلم (۱۶۴۶) (هان! بدانیدکه الله تعالی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما را از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هر کسی که می‌خواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید.)

در روایتی دیگر عبدالله بن‌عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَن كان حالفًا فلا يحلِف إلّا بالله**» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یادکند،) راوی می‌گوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لاتَحلِفُوا بآبائكم**» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید.) بخاری (۳۸۳۶) مسلم (۱۶۴۶)

و روایت ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم این موضوع را تأیید می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: بِاللّاتِ وَالْعُزّي فَلْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلّا اللّهُ، وَمَنْ قَالَ لأخيهِ تَعَالَ أُقَامِرْكَ فَلْيَتَصَدّقْ**» رواه مسلم و غیره،

(هرکس به لات و عزی سوگند یاد کند باید «**لا اله الا الله**» بگوید، و هرکس به دوستش بگوید: بیا قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد.) بخاری (۴۸۶۰) مسلم (۱۶۴۸).

پیامبر صلی الله علیه وسلم هر مسلمانی را که با لات و عزی سوگند یاد کند دستور داده است لا اله الا الله بگوید (یعنی: تجدید ایمان‌کند). زیرا سوگند به غیر الله با کمال توحید منافات دارد و در این کار به وسیله سوگندکه مخصوص الله است به غیر الله تعظیم شده است.

خلاصه اینکه اگر در قرآن کریم خداوند متعال به ماه وآفتاب و زمین و آسمان و سایر مخلوقات قسم میخورد، اشکالی نیست، زیرا خداوند متعال که پروردگار و خالق جهانیان است به مخلوقاتش قسم میخورد، ولی برای یک مخلوق جائز نیست که به مخلوق دیگری قسم بخورد، و فقط باید به خداوند متعال و یا به اسماء و صفات و کلام خداوند قسم بخورد، مثلا بگوید «والله» و یا «به کلام الله» و از این قبیل سوگند ها.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الشرح

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ﴿۱﴾ وَوَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکَ﴿۲﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَکَ﴿۳﴾ وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يسْرًا﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يسْرًا﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ﴿۷﴾ وَإِلَى رَبِّکَ فَارْغَبْ﴿۸﴾

معلومات مؤجز:

(سورهٔ الشرح) مکی، و داری (۱) رکوع، (۸) هشت آیت، (۲۷) بیست و هفت کلمه، (۱۰۲) یکصدو و دو حرف، و (۳۷) سی وهفت نقطه است.

از متن و محتوی این سوره وهم اهنگی اش با سورهٔ «الضحی» بو ضاحت معلوم می شود که هر دو در شرایط یکسان و یکی پی دیگر، نخست «الضحی» و سپس «الشرح» نازل شده.

سوره «الضحی» را چنان می یابیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم در محاصره مشکلات شدید است، فشارها، تهدید ها و مشکلات چون پردهٔ تاریک شب بر او سایه افگنده. در سورهٔ الضحی به او اطمینان داده می شود که پردهٔ تاریک این شب ظلمانی دریده خواهد شد، فجر آینده روشن طلوع خواهد کرد وبه آینده بهتری نائل خواهی آمد. در سورهٔ «**الشرح**» می خوانیم که «بار کمر شکن» از دوشش برداشته شده، «الشرح صدر» نائل گردیده، کارش رونق یافته و شهرتش بالا رفته، برخی از دشواری ها ومشکلات رفع شده و از ناحیه حل حتمی دشواری ها باقی مانده به او اطمینان داده می شود.

اسباب نزول:

وقتی که مشرکان به دلیل فقر و تهیدستی مسلمانان را مورد سرزنش قرار دادند، این سوره نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن جریر از حسن (رض) روایت کرده است: هنگامی که پروردگار متعال آیه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» را نازل کرد، رسول الله گفت: شاد باشد که آرامش وراحت نصیب شما شد و هر گز یک سختی و بیچارگی نمی تواند دو راحتی وآسایش را مغلوب کند.

آشنایی با سورۀ انشراح:

مفسرین دراین مورد همه متفق القول اند که: این سوره بعد از سورۀ «والضحی» نازل شده و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می کند. در این سوره قسمتی از مواهب الهی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شمرده شده است و در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سورۀ والضحی آمده وسه موهبت بزرگ الهی در سورۀ انشراح آمده است. مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و بر سه محور دور میخورد.

یکی بیان همین نعمتهای سه گانه و دیگر بشارت به پیامبر صلی الله علیه وسلم، از نظر برطرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش.

مجموع این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم وتسلی او در برابر مشکلات و وعدۀ نصرت و تأیید او در برابر مشکلات و فراز و نشیبهای راه رسالت است.

اگر کسی حالات پیامبر صلی الله علیه وسلم را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران زندگی اش بنگرد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست، بلکه یک تأیید الهی و ربانی است.

بخاطر همین شرح صدر بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عالیترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت و وظایف خود را در این راه به خوبی انجام داد.

در سوره انشراح لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار وتسلّی و دلداری به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این سوره از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواهد که با توجه به این آثار درخشان، هیچ گاه از تلاش در راه خدا باز نایستد و هنگامی که کاری را به اتمام رساند، کار بزرگ‌تر و سخت تری را شروع کند تا از آثار آن نیز بهره‌مند شود.

ترجمهٔ مختصر:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ**» (۱) «آیا فراخ نساختیم برایت سینه ات را ؟».

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) «و بار سنگین تو را از (دوش) تو برنگرفتیم؟».

الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ (۳) «همان باری که پشت تو را سنگین کرده است؟».

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) «وبلندی بخشیدیم یا د وذکرت را ؟».

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (۵) «پس بی‌گمان در کنار دشواری آسانی است».

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (۶) «به یقین در کنار دشواری آسانی است».

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) «پس هنگامی‌که (در کار و بارت) فراغت یافتی، بکوش».

وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸) «و به‌سوی پروردگارت روی‌آر».

تفسیر مختصر سوره:

«**أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ**»

(آیا ما سینه تو را نگشودیم (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختیم، و تاب تحمّل نا بسامانی های محیط جاهلیّت و سختی های مسؤولیّت بزرگ نبوّت را به تو عطاء نکردیم؟).

مفسرین در توضیح «**أَلَمْ نَشْرَحْ**... » میفرماید:

شرح صدر. کنایه از: سعه صدر، رهائی از غم و اندوه حیرت و ضلال پیش از نبوّت، تاب تحمّل مشکلات مسؤولیّت نبوّت و رهبری، صبر و حوصله در برابر ناملایمات محیط و درد سر های کفّار و مشرکان و دیگران است (ملاحظه فرماید سوره انعام/ ۱۲۵، سوره زمر/ ۲۲، سوره طه/ ۲۵، سوره نحل/ ۱۰۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندۀ محترم!

اگر توجه فرموده باشید: در آیه «**أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ**» (ما تو را مشمول انواع نعمتها ساختیم !) پروردگار با عظمت ما با یک لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده وتسلی به پیامبر صلی الله علیه وسلم صحبت وخطاب فرموده است:«آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم».

منظور از «شرح صدر» در اینجا گسترش روح و فکر پیامبر به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد میباشد، این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشدکه هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط وگسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان.

پیامبر صلی الله علیه وسلم الگوی کامل برای زندگی فردی و اجتماعی ما انسانها است؛ چراغ هدایتی است که جهان بشریت را روشنی بخشیده و با سیره و سخنش سنت‌های زیبا را پایه‌گذاری کرده و برنامه جامع سیر از خاک تا افلاک و از دنیا تا آخرت را ارائه فرموده است. از این روست که سیره و سخنان گهربار آن شخصیت بی بدیل توجهی ویژه می‌طلبد. یکی از سیره های پراهمیت آن حضرت شرح صدر است؛ سیره‌ای که خداوند در قرآن از آن با عظمت یاد می‌کند و آن را یکی از منت های بزرگ خویش بر میشمارد.

شرح صدر و گشادگی سینه پیامبر اسلام است که بار سنگین رسالت بر حضرتش قابل تحمل بود، بار سنگینی که پشت انسان را خم می‌کند.

همین شرح صدر است که او را در برابر همه ناملایمات سربلند و پیروز میگرداند و خداوند آوازه اش را بلند میسازد. بهترین وسیله برای پیمودن راه حق و کمال، فراخی سینه و شرح صدر است. هر چه سینه فراختر باشد پرواز بلندتر است. سعه و گستردگی قلب و روح حبیب خدا تا آنجاست که بر ماسوای خداوند احاطه دارد و همه عالم ریزه‌خوار سفره نور و احسان آن رحمة للعالمین‌اند. هر چند قلم و بیان عاجز از درک روح بلند الهی آن بزرگوار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تفسیر (آیه ۱۲۵ سوره انعام) مفسر انوارالقرآن مینویسد:

«فَمَن يرِدِ اللّهُ أَن يهْدِيهُ يشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يرِدْ أَن يضِلّهُ يجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيقًا حَرَجًا كَأَنّمَا يصّعّدُ فِي السّمَاء كَذَلِکَ يجْعَلُ اللّهُ الرّجْسَ عَلَي الّذِينَ لاَ يؤْمِنُونَ»

«پس هرکه را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده میکند» یعنی: دلش را باز و گشاده میکند تا اسلام را با سینه باز و منشرح بپذیرد.

در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن‌جریرطبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه وسلم راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه‌یافته گشاده می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نور یقذف فیه، فینشرح له وینفسح: نوری است که در او افگنده می‌شود پس سینه‌اش از آن نور، باز و گشاده می شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «**الإنابة إلي دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت**: آری! نشانه آن رجوع به‌سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یاد آوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». «و هر کس را که» خداوند «بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ می‌گرداند در نهایت تنگی» به طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و هدایت‌نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی سینه اش را برای پذیرش (لااله الا الله) تنگ‌می‌گرداند تا بدانجا که این کلمه طیبه به آن وارد نمیشود».

زجاج میگوید: «حرج، نهایت تنگی است». «چنان‌که گویی به‌زحمت در آسمان بالا میرود» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه تنگی میکند، گویی نزدیک است که خفه شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم میباشد زیرا حقیقت علمی‌ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به‌سوی اسلام فراخوانده میشود درحالی‌که برای وی گمراهی مقدر شده است به حالت حسی کسی تشبیه میکند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه تنگی میکند، گویی میخواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی میشود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود.

و علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله در تفسیر خود مینویسد:

«خداوند متعال در حالی که علایم و نشانه های خوشبختی و هدایت، و بدبختی و گمراهی را برای بندگانش بیان می دارد، میفرماید: هرکس سینه اش برای پذیرش اسلام گشاد شد، یعنی سینه و درونش وسیع و باز شد، و به نور ایمان روشن گردید و با روشنایی یقین زنده گشت و آرامش یافت؛ خوبی را دوست داشت، و انجام دادن خیر و نیکی را زیبا یافت و از آن لذت برد و آن را دشوار ندانست، همانا این نشانه آن است که خداوند او را هدایت کرده و توفیقِ در پیش گرفتن درست ترین راه را به او ارزانی نموده است. و علامت کسی که خداوند می خواهد او را گمراه سازد این است که سینه اش را تنگ می گرداند. یعنی آن را در نهایت تنگی قرار می دهد، به گونه ای که در آن جایی برای ایمان و یقین یافت نمیشود، و در شبهات و شهوات فرو رفته، و خیری به او نمی رسد. و قلبش برای انجام کار خیر باز نمی گردد، و سینه اش آنگونه به تنگی و تپش می افتد که گویا به آسمان ها بالا می رود، و به زور او را به این کار وادار می کنند، اما راهی برای رفتن به آسمان نمی یابد.

و این بدان سبب است که آنها ایمان ندارند. پس این امر باعث شده است که خداوند پلیدی و عذاب را بر آنها قرار دهد؛ چون آنها دروازه رحمت و نیکوکاری را به روی خود بسته اند. و این ترازویی است که در آن ظلم و ستمی وجود ندارد، و راهی است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

تغییر نمی کند. پس همانا هرکس ببخشد، و بدهد، و از خدا بترسد، و پرهیزگاری نماید، وآیین نیک را تصدیق کند، به زودی راه آسانی را در پیش پای او می گذاریم و آن را برایش آسان می گردانیم. و هرکس بخل ورزد، و خود را از خدا بی نیاز بداند، و آیین نیک را تکذیب کند، به زودی راه سختی را به او خواهیم نمود.

«**وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ**» «و بار سنگین تو را از (دوش) تو برنگرفتیم؟».

مفسرین در تفسیر کلمه «**وَضَعْنَا**» مینویسند: فرو آوردیم. پائین آوردیم.

«وزر» در لغت به معنی سنگینی است، کلمه (وزیر) نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش میکشد، و گناهان را نیز به همین جهت وزر گویند چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

بعضی از مفسرین (وزر) را به معنی بار سنگین (وحی) در آغاز نزول، تفسیر کرده اند.

بعضی نیز به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان.

و بعضی به اذیت و آزار فوق العاده آنها.

و بعضی به اندوه ناشی از وفات کاکای ابو طالب و همسرش خدیجه و بالاخره بعضی به مساءله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند.

ولی ظاهراً همان تفسیر اول است.

هدف از آن بار کمرشکن غم و رنج حاصل از مشاهده کفر و شرک و تبهکاری ها و خونریزی ها و ستمگری ها و نابسامانی های جامعه پیش از نبوّت، و تلاش و کوشش آن حضرت برای هدایت مردمان و دفع اذیّت و آزار ایشان در آغاز نبوّت است.

قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت ونبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتا پرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیامبر صلی الله علیه وسلم که همه پیغمبران در آغاز دعوت باچنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امداد های الهی برآنها پیروز میشدند، منتها شرائط محیط و زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از جهاتی سخت تر و سنگینتر بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ**» همان بار سنگینی که پشت تو را در هم شکسته بود؟

«**أَنقَضَ**»: سنگینی کرده بود. گرانبار ساخته بود. مَجازاً شکستن پشت معنی می‌دهد. پروردگار با عظمت ما به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر صلی الله علیه و سلم پرداخته میافزاید: آیا ما بار سنگین را از تو برنداشتیم!؟ همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد (الذی انقض ظهرک).

(انقض) از ماده (نقض) به معنی گشودن گره طناب، یا جدا کردن قسمت های به هم فشرده ساختمان است، و (انتقاض) به صدائی گفته میشود که به هنگام جدا شدن قطعات یک تعمیر از یکدیگر بگوش می رسد، و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می گیرد.

این کلمه در مورد شکستن پیمان ها و قرار داد ها نیز به کار میرود و می گویند فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب آیه فوق می گوید: خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت.

این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت ؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیامبر صلی الله علیه وسلم، که همه پیامبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امداد های الهی بر آنها پیروز می شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.

«**وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ**» و آوازه تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟

«**ذِكْر**»: آوازه. نام نیک. حسن شهرت. رفع ذکر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اینست که در تمام شعایر اسلامی همراه با نام پروردگار با عظمت نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته میشود، بر همه مناره ها ومنبر های جهان همراه با «أشهد أن لا اله الا الله،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشهدأن محمد رسول الله» گفته می شود، وهیچ انسان عاقلی اگرچه مسلمانی نباشد نام مبارک اورا بدون احترام بر زبان نمیآورد.

«**فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً**» چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.

«**فَإِنَّ...**»: بیان علّت و سبب مطالب پیش است. «**الْعُسْرِ**»: سختی. دشواری (برای توضیح بیشتر به سوره: بقره/ ۱۸۵، سوره طلاق/ ۷، سوره کهف/ ۷۳) مراجعه فرماید.

«**يُسْراً**»: آسایش. آسودگی.

«**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً**» مسلّماً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.

«**إِنَّ مَعَ...**»: تکرار آیه، برای تحکیم مطلب پیشین و تأکید این سنّت خدائی در همه ادوار است.

مفسرین در تفسیر این ایه متبرکه مینویسند: «**فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (٥) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً (٦)** » این مژده بزرگی است که هرگاه سختی و دشواری در میان آید آسانی همراه آن خواهد بود، حتی اگر سختی ودشواری در سوراخ سوسماری برود آسانی بر آن وارد می‌شود و آن را بیرون می‌آورد. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «**سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً**» (سوره الطلاق: ۷). «خداوند بعد از سختی، آسانی خواهد آورد». و همان طور که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «فرج به همراه سختی و اندوه است و آسانی با سختی همراه است».

و معرفه آمدن کلمه‌ی «عسر» در هر دو آیه براین دلالت می‌کند که سختی و دشواری یکی است و نکره بودن کلمه «یسر» نشانگر آن است که آسانی تکرار خواهد شد. و معرفه بودن کلمه‌ی «العسر» که الف و لام آن بر استغراق و عموم میباشد دال بر این است که سختی و دشواری هرچند شدت یابد در آخر آسان خواهد شد و آسانی با آن همراه خواهد بود. سپس پیامبرش را به صورت مخاطب اصلی و مومنان را به تبع او دستور داد تا خدا را سپاس گذارند و وظیفه خود را در برابر عظمت او انجام دهند و فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وقتی از کارهایت فراغت یافتی و در دل تو چیزی که آن را دچار مشکل نماید باقی نماند در دعا و عبادت بکوش.

«**فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ**» هرگاه (از کار مهمّی) بپرداختی، به دنبال آن (به کار مهمّ دیگری بپرداز و در آن بکوش و) رنج ببر (و فرجام کاری را آغاز کار دیگری کن).

«**فَرَغْتَ**»: فراغت یافتی. تمام شدی و بیکار ماندی. «**إنصَبْ**»: رنج ببر. مؤمن باید انسان متحرّک و پویائی باشد و پس از فراغت از وظیفه‌ای، آماده کوشیدن و سختی کشیدن در وظیفه دیگری باشد. چون: ما زنده به آنیم که آرام نگیریم.

«**وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ**» و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به اوخود را مشغول مساز).

یعنی هر گاه شما از یک زحمت دعوت حق وتبلیغ احکام، فارغ شدید، برای زحمت دیگر آماده باشید، وآن این که به نماز، ذکر الله، دعا و استغفار بپردازید.

«**وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ**» و برای اجابت دعای خود فقط به پروردگارت روی بیاور و از کسانی مباش که وقتی کار و بارشان تمام می‌شود به بازی و سرگرمی مشغول میشوند و از پروردگار خود و از ذکر او اعراض میکنند. و اگر چنین کنی آنگاه از زیان کاران خواهی بود. و گفته شده معنی آیه چنین است: هرگاه از نماز فارغ شدی و آن را کامل نمودی در دعا بکوش و در خواستن نیازهایت به او روی بیاورد. و کسی که چنین گفته بر مشروعیت دعا و ذکر بعد از نمازهای فرض استدلال کرده است.

مفهوم توصیه به صبر در اسلام:

پروردگار با عظمت ما میفرماید:

«**وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ**» (سوره انفال: ۴۶) (و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است!)

همچنان در جایی دیگر میفرماید: «**إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**» (سوره یوسف:۹۰) (هر کس تقوا پیشه کند، و شکیبایی و استقامت نماید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سرانجام پیروز میشود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند!) و باز هم در (آیه ۱۰ سوره زمر) میفرماید: «**إِنَّمَا يوَفّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيرِ حِسَابٍ**» (صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت میدارند!)

«**فَاصْبِرْ إِنّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ**» (سوره هود:۴۹] (بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!) پس شما را بر صبر نمودن توصیه می کنیم که ان شاءالله مشکلات بزودی حل خواهند شد چرا که براستی پس از سختی آسانی در راه است: «**إِنّ مَعَ الْعُسْرِ يسْرًا**» سوره انشراح ۶. یعنی: آری با دشواری آسانی است.

مفهوم «ان مع العسر یسرا»:

بسیاری از کسانی می پرسند که با توجه به این آیه چرا بعضی مسلمان ها تا آخر عمرشان سختی میبینند؟ همیشه مصیبت ها دنبال هم می آیند در زندگی شان؟ (بدون اینکه آسانی بیاید!) حتی تاآ خرعمرشان در عذابند؟ حتی آنهایی که بیشتر از همه طاعات وعبادات میکنند!؟

در جواب باید گفت: چون خدای متعال بر آنها منت گذاشته و با این بهانه بسیاری از گناهانشان را پاک میکند، زیرا مصائب و سختی ها و بلایا، کفاره گناهان هستند، و خوشا بحال آن کسانی که در بلا و مصیبت صبوری پیشه میکنند چرا که همین سختی ها و نا خوشی ها اگر با صبوری تحمل شوند خود موجب کفاره گناهانشان میشود، و شاید این لطف و رحمت الهی (تحمل و صبوری در برابر مشکلات) نصیب هر کسی نشود.

ابو هریره رضی الله عنه می گوید: **قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم**: «**مَنْ يرِدِ اللّهُ بِهِ خَيرًا، يصِبْ مِنْهُ**». (بخاری:۵۶۴۵) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند به هرکس که اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا میسازد». و خدای متعال در مورد کسانی که صبور هستندمی فرماید: «**إِنَّمَا يوَفّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيرِ حِسَابٍ**» (سوره الزمر: ۱۰). یعنی: بی تردید شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و باز ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند: **قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم**: «**مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّأُ بِالْبَلاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّي يقْصِمَهَا اللّهُ إِذَا شَاءَ**». (بخاری:۵۶۴۴).

یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقهٔ گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغ اش می آید و او را کج می کند. و هنگامی که باد، آرام می گیرد، راست می شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر میبرد و این مصیبت ها باعث کفارهٔ گناهان اش می گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا می رسد و خداوند او را نابود می گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می شود).

و ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: «**مَا يصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ، وَلا أَذًي وَلا غَمٍّ، حَتَّي الشَّوْكَةِ يشَاكُهَا، إِلاّ كَفَّرَ اللّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ**». (بخاری:۵۶۴۲).

یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسلمان, دچار هیچگونه خستگی, بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی شود مگر اینکه خداوند به وسیلهٔ آنها، گناهانش را می بخشد. حتی خاری که به پایش می خورد» (باعث کفارهٔ گناهانش میشود).

و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمودند: «**الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر**» مسلم (۲۹۵۶). یعنی: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد صبر و شکر بنده مؤمن فرموده است: «**عجبا لأمر المؤمن إن أمره كله خير، وليس ذاک لأحد إلا للمؤمن؛ إن أصابته سرّاء شكر؛ فكان خيراً له، وإن أصابته ضرّاء صبر؛ فكان خيراً له**» (روایت مسلم)

یعنی: چه عجیب است امر مؤمن، همه امورش برایش خیر ست، و این برای کسی نیست مگر برای مؤمن، اگر نعمت به وی برسد شکر میکند، و این شکر کردن برایش خیر است، و اگر مصیبت به وی برسد صبر میکند، و این صبر کردن برایش خیر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات**». مسلم (۲۸۲۲) و ترمذی (۲۵۵۹). یعنی: بهشت با سختیها پوشیده و جهنم نیز با شهوات پوشیده شده است.

بنابراین هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی.. تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.

در ضمن اینگونه هم که شما تصور می کنید نیست!؟ چرا که هر کسی در زندگی خود هم خوشی داشته و هم ناخوشی، و شاید در این میان بعضی از مومنان بیشتر در سختی ها باشند، که گاهی آن سختیها نتیجه اعمال و کارهای خودشان است چنانکه الله تعالی می فرماید: «**وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ وَيعْفُو عَن كَثِيرٍ**» (شوری ۳۰). یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

و گاهی خدای متعال بنا به حکمت خویش وی را می آزماید، چنانکه میفرماید: «**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيءٍ مِّنَ الْخَوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعونَ * أُولَئِكَ عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُون**» (سوره بقره ۱۵۵). یعنی: قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان، آن کسانی که چون مصیبتی به آنها برسد گویند:« ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» آنان درود و رحمت خدا شامل حالشان است و ایشان هدایت شوندگان هستند.

خداوند متعال خبر داده است که حتما بندگانش را به مشکلاتی گرفتار می نماید و با مصایبی میآزماید (از قبیل آفت های آسمانی، غرق شدن، ضایع شدن، و اموالی که پادشاهان ستمگر و راهزنان با زور و فشار می ستانند. اما به هر حال اینگونه نیست که کل عمرش در سختی و عذاب باشد! و این تصور صحیح نیست و ما آنرا نمی پذیریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هدف از شق صدر رسول الله:

هدف از شق الصدر برای رسول گرامی اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چه بوده است؟

اولا حادثه «شق الصدر» یعنی: «شکافتن سینه» پیامبر صلی الله علیه و سلم، هنگامی رخ داد که در قبیله بنی سعد برای رضاعت نزد حلیمه سعدیه بود تا اینکه بنا به گزارش ابن اسحاق چند ماه بعد، و یا بنا به نظر محققان در سن چهار سالگی ماجرای شکافته شدن سینه اش پیش آمد. مسلم از انس روایت کرده است که جبریل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، در حالی که با پسربچه‌های دیگر بازی می‌کرد. او را از جای برگرفت و بر زمین خواباند و سینه او را برشکافت و قلب او را خارج ساخت، و از درون آن، لختهٔ خونی را بیرون کشید و گفت: این است بهرهٔ شیطان از تو! آنگاه دل او را در طشتی زرین با آب زمزم شستشو داد؛ و سپس و به جای نخستینش بازگردانید و سینه اش را دوخت. پسر بچه ها نزد مادرش یعنی دایه‌اش شتافتند و گفتند: محمد را کشتند! همگی در پی یافتن او شتافتند. وقتی او را یافتند، رنگ رخساره‌اش دگرگون شده بود. انس گوید: من جای آن دوخت و دوز جبرئیل را روی سینهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌دیدم (صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الاسراء، جلد ۱، صفحه ۱۴۷، ح ۲۶۱.) حلیمه سعدیه پس از این واقعه ترسید و او را به مادرش بازگردانید. و حادثه شکافتن سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم سه بار در حیاتش رخ داده است.

۱- هنگام کودکی همانطور که بیان شد و این روایت در صحیح مسلم آمده است، و حکمتش همان بود که آن دو ملائکه بیان کردند و گفتند: «این است بهرهٔ شیطان از تو»، و یک لخته خونی را از قلبش جدا کردند.

۲- قبل از بعثت، و حکمتش این بود که با قلب کاملتر و قویتری وحی را استقبال کند. حافظ ابن حجر در کتابش «الفتح» در شرح اسراء و معراج گفت: «و شکافتن سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام بعثتش ثابت شده است همانطور که ابو نعیم این روایت را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب « الدلائل » بیان کرده است»، و نویسندگان سیرت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز این حادثه را بیان کرده اند.

۳- قبل از حادثه اسراء و معراج، و حکمتش این بود که با قلب پاکتر و قویتری برای مناجات با خداوند بطور مستقیم آماده گردد، و این حادثه در صحیحین و همچنین کتب احادیث دیگر ثابت شده است.

آثار گناه:

۱- یکی از مهمترین آثار گناه، محروم شدن از علم و دانش است؛ علمی که خداوند در قرآن و سنّت قرار داده است و مایه سعادت دنیوی و اخروی بشر است؛ انسان های گناهکار از این علم محروم میشوند. الله عزّوجّل میفرماید: «**...وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ**» (سوره البقره آیه:۲۸۲) «از خدا بترسید و تقوی داشته باشید، خداوند شما را میآموزد.»

امام شافعی رحمه الله میفرماید: «همانا علم، نور خداست و نور خدا به انسان های گناهکار داده نمی شود.»

۲- گناه و معاصی عقل انسان را فاسد و خراب میکند و قوه ادراک و خوب فکر کردن را از انسان میگیرد و انسان را در هر امری به چالش میکشاند. از بعضی از سلف صالح (رحمهم الله) نقل شده است که میفرماید: «هر کس معصیت خدا کند، عقل او ضایع می شود و گناه، نور عقل را از بین می برد و ضعف و سستی جای آن را میگیرد.»

۳- گناه و معصیت، قلب را ضعیف و تاریک میکند و آن را به خرابهای تبدیل میکند که هیچ اراده و تصمیم خوبی از آن تراوش نمیکند. با اصرار بر گناه و انباشته شدن آن، خداوند قلبِ گنهکار را مهر میکند؛ به همین دلیل، قلب انسان، کور و صاحب آن در زمره غافلان محشور میشود. آتش جهنم اول قلبها را مورد حمله قرار میدهد و آن را با بدترین شعلهای خود می سوزاند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴- گناه، انسان را ذلیل و خوار می کند و عزّت و سربلندی را از او می گیرد. قال الله تعالی: «**مَن كَانَ يرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ وَالّذِينَ يمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُوْلَئِک هُوَ يبُورُ**» (سوره فاطر» آیه ۱۰) اگر کسی عزت و سر بلندی میخواهد، همانا تمامی عزّت از آنِ الله است.»

۵- یکی از اثرات بد گناه، از بین رفتن «حیاء» است. حیاء که مایه زنده بودن قلب و اصل همه خوبی ها و خیرهاست، بر اثر تکرار گناه و اصرار بر آن، از بین میرود. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید: «**الْحَياءُ خَيرٌ كُلُّهُ**» صحیح مسلم حیاء همه اش خیر است.

۶- گناه باعث از بین رفتن رزق و روزی و نعمتهای خدا بر بندگان میشود و سبب می شود که برکت از رزق و روزی و عمر و علم و عملِ انسان گرفته میشود. قال الله تعالی: «**وَلَوْ أَنّ أَهْلَ الْقُرَي آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيهِم بَرَكَاتٍ مّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يكْسِبُونَ**» (سوره الأعراف: ۹۶) «اگر مردمان این شهر ها و آبادی ها به خدا و انبیاء ایمان میآوردند و از کفر و معاصی پرهیز میکردند؛ درگاه خیرات و برکات آسمان و زمین را بر روی آنها میگشودیم.»

رسول اکرم میفرماید: «**إِنّ الرَّجُلَ لَيحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذّنْبِ الّذِي يصِيبُهُ**» ابن حبان- حسن «همانا شخص به وسیله ی گناهی که انجام میدهد از رزق و روزی محروم میشود.»

۷- گناه سبب میشود که شیاطین و جنّها به انسان نزدیک و بر او مسلّط شوند و او را مورد آزار و اذّیت قرار دهند و روز به روز بسوی فساد و هلاکت بکشانند.

۸- گناه سبب نافرمانی و گستاخی خانواده و فرزندان بر فرد میشود. تا جایی که فرزندش- فرزند دلبند و جگرگوشهاش که او را با خوندل بزرگ کرده- بر او جرأت پیدا میکند و او را مورد آزار و اذّیت و نافرمانی قرار میدهد. اما اطاعت و بندگی خدا، انسان را در مقابل همه این مصائب حفظ میکند و فرزند را عصای دستش و نور چشمش قرار میدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۹- امّا بدترین اثر گناه: همانطور که انسان خدا را فراموش میکند، خداوند نیز او را فراموش میکند. خداوند برای چنین شخصی دو عقوبت قرار داده است. به این آیات توجه کنید:

الف: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (سوره الحشر:۱۹) (مانندکسانی نباشید که خدا را از یاد برده اند، پس خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد مصا لح و اسباب سعادت خود را همچنین وخوبی را از بدی تشخیص نمی دهند-آنان همانا بدکارانند»

ب- قال تعالی:... **نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيهُمْ إِنّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**» (سوره التوبه آیه ۶۷) (خداوند را فراموش کر ده اند و خدا هم ایشان را فراموش کرده است.» خداوند آنها را در دنیا و آخرت فراموش میکند و آنها را از لطف و رحمت خود محروم میکند.

۱۰- گناه باعث می شود که فر شتگان خدا از انسان دور شوند. فرشتگان خدا در همه حالات همراه انسان هستند و مایه نزول رحمت و مغفرت و برکتِ خدا بر انسان هستند.

زمانی که انسان معصیت و نافرمانی الله عزّوجّل میکند، فرشتگان از انسان دور میگردند و انسان از این لطف خداوند محروم میشود.

۱۱- یکی از عواقب گناه فساد و خرابی در آب و هوا وزراعت و میوه ها میباشد. الله تبارک و تعالی میفرماید: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ**» (سوره الروم:۴۱) (تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی پدیدار گشته است که مردمان انجام میداده اند. بدینوسیله خدا سزای برخی از کارهایی را که انسان ها انجام میدهند، بدیشان میچشاند تا اینکه آنها برگردند.)

۱۲- گناه، انسانها را به وسیله سیل و زلزله، رانش زمین و طو فان و صاعقه و انفجار هلاک میکند و از بین میبرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از ام المومنین زینب بنت جحش روایت شده که میفرماید: «**یا رسول اللّه أَنَهْلِکُ وفِینَا الصَّالِحُونَ؟ قال: نَعَمْ إِذَا کَثُرَ الْخَبَثُ**» متفقٌ علیه «ای رسول الله آیا در حالیکه انسانهای صالح دربین ما هستند، دچار هلاکت میشویم؟ فرمود: بله، هرگاه فسق و فجور زیاد شود.
از سهل بن سعد روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «سیکون فی آخر الزمان خسف، وقذف ومسخ» قیل: ومتی ذلک یا رسول الله؟ قال: «إذا ظهرت المعازف و القینات».«در آخر الزمان زبونی و خواری، دشنام و ناسزا و زشتی و بد شکلی ظاهر میشود سؤال شد چه وقت ای پیامبر خدا؟ فرمودند «وقتی که آلات موسیقی و زنان خواننده ظاهر شوند». صحیح جامع الصغیر.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره التین

این سوره در «مکه» نازل شده و مکی بوده و دارای ۸ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَالتِّينِ وَالزَّيتُونِ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الأمِينِ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴿٥﴾ إلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ﴿٦﴾ فَمَا يكَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّينِ﴿٧﴾ أَلَيسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴿٨﴾

معلومات مؤجز:

سورهٔ «التین» مکی است و دارای (۱) رکوع، (۸) هشت آیت، (۳۲) سی و دو کلمه، (۱۶۵) یکصدو وشصت و پنج حرف، و (۳۳) سی و سه نقطه است.

ترجمه مؤجز:

سم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**و التین و الزیتون**» (۱) قسم به تین و زیتون (دو میوه معروف انجیر و زیتون یا دو معبد بزرگ کعبه و بیت المقدس).

«**و طور سینین**» (۲) (و قسم به طور سینا)

«**و هذا البلد الا مین**» (۳) و قسم به این شهر امن و امان (مکّه معظّم).

«**لقد خلقنا الانسن فی أحسن تقویم**» (۴) (یقناً که ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم.)

«**ثم رددنه أسفل سفلین**» (۵) (سپس (به کیفر کفر و گناهش) به اسفل سافلین (جهنم و پست ترین رتبه امکان) برگردانیدیم.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**إ لا الذین أمنوا و عملوا الصلحت فلهم أجر غیر ممنون**» (مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند که به آنها پاداش دائمی (بهشت ابد) عطا کنیم.)

«**فما یکذبك بعد بالدین**» (۷) (پس (ای انسان مشرک ناسپاس) چه تو را بر آن داشت که دین حق و روز جزا را تکذیب کنی؟)

«**أَ لیس الله بأ حکم الحاکمین**» (۸) (آیا خدا مقتدرترین و عادل ترین حکم فرمایان (حاکم مطلق) عالم نیست؟

وجه تسمیه:

علت تسمیه این سوره را مفسرین چنین بیان میدارند: که پروردگار عزوجل در آغاز این سوره به چهار چیز پر اهمیتی قسم یاد کرده است.

«طوریکه میفرماید: قسم به انجیر و زیتون، یا قسم به سر زمین شام و بیت المقدس» نام این سوره «**التین**» از آیه اول این سورهٔ اخذ گردیده است.

قسم پروردگار در آغاز سوره به «تین: انجیر» و «زیتون» بدین معنی و مفهوم است که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری متعددی نهفته است.

برخی از مفسرین مینویسند که این گونه قسم ها در سورهٔ «التین» اشاره به مراحل چهار گانه خود شناسی انسان را میرساند، و ناظر به آیه: «**إِنّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ**» است.

- «تین» اشاره است به دوران و مقام آدم علیه السلام (که در جنت به آن آراسته بود).
- طور سنین اشاره به مقام حضرت موسی علیه السلام (که تفصیل آن در سورهٔ آل عمران) ذکر گردیده است.
- «البلد الامین» اشاره به مقام رفیع حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارد که تنها در سایه دین اسلام میسر است (سورهٔ آل ابراهیم). یعنی انسان با طی این مراحل است که به احسن تقویم میرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هکذا برخی از مفسرین تفسیر های مختلفی برای «تین» و زیتون» بعمل آورده اند که فکر میکنم اسناد و منابع آن غیر معتبر وضعیف میباشد و آنها عبارتند از:

- مقصود از «تین» و «زیتون» همان دو میوهٔ معروف است؛

- «تین» مسجدی است که حضرت نوح (ع) روی کوه جودی بنا کرد و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛

- «تین» و «زیتون» اشاره به سرزمین هایی است که درخت انجیر و زیتون در آن پرورش می یابد؛

- تین» و «زیتون» نام دو کوه در شام است؛

- «تین» و «زیتون» نام دو شهر است؛

- «تین» و «زیتون» نام دو مسجد در شام است؛

- «تین» مسجدالحرام و «زیتون» مسجد اقصی است؛

- «تین» شهر دمشق و «زیتون» شهر قدس است؛

- «تین» مسجد دمشق و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛

- «تین» کوهی است که دمشق بر آن بنا شده و «زیتون» کوهی در شهر قدس است؛

- «تین» مسجد اصحاب کهف (کهف: ۲۱) و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛

- «تین» کوه «طور تینا» و «زیتون» کوه «طور زیتا» است؛

-«تین» اشاره به دوران حضرت آدم (ع) و «زیتون» اشاره به دوران حضرت نوح (ع) است؛

- «تین» و «زیتون» سرزمین فلسطین است؛

- هستند مفسرین که در تفاسیر خویش مینویسند که هدف اززیتون، همانا زیتون بیت المقدس است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوه زیتا یا کوه زیتون:

نام کوه زیتون از درخت زیتون که به اندازه زیادی در این کوه وجود داشته، ماخوذ شده است، کوه زیتون را اعراب به «کوه طور» و یا کوه «طور زیتا» نیز می شناسند و قریه طور بالای این کوه موقعیت دارد. این کوه در شرق شهر بیت المقدس واقع است، کوه است که بر تمام شهر بیت المقدس مشرف میباشد. ارتفاع این کوه از سطح بحر تقریباً به ۸۲۶ متر میباشد. میگویند حضرت مسیح عیسی بن مریم به منظور فرار از آزار و اذیت یهودی ها به کوه زیتون پناه می برد. و در انجیل متی خطاب به بیت المقدس گفته است: ای اورشلیم، ای قاتل انبیاء و ای شهری که به سوی فرستادگان الهی سنگ پرتاب میکنی، چند بار خواستم فرزندان ترا همان گونه که مرغ چوچه های خود را زیر پر و بال خود میگیرد جمع کنم ولی نخواستید پس بروید که این منزل تنها به صورت مخروبه ای برای شما باقی خواهد ماند.

اسباب نزول:

ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشخاصی بودند که سن وسال شان بالا رفته پیر شده بودند وقتی که به دلیل پیری عقل و اندیشه شان را از دست داده، در این باره آنها از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند. پس خدای متعال وحی فرستاد و آنها را معذور داشت و فرمود اجر وپاداش اعمال خیری که در راه اسلام قبل از دست دادن عقل وخرد خود انجام داده اند نصیب آنها ست. (مواخذ: تفسیروبیان کلمات قرآن کریم تالیف: شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تالیف علامه جلال الدین سیوطی، ترجمه عبد الکریم ارشد فاریابی – سوره تین)

محتوا سوره:

طوریکه در فوق یاد اور شدیم: این سوره به آفرینش، مراحل تکامل، و انحطاط انسان می پردازد. بعد از شمردن عوامل نجات انسان، با تاکید بر مساله قیامت و حاکمیت مطلقه خداوند پایان میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکته ای که در این سوره مبارکه بسیار جلب توجه می کند این است که چرا پروردگار با عظمت ما به دو میوه مفیده «انجیر و زیتون» قسم می خورد که انشا الله مختصراً به توضیح آن در روشنی نظریات و تفاسیر مفسرین خواهم پرداخت؟

ترجمه و تفسیر:

«**وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ**» (قسم به «بلد» انجیر و زیتون!

«تین» در لغت به معنی «انجیر» و «زیتون» همان زیتون معروف و مشهوری است که مردم از آن روغن مفیده را بدست میآورند.

درمورد اینکه آیا هدف قسم در این به این دو میوه معروف است یا هدف از قسم پروردگار چیزی دیگری است؟ مفسران تفاسیر، تاویلات و تحلیل های مختلفی را در این مورد ارائه فرموده اند. تعدادی از مفسرین بدین نظر اند که ذکر این دو میوه معروف و مشهور در این سوره اشاره به خوراکه مفیده غذای که خواص تداوی فوق العاده زیاد و مختلف النوع را دارد.

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از آن میوه «تین وزیتون» در این سوره نیست، بلکه هدف از آن: طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم عبارت از: دو کوهی معروف و مشهوری است که در شهر «دمشق» و «بیت المقدس» موقعیت دارد. و این دو سرزمین، محل قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خداست، یکی مبعث شدن حضرت موسی علیه السلام و دیگری مبعث شدن اسمعیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم است که از فحوای قسم های آیت سوم و چهارم که از سر زمین های مقدسی یاد می کند میتوان فهمید.

برخی از مفسرین میفرمایند که: «**التِّينِ**»: انجیر. وذکر آن در این سوره اشاره به دوران آدم علیه السلام است که او وزوجه اش بی بی حوا در جنت، برگ درختان و چه بسا انجیر را برای پوشش عورت خویش مورد استفاده قرار دادند: طوریکه ذکر آن در (سورۀ اعراف/ ۲۲) بعمل آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمهٔ «**الزَّیتُونِ**»: زیتون اشاره به دوران نوح است. که آدم دوم لقب گرفته است. گویا در آخرین مراحل طوفان، نوح کبوتری را رها کرد تا در بارهٔ پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند. کبوتر با شاخهٔ زیتونی بازگشت، از بازگشت کبوتر و نشستن آن بر شاخه زیتون نوح علیه السلام استنباط نمود که طوفان دیگر به پایان خود رسیده است. طوریکه شاخه زیتون بحیث سمبول صلح و امنیت در بین تعداد از عرب های شهرت دارد. کوه «طور زیتا» که در بیت المقدّس است. (مراجعه شود: جزء عمّ شیخ محمّد عبده).

مفسر ابوحیان در تفسیر «بحرالمحیط» مینویسد: «ظاهرا مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». آری! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه‌ای است که از تیرگی ها و آلایش هایی که لذت را میکاهد، خالص شده است به سبب آنکه تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده میشود هم چنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا.

انجیر غذایی است نرم و زود هضم که در معده بسیار نمی ماند، دوایی است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک‌کننده کلیه ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه ای است از بهترین و ستوده ترین میوه ها.

بسیاری از اطباء نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه ها و مغذی ترین آنها برای بدن است.

اما زیتون نیز هم میوه است، و هم میتوان از آن روغن بدست آورد و هم میتوان از آن در در ترکیب بسیاری از دوا های استفاده بعمل آورد.

«**وَطُورِ سِینِینَ**» (و قسم به طور سینین!)

«**طُورِ سِینِینَ**»: اسم کوهی است که در صحرای سیناء موقیت دارد و حضرت موسی علیه السلام در بالای آن به مناجات با پروردگار با عظمت پرداخت. در کنار این کوه نور شریعت موسوی تابیدن گرفت (مراجعه شود به سورهٔ: مریم/ ۵۲). طور سینین، همان وادی سینا که درمیان مصر و فلسطین امروزی موقعیت دارد.

کوه طور از جمله کوه های است که در شبه جزیره سینا موقعیت داشته، این کوه در دین ابراهیمی وبخصوص دین یهودیت از موقعیت خاصی برخوردار است. تعداد کثیری از روایات دینی یهودی به اصطلاح از همین کوه سر چشمه میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوه طور عبارت از همان کوه است که بنی اسرائیل بعد از سه ماه از ترک مصر به انجا رسیدند و در جوار آن خیمه زدند.

مطابق برخی از روایات ادیان ابراهیمی، خداوند شریعت را آنجا به بنی اسرائیل عطا کرد، گوساله سامری در همین کوه ساخته شده است.

در این کوه برای اولین بار وحی بر موسی علیه السلام نازل ودر زیر درخت زیتون به وسیله آتش بر وی تجلی نمود. (خروج ۱۷:۱۶)

این کوه به نام های کوه حوریب، جبل الله، جبل موسی در بین مردم شهرت دارد.

این کوه ۲۲۸۵ متر از سطح بحر ارتفاع دارد و به فاصله ۳۰ مایلی جنوب العریش واقع می باشد.

«**وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ**» (وقسم و سوگند به این شهر امین (مکّه)!

هدف از «**الْبَلَدِ الأمِينِ**»: یا شهر امین. سرزمین مکه معظمه است، سر زمینی که حتی در عصر جاهلیت هم به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده میشد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت.

مکه معظمه بحیث شهر «امین» نه تنها برای: انسانها، بلکه برای حیوانات، درختان و گیاهان وپرندگان میباشد، نه جانداری درآنجا کشته میشود و نه گیاهی کنده میگردد، مگر انواعی از نباتات که مردم بدانها نیازمندند (تفصیل بیشتررا میتوان در جزء عمّ شیخ محمّد عبده مطالعه فرماید).

«**الأمِينِ**»: سرزمین دارای امن و امان (مراجعه شود به سوره بقره/ ۱۲۶، آل‌عمران / ۹۷، قصص / ۵۷).

در این آیات «طور سنین وبلد الامین» دارای مفهوم واضح و روشن است که هیچگونه مناقشه را ایجاب نمی کند، طوریکه در فوق یاد آور شدیم: یکی مبعث شدن حضرت موسی و دیگری مبعث شدن اسمعیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر در روشنایی آیات دیگری قرآن غور کنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که میان این دو سرزمین فقط یک شباهت خاصی وجود دارد وآن اینکه هر دو منسوب به پیامبران اند ودو پیامبر جلیل القدر در آن مبعوث شده اند، در طور سینا حضرت موسی علیه وسلم ودر بلد الامین پیامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شد، هر دو مبعث پیامبران ومهبط وحی اند.

ارتباط قسم به طور سنین وبلد الامین، با جواب قسم کاملاً واضح وهویداست، زیرا این دو سرزمین که مهبط وحی بوده وبزرگترین شخصیت های تاریخی در آن تبارز کرده اند، بخوبی گواهی می دهند که در انسان استعداد های بزرگی گذشته شده ودر بهترین ساختاری آفریده شده، مگر وجود این پیامبران بزرگ وجلیل القدر که به آن مقام بلند ورفیع رسیدند، هریک انقلاب عظیمی وعمیقی را رهبری کردند، وچون مشعل فروزان درخشیدند وشب تیره وتار جامعه جهل زده وستم زده را روشن کردند.

بعد از ذکر این قسمهای پر محتوای چهارگانه که مختصراً بدان اشاره نمودیم، درآیت ذیل به جواب قسم پرداخته چنین می فرماید:

«**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**» ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

«**لَقَدْ خَلَقْنَا...**»: جواب قسمهای چهارگانه است. «**أَحْسَنِ**»: زیباترین. بهترین «تقویم» به معنی در آوردن چیزی به صورت مناسب، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی، چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با اینکه انسان جرم صغیری است،) عالم کبیر (را در او جا داده و آنقدر شایستگی ها به او بخشیده که لایق خلقت و لقد کرمنا بنی آدم ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم (سوره اسراء آیه ۷۰) شده است همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش میفرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فتبارك الله احسن الخالقين**» پس بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است!

ولی همین انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می کند که به«اسفل السافلین » کشیده می شود، لذا در آیه بعد می فرماید سپس ما او را بپائینترین مراحل باز گرداندیم یعنی «ثم رددناه اسفل سافلین.» میگویند همیشه در کنار کوه های بلند دره های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی وحشتناکی دیده میشود، چرا چنین نباشد در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به اسفل السافلین کشیده شود.

«**ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ**» (سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان بر میگردانیم (و از زمره بدترینِ مردمان میگردانیم).

«**رَدَدْنَاهُ**»: او را بر میگردانیم. او را قرار میدهیم. کلمه (رَدّ) را به معنی اصلی برگرداندن، و معنی ضمنی جعل، یعنی قرار دادن و ساختن دانسته اند (روح المعانی).

«**أَسْفَلَ**»: پائین ترین. مفعولٌ به یا منصوب به نزع خافض است.

«**سَافِلِينَ**»: پائین‌تران. پستان. جمع مذکّر سالم است و مراد انسان هائی است که امتیاز انسانیت خود را نادیده می‌گیرند، و به جای پیمودن قوس صعودی ایمان و دینداری، قوس نزولی کفر و بی دینی را طی میکنند، و از درجه والای اعلی علّیین به ژرفای گودالّ اسفل سافلین فرو میافتند. «**رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ**»: این بند، بدین واقعیت اشاره دارد که: کسانی که راه کفر و شرک و ستمگری و زورگوئی و سایر مفاسد را در پیش میگیرند، از مقام انسانیت سقوط می‌کنند و در نظر خدا از پستان پست بشمار می‌آیند، و در دنیا از زمره ناپاکان، و در آخرت از جمله دوزخیانند. (تفصیل این موضوع را در سوره: نساء/ ۱۴۵، صافّات/ ۹۸، فصّلت/ ۲۹، بینه/ ۶) مطالعه فرماید. همین انسان با تمام این امتیازات

(c) ketabton.com: The Digital Library

که برایش داده شده است، اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می‌کند که به اسفل السافلین کشیده میشود.

ولی در آیه بعد میافزاید: مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون). «**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**» (مگر کسانی که ایمان بیاورند و کار های شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منّت دارند.)

«**غَيْرُ مَمْنُونٍ**»: ناگسیختنی، قطع ناشدنی، بی منّت (مراجعه شود به سوره فصّلت/ ۸، قلم/ ۳، انشقاق/ ۲۵).

«ممنون» از ماده من در اینجا به معنی قطع یا نقص است، بنابراین غیر ممنون اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است، و بعضی گفته اند منظور خالی از منت بودن است اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

در تفسیر این آیه مبارکه باید گفت که: ایمان به تنهایی، برای نجات کافی نیست! و ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی قرب الی الله، ایمان و عمل صالح از شاخص ترین، بلکه از بارزترین و مهمترین عواملی که سبب داخل شدن انسان به جنت می گردد همانا، ایمان و عمل صالح است.

به یاد داشته باشید که ایمان بدون عمل، اثری ندارد، همچنان عمل بدون ایمان هم سود بخش نیست و مفید تمام نمی شود. با نگاهی کوتاه به آیات قرآن، در می یابیم که سعادت و خوشبختی انسان و جامعه در گرو دو چیز است: ایمان و عمل صالح و زندگی با ایمان و عمل شایسته.

خداوند در قرآن می فرماید: «**مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْاُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يعْمَلُون**» (سوره نحل، آیه ۹۷– ۱۳۴. سوره بقره، آیه (۸۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر کس از مرد و زن، کار نیکی را به شرط ایمان برای خدا به جا آرد، ما او را در زندگانی، خوش و با سعادت زنده ابد می گردانیم و اجری بسیار از عمل نیکی که کرده به او عطا میکنیم.

و در آیه دیگری می فرماید: «**وَ الّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِک اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ.**» (سوره بقره، آیه ۸۲) (کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها یاران بهشت اند و برای همیشه در آن خواهند ماند.) «ایمان» و «عمل صالح» از جمله چیزهایی هستند که خدای متعال آنها را از ما مطالبه کرده و آنرا شرط رسیدن به کمال و سعادت بشر دانسته است. این دو مفهوم در قرآن کریم در بسیاری از موارد در کنار هم ذکر شده‌اند و بر تلازم آنها با یکدیگر تأکید گردیده است. نمونه‌ای از این آیات را با هم مرور میکنیم:

وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّات تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار (سوره بقره آیۀ ۲۵) و کسانی را که ایمان آورده اند و کار های شایسته انجام داده‌اند، مژده که ایشان را باغ هایی خواهد بود که از زیر (درختان) آنها جوی ها روان است.

الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب (سوره رعد آیۀ ۲۹) کسانی که ایمان آورده و کار های شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان، و خوش سر انجامیدارند.

فَمَنْ یعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیه (سورۀ انبیاء آیه ۹۴) پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او نا سپاسی نخواهد شد.

از این آیات معلوم میشود وظیفه ما در قبال خدای متعال، «ایمان» و «عمل‌صالح» است.

علماء رابطه «ایمان» و «عمل صالح» مثل رابطه «درخت» و «میوه» میدانند. یک درخت سالم (از درختان میوه) خالی از میوه نخواهد بود، همچنین ایمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ایمان های ضعیف و کم نور که در برابر شهوت و هوی و هوس ها از اثر میافتد و به تعبیر روشنتر عمل صالح تجسم ایمان قلبی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته این سخن بدان معنا نیست که معصیتکاران یا مرتکبان کبیره کافرند آنگونه که خوارج می پنداشتند، بلکه منظور این است ایمان قوی هرگز از عمل صالح مقدم داشته شده، با این که به نظر می رسد انجام واجبات و ترک محرمات کاری مشکل تر از ایمان است، و قاعدتاً باید مقدم داشته شود، این بخاطر آنست که قرآن با این بیان میخواهد اشاره به ریشه و اساس بودن ایمان نسبت به اعمال صالح کند. تعبیر به ایمان و عمل صالح، آنچنان تعبیر گسترده ای است که تمام مراحل ایمان به خدا و سایر مبانی اعتقادی را از یک سو، و انجام هرگونه کار شایسته فردی و اجتماعی و سیاسی و عبادی را از سوی دیگر شامل می شود.

«**وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**» (عصر/۳-۱) در سوره عصر به زمان قسم یاد می کند و می فرماید: قسم به زمان! انسانها در زیانند، مگر کسانی که ایمان دارند، «**وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» و عمل صالح انجام میدهند.

ایمان به تنهایی هیچ فایده ای ندارد ؛ ایمان و عمل همیشه توأم با یکدیگر هستند.

رابطه ایمان و عمل صالح:

ایمان و عمل صالح ارتباط متقابلی با یکدیگر دارند. در آیات بسیاری از قرآن کریم به عمل صالح نیز بعد از ایمان اشاره شده است.

این دو درحقیقت مانند دو پله ترازویی هستند که سنجش بدون یکی از آن دو ممکن نیست و ایمان بدون عمل صالح، سودی نخواهد داشت. اگر کسی بدون آنکه به برنامه های اسلام عمل کند، ادعای ایمان داشته باشد، ایمانش، ادعایی بیش نیست و هیچ سودی به حال او نخواهد داشت.

قرآن مجید دراین باره می فرماید: «**يوْمَ يأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لاَ ينفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ**» (انعام،۱۵۸).

(c) ketabton.com: The Digital Library

آثار و فواید پیوند ایمان و عمل صالح:

فواید و ثمراتی که از توأم بودن ایمان و عمل صالح درقرآن آمده، نشان دهنده این است که این دو با هم ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی دارند. اگر ایمان در اعماق جان نفوذ کند شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را صالح می کند ؛ زیرا عمل صالح، میوه درخت ایمان و ایمان همچون ریشه می باشد، و وجود میوه شیرین، دلیل بر سلامت ریشه و ایمان بدون عمل صالح، درختی بی میوه است. بنابراین ثمره این دو عبارتست از:

محو و زدودن گناهان:

اعمال صالح موجب میشود گناهان گذشته انسان محو شود. خداوند میفرماید: «یکفر عنکم من سیاتکم؛ و بخشی از گناهانتان را می زداید.» و «ان الحسنات یذهبن السیئات؛ قطعاً نیکی ها بدی ها را از بین میبرند».

عامل سعادت و رستگاری:

معیار سعادت انسان، ایمان وعمل صالح است: سعادت دارای درجات و مراتب مختلفی می باشد. عمل صالح، مرحله اولی از مراحل کمال و سعادت انسانی است و موجب صفا و طهارت در حواس و اعضا میشود.

خداوند متعال میفرماید: «**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً**» هرکس از زن یا مرد عمل صالح انجام دهد، زندگی پاکیزه خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارش به او عطا خواهیم کرد.» (سوره نحل، ۹۷)

عمل صالح زندگی دنیوی و اخروی انسان را تغییر می دهد و حیات طیب در دنیا و آخرت را نصیب افراد مؤمن نیکوکار میسازد. عمل صالح (نیکوکاری) همراه ایمان، بزرگ ترین بهایی است که خریداران فلاح و رستگاری را به آن می رساند. از منظر و فهم قرآن، رستگاری محصول عمل صالح و ایمان است. بنابراین ملاک در سعادت، حقیقت ایمان و عمل صالح است، نه صرف ادعای لفظی و زبانی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخرین درجه سعادت، رسیدن به لقای پروردگار است که با عمل صالح میسر و امکان پذیر می شود: «**فَمَن كَانَ يرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا**؛ هرکس به ملاقات پروردگارش امیدوار باشد، باید عمل صالح انجام دهد.»

در سوره عصر به زمان قسم یاد می کند و میفرماید: قسم به زمان! انسانها در زیانند، مگر کسانی که ایمان دارند، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» و عمل صالح انجام میدهند. نقطه قابل توجه که در این سوره وجود دارد اینست که ایمان به تنهایی هیچ فایده ای ندارد؛ ایمان و عمل همیشه توأمان با یکدیگر هستند.

محبت آفرینی و ایجاد دوستی:

از دیگر ثمرات ایمان و عمل صالح، محبت آفرینی است که الله تعالی میفرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**» آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان دوستی آنان را در دل های مردم قرار می دهد. (سوره مریم، ۹۶).

بنابراین ایجاد دوستی، یکی از ثمرات ایمان و عمل صالح است و از دیگر ثمرات این دو عبارتند از: دادن جزا و پاداش نیکو و ضایع نشدن اجر، کسب خوف و رجاء،مورد مغفرت واقع شدن، خوش عاقبتی، رزق زیاد، بهره مندی از رحمت و موهبت الهی، هدایت از ظلمات به نور، زیانکار نبودن، فوز و پیروزی بزرگ، وعده بهشت و جاودان بودن آن و...

باید توجه داشت ثمرات و فوائد مذکور به شرط توأم بودن ایمان و عمل صالح به دست میآید و لازمه حصول آنها منوط به وجود ایمان در کنار عمل صالح است و خداوند عمل صالح را به اندازه توان و طاقت انسان تعیین کرده؛ تا افراد مؤمن بتوانند عمل صالح را در کنار ایمان انجام دهند.

علاوه بر آیات،روایات زیادی بر ارتباط متقابل ایمان و عمل صالح، تصریح کرده اند که به برخی از آنها اشاره می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه گیری:

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که ایمان و عمل مانند دو بال هستند که پرواز با یک بال ممکن نیست. و دو واقعیت جدانشدنی هستند و مقارنت ایمان و عمل صالح در آیات و عدم مخالفت روایات وارده در این زمینه، ارتباط مستقیم و متقابل این دو را تصدیق میکند.

«**فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ**» «پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم اوست که تو را به فرودین فرود برمی گرداند پس چه چیز تو را وا می دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است. یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم، بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می کند؟

«**أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ**» «آیا خداوند حکم کننده ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افگند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند.

در تفسیر المیزان در باره این آیه مبارکه مینویسد: «آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟) در ادامه با استفهامی توبیخی خطاب به نوع انسان میفرماید: چه عاملی تو را به این امر واداشته که جزای روز قیامت را تکذیب کنی؟ با اینکه ما نوع انسان را به دو گروه پاداش داده شده و برگردانده شده به اسفل السافلین تقسیم کرده ایم، آیا جز این است که خداوند احکم الحاکمین است و حکم او مافوق هر حاکم می باشد، زیرا حکم او در اتقان و نفوذ از حکم هر حاکم دیگر برتر است، و همین حکم متقن و حکیمانه اقتضاءمی کند که این دو طائفه از انسان ها در جزا مختلف و متفاوت باشند، پس باید

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز جزایی باشد تا هر کس مطابق عملش جزا داده شود و عقل و فطرت انسان هرگز تجویز نمیکند که روز جزایی در بین نباشد.

پیام های سوره تین:

۱- نعمت های دنیوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. «**و التین و الزیتون**».

۲- سلامتی که از طریق غذا به دست میآید و امنیت، مهم‌ترین نیازهای مادّی انسان است. «التین و الزیتون... البلد الامین».

۳- قداست وحی، به زمین ها نیز سرایت می‌کند. «طور سینین».

۴- امنیت شهر مکّه، دعای حضرت ابراهیم است که گفت: «**ربّ اجعل هذا بلداً آمنا**» و این دعا مورد استجابت واقع شد. «**هذا البلد الامین**»

۵- انسان در آفرینش برهمه‌ی موجودات برتری دارد. «**خلقنا الانسان فی احسن تقویم**»

۶- خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «**خلقنا... رددنا**»

۷- انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طیّ مراحل زندگی واقع می شود. «**خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثمّ رددناه اسفل سافلین**»

۸- انسان که برترین مخلوق است، سقوطش نیز از همه موجودات پست‌تر است. «**احسن تقویم... اسفل سافلین**» (چنانکه در آیات دیگر نیز میفرماید: «**اولئک کالانعام بل هم اضلّ**»

۹- دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. «**رددناه اسفل سافلین الاّ الّذین آمنوا و عملوا الصالحات**»

۱۰- با آنکه خداوند خالق انسان است و هرگونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار کند، امّا او بر اساس عدل، حکم می‌کند و بهترین داوران است. «**احکم الحاکمین**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

میوجات و حبوبات ذکر شده در قرآن:

همه ای گیاهانی که از زمین می رویند از هر نظر مهم و آیت روشنی از عظمت پروردگار با عظمت میباشند. در قرآن عظیم الشان از گیاه به عنوان «نبات» بیش از ۲۰ بار، از درخت با عنوان «شجره» بیش از ۲۰ بار، ازمیوه با عنوان «فاکهه و ثمر» بیش از ۳۰ بار، از دانه حبوبات با عنوان «حبّ» بیش از ۱۰ بارو از زراعت با عنوان «زرع» ۹ بار و از سبزی با عنوان «قضب و بقل» دو بار ذکری بعمل آمده است.

«**انار**» **(رمّان)** کلمه انار سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است.) سوره انعام آیه ۹۹، سوره انعام آیه ۱۴۱، سوره الرحمن آیه ۶۸)

«**انجیر**» **(تین)** اسم انجیر یک بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است آنهم در سوره (تین آیه ۱)

انجیر از جمله قویترین میوه ها ویا هم گفته میتوانیم که انجیر از بهترین مواد غذای است که انسان میتوان در هر سن سال از آن استفاده نماید، انجیر میتوان به عنوان قند طبیعی برای کودکان استفاده نمود. ورزشکاران و نیز آنها که دچار ضعف یا پیری هستند می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند.

میگویند «افلاطون» به قدری انجیر را دوست می داشت که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند.

«سقراط» انجیر را جذب کننده مواد نافع و دفع کننده ضرر می دانسته است.

«جالینوس» رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود. به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده میشد.

علماء می گویند: انجیر سرشار است از ویتامین های مختلف وشکر. و در بسیاری ازامراض از آن به عنوان یک دوا می توان استفاده کرد مخصوصاً هرگاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مفید است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوردن انجیر خشک، باعث تقویت حافظه می شود و به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذای هر سن وسال، و هر موسوم سال و شرایطی جوی، معرفی کرده اند.

«**انگور**» **(عنب)** میوه انگور، به صورت جمع و مفرد (عنب و اعناب) بیش از ۱۰ بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است)سوره رعد آیه ۴،سوره نحل آیه ۱۱ و یس آیه ۳۴،سوره نحل آیه ۶۷،سوره اسرا آیه،سوره کهف آیه ۳۲ و ۴۲)

«**خرما**» **(رطب)** «درخت خرما» (نخل، نخیل،نخله) کلمه نخل و نخیل در ۲۰ آیه از قرآن عظیم الشان ذکر شده است)سوره رعد آیه۴، سوره انعام آیه ۹۹، سوره ق آیه ۱۰، سوره انعام آیه ۱۴۱، سوره یس آیه ۳۴)

«**خیار**» **(بادرنگ)** خیار در ماجرای بنی اسرائیل آمده که آنان به یک غذا قناعت نکردند و از موسی علیه والاسلام خیار خواستند.(سوره بقره آیه ۶۱)

«**زیتون**» نام زیتون ۶ بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، یک بار به طور مستقیم به درختی اشاره شده که در کوه سینا می روید واز آن روغن تولید می گردد (ذکر آن در سوره مؤمنون آیه ۲۰).

هکذا نام درخت زیتون دو بار به تنهایی و پنج بار همراه دیگر میوه ها همچون خرما، انار، انگور و انجیر به کار رفته است. در قرآن عظیم الشان درخت زیتون از نشانه های خداوند معرفی شده (سوره نحل آیه ۱۱) و درخت زیتون از جمله درخت مبارک و پر برکت ذکر شده است (سوره نور آیه ۳۵) همچنین خداوند متعال به درخت قسم یاد کرده است(سوره نور آیه ۳۵).

«**موز**» **(کیله)** موز یک بار در قرآن کریم آمده است که بهشتیان از درخت موزی که میوه اش بر روی هم چیده شده بر خوردارند (سوره واقعه آیه ۲۹)، البته غالب مفسران قرآن عظیم الشان، «طلح» را درخت موز میدانند اما فاروقی آن را «اقاقیا» میداند.

«**پیاز**» **(بصل)** یاد کردن از پیاز در ماجرای بنی اسرائیل است که آنان به یک نوع غذا قناعت نکردند و از موسی (ع) پیاز خواستند (سوره بقره آیه ۶۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**سیر**» **(فوم)** در قرآن کریم و در ماجرای بنی اسرائیل سیر هم یکی از خواسته های قوم، از حضرت موسی (ع) بوده است) سوره بقره آیه ۶۱)

«**ترنجبین**» **(منّ)** ۰قرآن کریم سه بار ازمن یاد می کند که به عنوان نعمت به بنی اسرائیل عطا شده است (سوره بقره آیه ۵۷، سوره اعراف آیه ۱۶۰، سوره طه آیه ۸۰)

«**حنا**» **(کافور)** کلمه کافور یک بار در قرآن و آنهم در سوره «انسان آیه ۵» به کار رفته است.

«**زنجبیل**» زنجبیل یک بار قرآن عظیم الشان یاد کرده و آن را آمیزه نوشیدنی بهشتیان یاد کرده است.) سوره انسان آیه ۱۷)

«**عدس**» **(نسک)** قرآن کریم از عدس در ماجرای بنی اسرائیل و تقاضای آنان از حضرت موسی ذکر می کند. (سوره بقره آیه ۶۱)

«**کدو**» **(کدو)** کدو در قرآن کریم یکبار و در سوره «صافات آیه ۱۴۶» آمده و در آن اینگونه بیان شده که خداوند پس از نجات دادن حضرت یونس از شکم ماهی بر سرش بوته کدویی رویانید تا او از اشعه سوزان آفتاب در امان باشد.

میوجات و درختانی جنتی:

در مورد اینکه در بهشت چه درخت های از میوه وجود دارد، آیت و احادیث در مورد اشارت مشخصی ندارد، واین جزو علم غیب است. فقط می دانیم که، بر طبق بعضی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه ها و درختهای بهشتی ذکر شده اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و.. و یا درخت سدر..

اما باید به این نکته مهم هم توجه نمود که: در آنجا اهل جنت هر میوه ای که بخواهند برایشان مهیا می شود، چرا که در قرآن آمده: «**وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ**» (سوره الواقعه/ ۲۰-۲۱). یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.

و «**يدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آَمِنِينَ**» (سوره الدخان/ ۵۵) یعنی: آنان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد میطلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقّت فوراً برایشان حاضر می گردد.

و فرمود: «**وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ**» واقعه (۳۲-۳۳). یعنی: همانند میوه های دنیا نیستند که در بعضی وقت ها یافت نمیشوند و فقط در برخی فصل ها در دسترس هستند و به دست آورد نشان مشکل است، بلکه میوه های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن راحت است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد.و فرمود: «**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيونٍ * وَفَوَاكِهَ مِمَّا يشْتَهُونَ**» (مرسلات ۴۰-۴۱).

یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه سار و سرسبز و با طراوات و چشمه سارانی دیدنی هستند که از چشمه ی سلسبیل و رحیق سرچشمه میگیرند. و بهترین و پاکیزه ترین میوه هایی که دلخواه آنان است و آرزو می کنند برایشان مهیاست.

و فرمود: «**وَبَشِّرِ الَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**» (سوره البقره/ ۲۵). (به کسانی که ایمان آورده، و کار های شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. هر زمان که میوه‌ای از آن، به آنان داده شود، می‌گویند: «این همان است که قبلا به ما روزی داده شده بود. (ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالیتر است.)» و میوه‌هایی که برای آنها آورده میشود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند. و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود.) در تفسیر سعدی آمده: « میوه های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت همواره در ناز و نعمت بسر می برند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه ها لذت میبرند. «**وَأُتُواْ بِهِ مُتَشَابِهاً**» عده ای میگویند میوه های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزّه با یکدیگر فرق میکنند. گروهی نیز می گویند در رنگ با یکدیگر متشابه هستند اما در اسم فرق می کنند. برخی نیز در این باورندکه در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».

هر بار که نعمتی جدید به آنها تقدیم می‌گردد چون میوه‌ها در ظاهر به یک شکل و صورت می‌باشد گمان می‌کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند.

و این آیات نشان می دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

و همچنین در مورد درختان جنتی آمده: «**وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ**» (سوره واقعه ۲۷-۲۹).

یعنی: اما اصحاب سعادت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟ یعنی حالت بسیار خوبی دارند. «**فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ**» در میان درختان سدری هستند که خارهایشان گرفته شده و بریده شده است و شاخه های خراب آن قطع گردیده و به جای خار و شاخه های مضر میوه قرار داده شده است، و درخت سدر ویژگی هایی چون سایه گسترده و آرامش یافتن انسان در سایه آن را دارا میباشد.

«وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ» «طلح» درخت بزرگی است که در صحرا می روید و میوه ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است.

ابن ابی الدنیا از سلیم‌بن عامر روایت می‌کند که فرمود: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند: خداوند در آمدن اعراب بادیه‌نشین و سؤالاتشان ما را مستفید میگرداند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزی یکی از بادیه‌نشینان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که آزاردهنده است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای در بهشت وجود داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که خداوند فرموده است (**فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ**) (سوره الواقعة آیه ۲۸) خداوند خار آن را برداشته و به جای هر خار ثمری رویانده است. ثمری از این درخت می‌روید که هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هیچ کدام از رنگ‌هایش شبیه دیگری نیستند».

و فرمود: «**هُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيرَ مُتَشَابِهٍ**» (سوره انعام آیه ۱۴۱).

یعنی: و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست، ودرخت خرما و کشتزار، با طعم های گوناگون، و درخت زیتون و انار، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند.

خلاصه اینکه در جنت همه انواع میوه همچون سیب، خرما، انگور و انار و زیتون و غیره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شکوفه‌های خوشبو و در یک کلمه درجنت چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ کدام از آن حتی بر فکر کسی نیز خطور نکرده است، خداوند ما را از آن بی‌نصیب نگرداند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره العلق

سوره علق در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه میباشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِي خَلَقَ﴿۱﴾ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴿۲﴾ اقْرَأْ وَرَبُّکَ الأَكْرَمُ﴿۳﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴿٤﴾ عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ﴿۵﴾ كَلا إِنَّ الإِنْسَانَ لَيطْغَى﴿٦﴾ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى﴿۷﴾ إِنَّ إِلَى رَبِّکَ الرُّجْعَى﴿۸﴾ أَرَأَيتَ الَّذِي ينْهَى﴿۹﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴿۱۰﴾ أَرَأَيتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى﴿۱۱﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى﴿۱۲﴾ أَرَأَيتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴿۱۳﴾ أَلَمْ يعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يرَى﴿۱٤﴾ كَلا لَئِنْ لَمْ ينْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيةِ﴿۱۵﴾ نَاصِيةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴿۱٦﴾ فَلْيدْعُ نَادِيهُ﴿۱۷﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيةَ﴿۱۸﴾ كَلا لا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴿۱۹﴾

معلومات مؤجز:

سورۀ (علق) که بنام سورۀ «اقرأ» هم یاد می شود از سورهای مکی میباشد، این سوره دارای (۱) یک رکوع، (۱۹) نزده آیت، (۷۳) هفتاد وسه کلمه، (۱۹۷) یکصدونود وهفت حرف، و (۱۲۵) یکصدو وبیست وپنج نقطه است.

اسباب نزول:

اسباب نزول (آیه ۶ سوره علق): ابن منذر از ابو هریره (رض) روایت کرده است: ابوجهل گفت: آیا محمد پیش چشم شما روی خویش برزمین میزند؟ گفتند: بله، گفت: قسم به لات وعزی اگر من او را ببینم که این کار را انجام میدهد بر گردنش سوار می شوم ورویش را به خاک می مالم پس آیه «**كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيطْغَى**» نازل شد.

در حدیثی شماره (۴۹۵۸) امام بخاری آمده است: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: ابو جهل گفت اگر محمد را ببینم که در نزدیک خانه (کعبه) نماز میخواند، بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردنش سوارمی شوم، چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، فرمود: « اگر خواسته باشد چنین کند. «لو فعله لاخذته الملائکه» ملائکه (عذاب) اورا میگیرند.

نسایی رحمه الله از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که ابو جهل می خواست چنین کند، ولی دیدم که به عقب بر میگردد، و دستش را بر رویش می گیرد، کسی از وی پرسید: چه شده است؟ گفت: بین من و بین او، یعنی محمد صلی الله علیه وسلم جوئی از آتش قرار دارد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر نزدیک می شد ملائکه او را تکه تکه میکردند».

اسباب نزول آیه (۹) سورۀ علق:

ابن جریر از ابن عباس روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول نماز خواندن بود که ابو جهل بن هشام آمد وآن بزرگوار را از نماز خواندن منع کرد، آنگاه خدا «**أَرَأَيتَ الَّذِي ينْهَى، عَبْداً إِذَا صَلَّى، أَرَأَيتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى، أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى، أَرَأَيتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى، أَلَمْ يعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يرَى، كَلَّا لَئِن لَّمْ ينتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيةِ، نَاصِيةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ**» را نازل کرد.

اسباب نزول آیه (۱۷ الی ۱۸) سوره علق:

ترمذی ودیگران از ابن عباس روایت کرده اند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در حال نماز خواندن بود، ابو جهل آمد وگفت: آیا تو را از این کار منع نکرده بودم ؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم تهدیدیش کرد.

ابو جهل گفت: تو خوب میدانی که در این دیار اکثر انجمن ها و مجامع قوم وقبیله متعلق به من است، آنگاه پروردگار با عظمت آیات: «**فَلْيدْعُ نَادِيه، سَنَدْعُ الزَّبَانِيةَ**» را نازل کرد.

ابو جهل کیست: قریش یکی از جمله مشهورترین و مهم ترین قبایل عرب در حجاز بشمار میرفت. مؤرخین طایفه مشهور و بزرگ قریش را مقارن ظهور اسلام ۲۵ طایفه به شرح ذیل معرفی داشته اند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- بنی هاشم، ۲- بنی مطلب، ۳- بنی حارث، ۴- بنی امیه، ۵- بنی نوفل، ۶- بنی حارث بن فهر، ۷- بنی اسد، ۸- بنی عبدالدار، ۹- بنی زهره، ۱۰- بنی تیم بن مره، ۱۱- بنی مخزوم، ۱۲- بنی یقَظه، ۱۳- بنی مرّه، ۱۴- بنی عدی بن کعب، ۱۵- بنی سهم، ۱۶- بنی جُمَح، ۱۷- بنی مالک، ۱۸- بنی معیط، ۱۹- بنی نزار، ۲۰- بنی سامه، ۲۱- بنی ادرم، ۲۲- بنی محارب، ۲۳- بنی حارث بن عبدالله، ۲۴- بنی خزیمه، ۲۵- بنی بنانه (مسعودی، مروج الذهب، جلد ۱، صفحه۲۷۷، بطون قریش)

ابوالحکم عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی مشهور به «ابوجهل» از اشراف قریش و از مشرکان معروف مکه و برادر زاده ولید بن مغیره بود، او مصروف امور تجارتی در مکه و از جمله مالدران مشهور اهالی مکه بحساب می آمد.در این هیچ جای شکی نیست که: ابوجهل از قبیله قریش است ولی از جمله کاکا های پیامبر صلی الله علیه وسلم بحساب نمی آید. زیرا پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم ازسلسله بنی هاشم و ابوجهل از سلسله بنی مخزوم است، که بدین صورت سلسله نسبی شان متفاوت میباشد. (ابن سعد، الطبقات‌الکبری، ترجمه، جلد ۷، صفحه ۴۱۳.)

ابو جهل بیشترین دشمنی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم و بخصوص کسانیکه جدیداً به دین اسلام مشرف می شدند، روا می داشت. لجاجت و دشمنی او با پیامبر صلی الله علیه وسلم و بخصوص با مسلمانان و دین مقدس اسلام به سرحدی رسید که او را «ابوجهل» نامیدند. همین ابو جهل بود که «سمیه» مادر عمار بن یاسر را به بشهادت رسانید، و بالاخره خودش نیز در جنگ «بدر» به قتل رسید و نام ننگی از وی در تاریخ اسلام باقی مانده است.

وجه تسمیه:

این سوره «علق»، «**اقرأ**» یا «قلم» نامیده شده است، زیرا خدای سبحان الله تعالی آن را با فرموده‌اش «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ**...» آغاز نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم میباشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شده است.

محتوی سوره:

اکثریت مطلق مفسران بدین باور اند که از محتوا این سوره طوری معلوم میشود که این سوره اولین سوره است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

در آغاز به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه وسلم دستور قرائت و تلاوت می‌دهد و سپس از آفرینش این انسان با عظمت، از یک قطعه خون بی ارزش، سخن میگوید.

در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش و قلم بحث می کند.

و در مرحله بعد، از انسان های ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش میگیرند سخن به میان میآورد.

و سر انجام به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیکند اشاره میکند و سوره را با دستور سجده و تقرب به درگاه پروردگار پایان میدهد.

آغاز وحی در تاریخ اسلام:

اکثریت به اتفاق مفسرین جهان اسلام دراین مورد متفق الری اند که: آیاتی از اول سوره علق، اولین آیات نازل شده وحی را تشکیل میدهند: «**اقْرَأْ باسْمِ رَبِّکَ الّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الّذِي عَلّمَ بِالْقَلَمِ * عَلّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ**» (علق/ ۱-۵) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از عَلَق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین (کریمان) است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی‌دانست (بتدریج به او) آموخت»

امام احمد می فرماید: عبدالرزاق و معمّر پسر زهری برای ما از عروه، و او از عائشه – رضی الله عنها – روایت کرده‌اند که‌گفته است: «اولین چیزی که به پیامبر صلی الله علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم وحی گردیده است به صورت رؤیای صادقانه در خواب بوده است. هیچ خوابی نمی دید مگر این که مثل سپیده صبح تحقّق می یافت. پس از این مرحله، دوست داشت گوشه‌گیری و خلوت کند. در غار حراء گوشه‌گیری و خلوت میکرد و در آنجا چندین شب عبادت میکرد، بدون این که به پیش اهل و خانواده‌اش برگردد، و زاد و توشهٔ خلوت کردن را تهیه و با خود می برد.

بعد از آن به نزد خدیجه برمی‌گشت و برای شبهای دیگری دوباره زاد و توشه برمی گرفت و با خود می برد. تا وقی از اوقات که در غار حراء بود حقّ و حقیقت بدو رسید. فرشته به پیش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمی‌دانم... پیا مبر صلی الله علیه وسلمّ روایت فرموده است:

فرشته مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمی‌دانم. برای بار دوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. برای بار سوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس گفت:

«**اقْرَأْ باسْمِ رَبِّکَ الَّذِي خَلَقَ (۱)خَلَقَ الإنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)اقْرَأْ وَرَبُّکَ الأکْرَمُ (۳)الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)عَلَّمَ الإنْسَانَ مَا لَمْ یعْلَمْ) (۵)** (ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی میشود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همهٔ جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهائی را آموخت که نمی دانست.) پیامبر صلی الله علیه وسلم با این آیات در حالی به خانه برگشت که اندامش میلرزید. وقتی که به پیش خدیجه رفت، فرمود: «**زَمّلُوني زَمّلُوني**» (مرا بپوشانید. مرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بپوشانید). او را پوشاندند تا ترس و هراس او برطرف گردید. آن گاه فرمود: «یا خدیجهُ مالی؟« »ای خدیجه مرا چه شده است؟.» خدیجه او را از رخداد آگاه کرد. فرمود: «قَد خَشيتُ علي نَفسي.» «واقعاً بر خویشتن ترسیدم.»

خدیجه بدو گفت: هرگز! هرگز! مژده باد تو را، به خدا سوگند هرگز خدا تو را خوار نمی‌دارد. زیرا تو پیوند خویشاوندی را مراعات میکنی و صلهٔ رحم را بجای میآوری.

راستگو هستی و راست می‌گوئی. به درد دردمندان میرسی و درماندگان را کمک و یاری می‌کنی، و از مهمانان به خوبی پذیرائی میکنی، و در برابر حوادث حقّ تعالی، یار و مددکار دیگران میشوی.

آن گاه خدیجه پیغمبر صلّی الله علیه وسلّم را با خود به پیش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزی پسر قصی برد.

ورقه پسر کاکایی خدیجه بود. در زمان جاهلیت عیسوی شده بود. کتاب عربی می نوشت. کتاب های عبری را از روی انجیل، تا آنجا که خدا میخواست بنویسد - می نوشت. پیر و کور شده بود.

خدیجه بدو گفت: ای پسر کاکا، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه می بینی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم از چیزی که دیده بود بدو نقل کرد. ورقه گفت: این همان رازداری است (به نام جبرئیل) که به پیش موسی میآمد. کاش در آن وقت جوان می بودم. کاش من زنده می بودم در آن هنگام که قوم تو، تو را بیرون خواهند کرد.

پیامبر صلی الله علیه و وسلّم فرمود: «**أو مُخرجي هُم**؟». (آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟).

ورقه گفت: بلی. هرگز مردی چیزی را با خود نیاورده است بسان چیزی که تو با خود آورده‌ای مگر این که با او دشمنی شده است. اگر من زنده باشم به تو سخت کمک خواهم کرد و کاملاً یاریت خواهم داد. ولی مدتی،نگذشت که ورقه وفات یافت... تا آخر». این روایت در صحیح مسلم و صحیح بخاری از قول زهری نقل شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیه «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِي خَلَقَ***...» در واقع آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، و علامه مبارکفوری در کتاب «رحیق المختوم» مینویسد: «با بررسی قرائن و شواهد و دلایل مختلف، می‌توانیم سالروز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را شامگاهان دوشنبه بیست و یکم رمضان، مطابق با دهم سال ۶۱۰ میلادی، شب هنگام، معین سازیم که در آن اوان، ایشان دقیقاً چهل سال قمری و شش ماه و دوازده روز از عمر شریفشان میگذشته است که با ۳۹ سال شمسی و ۲ ماه و ۲۰ روز برابر خواهد بود».

همچنین ایشان در ادامه مینویسد: «سیره نویسان در ارتباط با تعیین نخستین ماه گرامی داشت پیامبر صلی الله علیه وسلم- به نبوت از سوی خداوند و فرو فرستادن وحی بر آن حضرت، اختلاف فراوان دارند. عده زیادی از سیره نویسان بر آن شده‌اند که ماه ربیع الاول بوده است؛ گروه دیگری ا ز آنان بر آن‌اند که ماه رمضان بوده است؛ برخی نیز گفته اند: ماه رجب بوده است. ما ترجیح داده‌ایم که ماه رمضان بوده باشد؛ به دلیل این آیۀ شریفه که میفرماید: «**شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ**» (سوره (البقرة: ۱۸۵). و این آیه شریفه دیگر که می فرماید: «**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**». (سوره القدر: ۱). که در نتیجه شب قدر در ماه رمضان قرار می گیرد، و شب قدر همان شبی است که در آیه ۲، سوره دخان، خداوند درباره آن میفرماید: «**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ**» (سوره الدخان: ۳). و نیر به دلیل آنکه اقامت آن حضرت در غار حراء در ماه رمضان بوده، و واقعه نزول جبرئیل بر ایشان نیز در همین ماه بوده است؛ چنانکه همگان میدانند.

قائلان به آغاز نزول وحی در ماه رمضان نیز در باب تعیین دقیق این روز با یکدیگر اختلاف دارند، و روایات در این زمینه مختلف است. بعضی گفته‌اند: روز هفتم، برخی گفته اند: هفدهم، و بعضی دیگر نیز گفته اند: هجدهم.

ابن اسحاق و برخی دیگر از سیره نوسان بر آن اند که این روز، روز هفدهم بوده است؛ اما، ما ترجیح دادیم که روز بیست و یکم بوده باشد، به این دلیل که تمامی سیره‌نویسان یا اکثر آنان متفق‌القول اند بر اینکه بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم- در روز دوشنبه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتفاق افتاده است؛ چنانکه آن حضرت خود فرموده‌اند: «**فيه ولدت و فيه انزل علي**» و به روایت دیگر: «ذاك يوم ولدت فيه و يوم بعثت او انزل على فيه» (صحيح مسلم، جلد ۱، صفحه ۳۶۸؛ مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۲۹۷، ۲۹۹؛ بیهقی، جلد ۴، صفحه ۲۸۶، ۳۰۰: حاکم نیشابوری، جلد ۲، صفحه ۶۲). روز دوشنبه در ماه رمضان نیز در آن سال مطابق بوده است با روز هفتم؛ روز چهاردهم؛ روز بیست و یکم، و روز بیست و هشتم؛ از سوی دیگر، بنا به دلالت احادیث صحیح، شب قدر جز با یکی از شبهای فرد در دهه آخر رمضان منطبق نمیگردد، و شب قدر در محدوده این شبها جابه جا می‌شود. اگر این آیه شریفه را که میفرماید: «**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ**». با روایت ابوقتاده که میگوید بعثت آن حضرت روز دوشنبه بوده است، کنار هم بگذاریم، همچنین با مراجعه به تقویم تطبیقی که موارد مطابقت روز دوشنبه را با ایام رمضان در آن سال تعیین میکند؛ برای ما یقینی شده است که بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شب هنگام، شامگاه روز ۲۱ رمضان بوده است».

ترجمهٔ مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**» (۱) (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید)

«**خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ**» (۲) (انسان را از خون بسته آفریده است.)

«**اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ**» (۳) (بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است)

«**الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ**» (۴) (همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت.)

«**عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ**» (۵) (بدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست.)

«**كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيطْغَى**» (۶) (قطعاً (اغلب) انسان ها سرکشی و تمرّد میآغازند.)

«**أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى**» (۷) (چون خود را مستغنی و بی نیاز ببینند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى**» (۸) (مسلّماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود).

«**أَرَأَيتَ الَّذِي ينْهَى**» (۹) (آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.)

«**عَبْداً إِذَا صَلَّى**» (۱۰) (بنده‌ای را که نماز میگزارد ؟).

«**أَرَأَيتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى**» (۱۱) (آیا میدانی اگر بر هدایت بودی ؟).

«**أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى**» (۱۲) (ویا به پرهیز گاری فرمودی ؟).

«**أَرَأَيتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى**» (۱۳) (آیا دیدی اگر تکذیب کرد و روبرتافت ؟).

«**أَلَمْ يعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يرَى**» (۱۴) (آیا نمی داند که خدا می بیند.)

«**كَلَّا لَئِن لَّمْ ينتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيةِ**» (۱۵) (هرگزا هرگز ! چنین نیست، اگر باز نیاید، حتماً اورا بکشیم از موی پیشانی).

«**نَاصِيةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ**» (۱۶) (موی پیشانی دروغگوی خطا کار).

«**فَلْيدْعُ نَادِيه**» (۱۷) (پس فرا خواند یاران مجلسش را).

«**سَنَدْعُ الزَّبَانِيةَ**» (۱۸) (وما حتماً فرا خوانیم دفع کنندگان پیاده را).

«**كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ**» (۱۹) (نه چنین است، پیروی اش مکن، به سجده برووتقرب بجو).

اهداف اساسی این سوره:

۱- توجه انسان به الله تعالی که او رب است و آفریدگار و ارجمند و آموزش دهنده است و کنار زننده پرده های جهل و نادانی؛

۲- توجه بشر به اینکه خداوند او را از علق آفریده است و اینکه او تحت ربوبیت خداوند است و حامل لوای علم و معرفت و هنگامی که خود را مستغنی می یابد فساد و طغیان میکند؛

۳- توجه به این که بازگشت همه چیز به سوی خداست. آغاز و انجام همه به دست او و به سوی اوست؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴- متوجه ساختن انسان به وظایف او که باید قرائتش بلکه همه افعالش به نام خدا و در سبیل هدایت باشد و دستور تقوا دهد، با حق ستیزه نکرده و به آن پشت نکند و بداند که خداوند او را می بیند (و او در محضر و مرءای خداست)؛

۵- ترساندن از عذاب خداوند که او موی سر او را می گیرد و با حقارت و ذلت به سوی عذاب میکشاند؛

۶- و توجه به اینکه خداوند می خواهد از طغات و فاسدین پیروی نشود و بندگان خدا در پیشگاه او به خاک مذلّت بیافتند و قرب و نزدیکی او را بخواهند.

تفسیر سوره:

«**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**» (۱) (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید) (ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است.

یعنی: بخوان به‌نام آن‌که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت میکند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است.

آری! بخوان به‌نام آن «که آفرید» پس خداوند جلّ جلاله خود را با این صفت برای ما وصف میکند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمت ها و بزرگترین آنهاست.

یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلا نه خواننده بوده‌ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید.

«**الَّذِي خَلَقَ**» از ذکر صفت تخلیق در اینجا، شاید حکمت این باشد که همچنان که بر مخلوقات انعام و احسان شده است، از همه نخستین انعام به او اعطای شده است، و در اینجا مفعول «خلق» یعنی آنچه آفریده شده است را ذکر نه فرموده به این اشاره است که همه کائنات مخلوق او تعالی باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ**» (۲) (انسان را از خون بسته آفریده است.) سپس در جمله خلق شدن سایر مخلوقات اشاره خاصی به خلقت انسان نموده و فرموده است که: انسان را از خون بسته افریده، و به تدبیر او پرداخته است باید امرونهی کند و امر ونهی بافرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب ها انجام میشود. بنابراین، بعد از امر به خواندن، آفرینش انسان را بیان کرد.

«**اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ**» (۳) (بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است) جود و احسان او فراوان میباشد، و از بزرگواری و احسان او این است که انواع دانش‌ها را به انسان آموخته است.

«**الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ**» (۴) (همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیز ها به او) آموخت.) این نشانه اکرام وعنایت بی پایان او ست که انسان را از «لخته خونی» به شکل «انسان» در آورد، وبه او خواندن و نوشتن را اموخت یگانه موجود که پیام دیگران را از طریق «خواندن» درک می کند و با «نوشتن» حفظ نموده و آنرا به آیندگان انتقال می دهد وبه این تر تیب از تجارب گذشتگان خویش مستفید می شود.

از این آیه مبارکه چند مطلب را میتوان استنباط کرد:

«قرائت»، «علم»، «قلم» رمز بر تری و فضیلت انسان بر سایر مخلوقات.

اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است:

در حدیثی که از حضرت ابو هریره روایت گردیده، آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده: «**لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي غلبت غضبي**» یعنی وقتی که خداوند در ازل مخلوق را آفرید، در کتابی که پیش او در عرش هست، این را نوشت که «رحمت من بر غضبم غالب است » ونیز هم در حدیثی ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**اول ما خلق الله القلم فقال له أكتب فكتب ما يكون الي يوم القيامه فهو عنده في الذكر فوق عرشه**» یعنی خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

از همه ی آنچه را که تا قیامت بودنی بود، نوشت واین نامه پیش خداوند بالای عرش موجود است. (مواخذ: از تفسر ابو عبداللّه محمدبن احمد انصاری قرطبی – تفسیر سوره تین)

انواع قلم:

علماء در مورد انواع قلم می فرمایند که قلم در جهان به سه نوع است. یکی اولین قلم که خداوند آن را به ید قدرت خویش آفرید، وبه نوشتن تقدیر کاینات به آن دستور داد، دوم قلم فرشتگان که آنان به وسیله آن تمام وقایع آینده و مقادیر آنها ونیز اعمال انسان را به آن می نویسند، سوم قلم عمومی مردم که به وسیله آن مقاصد وکلام خویش را می نویسند، و کتابت در حقیقت یک نوع بیان است که صفات بخصوص انسان است. (قرطبی)

امام التفسیر مجاهد از ابو عمرو نقل فرموده است که خدواند متعال در همه کائینات چهار چیز را به ید قدرت خویش آفریده است، علاوه بر اینها نسبت به بقیه کاینات فرموده است که کن یعنی باشید همه موجود گشته اند، وآن چهار چیز عبارتند از: قلم، عرش، جنت عدن، و آدم علیه السلام.

اولین علم کتابت:

اولین فن علم کتابت را علما می گویند به ابو البشر حضرت ادم علیه السلام آموخته شد، واول از همه او به نوشتن پرداخت. (کعب احبار: ابو اسحاق کعب بن ماتع الحمیری الاحبار شخصی یهودی و مربوط قبیله ذوالکیلا ازیمن بود زمانیکه مسلمان شده درزمان خلافات حضرت عمر بن خطاب زندگی می‌کرد. او معلوماتی زیادی در کتاب یهود (اعم از عهد عتیق، وعهد جدید) وداستان های مربوط به پیامبران گذشته داشت. اخبار و اقوال زیادی که معمولاً به اسرائیلیات مشهور اند از وی برجای مانده‌است.) و برخی از علما فرموده اند که اول از همه این فن به حضرت ادریس آموخته شد، و از همه اول کاتب در دنیا ایشان می باشد. (ضحاک) وبرخی دیگری از علما فرموده اند که هرکس که به کتابت پرداخته است، آن تعلیم از جانب الله است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ**» (۵) (بدو چیزهائی را آموخت که نمیدانست.) خداوند انسان را از شکم مادرش بیرون آورد درحالیکه هیچ چیزی نمی‌دانست و برایش شنوایی و بینایی و حواس پنجگانه اعطا فرمود،و اسباب علم و دانش را برای او فراهم کرد پس به انسان قرآن و حکمت آموخت و به وسیله‌ی قلم به او چیزهایی آموخت قلمی که با آن دانش‌ها و حقوق ثبت می گردند.خداوندی که نعمت هایی به بندگان داده است که توان شکرگزاری آن را ندارند. سپس با توانگر کردن آن ها و روزی فراوان بر آن‌ها منّت گذارده است.

ولی انسان به سبب نادانی و ستمگری اش وقتی خود را بی نیاز ببیند سرکشی مینماید و از پذیرفتن هدایت سرباز می‌زند و فراموش میکند که به‌سوی پروردگارش بازخواهد گشت. بلکه گاهی به جایی میرسد که هدایت را رها میکند و دیگران را به ترک گفتن آن فرا میخواند. بنابراین، از نماز خواند که بهترین اعمال ایمان است جلوگیری میکند.

مفسرین در تفسیر «**عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يعْلَمْ**» (به انسان چیزهائی آموخت که نمی دانست.» که این نخستین حقیقت قرآنی است که دل پیغمبر خدا صلّی الله علیه وسلّم در نخستین لحظه آن را دریافت داشته است. این حقیقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، کار و روی کرد او را بعد از ان در طول زندگانیش تصرّف کرد، و نخستین پایهٔ ایمان بشمار آمد.

امام شمس الدین ابو عبدالله محمّد ابن قیم جوزیه در کتاب خود: «**زادالمعاد في هدي خير العباد**» که رهنمود و رهنمون پیغمبر خدا صلّی الله علیه واله وسلّم را در ذکر و یاد خدا خلاصه کرده است، گفته است:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از همهٔ آفریدگان کامل‌تر به ذکر و یاد خداوند بزرگوار می‌پرداخت. اصلاً همهٔ سخنانش دربارهٔ ذکر و یاد خدا و پیرامون آن بود. امر و نهی و مقرّراتش برای ملّت، ذکر و یاد خدا بود. خبر دادنش از نام ها و صفت های پروردگار، و بیان احکام و افعال و وعد و وعیدش ذکر و یاد خدا بود. مدح و ثنای نعمت های الهی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تسبیح و تقدیس معبودش ذکر و یاد خدا بود. درخواست و دعایش، و رغبت و رهبتش ذکر و یاد خدا بود. سکوت کردن و خاموشی گزیدن او ذکر و یاد دلش از خدا بود. در هر زمانی و در هر حالی به یاد خدا و در ذکر خدا بود. ذکر و یاد خدا در حال ایستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حرکت کردن، پائین آمدن، کوچیدن، و اقامت گزیدن، با نفسهایش همراه و جاری بود.هنگامی که بیدار میشد میفرمود: «**الحمدُ لله الّذي أحيانا بَعدَما أماتَنا وَ إليه النّشُورُ.**» (حمد و سپاس خداوندی را سزا است که ما را زنده کرد بعد از این که ما را میرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است.»

«**كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيطْغَى**» (۶) (قطعاً (اغلب) انسانها سرکشی و تمرّد میآغازند.)

«**أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى**» (۷) (اگر خود را دارا و بی نیاز ببینند.)

«**إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى**» (۸) (مسلّماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).

«**أَرَأَيتَ الَّذِي ينْهَى**» (۹) (آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.) بازداشتن از نماز بزرگترین مخالفت با پروردگار با عظمت ومبارزه با حق است.

کسی از این اعمال نیک نهی می‌کند که خودش بر هدایت نیست و دیگران را به آنچه که خلاف پرهیزگاری است فرمان میدهد.

«**عَبْداً إِذَا صَلَّى**» (۱۰) (بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحقّ عذاب الهی نیست؟).

«**أَرَأَيتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى**» (۱۱) (به من بگو: اگر (این طاغی یاغی بر راه راست و بر طریق هدایت بود. (چه مقام و منزلتی در پیش خدا میداشت ؟).

«**أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى**» (۱۲) (یا این که (دیگران را به جای بازداشتن از نماز و سایر عبادات) به تقوا و پرهیزگاری دستور میداد (آیا این برایش بهتر نمی بود ؟).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**أَرَأَيتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى**» (۱۳) (به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همه کتابها و چیزهائی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همه کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه کیفری خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟).

این آیه مبارکه این مفهوم عالی را می رساند، که تنها این آیت به عمل شنیع ابو جهل در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم محدود نمی شود، بلکه همهء کسانی را در بر می گیرد که در برابر «عبادت الله» حساسیت وممانعت نشان می میدهد و مانع آن میشوند که کسی الله را عبادت کند.

«**أَلَمْ يعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يرَى**» (۱۴) (آیا او ندانسته است که خداوند (همه احوال او را میپاید، و همه اعمال وی را) می بیند؟ اگر از «ممانعت» خود دست نه بردارد، و از «تکذیب حقیقت» و «اعراض از حق» خود داری نکند، حتماً اورا مو های پیشانی اش محکم خواهیم گرفت وبسوی جایگاه مناسبش خواهیم کشانید. همانگونه که مجرم زبون و ذلیلی را از موی های پیشانی اش میگیرند و به محکمه می کشند ومجازات می کند.

«**كَلَّا لَئِن لَّمْ ينتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيةِ**» (۱۵) (هرگزا هرگز! (آن چنان نیست که او میپندارد).

این آیه با توصیف «الناصیه»، موی پیشانی به «کاذبه، درغگو و «خاطئه» خطا کار» از جمله اعجاز های علمی دیگری قرآن عظیم الشان است.

مطابق تحقیقات که در اواخر قرن بیست در مورد وظایف بخش های مختلف مغز انسان توسط علماء بعمل آمده است، علماء بدین نتیجه رسیده اند که: بخش مخصوص مغز در انسانهای جنایتکار رشد بیشتر میبابد، این بخش مغز، در قسمت پیش روی سر وزیر موی پیشانی قرار دارد.

«**نَاصِيةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ**» (۱۶) (موی پیشانی دروغگوی خطا کار).

«**فَلْيدْعُ نَادِيه**» (۱۷) (بگذار او همنشینان و هم مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند). امّا ما:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ**» **(۱۸)** (ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا میزنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بیندازند). فرشتگانی که سختگیر و تندخو و نیرومندند... در این صورت سرنوشت پیکار معلوم است! در پرتو این سرنوشت خیالی هراس انگیز، این سوره پایان می پذیرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدین امر که بر کار خود اصرار و پافشاری کند، و بر ایمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند:

«**كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ**» (۱۹) (هرگز هرگز ! از او اطاعت مکن و (به نماز خواندن خود ادامه بده و در برابر آفریدگار خویش) سجده ببر و (بدین وسیله به پروردگارت) نزدیک شو.

اهمیت قلم در اسلام:

قلم ترجمان بزرگان بود قلم بهتر از تیغ برّان بود، نسل ادم، جهت ابراز عواطف و احساسات درونی و خواسته ها و دستورات و باز دهی اندوخته های فکری و ابراز نظرات و عقاید خویش نیازمند به ابزار و وسایل است که عمد ه ترین آ ن ها زبان و قلم است.

گرچه از راه های دیگری نیز میتوان منظور و مقصود و پیام خو درا به هم نوعان رساند، همچون ایمأ و اشاره ودر آوردن صداهای شبیه صدا های حیوانات که انسان های ما قبل تاریخ از این طریق ها تبادله ی افکار نموده، پیام های خود را به همدیگر می رسانیده اند، و همچنان خنده و گریه که کودکان تا موقعی که زبان فرا نگرفته اند سرور خو د را در قالب خنده، درد والم و گرسنگی و تشنگی شان را با گریه به پدر و مادر و سایر اطرافیان بیان میدارند.

وگاهی هم سکوت، اعتصاب غذا، تحصّن، تغییر دادن قیافه و... وسیله ی بیان منویات و خواسته ها و نیاز ها ی انسان واقع میشود. ولی در اکثر موارد زبان و قلم مورد استفاده قرار می گیرد واز این دو وسیله، قلم اهمیت بیشتری دارد. چون اثرش جاودانی و ماندگار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی از دانشمندان گفته اند: «**البيان بيا نان: بيان اللسان و بيان الا اقلام، بيان اللسان قد تدرسه اللاعوام و بيان الا اقلام باق علي مرّ الايام**» بیان دوگونه است: بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود واز بین می رود، ولی بیان قلم ها برای همیشه باقی می ماند.

پروردگار ما در قرآن عظیم الشان اهمیت قلم و نگارش را چنان صریح و با تأکید بیان می کند که به قلم و آنچه می نگارد سو گند یاد می کند «**ن والقلم وما يسطرون**» (سوره قلم/۱).

بر اهل سواد پوشیده نیست که محکم ترین و بالاترین تأ کید سوگند یاد نمودن است آنهم به یک امر مهم و عظیم، عظمت و اهمیت قلم و آنچه می نگارد در این که: سر چشمه ی پیدایش تمدن های انسانی، پیشرفت و تکامل علوم، بیداری اندیشه ها و افکار و شکل گرفتن مذهب ها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است.

گردش نیش قلم بر صفحه ی کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلم ها بسته است.

قلم، حافظ علوم و دانشها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه ی اتصال فکرعلماء، پل ارتباطی گذشته و آینده ی بشر است وحتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است.

قلم، انسان هایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان زندگی می کنند، پیوند میدهد.

قلم، راز دار بشر و خزانه دار علوم و جمع آوری کننده ی تجربیات قرون و اعصار است، اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

قرآن کریم معجزه جاوید پیامبر صلی الله علیه وسلم، کتابت شده از سوی خداوندی است که خالق قلم است و قلم و کتابت از مقوله هایی هستند که نه تنها کهنه نمی شوند بلکه هر روز جنبه هایی تازه از آنها پدیدار می گردد. سوگند خداوند در قرآن به نام قلم، گویاترین شاهد بر قداست و شرافت آن است: ن والقلم و ما یسطرون؛ ن و قسم به قلم و

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنچه خواهد نگاشت. (سوره قلم۱) هم چنان که در نخستین ارتباط وحیاتی با رسول صلی الله علیه وسلم سخن از قلم به میان می آورد: الذی علم بالقلم؛ آن که (نوشتن) به قلم آموخت. (سوره علق۴)

یکی از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر پیدایش خط و نگارش قلم بر روی کاغذ ها یا سنگ ها بود که دوران تاریخ را از ماقبل تاریخ جدا کرد. قلم حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان و حلقه اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده زندگی بشر است و حتی ارتباط آسمان ها و زمین نیز از راه لوح و قلم حاصل شده است. برخی مفسران قلم را در آیه ۱ سوره قلم به قلمی تفسر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی به باور برخی د یگر آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق های آن است، همان گونه که ما یسطرون نیز مفهوم وسیعی دارد و تمام آنچه را که در طریق هدایت و کمال فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر در می آورند، شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسان ها نیست.

برخی دیگر نیز سوگند خوردن خدای تعالی به قلم و آنچه می نویسند را سوگند به یکی از نعمت ها دانسته اند؛ چرا که عظمت قلم و نوشتن را برابر با کلام دانسته اند. در عظمت این دو نعمت همین بس که خدای سبحان بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده و طریق استفاده از این دو نعمت را به او یاد داده.

اگر قرآن به قلم سوگند یاد می کند از این روست که قلم رازدار بشر و خزانه دار دانش ها و جمع آوری کننده تجربیات قرن ها و دوران هاست و این امری بسیار پرارزش و محترم است. قلم و آنچه به وسیله آن به رشته تحریر درمی آید در واقع همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدن های انسانی، و تکامل دانش ها و بیداری اندیشه ها به شمار می آید؛ چرا که قلم و نوشته از عظیم ترین نعمت های الهی است که خدای تعالی بشر را به آن هدایت کرده و به وسیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته در درون

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلها را ضبط می کند و انسان به وسیله قلم و نوشتن می تواند هر حادثه ای را که در پس پرده مرور زمان و بعد مکان قرار گرفته، نزد خود حاضر سازد.

نتیجه:

قلم تمدن ساز است، زبان گویای تاریخ وپل ارتباطی جوامع انسانی است، حافظ علوم و دانشها است «کل علم لیس فی القرطاس ضاع» هر دانشی که در کاغذ نباشد از بین میرود و تلف میشود.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره القدر

سوره قدر در «مکه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ﴿۱﴾ وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ﴿۲﴾ لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴿۳﴾ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴿٤﴾ سَلامٌ هِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴿۵﴾

ترجمه مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ» (۱) همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم،

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ» (۲) و تو چه فهمیدی که چیست شب قدر،

«لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۳) شب قدر بهتر است از هزار ماه،

«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ» (۴) فرود می آیند فرشتگان و روح (= جبرئیل) در آن (شب) به دستور پروردگارشان برای (انجام) هر کاری نازل میشوند.

«سَلَامٌ هِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (۵) امان است، آن شب تا طلوع صبح است.

معلومات مؤجز:

نام این سوره «القدر» است، که از اولین آیه این سوره گرفته شده است. سوره قدرمکی بوده و دارای (۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۳۱) سی ویک کلمه، (۱۱۵) یکصدو وپانزده حرف و (۴۹) چهل ونه نقطه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوع اصلی بحث درین سوره همان بیان عظمت قرآن عظیم الشان است، جلال وعظمت قرآن کریم به پیمانه ایست که شب نزول آنرا «شب قدر» مسمی نموده اند. شب ارزش، نه شب با ارزش، شبیکه خود ارزش است و معیاری برای ارزش ها، بهتر از هزار شب، بهتر از عمر یک انسان، شب سرنوشت ساز، سرنوشت و مقدرات ملت ها را این شب رقم میزند. هرکی پاس این شب را داشت و به نعمت عظیم الهی که در این شب شامل حالش شده وقعی گذاشت و برداشت و نگهداشت و شکرش را بجای آورد، به عزت وعظمت رسید. هرکی به عظمت این «شب قدر » اعتنا نکرد، نعمتی را که این شب قدر ظرف آن بود، نشناخت و وقعی به آن نگذاشت و پاسش را نداشت، ذلیل و به عذاب الهی مواجه میگردد.

فضیلت سورۀ قدر:

محتوای و فضیلت سورۀ قدر طوریکه از نام این سوره معلوم وهویدا است در قدم نخست به بیان نزول قرآن عظیم الشان در شب قدر میپردازد، و سپس در بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن توضحیات را ارائه میدارد.

نزول قرآن عظیم الشان، در شب قدر همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها در تمام سال در آن شب تعیین می شود دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

فضیلت شب قدر:

«شب قدر» شبی است که در آن قرآن بر پیامبر عظیم الشأن اسلام نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین می گردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که به معنای پاس داشتن یک شب تا صبح است. پس جا دارد که در چنین شبی انسان از اعمال زشت خود استغفار نماید چرا که شب توبه است و خداوند در آن بندگانش را مورد اکرام خاص خود قرار میدهد. لسان الغیب سروده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیام های این سوره:

- شب قدر، شب سلامت فکر و روح انسان و تعالی به سوی خداوندِ سلام است. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»

- شب قدر، شب رحمت است و میتوان با توبه، الطاف پروردگار را به خود جلب کرد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر:

- تقدیر امور از سوی الله متعال، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این بخواهد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر».

تفسیر سورۀ قدر:

«**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ**» ما قرآن را در شب ذی قیمت و با ارزش « لیلۀالقدر» فرو فرستادهایم.

«**أَنزَلْنَاهُ**»:

ضمیر (**هُ**) در «**أَنزَلْنَاهُ**» به فهم اکثریت از مفسران به قرآن بر می گردد. و اشاره به آغاز نزول قرآن است. ذکر ضمیر به جای اسم ظاهر، به خاطر شهرت و جلالت فوقالعاده قرآن، و جایگزین بودن آن در همه اذهان است.

خداوند، امور عالم را از طریق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام میرساند. لذا در بسیاری از آیات قرآن، فعلها و ضمیر های مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانکه در آغاز این سوره میفرماید: «**انّا انزلناه**» ما قرآن را نازل کردیم.

بر اساس نظر تعداد کثیری از مفسران، قرآن عظیم الشان دو بار نازل شده است. یکبار به صورت یکپارچه در شب قدر که این سوره به آن اشاره دارد و بار دیگر به صورت تدریجی در مدت بیست و سه سال دوره رسالت پیامبر. تعبیرات قرآن نیز درباره نزول این کتاب آسمانی دو گونه است. برخی با کلمه «**انزلنا**» از ریشه انزال به معنای نزول دفعی آمده و برخی دیگر باکلمه «**نزّلنا**» از ریشه تنزیل به معنای نزول تدریجی آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر تفسیر «**جلوه های از اسرار قرآن**» مینویسد: «انزال وپائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است وهم پائین اوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.»

«**لَيلَةِ الْقَدْرِ**»: شب بزرگوار و ارزشمند، شب ارزشیابی و تعیین سرنوشت، این شب بزرگوار و ارزشمند است، چون قرآن کریم در آن نازل شده است و سراسر نور، رحمت، خیر، برکت، سلامت و سعادت از هر جهت است.

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ**» و چه چیز ی اگاهت کرد که چیست شب قدر؟ یعنی تو چه میدانی که شب قدر کدام است؟ (و چه اندازه عظیم است؟)

«**مَآ أَدْرَاكَ؟**» تو چه میدانی؟ تعبیر «**مَآ أَدْرَاكَ؟**» برای ما مفهوم این موضوع را میرساند و برای ما واضح میسازد که، زمان و عظمت دقیق این شب را حتّی شخصی پیامبر صلی الله علیه وسلم هم نمی‌دانسته است، چه رسد به دیگران!

«**لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ**»

شب «**لَيلَةُ الْقَدْرِ**» ازجمله شب های که از هزار ماه بهتر است.

«**أَلْفِ شَهْرٍ**»: هزار ماه. قابل تذکر است که مراد «**أَلْفِ شَهْرٍ**» تکثیر است نه تعیین و تحدید.

در اینکه لیلۀ القدر از هزار ماه بهتر قرار داده شده. بدیهی است که در آن هزار ماه هر سال یک شب، لیلۀ القدر می باشد، پس این محاسبه به چه صورتی میباشد. ائمه تفسیر فرموده اند که مراد از هزار ماه، آن ماههایی هستند که در آنها این شب نباشد، لذا ایرادی نمیآید. (کذا ذکره ابن کثیر عن مجاهد)

با توجه به اختلاف مطالع در ممالک و شهرهای مختلف، شب قدر مختلف می باشد و در آن هیچگونه اشکالی نیست، زیرا به اعتبار هر کجا که شب قدر بیاید در شب همانجا برکات لیلۀ القدر حاصل می شوند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت:

هر کسی که در شب قدر نماز عشا و صبح را به جماعت ادا کرد، او نیز ثواب آن شب را دریافت، و هر کس هرچه بیشتر عبادت کند به ثواب بیشتری نایل می گردد. در صحیح مسلم به روایت حضرت عثمان آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که نماز عشا را با جماعت ادا کرد به ثواب قیام نیم شب نایل آمده است و اگر نماز صبح را با جماعت ادا نماید، پس ثواب عبادت شب بیداری همه شب را یافته است.

«**تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ**» فرشتگان و جبرئیل در آن شب با إذن پروردگارشان، پیاپی (به کره زمین و به سوی پرستشگران الله (ج) و عبادت کنندگان شب زنده دار الله(ج) میآیند برای هر گونه کاری (که بدان یزدان سبحان دستور داده باشد).

«**تَنَزَّلُ**»: پیاپی نازل گردید.

این فعل میتواند به معنی ماضی باشد (شیخ محمّد عبده در تفسیر جزء عمّ) میفرماید: «**الرُّوحُ**»: جبرئیل. نزول فرشتگان و سردسته ایشان جبرئیل به کره زمین، جهت دعای خیر و طلب آمرزش برای کسانی است که شب زنده داری مینمایند و به عبادت میپردازند و از پروردگار با عظمت طلب مرحمت و مغفرت میکنند.

«**تنزّل الملئكة و الروح**» مراد از روح، حضرت جبرئیل امین است. حضرت انس روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرگاه شب قدر بیاید، جبرئیل با جمع بزرگی از فرشتگان به زمین فرود میآیند، و برای همه بندگان خدا از مرد و زن که به نماز یا ذکر الله مشغول باشند، دعای رحمت می کنند.

ابن کثیر در تفسیر «**من كل أمر**» مینویسد: در اینجا حرف «مِن» به معنای «با» است. چنان که در «**يحفظونه من أمر الله**» (سوره رعد،۱۱) «مِن» به معنای «با» به کار رفته است، همچنان از لحاظ قواعد نحوی میتوانیم به صراحت بگویم که حروف جاره یکی به جای

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر نیز استعمال میشود واضح است که من و با هردوازحروف جاره است یعنی فرشتگان تمام وقایع پیش آینده تقدیر در سال را با خود همراه گرفته به زمین فرود می آیند.

بعضی از مفسرین مانند مجاهد و غیره «من کل امر» را به «سلام» متعلق دانسته و آن را چنین معنی کرده اند که این شب از هر شر و آفت و چیز های بد، سالم است. (تفسیر ابن کثیر)

«**سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ**» آن شب، شب سلامت و رحمت (و درود فرشتگان بر مؤمنان شب زنده دار) است تا طلوع صبح.

«**سَلَامٌ**»: سلام و درود.

مراد درود فرشتگان بر مؤمنان است که طلب آمرزش و رحمت برای ایشان است.

سلامت:

یعنی طاعت و عبادت در آن، موجب سلامت و در امن و امان ماندن مؤمنان از هر چیز است.

یا این که به معنی سالم، یعنی شبی است سالم و توأم با سلامت.

شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: «سلام» در اصل عبارت «هی سلام» است. لفظ «هی» حذف شده است، یعنی این سلام و سلامتی است، و کاملا خیر است، که نامی از شر در آن نیست. (قرطبی) و برخی دیگری از مفسرین گفته اند که تقدیر عبارت «سلام هو» است، و آن را صفت «کل امر» قرار داده اند، و معنایش اینکه این فرشتگان هر آن امری را برداشته می آیند که خیر و سلام باشد. (مظهری)

«هی حتی مطلع الفجر» یعنی این برکات لیلۀ القدر مختص قسمتی از شب نیست، بلکه از آغاز شب گرفته تا طلوع فجر ادامه خواهد داشت.

«**مَطْلَعِ**»: طلوع. دمیدن. وقت طلوع. هنگام دمیدن. مصدر میمی یا اسم زمان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادآوری: شب قدر در مناطق مختلف، یکی است. چرا که شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر میافتد، و این سایه همراه گردش زمین در حرکت است. یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام میپذیرد. این مدّت که تاریکی تمام نقاط زمین را به تدریج فرا میگیرد، شب کامل کره زمین و شب قدر آن است که با اختلاف چند ساعت زودتر و دیرتر، مهمان مردمان گوشه و کنار سراسر زمین میشود.

شأن نزول:

ابن ابی حاتم از مجاهد مرسلاً روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وضعیت جهادگری از قوم بنی اسرائیل را ذکر فرمود که او تا هزار ماه پشت سر هم در جهاد مشغول ماند که هیچ گاه شمشیر های خویش را به زمین نمی گذاشت، مسلمانان با شنیدن آن در شگفت قرار گرفتند، بر این، سورۀ «قدر» نازل گردید، و در این، عبادت یک شب این امت را بالاتر از عبادت تمام عمر آن مجاهدین قوم بنی اسرائیل یعنی هزار ماه قرار داد.

ابن جریر به روایت مجاهد واقعۀ دیگری ذکر نموده است که عابدی در قوم بنی اسرائیل بود که همه شب در عبادت مشغول بود، و به هنگام صبح به جهاد بیرون می رفت و به جهاد مشغول میشد، و بدین شکل او هزار ماه در عبادت به سر برد، بر این، خداوند متعال سورۀ «**قدر**» را نازل فرمود، از این، نیز معلوم میگردد که شب قدر از خصوصیات امت محمدی است. (مظهری)

ابن کثیر این را قول امام مالک دانسته است و بعضی از شوافع آن را قول جمهور قرار داده اند، خطابی بر این، ادعای اجماع را دارد، اما بعضی محدثین در این باره اختلاف نظر دارند. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

شب قدر و نزول قرآنکریم:

الف: نزول قرآنکریم:

یکی از خصوصیات و امتیازات شب قدر این است که قرآن عظیم الشان، کتاب هدایت و راهنمای بشر و معجزه جاوید پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در

(c) ketabton.com: The Digital Library

این شب نازل شده است. که سه آیۀ از قرآن عظیم الشان این مطلب را مورد تایید قرار داده است:

اول:

سوره «قدر» که میفرماید: «**انا انزلناه في ليله القدر**»،

دوم:

آیه صد و هشتاد و پنج سوره «بقره»: «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن».

و سوم:

(آیات ۳ و۴ سوره دخان) که میفرماید: «**إ نا آنزلنه فی لیلة مبارکة إ نا کنا منذ رین فیها یفرق کل آمر حکیم**» (سوره دخان آیات ۳ و۴) (ما قرآن را در شبی مبارک نازل نموده ایم زیرا همواره هشدار دهنده و اندازه کننده بوده ایم. در آن شب مبارک هر امری طبق حکمت خداوند تنظیم میشود.)

مبارک یعنی چه؟

کلمه «مبارک» در آیه متبرکه آمده است،از ماده برکت گرفته شده است. یعنی این شب، شبی است پر از رحمت، شبی است بسیار مفید و سودمند، که درآن فراخی وزیادی نعمت وروزی وجود میداشته باشد.

هکذا پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**انا انز لنا ه فی لیلة القدر وما ادراك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر**» (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه (خداوند پاک میفر ماید: «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن »(ماه رمضان ماه ست که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سوره بقره آیه ۱۸۵) ودر سوره قدر میخوانیم:

«**اناانزلناه فی لیلة القدر**» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم) بناً حکم مطلق همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناً حکم مطلق اکثریت از مفسرین همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است.
شبی است که در آن قرآن عظیم الشان که مبدا تمام خیرات و برکات و سر چشمه تمام نیکی ها وخوبی ها ست، نزول یافته است.
شب قدر، شبی است، که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن در آن استحکام میپذیرد و مشخص می گردد.
مفسرین اسلام نزول قرآن را بردو قسم تقسیم مینمایند:

۱- نزول دفعی و کلی

۲- نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست وسه سال به تدریج وبه مناسبت ها وطبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خواننده محترم!

تعدادی از مفسرین در تفسیر آیت: «**انا انزلناه في ليله القدر**» مینویسند: مراد از «**انزلنه**» «ما قرآن را فرو فرستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر دل پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، این دو تو جیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تاکید دارد.
تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد وهر رای که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و به آن ننمائیم.
قرآن عظیم الشان در این مورد صریحاً میفرماید: «**وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلا**» (سوره الاسرا ء ۱۰۶) (و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی وبا اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم»

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان میفرماید: «**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا**» (سوره فرقان: ۳۲) (وکافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره براو نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم وآنرا آرام وشیوا بر خوانیم)

این آیات بوضوح نشان می دهند که « نزول» قرآن تدریجی جز وار، و توآم با وقفه بوده و بر رای کسانیکه که معتقد به «نزول» یکباره قرآن اند خط بطلان میکشد.

«انزلنا» در قرآن برای «نزول» باران بطور مکرر استعال شده که بارش تدریجی و وقفه ئی باران را افاده میکند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجاودر یک وقت.

معنای قدر:

مفسرین «قدر» را به معنای اندازه کردن، معین نمودن و فیصله کردن ترجمه و تفسیر نموده اند، یعنی لیلة القدر عبارت از شبی است که خداوند متعال در آن هر چیزی را صحیح اندازه مینماید. و وقت آنرا تعیین میکند واحکام را نازل میفرماید و تقدیر هر چیزی را مقرر مینماید.

«**فیها یفرق کل امر حکیم. امراً من عند الله...**» «فیصله کرده میشود هر کار استوار آن، فرود آوردیم آنرا به وحی کردن از نزد خویش.» (الدخان آیات ۴ و ۵).

تعین شب قدر:

از تصریحات قرآن این امر تا این حد ثابت است که شب قدر در ماه مبارک رمضان می باشد، اما در تعیین تاریخ آن، اختلاف است. چهل قول در این باره است، اما در تفسیر «مظهری» آمده است که از همه این اقوال، صحیح این است که لیلة القدر در دهۀ آخر رمضان است، ولی تاریخ خاصی در این دهه آخر مشخص نیست، بلکه امکان دارد در یکی از این شبها باشد، و نیز آن در هر ماه رمضان تغییر می خورد، و از روی احادیث صحیح احتمال بیشتر این است که در شبهای طاق - (۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷،۲۹) بیاید، و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمام احادیث که در ارتباط با تعیین شب قدر آمده اند، که در آنها شبهای طاق، (۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۹،۲۷) ذکر شده است جمع میگردند، اگر شب قدر در این شبها دایر و در هر رمضان تغییر کند، پس همه روایات حدیث به جای خود درست و ثابت میباشند، در هیچ یکی نیازی به تاویل نمی ماند، بنابراین، بیشتر ائمۀ فقها فرموده اند که شب قدر در دهه آخر رمضان تغییر می یابد.

ابو قلا، امام مالک، احمدبن حنبل، سفیان ثوری، اسحق بن راهویه، ابو ثور، مزنی، ابن خزیمه وغیره همه هم چنین فرموده اند، و روایتی از امام شافعی نیز موافق با این منقول است. روایتی دیگر از امام شافعی چنین آمده است که این شب غیر قابل تغییر است، بلکه متعین است. (تفسیر ابن کثیر)

روایتی از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**تحروا ليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان**» یعنی شب قدر را در دهه آخر رمضان جستجو کنید، و در صحیح مسلم به روایت حضرت ابن عمر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**فاطلبوها في الوتر منها**» یعنی شب قدر را در شبهای طاق دهه آخر رمضان تلاش کنید. (تفسیر مظهری) در مورد اینکه شب القدر درکدا م یکی از شب های رمضان میباشد، ایا این شب واقعاً در ده اخیر رمضان و آنهم در روزهای طاق و یا هم روز های جفت قرار دارد بحثی است که به احادیثی نبوی باید مراجعه کرد.

و بعضی ازعلمای متأخرین ذکر نموده است که لیلة القدر در شب ۲۷ ماه رمضان است: نظربه این دلیل که کلمات لیلة القدر در تمام قرآن کریم سه بار ذکرگردیده است و هر سه کلمه آن در سوره قدر میباشد وکلمه لیلة القدر جمعاً ۹ حرف است که به این حساب ۲۷=۳×۹ میشود.

ولی قبل از همه باید گفت که لیلة قدر از جمله شبهای با فضیلتی است که بر همه شب های سال فضیلت و برتری خاصی خود را دارد بخاطر اینکه این شب قرآن ونزول قرآن میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره فضیلت این شب میفرماید: «**مَنْ يقُمْ لَيلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ**». (بخاری: ۳۵) «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (یعنی آن شب را در عبادت و بندگی بسر برد)، همهٔ گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

علما به دلیل وجود احادیث مختلف، در مورد تعیین شب قدر آرای متفاوتی دارند، اما بدون شک این شب در ده شب آخر رمضان و از روز های فرد میباشد.

از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که: «**أَنّ رَسُولَ اللّهِ صلي الله عليه وسلم خَرَجَ يخْبرُ بلَيلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاحَي رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِلَيلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنّهُ تَلاحَي فُلانٌ وَفُلانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَي أَنْ يكُونَ خَيرًا لَكُمْ، الْتَمِسُوهَا فِي السّبْعِ وَالتّسْعِ وَالْخَمْسِ**». (بخاری:۴۹) روزی، رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. در این اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه با یکدیگر بودند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوای این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجوکنید». (البته اینجا منظور در دههٔ پایانی رمضان است)

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: «**أَنّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النّبي صلي الله عليه وسلم أُرُوا لَيلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السّبْعِ الأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم: «أَرَي رُؤْياكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السّبْعِ الأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرّيهَا فَلْيتَحَرّهَا فِي السّبْعِ الأَوَاخِرِ**». (بخاری: ۲۰۱۵)

چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «می بینم که خواب های شما در باب اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نماید».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید: «**اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا أَوْ نُسِّيتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ...**» (بخاری: ۲۰۱۶)

در دهۀ دوم رمضان با رسول الله صلی الله علیه وسلم به اعتکاف نشستیم. آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح روز بیستم، بیرون آمد وبه ایراد سخن پرداخت و فرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهۀ آخر، جستجو نمایید.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که: **أَنّ النَّبِي صلي الله عليه وسلم قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَي فِي سَابِعَةٍ تَبْقَي فِي خَامِسَةٍ تَبْقَي**». (بخاری ۲۰۲۱) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «شب قدر را در دهۀ آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیماندۀ آن، جستجو کنید».

عبد الله بن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر، میگوید: **قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم: «هِي فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ هِي فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يبْقَينَ يعْنِي لَيلَةَ الْقَدْرِ**». (بخاری: ۲۰۲۲)رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «شب قدر در دهۀ آخر رمضان است، در نه شب و یا درهفت شب آخر آن، میباشد».

بنابر این احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف میباشد و شاید حکمت نا معلوم بودن آن شب این باشد که مومنان برای بدست آوردن ثواب و اجر عبادت در این شب حریص باشند و در ده شب آخر رمضان تلاش بیشتری را برای رسیدن به این ثواب انجام دهند؛ اما آنچه که اکثر علما برآنند، این است که شب قدر، شب بیست‌وهفتم رمضان هر سال میباشد والله اعلم.

سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر:

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «**من قام ليلة القدر ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه**» (کسی که شب قدر را با ایمان واحتساب اجر بر پای دارد گناهان پیشین او آمرزیده میشوند)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیرت نویسان مینویسند که شخصی پیامبر صلی الله علیه وسلم سعی وتلاشی را برای دسیابی شب قدر بخرچ میداد، واصحاب کرام را نیز در سعی تشویق و ترغیب مینمود.

از فهم احادیثی منقوله بر میآید که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای دستیابی شب قدر در دهه آخر شهر رمضان نه تنها خودش تلاش بیشتری در نماز خواندن و قرئت قرآن و دعا خواندن میکردند که در دیگر روزهای سال چنین تلاشی نداشتند، بلکه خانواده خویش را بیدار می نمود، به امید اینکه شب قدر را دریابند.

چنانکه عایشه رضی الله عنها روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم: «**كان إذا دخل العشر الأواخر أحيا الليل وأيقظ أهله وشد المئزر**» (بخاری: ۲۰۲۴). یعنی: هنگامیکه دهه آخر رمضان، فرا می رسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم کمرش را محکم می بست (از همسران، دوری می گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه میداشت و خانواده اش را نیز بیدار می کرد.

در مسند از عباده بصورت مرفوع روایت شده است: «کسی که در جهت یافتن شب قدر، شب را بر پای دارد و موفق به درک آن شود گناهان پیشین و آینده وی آمرزیده خواهد شد».

و در مورد بعضی از گذشتگان از صحابه و تابعین وارد شده است که در دهه اخیر غسل میکردند وخوش‌بویی استعمال می نمودند به امید این‌که با بهترین وجه بر شب قدر دستیابی نمایند.

بناً بر مسلمانان روزه دار است تا پیروی از سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم وسیرت صحابه تلاش خویش برای حصول این شب مقدس بخصوص در ده اخیر رمضان بخرچ دهیم، یقیناً این شب در دهه آخر ماه مبارک رمضان وآن هم در شب های طاق میباشد، و بیشتر امید میرود که شب بیست و هفتم باشد. به دلیل حدیثی که مسلم از ابی بن کعب روایت می کند که فرمودند: «به خدا قسم من میدانم که آن شب چه شبی است و همانا شبی است که پیامبر ما را امر نمود آنشب را بر پا داریم وآن شب، شب بیست و هفتم

(c) ketabton.com: The Digital Library

میباشد» و أبی بر آن سوگند یاد می کرد و می فرمود: «با دلایل و نشانه هایی که پیامبرمان ما را از آن مطلع ساخته است آفتاب در حالی در صبح آن روز طلوع میکند که هیچ شعاعی ندارد».

حضرت بی بی عائشه میفرماید: به حضور رسول الله صلی اله علیه وسلم عرض کردم: ای رسول الله! اگر شب قدر را دریافتم چه بگویم؟

پیامبر فرمود بگو: «**اللهم إنك عفو كريم تحب العفو فاعف عني**» «خداوند ا! تو بسیار عفو کننده و بسیار صاحب کرمی، عفو نمودن را میپسندی، پس خطا های مرا عفو کن». (رواه احمد وترمذی وصححه الألبانی)

ای خواجه چه جوی از شب قدر نشانی

هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی

«سعدی شیرازی»

چرا شب قدر مشخص نشده است؟

علماء و مفسرین مینویسند که دسترسی به هر امر ارزشمند و ذیقیمت سعی و تلاش و به اصطلاح سرمایه گزاری خود را دارد و معروف است، هر چه چیزی که دارایی ارزش و قیمت بیشتر باشد قیمت آن هم بیشتر میباشد.

گفتیم ارزش عبادت در شب قدر بیشتر از هزار ماه است، چیزی واضح است که دیدن وحصول به این شب کار اسان و به این سادگی هم ممکن و میسر نیست، اگر قرار باشد که با این سادگی انسان به این شب دسترسی پیدا کند، نصیب همه انسان ها میشود، دسترسی به این جد وجهد وعبادت وزحمات بسیار میخواهد.

طوریکه مفسرین مینویسندکه علت پنهان بودن این شب در شبهای ماه مبارک رمضان و عدم وضوح شب قدر برای گستردگی و افزایش عبادت بندگان و انس بیشتر آنان با پروردگار با عظمت است.از پروردگار با عظمت میخواهیم که حصول این شب را نصیب ما سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تکرار شب قدر در هر سال:

قبل از همه باید گفت که: شب قدر اساساً در همان سال اول نزول قرآن بوده است ولی از فحوای آیه متبرکه «**تنزل الملائکه و الروح**» که با فعل مضارع است، تکرار و استمرار این شب مقدس را میرساند، این بدین معنی است که شب قدر منحصر به همان شب اول سال نزول قرآن نبوده، بلکه این شب مقدس در هرسال در ماه مبارک رمضان تکرار و «فرشتگان وروح» در آن نازل میگردد.

پس در هر سال قمری، در ماه رمضان مبارک شب قدری هست با این تفاوت که در آن شب دیگر قرآن نازل نمی شود بلکه تنها فرشته و روح فرود می آیند، و رحمت الهی را بر بشر فرود می آورند ولی چگونگی آن به درستی و روشنی معلوم نیست.

عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است!

بعضی از ایام سال هستند که در نزد الله ارزش، جایگاه والا ومقام خاصی خود را دارند، که شاخص ترین آنها شب قدر است. شبی که به اندازه یک عمر ارزش دارد. شبی که قرآن عظیم الشان در توصیف آن میفرماید: «**لیلة القدر خیر ألف شهر**» (شب قدر از هزار ماه برتر است.

قرآن عظیم الشان در (سوره قدر) میفر ماید «**انا انز لنا ه فی لیلة القدر وما ادراك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر**» (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه) (خداوند پاک میفر ماید: «**شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ**» (ماه رمضان ماه ست که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سورۀ بقره آیۀ ۱۸۵)

و باز هم در سورۀ قدر میخوانیم: «**انا انزلناه فی لیلة القدر**» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم)

بناً مطابق حکم مطلق قرآنی همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالا برای تعدادی از مسلمانان این سوال پیدا میشود که امت های پیامبران قبلی عمر زیادی داشتند، و شاید عبادت آنان نسبت به عبادت ما بیشتر بوده باشد، مثلا عمر پیروان نوح علیه السلام بیش از هزار سال بود، ولی عمرم ما شاید از شصت وهفتاد سال تجاوز نخواهد کرد، بناً هر قدر که عبادت کنیم عبادت ما به اندازهء آنان نخواهد رسید.

ولی اینطور نیست، الله جلاله بر اساس لطف و رحمت خویش بر امت مسلمان عبادت یک شب را به اندازه هزار ماه عبادت ارزانی فرموده است. و با زیبای خاصی گفته است «**ليلة القدر خير من ألف شهر**» شب قدر بهتر از عبادت ۱۰۰۰ ماه میباشد.

هرگاه ۱۰۰۰ را تقسیم ۱۲ ماه کنیم مساوی میشود به ۸۳ سال وهرگاه شخصی در شصت سال عمر خود شبهای قدر را عبادت نماید، و ۶۰ را ضرب ۸۳ کنیم، مساوی میشود به ۴۹۸۰ این است فضیلت وعبادت در شب قدر.

فضیلت و برتری شب قدر:

این واضح است که مخلوقات خداوند منحیث خلقت در بین خود یکی بالای دیگر فضیلت و بهتری را دارا اند. مثلا این بهتری و فضیلت در اماکن مسجد وغیر مسجد در مساجد باز هم خاص وعام مانند فضیلت مسجد الحرام بالای مساجد دیگر به همین ترتیب فضیلت زمان بالای همدیگر مانند فضیلت ماه رمضان بالای ماه های دیگر و یا فضیلت روزعرفات بالای روزهای دیگر و هکذا خلقت انسانی که بالای همدیگر فضیلت را دارد که عبارت از تقوی میباشد مانند خلقت رسول الله صلی الله علیه وسلم با خلقت انسان های دیگر بنأ شب قدر بر همه شب های سال فضیلت و برتری خاصی خود را دارد، یکی از برتری های این شب نزول قرآن عظیم الشان در این شب است.

«**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ(۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ(۲) لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ(۳) تَنَزَّلُ الْمَلاَئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ(٤) سَلاَمٌ هِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ(٥)** و یکبار دیگر در (آیه ۳ سوره دخان) میفرماید: «**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ**» (ما قرآن را درشبی مبارک وگرامی نازل کردیم) پیامبر صلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله علیه وسلم میفرماید: «**من قام لیلة القدر إیماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه**». (رواه الجماعة إلا ابن ماجه.)

«کسی که در شب قدر براساس ایمان به خدا و امید اجر و پاداش از وی به نماز بایستد (و به عبادت مشغول شود) گناهان گذشته او بخشیده میشود».

بزرگترین فضیلت این شب همین است که عبادت این یک شب، از عبادت هزار ماه، یعنی هشتاد و سه سال، بهتر است. باز برای بهتر بودن آن، حدی مقرر نیست، که چقدر بهتر است، آیا دو برابر، چهار برابر، ده برابر، صد برابر و غیره همه در این امکان دارند. در صحیحین از حضرت ابو هریره رضی الله عنه منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که در شب قدر برای عبادت برخاست، همه گناهای گذشته او عفو میگردد. از حضرت ابن عباس روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: تمام فرشتگان که در سدرة المنتهی اسکان یافته اند، در شب قدر همراه با جبرئیل به دنیا فرود میآیند، و هیچ مرد و زن مومن نیست که آنها را سلام نکنند، غیر از کسی که او شراب بنوشد یا گوشت خوک بخورد.

در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که از خیر و برکت شب قدر محروم بماند، او کاملاً محروم و بدشانس است. اما نه این برای همه حاصل می گردد و نه در تحصیل ثواب و برکات شب قدر دخلی خواهند داشت، لذا نباید به فکر آنها بود.

خوانندۀ محترم!

مطابق نصوص شرعی و جمع بندی آیات قرآن کریم چنین استفاده می شود که «شب قدر» یکی از شبهای ماه مبارک رمضان است بناً دساتیر شرعی به زنده داری این ده روز آخر سفارش نموده است.

زیرا از یک سو، قرآن میفرماید: «شهر رمضان الذی انزل فیه القران» قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است. و از سوی دیگر، آیه نخست سوره مبارکه قدر «**انا انزلناه في لیلة القدر**» بیانگر آنست که قرآن، در شب قدر نازل شده است. بنابراین از جمع این دو

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیه شریفه، به روشنی دانسته می شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده است. اما اینکه کدام شب از شب های ماه مبارک رمضان است، به روشنی معلوم نیست. روایات که در این زمینه وجود دارند شب قدر را مردد بین این شبها دانسته اند: شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و هفتم و شب بیست و نهم.

بعضی از روایات بر این مطلب تاکید دارند که شب قدر در دهه آخر ماه مبارک رمضان و یکی از شبهای بیست و یکم یا بیست و سوم است.

بعضی از روایات تصریح نموده اند که شب قدر شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است.

از جمله در حدیثی که از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها روایت شده آمده است: «**كان إذا دخل العشر الأواخر أحيا الليل وأيقظ أهله وشد المئزر**» (بخاری: ۲۰۲۴). «هنگامی که ده روز آخر ماه رمضان فرا میرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم شب بیدار میماند و خانواده اش را بیدار می کرد و سخت به عبادت مشغول میشد».

همچنان در مسند امام احمد و صحیح مسلم آمده: «**كان يجتهد في العشر الأواخر مالا يجتهد في غيرها**». یعنی: در دهه آخر ماه رمضان تلاش بیشتری را (در عبادت) می کردند که در دیگر روزهای سال چنین تلاشی نداشتند.

از حضرت عایشه روایت شده است که میفرماید: به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم: اگر دانستم کدام شب قدر است چه بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: بگو: «**اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني**» «پروردگارا :بی شک تو بسیار آمرزنده ای و آمرزش را دوست میداری. پس مرا بیامرز».

علامات و نشانه های بارزه این شب:

در مورد اینکه شب قدر دارایی چه علایم خصایص ونشانی ها میباشد، علما ء نظریات متعددی را با استناد به احادیثی نبوی ارایه داشته اند که ببرخی از این علایم ذیلاً اشاره مینمایم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرین مینویسند: یکی از جمله علامات بارزه شب لیلة القدر این است که آن شب شبی نسبتاً آرام است و شخص مؤمن دلش در این شب آرام می گیرد ورغبت اش برای انجام کار خیر بیشتر میگردد.

میگویند: «افتاب در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ رنگ ظاهر میشود».

طوریکه در حدیث روایت شده از حضرت جابربن‌عبدالله رضی الله عنه آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دهه اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می تابد. آن شب شیطان بیرون نمیآید تا آن‌که صبحش روشن گردد».

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند.

حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سخت‌کوشی و جد و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

ولی به هر حال برای مسلمانان بهتر این است که هر شب ماه مبارک را به احتمال این که شب قدر باشد، به عبادت وقرائت قرآن ودعا بگذرانند ودعا خویش را منحصر به سه ویا چهار شب ویا هم شب های طاق نسازند.

دعا های قرآنی در شب قدر:

از افضلترین دعاهایی که در شب قدر خوانده می شود، دعایی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به بی بی عایشه رضی الله عنها یاد دادند، چنانکه ترمذی از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت کرده و حدیث را هم صحیح دانسته، که او گفت: گفتم: ای رسول خدا! اگر شب قدر را دانستم در آن چه (دعایی) بگویم؟ فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**قُولي: اللهمّ إنّک عفُوٌّ تُحبُّ الْعَفْو فاعْف عَني**». «بگو: خداوندا! تو بخشنده ای، عفو و بخشش را دوست داری؛ پس مرا مورد عفو و بخشش قرار بده».

در شب های قدر، می توان هر دعایی را کرد. اما بهتر است دعاهایی را که در قرآن کریم ذکر شدند تلاوت نمود همچون: «**رَبَّنَا لا تُؤاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَأنَا رَبَّنَا وَ لا تَحْمِلْ عَلَينَا اِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لا تُحَمِّلْنَا مَا لاطَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرلَنَا وَ ارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلانَا فَانْصُرْنَا عَلَي القَوْمِ الكَافِرِينَ**» و یا «**رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الوَهَّابُ**» و یا «**رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَّمْ تَغْفِرْلَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الخَاسِرِينَ**» و یا «**رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجنَا وَ ذُرِّياتِنَا قُرَّةَ اَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَاماً**» و یا «**رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا وَ لِاِخْوَاننَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالاِيمَانِ وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبنَا غِلاًّ لِلَّذِينَ آمَنُوا ربَّنَا اِنَّكَ رَؤفٌ رَحِيمٌ**» و یا «**رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ العَلِيم**» و یا «**رَبَّنَا اغْفِرْلِي وَ لِوَالِدَي وَ لِلْمُؤمِنِينَ يوْمَ يقُومُ الحِسَابْ**».

و یا دعاهایی که در احادیث پیامبر اکرم ذکر شده اند همچون: «**اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنَ الخَيرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ اَعْلَمْ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ اَعْلَمْ**» و یا «**اللَّهُمَّ اَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الاُمُورِ كُلِّهَا وَ اَجِرْنَا مِنْ خِزْي الدُّنْيا وَ عَذَابِ الآخِرَةِ**» و یا «**اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ الهُدَي وَ التُّقَي وَ العِفَافَ وَ الغِنَي**» و یا «**اللَّهُمَّ اَغْنِني بِالعِلْمِ وَ زَيِّني بِالحِلْمِ وَ اَكْرِمْني بِالتَّقْوَي وَ جَمِّلْني بِالعَافِيةِ**» و یا «**اللَّهُمَّ مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ**» و یا «**اللَّهُمَّ جَنِّبْني مُنْكَرَاتِ الاَخْلاقِ وَ الاَهْوَاءِ**» و یا «**اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ الاَشْياءِ اِلَي وَ اجْعَلْ خَشْيَتَكَ اَخْوَفَ الاَشْياءِ عِنْدِي وَ اقْطَعْ عَنِّي حَاجَاتِ الدُّنْيا بِالشَّوْقِ اِلَي لِقَائِكَ وَ اِذَا اَقْرَرْتَ اَعْيُنَ اَهْلِ الدُّنْيا مِنْ دُنْياهُمْ فَاَقْرِرْ عَينِي مِنْ عِبَادَتِكَ**».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملائکه در شب قدر برای چه و بر چه کسانی فرود میآیند:

از خصوصیات بارز دیگر این شب نزول ملائک و فرشتگان است. بر اساس آیه شریفه «**تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر**» (فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگار شان برای تقدیر هر کار نازل می شوند.)

در مورد اینکه منظور از روح کیست؟ بعضی گفته اند: «جبرئیل امین» است که «روح الامین» نیز نامیده می شود. بعضی «روح» را به معنی «وحی» تفسیر کرده اند. به فحوای آیه ۵۲ سوره شوری «و کذلک َ اوحینا الیک روحا من امرنا» «همان گونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم، بر تو نیز «وحی» را به فرمان خود وحی کردیم». برخی از مفسرین روح را مخلوق عظیمی مافوق فرشتگان می شمارند.

قابل تذکر است که : فرشتگان بر شخص خاصی فرود نمی آیند، بلکه در شب قدر ملائکه به زمین فرود می آیند تا سلام و دعای رحمت و مغفرت بر کسانی که این شب را احیاء می کنند بفرستند، و بر دعای دعا گویان آمین می فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت وبرکت الهی است، پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ**». «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود میآیند» از آسمان ها به‌سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود میآیند برای پرداختن ونظم ونسق هر امری که خداوند آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده است.

طوریکه یاد اور شدیم روح: جبرئیل علیه السلام است و هرچند کلمه «فرشتگان» شامل او نیز میشود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصاً نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است.

از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می بینند که در میان اهالی آسمان ها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنهکارانی را میشنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند دوست داشته تر از زمزمه تسبیح مسبحان

(c) ketabton.com: The Digital Library

است پس در این حال به یک دیگر میگویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست داشته تر از تسبیح ما میباشد».

اعمالی که در شب قدر باید انجام یابد:

اکثریت مطلق مفسرین، محدثین و علماء بر این امر معتقد اند که: سنت است که روزه داران بر امر اعتکاف در ده آخر ماه رمضان بمنظور برخورداری از خیر و پاداش و دریافتن شب قدر انجام گیرد است.

و مستحب است که شخص معتکف به عباداتی مانند نماز، تلاوت قرآن و سبحان الله والحمدلله و لا إله الا الله و الله اکبر گفتن و طلب مغفرت، صلوات بر پیامبرصلی الله علیه وسلم، دعا کردن، بحث و گفتگوی علمی و مانند اینها مشغول سازد.

و مکروه است که اعتکاف کننده خودش را با سخنان و اعمال بیهوده سرگرم کند همانطور که ساکت ماندنش به گمان اینکه سکوت، او را به خدا نزدیک میکند مکروه است».

نزول همه کتب آسمانی در رمضان:

در حدیثی راکه حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است که می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تاریخ سوم رمضان، تورات در تاریخ ششم، انجیل در تاریخ سیزدهم و زبور در تاریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تاریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

نزول فرشتگان برای اشخاص معین است:

نزول فرشتگان در شب قدر برای شخص معین وخاصی صورت نمی گیرد، بلکه در شب قدر ملائکه به زمین فرود می آیند تا سلام و دعای رحمت و مغفرت بر کسانی که این شب را احیاء میکنند بفرستند، و بر دعای دعا گویان آمین می فرستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزول فرشتگان نزول رحمت و برکت الهی است، همانطوریکه فرشتگان در موقع تلاوت قرآن وحلقه های علم نازل میشوند و بال های شان را برای طالب علم میگسترانند. «**تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ**». «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود میآیند» از آسمان ها به‌سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود میآیند برای پرداختن نظم ونسق هر امری که خداوند آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده‌است.

کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟

البته در این شکی نیست که پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم افضل مخلوقات و باشرفترین آنهاست، و فضیلت او از تمامی انسانها و فرشتگان و اجنه بالاتر است، و شک و تردیدی در این امر مسلم وجود ندارد.

اما در مورد غیر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و ملائکه نظراتی وجود دارد:

نظریه اول:

نظریه اول اینست که انسان ها از ملائکه افضلتر هستند.

علما که بر افضل بودن انسان نسبت به ملائکه حکم میکنند، استدلال می اورند که خداوند متعال به ملائکه امر نمود که بر آدم سجده ببرند و لذا گفته اند که این دلیل بر تفضیل انسان بر ملائکه است؛ آنجا که فرمود: «**وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ**» (سوره بقره ۳۴). یعنی: و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» همگی سجده کردند.

نظریه دوم:

نظریه دوم اینست که : ملائکه نسبت به انسان ها افضلتر هستند. این تعداد از علما استدلال به حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم مینماید که فرموده است:

«**يقُولُ اللّهُ تَعَالَي: أَنَا عِنْدَ ظَنّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيرٍ مِنْهُمْ،..**».

(c) ketabton.com: The Digital Library

(بخاری:۷۴۰۵) یعنی: «خداوند متعال می فرماید: من با بنده ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار مینمایم. و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری (یعنی ملائکه)، یاد خواهم کرد..».

و منظور از یاد کردن ذاکرین در میان جمع بهتری، یعنی جمع ملائکه! و این را می رساند که ملائکه از انسانها برترند.

نظریه سوم:

نظریه سوم اینست که :ملائکه به اعتبار اینکه زودتر از انسانها خلق شده و از نور خلق شده اند و اهل استکبار و سرپیچی نیستند، و در آنچه خدا بدانها امر می کند سرپیچی نمی کنند، و آنچه که بدانها امر شود انجام می دهند و اهل شهوت نیستند و بندگانی مکرم نزد الله تعالی می باشند، لذا از این جهت آنها افضلتر هستند.

ولی انسان ها به اعتبار آنکه محل رضای خدا قرار میگیرند و مورد کرامت پروردگار هستند و ملائکه در بهشت آنها را مسرور میکنند، و بر آنها سلام می دهند، از این جهت انسانها از ملائکه افضلتر هستند. (و این نظر شیخ الاسلام ابن تیمیه است).

نظریه چهارم:

نظریه چهارم نظریه سکوت! است یعنی هیچیک را بر دیگری نه تفضیل میدهند و نه عکس آن، (و این قول شیخ ابن عثیمین است).

زیرا پرداختن به این مسئله (یعنی بیان افضلتر بودن ملائکه یا انسانها) نه مفید است و نه نیازی بدان می رود، و نفعی برای شخص مسلمان ندارد، پس بهتر است از پرداختن به این موضوعات خود داری نمود، زیرا صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که از هر کسی نسبت به علم و ایمان حریصتر بودند هرگز وارد این مباحث نشده و از خود و یکدیگر نپرسیده اند که آیا ملائکه افضلتر است یا انسانها؟! و چیزی که صحابه در مورد آن سکوت کرده اند، بهتر است ما نیز سکوت کنیم چرا که یک قاعده شرعی وجود دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که باید بدان توجه کرد و آن اینست که: «در هر چیزی از مسائل دین که صحابه در آن مورد سکوت کرده اند، بدان که پرداختن به آن چیز جزو فضولی محسوب شده و نیازی به آن نیست». زیرا آنچه که برای ما لازم است باید از طریق کلام الله و سنت نبوی و یا صحابه اخذ شوند، و هرگاه در یک مسئله دینی آنرا در یکی از این سه طریق نیافتیم، پس باید دانست که آن چیز جزو دین نیست و لذا پرداختن به آن بی مورد است. (نگاه کنید به: شرح العقیدة السفارینیة؛ علامه ابن عثیمین، صفحه ۶۰۵). و بنظر می رسد که حکم بر تفضیل انسان و ملائکه امری غیر ضروری است، یعنی دانستن به این مسئله نیازی نیست و بهتر است از پرداختن به آن خودداری کنیم و بگوییم: خدا آگاهتر است والسلام!

آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود:

در مورد اینکه آیا واقعاً ابلیس معلم ملائکهٔ و فرشتگان بوده باشد، هیچ دلیلی از کتاب و سنت صحیح مبنی بر این امر در شرع وجود ندارد، از اینرو نمی توان بدون دلیل این ادعا را مطرح کرد و هرکس چنین می گوید یا باید دلیل از کتاب و سنت بیاورد و یا آنکه بدون علم سخن نگوید چرا که خداوند متعال می فرماید: «**وَلاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً**» (سوره اسراء ۳۶)یعنی: «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می‌کند از این‌که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار وغیر این از دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز میشود. «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواس خود را در چه راهی به‌کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات وابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به‌کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به‌کار گیرد، سزاوار عقاب میباشد. به قولی: خداوند عزوجل این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به

(c) ketabton.com: The Digital Library

نطق میآورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبرمی‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

آنچه که بعضی از علما فرموده اند اینست که ابلیس جزو مقربان درگاه الهی بوده است، یعنی هرچند که او خود ملائکه نبود و از جنس جن بود ولی در میان ملائک مقرب قرار داشت.

الله تعالی در قرآن چنین میفرماید: «**إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنْ الْکَافِرِينَ* قَالَ يا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدَيَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِينَ* قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ* قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ**» (سوره ص ۷۱-۷۷) یعنی: و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل میآفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبّر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبّر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» **گفت**: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

بنابر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعدها نیز از بهشت خارج گردید. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «**قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا**» خداوند به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو، «**فَإِنَّکَ رَجِيمٌ**» چرا که تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی.

و میفرماید: «**وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ کَانَ مِنَ الْجِنِّ**» (سوره کهف ۵۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.

و از این آیه می توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد.

بنابراین ما نیز این ادعای باطل را مردود می دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می گوییم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایید.

تفاوت بین ملائکه و جن:

در بین ملائکه و جن تفاوت های مختلفی و متعددی است از جمله:

۱- در اصل خلقت‌شان که جنیات از آتش سوزان و فرشتگان از نور آفریده شدند.

۲- فرشتگان بنده گانی مطیع، فرمانبردار، مقرب و مورد احترام خداوند می‌باشند، چنانچه خداوند میفرماید: «**بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يعْمَلُونَ**» (الأنبياء: ۲۶ – ۲۷). «فرشتگان بندگان محترمی هستند، آنها در سخن‌گفتن بر خدا پیشی نمی گیرند، و تنها به فرمان او کار می‌کنند».

و نیز میفرماید: «**لَا يعْصُونَ اللّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيفْعَلُونَ مَا يؤْمَرُونَ**» (سوره التحریم: ۶). «از خدا در آنچه به آنها دستور دهد نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام میدهند که بدان مأمور شده اند».

اما جنیات، بعضی از آنها مؤمن و بعضی کافر میباشند، چنانچه خداوند تبارک و تعالی از آنها در قرآن خبر داده، میفرماید: «**وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ**» (سوره الجن:۱۴). «در بین ما، فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگرانند».

بعضی از آنها مطیع و فرمانبردار و بعضی نیز گنهکار هستند، و خداوند در این باره میفرماید: «**وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ**» (سوره الجن: ۱۱).

«و بعضی از ما تسلیم فرمان خدا و پرهیزگارند، و بعضی از ما جز این، (یعنی نافرمان و بی‌دین)». و بسیاری دیگر از آیات قرآن که در این باره وارد شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسمای فرشته که مسؤل حمل عرش الهی اند:

ملائکه هایی هستند که حامل عرش میباشند: «**الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا**» (سوره غافر ۷) «کسانی که عرش با عظمت الهی را حمل میکنند، و آنهایی که پیرامون عرش به تسبیح و ستایش پروردگارشان مشغولند، هم خود به خدا ایمان دارند وهم برای اهل ایمان از خدا آمرزش و مغفرت می طلبند» و میفرماید: «**وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ**» (سوره حاقه۱۷)

«عرش پروردگارت را در آن روز (یعنی قیامت) هشت ملائکه حمل میکنند». تعدادی از علما می گویند: کسانی که اطراف عرش هستند ملائکه های مقرب هستند و ایشان با آنکه حامل عرش هستند اشرفترین ملائکه میباشند. (تفسیر ابن کثیر (۱۲۰/۷).

اما اسم آن ملائک در کتاب و سنت وارد نشده است و بیشتر بنام ملائکه ی «حمل کننده گان عرش» مشهورند و لذا ما نیز به همین اصطلاح اکتفا میکنیم؛ بصورت کل گفته می توانیم که ملائکه جزو موجودات غیبی هستند که الله عزوجل آن ها را خلق کرده و خداوند آن ها را فرمانبردار و خاضع قرار داده است و هر یک از آن ها وظایفی دارند که خداوند آن ها را مخصوص انجام آن وظایف کرده است.

اما نام برخی از ملائکه در کتاب و سنت آمده اند که از جمله:

جبریل: مسئول وحی، اسرافیل، مسئول نفخ صور و یکی از حمل کنندگان عرش، میکائیل مسئول باران و نباتات، مالک، هاروت و ماروت، رضوان، منکر و نکیر، و کسانی دیگر که در اسامی آنها در نصوص بیان شده است.

و همچنین آنچه نصوص از آن با وصف خبر داده است: مانند رقیب و عتید (مراقب و نگهبان)، یا به وسیله وظیفه آنها مانند ملک الموت (ملائکه مرگ) و ملک الجبال (ملائکه کوهها) یا آنچه را که نصوص به ذکر وظایفشان بصورت مجمل می پردازد مانند: حملة العرش (حمل کنندگان عرش) و الکرام الکاتبین(نویسندگان بزرگوار) و

(c) ketabton.com: The Digital Library

الموکلین بحفظ الخلق (مسئول حفظ خلق)، الموکلین بحفظ الاجنۀ و الارحام (مسئول حفظ نطفه در داخل رحم)، طواف البیت المعمور (ملائکه مسئول طواف بیت المعمور)، ملائکۀ السیاحین (ملائکه هایی که در زمین میگردند) و ملائکه های دیگری که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده اند.و واجب است که به صورت مفصل به تمام آنهایی که ذکرشان با نام و صفت و وظایف در اخبار آمده ایمان داشته باشیم و تصدیق کنیم.

آیا ملائکه جسم هستند؟

به اساس این فرموده پروردگار با عظمت گفته می توانیم که بلی که ملائکه جسم هستند «**جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ**» «ملائکه را پیام رسان فرستادگان به سوی انبیاء گردانیده است ملائکه هایی که دارای بالهای دوگانه هستند» و پیامبر صلی الله علیه وسلم جبریل را بر صورت اصلی خود که بر آن خلق شده و دارای ششصد بال می باشد دیده است. همان گونه که صفت وخبر آن در حدیثی بخاری شریف آمده است.

هر انسان دارای دو فرشته است:

بر هر یک از انسانها دو فرشته مأموریت دارد، یکی بر سمت راست حسنات و نیکی های او را مینویسد، و دیگری در سمت چپ او بدیها را مینویسد، چنانکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «**إذ يتلقى المتلقيان عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول إلاَّ لديه رقيب عتيد.**» (سوره ق ۱۷ ۱۸). (دو فرشته گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آنرا ثبت میکنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه که بر زبان براند (از خیر و شر) آنرا مینویسند و مراقب و حاضر حال اواند). این فرشتگان در سفر و در إقامت با انسان هستند، و در تمامی أحوال، در نماز در سجود با او هستند و او را ترک نمیکنند مگر در بعضی از حالات خاصی مانند قضای حاجت، و آنان گفتار و کردار او را مینویسند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرشتگان نیت و قصد انسانها را می نویسند:

در حدیث صحیح وارد شده،است که فرشتگان حتی نیت و قصد، انسان و آنچه در قلب بنی آدم بگزرد، ویا آنچه،او در قلب میگوید، و آنچه نیت میکند که آنرا انجام دهد فرشته آنرا مینویسد.

به همین خاطر انسان اگر نیت نیک نماید ثوابش به او میرسد، و بر نیت بد نیز مجازات میشود، زیرا نیت عمل قلبی است.

فرشتگان مأمورند بر انسان از وقتی که به سن بلوغ برسد تا اینکه از دنیا برود و آنان آنچه در دنیا از نیت و کردار و گفتار انجام داده می نویسند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره البینه

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيهُمُ الْبَيِّنَةُ﴿١﴾ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴿٢﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيمَةٌ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ﴿٤﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلا لِيعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيقِيمُوا الصَّلاةَ وَيؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيمَةِ﴿٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيةِ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ﴿٧﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِي اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِي رَبَّهُ﴿٨﴾

معلومات مؤجز:

نام مشهور این سوره «البینه» میباشد که از اول آیهٔ این سوره گرفته شده است. این سوره در مدینهٔ منوره نازل شده. اگرچه برخی از مفسرین، بدین باور اند که این سوره در مکهٔ مکرمه نازل شده است. در حالیکه متن سوره گواهی میدهد که نزول آن باید در مدینه منوره صورت گرفته باشد چون از اهل کتاب بحث میکند ومخصوصاً که اهل کتاب قبل از مشرکین نام میبرد.

نزاع با اهل کتاب وبحث مفصل در باره آنان در مکه مکرمه سابقه ندارد، این منازعه در مدینهٔ منوره آغاز شد.

سورهٔ «**بینه**» به ترتیب جمع آوری نود و هشتمین سوره ای است که بعد از سوره «**قدر**» و قبل از سوره «**زلزله**» در قرآن آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به ترتیب نزول نیز « صدمین» سوره ای است که بعد از سورۀ «طلاق» و قبل از سورۀ «حشر» نازل شده است.

طوریکه گفته آمدیم این سوره، در مدینه منوره نازل شده از جملۀ، سوره های خالص «مدنی» است که دارای یک (۱) رکوع، و ۸ آیه میباشد.

فضیلت سورۀ بینه:

در مورد فضیلت سورۀ بینه در حدیثی اُبی بن کعب آمده که پیامبر صلی الله علیه فرموده است: «**إن الله أمرني أن أقرأ عليک: لم يكن الذين كفرو «قال: و سماني لک؟ قال «نعم» قال فبكى.**» (رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابی بن کعب رضی الله عنه گفتند: همانا الله به من دستور داده تا برتو سوره «**لم يكن الذين كفروا**» را تلاوت کنم، (ابی بن کعب رضی الله عنه) گفت: وآیا الله نام مرا گرفته است؟ (رسول الله صلی الله علیه وسلم) فرمودند: بله (راوی) می گوید: (ابی بن کعب رضی الله عنه) شروع به گریه نمود. (این حدیث صحیح را امام مسلم روایت نموده است).

محتوا سوره:

این سوره اشاره به رسالت جهانی پیامبر صلی الله علیه وسلم دارد، وبا دلایل روشن این رسالت بیان گردیده است.

- روی گردانی عده ای از پیامبر به خاطر دلایل مادی؛ هکذا نقطه عالی که در این سوره بدان اشاره شده همان است که سلسله دعوت همه پیامبران الهی را یک اصل تشکیل میدهد که همان توحید و یگانگی است. هکذا در این سوره در باره موضع گیری های گوناگون اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام را بیان می نماید.

در بخش دیگری از این سوره موضع گیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می کند آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقاتند، و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه را در پیش گرفتند بدترین مخلوقات محسوب میشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- دعوت به ایمان، نماز، روزه؛ اصطلاح «اهل کتاب» سی‌ویک بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است و در بسیاری این آیات اصطلاح اهل کتاب در مقابل «مشرکان» قرار گرفته است. که این خود نشانه مغایرت مفهوم آن دو است.

قرآن عظیم الشان در بسیاری از، احکام آن دو گروه را از هم جدا معرفی داشته است، بطور مثال در آیه (۲۷ سوره توبه) میخوانیم: «**فاقتلواالمشرکین حیث وجدتموهم و احصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزکاه فخلّوا سبیلهم ان الله غفور رحیم.**» (آیه ۵ سوره توبه) (مشرکان را هر جا بیابید به قتل رسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرک توبه کرده، نماز بر پا داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید (و توبه آنان بپذیرید) که خدا آمرزنده و مهربان است.)

قرآن عظیم الشان به بیان حکم بخصوص اهل کتاب میپردازد و تا زمانی که تسلیم شوند و حاضر به پرداخت جزیه گردند، کشتار آنان را جایز می‌داند و در صورت تسلیم و پرداخت جزیه به ایشان امان میدهد: «**قاتلوا الذین لا یومنون بالله و لابالیوم الاخر و لایحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتي یعطوا الجزیه عن یدٍ وهم صاغرون.**» (سوره توبه – ۲۹) (ای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق (آیین اسلام) نمی‌گروند، کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.)

در جهان علاوه بر اسلام، فقط دو دین آسمانی وجود دارد که بطور مسلم و به اتفاق آرای علمای اسلامی، از جمله اهل کتاب بحساب میآیند که عبارتند از: یهود و مسیحیت.

قرآن کریم به اهل کتاب بودن این دو دین اشاره کرده، میفرماید: «**ان تقولوا انما انزل الکتاب علي طائفتین من قبلنا و ان کنا عن دراستهم لغافلین.**» (سوره انعام- ۱۵۶) (قرآن را برای این فرستادیم که تا نگویید کتاب تورات و انجیل بر دو طائفه یهود و نصاری فرستاده شد و ما از تعلیم درس آن کتاب الهی غافل و بی بهره ماندیم.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر در مجموع آیات قرآنی که در مورد اهل کتاب بیان گردیده است دقت بعمل اریم، با وضاحت تام در خواهیم یافت که قرآن عظیم الشان اهل کتاب را به چهار کتگوری منقسم نموده است:

کتگوری اول: آنهایی که با حقیقت اسلام آشنا شدند ولی از پذیرش آن سر باز زدند، این عده از اهل کتاب مورد سرزنش مطلق قرآن قرار گرفته اند، فرق نمی کند که: علت این انکار، در چه نهفته است، میشود خواهشات نفسانی چون قدرت، مال و... باشد و چه امور غیر خواهشات نفسانی باشد، ولی در همه حال مورد مذمت قرآن اند.

کتگوری دوم: اشخاصی از اهل کتاب اند که حقیقت اسلام برای شان نرسیده، ولی با آنهم مورد مذمت قرآن قرار گرفته اند: زیرا این عده اشخاص،اخلاق انسانی را زیر پا نهاده اند، توحید را آگاهانه خدشه دار کرده اند، به دشمنی با اسلام پرداخته اند و پیامبر و مومنان را اذیت و آزار کرده اند.وحتی این عده اشخاص از جمله افراد ی بودند که قبل از اسلام اعمال شان مورد مذمت قرار گرفته اند چون کسانی که کتاب مقدس خود را تحریف کرده اند، پیامبران خود را کشته اند.

کتگوری سوم: افراد اند که به حقیقت قرآن پی برده اند، ودین اسلام را قبول کرده اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را پیامبر اسمانی می شمارند، اینها از جمله کسانی اند که به هدایت رسیده اند طوریکه در (آیه ۲۰ سوره آل عمران) میفرماید: «**فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَوا**» و یا هم در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران، میفرماید: «**وَ لَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيرْا لَّهُم**».

کتگوری چهارم: اشخاصی اند که افراد شریف وبا اخلاقی هستند، اگر چه با حقیقت اسلام نا آشنایند، ولی قرآن آنان رابا دیده احترام مینگرند، این عده اشخاص در طول زندگی به احکام انسانی پایبندند، به خدا باور دارند وبه اصطلاح زندگیشان خدایی است، آنانی که به معاد و روز قیامت پایبندند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مجموع این معیاری ها که از قرآن به دست می آید می توان در مورد اهل کتاب امروزی نیز حکم کرد و بر این باور بود که کدام یک شایسته احترام و کدام یک قابل مذمت هستند.

خوانندۀ محترم!

- قبل از همه میخواهم خدمت شما بعرض رسانم که : در این هیچ جای شک نیست که: اسلام ناسخ ادیان گذشته است و این ناسخیت از عقاید اصلی مسلمانان بوده و با ادله صریح، اثبات شده است و اگر در بعضی آیات از اهل کتاب تمجیدی بعمل آمده و آنها را مورد لطف قرار داده، نشان از برتری دین آنها بر اسلام نیست، بلکه این لطف به حسب علت های است که منافاتی با حقانیت و ناسخیت اسلام ندارد.

- دردین اسلام، نگاه به پیروان اهل کتاب با مشرکان کاملاً متفاوت است. با هر یک ادبیاتی خاص به خود مورد استفاده قرار گرفته و هیچ وقت تمام اهل کتاب همسان با مشرکان قرار نگرفته اند. البته تنها بعضی از اهل کتاب به جهت اعمال و عقاید غیر انسانی، هم ردیف با مشرکان قرار گرفته اند.

- بسیاری از آیات قرآن که در آنها اسم یهودیان، مسیحیان و صائبیان آمده است، انصراف به آنانی دارد که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم می زیستند. لذا حکم آن آیات، برای همه اهل کتاب در تمام زمان ها نیست بلکه باید در ادله ای که آورده شده دقت شود و براساس آن ادله حکم کرد که آیا اهل کتاب امروزی تماماً کافر هستند یا خیر و براساس قرآن چه برخوردی باید با آنها داشت.

بیشتر اهل کتاب زمان پیامبر که با پیامبر مواجهه داشته اند این گونه بوده اند. حال برای بررسی نگاه عام قرآن به اهل کتاب باید به تمام آیات قرآنی و ادله ای که در آن ذکر شده، توجه کرد و براساس آنها حکم کرد.

- قرآن کریم در موارد بسیاری به امور مشترک بین مسلمانان و اهل کتاب، دعوت کرده است بطور مثال میفرماید: «**وَ قُولُواْ ءَامَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَینَا وَ أُنزِلَ إِلَیکُمْ وَ إِلَاهُنَا وَ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلَاهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴) «**يأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَىَ كَلِمَةٍ سَوَاءِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُم**» (عنکبوت، ۴۶) و به آنها پیشنهاد میکند به این امور توجه کنند.

باز خوانی این عقاید برای اهل کتاب، یکی از مهمترین عوامل شکل گیری رابطه ای درست و منسجم میان مسلمانان و اهل کتاب است و به نوعی همسنجی با غیر مسلمانان را إشاعه می کند.

اسباب نزول:

در مورد اینکه اسباب نزول (شان نزول) سوره بینه چه است، سبب معینی در مورد گفته نشده است، اما درکل این سوره، به سرزنش اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) بحث بعمل آورده و جملات «**هُمْ شَرُّ الْبَرِيةِ**» و «**هُم خَيرُ الْبَرِيةِ**» نیز به بیان کسانی که کفر ورزیدند و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند میپردازد، خصوصاً که از کلمه: «**الذين**» و «**أُوْلَئِکَ**» و ضمیر «**هُمْ**» که ضمایر جمع میباشد، بوضحات معلوم می گردد که مخاطب آن شخص واحد و معین نه، بلکه تعداد کثیری آند.

ترجمه و تفسیر:

بسم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

لَمْ يكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيهُمُ الْبَيِنَةُ ﴿۱﴾

اهل کتاب ومشرکان کافر، از کفر شان هر گز نیستند جدا شونده، تا آنکه بیائید به آنان همان هویدا کننده.

در آغاز سوره «حال» به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل ازظهور اسلام را بیان میدارد، چه آنانیکه «اهل کتاب» ومدعی پیروی خاص و ایمان به کتاب خاصی اند وچه آنانیکه به کتاب وپیامبران ایمان ندارند و مشرک اند واز کفر خویش باز نمایند.در این آیه بیان میدارد که: (کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند:) دست از آیین خود برنمی دارند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید»

(c) ketabton.com: The Digital Library

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾ (فرستاده‌ای از جانب خدا که (بر آنان) صحیفه هایی پاک را تلاوت کند.

پیامبر از جانب پروردگار برای شان فرستاده شود و(بیاید) که صحیفه های پاکی را (بر آنها) بخواند» مطهر از شرک و دروغ و دخالت شیاطین جن و انس.

فِيهَا كُتُبٌ قَيمَةٌ ﴿٣﴾ در آن نوشته ها واحکام استوار و سنجیده. یعنی: در آن صحیفه ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست.

«**قیمه**»: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است.

ولی با آنهم هنگامی که آمد ایمان نیاوردند مانند اهل کتاب!

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَينَةُ ﴿٤﴾ و آنانیکه کتاب به آنان داده شده، متفرق نشدند، مگر بعد از آنکه آمد به آنان همان هویدا کننده. یعنی: آنها پس از روشن‌شدن حق و آشکار شدن راه صواب (یعنی بعد از بعثت رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم) در کار دین حق، تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به ایشان ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا و پیروی از پیامبرش (که تصدیق کننده کتاب های شان نیز هست) بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.

ولی زمانیکه پیامبر ظهور کرد وکتاب آسمانی نازل شد به یک بارگی تغیر موقف ورای کردند، وبه اختلاف در دین الله پرداختند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء وَيقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيمَةِ ﴿٥﴾ «و فرمان نیافته بودند» با این دین و این قرآن» جز این‌که خدا را بپرستند در حالی‌که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند» یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک وشائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشتن را در دین و

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبادت برای ما خالص گردانند و از همه ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف. «و» فرمان نیافته بودند با این دین و قرآن» جز این‌که نماز بر پا دارند و زکات بپردازند» یعنی: فرمان یافته بودندکه نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن بپردازند. «و این است دین قیم» یعنی: این دین که پیام آور اخلاص در عبادت برای خداوند، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا است، تنها دین استوار و پایدار الهی میباشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُوْلَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيةِ ﴿٦﴾ «بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سر انجام به آن می پیوندند «در آن جاودان می‌مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می میرند «اینها اند که بدترین خلق اند» یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته اند.

اگر به تعبیر «**اولئك هم شر البرية**» (آنها بدترین مخلوقاتند) توجه نمایم، در میابیم که این تعبیر بی نهایت، تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبندگان و غیرجنبندگان موجودی مطرودتر ازکسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می نهند یافت نمی شود.

مقدم داشتن «اهل کتاب » بر «مشرکان» در این آیه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علما و دانشمندان بودند ونشانه های پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها صریحا تذکر رفته بود، بنابراین مخالفت آنها زشت ترو بدتر بود. منظور از «شَرُّ الْبَرِيةِ» آنعده از اشخاص اند که: به اسلام کفر بورزد (از اهل کتاب باشد یا مشرکین)

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ ﴿٧﴾ (امّا) کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین مخلوقات (خدا) ینند.

کسانی که به الله و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند، و خالصانه الله را عبادت کردند و نماز برپا نمودند و زکات دادند، و الله را در آنچه امر و نهی کردند، اینها «**أُولَئِکَ هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ**» یعنی: «**من فعل ذلک من الناس فهم خير البرية**» هر انسانی چنین کند پس آنها بهترین مخلوقات هستند».

این آیه شخص معینی را مورد خطاب قرار نمی دهد، بلکه بصورت جمع آمده یعنی تمامی انسان هایی که ایمان آورند و عمل نیک انجام دهند (یعنی نماز و روزه و زکات و بقیه احکام دینی را انجام دهند و از منهیات و محرمات دوری کنند) آنها جزو بهترین مخلوقات الله تعالی قرار می گیرند.

یعنی آنعده از انسانها که به دین مقدس اسلام، قرآن عظیم الشان و پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورد، و سپس عمل صالح انجام دهد، آنان انشاء الله جزو «**خَيرُ الْبَرِيةِ**» است.

امام ابن کثیر رحمه الله مفسر شهیر جهان اسلام، در تفسیر دو آیه ۶ و ۷ می فرماید: «خداوند متعال خبر می دهد از عاقبت روی گرداننده گان از حق؛ از کافران اهل کتاب و مشرکین که با کتاب الله یعنی قرآن و پیامبران مرسلش مخالفت می ورزند، که جایگاه آنها در روز قیامت آتش جاودان جهنم است؛ یعنی در آن می مانند و از آنجا بیرون نخواهند آمد و آتش جهنم از آنان برداشته نمی شود، و آنها بدترین مخلوقات الهی هستند؛ سپس الله متعال خبر می دهد از احوال ابرار و نیکوکاران؛ کسانی که با قلب های شان ایمان آوردند و با بدنشان عمل صالح انجام دادند، به اینکه آنها بهترین مخلوقات هستند».

همچنین مفسر اسلام امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه ۶ و ۷ میفرماید: «کسانی که به الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند و نبوت او را انکار نمودند، از یهود و نصاری و مشرکین، تمامی آنها «**فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا**» یعنی تا ابد در جهنم می مانند و از آن خارج نمی شوند و هیچگاه نمی میرند.»

«**خَيرَ الْبَرِيةِ**» **در احادیثی نبوی:** درباره مصداق عبارت «**خَيرَ الْبَرِيةِ**» محدثین، احادیثی متعددی را روایات فرموده اند که از جمله اسناد یک حدیث صحیح بوده، و اسناد سایر احادیث ضعیف ویا هم قابل استناد نیست.

حدیث صحیحی که در این باره وارد شده، حدیثی است که امام مسلم در صحیح خود از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

«**جَاءَ رَجُلٌ إِلَي رَسُولِ اللّهِ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ فَقَالَ يا خَيرَ الْبَرِيةِ! فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ ذَاکَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيهِ السّلَام**» صحیح مسلم (۴۳۶۷). یعنی: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا خیر البریه! رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز در جواب فرمود: «(خیر البریه) ابراهیم علیه السلام است».

این حدیث صحیح است و علاوه بر صحیح مسلم، محدثین زیادی آنرا روایت کرده اند، از جمله: سنن أبی داود (۴۶۷۲) و علامه البانی آنرا در « صحیح أبی داود» آورده است، و در سنن ترمذی (۳۳۵۲) و علامه البانی آنرا در « صحیح ترمذی» آورده، و در مسند احمد (۱۲۳۶۱ و ۱۲۴۴۰) و معجم الاوسط طبرانی (۱۴۳۶) و در «مسند أبی یعلی الموصلی» (۳۸۴۲) امام بیهقی نیز در «دلائل النبوة» آنرا نقل کرده و گفته: «این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم دلیل بر تواضع است».

جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿۸﴾ پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن میمانند، (هم) الله از آنها خشنود است و (هم) آنها از الله خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بصورت کل اگر درتر جمه وتفسیر این سوره دقت بعمل اید، طوریکه درابتدأ گفتیم این سوره بیشتر در ذم و سرزنش اهل کتاب وارد شده است، آندسته از اهل کتاب را که بعد از آمدن بَینه، باز بردین و آیین خود ماندند و به پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند، و نیز آندسته را که به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و سپس عمل صالح انجام دادند را بترتیب به بدترین و بهترین مخلوقات تعبیر کرده است.

خشیت چیست؟

«**خَشیت**» به آن خوفی وترس گفته میشود که : بر اساس تعظیم و عظمت باشد. در این آیه مبارکه با تمام صراحت گفته شده است که: بهشت مخصوص اهل خشیت است.

«**ذلک لمن خشی ربّه**» و آیه‌ای دیگر می‌فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «**انّما یخشی اللّه من عباده العلماء**» (۲۱۵) پس بهشت مخصوص علما است.

از طرفی دیگرمی‌دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می‌داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «**اضلّه اللّه علی علم**» (سوره جاثیه آیه ۲۳) و همچنین تمام بی‌سوادان دوزخی نیستند. پس آن علمی که سبب خشیت می‌شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیت دل شود.

عبادت الله از روی محبت وخوف:

یک عده از مسلمانان صوفی مشرب میگویند که ما فقط بخاطر محبت الله مصروف عبادت هستیم، این عقیده معمولاً از منهج صوفی ها ی گمراه بلند میشود، و این منهجی مبتدع است. (شکی نیست که) محبت خداوند از بزرگترین منازل عبادت است، اما کل عبادت نیست.

منهج اهل سنت بر اینست که عبادت خداوند باید از روی محبت و خوف، و امید و بیم (رجاء و خشیۀ) و سایر عبادتهاست، الله متعال میفرماید: «**ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره اعراف ۵۵). یعنی: «پروردگار خود را از روی تضرّع، و در پنهانی، بخوانید». و در مورد پیامبرانش فرمود: «**إِنَّهُمْ كَانُوا يسَارِعُونَ فِي الْخَيرَاتِ وَيدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ**» (سوره انبیاء ۹۰). یعنی: «آنان همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام میکردند؛ و در حال بیم و امید ما را میخواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند». درباره ملائکه میفرماید: «**وَهُم مِّنْ خَشْيتِهِ مُشْفِقُونَ**» (سوره انبیاء ۲۸). یعنی». و از ترس او هراسانند»، و فرمود: «**يخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيفْعَلُونَ مَا يؤْمَرُونَ**» (سوره نحل ۵۰). یعنی». آنها از پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، میترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام می‌دهند». و سایر آیاتی که در این باره وارد شده است.

فرق بین کافر و مشرک:

در اصطلاح لغوی، لفظ «کافر» از کلمه «کفر» گرفته شده یعنی «پوشاندن»، پس «کافر» یعنی «پوشاننده» زیرا او حقیقت ایمان را با اعتقاد باطلش میپوشاند.

در اصطلاح لغوی، لفظ «مشرک» از کلمه «شرک» گرفته شده، زیرا یک شخص مشرک کسی دیگر را در عبادت شریک خداوند قرار داده است.

امام نووی در شرح صحیح مسلم میگوید: «شرک و کفر ممکن است یک معنی واقع شوند و ممکن است دو معنای جداگانه داشته باشند، و شرک مخصوص عبادت کردن بتها و یا مخلوقات دیگر باشد در حالیکه به خداوند نیز اعتقاد داشته باشند، مانند کفار قریش، پس در اینحالت کفر معنای عمومی تر از شرک را در بر دارد.»

در عموم میتوان گفت که:

کفر دو نوع میباشد:

۱- کفر کوچک مانند جنگ کردن با مسلمان، و هر چند از گناهان کبیره محسوب میشود ولی مسلمان را از دائره اسلام خارج نمیکند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «**سباب المسلم فسوق و قتاله کفر**» یعنی: «فحش و ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ کردن با او کفر است»، پس پیامبر صلی الله علیه و سلم جنگ با مسلمانان را کفر بیان کرده، ولی این کفر آنها را از دایره اسلام خارج نمیکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- کفر بزرگ مانند انکار کردن اوامر خداوند و غیره، که این نوع کفر شخص را از دائره اسلام خارج میکند.

شرک نیز دو نوع میباشد:

۱- شرک کوچک مانند ریاوخودنمایی دردین، ولی ریاکار از دائره اسلام خارج نمیشود، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «**انّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيكُمْ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ قَالُوا يا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الشِّرْكُ الأصْغَرُ قَالَ: الرِّياءُ**» (روایت احمد رقم ۲۷۷۴۲) یعنی (همانا بیشترین چیزی که بر شما میترسم شرک اصغر است" پرسیدند: «ای رسول خدا، شرک اصغر چیست؟» فرمود: «ریاء (خودنمایی)»

۲- شرک اکبر، مانند عبادت بت و مخلوقات دیگر، که این نوع شرک یک شخص را از دائره اسلام خارج میکند.

و در واقع میتوان گفت که یک کافر مشرک هست و یک مشرک کافر است، زیرا خداوند اهل کتاب (یهود و نصاری) را در قرآن کافر خطاب کرده و میگوید: «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيةِ (٦)**» یعنی: «بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند" ولی در سورهٔ توبهٔ آنها را مشرک خطاب کرده و میگوید: «**وَقَالَتِ الْيهُودُ عُزَيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَي الْمَسيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّي يؤْفَكُونَ(٣٠) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسيحَ ابْنَ مَرْيمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يشْرِكُونَ**»(**٣١**) یعنی: «و یهود گفتند: عزیر پسر خداست، و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این سخن آنان است به دهانهایشان به سخن قومی تشبه میجویند که پیش از این کافرشدند، خدا آنان را بکشد چگونه بازگردانده میشوند؟ اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند و مسیح پسر مریم را با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را بپرستند معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با او شریک میگردانند.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس یک مشرک کافر است زیرا مشرک نیز حقیقت و وحدانیت خداوند را با عمل شرک پوشانده است، و یک کافر مشرک است زیرا هوا و هوس و ضمیر خود را اله قرار داده است و آنرا بجای خداوند میپرستد، خداوند میفرماید: «**أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...**» (سوره الجاثیۀ : ۳۳) یعنی: «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را خدای خود قرار داده...» پس در نتیجه کسی که عمداً در اسلام برای مردم حلال را حرام میکند و یا حرام را حلال میکند در واقع هم کافر و هم مشرک هست.

نواقض اسلام عبارتند از:

اول: شرک آوردن در عبادت خدای یکتا و برای او شریک قائل شدن.

خداوند میفرماید: «**إِنّ اللّهَ لاَ يغْفِرُ أَن يشْرَکَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن يشَاء**» (سوره النساء ۱۱۶ ».(خداوند نمی بخشد که به او شرک آورده شود، و جز آن را برای هرکس که بخواهد، می آمرزد).

و میفرماید: «**مَن يشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ**» (سوره المائدۀ آیه ۷۲). (بی گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش آتش (دوزخ) است، و ستمکاران یاورانی ندارند).

و از جمله شرک در عبادت خداوند متعال دعا کردن مردگان و طلب مدد خواستن از آنهاست، و همچنین نذر کردن و ذبح و قربانی برای آنهاست.

دوم: کسیکه بین خود و بین خدا واسطه قرار دهد و از آن واسطه چیزی بخواهد (یعنی دعای خود را متوجه او سازد) و از او شفاعت بطلبد و بر او توکل کند، چنین اشخاصی اجماع علماء و دانشمندان اسلام بر کفر آنان است.

سوم: کسیکه مشرکان را کافر نداند، و یا اینکه در کفر آن مشرکان شک و تردید داشته باشد، و یا اینکه مذهب آن مشرکان را صحیح بداند کافر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهارم: کسیکه اعتقاد داشته باشد که هدایت و دستورهای غیر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کاملتر و بهتر است از هدایت و دستورهای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، و یا اینکه بگوید حکم و قضاوت غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر است از حکم و قضاوت پیامبر صلی الله علیه وسلم، مانند کسانیکه حُکْم و قضاوت طواغیت (قوانین رسمی کشوری) را که غیر شرعی باشد بر قوانین شرعی و دینی برتری می دهند و اینها همه کافر می باشند.

پنجم: کسیکه به چیزی از آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای امت اسلامی از هدایت بشری و قضاوت و حُکْم به قرآن و سنت آورده، بُغض ورزد، اگر چه به آن حکم عمل کند، در حالیکه از آن نفرت دارد، باز هم جزو کافران می باشد.

خداوند متعال میفرماید: «**ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**» (سوره محمد آیه ۹). (این از آن است که آنان آنچه را که خدا نازل کرده است ناخوش داشتند، در نتیجه خداوند اعمالشان را تباه کرد).

ششم: هر کسیکه به چیزی از دین مبین اسلام مسخره و ریشخند کند، همان دینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا از طرف باری تعالی آورده، و یا از ثواب و نیکی و پاداش آن، و یا از جزا و عقاب و کیفر آن، کافر شود، و دلیلش قول تبارک و تعالی است که میفرماید: «**قُلْ أَبِاللّهِ وَآیاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ(٦٥)لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ کَفَرْتُم بَعْدَ إِیمَانِکُمْ(٦٦)**». (التوبة). (بگو: آیا بخدا و آیات او و رسولش ریشخند می کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید).

هفتم: سحر و جادوگری و آنچه شامل آن می شود از قبیل ایجاد اختلافات بین دوستان و جلبِ آن برای دیگران و کسی که آنرا انجام دهد، و یا از آن راضی شود کافر گردد و دلیل قول تبارک و تعالی است که میفرماید: «**وَمَا یعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّي یقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَکْفُرْ**» (سوره ا البقرة آیه ۱۰۲). (و(آن دو فرشته) به هیچ کسی (جادو) نمی آموختند مگر آنکه می گفتند: ما تنها (مایه) آموزنی هستیم، پس (با به کار گیری جادو) کافر مشو).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هشتم: پشتیبانی کردن از مشرکان و یاری کردن آنان بر ضد مسلمانان، و دلیل آن قول باری تعالی است که میفرماید: «**وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**» (سوره المائدۀآیه ۵۱). (و هرکس از شما آنانرا (یهود و نصاری) دوست گیرد، براستی که خود از آنان است، بی گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند).

نهم: کسیکه معتقد باشد که بعضی از مردم می توانند از شریعت و دین محمد صلی الله علیه وسلم خارج شوند کافر میباشد.

خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «**وَمَن يَبْتَغِ غَيرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**» (سوره آل عمران آیه: ۸۵) (و هرکس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است).

دهم: روی گردانی و اعراض نمودن از دین خدا و نیاموختن اسلام وعمل نکردن به آن.

و دلیل آن خداوند میفرماید: «**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ**» (سوره السجدۀ آیه ۲۲) (و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند یابد آنگاه از آن روی بگرداند، بی گمان ما از گناهکاران انتقام خواهیم گرفت).

و در تمامی این نواقض و مخالفتها بین اینکه انسان جدی باشد و یا اینکه شوخی کند و یا از انجام آن بترسد، هیچ فرقی وجود ندارد، مگر کسیکه مکره یعنی مجبور شود به انجام آن عمل در حالیکه او راضی نیست.

و همه اینها از امور خطرناکی است که ممکن است مردم در آن واقع گردند.

پس بر مسلمان لازم است از آنها بر حذر باشد و بترسد از اینکه در این گناهان بیفتد و باید از آن اجتناب و دوری ورزد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدم و بهتر دانستن قوانین بشری بر قوانین آسمانی:

در مخالفت و نواقض چهارم برخی از مسائل را مورد بحث قرار دادیم ولی بهتر میدانیم که درتوضیح این موضوع اضافات ذیل را نیز به افزایم:

هر شخصی که اعتقاد داشته باشد که قوانین وضعی و رسمی کشور که مردم آنرا اختراع کرده اند و از ساختهء بشر است ازقوانین الهی وآسمانی بهتر است.

یا اینکه بگوید دستور اسلام برای قرن بیستم غیر قابل قبول است.

و یا اینکه بگوید شریعت الهی (دین اسلام) سبب خسارت و عدم پیشرفت، و سبب عقب ماندگی مسلمانان در قرن بیستم شده است.

یا اینکه بگوید دین اسلام فقط واسطه و رابطه ای است بین خدا و بنده، و هیچ ربطی در سایر شؤون زندگی ندارد، پس کسیکه این اعتقاد را داشته باشد نیز کافر است.

هرکس معتقد باشد که بریدن دست دزد و سنگسار کردن زن یا مرد زنا کاری که قبلاً ازدواج کرده و یا در حال حاضر متأهل است برای این زمان غیر قابل قبول است نیز کافر میباشد.به دلیل این که قول خویش را علیه قول الله(ج)ترجیح داده و بهتر میدارد فلهذا ادعای شان باطل وسبب کفر میگردد.

هرکس عقیده داشته باشد که حکم نمودن و قضاوت کردن در معاملات خرید و فروش و حدود الهی بغیر از حکم خداوند عز وجل جایز است کافر می شود، اگر هم به این عقیده نباشد که آن حکم از حکم خداوند بهتر است.

زیرا با این عمل و اعتقاد آنچه بطور اجماع مسلمانان خداوند آنرا حرام کرده، او آنرا حلال دانسته است، و کسی چیزی از آنچه خداوند حرام دانسته و حرمت آن واضح و آشکار باشد، مانند زناکاری و شراب خواری و رباخواری و قضاوت و حکم بغیر از شریعت الهی آن شخص به اجماع مسلمانان کافر است.) (عبدالعزیز بن عبدالله بن باز)

بنابراین کسی که مرتکب یکی از موارد فوق شود کافر می گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته نکته مهمی باید رعایت شود و آن اینست که اگر کسی مرتکب اعمال نواقض اسلام شود نباید بلافاصله وی را تکفیر نمود بلکه خود تکفیر نمودن دارای قواعد و ظوابطی است که نبایست در آن تعجیل شود و دست به تکفیر مردم زد، در زیر به بررسی شرایط تکفییر خواهیم پرداخت:

برای تکفییر کردن نباید عجله کرد و شخصیکه از اسلامش یقین حاصل شد با شک نمی توان اسلام را از وی سلب نمود.و لازمست شروط تکفییر پدید آمده باشند و موانع آن برطرف شده باشد که در ذیل به بررسی آن می پردازیم:

وظیفه مسلمان این است که دیگران را با بصیرت و آگاهی به سوی خداوند دعوت کند، و به کسی امر نشده که در مورد نهانی های مردم حکم کند پس هرکس شهادتین را با زبان بگوید و به مقتضیات آن عمل کند در ظاهر به اسلام و مسلمان بودنش حکم می شود و مادامی که حرفی یا عملی را انجام نداده که او را از دایره اسلام خارج کند جایز نیست او را تکفیر کنیم و بر این سخن دلایل واضحی از قرآن و سنت وجود دارد و سلف صالح این امت بر آن اجماع کرده اند.

۱- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: * **أَيَمَا امْرِئٍ قَالَ لِأَخِيهِ يا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيهِ*** «هرگاه شخصی به برادرش بگوید ای کافر قطعاً این کلمه به یکی از آن دو برمی گردد اگر آن گونه که گفت، باشد، کافر است و گرنه این کلمه به خود گوینده آن برمی گردد».

۲- از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوِّ اللّهِ وَلَيسَ كَذَلِکَ إِلّا حَارَ عَلَيهِ**» «هر شخصی کسی دیگررامسمی به کفر نماید یا به او بگوید ای دشمن خدا و او آن گونه نباشد (که او می گوید) جز این نیست که این کلمه به خود او برمی گردد».

در این آیات و احادیث کسی که کلمه کفر را بر برادر مسلمانش بدون دلیل اطلاق کند به شدت تهدید شده است واز این که برالله بدون علم سخن بگوید شدیداً برحذر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی از اقوال سلف در مورد دوری از تکفیر:

امام احمد حنبل رحمه الله می گوید: «همانا قبول کردن، حرام کردن، پاداش و عذاب و تکفیر و فاسق کردن حق خدا و رسولش است و کسی حق چنین حکمی را ندارد و بر مردم واجب است که آن چه خدا و رسولش واجب کرده اند، بپذیرند و آن چه که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام بدانند و آن چه خدا و رسولش خبر داده اند تصدیق کنند».

از آیات و احادیث و کلام سلف صالح برای ما روشن می شود که تکفیر از احکام شرعی است که حکم آن به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم برمی گردد و منهج سلف صالح نیز همین است و جایز نیست برای کسی با اجتهاد و یا ظن و گمان خود یا تنها به حکم عقل خود کسی را تکفیر نماید....

خلاصه سخن این که: بر مسلمان واجب است که در این مورد بدون علم و آگاهی و دلیل از قرآن و سنت سخن نگوید زیرا که وارد کردن و یا خارج کردن کسی از دایره اسلام از بزرگترین امور دین است و در این مورد همانند سایر موارد دین، خدا و رسول برای ما کافی است پس در کل حکم در این مورد از آشکارترین احکام دین است و بر ما واجب است که از خدا و رسولش پیروی کنیم و از بدعت گذاری دوری گزینیم.

ضوابط تکفیر:

بعد از آن که دلایلی از تحریم تکفیر مسلمان را بدون برهان و دلیل واضح بیان کردیم حال باید ضوابط حکم تکفیر را بدانیم.

در این مورد باید دو قاعده مهم و اساسی را بدانیم:

قاعده اول: کسی که قول یا عملی را انجام داده که طبق نصوص(قرآن و سنت) کفر است اما به خاطر وجود موانع و منتفی بودن شروط آن، حکم تکفیر وی صادر نمی گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به همین خاطر به مجرد این که از شخص مسلمانی قول یا عملی کفر آمیز صادر شود مگر بعد از اقامه حجت و بر طرف نمودن شبهه حکم تکفیر وی صادر نمی گردد و او از دایره اسلام خارج نمی شود.

اهل بدعت از جمله خوارج، روافض، قدریه و جهمیه با این قاعده مخالفت کرده اند و آنان بدون اقامه حجت و برطرف نمودن شبهه افراد را تکفیر می نمایند بلکه مخالفانشان را بدون انجام قول یا عمل کفر آمیزی تکفیر می کنند.

قاعده دوم: هر گناهی که کفر نامیده شود آدمی را از دایره اسلام خارج نمی کند زیرا کفر دو نوع است: کفر اصغر و کفر اکبر؛ لذا بعضی از گناهان کفر نامیده می شوند در عین حال شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند همان طور که در فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «**اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَي الْمَيتِ**» «دو کار در بین مردم وجود دارد که کفر می باشند طعنه زدن در نسب و نوحه خوانی بر مرده». اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند که این دو گناه کبیره آدمی را از دایره اسلام خارج نمی کند بلکه کفر دون کفر یا کفر اصغر می باشند.

بعد از این دو قاعده و دلایلی که در مورد آن ها ذکر شد حال شایسته است که شروط و موانع تکفیر را که علما ذکر کرده اند را بشناسیم.

شروط و موانع تکفیر:

شروط تکفیر با بررسی و تحقیق در قرآن و سنت و تبعیت از اقوال سلف در می یابیم که شروط تکفیر در موارد زیر خلاصه می گردد:

۱- از او قول و عمل کفر آمیزی ظاهر شود هرچند که ادعای اسلام را داشته باشد.

۲- به او حجت و دلیلی در تبیین حق و از بین رفتن شبهه رسیده باشد؛ و این حجت و دلیل اگر از اهل علم و رأی است، نزدش ثابت باشد.

۳- بالغ و عاقل باشد.

۴. به سبب تازه مسلمان بودنش معذور نباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- مجبور نشده باشد.

۶- به سبب زندگی در صحرا که از علم و اهل علم دور است، جاهل نباشد.

موانع حکم تکفیر:

حال که شروط تکفیر را دانستیم در مقابل این شروط موانع تکفیر قرار دارند که عبارتند از:

۱- آن چه موجب کفر قولی یا عملی می گردد در او ظاهر نشود.

۲- بر او حجت دلیل اقامه نشده باشد حال یا فقط به خاطر عدم بلوغش و یا به سبب داشتن شبهه در قلبش، یا جهل نسبت به آن به علت دوری از بلاد اسلامی.

۳- بچه، دیوانه یا پیری نباشد که نمی داند چه می گوید.

۴- جهل به آن چه که نسبت به آن حجت اقامه می شود مانند این که کسی از اهل علم یافت نشود که بر او دلیل و حجت اقامه کند یا این که نسبت به کفرش معذور باشد مانند کسی که در صحرا زندگی کرده یا تازه مسلمان شده و احکام شرعی را نمیداند.

۵- مجبور شدن به قول یا عملی کفر آمیز؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید: «**إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ**» «جز کسی که مجبور شده در حالی که قلبش با ایمان آرام و مطمئن است».

این موارد بعضی از قواعد و شروط و موانع تکفیر بود که علما آن را بیان کرده اند پس بر هر مسلمانی واجب است که آن ها را رعایت و بر آن ها توقف کند. به خاطر سرعت گرفتن بیشتر مردم در مورد حکم در باره مسلمانان بدون علم، فتنه بزرگی حال به سبب جهل و یا دوری آن ها از علما یا به سبب داشتن شبهه و ضعف و سستی در قلب هایشان به وجود آمده است.

راه نجات از این فتنه بزرگ بازگشت به کتاب و سنت و متمسک شدن به ریسمان خداوند (قرآن و سنت) و پیروی از علمای ربانی سلف و مصلحان هدایت گر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمر بن عبدالعزیز می گوید:«رسول الله صلی الله علیه وسلم و والیان وامرأ بعد از ایشان سنت هایی را وضع کردند: متمسک شدن به آن، تصدیق کتاب خدا، کامل شدن اطاعت خدا و قوتی بر دین خداست ؛ برای کسی جایز نیست که آن را تغییر دهد و رأیی مخالف آن ها داشته باشد هرکس به وسیله آن ها هدایت شود، او هدایت یافته است و هرکس به وسیله آن ها طلب یاری کند، یاری شده است و هرکس مخالف آن باشد و از راه غیر مؤمنان تبعیت کند خداوند از او روی گردان شده و او را وارد جهنم می کند که بد سر انجامی است».

حال اگر کسی مرتکب کفر شود و شروط پدید آمده و موانع آن برطرف شده باشد، در این صورت وی کافر خواهد بود و بایستی توبه نماید و اگر توبه نکند بعنوان حد ارتداد کشته خواهد شد و این احکام را باید حاکم اسلامی انجام دهد نه شهروندان، و اگر کسی هم از ابتدا مسلمان نبود و بدان اعتقاد نداشت را کافر اصلی گویند که لازمست مسلمانان پیام دین را بوی برسانند و وی را از دین الله تعالی باخبر سازند و آنها را از آتش جهنمی که الله تعالی برای کافران مهیا ساخته است ترساند و از طرفی به نعمت بهشت مژده داد، بعد نتیجه را به الله واگذاریم و اگر ایمان نیاورد باید همانند کفار با وی معامله شود، مثلا حق مسلمانان نباید دختران و زنان خود را به نکاح کفاردربیاورند و به آنها ارث دهند وغیره.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره زلزله

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴿٢﴾ وَقَالَ الإِنْسَانُ مَا لَهَا﴿٣﴾ يوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا﴿٥﴾ يوْمَئِذٍ يصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴿٦﴾ فَمَنْ يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيرًا يرَهُ﴿٧﴾وَمَنْ يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يرَهُ﴿٨﴾

معلومات مؤجز:

نام این سوره (**زلزله**) است که از آیهٔ اول سوره گرفته شده است. امام ابن‌کثیر گفته است که این سورهٔ مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۸) هشت آیت، (۳۷) سی وهفت کلمه، (۱۵۸) یک صدو وپنجاه هشت حرف، و (۸۳) هشتادو وسه نقطه است.

ولی برخی دیگری از مفسرین این سوره را مدنی میخوانند، ولی مضمون سوره و شیوه بیان آن برمکی بودن سوره گواهی می دهد، چون بحث در آن از معاد و رستاخیز ومحاسبه الهی یکی از مضامین اصلی سوره های مکی است و آیت های سوره نیز کوتاه، دارای وزن خاص و شبیه سور های مکی است که در آنها مطالب زیاد، دقیق وعمیق در الفاظ محدود و جملات کوتاه و دارای وزن افاده میشود.

مطالب ومحتوا کلی این سوره عمدتاً بر سه محور اساسی می چرخد: در قدم اول بحث خود را از «اشراط الساعهٔ» و نشانه های وقوع قیامت آغاز می کند، و به تعقیب آن بحث از شهادت زمین به تمام اعمال انسانها را بیان میدارد.

در بخش دیگر از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هرکس به اعمال خود سخن بعمل میآورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمهٔ مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا**»(**۱**) «هنگامی‌که زمین در نفخه اول به شدت وپیاپی تکان داده شود».

«**وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا**» (**۲**) «و زمین بارهای سنگین خود را بیرون میافکند».

«**وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا**» (**۳**) «و انسان می‌گوید: آن‌را چه شده است؟».

«**يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا**» (**٤**) «آن روز (زمین) از خبرهای خود سخن میگوید».

«**بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا**» (**٥**) «چرا که پروردگارت به آن حکم کرده است».

«**يَوْمَئِذٍ يصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيرَوْا أَعْمَالَهُمْ**» (**٦**) «در آن روز مردم به (حال) پراکنده بر آیند تا (کیفر) اعمال شان به آنان نماینده شود».

«**فَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيراً يرَهُ**» (**٧**) «پس هرکس به اندازهٔ ذرّه‌ای کار نیک کرده باشد (پاداش) آن‌را خواهد دید».

«**وَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يرَهُ**» (**٨**) «و هرکس به اندازهٔ ذرّه‌ای کار بد کرده باشد (کیفر) آن‌را خواهد دید».

پیام های سوره:

۱- زلزله بزرگ زمین در آستانه قیامت، امری قطعی و حتمی است. «**اذا زلزلت الارض زلزالها**» (زیرا کلمه «**اذا**» در موردی بکار می‌رود که امر قطعی باشد).

۲- معاد جسمانی است. (جسم انسان ها در زمین دفن شده که در قیامت خارج میشود، نه روح آنها) «**اخرجت الارض اثقالها**»

۳- قیامت روز تحیر انسان است. «**قال الانسان ما لها**»

۴- هستی شعور دارد. «**یومئذ تحدث اخبارها**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- زمین از گواهان قیامت است. «**یومئذ تحدّث اخبارها**»

۶- در قیامت راه هرگونه انکار بسته است. «**یروا اعمالهم**»

۷- همه مردم در محمکه الهی عدل الهی یکسان‌اند. «**فمن یعمل... فمن یعمل...**»

۸- کیفر و پاداش الهی، بر اساس عمل است. «**فمن یعمل... فمن یعمل...**»

۹- عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه گناهان را کوچک شمرید و نه عبادات را. «**مثقال ذرّة**»

۱۰- تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب یا لذت است.

اسباب نزول:

اسباب نزول سوره «زلزال» این بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می‌کردند و می‌گفتند: «**أَيانَ يوْمُ الْقِيامَةِ**»: «روز قیامت چه وقت است؟» «سوره القیامه/۶» و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد... پس خداوند جلّ جلاله در این سوره از نشانه های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت سورۀ زلزله:

در باره فضیلت این سوره احادیثی آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه است که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: یا رسول‌الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک‌سوم) قرآن است. فرمودند: **إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا **قُلْ يا أَيهَا الْكَافِرُونَ** همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا «**إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن».

همچنان در حدیثی دیگری از: حضرت انس وابن عباس روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ه است که:سوره «زلزال » نصف قرآن و «اخلاص » یک سوم قرآن و «کافرون» یک چهارم قرآن است. (رواه النسا ئی وابن ماجه عنها)

محتوا سوره:

به طور کلی موضوعات مطرح شده در این سوره عبارتند از: وقوع زلزله هولناک زمین در هنگامه رستاخیز، بیان این حقیقت که در هنگامه قیامت و با وقوع زلزله شدید آن زمین بارهای سنگین خویش را بیرون می افکند بارهایی که به نظر بسیاری از مفسران تعداد عظیم انسان هایی است که از درون قبرها بر می خیزند، اشاره به این که در آن روز انسان علت حوادث را جویا می شود، تصریح به این حقیقت که زمین در آن روز عظیم تمامی اخبار خویش را بازگو می کند، تصریح به این حقیقت که وقایع آن روز به اشاره الهی است، اشاره به برانگیخته شدن انسان ها به صورت گروه های مختلف از درون قبرها اشاره به حساب و کتاب دقیق اعمال انسان در آن روز و این که هرکس حتی به اندازه ذره ای نتیجه عمل خویش را خواهد دیدد.

از مهمترین محورهای سوره مبارکه زلزال اشاره به زلزله وحشتناک روز قیامت است که در اصطلاح بر آن نفخ صور اول می گویند. در این روز انسان ها از این اتفاقات به شگفت می آیند. پیام این قسمت سوره مبارکه زلزال آن است که قبل از فرارسیدن این روز مومنان خود را باید برای حضور در صحنه رستاخیز آماده کنند. در بخش دوم سوره زلزال به برخورد انسان با اعمالش در روز قیامت اشاره شده در واقع حساب رستاخیز بسیار دقیق است و انسان ها باید مراقب اعمال خود باشند.

سوره زلزله با معرفی زمین به عنوان یکی از شاهدان اعمال، تأثیر بسزایی در مخاطبان خود به جا می‌گذارد، زیرا اگر کسی به این حقیقت توجه کند زمینی که بر آن ایستاده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

درختان و کوه‌ها و سایر اشیائی که در اطراف او هستند، همچون چشمانی بیدار همه حرکات و افکار او را ثبت می‌کنند و روزی علیه او گواهی خواهند داد، هیچ گاه خود را تنها نمی یابد و به خود جرأت گناه نمیدهد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از حادثه زلزلهٔ سخت، قبل از رسیدن و آمدن روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد.

تفسیر سوره زلزله:

«**إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا**» (۱) آن گاه که زمین به شدت تکان می‌خورد و به لرزه انداخته میشود و کوه های آن از هم می پاشد و تپه‌ها برابر میشوند و زمین به میدانی صاف و همواره و بدون فراز و نشیب تبدیل میشود.

و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان با خود بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می‌لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است. در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهای شان به آنان نشان داده شود. پس هر کس به مقدار ذرّه‌ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند. و هرکس هم وزن ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را ببیند.

«**إِذَا**...»: اشاره به زلزله شدید قیامت است (مراجعه شود به سوره: حجّ / ۱).

کلمهٔ (**زُلْزِلَتْ**) یعنی به شدت تکان خورد و پریشان شد و زمین با لرزهٔ بزرگ خود که آخرین لرزیدن آن است به شدت ناموزون شد. و این ماهیت زلزلهٔ قیامت است که زلزله های دنیا نمونه‌های کوچک و محدود آن هستند.

«**زِلْزَالَهَا**»: زلزله‌ای که مخصوص زمین است و چگونگی و شدّت آن را تنها پروردگار با عظمت میداند.

از روایات اسلامی و تفاسیر تعدادی کثیری از علماء اسلام طوری معلوم میشود که: دفینه ها، قبلاً بیرون می آیند، ولی ممکن است دفینه هایی که قبل از قیامت بیرون آمده بودند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

به مرور زمان زیر خاک رفته مدفون گردند، سپس در روز قیامت بیرون آیند، شاید حکمت ظاهر شدن دفینه ها این باشد که دوستداران مال با چشم خود ببینند،که مال، بیکار مانده است، و انسان (کافر با مشاهده این وضع) می گوید که چه شد این را (که زمین این چنین می لرزد وهمه دفینه بیرون می آیند) در آن روز زمین همه (سخنان خوب وبد) خود را بیان می کند، زیرا دستور و هدایت پروردگار با عظمت چنین است.

در ترمذی وغیره کتب احادیث در حدیث مرفوعی آمده است، هر کسی که بروی زمین چه عملی انجام داده باشد فرق نمی کند چه اعمال خوب باشد ویا هم اعمال بد، زمین یک یک آنرا بیان می کند، واین گواهی وشهادت آن می باشد) در آن روز مردم به گروهای مختلف در آمده (از موقف وحساب) بر می گردند (کسانی که از حساب محشر فارغ شده اند بر می گردند، برخی جنتی وبرخی جهنمی قرار گرفته به جنت ودوزخ می روند) تا که (ثمرات) حال خود را ببینند، پس کسی که (در دنیا) به قدر ذره ای نیکی میکند آن را خواهد دید، وکسی که به قدر ذره ای بدی می کند آن را خواهد دید (به شرطی که تا آن وقت آن بدی ونیکی بر قرار بماند، والا اگر به سبب کفر آن نیکی به باد رفته باشد ویا به سبب ایمان وتوبه، بدی عفو گردد، آن مشمول این نمی باشد، زیرا نه آن نیکی باطل شده نیکی است ونه بدی عفو شده شر وبدی میباشد، لذا در میدان محشر آنها در جلو نمی آیند.)

امام بخاری در حدیثی از حضرت ابوهریره روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وسلم در مورد وقت ویکی از علایم قیامت فرموده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته می‌شود، و زلزله های فراوان به وقوع می پیوندد و زمان (برای طی مسافت) به هم نزدیک میشود و فتنه‌ها و بی‌بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد میشود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می‌شود».(به روایت بخاری، حدیث شمارۀ (۹۸۹).

مفهوم زلزله بزرگ قیامت را تاحدودی برای ما روشن میسازند، قیامتی که خداوند وعدۀ شکنجۀ کافران را در آن داده است و میفرماید: «**یا ایها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیءٌ عَظیمٌ**» (سوره حج: ۱) «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، واقعاً زلزلۀ قیامت چیز بزرگی است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا**» (۲) و زمین گنجها و مرده های بطن خود را در نفخه دوم بیرون میاندازد». منظور از سنگینی زمین انسان است، عبارت از همان مخلوق مکلفی که برای بهشتی به پهنای آسمان‌ها و زمین خلق شده است. او وزین و سنگین است زیرا قبول امانت نموده و خداوند آسمان ها و زمین را برای وی رام کرده و جانشین خود در زمین ساخته است که اگر عقل او بر شهوتش چیره گردد از ملائکه برتر و اگر شهوت او بر عقلش چیره گردد از حیوانات پست‌تر ست.

امام طبری در جلد ۳۰، صفحه ۲۶۵ تفسیر خویش مینویسد: «زمین جسم همهٔ مردگان را به صورت زنده بیرون می‌اندازد و مردگان درون زمین بر آن سنگینی می‌کند... و ابن عباس گفته منظور مردگان هستند».

ابن کثیر نیز در جلد ۴، صفحه ۵۴۰ تفسیر خویش نوشته است: (یعنی آنچه از مردگان در زمین است را به بیرون پرت میکند. این نظر را چند تن از سلف ابراز داشته‌اند).

«**أَثْقَالَ**»: جمع ثِقْل، بارهای سنگین. مراد همه گدازه ها و دفینه ها و گنجینه ها و اموات و جز اینها است (مراجعه شود به سوره: عنکبوت/ ۱۳، وسوره: نحل/ ۷).

«**وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا**» (۳) و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ این گفتهٔ انسان از روی تعجب و ترس است.

«**الإنسَانُ**»: انسانی که تکان های غیرعادی و دگرگونی های وحشتناک زمین را میبیند. با خود می گویند «**مَا لَهَا**»: زمین را چه خبر است؟ آن را چه شده است؟

«**يوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا**» (۴) در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای از اعمال نیک و بد ساکنان خود انسان‌ها ی خود را به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهائی بر آن گذشته است)

«**يوْمَئِذٍ**»: در آن روز. بدل از (**إِذَا**) است. «**تُحَدِّثُ**»: سخن می‌گوید. بازگو میکند. این سخن گفتن و بازگو کردن، یا به زبال قال است و زمین شاهد و ناظر اعمال انسانها بوده است، و یا این که به زبان حال است. یعنی وضع زمین بدان هنگام بیانگر همه چیز خواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، و در چنین روزی حق و باطل پدیدار خواهد شد. « أَخْبَارَهَا »: اخبار زمین، اوضاع و احوالی است که در آن زمان به چشم می‌خورد، یا اعمال و افعالی است که مردمان بر روی آن انجام داده‌اند و اینک بدانها گواهی می‌دهد. چرا که همه چیز در جهان ثبت و ضبط است.

«**بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا**» (۵) «بدان سبب است که پروردگار تو به او (زمین) پیام داده است». (که چه بشود و چه بگوید).

منظور اینست که خداوند، زمین را بر سخن گفتن توانا کرده و امر به کلام نموده است.

«**بِأَنَّ رَبَّكَ...**»: حرف باء، سببیه است. «**أَوْحَيا**»: پیام داد، فرمان داد (مراجعه شود سوره: نحل / ۶۸).

«**يوْمَئِذٍ يصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيرَوْا أَعْمَالَهُمْ**» (۶) «در آن روز، مردمان پراگنده بیرون میآیند». (ورهسپار صحرای محشر میشوند) تا نتیجه اعمال خویش را ببینند).

یعنی فرد فرد و متفرق، بدون تجمع، بدون همفکر و همراه و همکار، بدون هیاهو و غالمغال و تکبر با این حال که خداوند در آیه ۶۵ سوره یس وصف نموده است: «امروز بر دهان های شان، مُهر می نهیم و دستانشان با ما سخن میگویند و پاهایشان بر دستاوردشان گواهی می دهند».

«**يصْدُرُ**»: بیرون میآیند.

«**أَشْتَاتاً**»: جمع شَتیت، پراکنده‌ها. مراد دسته دسته و فرد فرد است. حال است.

«**لِيرَوْا**»: تا بدی شان نمایانده شود.

مفسرین می نویسند: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به سوی محل و ایستگاه های حساب بیرون میآیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی به‌رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می‌گردند و برخی به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق‌اند. اما ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه بازمی‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! بازمی‌گردند: «تا اعمالشان به‌آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند جلّ جلاله اعمال شان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند جلّ جلاله جزا و نتیجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

«**فَمَنْ يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيراً يرَهُ (۷) وَ مَنْ يعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّاً يرَه** »(۸) پس هر کس به اندازه ذره غباری کاروعمل نیک انجام دهد، و یا بدی کسب نموده باشد، پاداش و سزای خود را خواهد دید.

«**مِثْقَالَ ذرَّةٍ**»: به اندازه ذرّه خاک (برخی آن را مورچه ریز میدانند که نماد ریزی در میان عربها است. (ملاحظه شود سوره: نساء/ ۴۰، سوره یونس/ ۶۱) همچنان علماء: در مورد کلمه «**ذَرَّةٍ**» مینویسند که:

ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع آفتاب دیده میشود. در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس‌نیست مگر این‌که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «آیه **فَمَن يعْمَلْ**... محکمترین آیه در قرآن کریم است».

اسباب نزول آیه ۷- ۸ سوره زلزله:

ابن ابو حاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون خدای پاک آیه « ویطعمون الطام علم حبه...» (سوره انسان آیه ۸) را نازل کرد، گروهی از مسلمانان فکر کردند هر گاه در راه الله چیز کم واندک ببخشند پاداش داده نمی شوند. وعداه ای دیگر می اندیشیدند به سبب ارتکاب گناهان کوچک، دروغ، چشم چرانی، غیبت ومانند اینها توبیخ و سرزنش

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمیشوند و مدعی بودند که خدا تنها به سبب گناهان کبیره آنها را به دوزخ می اندازد و بس. پس خدا جل جلاله: «**وَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يرَهُ**» نازل شد.

خوانندۀ محترم!

قابل تذکر است که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار میگوید: «خداوند جلّ جلاله بر محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت اند از: «**فَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيراً يرَهُ وَمَن يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يرَهُ**».

همچنین درحدیث شریف به روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم گفت:

یا رسول الله! آیا من در روز قیامت ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می بینی، کفاره مثقال های ذره شر است اما خداوند جلّ جلاله مثقال های ذره خیر را برایت ذخیره میکند تا این‌که در روز قیامت آنها را بازمی یابی».

وظیفه کاری شیطان در روز حشر:

قبل از همه باید گفت:که از احادیثی وروایات اسلامی طوری معلوم می گردد که با برپایی قیامت و دمیده شده نفخ صور همه موجودات خواهند مُرد و قطعاً در این جمله: ابلیس نیز مانند سایر انس و جن از بین خواهد رفت، اما کیفیت نابودی و مردن وی برما مشخص نیست، جز اینکه مطابق فحوی کلی سوره «زلزله» باید بگویم که: در هنگام نفخ صور اول زلزله بسیار هولناکی اتفاق می افتد که از ترس آن زن شیرده نوزاد شیرخواره اش را فراموش میکند.

در قرآن کریم آمده: «**قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَي يوْمِ يبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَي يوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**» (سوره ص ۷۹-۸۱). یعنی: ابلیس «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته میشوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایتی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است. خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلت‌یافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را برای فنای خلایق مقدر و معین کرده‌ام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه ذکر شده که ابلیس تا «وقت معلوم» فرصت دارد، اما علما و مفسرین در معنای آن دو نظر دارند:

اول: اجل ابلیس مشخص است و علم آن تنها نزد خداوند است که چه وقت اجلش به سر خواهد رسید.

دوم: گروهی از مفسرین گفته اند که: آن وقت دمیدن نفخه دوم و هنگام برانگیخته شدن خلایق است.

دلیل این‌که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است:

«**وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَي فَإِذَا هُم قِيامٌ ينظُرُونَ**» (سوره زمر ۶۸) «و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش درمی‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است.

صعق: عبارت از مرگ فوری است. **صور**: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن میدمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از ترس آن می میرند».

سوم: اکثر علما فرموده اند که منظور از «وقت معلوم » یعنی نفخه اول (فزع) است که دمیده میشود که جمیع خلایق می میرند، یعنی حتی بعد از نفخه دوم هم نیست، زیرا نفخه دوم برای برانگیخته شدن پس از مردن است. و رأی ابن عباس رضی الله عنه هم همان نفخه اول است.

بعضی نفخه فزع و صعق را یکی نمیدانند، اما در کتاب «تذکره» امام قرطبی آمده است: «نفخه فزع همان نفخه صعق است، چون ترس و وحشت لازم و ملزوم همدیگرند، مردم ابتدا دچار ترس و هراس صدای قیامت می‌شوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم میکنند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما در قیامت سخت ترین عذاب برای اوست، و هیچگاه پایانی بر عذابش وارد نمیشود و تا ابد در عذاب سخت الهی قرار میگیرد. خداوند متعال بعد از آنکه به شیطالن مهلت داد، به وی وعید می دهد که: «**قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ**» (ص ۸۴-۸۵). یعنی: فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنّم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!». بدین‌گونه، خداوند عزوجل سوگند یاد میکند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

چگونگی حشر انسانها در روز قیامت:

مفسرین در مورد اینکه انسانها در روز قیامت در چه حالت بدنی حشر میشوند، می نویسند: انسانها درروز حشر در حال پا برهنگی، لخت و غیر ختنه شده حشر خواهند شد. این علماء استدلال خویش را به حدیث، صحیح مسلم و بخاری که از ابن عباس رضی الله عنه روایت گردیده مستند میسازند: که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَينَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**» (سوره الأنبیاء: ۱۰۴.) (شما پابرهنه، لخت و غیر ختنه شده مبعوث خواهید شد، سپس آیه ذیل را از قرآن برای یاران تلاوت فرمود: (همان گونه که (نخستین بار سهل و ساده) آفرینش را سر دادیم، آفرینش را از نو بازگشت میدهیم).

محدثین می افزایند: زمانیکه حضرت بی بی عایشه رضی الله عنه از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم شنید که مردم روز قیامت عریان و برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر الله ! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه، صحنه خطرناکتر از این خواهد بود که مردم بسوی همدیگر نگاه کنند. (مشکاۀ المصابیح: (۵۷/۳).

البته در بعضی روایات آمده است که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته، حشر میشود، ابو داود، ابن حبان و حاکم از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند که هنگام

(c) ketabton.com: The Digital Library

احتضار از اطرافیان خواست تا لباس تازه‌ای برای او بیاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که می فرمود: «**إن الميت يبعث في ثيابه التي يموت فيها**» سلسلۀ احادیث الصحیحۀ، شماره ۱۶۷۱.(همانا میت در همان لباسی که در آن رحلت کرده است، حشر میشود). حاکم این حدیث را صحیح و موافق با شرایط صحیح بخاری و مسلم قرار داده است. امام بیهقی با سه روش میان این حدیث و حدیث گذشته توافق ایجاد نموده است:

۱- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته اند، بعد از بلند شدن از قبر پاره می شود، در نتیجه برهنه و لخت در مقابل حشر قرار میگیرند، اما بعد ازموقف حشر لباس بهشتی به تن می کنند.

۲- زمانی که پیامبران و بعد از آنها صدیقین و به دنبال صدیقین بنا به مراتب، انسان های دیگر لباس میپوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است، ولی هنگام ورود به خلد برین لباس بهشتی به تن می کنند.

۳- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال هستد، یعنی هر انسانی در حال انجام عملی حشر می شود که موقع مردن مشغول انجام آن بوده است، خداوند میفرماید: «**وَلِبَاسُ التَّقْوَي ذَلِكَ خَيرٌ**» (سوره الأعراف: ۲۶) (لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است).

«**وَثِيابَكَ فَطَهِّرْ**» (سوره المدثر: ۴) (و جامه خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگی ها پاک گردان).

امام بیهقی برای توجیه جواب سوم به حدیثی از کاکایش استدلال میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: «**يبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَي مَا مَاتَ عَلَيه**». (النهایۀ ابن کثیر ۲۸۸/۱.) (هر انسان در حال انجام عملی مبعوث و محشور میگردد که موقع مردن مشغول انجام آن بوده است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر چند از حدیث جابر در صحیح مسلم نمی توان استباط کرد که انسان در همان لباسی حشر می شود که در آن وفات کرده است، چون مفهوم حدیث بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ بر کفر یا ایمان، شک یا یقین جهان را وداع گفته باشد در قیامت هم بر همان حال و وضعیت زنده می شود و به بارگاه الهی می شتابد، همانگونه که در حدیث دیگر آمده انسان بر همان کرداری حشر می‌گردد که هنگام مرگ آنرا انجام می داد، حدیث مسلم از عبدالله بن عمر این مفهوم را تأیید می نماید که میفرماید از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: «**إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَي أَعْمَالِهِمْ**» (اگر خداوند اراده کند که قومی را در دنیا مجازات کند، آنها را دچار عذاب و هلاکت می سازد، سپس با همان حالت آنها را زنده میکند) صحیح مسلم: (۲۲۰۶/۲) شماره: (۲۸۷۹).

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز قیامت در حال لبیک گفتن حشر می شود، بخاری و مسلم از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که مردی در سفر حج با رسول‌الله صلی الله علیه وسلم همراه بود، از روی شتر خود افتاد و گردنش شکست و مرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يبْعَثُ يوْمَ الْقِيامَةِ مُلَبِّيا**» مشکاة المصابیح: ۵۲۰/۱ و شماره حدیث: ۱۶۳۷ میباشد.(با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه احرام او را کفن دهید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید، چون در روز قیامت در حالت احرام و لبیک گفتن حشر خواهد شد).

شهید روز قیامت در حالی حشر می شود که از زخمش خون می ریزد، رنگ خون قرمز است، ولی بوی عطر از آن بلند می شود.

با توجه به روایات مذکوره تلقین مریض درحال مرگ در حالت مردن به لا اله الا الله مستحب است تا در حالت توحید بمیرد و روز قیامت در حالت توحید حشر شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد داشت:

خداوند عیناً همان انسانهای مرده را زنده میکند، اما این آفرینش با حیات دنیوی اندکی متفاوت است، یکی از تفاوت های قابل ملاحظه این است که جسد تازه با وجود بلا و مصیبت های فراوان، نابود نمی شود، خداوند میفرماید: «**وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ**» (سوره إبراهیم: ۱۷). (مرگ از هر سو بدو روی میآورد و حال این که نمی میرد).

در حدیثی که حاکم با سند صحیح از عمرو بن میمون اودی روایت می کند، آمده که معاذ بن جبل بلند شد و فرمود: «**يا بني أود! إني رسول رسول الله صلي الله عليه وسلم تعلمون المعاد إلي الله، ثم إلي الجنة أو إلي النار، وإقامة لا ظعن فيه، وخلود لا موت في أجساد لا تموت**» سلسلة الاحاديث الصحيحة: (۱۶۶۸).

یعنی: ای بنی اود من فرستاده رسول خدا هستم، شما از برگشتن بسوی خداوند مطلع هستید، بعد از آن مسیر نهائی به سوی بهشت است یا به دوزخ، در قیامت زندگی ماندگار است و کسی کوچ نمیکند، همه برای ابد آفریده میشوند و مرگ در کسی را نمی زند، اجساد برای نابودی زنده نمی شوند.

از جمله این تفاوت ها دیدن و رویت موجوداتی است که در دنیا آنها را نمی دیدند، یا نمی توانستید آنها را ببینید، چون انسان ها در آن روز، فرشتگان و جن ها را می بینند، همچنین یکی دیگر از تفاوت ها و شگفت های قیامت این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت ها به معنی آن نیستند که زنده شدگان قیامت موجوداتی مخالف مخلوقات قیامت هستند، همانگونه که ابن تیمیه میفرماید: «هر دو حیات از یک جنس واحد هستند، در صفات و حالاتی با هم متفق، مشابه و متماثل هستند و در برخی حالت دیگر با هم شباهتی ندارند، بر این اساس است که قیامت را مبدأ می نامند، چون هر چیزی به اصل و اساس خودش بر می گردد، بنا براین لفظ «اعاده» مقتضی مبدأ و معاد است». مجموع الفتاوی: (۲۵۳/۱۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد داشت:

اهل جنت به بهترین و زیباترین شکل و صورت (یعنی: شکل و صورت پدر خود حضرت آدم علیه السلام وارد بهشت می‌شوند. پس هیچ شکل و صورتی کامل تر و زیباتر از صورتی که خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفریده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست های خود آفریده، آفرینش وی را به اتمام رسانده و به زیباترین صورت او را در آورده است. لذا هر کس که وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمی او خواهد بود. خداوند آدم را بسیار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفریده است که طول او شصت ذراع بوده است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند آدم علیه سلام را مورد پسند خود آفریده است. بلندی قدش شصت ذراع است. لذا هر کس که داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل می‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفریدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به کاستی بوده است». صحیح مسلم، کتاب: الجنۀ، باب یدخل الجنۀ اقوام افئدتهم مثل افئدۀ الطیر: ۲۸۴۱.

و از جمله زیبائی صورت و چهره های اهل بهشت این است که مانند نوجوان بدون ریش خواهند بود. چنان به نظر میرسند که سرمه کشیده اند، و همه‌ی آنها ۳۳ ساله وارد بهشت میشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**یدخل اهل الجنه جرداً مرداً کانهم مکحلون ابناء ثلاث و ثلاثین**». (اهل جنت در حالی وارد جنت میشوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گوئی سرمه به چشم کشیده اند و ۳۳ سال عمر دارند). صحیح مسلم: (۷۹۲۸).

یاد داشت:

اهل دوزخ به شکل و صورتی بسیار بیمناک و فربه - که مقدار حجم آنها جز پروردگار کسی دیگر نمی‌تواند، اندازه کند- وارد دوزخ می‌شوند. در حدیثی که ابو هریره آن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند، چنین آمده است: «**ما بين منكبي الكافر مسيرة ثلاثة ايام للراكب المسرع**». صحیح مسلم، باب النار یدخلها الجبارون (۲۱۹۰/۴).

یعنی: (در روز قیامت لاشه‌ی کافر چنان بزرگ می‌شود که اسب سوار تند و تیز در طی سه روز می‌تواند فاصله‌ی میان دو شانه‌ی آن را بپیماید).

بزرگی حجم و جسم کافر بخاطر آن است تا به عذاب و شکنجه اش افزوده شود. امام نووی در شرح این احادیث می‌فرماید: «همه اینها بخاطر آن است که شکنجه اش به حد نهائی برسند. آری ایمان به همه این کارها واجب است. چون رسول صادق المصدوق بدان خبر داده است. شرح نووی علی مسلم:(۱۸۶/۱۷).

ابن کثیر در شرح و توضیح این احادیث می‌گوید: «**ليكون ذلک انكي في تعذيبهم، واعظم في تعبهم و لهيبهم، كما قال شديد العقاب: (ليذوقوا العذاب)**» (**نهایه**) **لابن كثير**.

(این افزودگی به لاشه‌ی کافر بدان جهت است تا عذاب بیشتری را بچشد، همانطور که خدای شدید العقاب میفرماید: تا عذاب را بچشند). والله اعلم

پناه گزینان عرش الهی:

بخاری ومسلم در صحیح خود از ابی هریره، روایت می کند که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**سَبْعَةٌ يظِلُّهُمْ اللّهُ فِي ظِلِّهِ يوْمَ لَا ظِلّ إِلّا ظِلُّهُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابّا فِي اللّهِ اجْتَمَعَا عَلَيهِ وَتَفَرّقَا عَلَيهِ وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنّي أَخَافُ اللّهَ وَرَجُلٌ تَصَدّقَ أَخْفَي حَتّي لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يمِينُهُ وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللّهَ خَالِيا فَفَاضَتْ عَينَاهُ**». (بخاری کتاب اذان، باب «من جلس فی مسجد».)

روزی که مردم در میدان محشر در گرمای سوزان آفتاب با سختی هایی مواجه میشوند که کوه های بلند و محکم تاب و توان تحمل آن را ندارند، هفت گروهی از برگزیدگان زیر سایه عرش الهی در نهایت آرامش و اطمینان به سر می برند و از این ناراحتی و هراسی که دیگران را فرا گرفته گزندی نمی بینند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این دسته دارای همتی والا و عزم و اراده‌ی آهنینی هستند، عقیده اسلامی با خون و گوشت آنها عجین شده، زیرا ارزشهای متعالی اسلام برآنها حکومت می کرد و یا مشغول کرداری بودند که در میزان اسلام دارای اهمیت و وزنه‌ی فراوانی بود.

- یکی از این راد مردان امام عادلی است که با وجود قدرت و امکانات فراوان، از طغیان و فساد کردن فرسنگ ها فاصله گرفته و میان انسانها با عدالت رفتار می کند و عدل و قسط را مطابق با موازین و اصول شرعی پیاده می کند.

- یکی دیگر جوانی است که توام با بندگی خداوند پرورش یافته و نفس اماره را با لگام تقوی مهار کرده و به هوس و خواسته های نفس اماره، پاسخ رد داده و عمرش را بدون آلایش به گناه سپری نموده است.

- یکی دیگر کسانی اند که با طاعت و بندگی، مساجد خدا را آباد کرده و در فضای معنوی آنها احساس سکون و آرامش می کنند و هرگاه از مساجد جدا شوند، روح و روانشان همواره متوجه مسجد خواهد بود.

- یکی دیگر کسانی هستند که صرفا بخاطر خداوند با همدیگر محبت و دوستی می کنند و پیوند برادری آنها فقط بخاطر خداوند است، گردهمایی‌اشان در نیکی و تقوی و اصلاح است و جدایی آنها نیز مبتنی بر اعمال نیک خواهد بود.

- یکی دیگر کسانی هستند که زمینه گناه و فتنه در شکل زیباترین زن ها برای شان فراهم می شود، اما تقوی و ترس از خدا نمی گزارد مرتکب عملی خلاف میل پروردگار شوند.

- یکی دیگر کسانی هستند که فقط برای خشنودی خداوند انفاق میکنند، و انفاق آنها در پنهانترین شیوه صورت می گیرد، به گونه‌ای که خود هم از آن اطلاع پیدا نمی کنند.

- آخرین گروه کسانی هستند که دلهایشان سرشار و مملو از خوف خداوند است و بر اثر آن ترس و خوف در عالم تنهایی، اشک می ریزند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواندن نماز برای دفع زلزله:

قبل از همه باید گفت: که در شرع اسلامی برای دفع زلزله نمازی وجود ندارد، وهیچ حدیثی از شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده که ایشان (بجز برای کسوف) نمازی تحت عنوان دفع مصایب از جمله زلزله ویا دفع طوفان ها و سیل ها و غیره.. خوانده باشد.

بر همین استدلال است که برخی از علماء: نماز خواندن را بجز برای کسوف و خسوف روا نمیدانند.

ولی هستند تعدای از فقهای مذاهب که با استناد به روایتی از حضرت ابن عباس رضی الله عنه حکم نموده اند که:خواندن نماز (به همان شیوه ای که برای نماز کسوف خوانده می شود) در وقت روی دادن هر نشانه ای از آیات الهی مانند: زلزله، طوفان، سیلابهای ویرانگر.. مستحب است؛ و روایت ابن عباس رضی الله عنه چنین است: «**أنه صلي في زلزلة بالبصرة كصلاة الكسوف، ثم قال: هكذا صلاة الآيات**». یعنی: «ابن عباس به دلیل زلزله شهر بصره همانند نماز کسوف خواند، سپس گفت: نماز آیات اینگونه است».

این روایت را ابن أبی شیبۀ (۴۷۲/۲) و عبد الرزاق (۱۰۱/۳)، و بیهقی در «السنن الکبری» (۳۴۳/۳) آوردند و بیهقی گفته: این عمل از ابن عباس ثابت است، و حافظ ابن حجر در (فتح الباری (۵۲۱/۲) آنرا صحیح دانسته است.

علامه کاسانی حنفی میگوید: «نماز خواندن در وقت هر ترس و هراسی (که بر مردم وارد میشود) مستحب است، مانند: باد شدید، و زلزله، و تاریکی (در روز)، و باران مداوم؛ زیرا اینها از مخاوف هستند، و موجب هول و هراس اند..». (بدائع الصنائع (۲۸۲/۱).

و در کتاب «منح الجلیل شرح مختصر خلیل» (۳۳۳/۱) از کتب مالکیه آمده: «و نماز زلزله و دیگر آیات مخوف شبیه وبا و طاعون مستحب است، بصورت جماعت با دو رکعت یا بیشتر».

و اما حنابله تنها نماز زلزله را مستحب می دانند، و آنهم به دلیل روایت ابن عباس، غیر آنرا مشروع نمیدانند. نگاه به: «کشاف القناع» (۶۶/۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در کتاب «**التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد**» (۳۱۸/۳) چنین آمده: «.. و امام مالک و شافعی معتقد به خواندن نماز در وقت زلزله و تاریکی (در روز) و باد شدید نبودند، ولی گروهی از اهل علم از جمله امام احمد و اسحاق و ابوثور به نماز خواندن در این مواقع معتقد بودند، و از ابن عباس روایت شده که او در وقت زلزله نماز خوانده، و امام ابوحنیفه هم گفته: اگر کسی نماز بخواند خوب است، و اگر هم نخواند کدام ممانعتی ندارد.

و بعد مؤلف ادامه می دهد: از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده که در عصر ایشان زلزله آمده باشد و سنتی در این باره (یعنی خواندن نماز در وقت زلزله) به صحت نرسیده، و اولین زلزله در عهد اسلام در زمان خلافت عمر رضی الله عنه بوده است.. حماد بن سلمه از قتاده از عبدالله بن حارث روایت می کند که در شهره بصره زمین لرزید، ابن عباس گفت: والله نمی دانم زمین لرزید یا زمین (زیر پای) من بود، لذا بلند شد و همراه مردم نماز کسوف خواند».

و اما امام نووی در (المجموع (۶۱/۵) می گوید که: امام شافعی معتقد بود که نماز آیات را می توان بصورت انفرادی در خانه و بدون جماعت خواند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه معتقد بود که خواندن نماز در وقت هر نشانه ای از آیات الهی مشروع است، می گوید: «و نماز (به شیوه) کسوف برای هر آیتی مانند زلزله و غیر آن خوانده می شود، و این قول ابوحنیفه و روایتی از احمد و محققین حنابله و دیگران است». (الفتاوی الکبری (۳۵۸/۵). و اما شیخ ابن عثیمین درباره خواندن نماز بغیر از کسوف و خسوف می گوید: «**علماء بر سه قول اختلاف نظر دارند:**

قول اول: برای هیچ آیتی نماز خوانده نمی شود بجز برای زلزله.

و این ها میگویند: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باد و طوفان و بارانهای شدید وجود داشته ولی نمازی برای این موارد نخواندند، اما برای زلزله به روایت ابن عباس و علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم استناد می کنند که آنها در وقت زلزله نماز خواندند، پس حجت آنها عمل صحابی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قول دوم: تنها برای خورشید و ماه نماز خوانده می شود، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا**». یعنی: «هرگاه خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی روی داد نماز بخوانید». متفق علیه.

بجز این دو برای هیچ آیتی از آیات تخویف (هولناک) نمازی خوانده نمی شود، و عمل ابن عباس اجتهاد شخصی ایشان بوده است.

قول سوم: برای هر آیت هولناکی نماز خوانده می شود.

و دلیل آنها چنین است:

۱- عمومیت علت فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «**إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، يُخَوِّفُ اللهُ بِهِمَا عِبَادَهُ**». یعنی: «همانا خورشید و ماه دو نشانه از آیات الهی هستند، که خداوند بوسیله آن دو بندگانش را میترساند». مسلم (۹۱۱).

و گفتند: هر آیتی که در آن ترس و هراس باشد، می توان برای آن نماز خواند.

۲- سختی و هراسی که در بعضی آیات ایجاد می شود از سختی کسوف بیشتر است.

۳- آنچه از عمل ابن عباس و علی رضی الله عنهم روایت شده، دلالت می کند که نماز تنها مختص کسوف نیست، و هر چیزی که تخویف و هراس داشته باشد می توان برای آن نماز خواند.

۴- و اگر در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باد و رعد و برق و مانند اینها بودند و نماز نخواندند، دلیل بر خلاف گفته ما نیست؛ زیرا ممکن است آن باد معمولی باشد و مردم به شدت آن عادت گرفته باشند و برای آنها ترسناک نبوده باشد،.. درست است که بعضی از رعد و برقها بسیار بزرگ و ترسناک است، ولی آیا رعد و برق زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم هم تا این حد ترسناک بوده؟ چه کسی می تواند ثابت کند که اینگونه بوده؟.. این رای سوم رای برگزیده شیخ الاسلام ابن تیمیه است که راجح هم همین است». (الشرح الممتع (۱۹۳/۵) با اختصار اندک و جزئی.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره العادیات

سوره العادیات مکی و (۱۱) آیه است.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا(۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا(۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا(۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا(٤) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا(٥) إِنّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ(٦) وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ(٧) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ(٨) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ(٩) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ(١٠) إِنّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ(١١)

معلومات مؤجز:

سوره «**العادیات**» مطابق به قول حضرت ابن مسعود، جابر، حسن بصری، عکرمه و عطا از جمله سوره های مکی بوده، و مطابق قول ابن عباس، انس، امام مالک و قتاده مدنی است (تفسیر قرطبی)

سوره عادیات، دارای(۱) رکوع، و (۱۱) یازده آیت، و (۴۰) چهل کلمه، و(۱۷۰) یکصدو هفتاد حرف، و (۷۸) هفتاد وهشت نقطه است.

طوریکه در فوق یاد آور شدیم این سوره دارای یازده آیه است که میتوان آنرا به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: آیات یک تا هشت: آیه اول قسم است و آیات دوم و سوم به آیه اول عطف شده و در حکم قسم اند. آیات چهارم و پنجم نیز بر آیه سوم عطف شده اند. آیه ششم جواب قسم است و آیه هفتم علاوه بر عطف به آیه ششم، مرجع ضمیر «۵» در «**إِنَّهُ**» و مشارٌ الیه «**ذلِکَ**» در آن، در آیه پیشین است. آیه هشتم نیز با عطف و مرجع ضمیر با دو آیه پیشین مرتبط است و همه در حکم جواب قسم اند.

دسته دوم: آیات نُه تا یازده: آیه نهم با حرف عطف «**ف**» در «**أفلا یعلَمُ**» و این‌که مرجع ضمیر «**هو**» در «**یعلَمُ**» «**انسان**» در آیات قبلی است با آن ها مرتبط است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**حُصِّلَ**» در آیه دهم به «**بُعثِرَ**» در آیه قبلی معطوف است و آیه یازدهم مظروف «**إذا بُعثِرَ**» در آیات نهم و دهم است.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح آن با قسم حق تعالی به عادیات که عبارت از «اسبان تیز رفتار مجاهدان» است، «**عادیات**» نامیده شد.

اسباب نزول:

بزار، ابن ابو حاتم وحاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم یک دسته از سواران سپاه اسلام را به یکی از میدانهای جهاد وپیکار فرستاد، یک ماه منتظر ماند از آنها خبری نرسید، پس آیه « وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً » نازل شد.

محتوا سوره:

اگر به محتوا این سوره دقت بعمل اید، دیده می شود که، در آغاز سوگندهای بیدار کننده ای را ذکر می کند،وبعد از آن سخن از پاره ای از ضعفهای نوع انسان همچون کفر و دنیا پرستی به میان می آورد و سرانجام با اشارۀ کوتاه وگویائی به مسألۀ معاد واحاطۀ علمی خداوند به بندگان،سوره را پایان می دهد.

معنای مختصر:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا(١) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا(٢) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا(٣) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا(٤) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا(٥) إِنّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ(٦) وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ(٧) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ(٨) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ(٩) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ(١٠) إِنّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ(١١) قسم به اسب های دونده که نفس زنان (به سوی میدان) پیش میرفتند.(١) وقسم به اسب‌هایی که (در اثر اصطکاک سم شان با سنگ ها) جرقۀ (آتش) ایجاد کردند.(٢) باز قسم به اسب های که در صبحگاهان (بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشمن) حمله برند.(۳) پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیخته میشود.(۴) آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن ها را محاصره کننده).(۵) محققاً انسان در برابر (نعمت های) پروردگارش بسیار ناسپاس است.(۶) و بی‌گمان او بر این (ناسپاسی) گواه است.(۷) و همانا او علاقهٔ فراوان و شدیدی به مال دارد.(۸) آیا او نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، (همه زنده و) برانگیخته شوند؟(۹) وآنچه در سینه هاست (همه) آشکار گردد.(۱۰) یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن‌ها کاملاً آگاه است.(۱۱)

ترجمه و تفسیر مؤجز:

«**وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً**»(۱) (قسم به تند دونده که نفس زنان (به سوی میدان) پیش می‌رفتند!). یعنی همین دوندگان اند که با دوش تند وتیز خود صدای خشنی از سینه های شان بیرون میدهند که دال بر شدت دوش آنها ست و همینها اند که چون سم شان با سنگی اصابت میکند، جرقه های آتش می افروزد وهمینها اند که برای غارت صبحگان، بکار گرفته شده اند، وهمین ها اند که در اثنای دوش تند وتیز شان گرد وغبار بر انگیخته اند وهمینها که در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا کرده اند.

سوگند های قرآنی:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل در چهل و چهار سوره، درضمن صد و چهار آیه، صد و هجده مورد قسم یاد گردیده است.

در سی و سه سوره قرآن، نود و پنج مورد سوگند های آفریدگار جهان است که در بیست و سه سوره آغاز سوره با سوگند میباشد، و دو مورد سوگند هائی است که از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثبات وقوع روز قیامت و محاسبه اعمال و جزاء در آن روز آمده، چهار مورد قسمی است که از برادران حضرت یوسف(ع) آمده است و یک مورد، سوگندی است که ساحران برای فرعون یاد کرده اند که بر موسی غالب خواهند شد. و یک مورد نیز سوگندی است که شیطان در اغواء بندگان غیر مخلص یاد کرده و پانزده مورد نیز مربوط به مشرکین و منافقین و منکرین روز قیامت میباشد. (تفسیر کبیر صفحه ۲۳ و ۲۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوگند (sawgand) در اصل «سوکنته (Saokenta)« به معنی گوگرد و سوگند خوردن به معنی خوردن گوگرد است که نوعی آزمایش برای تشخیص گناهکار از بی گناه بوده، در قدیم مقداری آب آمیخته به گوگرد را به متهم می‌خورانیدند و از تأثیر آن در وجود وی گناهکار بودن یا بی گناه بودن او را تعیین می‌کردند، بعدها به معنی قسم بکار رفته است. (فرهنگ عمید، جلد ۲، صفحه ۱۴۸۵)

قسم که اقرار و اعترافی است که شخص بر روی شرف و ناموس خود می‌کند و خدا، یا بزرگی را شاهد گیرد، مانند قسم. (فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، جلد ۲، صفحه ۱۹۵۶)

کلمه «**قسم**» در زبان عربی و تمام اشتقاقات آن مترادف کلمه «**سوگند**» در زبان فارسی است و قسم را از این جهت قسم گفته اند که کلام را دو قسم کرده قسم صواب و صحیح را از قسم خطا و اشتباه بیرون میبرد. و در اصطلاح قسم جمله‌ای است که بواسطه آن جمله دیگری تأکید میشود. (مغنی اللبیب ابن هشام، صفحه ۵۶)

شیخ محمد عبده در مورد قسم های قرآنی میفرماید: «وقتی به همه چیزهائی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می‌کنی می‌بینی که بعضی از مردم آن را انکار میکرده اند و یا در اثر بی اطلاعی از فایده‌اش مورد تحقیر قرار می‌دادند و خلاصه آنکه از حکمت در آفرینش آنها غافل بوده‌اند که این سوگند ها به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و تردید وهم و غفلت بیرون آورده و موفقیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است»

برای تعظیم و تکریم اعمال خیر و شایسته تا مردم به انجام آنها تشویق و ترغیب شوند، مانند از جمله قسم «**وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً**» (قسم به اسبان تازنده ای که نَفَس زنان پیش میروند!).

از جانب دیگر، سوگند های قرآن عالی‌ترین وسیله جهت گرایش افکار انسان به تحقیق در ژرفای مسائل و موجودات جهان است تا از رهگذر این کوشش ها و دقت ها درهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

علوم و دانشها را بسوی جامعه انسانی بگشایند. و بقول طنطاوی «سوگند های قرآن کلید دانشها است) (الجواهر طنطاوی، جلد ۲۵، صفحه ۲۵۸ به نقل از سوگند های قرآن ابوالقاسم رزاقی)

«**فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً**»(**۲**) (پس به جرقه افروزا ن سم زنان (در اثر اصطکاک سم شان با سنگ ها) جرقهٔ (آتش) ایجاد کردند).

«**فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً**»(**۳**) (پس به غارتگران صبحگان هان، که در صبحگاهان (بر دشمن) حمله ویورش برند).

«**فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً**»(**٤**) (پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیرند.).

«**فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً**»(**٥**) (آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن‌ها را محاصره کننده)

«**إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**»(**٦**) (محققاً انسان در برابر (نعمت های) پروردگارش بسیار ناسپاس است).

«**کنود**»: حضرت حسن بصری در معنای کنود میفرماید: کنود عبارت از شخصی است که مصایب را به یاد آورده ونعمت ها را فراموش می کند.

ابوبکر واسطی فرموده است: کسی که نعمت های الله را در نافرمانی او صرف کند، **کنود** است. به همین طور ابو عبیده گفته است که کنود عبارت از قلیل الخیر است و هکذا ارض الکنود عبارت از زمین است که هیچ چیزی را زرع نمیکند (تفسیر مظهری جلد ۷ صفحه۴۶۷) ترمذی فرموده است کسی که به نعمت بنگرد و به منعم نعمت دهنده ننگرد او کنود است، ما حصل این قول ناسپاس است.که در فوق این کلمه ناسپاس ترجمه شد.

«**وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ**»(**۷**) (و همانا خود انسان نیز بر این گواه است).

«**وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ**»(**۸**) (و همانا او علاقهٔ فراوان و شدیدی به مال دارد).

در آیات متذکره هشت گانه فوق نقاط ذیل را میتوان برجسته ساخت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

- پنج قسم به حرف (ف) با هم مرتبط شده که نشان می دهد همه از جنس واحد و یکسان اند. یعنی همین دوندگان اند که با دوش تند وتیز خود صدای خشنی از سینه های شان بیرون میدهند که دال بر شدت دوش آنها ست و همین ها اند که چون سم شان باسنگی اصابت میکند، جرقه های آتش می افرزوند و همین ها اند که برای غارت صبحگاهان، بکار گرفته شده اند و همین ها اند که در اثنای دوش تند و تیز شان، گرد وغبار بر انگیخته اند و همین ها اند که در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا کرده اند.

از چگونگی بیان بوضوح معلوم می شود که هدف از این دوندگان تند وتیز به نزد برخی از مفسرین فقط اسپ های می باشد، واستدلال می اورند که این صفات بر هیچ دوندگان دیگری جز اسپ ها صدق نمی کند.ولی برخی دیگری از مفسرین بدین عقیده اند که هدف از آن حملات نا بهنگام عرب ها در زمان جاهلیت است که انجام میدادند.

- جواب قسم ها فوق این است « بی گمان که انسان در برابر پروردگارش خیلی ناسپاس است؟ (برای تفصیل مراجعه شود: تفسیر جلوه های از اسرار قرآن. حکمتیار)

در قرآن عظیم الشان در بسیاری از آیات صفات برخی از بندگان ناسپاس را بیان میکند که در هنگام مصیبت به یاد الله مشغول می گردد، وبه الله روی میآورد، ولی هنگام رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت از الله روی میگردانند، واورا به فراموشی می سپارند.

قرآن عظیم الشان در (آیات ۶۳- ۶۴ سوره الانعام) میفرماید: «**قُلْ مَن ينَجّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللّهُ ينَجّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ**» (بگو: «چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ درحالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی میخوانید؛ (و می گویید:) اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی می بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود * بگو: «خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می دهد؛ باز هم شما برای او شریک قرار می دهید! (و راه کفر میپویید).

همچنان میفرماید: «**وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يدْعُنَا إِلَيٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُينَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يعْمَلُونَ » (سوره یونس: ۱۲) (هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) رسد، ما را (در هر حال:) در حالی که به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است، میخواند؛ امّا هنگامی که ناراحتی را از او برطرف ساختیم، چنان میرود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده بود، نخوانده است! این گونه برای اسرافکاران، اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند!).

– «**فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيهِ رِزْقَهُ فَيقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ**» (سوره الفجر: ۱۶-۱۵) (امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور میشود و) میگوید پروردگارم مرا گرامی داشته است * و امّا هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می گیرد (مأیوس می‌شود و) می گوید پروردگارم مرا خوار کرده است).

– «**فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيٰ عِلْمٍ بَلْ هِي فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يعْلَمُونَ**» (سوره الزمر: ۴۹) (هنگامی که انسان را زیانی رسد، ما را (برای حلّ مشکلش) می‌خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، میگوید: «این نعمت را بخاطر کاردانی خودم به من داده‌اند»؛ ولی این وسیله آزمایش (آنها) است، امّا بیشترشان نمیدانند)

– «**وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ**» (سوره التوبة: ۷۶-۷۵).

(بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود * امّا هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند).

پروردگار با عظمت به همچو اشخاص ناسپاس وکافربا تمام صراحت می فرماید: که روز باپرس آمدنی است، قیامت بر پا خواهد شد وآنچه در قبر ها خفته اند، بر انگیخته خواهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد وبه آنچه در سینه ها ست، رسیدگی خواهد شد، اینها در برابر پروردگارش خواهد ایستاد، وخواهد دانست که پرورگارش آنروزی، بیش از هر کس دیگری، از حال او باخبرتر است، میداند چه ناسپاسی کرده است، ومیداند که مستحق چه پاداشیست.

– «**وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَيٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَيٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ**» (سوره فصلت: ۵۰). (و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم میگوید: «این بخاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمیکنم قیامت برپاشود؛ و (بفرض که قیامتی باشد،) هرگاه بسوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداشهای نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم).

«**أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ**» (**۹**) (آیا او نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، (همه زنده و) برانگیخته شوند؟)

«**وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ**»(**۱۰**) (وآنچه در سینه هاست (همه) آشکار گردد.).

«**إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ**»(**۱۱**) (یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن ها گاملاً آگاه است.).انسان باید بداند که همچو روز باپرس و محاکمه و محاسبه حتماً آمدنی است،که اسرار دل ها وعزایم پنهان در سینه بر ملا می شود، اگر او بر ناسپاس ای خویش اعتراف نکند، وتجدید نظر ننماید، ودر پی جبران نرود، در روز قیامت با پروردگار علیم واگاهی مواجه خواهد شد.

ترس وخوف از الله:

در بدو باید گفت که ما چرا از الله مهربان خویش بترسیم؟ الله کمال و جمال مطلق و شایسته ترین موجودی است که انسان باید به او محبت بورزد، و او را دوست داشته باشد. منشأ و سرچشمه ترس انسان از الله را می توان دردو چیز خلاصه نمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- گاهی ترس انسان به خاطر وظایف و مسئولیت هایی است که بر دوش دارد و ممکن است در انجام آن کوتاهی نماید، در نتیجه در محکمه عدل الهی نتواند از عهده جواب آن برآید و به خاطر کوتاهی در انجام وظیفه و یا عدم رعایت حقوق دیگران مجازات شود و یا مقامش نزد محبوب کم گردد. ترس از گناهان خود است.

۲- گاهی ترس به خاطر درک عظمت مقام، و توجه به وجود بی انتها و پرمهابت پروردگار است. گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. دیدار کننده گاهی چنان تحت تأثیر مقام پرعظمت او قرار میگیرد که احساس وحشت درون قلب خویش می‌نماید، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا میکند، حتی گاهی حرف خود را فراموش می‌کند، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سرنزده است. این نوع ترس بازتاب و عکس‌العمل درک عظمت است. این حالت جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریایی پروردگارند و لذت قرب او را چشیده‌اند، حاصل نمی‌شود. قرآن مجید این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه دانسته: «**إِنَّمَا يَخْشَي اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَـــاؤُا**» (سوره فاطر آیه ۲۸)؛ از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشیت دارند». این نوع ترس مولود سیر آفاقی و نفسانی و آگاهی از علم و قدرت و حکمت پروردگار است.

ترس از الله چه به معنای اول و چه به معنای دوم باشد مهم ترین عامل ذکر و توجه مطلق نسبت به خداوند و دستور و جایگاه او و امور مرتبط با این حقایق در وجود انسان است.

به همین جهت مقام خشیت و خوف الهی یکی از ارزشمندترین جلوه های مقابله با غفلت ها و انحرافات و لغزش های دنیوی است. در عین حال خوف و خشیت به همراه درک حقیقت آن، لذتی درونی و معنوی را در وجود انسان متجلی می سازد. لذت همراه با این ترس همانند لذت حضور در برابر بزرگ ترین شخصیت عالم است که در عین فشار،مقام حضور و اضطراب ناشی از آن هیچ گاه از یاد فرد خارج نشده، همواره به

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنوان زیباترین لحظه زندگی او به یاد خواهد ماند؛ نه تنها خوف وخشیت مذموم و ناراحت کننده و نشان سرخوردگی و دوری نیست بلکه عامل نزدیکی، محبت بیشتر و تضمین کننده سعادت و رستگاری در آخرت و نجات از هراس آینده نزدیک است. اگر انسانی در مقابل عظمت و بزرگی خدا از یک سو و کوتاهی‌ها و گناهان خود از سوی دیگر، به خشیت الهی نرسید و خضوع و خوف به معنای درست کلمه در وجود او حاکم نشد، به دنبال برطرف کردن کاستی ها و توبه نخواهد رفت. در قیامت در شرایطی نابسامان و بسیار خوفناک قرار خواهد گرفت که هول و هراس آن هزاران بار بیش از خوف و خشیت در برابر خداوند است.

لغتنامه:

«**الْعَادِيَاتِ**»: جمع عَادِيَة، اسبان تازنده. مراد هر مرکب و وسیله‌ای است که در راه یزدان و برای اجرا فرمان او مورد استفاده قرار گیرد.

«**ضَبْحاً**»: صدای نفَس اسبان به هنگام دویدن.

«**الْمُورِيَاتِ**»: جمع مُورِيَة، آتش آفروزندگان با چخماق. مراد تولیدکنندگان جرقّه ها است.

«**قَدْحاً**»: زدن سنگ چخماق به یکدیگر برای تولید جرقّه. در اینجا به معنی اسم فاعل یعنی (قَادِحَات) و حال است. مراد زنندگان سمهای پا بر سنگ های زمین است.

«**الْمُغِيرَاتِ**»: جمع مُغيرَة، یورش برندگان. هجوم‌کنندگان. «**صُبْحاً**»: بامدادان.

مفعولٌ فیه است. آن را در معنی اسم فاعل، یعنی (**مُصْبِحَات**) نیز دانسته و حال بشمار آورده‌اند. «**أَثَرْنَ**»: برانگیختند. برپا کردند. باب افعال و از مصدر (**إثارَة**) و از ماده (ثور) است (مراجعه شود سوره: بقره / ۷۱، سوره روم / ۹ و ۴۸، سوره فاطر / ۹). «**وَسَطْنَ**»: به وسط رفتند. به میانه دویدند. «**الإِنسَانَ**»: مراد انسانی است که در پرتو معارف الهی تربیت نیافته است و تعلیمات انبیاء بر دلش نتافته است، و خویشتن را تسلیم غرائز و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهوات سرکش نموده است. «**كَنُودٌ**»: کفران نعمت‌کننده. ناسپاس. حق ناشناس. «**بُعْثِرَ**»: بیرون آورده شد و زنده گردید (سوره: انفطار / ۴). «**حُصِّلَ**»: به دست آورده شد. جمع گردید. (مواخذ: تفسیر نور)

جهاد و مهاجرت:

در حدیثی آمده است «**لا هجرةَ بعدَ الفتحِ، ولكنْ جهاد، ونية وإذا استُنفِرتُم فانفِروا**» یعنی: «بعد از فتح مکه هجرتی وجود ندارد، اما جهاد و نیت باقیست، و هرگاه دعوت به جهاد شدید، به جهاد بروید» بخاری (۲۷۸۳)، ومسلم (۱۳۵۳).

قبل از همه باید این حدیث را پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه مکه را فتح کردند فرموده است. مکه قبل از فتح بعنوان سرزمین و دیار شرک محسوب می شد که مسلمانان از آنجا به سوی مدینه و به سوی الله و رسولش هجرت می کردند، وقتی که آنجا فتح گردید، از آن پس هجرت از آنجا مشروع نیست، زیرا دیگر به دیار و بلاد اسلام تبدیل شده و لهذا هجرت از مکه به جای دیگر ساقط شد.

با این وجود هجرت کردن از بلاد شرک تا روز قیامت باقی و پابرجاست، و نفی از هجرت در این حدیث تنها مخصوص هجرت از مکه است.و اینکه فرمودند: « اما جهاد و نیت باقیست»، یعنی چیزی که بعد از فتح مکه برای مردم آنجا هنوز باقی مانده؛ جهاد کردن است البته اگر برایشان ممکن بود، و یا نیت رفتن به جهاد اگر برایشان امکان رفتن نباشد، لذا فرمودند: « ولكن جهاد ونيۀ » یعنی جهاد در راه خدا و نیت خالصانه، بگونه ایکه قصد مسلمان از جهادش برای پیروزی و سربلندی دین خداوند باشد.

و اما آنجا که فرمودند: «و هرگاه دعوت به جهاد شدید، به جهاد بروید»، یعنی هرگاه ولی امر شما را برای رفتن به جهاد در راه خدا مطالبه کرد، بر شما واجب است که به جهاد بروید، به دلیل فرموده باری تعالی: «**يا أَيهَا الّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَي الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلّا قَلِيلٌ * إِلّا تَنْفِرُوا يعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيرَكُمْ وَلَا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

تَضُرُّوهُ شَيئًا وَاللّهُ عَلَي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ» (سوره توبه ۳۹-۳۸). یعنی: ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته میشود: (برای جهاد) در راه خدا بیرون روید، سستی می‌کنید و دل به دنیا میدهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید؟ متاع این جهان در برابر متاع آن جهان، چیز کمی بیش نیست. اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می‌نمایند) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید و خدا بر هر چیزی توانا است».(مجموع فتاوی ورسائل فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین (۴۳۹/۲۵).

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره القارعه

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ﴿۱﴾ مَا الْقَارِعَةُ﴿۲﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴿۳﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴿٤﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴿٥﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴿٨﴾فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ﴿١١﴾

معلومات مؤجز:

(سورۀ القارعه) مکی است، دارای (۱) رکوع، (۱۱) یازده آیت، (۳۵) سی وپنج کلمه، (۱۶۰) یکصدو وشصت حرف، و(۸۸) هشتادوهشت نقطه است.

آشنایی با سوره:

از مضمون ومحتوی واسلوب ادبی این سوره به وضاحت معلوم می شود که از جمله سوره های دوران ابتدایی مکه می باشد، در این سوره مراحل ابتدایی وبعدی قیامت را با الفاظ کوتاه ولی جامع وآهنگدار خود به نحوی بیان میدارد که همه صحنه های هیبتناک آن در برابر دیده ها مجسم می شوند، قیامت را بنام «القارعه» یاد می کند که کوبیده شدن همه چیز و تصادم میان آنها، توام با صدای هیبتناک را می کند، در روزیکه نظام موجود هستی متلاشی می شود، اجرام سماوی از مدار های خود فرار نموده با هم دیگر تصادم می کند، کوه ها از جا می جنبند، با همدیگر کوبیده می شوند، چون پشم حلاجی شده رنگین وپا شان در فضا پراگنده می شوند.

صدای هیبتناک ورعب آور تصادم اجرام واجسام بزرگ فضا وروی زمین، در همه جا طنین انداز بوده، انسانها در آن روز چون پرونه ها و یا ملخ های ریز بهر سوی هیبت زده

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهراسان پرگنده شوند، سپس مر حله بعدی قیامت ترسیم می کند که در آن سر نوشت هر کسی با توجه به «ثقل» و «وزن» عملش رقم می خورد، اگر عملش ار جمند بود، وزن سنگینی داشت، شایستگی در آن سراغ شد، گرانمایه وارزشی بود، به زندگی رضایت بخشی نایل می شود، ولی اگر عملش سبک، پوچ وپوک، بی ارزش وبی محتوی بود، آتش گرم دوزخ او را در آغوش خود بگیرد وپاداش عملش گودال آتشین دوزخ باشد.

سوره مبارکه قارعه با یادآوری ویژگی در هم کوبندگی روز قیامت به این حقیقت مهم اشاره می‌کند که با وقوع قیامت، همه روابط موجود در نظام های دنیوی در هم می ریزد و همان گونه که نظام طبیعت به هم می‌خورد و کوه‌ها متلاشی می‌شوند، نظام روابط انسانی هم از بین میرود.

با فرا رسیدن روز رستاخیز، نظام دیگری بر پا خواهد شد. در این نظام جدید، ارزش و جایگاه انسان ها بر اساس موقعیت اجتماعی و دارایی اقتصادی تعیین نمیشود، بلکه تنها معیار ارزشیابی انسان ها، اعمال خالص و عقاید درست آنهاست. در آن روز نامه عمل هر کس که از اعمال نیک سنگین‌تر باشد، عاقبت و سرانجام او نیکوتر است و کسی که عمل نیکی در نامه اعمالش نیست، فرجامی جز دچار شدن به عذاب دوزخ ندارد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با کلمه »قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نام های روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصافه»، «الغاشیه» و مانند اینها.

ترجمۀ مختصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**الْقَارِعَةُ**»(**۱**) (همان کوبنده) «**أَلْقَارِعَةُ**»: کوبنده. مصیبت سخت و بزرگ را میگویند (که ذکر آن در سوره رعد / **۳۱** بیان شده است.)

«**مَا الْقَارِعَةُ**»(**۲**) (بلای بزرگ چیست و چگونه است؟!)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**مَا**»: چیست؟ چگونه است؟!

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ**»(**۳**) (تو چه می‌دانی بلای بزرگ چیست وچگونه است؟!)

«**يوْمَ يكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ**»(**٤**) (روزی است که مردمان، همچو پروانگانِ پراگنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) میگردند.

«**يوْمَ**»: قیامت، مدّت زمانی است که با نفخه صور اوّل شروع و با داوری در میان مردم پایان میگیرد. «**الْفَرَاشِ**»: پروانه. اسم جنس است. مراد پروانه‌هائی است که شبها دیوانه وار و حیران پیرامون نور چراغ می گردند و می‌سوزند و میافتند. عربها، در سرگشتگی و نادانی و بی‌خبری از عاقبت کار، به پروانه ضرب المثل میزنند. «**الْمَبْثُوثِ**»: پراگنده.

«**وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ**»(**٥**) (و کوه ها، همسان پشمِ رنگارنگِ حلاّجی شده میشوند. «**الْعِهْنِ**»: پشم. پشم رنگ شده. «**الْمَنفُوشِ**»: زده شده. حلاّجی شده.

«**فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ**»(**٦**) (کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سنگین باشد. «**ثَقُلَتْ**»: سنگین گردید. «**مَوَازِينُ**»: جمع میزان، ترازوها. جمع بستن آن برای تعظیم است. یا جمع موزون، کشیده ها و سنجیده ها. یعنی اعمال انسان (ملاحظه شودسوره: اعراف/۸).

«**فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيةٍ**»(**٧**) (او در زندگی رضایت بخشی بسر می برد.)

«**عِيشَةٍ**»: زندگی. «**رَاضِيةٍ**»: رضایت بخش. یعنی زندگیی که صاحب آن بدان راضی و از آن خوشنود است (ملاحظه شود: سوره حاقّه/۲۱).

«**وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ**»(**٨**) (و امّا کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سبک شود.) «**خَفَّتْ**»: سبک گردید. مراد سبک شدن حسنات، یا به عبارت دیگر، کمتر بودن حسنات از سیئات است.

«**فَأُمُّهُ هَاوِيةٌ**» (**٩**) (پس باشد درآغوش گیرنده اش گودالی)

«**هَاوِيةٌ**»: پرتگاه و محلّ سقوط اشیاء بدان. اسمی از اسماء دوزخ است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيهْ**»(**١٠**) (تو چه می‌دانی، گودال دوزخ چیست و چگونه است؟!)

«**مَاهِيهْ**»: مرکب است از (مَا) استفهام و (هِي) ضمیر و (هْ) سکته (ملاحظه شود: سوره حاقّه / ١٩).

«**نَارٌ حَامِيَةٌ**» (**١١**) (آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است.)

«**حَامِيَةٌ**»: بسیار گرم و سوزان (ملاحظه شود سوره : غاشیه / ۴).

تفسیر سوره:

«**الْقَارِعَةُ**» (**١**) «قارعه» یعنی: درهم‌کوب دلها با هول و هراس و بی قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا جلّ جلاله با عذاب روز قیامت.

«القارعه» یکی از نام های قیامت بوده مانند: حاقّه (ملاحظه شود در سوره: حاقّه / ١)، سوره طامّه (النفخه الثانیه: تفسیر جلالین) (ملاحظه شود در سوره: نازعات/ ۳۴)، صاخّه (ملاحظه شود در سوره: عبس / ۳۳). طوریکه در فوق متذکر شدیم که در این سوره، بخصوص «القارعه» سرآغاز قیامت را بیان داشته، سر آغازی قیامت که: جهان را در هم می کوبد و هول و هراس آن، دلها را به تپش می‌اندازد. البتّه چنین خوف و فزع و وحشت و هراسی، کافران و منافقان و مشرکان و فاجران را در بر میگیرد، و مؤمنان در شادی و شادخواری بوده و دور از شدائد و مصائب می باشند (تفصیل آن در سوره: بقره/ ۲۶۲، سوره مائده/ ۶۹، سوره یونس/ ۶۲، سوره زخرف/ ۶۸، سوره احقاف/ ۱۳ ملاحظه فرماید.)

«**مَا الْقَارِعَةُ**» (**٢**) «چیست قارعه؟» این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب واویلا برانگیز سخت و سهمگین چیست؟.

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ**» (**٣**) «و تو چه دانی که درهم‌کوب چیست؟» این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟

سپس خود در تفسیر آن می فرماید:

«**يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ**»(**٤**) «روزی که مردم چون پروانه‌های پراگنده گردند»

(c) ketabton.com: The Digital Library

فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می زند. به قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ.

مبثوث: یعنی متفرق و پراگنده. این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدنشان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی میدوند تا آن‌که همه آنها در موقف حساب گردآورده میشوند.

«**وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ**»(**٥**) «و روزی که کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود» یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ آمیزی شده و به وسیله حلاجی، زده و محلوج گردیده است بدان جهت که کوه ها خرد و درهم تکیده و پاشان گشته و ذرات آنها به هوا پراگنده می شود چنان که در این فرموده حق تعالی آمده است: **وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ** «تکویر/٣» و نیز در این فرموده وی: **وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَّهِيلاً** «مزمل/١۴» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

«**فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ**»(**٦**) سپس حق تعالی احوال مردم و متفرق شد نشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می فرماید: «اما هر کس پله های او سنگین شود» یعنی: پله نیکی های او آنچنان سنگین شود که بر گناهانش بچربد.

«**فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ**» (**٧**) «پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود» یعنی: او در زندگی قرار خواهد داشت که برایش سخت دل پسند و گواراست. عیشه: کلمه است که جامع تمام نعمت های بهشتی می باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: «جز این نیست که سنگین شدن پله نیکی های ایشان به وسیله پیروی شان از حق در دنیا و سنگینی و عزت حق در نگاه و باورشان است و به راستی شایسته ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی‌شود، این است که سنگین باشد و شایسته ترازویی که باطل در آن نهاده می شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می‌گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

«**وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ**»(**٨**) «و اما هر کس پله‌های او سبک برآید» یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجهی نداشته باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ**»(**۹**) «پس مسکن او هاویه» یعنی: جهنم «باشد» جایگاهش در دوزخ «ام» نامیده شد زیرا او به‌سوی آن چنان جای می‌گیرد که طفل به‌سوی مادرش؛ و جهنم هاویه نامیده شد زیرا شخص دوزخی با درنظرداشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافگنده میشود.

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ**»(**۱۰**) «و تو چه دانی که هاویه چیست؟» این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می باشد به گونه‌ای که بشر حقیقت آن را در نمی یابد.

سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می فرماید:

«**نَارٌ حَامِيَةٌ**»(**۱۱**) «آتشی است بس‌سوزان» در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «نار بنی آدم التی توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم...: آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذابا: من له نعلان، یغلی منها دماغه: بی‌گمان آسانترین اهل‌دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش‌آن به حدی است» که دماغش براثر آن می جوشد».

محتوا و فضیلت سوره قارعه:

این سوره با بیانی تکان دهنده وهشدارهایی روشن، از معاد و مقدمات آن سخن می گوید و فرجام انسانهای نیکوکار و بدکار را شرح میدهد.

اگر به محتوی کلی واساسی سوره قارعه بطورکلی نظر انداخته شود، دراین سوره از روز قیامت و مقدمات روز قیامت آن بحث بعمل آمده است، البته با تعبیراتی کوبنده و بیانی تکان دهنده، و انذار های هشداردهند ه صریح و روشن.ولی جانب تهدیدش بر بشارتش میچربد.

محتوا سوره قارعه انسانها را به دوگروپ اساسی تقسیم نموده اند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است، و پاداششان زندگانی سراسر رضایتبخش در جوار رحمت حق، و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشت شان آتش داغ و سوزان جهنم.

حادثه کوبنده. آن حادثه کوبنده چیست؟ و تو چه دانی آن حادثه کوبنده چیست؟ روزی که مردم مانند پروانه‌ها پراکنده باشند. و کوه ها مانند پشمِ رنگارنگِ زده شده. پس هر کس کفّه های (عمل خیرش در) ترازویش سنگین باشد، پس او در زندگی رضایت بخشی است. ولی هر کس کفّه های (کار خیرش در) ترازویش سبک باشد، پس در آغوش آتش است. و تو چه دانی آن چیست؟ آتشی سوزان.

نکته ها:

«قارعهٔ» از «قرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است. یکی از نام های قیامت، «قارعهٔ» است، زیرا با صیحه‌ی کوبنده آغاز می شود و عذاب آن کوبنده است.

شاید دلیل آنکه کلمه «موازین» به صورت جمع آمده، این باشد که کارهای گوناگون انسان با ابزارهای گوناگون سنجیده می‌شود و هر کار، میزان مخصوص به خود را دارد.

«موازین» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش است و روشن است که اعمال انسان، امری مادی و دارای وزن و جرم نیست که با ترازوهای معمولی سنجیده شود، بلکه هر دسته از اعمال انسان، معیار سنجش مخصوص به خود دارد.

مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان‌ها دوزخ است.

«**هاویة**» از «**هَوی**» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است.

«حامیهٔ» از «حَمی» به معنای شدّت حرارت است.

کوه های رنگارنگ در اثر قطعه قطعه شدن و خورد و خاک شدن، مثل پشم زده رنگارنگ می شوند. «**کالعهن المنفوش**» «**منفوش**» از «**نفش**» به معنای باز کردن و کشیدن پشم است تا آنجا که اجزای آن از هم بگسلد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبک و سنگینی مخصوص مادیات نیست. لذا به سخنان بی‌محتوی می‌گویند: سخن سبک. شاید مراد از «**ثقلت موازینه**» و «**خفّت موازینه**» ارزش و کیفیت عمل باشد و شاید هم مراد، قلّت و کثرت آن باشد.

پیام ها:

۱- قیامت، کوبنده مستکبران و روحیه‌های متکبّرانه است. «**القارعة ما القارعة**»

۲- قیامت فراتر از فکر بشر است. حتی پیامبر بدون بیان الهی از آن خبر ندارد. «**و ما ادراک ما القارعة**»

۳- قیامت روز تحیر و سرگردانی بشر است. «کالفراش المبثوث»

۴- جنت را به بها دهند نه بهانه. «**من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة**»

۵- زندگیِ سراسر شاد، مخصوص قیامت است. زیرا در دنیا در کنار کامیابی ها، دغدغه مریضی، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. «**عیشة راضیة**»

۶- رضایت از زندگی، از نشانه های جامعه بهشتی است. «**فهو فی عیشة راضیة**»

۷- مبنای کیفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجیده می‌شود. «**ثقلت موازینه... خفّت موازینه**»

قیامت و نشانه های آن:

قرآن عظیم الشان دربیشتر از (۱۵۰۰ آیه) در مورد قیامت ونشانه های آن بحث مفصلی بعمل آورده است، اگر مجموع آیات ذکر شده در مورد قیامت، مورد تفسیر و تحلیل قرار گیرد، میتوان این آیات رادر چند کتگوری تقسیم نمود.

دسته اول از این آیات به جواب آنعده از اشخاصی می پردازد که وقوع روز قیامت را منحیث کل انکار می نمایند.

دسته دوم از این آیات در جواب کسانی است که در وقوع قیامت در شک وشکاکیت بسر می برند وبه اصطلاح با حالت تعجّب سئوال می‌کنند: که چگونه انسان زمانیکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

میمیرد، وجسمش به خاک مبدل می گردد، دوباره زنده می شود و دوباره پوست و گوشت و چشم و ابرو و... اش به حالت اولیه بر می گردند؟ طوریکه پروردگار با عظمت ما در جواب آن میفرماید: «**قل یحییها الذي انشأها اول مره**» (سوره مبارکه یاسین آیه ۷۹) (همانگونه که اولین بار شما را خلق کردیم و هیچ نبودید، خلقت دوباره شما آسان تر از اول است.)

دسته سوم این آیات موضوعات به نعمت های اعطاء شده برای جنتیان را مورد بحث قرار میدهد از جمله زندگی در بهشت، موضعات حور و غلمان و نهر های عسل و... است و سایر نعمات آن دنیا را مورد بحث قرار داده است.

هکذا دسته چهارم از این آیات، دورنمای جهنم، مظهر قهر الهی و آتش جهنم و غل و زنجیر، طعام دوزخیان و صراط، میزان و عالم برزخ را به تصویر میکشند.

همچنان عده‌ای از آیات که غیر مستقیم بحث قیامت را مطرح می سازد، اما مستقیماً سخنی از قبر، عذاب، بهشت و جهنم ندارد. مانند «**فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره**» (سوره مبارکه هود/ آیه ۹۸) (هر کس به اندازه یک ذره کار نیک انجام دهد آن را خواهد دید و هر کس به قدر یک ذره کار زشتی مرتکب شده آن هم به کیفرش خواهد رسید.)

خوانندۀ محترم!

در مورد قیامت ونشانه ها وعلایم آن احادیث وروایات متعددی وجود دارد، وپروردگار با عظمت ما توسط پیامبرش به ما انسانها از نشانه هایی و وقوع قیامت خبر داده اند که به آنها نشانه های صغری و کبری گفته می شوند.

در احادیثی متذکر ه وارد گردیده است از جمله حدیثی مشهوری داریم از: عمر بن خطاب رضی الله عنه که چنین روایت نموده است:

«**بَینَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ الله صلي الله علیه وسلم ذَاتَ یوْمٍ، إذْ طَلَعَ عَلَینَا رَجُلٌ شَدِیدُ بَیاضِ الثِّیابِ، شَدِیدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لا یرَي عَلَیهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلا یعْرِفُهُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

مِنّا أحَدٌ، حَتّي جَلَسَ إلَي النّبي صلي الله عليه وسلم، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيهِ إلَي رُكْبَتَيهِ، وَوَضَعَ كَفّيهِ عَلَي فَخِذَيهِ، وَقَالَ: يا مُحَمّدُ، أخْبِرْني عَنْ الإسْلاَمِ. فَقَالَ رَسُولُ الله رضي الله عنه: (الإسْلاَمُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لاَ إلهَ إلاَ اللهُ وَأَنّ مُحَمّداً رَسُولُ الله، وَتُقِيمَ الصّلاَةَ، وَتُؤْتِي الزّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجّ الْبَيتَ إن اسْتَطَعْتَ إلَيهِ سَبِيلاً). قَالَ: صَدَقْتَ، فَعَجِبْنَا لَهُ يسْأَلُهُ وَيصَدّقُهُ. قَالَ: فَأَخْبِرْني عَنِ الإيمَانِ، قَالَ: (أَنْ تُؤْمِنَ بِالله، وَمَلاَئِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيوْمِ الآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيرِهِ وَشَرّهِ). قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْني عَنِ الإحْسَانِ. قَالَ: (أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنّهُ يرَاكَ). قَالَ: فَأَخْبِرْني عَنِ السّاعَةِ، قَالَ: مَا الْمَسْؤُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السّائِلِ). قَالَ: فَأَخْبِرْني عَنْ أَمَارَاتِهَا، قَالَ: (أَنْ تَلِدَ الأَمَةُ رَبّتَهَا، وَأَنْ تَرَي الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشّاءِ يتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيانِ). ثُمّ انْطَلَقَ فَلَبِثْتُ مَلِيا ثُمّ قَالَ: (يا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنِ السّائِلُ؟ قُلْتُ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يعَلّمُكُمْ دِينَكُمْ).رَوَاهُ مُسْلِمٌ). (روزی ما نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم، مردی بر ما وارد شد که جامه او بسیار سفید بود، و موهای سرش بسیار سیاه، و کسی از ما او را نمی شناخت، و هیچ اثر سفر بر او نبود که بگوییم از جایی دور آمده است، تا این که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست، و دو زانوی خود را به دو زانوی پیامبر صلی الله علیه وسلم چسباند، و دو دستش را بر دو ران آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهاد، وگفت: ای محمد! مرا از اسلام خبر ده.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود: اسلام عبارت است از این که گواهی دهی و یقین داشته باشی، معبودی به حق جز خدای یکتا نیست، و آن که محمد فرستاده خداست، و بر پا بداری نماز را، و زکات بدهی، و روزه (ماه مبارک) رمضان بگیری، و حج خانه خدا ادا نمایی، اگر توانایی بدنی و مالی و توشه راه و وسیله ای برای سفر داشته باشی.

آن مرد گفت: راست گفتی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما متعجب شدیم که از رسول اکرم سؤال میکند (در حالی که سؤال، علامت ندانستن است) و تصدیق مینماید (در حالی که تصدیق نشانه دانستن است). گفت: پس مرا از ایمان خبر ده، حضرت فرمود: ایمان عبارت است از این که ایمان بیاوری به یگانگی خدا (در ذات و صفات و افعالش که هیچ شریکی ندارد)، و ایمان بیاوری به فرشتگان خدا (که پیام رسانان میان خدا و پیامبران هستند)، وایمان بیاوری به پیامبران خدا (که برای راهنمایی بشر فرستاده شده اند)، وایمان بیاوری به روز قیامت(و آن چه شامل آن میشود از جزای اعمال و حساب و بهشت و دوزخ)، و ایمان بیاوری به سرنوشت؛ (یعنی تقدیر)، و ایمان بیاوری به خیر و شر آن.

آن مرد گفت: راست گفتی.

گفت: مرا از احسان و نیکوکاری خبر ده، فرمود: نیکوکاری عبارتست از اینکه چنان خدا را بندگی کنی گویا اورا میبینی، واگر تو او را نمیبینی، یقین بدار که او تو را میبیند.

گفت مرا از روز قیامت خبر ده، فرمود: پرسیده شده (در این مسأله) داناتر از پرسنده نیست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه های قیامت باخبر ساز، فرمود: آنکه کنیز آقایش را بزاید، (یعنی مادران را خوار و حقیر شمارند و خود را آقای مادر بدانند). و آنکه پا و تن برهنگان بینوا، و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) بپردازند.

پس آن مرد رفت، و من چندی نشستم، و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: ای عمر! میدانی که سؤال کننده چه کسی بود؟ گفتم: الله و رسول خدا بهتر دانند، فرمود: او جبریل بود، که آمده بود (تا با پرسش و پاسخ کردنش) دینتان را به شما بیاموزد.

خواننده محترم!

در مورد اینکه زمان وقوع قیامت چه وخت است ویا قیامت چه وخت شروع می شود حکم شرع اسلامی همین است که از زمان وقوع قیامت به جز الله تعالی، کسی دیگر زمان آنرا نمی فهمد، الله تعالی می فرماید: «**وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ**» (سوره زخرف ۸۵) یعنی: «و علم قیامت نزد اوست»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی گفته می توانیم که برپا شدن قیامت نشانه هایی دارد که بر اساس وقوع آن نشانه ها می توان پی به نزدیک بودن زمان وقوع قیامت برد. این نشانه ها را در اصطلاح شرع «**أشراط الساعة**» یعنی نشانه ها و علامتهایی قیامت که قبل از برپایی آن واقع می شوند، مسمی نمود.

نشانه های قیامت:

علماء نشانه های قیامت را به سه کتگوری تقسیمبندی نموده اند:

دستۀ اول:

در کتگوری دسته اول نشانه هاوعلایم شامل نشانه ها وعلایم دور که آمده و پایان یافته اند. که از آن جمله بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد.

بر اساس آنچه در صحیحین از حدیث انس بن مالک رحمه الله که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «**بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ. وضم السبابة والوسطي**» (بخاری (۶۵۰۴)، وصحیح مسلم (۲۹۵۱)). «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت است و دو انگشت سبابه و وسطی را به هم چسپاند» و از آن جمله نصف شدن ماه بر اساس آنچه خداوند در کتابش به آن خبر داده است. الله تعالی می فرماید: «**اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ**» (سوره قمر ۱) «قیامت نزدیک و ماه دو نصف می‌گردد» و از آن جمله خارج شدن آتش از سرزمین حجاز که بخاطر آن گردن شترها در بصری روشن می گردد. شیخین از ابوهریر روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَي**» (بخاری (۷۱۱۸)، وصحیح مسلم (۲۹۰۲). «قیامت برپا نمی‌شود تا آتشی در حجاز برافروخته شود و گردن شتران را در بصری روشن گرداند» **(بُصری):** از شهری معروف که در سوریه فعلی موقعیت دارد وبه آن حوران گفته می‌شود که تا دمشق سه مرحله فاصله دارد .«معجم البلدان»(۴۴۱/۱) و«شرح نووی بر صحیح مسلم»(۳۰/۱۸) و «فتح الباری» (۸۰/۱۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این آتش بر اساس آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در جمادی الثانی سال۶۵۴ ه که خروج آن در قسمت شرقی مدینه بود، ظاهر شد و به سبب آن دره ای از آتش جاری شد و جماعتی از مردم آنجا و مردم شام نور آن را دیدند و مردم بصری گردن شتران در روشنایی آن همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود دیدند.

دستۀ دوم:

کتگوری دوم، نشانه های وسطی و آن عبارتند از نشانه هایی که ظاهر شده و پایان نیافته اند بلکه زیاد شده و به شدت منتشر شده‌اند. که از آن جمله جاریه آقای خود را به دنیا آورد و انسان های پا برهنه، لخت، نیازمند و چوپان را می بینی ساختمان های چند طبقه و بلند می‌سازند. بر اساس آنچه در حدیث جبریل در فوق گذشت: «گفت مرا از روز قیامت خبر ده، فرمود: پرسیده شده (در این مسأله) داناتر از سؤال کننده نیست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه های قیامت باخبر ساز، فرمود: آنکه کنیز آقایش را بزاید، و آنکه پا و تن برهنگان بینوا، و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) بپردازند.»

و از آن جمله خارج شدن سی دجال که همگی ادعای نبوت می کنند همانگونه که در حدیث ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ**» بخاری (۳۶۰۹). «قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه دجالهای کذابی حدود سی نفر که همه آنان ادعای نبوت می‌کنند، ظاهر شوند»

و در سنن ابوداود و ترمذی از ثوبان روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**وَإِنَّهُ سَيكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ نَبِي وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيينَ لَا نَبِي بَعْدِي**» سنن أبی داود (۴۲۵۲) «همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می‌شوند و هر یک از آنان گمان می‌کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آن جمله ظاهر شدن کوهی از طلا در فرات که مردم بخاطر آن با همدیگر می جنگند. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يقْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيهِ فَيقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ وَيقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو**» مسلم (۲۸۹۴)، بخاری (۷۱۱۹) «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه رود فرات کوهی از طلا را کشف (ظاهر) کند. مردم بر سر آن بجنگند و نود و نه در صد آنان کشته می‌شوند و همه می‌گویند شاید من زنده بمانم» و این علامتی است که فاصله واقع شدن آن زیاد نیست.

نشانه های بزرگ قیامت که تا هنوز نرسیده اند:

علامت نشانه های بزرگ که تا هنوز نرسیده اند، عبارتند از:

علامت اول: خروج مهدی:

مفسرین می نویسند که مهدی مردی از اهل بیت است و در حالیکه زمین پر از ظلم و ستم است،از عدل و داد پر می نماید. اسمش موافق اسم پیامبر صلی الله علیه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر پیامبر صلی الله علیه وسلم است. ابوداود و ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لَا تَذْهَبُ الدُّنْيا حَتَّي يمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيتِي يوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا**» (سنن أبی داود ۴ / ۳۰۶ (۴۲۸۲) «دنیا به پایان نمی رسد تا اینکه مردی از اهل بیتم که هم اسم من و اسم پدرش هم اسم پدر من است حکومت عرب را بدست گیرد و زمین را همانگونه که پر از ظلم و ستم شده پر از عدل و داد می کند.».

نشانهٔ دوم: ظهور مسیح دجال:

مسیح دجال مردی از فرزندان آدم است که در آخرالزمان خارج می شود و به وسیله او بسیاری از مردم دچار فتنه میگردند.

خداوند بر دست او بعضی از اعمال خارق العاده را جاری میسازد. ادعای خدایی میکند باطل او بر مؤمن اثر ندارد و داخل تمام شهرها جز مکه و مدینه می شود و با او آتش و بهشت است. آتش او بهشت، و بهشت او آتش است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

احادیثی صحیح بر خروج او دلالت دارند. از آن جمله حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص است که مسلم در صحیحش از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که می فرماید: «**يَخْرُجُ الدَّجَّالُ فِي أُمَّتِي فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ لَا أَدْرِي أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَيَطْلُبُهُ فَيُهْلِكُهُ**» مسلم (۲۹۴۰). «دجال در امت من خارج می شود و در زمین چهل میماند نمی دانم چهل روز یا چهل ماه، یا چهل سال پس خداوند عیسی بن مریم را می‌فرستد که او مانند عروه بن مسعود است او را می خواند و به هلاکت میرساند».

و در صحیحین از عبدالله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مردم بلند شد و خداوند را بر آنچه شایسته او بود حمد و ثنا گفت سپس دجال را ذکر نمود و فرمود: «**إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِي إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِي لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ**» بخاری (۳۰۵۷)، وصحیح مسلم (۱۶۹)

«من شما را از او بر حذر می دارم. و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قوم اش را از او برحذر داشته است. از آن جمله، نوح نیز قوم اش را برحذر داشته است. اما من دربارۀ او سخنی می گویم که هیچ پیامبری برای قومش نگفته است. دجال، یک چشم و احول است. ولی خداوند، چنین نیست».

علامت سوم: نزول عیسی؛ از آسمان به زمین:

او در زمین به عدالت حکم می کند، صلیب را می شکند، خوک را می کشد و کار دجال را تمام می کند. همانگونه که نصوص از کتاب و سنت بر آن دلالت دارند.

الله تعالی در کتابش می فرماید: «**وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ**» (سوره زخرف ۶۱) «و همانا آن، نشانه ای برای رستاخیز است».

بیشتر مفسرین به این آیه بر نزول عیسی استدلال می کنند و این روایت از ابن عباس نقل شده است. امام احمد در مسندش از ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه روایت می کند

(c) ketabton.com: The Digital Library

که می گوید: «هو خروج عیسی ابن مریم علیه السلام قبل یوم القیامۀ» (المسند: ۱ / ۳۱۸.) «آن خروج عیسی بن مریم؛ قبل از روز قیامت است». همانگونه که احادیث صحیح بر نزول عیسی؛ دلالت می کنند. در صحیحین از ابو هریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**وَالّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَيوشِكَنّ أَنْ ينْزِلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ حَكَمًا عَادِلًا فَيكْسِرَ الصّلِيبَ وَيقْتُلَ الْخِنْزِيرَ وَيضَعَ الْجزْيَةَ وَيفِيضُ الْمَالُ حَتّي لَا يقْبَلَهُ أَحَدٌ وَحَتّي تَكُونَ السّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ خَيرًا مِنْ الدّنْيا وَمَا فِيهَا**» بخاری (۲۲۲۲)، وصحیح مسلم (۱۵۵) «قسم به ذاتی که جان من در دست اوست، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد. او حاکم عادلی خواهد بود، صلیب را خواهد شکست و خوک را از بین خواهد برد و جزیه را برمی دارد و (در زمان ایشان) ثروت و دارایی بحدی زیاد می شود که کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد».

علامت و نشانه چهارم: خروج یأجوج و مأجوج:

یأجوج ومأجوج مخلوقات بسیاری هستند کسی نمی تواند آنها را بکشد. گفته شده آنها از نواسه یافث که از فرزندان نوح علیه السلام؛ است، می‌باشند و کتاب و سنت بر خروج آنها دلالت دارد.

پروردگار با عظمت در آیات (۹۶ و ۹۷ سوره انبیاء) می فرماید: «**حَتّي إِذَا فُتِحَتْ يأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلّ حَدَبٍ ينْسِلُونَ******وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقّ فَإِذَا هِي شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الّذِينَ كَفَرُوا**» «تا زمانی که یاجوج و مأجوج رها می‌گردند و آنان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند. (در این هنگام) وعدۀ راستین (روز قیامت) نزدیک است پس ناگهان چشمان کفار خیره می‌شوند (و از حرکت باز می‌ایستند)». شیخین از زینب بنت جحش روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی با حالت هراسان بر او داخل شد و فرمود: «**لَا إِلَهَ إِلّا اللّهُ وَيلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرّ قَدْ اقْتَرَبَ فُتِحَ الْيوْمَ مِنْ رَدْمِ يأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلّقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالّتِي تَلِيهَا**»..) بخاری (۳۳۴۶)، و صحیح مسلم (۲۸۸۰). «لا اله الا الله» وای بر عرب از شری که امروز نزدیک شد. امروز سد یاجوج و ماجوج اینطور (دو انگشت ابهام و مجاورش را حلقه کرد) باز شد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانهٔ پنجم: انهدام کعبه و ربودن زیور آلات آن:

محدثین در مورد،انهدام کعبه ودزدیدن زیور آلات آن که از علامه بزرگ قیامت است می نویسند که: مردی دارای ساق پاهای کوچک و دراز از حبشه کعبه را ویران و زیور آلات آن را با خود می برد.در حدیثی، شیخین از ابوهریره روایت میکنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنْ الْحَبَشَةِ**» بخاری (۱۵۹۱)، و صحیح مسلم (۲۹۰۹).

«مردی دارای ساق پای کوچک و باریک از حبشه کعبه را خراب می‌کند» و امام احمد با سند صحیح از عبدالله بن عمرو روایت می کند که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که فرمود: «**يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنْ الْحَبَشَةِ وَيَسْلُبُهَا حِلْيَتَهَا وَيُجَرِّدُهَا مِنْ كِسْوَتِهَا وَلَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أُصَيْلِعَ أُفَيْدِعَ يَضْرِبُ عَلَيْهَا بِمِسْحَاتِهِ وَمِعْوَلِهِ**» المسند: ۲ / ۲۲۰. «مردی دارای ساق پای باریک و کوچک از حبشه کعبه را خراب می‌کند و کسوت و زینت آلات را از آن جدا می‌سازد مثل اینکه اکنون من او را می‌بینم با سری طاس و مفاصل کج با بیل و کلنگش به کعبه می‌کوبد».

علامت ششم: دخان:

علامت ششم عبارت از دود بزرگی است که از آسمان جاری می شود و مردم را می پوشاند و آنها را در برمی گیرید:قرآن عظیم الشان می فرماید: «**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ**» (سوره دخان ۱۰-۱۱)

«منتظر باش تا روزی آسمان دودی واضح و آشکار ظاهر کند و همه مردم را در بر گیرد این عذاب دردناکی است».

همچنان در حدیثی از حذیفه بن اسید روایت است که: «**إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ**» مسلم (۲۹۰۱). «قیامت برپا نمی گردد تا ده نشانه آن نیاید که دخان، دجال و دابه را ذکر نمود».

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانهٔ هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوی آسمان:

نشانه هفتم از نشانه های بزرگ قیام بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوی آسمان است.از قرآن عظیم الشان، آیه ها وسوره های که در مصاحف تحریرگردیده است و یا در قلب انسان است باقی نمی ماند. و دلیل بر آن حدیث حذیفه است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «**يدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يدْرُسُ وَشْيِ الثَّوْبِ حَتَّي لَا يدْرَي مَا صِيامٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا نُسُكٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَلَيسْرَي عَلَي كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلّ فِي لَيلَةٍ فَلَا يبْقَي فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيةٌ...**» (سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۴۴) «اسلام همانند نقش و نگار لباس پاک می شود تا آنجا که کسی روزه، نماز، قربانی و زکات را نمی داد. و بر کتاب خداوند عزوجل در شبی می گذرد در حالیکه در زمین از آن آیه ای باقی نمانده است».

نشانهٔ هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب:

در مورد طلوع نمودن آفتاب از مغرب قرآن عظیم الشان می فرماید: «**يوْمَ يأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّکَ لَا ينْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا**» (سوره انعام ۱۵۸) «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیایند کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمان خویش عمل خیری را کسب نکرده ایمان آوردنش برای او هیچ نفعی ندارد» تعدادی از مفسرین بر این رأی هستند که منظور از بعضی آیات پروردگار، طلوع نمودن آفتاب از مغرب آن است.

طبری بعد از ذکر سخنان مفسرین در باره این آیه می گوید: (**وأولي الأقوال بالصواب في ذلک ما تظاهرت به الأخبار عن رسول الله صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّم أنه قال ذلک حين تطلع الشمس من مغربها**) «اولی ترین سخنان به صواب و درستی در این باره اخباری است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره طلوع نمودن آفتاب از مغرب می باشد». (تفسیر ابن جریر جلد ۸ / ۹۷.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخین از ابوهریره روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ فَذَلِکَ حِينَ لَا ينْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا**» بخاری (۴۶۳۶)، و مسلم (۱۵۷).«قیامت بر پا نمی گردد تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع می کند پس هنگامی که مردم آن را دیدند همگی ایمان می آورند در آن هنگام کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمان خویش عمل نیکویی را کسب ننموده ایمانش برای او سودمند نمی باشد.»

نشانهٔ نهم: خروج دابه:

و آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشمالو (دارای موهای زیاد در صورت وبدن) می باشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند. الله تعالی می فرماید: «**وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يوقِنُونَ**» (سوره نمل ۸۲)

«هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می‌رسد. دابه را از زمین برای مردم بیرون می آوریم که با ایشان سخن می‌گوید. براستی مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند». ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «**ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا ينْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالدَّجَّالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ**» مسلم (۱۵۸). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خود خیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت:

۱. طلوع نمودن آفتاب از مغرب
۲. ظهور دجال
۳. خروج دابهٔ الارض».

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمُ النَّاسَ عَلَي خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّي يشْتَرِي الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيتَهُ فَيقُولُ اشْتَرَيتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخَطَّمِينَ**» (المسند: ۵ / ۲۶۸).

«دابۀ الارض خارج می‌شود و بر بینی مردم نشانه می‌گذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد می‌شود. که یک نفر شتری را می‌خرد به او می‌گویند این شتر را از چه کسی خریده‌ای او در جواب می‌گوید: از یکی از نشانه‌دارها (کسانی که دابۀ الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

نشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ:

این آتش از عدن (بندری در یمن است) خارج می شود و مردم را به سوی محل تجمع شان می راند. و این آخرین نشانه بزرگ قیامت است. و دلیل بر این نشانه حدیث حذیفه بن اسید است که قبلاً گذشت و مسلم آن را بیان کرده که در آن پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «**وَآخِرُ ذَلِکَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَي مَحْشَرِهِمْ**» مسلم (۲۹۰۱). «و آخر آن آتشی است که از یمن خارج می شود و مردم را به سوی مکان قیامت فراری می دهد» و در روایتی از حدیث حذیفه آمده: «**وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قُعْرَةِ عَدَنٍ تَرْحَلُ النَّاسَ**» «و آتشی از عمق عدن خارج می شود که مردم را کوچ می دهد».

این نشانه ها بزرگترین نشانه های قیامت بودند که قبل از برپایی آن واقع می گردند هنگامی که این نشانه ها آمدند قیامت به اذن الله تعالی برپا می گردد و روایت شده که این نشانه ها به دنبال هم همانند مهره های ستون فقرات پشت سرهم می آیند هنگامی که یکی از آنها آشکار شود به دنبال آن دیگری می آید.

طبرانی در اوسط از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «**خروج الآيات بعضها علي إثر بعض، يتتابعن كما تتابع الخرز في النظام**» (المعجم الوسيط: ۵ / ۱۴۸، (۴۲۸۳))

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکمت پنهان داشتن تاریخ دقیق قیامت:

بسیاری اوقات انسان از خود می پرسد که علت نامشخص بودن زمان وقوع قیامت در چیست و چه حکمت در آن نهفته است که تاریخی آن برای ما انسانها نا مشخص است.

مفسرین در جواب این پرسش فرموده اند که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی داند که چه لحظه ای به سراغ او می‌آید و او را احاطه می کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می دارد.

صاحب کتاب «فی ظلال القرآن» در این باره می‌گوید: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هر چیز برای بشر پیدا می بود و حال آنکه او دارای چنین فطرتی است. نشاط، شادابی و سعی و تلاش او متوقف می شد و زندگی دچار رکود و انجماد میگردید.

آری انسان‌ها در پس پرده مجهولات حرکت می کنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را می‌بینند، در بوته تجربه قرار می گیرند، می آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف می کنند. گره دادن دل‌ها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سر کشی و طغیان محافظت می کند. آنها نمی‌دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می‌نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می کنند، موجب غفلت و نادانی می‌شوند و در نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می کنند.

(روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه ۹۸.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم پیشگوی در مورد وقوع قیامت:

مردم درباره زمان فرا رسیدن قیامت به کثرت سوال می‌کردند و اغلب از شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌پرسیدند. پاسخ این سوال از جانب خداوند متعال چنین آمده که: »**يسْأَلُکَ النّاسُ عَنِ السّاعَةِ قُلْ إِنّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللّهِ وَمَا يدْرِيکَ لَعَلّ السّاعَةَ تَکُونُ قَرِيبًا**» (سوره الأحزاب:۶۳) (ای پیغمبر!) مردم از تو درباره فرا رسیدن قیامت می پرسند، بگو: آگاهی از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطّلع نیست). تو چه می دانی، شاید هم فرا رسیدن قیامت نزدیک باشد.)

«**يسْأَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنتَ مِن ذِکْرَاهَا * إِلَي رَبّکَ مُنتَهَاهَا**» (النازعات: ۴۲ – ۴۴) (از تو در باره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی دانی) آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو).)

خداوند این علم را به هیچ فرشته مقرب یا نبی مرسل نداده است، به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوال جبرئیل مبنی بر تاریخ وقوع قیامت فرمود: در این مورد مسئول از سائل آگاه تر نیست.

بنابراین هرگونه بحث و گفتگو در این خصوص و هر سخنی دایر بر اینکه قیامت در فلان سال به وقوع می‌پیوندد، نوعی دروغ پردازی بر خداوند متعال است و کسانی که در این زمینه به نظریه پردازی و مباحثه می‌پردازند، در واقع با منهج قرآنی و منش نبوی که مردم را به ترک اینگونه مطالب هدایت می‌کنند، مخالفت می‌ورزند و خدا و پیامبر با ایمان و عمل صالح انسان را برای آمادگی به چنین روزی فقط دعوت می‌کنند و بس.

کسانی که در این زمینه سخن میگویند، فکر میکنند می‌توانند آنچه را که رسول الله صلی الله علیه وسلم و جبرئیل ندانسته‌اند، درک کنند!. برای کسانی که قلب سلیم دارند و حرف های خداوند را گوش می‌کنند، باید از این سخن عبرت بیاموزند و از سخن گفتن در زمینه تعیین تاریخ وقوع قیامت دست بردارند و ما هم از سر خیر خواهی و نصیحت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خطاب به آنها می‌گوییم: باید به اندازه پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب و بزرگان دین در این مورد بحث و گفتگو کنیم، اگر در شناختن تاریخ وقوع قیامت نفع و سودی برای بشر وجود می‌داشت، قطعاً خداوند بشر را از آن آگاه می‌ساخت، اما خداوند این علم را به خاطر مصلحتی که در نظر دارد، از بشر پنهان کرده است.

باید دنباله روان به پیشینیان اقتدا کنند و از حال و وضعیت آنها عبرت بگیرند، بعضی از گذشتگان در این زمینه بحث نموده‌اند و برای وقوع قیامت مدت یا علامات قریب الوقوعی را بیان کرده‌اند، اما اجل مشخص شده فرا رسیده، ولی هیچگونه حادثه‌ای به وقوع نپیوسته است، از جمله این آقایان علامه طبری است، خداوند ایشان را بیامرزد.

علامه طبری از برخی نصوص چنین برداشت نموده است که دنیا بعد از پانصد سال از بعثت نبوی پایان می پذیرد. (مقدمه ابن خلدون، صفحه: ۵۹.)

و اینک حدود هزار و اندی سال از ضرب الاجل طبری می‌گذرد ولی هنوز موعد او تحقق نیافته است.

از جمله دیگر این افراد علامه سیوطی است: اوکتاب خویش بنام «الکشف» میگوید: قیامت در آغاز قرن پنجم بعد از هزاره اول از بعثت برپا می‌شود و اینک چند سال از موعدی که مشخص کرده است، می‌گذرد ولی قیامت برپا نشده است حتی بسیاری از علامات آن نیز تحقق نیافته است. لوامع انوار البهیة: (۶۶/۲).

سهیلی حروف مقطعه در اوائل سور را با حذف مکررات جمع کرده و بر اساس حساب جمل (ابجد) ضرب الاجلی را از چند صد سال پیش نسبت به وقوع قیامت مشخص کرده است. (مقدمه ابن خلدون: ۵۹۱.)

بسیاری از فرزندان آدم در این خصوص نظر داده و بدون دلیل به بی‌راهه رفته‌اند، همه دیدگاه‌ها حدس و گمان هستند و حقیقتی در درون خود ندارند. آخرین اطلاعی که در این باره دارم از این قرار است که شخصی به نام دکتر بهائی با استفاده از آمار و ارقام ریاضی برگرفته از حروف مقطعات در اوایل سور، می‌گوید: قیامت در سال ۱۷۱۰هجری

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر پا میشود. اما برای بی اساس بودن این نظریه باید بگویم که خطا و اشتباه این گونه محاسبات و ضرب الاجل‌ها ثابت شده است، همه آنها همین روش را اتخاذ نموده‌اند تنها در بیان علامت و مدت تعین شده اختلاف دارند، بنا بر این هر حسابی بر همان معیار اشتباه باشد در نهایت غلط از آب در می آید.

علامه شیخ الاسلام ابن تیمیه کسانی را که درباره تاریخ وقوع قیامت اظهار نظر کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و میفرماید: کلیه کسانی که درباره تاریخ وقوع قیامت سخن گفته‌اند، مانند کسی که کتابی بنام «**الدرالمنظم في معرفة الاعظم**» نگاشته است و با بیان ده دلیل به تاریخ دقیق برپایی قیامت اشاره نموده است یا کسانی که بر اساس حروف مقطعات و حساب ابجد، سخن گفته‌اند یا کسی که درباره «عنقاء مغرب» سخن بر لب آورده است، همه اینها و امثالشان هرچند که نزد پیروان شان ارزش و اعتباری دارند، اما اغلب آنها کاذب و بدور از صداقت هستند و به دلایل متعددی برای آنها ثابت شده است که آنها بدون علم سخن گفته و می‌گویند، هرچند مدعی کشف و شناخت اسرار و رموز بوده‌اند. گفتیم اغلب، زیرا بعضی از آنان اشتباهاً وارد این بحث شده‌اند و قصد تضلیل و گمراهی دیگران را نداشته‌اند. مانند: طبری و سیوطی.

خداوند میفرماید: «**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ يِنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَي اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**» (سوره الأعراف: ۳۳) (بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقّانیت آن خبر در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحّت و سقم آن را) نمی‌دانید)قطعاً ادعای شناخت تاریخ وقوع قیامت ادعای بدون علم است. مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام: (۳۴۲/۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

قیامت و نشانه بی برکتی روز و شب:

امام بخاری در حدیث شماره ۱۰۳۶ از ابوهریره روایت می کند، که رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: «**لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ، وَيتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيكْثُرَ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ الْقَتْلُ، وحَتَّى يكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيفِيضَ**».

(قیامت برپا نمی شود تا اینکه این علامات پدیدار گردند: از بین رفتن علم، زیاد شدن زلزله، نزدیک شدن زمان، ظاهر شدن فتنه، زیاد شدن آشوب و فتنه که همان قتل میباشد و زیاد شدن بیش از اندازه مالهایتان.)

و امام احمد در حدیث شماره ۱۰۲۶۰ از ابوهریره روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «**لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيكُونَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونَ الْجُمُعَةُ كَالْيوْمِ، وَيكُونَ الْيوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونَ السَّاعَةُ كَاحْتِرَاقِ السَّعَفَةِ**» (تا زمان نزدیک نگردد و سال مانند ماه، ماه مانند هفته، هفته مانند روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن شاخه های درخت خرما نگردد، قیامت برپا نمی شود.) ابن کثیر- رحمه الله- میفرماید: (اسناد آن به شرط مسلم صحیح است. البانی در صحیح الجامع شماره ۷۴۳۲ آن را صحیح دانسته است.)

این دو حدیث دلالت می کنند بر اینکه از نشانه های قیامت نزدیک شدن زمان است. علماء در معنی نزدیکی زمان اختلاف داردند و در این مورد سخن بسیار است. از بهترین این سخنان این سخن است که: نزدیک شدن زمان را بر نزدیکی حسی و نزدیکی معنوی حمل می کنند.

نزدیکی معنوی:

منظور از نزدیکی معنوی این است که برکت زمان از بین می رود. و این در دورانهای آینده واقع می شود.

این قول را قاضی عیاض، نووی و حافض ابن حجر- رحمهم الله- اختیار کرده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نووی می گوید: مراد از کوتاه شدن روز، عدم برکت در آن است. مثلاً روز می گذرد در حالیکه از آن به اندازه یک ساعت فایده می برند.

حافظ می گوید: و حق این است که مراد از بین رفتن برکت از تمام چیزها و حتی زمان است که از نشانه های نزدیک شدن قیامت می باشد.

از نزدیکی معنوی همچنین می توان به آسانی ارتباط بین مکانهای دور و سرعت رفت و آمد بین این مسافتها که از آن به نزدیکی زمان تفسیر می شود، اشاره کرد. فاصله هایی که در گذشته در چندین ماه طی می شدند اغراق نیست اگر بگوییم حالا در بیشتر از چند ساعت طول نمی کشد.

شیخ بن باز در تعلیق فتح الباری (۵۲۲/۲) می گوید: نزدیکی که در حدیث ذکر شده به نزدیکی بین شهرها و قاره ها و کمی مسافت به آنها به سبب اختراع هواپیما ها و ماشین ها و تمام چیزهایی که مانند آن هستند، تفسیر می شود.

نزدیکی حسی:

منظور از نزدیکی حسی این است که زمان به صورت محسوس کوتاه می شود. ساعات شب و روز به سرعت می گذرند و بین گذشت این ساعت ها فاصله پیدا نمی شود، و واقع شدن آن امری غیر ممکن نیست. برای تأیید آن به زمان دجال می توان اشاره کرد که در آن روز به اندازه سال، ماه و هفته طول می کشد. در نتیجه همانگونه که ایام طولانی می گردند، کوتاه نیز می شوند که آن به خاطر اختلال در نظام عالم و نزدیک شدن پایان دنیا است.

حافظ در الفتح از ابن ابی جمره نقل می کند که گفت: «مراد از نزدیک شدن زمان در حدیث «**لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ**»، به کوتاه شدن آن اشاره دارد. با این حساب پس کوتاه شدن باید حسی باشد و بر معنای معنوی نیز حمل می گردد. اما در حسی فاصله منظور نمی باشد. و شاید آن از اموری باشد که باعث نزدیک شدن قیامت می گردد. اما از نظر معنوی پس برای آن مدت و فاصله منظور میباشد که علماء

(c) ketabton.com: The Digital Library

دینی آن را می دانند. و اهل دنیوی نیز اگر زیرک و عاقل باشند آن را خواهند دانست که ایشان نمی توانند مانند گذشته کارهای بزرگی را که انجام می دادند، انجام دهند. به خاطر آن دچار شک و تردید می شوند ولی علت آن را نمی توانند درک کنند. شاید علت آن به سبب ضعف ایمان باشد که به آشکار نمودن بیش از حد کارهای خلاف شرع می پردازند. و شدیدتر از آن خوراکیهایی است که در آن شکی و شبهه ای وجود ندارد که حرام می باشند و بسیاری از مردم کاری به حلال و حرم آن ندارند و در بدست آوردن آن تمام تلاش خود را به کار می گیرند و عقل خویش را به کار نمی گیرند. نتیجه و ماحصل بحث این می شود که برکت در زمان، روزی و در گیاهان به خاطر ایمان قوی و تبعیت از اوامر خداوند و دوری از نواهی او می باشد. و دلیل بر این مدعا قول الله تعالی می باشد: «**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَات مِنْ السَّمَاء وَالأَرْض**» «اگر اهل قریه ای ایمان بیاورند و تقو ی خدا داشته باشند برکات آسمان و زمین را بر ایشان می گشاییم)

و سیوطی در الحاوی للفتاوی(۴۴/۱) در باره معنی این حدیث که ذکر شد این طور گفته است: «گفته شده منظور از آن کوتاه شدن به صورت حسی می باشد. ساعات شب و روز نزدیک برپا شدن قیامت کوتاه می شوند. و گفته شده به صورت معنوی می باشد که مراد از آن به سرعت گذر کردن زمان و از بین رفتن برکت از تمام چیزها حتی زمان است...و قولهای دیگری نیز در این باره وجود دارد. و الله اعلم».

این سه قول از بین رفتن برکت، سهولت ارتباط و نزدیک شدن به صورت حسی، بین شان تعارضی نیست و مانعی بر اینکه حدیث بر همه آنها دلالت کند، وجود ندارد. سخنان دیگری نیز درباره زمان گفته‌اند که درجه قوت آنها به مانند آنچه ذکرشد، نیست. از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

خطابی گفته که منظور از آن لذت بردن از زندگی است. حافظ از زبان او نقل می کند که می گوید: می خواهد آن را زمان خروج مهدی- الله اعلم- که راستی در زمین پدیدار

(c) ketabton.com: The Digital Library

می شود، عدل پیروز می گردد و مردم از زندگی لذت می برند و مدت آن کوتاه می باشد، پدید آورد. و ایام خوش مردم در زمان کوتاهی سپری می شود که اگر مدت آن به درازا کشد و طولانی شود، مکروه و ناپسند می گردد در نتیجه مدت آن کوتاه می باشد. سپس حافظ می گوید: می گویم که خطابی در آنچه ذکر کرده به سوی تأویل رفته است. زیرا در زمان نقصان پدید نمی آید. و گر نه کسی که حدیث را ضمانت کرده آن را در زمان ما به وجود می آورد. در نتیجه ما از این حدیث به جای نقصان در زمان، زودگذری ایام را درک می کنیم. زیرا که زمان ما با زمان قبل از ما هیچ فرقی ندارد. و منظور از این حدیث لذت بخش بودن زندگی نیست. و حق آن است که مراد از آن از بین رفتن برکت می باشد.

ابن بطال می گوید: مراد نزدیک شدن عمر انسانها به خاطر کمی عبادت می باشد تا اینکه به خاطر غالب بودن فسق و گناه و ظاهر شدن انسان های فاسد، کسی نیست که امر به معروف و یا نهی از منکر کند. (مراجعه شود به: فتح الباری (۲۱/۱۳) شرح حدیث رقم (۷۰۶۱)، (إتحاف الجماعۀ للتویجری(۴۹۷/۱)، (السنن الواردۀ فی الفتن وغوائلها والساعۀ وأشراطها) لأبی عمرو عثمان الدانی، تحقیق د/ رضاء الله المبارکفوری. (أشراط الساعۀ) للوابل (صفحه ۱۲۰)

و این تأویل خلاف ظاهر حدیث است و این جمله به وسیله حدیث دیگری از رسول الله صلی الله علیه و سلم رد می شود که فرمودند: «**السَّاعَةُ حَتَّى يتَقَارَبَ الزَّمَانُ،فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ..الخ**» از ظاهر آن فهمیده می شود که مراد نزدیک شدن خود زمان است نه نزدیک شدن مدت عمر انسانها.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره التکاثر

سوره تکاثر در «مکه» نازل شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴿٢﴾ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿٤﴾ كَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴿٨﴾

معلومات مؤجز:

(سوره التکاثر) مکی است، و دارای(۱) رکوع، و (۸) هشت ایت،(۶۸) شصت و هشت کلمه، و (۱۲۳) یکصدو بیست وسه حرف، و(۶۹) شصت ونه نقطه است.

نام این سوره «التکاثر» در زیاد ه طلبی است که از آیه اول این سوره گرفته شده است.

اکثریت مطلق از مفسرین برمکی بودن آ ن تاکید می نمایند، ولی هستند عده ای از مفسرین که این سوره را مدنی میخوانند، در حالیکه موضوع بحث وشیوه بیان واسلوب ادبی آن به وضاحت، بر مکی بودن این سوره گواهی میدهد.

در این سوره به یکی از امراض خطرناکی انسانی که بر عامل آن همه ای اشوب ها، فتنه ها، جنگ ها، خونریزی ها، تن دادن به پستی ها و تجاوز بر حقوق دیگران در حیات فردی واجتماعی انسان است، مورد بحث وتحلیل قرار گرفته است.

مریضی حرص (و) آز، مسابقه ناروا میان انسان ها در کسب هر چه بیشتر مال وجاه، همین مریضی خطرناک است که انسان را به یک حیوان وحشی ودر نده مبدل میسازد، او را بی رحم وقسی القلب ببار می آورد، رحم و عاطفه را در دلی او می میراند تا آنجا که برای اشباع حرص ، خود بهر جنایتی متوسل می شود، به دنائتی تن می دهد وهر کاری را جائز میداند.

علماء می گویند که اگر تمام جهان و هرچه در آن است را به طماعع بدهند، هرگز

(c) ketabton.com: The Digital Library

عطش و تشنگی حریصان فرو نمی‌نشیند و هیچگاه سیر و قانع نمی‌شوند و باز هم در جستجو و تکافوی بدست آوردن چیزهای دیگر و بیشتر و بزرگتر هستند.

«حرص و طمع» عبارت است از توقع بی جا و اشتیاق بی حد و حصر داشتن، آزمندی، زیاده‌خواهی و افزون طلبی، بسیار خواستن، در پی آرزوهای طویل و دست نیافتنی و نامناسب بودن، انتظار ناپسند و بی مورد و خواسته های ناحق و روحیه سیری ناپذیر داشتن، از روی هوا و هوس و شهوت و طغیان دنبال چیزی رفتن و دل بستن بیهوده به آن، تمایل نا صحیح و رغبت شدید و علاقه نابجا و مفرط نشان دادن خصوصاً به اموال، مادیات، متاع‌های دنیوی و سرمایه های عمومی و بیت المال و تجاوز به حقوق و اموال دیگران، مال و ثروت اندوزی و نیز به معنای مقام پرستی، ریاست طلبی و میل و هواپرستی و شهوت گرایی و مادیگری آمده است.

یادداشت:

«**تکاثر**» از «**کثرت**» به معنای فزون‌طلبی و فخرفروشی به دیگران به واسطه کثرت اموال و اولاد گرفته شده است.

تفاخر از ریشهٔ **فَخْر** و به معنای فخر فروشی و مباهات به اشیاء و امور خارج از ذات انسان می باشد که در اموری مانند: (مال، جاه و اولاد، ویا مباهات به مکارم و محاسن، و صفات انسانی، صورت می گیرد).

کلمه «**تفاخر**» یک بار در قرآن عظیم الشان و آن هم در سورهٔ حدید آیه ۲۰ بکار رفته است.

«**اِعْلَمُوا اَنّما الحَیوةُ الدنیا لَعِب وَ زِینَةٌ و تَفاخرٌ بینکَم و تکاثرٌ فِي الاموال و الاولاد و ...**» (آگاه باشید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه ای است طفلانه و لهو و زیب و آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزون مال و فرزندان است)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**»﴿۱﴾ (افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است.

«**حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**»﴿۲﴾ (تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار کردید!)

«**كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**»﴿۳﴾ (چنین نیست که میپندارید، (آری) بزودی خواهید دانست!)

«**ثُمَّ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**»﴿٤﴾ (باز چنان نیست که شما می پندارید بزودی خواهید دانست!

«**كَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ**» ﴿۵﴾ (چنان نیست که شما خیال میکنید اگر شما علم الیقین(به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد!)

«**لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ**»﴿٦﴾ (قطعاً شما جهنّم را خواهید دید!)

«**ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ**»(۷) (سپس(با ورود در آن) آن را به چشم الیقین خواهید دید.

«**ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**»﴿۸﴾ (سپس در آن روز(همه شما) از نعمت هایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!

خلاصه تفسیر:

افتخار(بر وسایل دنیوی) شما را (از آخرت) در غفلت انداخته است، تا این که شما در قبرستان می رسید (می میرید، کذا فی تفسیر ابن کثیر مرفوعاً) هر گز چنین نیست (نه وسایل دنیوی قابل افتخار هستند ونه آخرت قابل غفلت می باید، و) اگر شما قطعاً می دانستید (دلایل صحیح اندیشه و فکر را به کار می گرفتید و نسبت به آن یقین می آمد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس هر گز بر این وسایل افتخار و از آخرت غفلت پیش نمی آمد) به خدا که شما مردم حتماً جهنم را خواهید دید، باز(مکرراً به خاطر تاکید گفته می شود) والله که شما حتماً آنرا چنان می بینیدکه خود یقین است، (زیرا این دیدن از روی استدلال ودلایل نمی باشد که در تحصیل یقین قدری درنگ بشود، بلکه این مشاهده چشم می شود، خلاصه این که مشاهده با چشم را به عین الیقین تعبیر نمود،) سپس (سخنی دیگر بشنوید که) در آن از شما نسبت به همه نعمت ها باز خواست خواهد شد، (که آیا حق نعمت های عطیه خداوند ی را باایمان واطاعت بجا آوردید یا نه)

آشنایی با این سوره:

اولین هشدار وانذار که در این سوره داده شده است، ملامتی و سرزنش اشخاص است که برا ساس یک تعداد موضوعات موهوم بر یکدیگر تفاخر میکنند، هکذا در این سوره هشداری نسبت به مساله معاد و قیامت و آتش دوزخ، و در نهایت امر هشداری در زمینه مساله سؤال و بازپرسی از نعمت ها می دهد.

وجه تسمیه و یا نام گزاری سوره:

سوره «**تکاثر**» به دلیلی به این نام مسمی گردیده است که پروردگار با عظمت ما در اول سوره میفرماید: «**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**» یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.بنآ میگویم که نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده است. «**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**»

شان نزول سوره تکاثر:

مفسرین در شان نزول این سوره میفرمایند که این سوره در باره دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبیله بنی‌حارثه و بنی الحارث نازل گردید که به ازدیاد مردم قبیله خود بر یک دیگر فخر فروشی کردند. پس در آغاز هر قبیله افراد زنده قبیله خویش را برشمردند سپس گفتند: بیایید به سوی قبرستان برویم تا ببینیم که چه کسی از دو قبیله ما در شمار بیشتر است؟ لذا به قبرستان رفته و به شمردن قبرهای یک دیگر پرداختند. همان بود که پروردگاربا عظمت ما این سوره را نازل فرمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله بن‌شخیر آمده‌است که فرمود: «نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم، رفتم در حالی‌که ایشان سوره کوثررا می خواندند. پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و نابودش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته ای، یا صدقه داده‌ای و آن را مصرف کرده‌ای؟».

در روایت دیگری اضافه شده است: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفته است و آن را برای مردم باقی گذاشته ای».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالك آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**يتبع الميت ثلاثة: فيرجع اثنان ويبقي معه واحد: يتبعه أهله وماله وعمله، فيرجع أهله وماله ويبقي عمله**: سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز بر می‌گردد و یک چیز همراه او باقی می ماند: دنبال می کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش بر می گردند و عملش باقی می ماند».

فضیلت سوره:

رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به صحابه فرمود: آیا یکی از شما نمی تواند هر روز هزار آیه از قرآن را بخواند، صحابه کرام عرض کردند چه کسی می تواند هر روز هزار آیه تلاوت کند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا یکی از شما نمی تواند سوره «**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**» را بخواند، مقصد این که خواندن «**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**» در هر روز برابر با خواندن هزار آیه می باشد (مظهری به حواله ی حاکم وبیهقی عن ابن عمر)

توضیح مختصر در باره سوره:

خداوند متعال به لطف و رحمت خود در دعوت انسان به سوی بندگی خود ابتدا او را از خواب غفلت بیدار می کند و او را چنین خطاب قرار می دهد که: ای انسان! چنین تصور مکن که وضعیت موجود و این زندگی دنیایی که به آن عادت کرده ای تا ابد این گونه خواهد بود و تغییر و تحولی نخواهد یافت. ای انسان! این را بدان که ناگهان تغییری روی می دهد که تاماً این جهان را بر هم می زند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لازم به ذکر است که انسان طبیعتاً وقتی با چیزی خوگرفت چنان تصور میکند که هرگز از آن جدا نمی شود و آن چیز هرگز از بین نمی رود. انسانی که به دنیا و مال و ثروت و نعمت و امکاناتش دل خوش میکند و به آنها خو گرفته است کم کم فراموش می کند که روزی خواهد آمد و هرآنچه دارد تمام می شود و از بین می رود.

این جاست که باید از خواب غفلت بیدار شود و به خود بیاید که چنین تصوری درست نیست. این وضعیت و زندگی روزی از بین می رود. این جهان روزی تغییر خواهد کرد.وضعیت دیگر و جهانی دیگر به وجود خواهد آمد که هیچ شباهتی با این دنیا ندارد. در همین راستا بسیاری از آیات قرآن عظیم الشان به این تغییر و دگرگونی اشاره می کنند و از به وجود آمدن وضعیت دیگری خبر می دهند، وضعیتی که در آن انسان بعد از مردن دوباره زنده می شود و در دادگاه و محکمه پروردگار حاضر میشود تا محاکمه شود.

برای نمونه در سوره «**تکاثر**» کسانی را خطاب قرار می دهد که از قیامت و انجام وظیفه و مسئولیت خود غافل هستند و به امکانات و نعمت های دنیایی به عنوان هدف نگاه می کنند و از یاد برده اند که این نعمت ها وسیله ای هستند برای شناخت الله و راه او و انتخاب آن، و این را فراموش کرده اند که روزی خواهد آمد که درآن به دادگاه الله احضار می شوند و از آنها این گونه سئوال خواهد شد که: «از امکانات و نعمت های خداوند چگونه استفاده کردید؟» آنها را این چنین خطاب قرار میدهند که:

«**ألهكم التّكاثر، حتّي زرتم المقابر**» ای انسان های غافل! ای آنان که چنان سرگرم و مشغول به دست آوردن مقام و موقعیت دنیایی شده اید و در این راه باهم مسابقه می دهید که مسئولیت و وظیفه خود را فراموش کرده اید. آیا نمی دانید و فراموش کرده اید که هرکس امکانات و نعمت بیشتری داشته باشد مسئولیتش نیز بیشتر خواهد بود؟! دنبال کردن مقام و موقعیت و ثروت شما را چنان به حد سرگرم کرده است که از مسئولیتی که دارید و سرآنجامی که منتظرتان است غافل شده اید و هم چنان در این حالت هستید تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

این که مرگ شما را دریابد. شما به خود نمی آیید و از غفلت بیدار نمی شوید تا زمانی که گورهایتان را دیدار کنید(زمان به زمان مرگ تان فرا رسد و آنگاه که در جایگاه ابدی قرار بگیرید).

ای انسان های غافل! ای آنان که همّ و غمتان کسب مال و ثروت بیشتر و دست یافتن به مقام و موقعیت بالاتر است! چرا مسئولیت و وظیفه خود را فراموش کرده اید و زندگی را این گونه سپری می کنید و تا زمانی که در جایگاه ابدی قرار بگیرید به خود نمی آیید؟!

ای انسان های غافل!

«**کلا سوف تعلمون(۳) ثمّ کلا سوف تعلمون**»(٤) خداوند با این خطاب آنان را سرزنش و توبیخ می کند و می فرماید: نه، نه، این کار را نکنید. بس است، این کار را نکنید.غفلت بس است. خود را به کسب مال مشغول نکنید و تلاش و فعالیت تان مسابقه در کسب مال و موقعیت بیشتر نباشد زیرا طولی نخواهد کشید که به واقعیت پی خواهید برد و خواهید فهمید که چه خبر است و چه روی خواهد داد.

(کلا) نه،نه، از خواب غفلت بیدار شوید و دست از این مسابقه بکشید:

«**لو تعلمون علم الیقین**»(**۵**) اگر می دانستید و اگر بدانید چه سر انجامی در پیش دارید هرگز این کار را نمی کردید. چرا غافلید؟ چرا در این فکر نیستید که روزی خواهد آمد و از شما در مورد اعمالتان سئوال خواهد شد؟! چرا به خود نمی آیید و همیشه در فکر جمع آوری مال دنیایی هستید؟! این را بدانید که:

«**لترونّ الجحیم**»(**۶**) قسم به الله آن آتش سوزنده ی شعله ور را خواهید دید.

ابتدا از دور آن را می بینید و بعد:

«**ثمّ لترونّها عین الیقین**»(**۷**) به آن نزدیک می شوید و به گونه ای آن را مشاهده می کنید که جای هیچ شک و تردیدی نمی ماند. با چشم یقین آن را می بینید و به وضوح می فهمید که آن آتش، آتش جهنم است و برای افرادی همچون شما آماده شده است و راه نجات و چاره ای نیست. این را بدانید که در آن روز در باره همه نعمتهایی که به شما بخشیده شده مورد سئوال قرار خواهید گرفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم**»(**۸**) در چنین روزی از آن همه نعمت و امکانات که در اختیار تان قرار داده شده سئوال خواهد شد.از شما پرسیده می شود: چگونه از آن نعمتها استفاده کردید؟

ترجمه و تفسیر:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان

«**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**»(**۱**) (تفاخر وافزون طلبی به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون‌طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم و هم چشمی با یک دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

ابن عباس وحسن بصری در تفسیر آیه: «**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**» می نویسند که: «**تکاثر**» از کثرت مشتق شده، و به معنای جمع اوری مال وثروت است.

در روایتی از حضرت ابن عباس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم «**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**» را خواند وفرمود: هدف از آن، این است که مال از راه نامشروع به دست آورد، وفرایضی که از جانب الله بر مال عاید می گردد، آنها را تادیه ننمایئ. (تفسیر قرطبی)

«**حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**»(**۲**) تا آنجا که به زیارت قبرها رفتید(قبورمردگان خویش را برشمردید و به آن افتخار کردید!) «تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم و هم چشمی با یک دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد. «**تا کارتان به گورستان رسید**» یعنی: به فزون طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون‌طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به قبرستان رفتید وبه شمردن قبرها پرداختید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف آمده است: «**يهرم ابن آدم، و يبقي معه اثنتان: الحرص والأمل**: فرزند آدم پیر می شود اما دو چیز همراه وی باقی می ماند: حرص و آرزو های دور و دراز».

باید دانست که در این هیچ جای شک نیست که: زیارت قبور از بهترین دارو های شفابخش برای سنگدلان می باشد زیرا این کار به یاد آورنده مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند امادر جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آنها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

اما در مورد رفتن زنان به قبرستان؛ اکثر علما آنرا جایز نمی دانند و به حدیث "لعن الله زائرات القبور" یعنی: (خداوند لعنت کرده است زنانی که زیارت قبوررا میکنند) استناد می کنند، ولی لفظ دیگری بصورت «لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زوارات القبور» یعنی: (رسول الله صلی الله علیه وسلم (و خداوند) زنانی را که به کثرت به زیارت قبور می روند، نفرین کرده است)." است که در آن»زوارات» صیغه مبالغه است یعنی زنانی که در رفتن به قبرستان زیادروی و مبالغه می کنند و دلالت بر کثرت دارد.بنابراین اگر زنان گهگاهی با رعایت حجاب و دوری از نوحه به قبرستان بروند و برای اهل آنجا دعا نمایند ایرادی ندارد.

پس زنان نباید رفت و آمد زیادی به قبرستان داشته باشند. زیرا تردد و رفت و آمد زیاد زنان به قبرستان، موجبات خلاف شریعت، مانند: نوحه: اظهار زینت و آرایش، و تفریحگاه قرار دادن قبرستان و تضییع وقت را فراهم می سازد. همانطور که این کارهای خلاف شرع در بسیاری از کشورهای اسلامی مشاهده می شود.

البته باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به‌سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من قبلا (نظر به مصلحتی) شما را از زیارت قبر ها نهی کرده بودم اما اینک به شما اعلام می کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم وچشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به‌یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان بیهوده وعبس را نگویید».

این حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی ـ چون آمیزش زن و مرد، سر دادن نوحه و واویلا و امثال آن ـ همراه باشد، ممنوع است.

علما گفته اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

۱ ـ طاعت خداوند.

۲ ـ بسیار یاد کردن مرگ که برهم‌زننده لذتهاست.

۳ ـ زیارت قبور مردگان مسلمانان.

«**كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**»(۳) چنین نیست که می پندارید، (آری) بزودی خواهید دانست! «نه چنین است، به‌زودی خواهید دانست» این تنبیه و هشداری برای انسانها در مورد فزون طلبی آنهاست. یعنی: نباید گرد آوردن مال دنیا و فزون طلبی در آن را تمام هم و غم خود گردانند و باید به هوش باشند که به زودی فرجام فزون طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

«**ثُمَّ كَلا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**»(٤) باز چنان نیست که شما می پندارید: بزودی خواهید دانست! «باز هم نه چنین است، زوداست که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

«**كَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ**»(۵) چنان نیست که شما خیال میکنید: اگر شما علم الیقین(به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)! «هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم الیقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می روید، بی‌گمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

این امر شما را از فزون طلبی و فخر فروشی باز می دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمیگرداند.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول‌اکرم ص، بر آن دلالت کند.

«**لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ**»(٦) «به یقین شما دوزخ را خواهید دید»

«**ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَينَ الْيقِينِ**»(٧) (سپس(با ورود در آن) آن را به عین الیقین خواهید دید.

«سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین خواهید دید» یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خود یقین است با چشمانتان می بینید. به قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: «**لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ** است».

حضرت ابن عباس فرمود: هنگامی که حضرت موسی بر کوه طور تشریف داشت، وپشت او قوم او به گوساله پرستی اقدام نمود، خداوند در آنجا به او اطلاع داد که قوم شما در چنین مصیبتی گرفتار شده است، او آنقدر تحت تاثیر قرار نگرفت که بعد از بر گشت و مشاهده قوم متاثر شد، و بی اختیار الواح تورات را به زمین گذاشت. (رواه احمد والطبرانی بسند صحیح)

«**ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**»(٨) سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هایی که داشته اید با زپرسی خواهید شد! «باز البته در آن روز از نعمت ها پرسیده خواهید شد» یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت ها را با شکر دنبال کرده اید یا خیر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به قولی دیگر: از آنان در مورد امنیت، سلامتی، فراغت، خوردنی ها و نوشیدنی های لذت بخش، آب و نوشابه سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت های دنیا سؤال خواهد شد.

گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌ها را فروگذاشته اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت ها را شکرگزارده است.

در حدیث شریف آمده است که عمر (رض) در مدینه از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال‌کرد و گفت: یا رسول‌الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی‌که از خانه‌ها و اموال مان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«از سایه سار های منازل و درختان و دیگر سایه بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ میکنند و از آب خنک در روز گرم».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبه و احمد از محمود بن لبید آمده است که فرمود: «چون سوره تکاثر نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم در حالی‌که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اما این پرسش یک حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت» یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می باشد.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی برزه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لا تزول قدما العبد يوم القيامة حتي يسأل عن أربع: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وعن علمه ماذا عمل به:** قدم های بنده در روز قیامت دور نمی شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول الله صلی الله علیه وسلم به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود وچون زنش رسول الله را دید، گفت: خوش آمدید! رسول الله از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول الله صلی الله علیه وسلم و دو یارشان نگاهی افگند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزوجل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی‌تر از من ندارد.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران شان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس کارد را گرفت. رسول الله به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول الله خطاب به ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت ها مورد پرسش قرار میگیرید».

پیام ها سوره تکاثر:

۱- فزون طلبی و فخرفروشی انسان را به کار های بیهوده و عبث می کشاند. «**الهاکم التکاثر**»

۲- فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. «**الهاکم التکاثر – لتسئلنّ یومئذ عن النعیم**»

۳- دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. «**حتی زرتم المقابر**»

۴- بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف میکشاند. «**الهاکم التکاثر... کلاّ لو تعلمون**»

۵- در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «**کلاّ – ثمّ کلاّ – کلاّ**»

۶- از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. «**لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم**»

۷- در فرهنگ جاهلی، کمیت و جمعیت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب میآورند. «**حتی زرتم المقابر**»

۸- تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. «**الهاکم التکاثر... لترونّ الجحیم**»

۹- عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «**کلاّ سوف تعلمون...**»

۱۰- باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت درامان بود. «**لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۱- کسانی‌که به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. «**لو تعلمون علم الیقین**» (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود.)

۱۲- ایمان و یقین، در جاتی دارد. «**علم الیقین... عین الیقین**»

۱۳- حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هرکس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. «**لتسئلنّ یومئذ عن النعیم**»

فخر فروشی در اسلام:

به نظرم تفاخر به نسب از امور جاهلیت است. رسول الله صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ از این کارها بیزاری جسته است. ولی گفتار الله تعالی که میفرماید: «**وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ**» (سوره زخرف:۳۲) (و بعضی را بر بعضی برتری دادیم).

منظور از آن امور دنیوی میباشد. چرا که الله تعالی می فرماید: «**وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَينِ عَظِيمٍ(۳۱) أَهُمْ يقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَينَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيا وَرَحْمَةُ رَبِّکَ خَيرٌ مِمَّا يجْمَعُونَ(۳۲)**» (سوره زخرف] (و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!» (۳۱) آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند): و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری میکنند بهتر است! (۳۲)

این یکی فقیر و دیگری ثروتمند، یکی مریض و دیگری سالم، یکی قوی و دیگری ضعیف و ناتوان است... منظور از آیه این است.

اما فخر فروشی به نسب از ادعاهای جاهلیت است که رسول الله صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از انجام دهنده آن اظهار بیزاری نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله تعالی میفرماید: «**يا أَيهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَي وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقَاكُمْ إِنّ اللّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**(۱۳)] (حجرات) (ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را طایفه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید: (اینها ملاک امتیاز نیست،) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست: خداوند دانا و آگاه است! (۱۳) منظور از آن شناختن یکدیگر است نه تفاخر و فخر فروشی.

فخر فروشی و مباهات:

یکی از رذایل اخلاقی و اوصاف بسیار زشت انسانی، فخر فروشی و مباهات است. مراد از فخرفروشی این است که انسان بخاطر کمال های موهوم یا واقعی که در خود احساس می کند به دیگران مباهات کند و بر آنها فخر نماید.

فخر فروشی شعبه از تکبر یا نشأت گرفته از تکبر است. بنابر این تمام آیات و روایاتی که در مورد تکبر آمده است، فخر فروشی را نیز شامل می شود. البته ریشه فخر فروشی جهالت و نادانی است کما اینکه ریشه تکبر نیز همین است. زیرا انسان ای جاهل، نه کمالات را می شناسند و نه علت اصلی کمال را. به همین دلیل گاهی، معایب را کمال می پندارند و بر کمال موهوم افتخار می کنند. و یا کمالات موجود در خود را ساخته و پرداخته خود می دانند و سرمنشأ کمالات یعنی خدای متعال را فراموش میکنند، که هر دوی این خصوصیت جز از جهالت نیست.

به همین دلیل، حضرت علی رضی الله عنه میفرمایند: «**لا حُمْقَ اَعْظَمُ مِنَ الْفَخْرِ**» یعنی (حماقتی بزرگ تر از فخر فروشی به دیگران نیست).

معالجه فخرفروشی:

معالجعه و در مان رذایل اخلاقی وقتی میسر است که مبتلا به آنها، واقعاً آن را رذیله بحساب ارد، وشخصاً در پی معالجه آن اقدام کند، در غیر اینصورت معالجعه وتداوی این مرض غیر ممکن خواهد بود، زیرا کسانیکه به این مرض مبتلا شده اند، آنر ا از جمله

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخلاق حسنه بحساب آورده، و متوجه این نکته نیست که «**أکبر الفخر ألا تفخر**» است، باز داشتن آن از فخر فروشی ممکن نیست.

بنابراین علماء میفرمایند که اوّلین قدم معالجه، اینست که به شخص که به این مرض مبتلا شده است باید بفهماند که این خصلت از جمله رذایل اخلاقی بوده و باید در پی معالجه و درمان آن اقدام شود.

مرحله دوم در معالجه این مرض اینست که: عامل و علت فخر فروشی شخص مبتلا به مرض باید تشخیص داده شود.

این بدین معنی است شخصیکه فخر فروشی می کند، چه چیزی دارد که او را به این خصلت ناپسند مبتلا کرده است؟ آیا به آنچه در خود دارد مانند علم، جمال، قدرت، و یا ثروت مباهات میکند و یا آنچه در دیگران است مثل مباهات به حسب و نسب و فضیلت خویشان و اقربا.

اگر اوّلی باشد باید به او فهماند که در بخش مهمی از آنها که در اوست، ایشان هیچ نقشی ندارد مانند جمال و زیبائی که خدای متعال قدرت نمائی نموده است و وی در آن خصوص هیچ کاره است و ثانیاً همین جمال و زیبائی روزی متعفن گردیده و در نهایت تبدیل به خاک خواهد شد همان طوریکه قبلاً نطفه و آب گندیده بود. در بخش دیگر مانند ثروت و قدرت نیز اولاً باید بداند که او حمال است و برای وراث انبار می کند و دیگران خواهند خورد او حسابش را پس خواهد داد و این فخری ندارد و ثانیاً باید بداند که تمام اینها در مقابل قدرت خدای متعال هیچ است و قابل توجه نیست.

فخر فروشی از سبک سری و کوته بینی است. کسی که به کمترین داشته خود فخر می کند و دارای گران قیمت دیگران را نمی بیند، ضمن ابتلا به جهالت که فضیلت دیگران را نمی بیند، آستان ظرفیتش نیز پایین است که کمترین امتیاز ولو موهوم او را از خود بی خود می کند. چنین انسانی باید به وضع خود متأسف باشد که دیگران هفتاد شهر عشق را گشته ولی مهر سکوت بر لب زده اند ولی او اندر خم یک کوچه گم گردیده و قدمی به سوی منزل مقصود برنداشته و فضیلتی بدست نیاورده، صدایش که انکر الاصوات به تفاخر بلند است و مانند طبل توخالی، تولید صدا می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی اختصاص دارد؟

موضوع علم الیقین که در (آیه ۵ سوره تکاثر) ذکرشد: «**كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ**» (هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم‌الیقین) یعنی اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سر نوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه میروید، بی‌گمان این امر شما را از فزون طلبی و فخرفروشی بازمی دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمیگرداند، و علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخواسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بر آن دلالت کند، و علم یقین آن نسیت که اهل تصوف می پندارند که منزله است که یک شخص میتواند به آن نائل آید و بعد از آن تکالیف شرعی از او ساقط میشود زیرا میگویند خداوند متعال می فرماید: «**وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**» **(سوره الحجر: ۹۹)** (و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین مرگ تو فرارسد) و این در واقع تحریف معنای قرآن است، زیرا می گویند طبق این آیه، تکلیف فقط تا زمانی است که یک شخص به منزلت یقین نرسیده باشد، ولی به محض رسیدن به منزلت یقین، تکالیف شرعی از او ساقط میشود، ولی معنای حقیقی یقین در این آیه مرگ است، یعنی پروردگارت را برای همیشه تا آن‌گاه که زنده هستی عبادت کن، و این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات ـ همچون نماز گزاردن ـ بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید درهر وضعیت جسمی‌ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی نشسته و اگر نمی‌توانستی به پهلو»، بنابراین این آیه دلیل بر عدم صحت قول اهل تصوف است که میگویند مراد از «یقین» در این آیه» معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است که پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین میرسی عبادت کن، بنابراین وقتی یکی از آنان ـ به پندار خود ـ به حد معرفت رسیدند، تکلیف از آنها ساقط میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکی نیست که این رأی ـ چنان‌که ابن‌کثیر گفته ـ کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن‌که انبیاء و اصحابشان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عبادات شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

و در رد بر قول باطل آنها میتوان آیه دیگری را گواه گرفت که از زبان اهل دوزخ است که خداوند متعال در مورد آنها میفرماید: «**إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ**»

(سوره المدثر: ۷۴-۳۹) (مگر اصحاب یمین (که) در بوستان هایی هستند (و) هم پرسی میکنند از مجرمان (که) چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ میگویند: از نماز گزاران نبودیم و بینوایان را هم طعام نمی دادیم پیوسته همراه یاوه گویان (اهل باطل) هم صدا میشدیم و روز جزا را دروغ می‌شمردیم تا آن که یقین به سراغمان آمد). که مراد از یقین در این آیه مرگ است.

در قرآن عظیم الشان سه جمله در مورد یقین آمده است: علم الیقین، حق الیقین، عین الیقین خداوند متعال میفرماید: «**إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ**» (سوره الواقعة: ۹۵) «**كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ**» (سوره التکاثر: ۵) «**ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ**» (سوره التکاثر: ۷) و منظور از علم الیقین خبری است که متواترا توسط اشخاص امین و راستگو بیان شده باشد بطوریکه در صحت و یا وجود آن دیگر شکی نباشد، و عین الیقین وقتی است که خبری که شنیده است را مشاهده نماید، و حق الیقین وقتی است که آن خبر را معاینه و لمس میکند، بعنوان مثال، اگر اشخاص معتبر و راستگویی بگویند که عسل شیرین است، این

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمثابه علم الیقین است که شخص باور میکند که چیزی بنام عسل وجود دارد که طعمش شیرین است، و وقتیکه آنرا ببینند به مرحله عین الیقین میرسند، و وقتیکه آنرا بچشند به مرحله حق الیقین میرسند، بنابراین بهشتی که خداوند متعال بر زبان انبیاء برای مؤمنان بیان فرموده است علم الیقین است، زیرا باور دارند که در آخرت نعیم ابدی بنام بهشت وجود دارد، و وقتیکه آنرا ببینند به مرحله عین الیقین میرسند، و وقتیکه وارد بهشت میشوند و از لذتهای بهشتی استفاده میکنند به مرحله حق الیقین میرسند زیرا به چیزی که از آن خبر داده شده بودند و سپس آنرا دیدند رسیدند و آنرا چشیدند.

حقوق مسلمان با برادر مسلمان

مسلمان نسبت به حقوق و وظایف، برادر مسلمانش ایمان دارد، خود را پای بند و ملزم به احترام و ادای حقوق برادر مسلمان می‌داند. مسلمان بر این باور است که ادای احترام و حقوق برادر مسلمان عبادت و نزدیکی به خدا است، مسلمان را با خدای سبحان نزدیک میکند، زیرا این حقوق و آداب را خداوند واجب کرده است، بنابراین باید بخاطر دستور خدا آنها را رعایت نمود.

این آداب و حقوق بشرح زیر هستند:

۱- موقع ملاقات با برادر مسلمان قبل از هر چیز به او سلام کند و بگوید: «السلام علیکم ورحمۀ اللّه» و باوی مصافحه کند. جواب سلام چنین داده شود. «وعلیکم السلام ورحمۀ اللّه وبرکاته»

زیرا خداوند میفرماید: «**وَإِذَا حُيِيتُمْ بِتَحِيةٍ فَحَيوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا**» (النساء: ۸۶). «هرگاه به شما سلام گفته شد، در جواب آن کلماتی بهتر گفته شود یا بهمان اندازه اکتفا شود».

۲- وقتی برادر مسلمانی عطسه می زند «**اَلْحَمْدُ لِلّهِ**» می‌گوید، در جواب عطسه او «**یرْحَمُکَ اللّهُ**» خداوند بر تو رحم کند، گفته شود و عطسه کننده، در جواب او بگوید: «**یهْدِیکُمُ اللّهُ وَیصْلِحُ بَالَکُمْ**» خداوند مرا و تو را مورد مغفرت قرار بدهد یا اینکه خداوند شما را اصلاح کرده، هدایت‌تان کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- وقتی مسلمانی مریض شود، برادر مسلمان دیگر باید در حق او دعای صحت نموده و عیادتش کند، زیرا در حدیث صحیح آمده است: «هر مسلمان بر مسلمان دیگری پنج حق دارد: ۱- جواب دادن سلام، ۲- عیادت بیمار، ۳- تشیع جنازه، ۴- پذیرفتن دعوت، ۵- جواب گفتن به عطسه. (متفق علیه).

۴- این حق مسلمان بر مسلمان است که به هنگام وفاتش در نماز جنازه و مراسم تکفین و تدفین او شریک شوند.

۶- هرگاه برادر مسلمان از برادر مسلمانش در مورد مسئله ای مشورت کند و جویای خیر و صلاح شود، لازم است که راه خیر و صلاح به او گفته شود و دیدگاه های مفید برایش ارائه گردد، یعنی آنچه را شخص مورد مشوره برای خود مفید می داند، همان را به کسی که جویای مشوره است، ارائه دهد.

۷- هر آنچه را که مسلمان برای خود می پسندد، برای مسلمان دیگر نیز بپسندد و هر آنچه را که برای خود دوست ندارد، برای مسلمان دیگر نیز دوست نداشته باشد.

زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لَا يؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّي يحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيكْرَهُ لَهُ مَا يكْرَهُ لِنَفْسِهِ**» «مؤمن بودن بطور کامل و بمعنی واقعی کلمه منوط به این است که برای دیگران پسند کنید آنچه را که برای خودتان می پسندید، و دوست نداشته باشید برای دیگران آنچه را که برای خودتان دوست نمی پسندید».(متفق علیه).

۸- بر مسلمان واجب است که مسلمان دیگر را در موقع نیاز و ضرورت کمک کند و او را بی‌یار و مددگار نگذارد.

۹- مسلمان نباید مسلمان دیگری را اذیت و آزار برساند از تعرض به مال و حیثیت و آبروی مسلمان جداً خود داری کند، زیرا در حدیث آمده است: «**كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلي الْمُسلِمِ حَرامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ**» «همه چیز مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است و محترم است - خونش، مالش، حیثیت و آبرویش».(مسلم). مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۰- انسان مسلمان در برابر مسلمان باید فروتن باشد، و فخر فروشی نکند، جایز نیست که یک مسلمان، مسلمان دیگری را از جای مباحش که از پیش آنجا نشسته و اشغالش کرده است، بلند کند و خود در آنجا بنشیند. زیرا خداوند میفرماید: «**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**» (سوره لقمان: ۱۸).

«چهره‌ات را برای مردم عبوس نکن، روی زمین با فخر و غرور راه نرو، خداوند هیچ متکبر و فخر فروش را دوست ندارد».

۱۱- برای هیچ مسلمانی شرعاً جایز نیست که با برادر مسلمان بیش از سه روز قطع رابطه کند.

۱۲- از مسلمان غیبت و بدگوئی نشود و هیچ مسلمان، مسلمان دیگری را تحقیر نکند، مورد استهزاء قرار ندهد، عیب جوئی نکند، با نام و القاب بد کسی را یاد نکند و سخن چینی نکند. زیرا خداوند میفرماید: «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهْتُمُوهُ**» (حجرات: ۱۲). «ای مؤمنان، از بسیاری بدگمانی‌ها بپرهیزید. همانا بعضی گمان ها، گناه اند، تجسس، غیبت و بدگوئی نکنید، آیا می پسندید که گوشت برادر مرده خود را بخورید، که چنین چیزی را نمی پسندید».

و میفرماید: «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَي أَنْ يكُونُوا خَيرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَي أَنْ يكُنَّ خَيرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يتُبْ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ**» (سوره حجرات: ۱۱).

«ای مؤمنان هیچ قومی، قوم دیگری را مورد استهزاء و مسخره قرار ندهد. ممکن است آنان بهتر باشند، زنان نیز زنان دیگر را استهزاء نکنند. چه بسا زنان مورد مسخره از مسخره کنندگان بهتر باشند، یکدیگر را تحقیر نکنید و با القاب ناشایسته یکدیگر را یاد نکنید، چسپاندن نام‌های نامطلوب و برچسب‌ها با شأن مسلمانی شما هماهنگی ندارد. هر کس بعد از این گناهان توبه نکند، آنان از ستمکاران اند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۳- برای هیچ مسلمانی مجاز نیست که به ناحق از مسلمانی دیگر بدگوئی کند. خواه مرده باشد یا زنده.

۱۴- برای مسلمان مجاز نیست که نسبت به مسلمان دیگر، در دل حسد، بغض، و بدگمانی داشته و از او تجسس کند. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: با همدیگر حسد، رنجش و بغض نکنید و از همدیگر روگردان نباشید و درمعاملات یکدیگر مداخله نکنید، ای بندگان اللّه! برادروار زندگی کنید.(مسلم).

۱۵- برای مسلمان مجاز نیست که درباره مسلمانی دیگر نیرنگ و فریبکاری کند و در صدد گول زدن او باشد، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هر کس علیه مسلمانی اسلحه بکشد و هر کس در پی فریب و خدعه مسلمانان باشد، از گروه ما مسلمانان نیست». (مسلم).

۱۶- انسان مسلمان در برابر عهد و پیمان خود وفادار است. زیرا خداوند می فرماید: «**يأَيهَا الّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» (مائده: ۱). «ای مؤمنان نسبت به معاملات و عهد و پیمان خودپای بند باشید».

۱۹- هر مسلمان موظف است که از جانب خود نسبت به سایر مسلمانان عدل و انصاف را رعایت کند و با آنان چنان رفتار کند که دوست دارد با وی رفتار شود.

۲۰- انسان مسلمان باید از لغزش‌های مسلمان دیگر صرف نظر کند و عیوب او را پنهان نماید و در صدد کشف اسرار وی بر نیاید، زیرا خداوند می فرماید: «**فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنّ اللّهَ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**» (المائدة: ۱۳). «عفو کن و از آنان در گذر بفرما، همانا خداوند نیکوکاران را می‌پسندد».

۲۱- بر مسلمان واجب است که برادر مسلمانش را در صورت نیاز مساعدت کند و در تامین نیازها و رفع مشکلات او در حد توان سعی و تلاش کند. زیرا خداوند می فرماید: «**وَتَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَالتّقْوَي**» (المائدة: ۲). «در کارهای خیر و پرهیزگاری همدیگر را مساعدت کنید».

۲۲- هرگاه مسلمانی بنام خدا نزد مسلمانی دیگر پناهنده شود، باید به او پناه داده شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیارت قبور برای زنان:

در این هیچ جای شک نیست که زیارت قبور بمنظور پند گرفتن و یادآوری آخرت در شرع مشروع است، به شرط اینکه در قبرستان چیزی که موجب غضب خداوند متعال شود مانند خواستن از صاحب قبر و به کمک طلبیدن او مانند اینها نگوید.

از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «**إني نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فإن فيها عبرة، و لاتقولوا ما يسخط الرب**» (صحیح – مستدرک حاکم ۱/۳۷۴) «من (قبلاً) شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم ولی(الآن میگویم:) به زیارت قبور بروید؛ چون در آن عبرت است و چیزی نگویید که خشم خدا را برانگیزد»، و در حدیثی دیگری آمده است: «کنت نهیتکم عن زیارۀ القبور فزوروها فإنها تذکر بالآخرۀ.» (روایت مسلم)، یعنی: «من(قبلاً) شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم ولی(الآن میگویم:) به زیارت قبور بروید؛ چون شما را به یاد آخرت می اندازد» بناً زیارت قبور برای زنان هم جایز می باشد، چون زنان هم در علت زیارت قبور (پند گرفتن و یادآوری آخرت) با مردان شریک هستند.

ولی برخی از علماء زیارت قبور برای زنان را جواز ندانسته واستدلال حرام بودن آنرا به حدیثی ذیل مستند مینمایند: «**لعن الله زوارات القبور**» (صحیح - البانی)، یعنی: (خداوند لعنت کرده است زنانی که بطور مستمر زیارت قبور میکنند)، ولی این حدیث نشانگر زنانی است که زیاد به قبرستان در رفت وآمد اند.

ولی مذهب جمهور علماء اینست که این مسئله مکروه است و حرام نیست، و علت کراهت آنست که بعلت رقت قلبشان ممکن است به گریه و زاری و نیاحت بیافتند، ولی به رای مذهب امام صاحب ابو حنیفه (رح) زیارت قبور به مردان و زنان مستحب میباشد، و قول صحیح و راجح آنست که حرام نیست و زنان میتواند به زیارت قبور بروند بشرطی که آداب زیارت را رعایت کنند و جزع و گریه و زاری و نیاحت نکنند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ العصر

سورۀ «العصر» در (مکۀ مکرمه) نازل شده و دارای ۳ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَالْعَصْرِ﴿۱﴾ إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴿۲﴾ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴿۳﴾

ترجمۀ سورۀ عَصر:

بسم اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**وَالْعَصْرِ**»﴿۱﴾ قسم به زمان

«**إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**»﴿۲﴾ یقیناً انسان است در زیان

«**إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**» ﴿۳﴾ مگر آنانیکه ایمان آورده اند، وکار های شایسته انجام داده اند، (عمل صالح) وهمدیگر را به حق و درستی سفارش کرده اند وهمدیگر را به صبر وشکیبایی فرموده اند.

مفسرین ترجمه و تفاسیر متنوع را در مورد کلمۀ «العصر» بعمل آورده اند، برخی از مفسرین آنرا به «وقت عصر» ترجمه و تفسیر مینمایند.

برخی از مفسرین «العصر» را به زمانه خاص مخصوصاً عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم تعبیر نموده وبدین تر تیب مفسران می خواهند با تفاسیر مختلف در توضیح وتشریح این کلمه بپردازند.

ولی اگر استدلال و تفاسیر هریکی از این مفسرین مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، هیچ کدام از این ها دلیلی برای اختصاص «العصر» به وقت وزمانه خاص را ذکر نه نموده اند، با این توجیه ارتباط میان قسم و جواب آن از میان می رود و در این صورت با هیچ تعبیر وتاویلی نمی توان ثابت کرد که «العصر» گواهی میدهد که انسان در خسران و زیان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صیغهء «العصر» عام است که نباید آنرا «**خاص**» ساخت. ارتباط میان قسم و جواب آن نیز فقط زمانی نمایان می شود که صیغه را به حال خود «عام» بگذاریم که به این ترتیب بمعنی هر مقطع زمان وهر فراز و نشیب تاریخ بگیریم. زمان و همهء فراز و نشیب های گوناگون میدهد که انسان همواره در نتیجه بی ایمانی، عملکرد بد و ناشایسته، عدم توصیه به حق وعدم توصیه به صبر با زیان و خسران مواجه شده است.

خوانندهء محترم!

نقطهء اساسی، علمی و بی نهایت معجزه اساء که در این سوره مورد بحث قرار گرفته است، و برای هر مؤمن مسلمان قابل توجه، دقت و رعایت است همانا اینکه انسان برای نجات از خسران و زیان به چهار صفت ضرورت دارد: و این چهار صفت عبارت اند از: «ایمان، عملی صالح، توصیه به حق، و توصیه به صبر.».

در این سوره برای ما انسانها می آموزاند که انسان زمانی میتواند به فلاح و رستگاری حقیقی و واقعی دست یابد که همهء این عوامل چهار گانه راستگاری را در خود تعبیه کند. هر مسلمان باید به یاد داشته باشد که اگر یکی از اینها را بنابر عواملی و یا هم بنابر بر مصلحت دنیوی، کنار بگزارد و آنرا بی اهمیت تلقی نماید و یا اینکه هر کدام آنرا در جای خویش بطور دقیق مراعات ننماید، کشتی نجاتش در نیمه راه می ماند واز رسیدن به ساحل مطلوب که همانا سعادت ابدی است، محروم می ماند و به خسران دنیا وآخرت گرفتار می گردد.

معلومات مؤجز:

«سورهء العصر» از سوره های مکی بوده که دارای یک (۱) رکوع، (۳) سه آیت، (۱۴) چهارده کلمه، (۷۴) هفتاد و چهار حرف، و (۲۱) بیست و یک نقطه است.

فضیلت سورهء عصر:

حضرت عبید الله بن حصن فرموده است که دونفر از اصحاب رسو ل الله صلی الله علیه وسلم چنین بودند که هر گاه با هم ملاقات می کردند، تا آن زمام از همدیگر جدا نمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدند، تا برای یکدیگر سوره ی «عصر» را تلاوت نمیکردند. (رواه الطبرانی) امام شافعی(رح) فرموده است که اگر مردم تنها به همین سوره می اندیشیدند، این برای آنها کافی بود. (ابن کثیر)

سوره عصر با درنظرداشت اینکه، سوره ی بسیار کوچکی از قرآن عظیم الشان است، اما چنان جامع است که به قول حضرت امام شافعی اگر مردم این سوره را با اندیشه و تعمق در معانی و تفاسیر آن تلاوت کنند، پس برای درستی دین و دنیا کافی می باشد.

در این سوره بحث از خاسرین و زیانکار بودن همه انسان‌ها به میان میآید. درین سوره تاکید و گفته شده است که انسان زمانی از این خسران و زیانکاری نجات خواهد یافت که دارای خصوصیت: «ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق سفارش یکدیگر به صبر، هستند».

انسان و جامعه انسانی زمانی از خسران و تباهی نجات می یابد که در مسیر ایمان قرار گیرد، ایمان واعتقاد او در عملکرد صالح و شایسته او به نمایش گذاشته شده، و به حق التزام داشته باشد، دیگران را به پابندی والتزام به حق دعوت کرده و دشواری های حرکت در خط ایمان، عمل صالح و دفاع از حق را تحمل نموده، شکیبایی ورزیده، همرزم نیمه راه نبوده و بخاطر مصالح ومناصب دنیوی ومنافع مادی خویش، به راست و چپ منحرف نشود و در راه مبارزه خویش احساس خستگی نه نموده، و دیگران را با قول و عمل خود به شکیبایی فرا خوانده والگوی برای عناصر صابر و شکیبا باشد.

وجه تسمیه:

علت اینکه چرا این سوره به «العصر» نامگزاری شده، جواب همه مفسرین این اینست، چون که پروردگار با عظمت ما در بدو و آغاز این سوره به «عصر» یعنی روزگار قسم خورده است. طوریکه می فهمید که: روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و مریضی، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آنکه عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوا کلی این سوره:

طوریکه متذکر شدیم، جامع بودن این سوره به حدی است که به گفته برخی از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سورهء کوچک خلاصه و جمع بندی گردیده است.

آغاز آن از سوگند پُرمعنی به «عصر» آغاز می شود، سپس یادی از زیانکار بودن همه انسان ها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است، به میان می آورد. بعد فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا و مستثنی میسازد و میفرماید: آنها یکه دارای پروگرام برنامه چهار ماده ای میباشند عبارت اند از کسانیکه: «ایمان، عمل صالح، توصیه یکدیگر به حق، و توصیه یکدیگر به صبر» و این چهار اصل در واقع برنامه های اعتقادی، عملی، فردی و اجتماعی اسلام را در بر می گیرد.

«ایمان» تنها یک «کلمه» نیست، بلکه یک «باور قلبی» است. باوری که به زندگی انسان را «جهت» می بخشد وایمان در «چگونه زیستن» او نقشی مهم دارد و محور ارزش‌گذاری برای اندیشه ها و عملکرد های مردم است.

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هرگاه «ایمان» را مطرح می‌سازد، به دنبال آن «عمل» را نیز بیان می دارد تا نمود عینی ایمان را در عمل گوشزد کند.

بنابراین ایمان زبانی و یا اعتقاد صرف، ایمان نیست مگر آن‌که به لوازم آن چیزی که بدان معتقد شده‌ایم، ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم.

در نتیجه درک فوائد ایمان، زمانی معنا پیدا میکند که انسان علاوه بر آنچه که به زبان می آورد و باور قلبی دارد، به آنچه که پروردگار ما دستور داده نیز عمل نماید. به این ترتیب نه ایمان زبانی و باور قلبی اکتفا نه نموده بلکی در انتظار چشیدن فوائد ایمان نیز میباشد.

- ایمان به الله تعالی سلامتی جسمانی انسان را بهبود می بخشد، و یکی از ضروریات قلبی انسان بشمار میرود.

- ایمان به الله تعالی بر فکر و روح انسان اثر گذاشته و برای انسان آرامش روحی می بخشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زندگی انسان همواره مملو از مشکلات، فراز و نشیب ها و موانع است. هدف از آرامش روحی همین است که انسان مؤمن و متکی به الله تعالی در مواجه به مشکلات راحتر همه مشقات زندگی را به به اتکا به الله تعالی و ایمان بهتر و اسانتر طی کرده میتوانند. آنها وجود مشکلات با آرامش کامل روحی مشکلات را از سر راه خود برداشته و در فراز و نشیب های زندگی استوار تر قدم بر میدارند. به همین دلیل اگر توجه فرموده باشید آنعده اشخاصیکه دچار امراض روحی و روانی اند معمولاً افراد بی ایمان هستند.

خداوند متعال در «آیه ۶۲ سوره بقره» در خصوص آرامش ایمان آورندگان به الله می فرماید: «... **من ءامن باللّه و اليوم الأخر... و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.**»

(کسانیکه ایمان به الله و روز قیامت دارند... هیچ ترس و ناراحتی بر آنها نیست.)

- کسانیکه ایمان به الله دارند؛ الله متعال را به عنوان قدرتی بی منتها دوست و یاور خود می دانند طوریکه پروردگار با عظمت ما در آیه (۲۵۷ سوره بقره) چنین وعده فرموده است: «**اللّه ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الي النور**». (الله تعالی یاور مومنان است و آنها را از تاریکی به روشنایی می برد.)

- کسانیکه به الله ایمان دارند، توکل کننده کامل خویش را الله خویش قرار می دهند، طوریکه قرآن عظیم الشان در «سوره طلاق آیه ۳» با این زیبای می فرماید: «**وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**» (هر کس بر خدا توکل کند، الله او را کافی است.)

- کسانیکه به خدا ایمان دارند، نتایج امور خویش را به الله می سپارند. بناً اشخاصیکه به الله ایمان دارند با تکیه و اعتماد بر الله تعالی پس از انجام امور نتیجه کارشان را به او واگذار می کنند و اگر آن کار به نتیجه مطلوب نرسیده یقین دارند که حتما خداوندیکه دوست و یاور آنها می باشد این مساله را به صلاح بنده وی نمی دانسته لذا از این جهت آرامش دارند که اگر چه کارشان به نتیجه نرسیده اما ضرری متوجه آنها نشده چراکه حتما خداوند این امر را به صلاح فرد نمی دانسته.

- کسانیکه به الله ایمان دارند، به قضای الهی راضی می باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- کسانیکه به الله ایمان دارند، در برابر امر پروردگار تسلیم می باشند.

- یکی ازاثار ایمان به خدا، خوش بینی به جهان خلقت و هستی است. ایمان به تلقّی انسان از جهان شکل خاصی میدهد، به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می کند.

- شخص با ایمان با ابزار خوش بینی و در پرتو روشن دلی، به نتیجه مطلوب تلاش های خود امیدوار است.

در منطق شخص با ایمان، جهان نسبت به تلاش های او بی طرف و بی تفاوت نیست، بلکه دستگاه آفرینش حامی افرادی است که در راه حق و حقیقت و درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش میکنند: «**ان تَنصُروا اللّهَ یَنصُرکُم**» (سوره محمد: ۷): اگر خدا را یاری کنید (در راه حق گام بردارید) خداوند شما را یاری می کند.

اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی رود: «**اِنَّ اللّهَ لا یُضیعُ اَجرَ الُمحسنین**» (سوره توبه: ۹۰): فرد با ایمان به کمک ویاری پروردگار امیدوار است و در بحران های زندگی و برای دست یابی به اهدافش دست یاری به سوی الله دراز می کند و این امید به خدا مانع از ابتلا به اضطراب می شود.

- یکی دیگر از آثار پربرکت ایمان به الله هدفمند بودن در کارهاست. زیرا مؤمن میداند که به خودی خود به وجود نیامده و خداوندی حکیم او را به دنیا هستی آورده و برای هدف بس بزرگی که همانا عبودیت و بندگی پروردگار و جانشینی او در زمین است، خلق شده است و می‌داند که باید از رفتار و گفتارش حساب بکشد، قبل از اینکه روز حساب فرا برسد و می‌داند که باید کار کند تا زندگی کند نه اینکه زندگی کند تا کار کند. چون حساب و کتاب در راه است و روزی از خرد و درشت و کوچک و بزرگ پرسیده می‌شود، لذا باید در تمام مراحل زندگی متوجه و هوشیار باشد و کاری نکند که فردای بدون بازگشت در حضور پروردگار شرمنده باشد.

- شخصیکه دلش با حق تعالی پیوند خورده است، ممکن نیست که ترس و بیم داشته باشد.چراکه او با همه کاره عالم سروکار دارد، پس، از چه بترسد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤمن همیشه خود را غالب می‌داند، چون با موجودی پیوند دارد که همه عوالم وجود مسخر او هستند.

درآیات قرآن صفت «عزت» اختصاصا برای مؤمن به کار رفته است. عزت حالتی است برای روح که خویش را غالب می بیند. چه کسی می‌ترسد؟ آنکه خود را مغلوب می نگرد. آنگاه که از جنود نفس که دشمنان درونی‌اند شکست خورد، از همه موجودات بیرونی نیز می ترسد.

- شخصیکه به الله تعالی ایمان داشته باشد شخصی وقت شناس و در زندگی خویش دارایی نظم عالی میباشد، از اوقات خویش درراه بهتر عبادت کردن خداوند واستفاده بیشتراز لحظات زندگی وسرعت گرفتن درانجام اعمال صالح بهره می برند به همین دلیل درنظم بخشیدن به زندگی خود بسیار کوشا هستند. ازهیچ دقیقه ای درراه رسیدن به اهداف عالی خود صرف نظر نمی کنند وبه برنامه ریزی برای ساعات خویش اهتمام می ورزند.

- شخصیکه به خداوند پاک ایمان داشته باشد، همه چیز را در این دنیا خلاصه نمی کند بلکه علاوه بر این دنیا به دنیایی فراتر از جهان هستی نیز اعتقاد دارد تمامی اعمال و رفتار خود را بر همین اساس تنظیم می نماید.

- ایمان به الله در انسان نیروی مقاومت می‌آفریند و تلخیها را شیرین می‌گرداند.

- کسی که ایمان به الله دارد؛ به خاطر خدا و از ترس عاقبت وخیم نافرمانی و گناه، سنجیده عمل میکند و کاری نمی‌کند که خدا و خلق خدا را از خود برنجاند و هر کاری که می‌کند، به خاطر خدا و هر کاری که نمی‌کند باز به خاطر خداست و باید ها و نباید ها را از دین و فرمان خدا و رسول میگیرد. به همین خاطر دارای وجدانی آسوده و راحت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت سورهء عصر:

مفسرین در فضیلت سوره عصر میفرمایند: عمرو بن عاص قبل از آنکه مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمه کذاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمروبن‌عاص (رض) در جوابش گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است.

مسلیمه کذاب گفت: آن سوره چیست؟ عمروبن‌عاص آن سوره را قرائت نمود: «**وَالْعَصْرِ﴿۱﴾ إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴿۲﴾ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾**» مسلیمه کذاب بعد از استماع این سوره سخت در فکر فرو رفت وبعد از اندکی سرخویش را بالا نموده و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است. عمر و بن عاص به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلیمه کذاب شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وبر، یا وبر، و انما انت اذنان و صدر وسائرک حفر نقر ای وبر، ای وبر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگرنیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه یافتی؟

عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی.

ابن‌کثیر می‌گوید: «مسلیمه کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بت را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست».

از عبیدالله بن‌حفص (رض) روایت شده است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم با هم دیدار می کردند، از یک دیگر جدا نمی شدند تا آن‌که یکی از آنها بر دیگری سوره عصر را تا آخر نمی خواند، سپس بر یک دیگر سلام می گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند».

امام شافعی (رح) در مقام ومنزلت این سورهء عصر میفرماید: «اگر همه مردم در این سوره تدبر کنند، این سوره همه آنان را میگنجد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام شافعی (رح) می افزاید: «اگر جز این سوره هیچ سورهء دیگری نازل نمی‌شد، یقینا برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیرندهء تمام علوم قرآنی است».

ترجمه و تفسیر سورهء عصر:

«**وَالْعَصْرِ**» سوگند به زمان (که سرمایه زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است.

مفسرین می نویسند:

«**الْعَصْرِ**»: زمان. روزگار. مراد زمان و تاریخ بشریّت است که سرمایه زندگی انسانها است، و خسران و زیان آنان بر اثر گذشتن زمان عمرشان به بیهودگی است.

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن الله متعال به‌روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است».

برخی از مفسرین هدف از «عصر» را نماز عصر تعبیر نموده وبر اساس تفسیر همین تعداد از مفسرین است که: ما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است.

پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. ولی «ابن کثیر» مفسر شهیر جهان اسلام معنی اول را ترجیح داده است.

«**إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ**» (انسانها همه زیانمندند.) «**الإِنسَانَ**»: انسان مکلّف مراد است.

«**خُسْرٍ**»: زیان و ضرر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصل این است: آنان که با طلای عمر خود با شیطان معامله می‌کنند، زیان می بینند (مراجعه شود: نمل/ ۵، اعراف/ ۱۷۸، شوری/ ۴۵) و آنان که با یزدان تجارت مینمایند، سود میبرند (مراجعه شود: صف/ ۱۰ - ۱۳).

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی‌گمان انسان در خسر است» خسر وخسران: زیان کاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیانو گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته اند:

«**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**» (مگر کسانی که ایمان می آورند، و کار های شایسته و بایسته میکنند، و همدیگر را به تمسّک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمّل سختی ها و دشواریها و دردها و رنجهائی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).

«**تَوَاصَوْا**» همدیگر را سفارش کردند. «**الْحَقِّ**»: هرگونه حق و حقیقتی.

«**الصَّبْرِ**»: شکیبائی ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر اهمّیّتی است که دارد. «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کار های شایسته کرده‌اند»

یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به الله و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل‌کرده‌اند «و» مگر کسانی که »همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپاخاستن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از:

ایمان به خدای عزوجل و یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است و «مگر کسانی که» همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر» و شکیبایی در خود داری از ارتکاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

نافرمانی های خدای عزوجل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور وی.

پس صبر از خصلت های حقی است که مؤمنان صالح باید یک دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت های نیک شرف بیشتری دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپاخاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار میگیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس وارستگان مؤمن میباشد.

بنابراین، آنها باید یک دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند.

امام رازی: میگوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، پروردگار ما آن را به سفارش یک دیگر به صبر پیوسته گردانید».

خلاصه تفسیر سورهء عصر:

بصورت کل تفسیر سورهء عصر را چنین خلاصه وجمعبندی نمود: قسم به زمانه (که درآن رنج و زیان واقع می شود، که انسان (دراثر ضایع کردن عمر خویش) در زیان بزرگی قرار گرفته است، مگر کسانی که ایمان آوردند و کار های نیک انجام دادند، (این کمال خود است) و یکدیگر را بر پابندی بر دین حق توصیه نمودند، و یکدیگر را به پابندی (بر اعمال) تفهیم کردند، (این تکمیل دیگران است، پس کسانی که خود، این کمال را به دست آورند و دیگران را نیز تکمیل کنند این قبیل مردم در زیان قرار نمی گیرند، بلکه در نفع میباشند.

پیام های سورهء عصر:

۱- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن سوگند یاد کرده است. پس از عبرت های آن پند بگیریم. «**والعصر**»

۲- انسان از هر سو در خسارت است. «**لفی خسر**»

۳- انسان که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. «**انّ الانسان لفی خسر**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. «**آمنوا و عملوا الصالحات**»

۵- به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. «**تواصوا بالحقّ**»

۶- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. «**بالحقّ – بالصبر**»

۷- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. «**آمنوا و عملوا... و تواصوا**»

۸- بدون ایمان و عمل صالح و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. «**لفی خسر**» (نکره بودن «خُسر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است.)

۹- اقامه حق به استقامت نیاز دارد. «**تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر**»

۱۰- جامعه زمانی اصلاح می‌شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند وهم خودشان پند بپذیرند. «**تواصوا بالحقّ**» (کلمه «**تواصوا**» برای کار طرفینی است)

۱۱- نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. «**عملوا الصالحات**» (کلمه «**الصالحات**» به صورت جمع محلّی به الف و لام آمده است)

۱۲- ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. «**الاّ الّذین آمنوا**» (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود.

مفهوم قرآنی عمل صالح:

عمل صالح به معنای کار راست، درست و نیکو است. اگر میان دو نفر اختلاف شود برطرف کردن اختلاف و دشمنی را که راست کردن میان آن دو است، صلح می گویند. عمل صالح یعنی هر کار درست و نیکو، مفهومی است که مصادیق بسیاری دارد. در قرآن این ترکیب، در اصطلاح خاصی به کار رفته و از جایگاه بخصوصی نیز برخوردار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر اسلام را در دو مولفه اصلی و اساسی بخواهیم تعریف و تحدید کنیم یکی از دو مولفه اصلی را شکل خواهد داد. به این معنا که اسلام بر دو مولفه اصلی ایمان به حق و عمل صالح شکل می گیرد.

مسلمان و مومن کسی است که دردل به حق ایمان و باور داشته باشد و در عمل کارهای درست و نیکو انجام دهد. از این رو، ایمان توحیدی و عمل صالح را دو بال پرواز انسانیت دانسته اند و قرآن عمل صالح را در کنار کلمه طیب(حق) به عنوان بالابر یاد می کند.(سوره فاطر آیه ۱۰) و تنها کسانی را رستگار و موفق می شمارد که توانسته اند دارای ایمان و عمل صالح اند و غیر ایشان کسانی هستند که از سرمایه اصلی زیان داده اند و جزو زیانکاران و اهل خسران میباشند.

(آیات ۲ و۳ سوره عصر که در فوق گذشت).

پرسش این است که کدام مصادیق را قرآن به عنوان عمل صالح ستوده و آن را مورد توجه و اهتمام قرار داده است؟ قرآن برای عمل صالح مصادیق بسیاری را ذکر می کند که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود.

در (سوره توبه آیه ۱۲۰ و ۱۲۱) به صورت کلی و جزیی به برخی از مصادیق عمل صالح اشاره می کند و می فرماید: در راه خدا هیچ تشنگی به آن ها چیره نشود یا به رنج و سختی نیفتند یا به گرسنگی دچار نگردند یا گامی که کافران را خشمگین سازد بر ندارند یا به دشمن (حربی) دستبردی نزنند، مگر آن که عمل صالحی برایشان نوشته شود، که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد؛ و هیچ مالی چه اندک و چه بسیار هزینه نکنند و از هیچ وادی و سرزمینی نگذرند مگر آن که به حساب ایشان نوشته شود تا خدا پاداششان دهد؛ چون پاداش نیکوترین کاری که می کرده اند.

در این آیات به موارد و مصادیق چندی اشاره شده است که مصداق کلی و جزیی عمل صالح است. در همه این ها آن چه شرط اساسی و کلیدی است در راه خدا بودن عمل صالح و نیکو است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر انفاق و بذل و بخشش کم و بیشی صورت پذیرد و یا سختی و رنج های بسیاری تحمل شود و کارهای نیکویی دیگری انجام گیرد که نیت خدایی و قصد الهی در آن نباشد این کار نیکو و درست فرد همانند کار کسی است که بخواهد با یک بال پرواز کند که چنین چیزی غیر ممکن و ناشدنی است.

چنان که ایمان بدون عمل صالح نیز امکان پرواز را از فرد می گیرد. در آیات قرآن در همه موارد به شرطیت هر دو اشاره شده است و هر گاه سخنی از رستگاری و رهایی از آتش دوزخ می شود به ایمان و عمل صالح اشاره می شود. در بیش از ۷۰ آیه به این مساله توجه داده شده است که بدون تحقق هردو (ایمان و عمل صالح) رستگاری مفهومی نخواهد داشت. (نگاه کنید واژگان ایمان و عمل صالح) از سوی دیگر مومنان واقعی را کسانی می شمارد که نه تنها خود این گونه هستند، بلکه دیگران را به ایمان و عمل صالح می خوانند و سفارش می کنند. در حقیقت بر جنبه اجتماعی اسلام تاکید می شود. به یک معنا اسلام دینی است که تنها به نجات فرد نمی اندیشد بلکه نجات جامعه نیز یکی از مهم ترین مقاصد و اهداف آن را تشکیل می دهد. از این روست که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اعمال صالح در قرآن مورد توجه و تاکید قرار گرفته است.

این روش و شیوه قرآن نشان می دهد که اسلام نه تنها به نجات افراد بلکه جوامع بشری می اندیشد. رهایی و نجات و رستگاری فرد هر چند مهم است ولی این مهم جز به فراهم شدن جامعه صالح و امت درستکار تحقق نمی یابد. فرد اگر خود را برهاند و به جامعه توجه نداشته باشد نمی توان مطمئن شود که در آینده دچار گرفتاری نخواهد شد. رهایی فردی بخصوص در جوامع امروزی به رستگاری و رهایی جامعه بستگی دارد.

در خسران جنیات هم شامل اند:

درسورهء «**العصر**» وهکذا در تعداد کثیری از احادیثی پیامبر صلی الله علیه و سلم، بنی آدم و مخصوصاً مردان مورد خطاب قرار گرفته است:که انسان در خسران است ولی ذکری از زنان وجنیان درآیات متذکره بعمل نیامده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی باید یاد اورشد که: خطاب پروردگار در مورد خسران، که درآیه سوره «**العصر**» بعمل آمده است، شامل حال خسران، زنان ومردان، وحتی شامل حال خسران انس وجن نیز می گردد، زیرا دین اسلام دینی است که برای تمام مکلفین مرد و زن و جن نازل گردیده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «**النساء شقائق الرجال**» (روایت احمد)، به این معنا که زنان در امور دین مانند مردان اند، مگر در مسائلی که اسلام آنرا برای زن و مرد مستثنا دانسته و جداگانه معین کرده باشد مانند مسائل شهادت و ارث و غیره، و در مورد جن نیز در آیات قرآنی آمده است که از آنها مؤمنان و کافرانند، و خداوند میفرماید: «**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**» یعنی: (و من جن و انس را بجز برای عبادت نیافریدم)، پس جن مانند انس مکلف به عبادتند، و معنای آیه سوره عصر عموم را میرساند یعنی هم جن و هم انس در هلاکت و خسارتند مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و یکدیگر را به حق و صبر پند و اندرز دهند.

راه رسیدن به جنت:

در رسیدن به جنت مؤمن مسلمان باید سعی وتلاشی همه جانبه را بخرچ دهد، حکم شرعی همین است که راه جنت با مخالفت با هوای نفس تحقق می یابد و این به اراده قوی، آهنین و تصمیم قاطع نیاز وضرورت دارد.

در حدیثی از بخاری و مسلم که از حضرت ابی هریره روایت شده که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حجبت النار بالشهوات، و حجبت الجنۀ بالمکاره» (جامع الاصول: (۵۲۱/۱۰) شماره ۸۰۶۹) (دوزخ با لذایذ و شهوات و بهشت با نا ملایمات احاطه شده است).

همچنان در سنن نسائی، ابو داود و ترمذی از ابی هریره روایت شده که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**اذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيهَا فَذَهَبَ فَنَظَرَ إِلَيهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَي رَبِّ وَعِزَّتِکَ لَا يسْمَعُ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا ثُمَّ حَفَّهَا بِالْمَكَارِهِ ثُمَّ قَالَ يا جبْرِيلُ اذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيهَا فَذَهَبَ فَنَظَرَ إِلَيهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَي رَبِّ وَعِزَّتِکَ لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

يدْخُلَهَا أَحَدٌ» جامع الاصول: (۵۲۰/۱۰) شماره ۸۰۶۸) (برو بهشت و آنچه را که در بهشت برای مؤمنان آماده کرده‌ام ملاحظه کن.

جبرئیل رفت و بهشت و تمامی امکانات آن را مشاهده کرد و سپس برگشت و گفت: پروردگارا! سوگند به جلال و عظمتت، هر کس در باره این نعمت ها بشنود، برای ورود آن خود را مهیا میکند و وارد آن می‌شود. پس خداوند دستور دارد که بهشت بوسیله ناملایمات احاطه شود و به جبرئیل امر کرد، برو و ببین که برای بهشت و اهل بهشت چه آماده کرده‌ام. جبرئیل رفت و برگشت و گفت: پروردگارا! سوگند به جلال و عظمتت، بیم آن دارم که کسی وارد بهشت نشود).

امام نووی در شرح مسلم پیرامون حدیث اول تفسیر و توضیحاتی به شرح زیر نوشته است: این تمثیل بسیار زیبا و نشانگر فصاحت و جامعیت کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

معنی و مفهوم آن، این است که انسان تا کارهای دشوار و ناملایم به طبعیت خود را انجام ندهد، به بهشت نمی‌رسد و تا لذت‌ها ی نامشروع را فدا نکند از دوزخ نجات نمی‌یابد. آری، جنت ودوزخ با شهوات و مکاره پوشانده شده‌اند. هر کس از پرده‌ها و موانع عبور کند به محبوب می‌رسد. برداشتن موانع راه بهشت یعنی روبرو شدن با مشکلات و برداشتن موانع دوزخ یعنی رسیدن به لذت ها.

مکاره و مشکلات عبارتند از:

کوشش در عبادت، مواظبت بر آن، صبرواستقامت در برابر مشکلات راه دین،امر به معروف و نهی از منکر وتبلیغ حق ودعوت بسوی الله وجهاد حق در راه او، و فرو بردن خشم، عفو و گذشت، برد باری، صدقه، نیکی در حق کسی که نسبت به شما عمل بدی انجام داده است و صبر در برابر لذت ها و امثال آن. (شرح نووی بر مسلم: (۱۶۵/۱۷).

مدعین نبوت:

در مورد اینکه بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چه تعداد اشخاص ادعای نبوت کرده اند؟ معلومات دقیق در دست نیست، ولی در حدیث صحیحی پیامبر صلی الله علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم فرمودند: «**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللّهِ**» بخاری (۳۶۰۹). یعنی: «قیامت بر پا نمی شود مگر اینکه دجال های کذابی حدود سی نفر که همه آنان ادعای نبوت میکنند، ظاهر شوند» و در سنن ابوداود و ترمذی از ثوبان روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**وَإِنَّهُ سَيكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يزْعُمُ أَنَّهُ نَبِي وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيينَ لَا نَبِي بَعْدِي**» سنن أبی داود (۴۲۵۲). یعنی: «همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می شوند و هر یک از آنان گمان می‌کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد». و اولین نفری که ادعای پیامبری نمود، مسیلمه ی کذاب بود که بعدها توسط مسلمین کشته شد.

پیامبران دروغین در صدر اسلام:

در زمان پیامبرصلی الله علیه وسلم اشخاصی قد علم کردند، و خود را مدعیان نبوت اعلام داشتند. در این میان تعداد کمی از این افراد توانستند برای خود پیروانی، پیدا نمایند.

از معروفترین و مشهورترین این اشخاص میتوان از: مسیلمۀ بن ثمامه نام برد که در تبلیغات خویش، خود را شریک پیامبر در امر نبوّت میدانست، و اسود عنسی و طلیحه بن خویلد و... که هر یک در منطقه‌ای دعوا نبوت می کردند.

مسیلمۀ بن ثمامه:

مسیلمۀ بن ثمامۀ که با کنیه أبا ثمامۀ نیز شهرت داشت. (۱) در یکی از روز ها با تعداد از پیروان خویش نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند.او در ملاقات با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: (۲) اگر امور را چنان قرار دهی که پس از تو، امور از آن من باشد، (من به اصطلاح جانشین شما باشم) از تو پیروی خواهم کرد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم به او رو کرد در حالی‌که در دستش شاخه‌ای از نخل بود، فرمود: «اگر از من چنین چیزی که در دست من است را درخواست کنی، به تو نخواهم داد، در کار خود با آنچه خدا برایت در نظر گرفته دشمنی مکن و اگر رویگردان شوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند دنباله‌ات را خواهد برید. و من تو را همان می بینم که در خواب دیدیم (۳) «او بعد از این مباحثه با رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی قبیله خویش برگشت، وبعد از مواصلت نزد قبیله خویش، یکباره ادعای نبوّت را کرد و گفت که با پیامبر اسلام در نبوّت شریک است(۴). قابل تذکر است که او نبوّت پیامبر اسلام را رد نکرد ولی خود را مانند او پیامبر می دانست و می‌گفت من و محمد در امر نبوّت شریک هستیم.

سیرت نویسان می نویسند که:بعد از سپری شدن مدتی که مسیلمه توانست عده‌ای را گرد خود جمع کند به پیامبر نامه‌ای به محتوی ذیل نوشت:

«از مسیلمه پیامبر خداوند به محمد پیامبر خدا، درود بر تو! اما بعد، همانا که من با تو در امر (نبوّت) شریک هستم و نیمی از زمین از آن ماست و نیمی از قریش، اما قریش تجاوز میکنند».

زمانیکه نامه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بعد از مطالعه نامه شان، نامه را به مضمون ذیل عنوانی او گسیل داشت:

«از سوی محمد پیامبر خداوند به مسیلمه دروغ‌گوی، درود بر کسی که از راه رستگاری پیروی کند. اما بعد، زمین از آن خداوند است که به هرکس از بندگانش که بخواهد، به ارث می رساند و سرانجام از آن پرهیزکاران است.»(۵)،(۶).

مؤرخین مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را بنام «حبیب بن زهد» را به سوی مسیلمه گسیل داشت.

مسیلمه به فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: شهادت می‌دهد که محمد رسول و فرستاده خدا است؟ حبیب گفت: بله. مسیلمه گفت: شهادت می‌دهی که من رسول خداوند هستم. حبیب گفت: من کر و لال هستم. این کلام چندین بار رد و بدل شد تا این‌که مسیلمه اعضای او را یک به یک برید و او شهید شد. (۷)

در روایت دیگری آمده است:مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را گرفت و به یکی از آن دو گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

است؟ گفت: آری. باز پرسید: آیا به رسالت من هم شهادت میدهی؟ گفت: آری. پس او را آزاد کرد.

سپس دومی را خواست و گفت: آیا به رسالت محمد شهادت می‌دهی؟ گفت: آری. سپس پرسید آیا به رسالت من هم شهادت می‌دهی؟ جواب داد: من گنگ و لالم... و او شهید شد.

مسیلمه بعد از مرگ پیامبر ادعا کرد که با نبودن پیامبر اسلام، او تنها پیامبر موجود است و مردم باید از او اطاعت و حمایت کنند (۸)

در نهایت، خلیفه اول وقتی خطر مسیلمه را جدی دید چندین سپاه را برای جنگ با او بسیج کرد و چندین درگیری کوچک و بزرگ در میان آنان شکل گرفت که در نهایت سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید در جنگی سخت پیروز شد و مسیلمه نیز در همان جنگ کشته شد (۹)

(۱) زرکلی، **خیر الدین، الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)**، جلد ۷، صفحه ۲۲۶، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ هشتم، ۱۹۸۹م.

(۲) در برخی از نقل ها ذکر شده که او به پیش پیامبر نرفت و دیگران از او نقل قول کردند و پیامبر نیز جواب داد؛ الأعلام، ج ۷، ص ۲۲۶.

(۳) بخاری، محمد بن إسماعیل، صحیح البخاری، محقق: الناصر، محمد زهیر بن ناصر، ج ۴، ص ۲۰۳، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

(۴) مقریزی، تقی الدین، إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، ج ۱۴، ص ۲۲۹، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

(۵) اعراف، ۱۲۸: «**إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ**»

(۶) طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۱۴۶، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۷) عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: بجاوی، علی محمد، ج ۱، ص ۳۲۰، دار الجیل، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق؛ ابن اثیر جزری، عز الدین أبو الحسن، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، جلد ۱، صفحه ۴۴۳، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

(۸) البدایة و النهایة، جلد ۶، صفحه ۳۴۱.

(۹) ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون(دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر)، تحقیق: خلیل شحادة، ج ۲، ص ۵۰۲، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الهمزه

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۹ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالا وَعَدَّدَهُ﴿٢﴾ يحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴿٣﴾ كَلا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأفْئِدَةِ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيهِمْ مُؤْصَدَةٌ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴿٩﴾

معلومات مؤجز:

«**سوره الهمزه**» از جمله سوره های مکی بوده،دارای (۱) رکوع، و(۹) نه آیت، و(۳۳) سی وسه کلمه، و(۱۳۵) یکصدوسی وپنج حرف، و(۴۶) نقطه است.

وجه تسمیه:

این سوره «الهُمَزه» نام دارد زیرا الله عزوجل آن را با آیه: «**وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ**» آغاز کرده است.

همزه: کسی است که غیبت و عیجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه میزند.

مناسبت این سوره با سورۀ (العصر):

در سورۀ «**والعصر**» چنان که الله عزوجل بیان کرده انسان در خسران و هلاکت است. سپس در این سوره حال فرد خسارت دیده را با یک مثال بیان می کند.

اسباب نزول:

ابن ابو حاتم محدث مشهور جهان اسلام از عثمان بن عمر روایت کرده است: ما همواره میشنیدیم که آیه «**وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ**» در باره أبی بن خلف نازل شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از سدی روایت میکند: این آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده است.

اخنس بن شریق بن عمرو ثقفی، یکی از بزرگان واشخاص صاحب نفوذ شهر مکه بود.

که در مکه و قبل از هجرت به اقداماتی نه چندان خشونت‌آمیز علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم دست یازیداست.

اخنس از جمله سران قریش بود که نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیشنهاد هایی دادند که اخنس در آن‌جا گفت: «ما و خدایان ما را رها کن، ما نیز تو و پروردگارت را رها میکنیم»

اخنس بعد از هجرت و در جنگ بدر، به دلیل رهایی اموال از دست مسلمانان، جنگ را ترک کرده و برخی قبائل نیز از او پیروی کردند، اما او در جنگ احد در سپاه کفار بوده و فرزندش نیز در همان جنگ کشته شد. در نهایت اخنس، با فتح مکه مسلمان شده و از «مؤلّفه قلوبهم» قرار گرفته و حتی در جنگ حنین نیز در کنار مسلمانان حضور یافت. اخنس در سال‌های ابتدایی خلافت حضرت عمر، درگذشت. (بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق، زکار، سهیل، زرکلی، ریاض، ج ۱، ص ۲۳۱، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق).

ابن جریر از مردی از اهل رقه روایت می کند: این آیه در باره جمیل بن عامر جمحی نازل شده.

ابن منذر روایت کرده است: هرگاه امیه بن خلف پیامبر صلی الله علیه وسلم را می دید طعنه می زد وعیب جوی می کرد پس «**وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ**» تا آخر سوره نازل شد.

ابو حیان الأندلسی مفسر تفسیر البحر المحیط مینویسد: این سوره ممکن است در باره ای یکی از افراد زیر نازل شده باشد که عبارتند از: اخنس بن شریق، عاص بن وائل، جمیل بن معمر، ولید بن مغیره، امیهٔ بن خلف. و شکی نیست که این سوره برای هر کسی که این اوصاف را دارد، عام است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ»﴿۱﴾ (وای بر هر عیب جوی غیبت‌کننده‌ای)

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»﴿۲﴾ (همان) کسی که مال فراونی گرد آورد و شمارش کرد)

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»﴿۳﴾ (گمان می کند که مالش او را جاودانه میسازد،گمان میکند که مالش همراهیش خواهد بود)

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ»﴿٤﴾ (هرگز چنین نیست (که او گمان میکند) مسلماً در «حطمه» انداخته خواهد شد)

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»﴿۵﴾ (و تو چه دانی «حطمه» چیست؟!)

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»﴿٦﴾ (آتش برافروخته الهی است)

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَي الْأَفْئِدَةِ»﴿۷﴾ (آتشی) که بر دل ها چیره گردد (و بسوزاند).

«إِنَّهَا عَلَيهِمْ مُؤْصَدَةٌ»﴿۸﴾ (بی گمان آن (آتش) بر آن ها فرو بسته و ازهر سو آن ها را محاصره کرده است)

«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»﴿۹﴾ (در ستون‌های بلند (کشیده شده) است).

معنای اجمالی:

الله سبحانه و تعالی در این سوره به هر غیبت کننده عیب جو وعده رفتن به جهنم را می دهد.هکذا در این سوره صفتی از صفات این غیبت کننده عیب جو را بیان می کند که آن جمع کردن مال و شماریدن آن است در حالی که هیچ علاقه ای به انفاق کردن آن در راه خیر و صله رحم ندارد. و گمان میکند که اموالش او را در این دنیا جاودان خواهد کرد و هرگز نخواهد مرد در نتیجه برای به دست آوردن اموال بیشتر تلاش بیشتری میکند

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا جایی که به این نتیجه می رسد که سبب طولانی شدن عمرش در جمع اموال وسرمایه بیشتر است در حالی که نمی داند این بخل و خسیسی است که از عمر می کاهد و باعث نابودی دنیا و آخرت وی می شود ولی بر عکس عطا و بخشش عمر را طولانی تر می کند.

سپس الله عزوجل میفرماید: «**كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ**»: برای بزرگ نشان دادن آن و ایجاد ترس و وحشت.سپس در شرح حطمه میفرماید: «**نَارُ اللَّـهِ الْمُوقَدَةُ**» آتشی که هیزم آن مردم و سنگ هاست و به سبب شدید بودن «**تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ**» یعنی از جسم به قلب نفوذ می کند و با وجود چنین حرارت شدیدی آنها در آن زندانی هستند و از بیرون رفتن از آن نا امید.

و به همین دلیل است که بعد این آیه می فرماید: «**إِنَّهَا عَلَيهِمْ مُؤْصَدَةٌ**» یعنی بسته اند «**فِي عَمَدٍ**» از پشت درها کشیده شده اند در نتیجه نمی توانند از آن خارج شوند. او در آیه دیگر در قرآن عظیم الشان میفرماید: (هر گاه بخواهند از (شدت) اندوه از آنجا خارج شوند، به آن باز گردانده می شوند) (سوره حج: ۲۲) «**كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا**».

معنی کلمات:

ویل: ننگ و عذاب شدید. و برخی گفته اند: ویل دره ایست در جهنم.

لکل همزة لمزة: همزة: غیبت کننده و ناسزاگو. لمزة: عیب جو که معمولا برای تحقیر مردم عیب جویی می کند.

جمع مالاً وعدده: یعنی مال را جمع کرده و آن را چندین بار میشمارد.

لینبذن: با اهانت و تحقیر پرتاب می شود.

فی الحطمة: آتش جهنم. حطمة نامیده شده زیرا وقتی شخصی را در آن می اندازند متلاشی و منهدم می شود.

الموقدة: شعله ور و سوزان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تطلع علی الأفئدة: آتش از وسط قلب ها بالا می رود و آن را احاطه می کند. در این آیه دل را ذکر کرده زیرا محل عقاید فاسد و منشأ اعمال زشت و ناپسند است.

مؤصدة: سرپوشیده و در بسته است.

فی عمد ممدة: درستون های بلند، پس آتش درداخل این ستون ها خواهد بود.

(تفسیرنور) **درس ها وعبرت های سوره همزة:**

۱ـ این سوره بیانگر عقیده بعث و جزا هست.

۲ـ در این سوره تاکید بر اجتناب ودوری از غیبت و عیب جویی بعمل آمده است.

۳ـ در این سوره برای هر غیبت کننده و عیب جو و بخیل شدت عذاب جهنم بیان گردیده است.که در اخیر سوره هریکی از این مباحث اخلاقی به تفصیل بیان میگردد.

محتوا و فضیلت سوره:

در این سوره از کسانی بحث بعمل آمده است که: تمام توجه نیرو وقوت خویش رامتوجه جمع اوری مال نمی نمایند، اونه تنها در حب مال همه اهتمام خویش را بخرچ میدهد، بلکه تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزامی گیرند.

و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را به آتش می کشد.

پیام های عمده این سوره:

۱- یکی از آفات وخطرات ثروت‌اندوزی، تحقیر دیگران است. «**همزة لمزة... جمع مالاً و عدده**»

۲- مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و چشم خود را در کنترول خود داشته باشد. «**ویل لکلّ همزة لمزة**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- مراقب باشیم فریب مال ومتاع دنیا، مقام ومنصب دنیا را نخورد و مغرور نشود. «**یحسب انّ ماله اخلده**»

۴- آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خُرد کننده قیامت باشند. «**جمع مالاً و عدّده... لینبذنّ فی الحطمة**»

۵- نیش‌زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «**ویل لکلّ همزة لمزة... لینبذنّ فی الحطمة**»

۶- آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می‌کند. «**نار اللّه الموقدة الّتی تطلع علی الافئدة**»

۷- فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «**و ما ادراک ما الحطمة**»

۸- ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «**إنها علیم مؤصدة**» «**فی عمد ممددة**»

تفسیر سوره:

«**وَيلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ**»(**۱**) (وای بر هر اشاره گر عیبجویی» یعنی: وای بر هر غیبت کننده وطعنه زننده.

سوره «**همزه**» با یک «وای» شروع شده است: «**وَيلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. هُمَزة و لُمَزة**» چه کسی است؟

«**همزه**» وزن مبالغه است در اصل این لغت به معنای شکستن است. شخص غیبت کننده، شخص غایب را با حرف ها و نیشهای کلامش می شکند، و همزه به کسی گفته میشود که در پشت سرمردم غیبت می کند و«لمزه» به شخصی اطلاق میشود که در پیش روعیب جویی و با چشمک آبرو، با سر و اشاره کسی را مورد تحقیر و توهین قرار میدهد. در این سوره الله تعالی با لحن تهدید ولیدبن مغیره و اخنس را مورد عتاب و ملامت قرار داده است.

همزۀ یعنی آنهایی که می‌خواهند دیگران را خورد وکوچک کنند، فرق نمی کند که این عملیه خورد کردن به زبان باشد و یا با رفتار شان باشد، این تعداد اشخاص ترقی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیشرفت خویش را درتحقیر، و عیب جوی دیگران جستجو می نماید، و شخصیت دیگران را به اصطلاح ترور می نمایند.

قرآن عظیم الشان درباره همچو اشخاص غیبت گر، میگوید، این کار مثل این است که گوشت مرده‌ی برادرت را خورده باشی! تو شخصیت برادر دینی ات را خورد می‌کنی تا خودت را بالا ببری. او را بد جلوه می دهی تا خودت خوب جلوه کنی.

در برخی از حالات وضعیت چنین پیش می اید که برخی از انسان ها به تعریف وتمجید خویش می پردازد، خوب این کاری بدی نیست که کسی از خود تعریف وتمجید کند، ولی هستند انسانها ی که میخواهند در اهانت و پایین اوردن دیگران، موقف وشخصیت خویش را بالا نشان دهد، یعنی در خورد وذلیل ساختن دیگر ان میخواهند خود را نیرومند وقوت مند وصاحب قوت نشان دهد.

در حدیث شریف آمده است: «**شرار عباد الله تعالي المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الأحبة**: بدترین بندگان خدا جلّ جلاله، سخن‌چینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

«**الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ**»(۲) «آنکه مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد» یعنی: که به سبب مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و تصور میکند که به وسیله این مال، بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می شمارد.

«**لُمَزة**» کسی است؟ «الَّذِی جَمَعَ مَالًا» کسی که تمام سعی وتلاش اش درجمع‌آوری مال بمصرف میرسد.

«**وَعَدَّدَهُ**» و اینکه همیشه اورا می شمارد. اندختن مال و ثروت را برای مصرف و دادن صدقه جمع نمی کند، بلکه آنرابرای لذت بردن از شمردنش می‌خواهد. خوش دارد که مردم برایش بگوید، فلان پولدار و سرمایدار بزرگی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ**»(۳) خیال می‌کند که مالش او را جاویدان و پاینده خواهد کرد؛ وطوری گمان میکند، که هرگز نمی‌میرد! و همیشه مالش با او خواهد بود، بناً همیشه دلبسته مال خویش اند، وسرمست مال خویش است، نه فکر مرگ به ذهنش خطور میکند و نه به بعد از مرگ می اندیشد.

ولی این را فراموش کرده است که این مال وثروت اش در قبر جوابگوی اش نخواهد بود، بلکه این اعمال صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان میکند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاویدان میکند.

مفسرین در مورد اینکه شیطان از چه راه توانست آدم وحوا را در بهشت فریب دهد می نویسند:

شیطان دو چیز به آنها گفت. یکی اینکه خدا برای این گفته است که به این درخت نزدیک نشوید که «**أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ**.» (سوره اعراف آیه ۲۰) که نخواسته شما ابدی شوید، چون هر که از میوه ای این شجره بخورد عمر جاویدان پیدا می کند و «مَلَک» می شود.

«**مَلَک**» یعنی کسی که دارای امکانات خاصی است و مثل فرشته «**تملک**» دارد. می گوید آنها را با همین حرف فریب داد.

این داستان در دو آیه‌ی قرآن عظیم الشان آمده که در واقع بیان یک معنی است، در یکی از قول ابلیس میگوید «**يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى**» (سوره طه آیه ۱۲۰) (ای آدم، می خواهی تو را به درختی جاودانی راهنمایی کنم که اگر از آن بخوری، تملک و امکاناتی بیابی که هرگز کهنه نشود؟ پس معلوم می شود که بشر دو انگیزه دارد که هیچ موجود دیگری ندارد:

یکی آنکه می خواهد جاویدان بماند، و دیگر اینکه می‌خواهد امکاناتی داشته باشد که هیچ وقت از میان نرود.

حالا این سه آیه را از آخر به‌اول می خوانیم: «**يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ**. انسان گمان میکند که مال پاینده اش می‌دارد، در حالی که آنچه ما را جاویدان میکند ساختن آخرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

است؛ دنبال خیر و خدمت رفتن است؛ به نفع بندگان خدا کار کردن است؛ در پی حقیقت بودن است؛ ارزش های خدایی پیدا کردن است.

اینهاست که انسان را ابدی می سازد. «**وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ**» است (سوره کهف آیه ۴۶) (یعنی کار های نیک پایدار است. اعمال صالح است که پیش پروردگار بالاترین مقام و منزلت و عالترین پاداش را دارد.

«**كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ**»(٤) «**ولی نه**» یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه زن از خود راضی مغرور می پندارد، بلکه «**قطعاً در حطمه افگنده میشود**» یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افگنده می‌شود که همه چیز را در هم میشکند و خرد و خوار میکند.

كَلَّا لَيُنبَذَنَّ. «**نَبذ**» یعنی افتادن و افکنده شدن.

مثل چیزی که انسان چیزی را در باطله دانی می اندازد، اینها هم همان طور در «**حُطَمَة**» میافتند.

«**حُطَمَة**» در لغت هم معنی «همزة» است. «حُطَمَة» از ریشه‌ی «حَطَمَ» است و حُطَمْ یعنی درهم شکستن و خورد و پایمال کردن.

این کلمه در دو جای در قرآن عظیم الشان استعمال گردیده است، که در هر دوجای معنای جالبی دارد.

یکی از زبان مورچه هاست، که وقتی حضرت سلیمان و سپاهش میآید به هم میگویند که به لانه هایتان بروید تا «**لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيمَانُ وَجُنُودُهُ**» (سوره نمل ۱۸) مبادا سلیمان و لشکریانش پایمالتان کنند.

و دیگر راجع به فصل که برگ ها، گل ها و شاخه‌های درختان را «**حُطام**» می کند.

یعنی باد خزانی و برگ‌های خشک از درختان جدا می‌شوند و در حُطَمَهٔ افکنده میشوند.

اینها هم در زندگیشان چون دیگران را میشکستند و پایمال می‌کردند، خودشان هم در حُطَمَهٔ، که شکننده و خورد کننده است، خواهند افتاد و خورد خواهند شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ**» (**٥**) «و تو چه دانی که حطمه چیست؟» استفهام برای تفخیم، به تعجب افگندن و ترسناک معرفی کردن آتش جهنم است، گویی آتش خردکننده جهنم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمیکند.

«**نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ**»(**٦**) «آتش افروخته الهی است» یعنی: حطمه آتش فروزان الهی است که به فرمان پروردگار با عظمت برافروخته شده است.

این احساس پشیمانی و ندامت است که بروز میکند و میسوزاند. فریاد وجدان است که آتش میزند. ما انسانها زمانیکه بحث از آتش می شود، به فهم ظاهری وبیروانی آن توجه مینمایم ولی از آتش هایی که چه بسا در باطن خود ماست غافلیم.

«**الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ**»(**٧**) «آتشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آتشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می پوشاند. دلها را به یاد آوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می پوشاند، از آن‌رو که دل لطیف ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

«**إِنَّهَا عَلَيهِم مُّؤْصَدَةٌ**»(**٨**) «همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماما بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمیتوانند.

«**فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ**» (**٩**) «در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته‌اند و راه فراری ندارند.

مفسرین میگویند: «درها بر روی شان مسدود گردیده، وستون اساسی آن که از آهن است توسط میخ ها محکم گردانیده شده که امکان فرار از آن غیر ممکن است «**مُّؤْصَدَةٌ**» یعنی چیزی که از آن امکان جدایی نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟

قابل تذکر است که دین مقدس اسلام مطلقاً اندوختن و انباشته کردن مال و دارائی را حرام نکرده، و تنها هشدار شدیدی به صاحب مال اندوخته شده وارد شده است، ولی اگر زکات مالش را پرداخت نماید، سرزنشی متوجه صاحب مال نیست هرچند که اموال زیادی را از راه حلال اندوخته وذخیره کرده باشد.

پروردگار با عظمت ما درباره کسانی که زکات اموالشان را نمیدهند، میفرماید: «**وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**» (سوره توبه ۳۴). یعنی: کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.

ابو داود از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**مَا بَلَغَ أَنْ تُؤَدَّي زَكَاتُهُ فَزُكِّي فَلَيسَ بِكَنْزٍ**» أبو داود (۱۵۶۴). یعنی: «هرکس اموالش به حد نصاب زکات برسد و زکاتش را بدهد، پس کنز نیست».

کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره شود، ثروت اندوزی.

امام مالک در الموطأ (۵۹۵) از عبدالله بن دینار روایت کرده که او گفت: «**سَمِعْتُ عَبْدَ اللّهِ بْنَ عُمَرَ وَهُوَ يسْأَلُ عَنْ الْكَنْزِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ الْمَالُ الَّذِي لَا تُؤَدَّي مِنْهُ الزَّكَاةُ**».

یعنی: «شنیدم که از عبدالله بن عمر درباره کنز سوال شد که چیست؟ او گفت: مالی است که زکات آن پرداخت نشده باشد».

و امام بخاری از خالد بن اسلم روایت کرده که گفت: «**خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ أَعْرَابِي: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّهِ: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ، وَلاَ ينْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ» [التوبة: ٣٤] قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللّهُ عَنْهُمَا: «مَنْ كَنَزَهَا، فَلَمْ يؤَدِّ زَكَاتَهَا فَوَيلٌ لَهُ، إِنَّمَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ جَعَلَهَا اللّهُ طُهْرًا لِلْأَمْوَالِ**». بخاری (۱۴۰۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: همراه عبد الله بن عمر رضی الله عنه بیرون رفتیم، یک نفر اعرابی به وی گفت: درباره این آیه برایم بگو: «**وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ، وَلاَ يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**»، ابن عمر رضی الله عنه گفت: هرکس طلا و نقره اندوخته کند و زکاتش را ندهد، پس وای بر او، و این مربوط به زمانی بود که زکات فرض نشده بود، وقتی زکات فرض شد خداوند آنرا (یعنی زکات را) مایه پاکی اموال قرار داد».

و عبدالزراق در «المصنف» (۷۱۴۱) از عبید الله بن عمر از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت: «ما أدی زکاته فلیس بکنز وإن کان تحت سبع أرضین، وما کان ظاهرا لا یؤدی زکاته فهو کنز». یعنی: «آنچه زکاتش پرداخت شده باشد جزو کنز محسوب نمی شود حتی اگر زیر هفت زمین (ذخیره و پنهان شده) باشد، و آنچه ظاهر است ولی زکاتش پرداخت نشده باشد، جزو کنز است».

خلاصه اینکه: آنچه حرام و مورد هشدار است، کنزی است (یعنی مال انباشته شده ای است) که زکاتش تادیه نشود، ولی مالی که به حد نصاب نرسیده و یا به نصاب رسیده و زکاتش ادا شده باشد،؛ بعنوان کنز تلقی نخواهد شد، و اسلام اندوختن مال را حرام نکرده بلکه نپرداختن زکاتش را تحریم نموده است.

غیبت وکفاره آن:

غیبت کردن از گناهان کبیره در شرعیت اسلامی بود وشخص غیبت کننده نزد خداوند متعال معاقب خواهد شد، و خطیر بودن این گناه به دو علت است:

۱- این گناه تعدی به حق الناس است بنابراین خطر آن زیاد بوده چرا که نوعی ظلم به مردم است.

۲- غیبت کردن برای بیشتر مردم سهل و آسان است مگر برای کسی که خداوند متعال به وی رحم کرده باشد، در حالیکه این گناه نزد خداوند بزرگ و مبغوض است.

از اینرو مسلمان باید مواظب این آفت زبان باشد و خود را از گناه بزرگ آن نجات دهد، و عادت کردن زبان به غیبت مسلمانان تنها باعث فزونی بار گناهان غیبت کننده خواهد شد و براستی جبران آنهمه گناه که قسمتی از آن حق الناس است سخت و دشوار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما در مورد کفاره ای غیبت لازمست که به بعضی از نکات مهم توجه کرد:

اولاً: کفاره ای غیبت، دعای خیر کردن و طلب آمرزش و استغفار از خدا برای کسیست که غیبت او شده است.

دوماً: باید دانست که دعا و استغفار برای غیبت شونده بعنوان کفاره ای غیبت او به تنهایی کافی نیست، زیرا اصل بر این است که گناهان جز با توبه صادقانه و پشیمانی قلبی و عدم بازگشت به آن گناه پاک نمی شود، بعد از آن امید است که خداوند متعال توبه اش را بپذیرد و گناهش را ببخشد و وی را عفو نماید.

اما پایمال کردن حق الناس، جز با طلب عفو و بخشش از کسی که به وی تجاوز و ظلم شده است، و سرانجام عفو و بخشش از طرف او پاک نخواهد شد، دلیل آن حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که می فرماید: «**مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عِرْضِهِ أَوْ شَيءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيهِ**». بخاری (۲۴۴۹). یعنی: «هرکس به برادرش ظلم کرده خواه از جهت ناموس یا غیر آن، همین امروز از او طلب بخشش کند قبل از آنکه روزی فرا رسد که دینار و درهم در آن روز پذیرفته نمی‌شوند، اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمی که کرده از آن برداشته میشود و اگر کار نیک و حسنه‌ای نداشته باشد ازگناهان شخص مظلوم برداشته میشود و بر گناهان او اضافه میشود».

که در این حدیث طلب بخشش از مردم و جبران ظلم وارد شده بر آنها قبل از وفاتشان شده است، چرا که در روز قیامت جبران مظالم با حسنات و سیئات خواهد بود نه درهم و دینار و براستی که این خسارتمندی واقعی است.

سوماً: پس کسی که می خواهد نفس خود را از گناه غیبت مبرا و خلاص کند باید در طلب بخشش خواستن از کسی که غیبتش را کرده است سعی و تلاش جدی کند، یعنی از او طلب عفو و گذشت کند، و با سخنانی نرم و نیک از وی معذرت خواهی کند و تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

می تواند در این راه دریغ نورزد، حتی اگر شده و لازم شد برای وی هدایای با ارزشی بخرد تا دل وی را بدست آورد، و علما تمامی این موارد را جهت بدست آوردن رضایت جانب مقابل جایز دانسته اند.

اما بسیاری از سلف صالح و اهل علم و فقها چنین رأی داده اند که اگر طلب بخشش در امر غیبت مفسده بزرگی به دنبال داشته باشد؛ مثلاً موجب بر افروخته شدن خشم طرف شود، و موجب قطع صله ی رحم گردد، قلبها را آکنده از دشمنی و کینه نماید، در اینصورت اکثر اهل علم بر ترک طلب بخشش از وی رخصت داده اند و گفته اند که در این شرایط نیازی نیست که نزد غیبت شونده رفت و از وی بخشش خواست، و امید دارند که دعا کردن برای او (یعنی دعا برای کسی که غیبت وی شده است) و طلب آمرزش و استغفار برای وی نزد خداوند متعال بعنوان کفاره ای غیبت کفایت کند. البته بعضی دیگر از اهل علم گفته اند که گناه غیبت جز با توبه و طلب بخشش از کسی که غیبت وی شده است، پاک نمی شود و کفاره ای ندارد و دعا و استغفار برای وی نمی تواند گناه غیبت را پاک کند، البته همین دسته از علما فرموده اند که اگر غیبت شونده غایب باشد و یا فوت کرده باشد، در اینحالت دعا کردن برای او و استغفار برای وی جایز است.

خلاصه اینکه طلب آمرزش از خدا برای کسی که غیبت وی شده است عذری اضطراری است که در وقت ضرورت صورت می گیرد و شریعت اسلام حالت ضرورت را برای زدودن مفاسد و جلب مصالح در نظر می گیرد.

و لذا با توجه به مطالب فوق الذکر؛ اشتباه و تصور غلط کسانی روشن می شود که در غیبت کردن عمدی مسلمانان تساهل می کنند به این امید که استغفار و دعا برای او نزد خداوند جهت کفاره ای غیبتش و پاک شدن گناه آن کافیست! در حالیکه نمی دانند آنها از چند جهت این تصور آنها اشتباه است:

۱- آنها فراموش کرده اند که شرط توبه اساسی، ندامت و صداقت در توبه و پشیمانی به سوی خداوند متعال است، و بسیاری از مردم موفق به تحقق این شرط نمی شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- همانا اصل حقیقی در جبران حق الناس، سعی و تلاش جهت طلب بخشش از آنهاست، و اگر به فرض، خبر دادن به او (یعنی کسی که غیبتش شده است) موجب مفسده ای بزرگتری شود، در این حالت –بجای حلالیت جستن از او – به استغفار و دعا کردن برای او کفایت می شود و گرنه اصل بر اینست که نزد کسی که بر وی ظلم شده است رفت تا از او طلب گذشت شود.

۳- اگر غیبت شونده توسط شخصی دیگر با خبر شود که غیبت وی را کرده اند، در این صورت بر غیبت کننده لازمست تا مستقیماً نزد او برود و از وی بخشش بخواهد، تا شاید ناراحتی و آزار قلب غیبت شونده تمام شود و گذشت کند، و اگر گذشت نکند در اینصورت است که راهی جز استغفار و دعا کردن برای او (برای خلاص شدن از گناه این غیبت) وجود ندارد.

چهارم: در مورد شیوه و لفظ دعا و استغفار برای غیبت شونده باید گفت که دعا کردن برای او بایستی همراه با ذکر اسم او باشد و علاوه بر آن باید خود را نیز داخل دعا نمود، مثلا گفت: «اللهم اغفر لی ولفلان: بارالها! بر من و فلانی» (کسی که غیبت او را کرده ای) بیامرز.

اللهم تجاوز عنا وعنه: بارالها! از گناه ما و او درگذر.

و باید سعی نمود این دعا را در اوقات اجابت دعا و با صدق و خلوص نیت خوانده شود و از تکرار آن خسته نشود.

پنجم: لازمست اشاره شود که هدف از دعا و استغفار در حقیقت دفع عمل زشت و مقابله با آن بوسیله ی حسنات است و لذا برای رسیدن به این هدف (دفع اثر عمل زشت و گناه آن) لازم نیست که حتماً از دعا و استغفار برای مظلوم استفاده شود و عمل دیگری برای این هدف انجام نگیرد، بلکه می توان هر نوع عمل صالح دیگری انجام داد و ثوابش را به غیبت شونده اهدا نمود؛ مانند صدقه دادن بجای وی و یا کمک کردن به او، و همراهی با وی در هنگام محنت و سختی هایش و غیره، که این اعمال جایگزین اذیتی می شود که بر وی وارد شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «حق مظلوم تنها با توبه کردن ساقط نمی شود، و این حق است، و فرقی در این مورد بین کسی که به ناحق دیگری را به قتل می رساند با کسی که ظلم دیگری را بر او وارد می کند نیست، پس آنکس که از ظلم توبه کند حق مظلوم تنها با این توبه ساقط نمی شود، اما برای کامل کردن توبه اش باید برایش جبران کند؛ با همان چیزی که توسط آن بر او ظلم کرده، و اگر در دنیا آن (بدی و ظلم را) جبران نکند بایستی که در آخرت جبران کند، پس بر ظالم توبه کار لازمست که حسنات زیادی را انجام دهد، تا اگر مظلومین حقوقشان را (در آخرت از او) بازگرفتند مفلس باقی نماند، با این وجود هرگاه خدا خواست که حق مظلوم را خودش جبران کند از فضل و لطف او بدور نیست، همانطور که اگر بخواهد هرگناه غیر شرکی را برای آنکس که بخواهد می بخشد... در حدیث ترمذی که آنرا صحیح یا حسن دانسته آمده: «**إذا كان يوم القيامة فإن الله يجمع الخلائق في صعيد واحد، يسمعهم الداعي وينفذهم البصر، ثم يناديهم بصوت يسمعه من بعد كما يسمعه من قرب، أنا الملك، أنا الديان، لا ينبغي لأحد من أهل النار أن يدخل النار وله عند أحد من أهل الجنة حق حتي أقصه منه، ولا ينبغي لأحد من أهل الجنة أن يدخل الجنة ولأحد من أهل النار عنده حق حتي أقصه منه**». یعنی: هرگاه روز قیامت رسید خداوند متعال همه خلایق را در سرزمین واحدی جمع می کند، دعوتگری همه آنها را می شنواند سپس آنها را با صدایی ندا می دهد که از دور نزدیک همه می شنوند، و خداوند می گوید: من فرمانروا هستم، من دیان (قضاوت کننده) هستم، شایسته نیست هیچیک از اهل جهنم وارد دوزخ شود درحالیکه او نزد یکی از اهل بهشت حقی دارد تا آنکه آن حق را از او بستاند، و برای هیچیک از اهل بهشت شایسته نیست که وارد بهشت گردد درحالیکه کسی از اهل جهنم از او حقی دارد تا آنکه حقش را بستاند».

و در صحیح مسلم از حدیث ابو سعید خدری آمده: «**أن أهل الجنة إذا عبروا الصراط وقفوا علي قنطرة بين الجنة والنار، فيقتص لبعضهم من بعض، فإذا هذبوا ونقوا أذن**

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهم في دخول الجنة». یعنی: هرگاه اهل بهشت از صراط عبور کردند بر پلی بین بهشت و جهنم می ایستند، و بعضی از آنها از دیگران قصاص می گیرند، و هرگاه (از گناه جرمشان) پاک شدند و قصاص گردیدند به آنها اجازه ای داخل شدن به بهشت داده می شود.

و خداوند متعال نیز می فرماید: «**وَلَا يغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا**». حجرات ۱۲، یعنی: و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند. و غیبت از نوع ظلم تجاوز است. و فرمود: «**أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللّهَ إِنّ اللّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ**». یعنی: آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

که (در این آیه خداوند متعال) غیبت کنندگان را به توبه کردن آگاه می گرداند تا توبه کنند. و این در چیزی است که مظلوم را از جبران آن آگاه می کند، اما اگر او را غیبت کند یا به وی تهمتی بزند ولی مظلوم از آن باخبر نگردد، در اینصورت بعضی از علما گفته اند: از جمله شرط توبه برای ظالم این است که به مظلوم اعلام کند که وی را غیبت کرده و وی را با خبر نماید، و بعضی دیگر گفته اند خبر دادن به او شرط و لازم (حتمی) نیست، و این یکی قول بیشتر علما است، و هردو قول از امام احمد روایت شده است، اما قول او در این قضیه اینست که ظالم در حق مظلوم حسناتی انجام دهد مانند: دعا کردن و استغفار برای او، و انجام عمل صالح و اهدای ثواب آن برای وی که این موارد (بعنوان جبران کننده ی و کفاره) غیبت و تهمتش می شود. و حسن بصری گفته: کفاره ی غیبت این است که برای غیبت شونده استغفار کنی». (مجموع الفتاوی) (۱۸۷/۱۸-۱۸۹).

خلاصه اینکه قبل از هرچیز انسان مسلمان متقی باید مراقب گفتار و زبان خود باشد و زبان خویش را به بدگویی و غیبت مسلمین مشغول نسازد تا بارگناهانش را زیاد نکند، ولی اگر مرتکب این گناه کبیره گشت قبل از هرچیزی بر او لازمست تا توبه ای صادقانه کند و قلباً از غیبت آن مسلمان احساس ندامت و پشیمانی کند، بعد از آن، اصل بر اینست

(c) ketabton.com: The Digital Library

که اگر امکان داشت نزد غیبت شونده رفته و از او حلالیت بخواهد، و اگر لازم شد به طریقی قلب وی را بدست آورد تا موفق به گذشت وی شود، اما اگر ممکن بود که باخبر کردن وی از غیبتش موجب شر بزرگتری شود و خشم وی را برانگیزاند و احتمال قطع صله رحم وجود داشت، در این شرایط بعضی از علما فرموده اند که لازم نیست به او چیزی بگوید بلکه کافیست تا برای او دعای خیر و طلب آمرزش نزد خدا کند و یا برای او اعمال نیک و صدقه کند و ثوابش را برایش اهدا نماید، و بعضی دیگر از علما فرموده اند تنها راه، همان حلالیت خواستن از وی است مگر آنکه فوت کرده باشد یا غایب باشد که در اینحالت باید برایش دعا و استغفار کند، ولی رأی بیشتر علما اینست که در این شرایط لازم نیست تا نزد غیبت شونده برود و وی را باخبر کند، بلکه برایش دعای خیر و استغفار کند، امید است که کفایت کند و گناهش پاک شود.

سخن چینی:

یکی از آفات زبان که در اخلاق اسلامی از رذایل اخلاقی به شمار می رود سخن چینی یا نمّامی است. سخن چینی غالبا به این گفته می شود که سخن کسی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید، مثلا بگوید فلان درباره تو چنین و چنان گفت؟ یا نسبت به تو چنین و چنان کرد.

در حدیثی حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:«سخن‌چین به بهشت راه ندارد» (فتح الباری ۱۰ / ۴۷۲.)

از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد: «**أي الإسلام أفضل؟ فقال الله صلي الله عليه وسلم: مَنْ سلم المسلمون من لسانه ويده**» (متفق علیه) یعنی: کدام اسلام بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: آنکه مسلمانان از دست و زبان او در امان بمانند. از صفات مؤمنان نگاه داشتن زبان خود از وارد شدن به نوامیس و آبروی دیگران و دوری از بیهوده گویی است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت» (متفق علیه). یعنی: و کسی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، باید سخن خوب گوید و یا سکوت اختیار کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما کسی که از زبانش محافظت نمی کند و خبرکسی و سخن کسی را به دیگری باز می گوید این امر موجب بزرگترین و اساسی‌ترین عامل قطع روابط و شعله‌ورساختن آتش کینه و عداوت میان مردم محسوب می‌گردد، و خداوند متعال سخن‌چین را مذمت نموده است، میفرماید: «**وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِيمٍ**» (سوره قلم ۱۰ – ۱۱). «و از کسی که بسیار سوگند یاد میکند اطاعت مکن، و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و رفت می‌کند اطاعت مکن».

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار باغی از باغ های مدینه عبور میکردند و آنجا صدای دو نفر را شنیدند که در قبر های شان عذاب میشدند، ایشان فرمودند: «این دو شخص عذاب می‌شوند، البته تعذیب آنان به خاطر گناه بزرگی نیست، سپس فرمودند – آری (گناه آنان بزرگ است) یکی از آنان از ادرار خویش پرهیز نمی‌کرد، و آن دیگری سخن‌چینی (دوبهم‌زنی) می‌کرد» فتح الباری ۱ / ۳۱۷.

وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟

خداوند متعال میفرماید: «**إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً**» (اسراء: ۳۶)« (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل، همه، (و سایر اعضای دیگر انجام میدهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

همچنین میفرماید: «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَي مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**» (سوره حجرات ۶). یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

پس هرگاه فاسقی خبری رسانید باید درباره آن خبر تحقیق کرد و به محض شنیدن آن باورش نکرد و اقدام نگردد، چون تحقیق نکردن و بسنده نمودن به شنیدنِ خبر خطر بزرگی دارد و سبب می شود تا انسان مرتکب گناه گردد، چون هرگاه خبر او همانند خبر فرد عادل و راستگو پذیرفته شود به موجب ومقتضای آن حکم می شود آن گاه جان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مال هایی به ناحق تلف و ضایع می گردد که باعث پشیمانی و ندامت می شود، بلکه باید به هنگام شنیدن خبر فرد فاسق، تحقیق و بررسی کرد؛ پس اگر دلایل و قرینه ها بر صداقت او دلالت داشت به آن عمل شود و مورد تصدیق قرار گیرد، و اگر قرینه ها و دلایل بر دروغگو بودن او دلالت می کرد باید تکذیب شود.

رعایت هوشیاری در قبال سخن چین:

اگر شخص سخن چین برای کسی اطلاع می آورد، در حین استماع باید نکات ذیل جداً در نظر داشته باشد:

۱- نباید حرف سخن چین را باور کند و نباید آنرا تصدیق کند.

۲- باید او را نصیحت کند، و از چنین عملی نهی کند.

۳- نباید نسبت به برادر غائبش سوءظن داشته باشد.

۴- نباید به خود اجازه دهد که حرف سخن چین را بازگوید، و نباید بگوید فلانی این چنین گفته است، چون با این کار، خودش هم سخن چین می شود.

نباید هر چیزی را که شنید بازگوید، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «**كفي بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع**». روایت مسلم (۵) و لفظ از اوست.

یعنی: برای گناهکار بودن شخص همین کافی است که هر چیزی را شنید بازگوید.

اینها، مسایلی است که اگر انسان با جان و دل بدانها پی ببرد، دیگر مجالی برای سخن چینی دیگران باقی نمی ماند.

ولی به تاسف باید گفت که امروز وضع بالعکس است:

۱ـ به سخن چین و غیبت و بدگویی‌های غیبت‌کننده در مورد شخص مسلمان با دقت گوش میدهند.

۲ـ نه تنها به غیبت گوش فرا میدهند، بلکه از شنیدن غیبت نیز لذت میبرند و همواره مشتاق آن هستند که سخنان و اخبار ناپسند بیشتری درباره‌ی شخصی که از او غیبت میشود، بشنوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ـ علاوه بر شنیدن، خود نیز به ذکر اوصافی از شخص می پردازند که او را ناخوشایند است و بدین ترتیب جدا از شنیدن غیبت، خودشان نیز به غیبت مشغول می‌شوند.
۴ـ سخنان سخن چین را تائید و بلکه تحسین می‌کنند و بر مسلمانی که حضور ندارد، طعنه میزنند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ الفیل

این سوره در «مکه مکرمه» نازل شده و دارای ۵ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴿۱﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴿۲﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيهِمْ طَيرًا أَبَابِيلَ﴿۳﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ﴿٤﴾فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴿۵﴾

ترجمۀ مختصر:

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده مهربان

«**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ**»(۱) (ای پیامبر) آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!

«**أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ**»(۲) آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟!

«**وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ**»(۳) و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد،

«**تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ**»(٤) که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرارمی‌دادند.

«**فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ**»(۵) سرانجام آنها را همچون کاه جویده شده (و متلاشی) قرار داد!

معلومات مؤجز:

سورۀ فیل از جمله سوره های مکی بوده و دارای(۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۲۴) بیست وچهار کلمه، (۹۴) نودوچهار حرف، و (۴۶) چهل و شش نقطه است.

محتوا کلی سورۀ فیل:

این سوره چنانکه از نامش معلوم است، اشاره به داستان تاریخی معروفی و مشهور می کند که در سال تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مکه واقع شده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

و خداوند خانهٔ «**کعبه**» را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.

یاد آوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک، و آن سنگریزه های نیم بند «حجارهٔ من سجیل»درهم کوبید قدرت آنرا دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

سوره فیل بصورت کل از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول (آیات۲-۱) اعلام می‌نماید که هیچ چیز مانع خدا در سرکوب دشمنان دین نیست و امکانات مادی و نقشه‌های پیچیده آنها یارای مقاومت در برابر اراده پروردگار با عظمت را ندارد.

در بخش دوم (آیات ۵-۳) روش خداوند در سرکوب دشمنان را بیان میکند و می فرماید: همه عالم لشکر خداست و وقتی خدا بخواهد دشمنان دین را سرکوب کند، از افراد و امکاناتی استفاده می‌کند که کافران به هیچ وجه فکرش را هم نمی‌کنند، همان گونه که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک و آن سنگریزه‌های خیلی کوچکی در هم کوبید.

داستان اصحاب فیل:

داستان اصحاب فیل(ابرهه و لشکریان آن) یکی از داستان های عبرت انگیز، تاریخی و معجزه اساء و مشهوری است که در قرآن عظیم الشان در جمله سایر داستان ها تذکر رفته است.

از مضمون، محتوای واسلوب بیان این سوره بوضاحت تام فهمیده میشود که این سوره در مکه معظمه نزول یافته، وشامل پنج آیه میباشد.

ناگفته نباید گذاشت که، این سوره در سال تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم واقع شده است. وپروردگار با عظمت ما کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سر زمین یمن سوار با فیل آمده بودند حفظ کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این داستان که بنام داستان اصحاب فیل شهرت یافت، در زمان تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بوقوع پیوست.

مفسرین در مورد سر آغاز این داستان مینویسند که: ذونواس یکی از پادشاهان که بر مناطقی یمن زمام امور را بدست داشت و سالها متولی بر یمن سلطنت میکرد، دریکی از روز ها سفری را به شهر «یثرب» انجام داد، وی در این سفر تحت تاثیر تبلیغات سحر انگیزی یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرارگرفت، تاثیر تبلیغات یهودی به ذونواس به حدی بود که وی دین ابایی خویش را یعنی بت پرستی را رها و به قبولیت دین یهودی گردن نهاد.

طولی نکشید که این دین تازه بشدت در دل ذونواس اثر گذارد و ازجمله یهودیان متعصب مبدل گشت و افراطیت دینی آن تا سرحدی رسید، که در نهایت تصمیم اتخاذ کرد که مردمان سایر مناطق جزیرۀ العرب و بخصوص شهرهائیکه در تحت اداره ای حکومتی اش قرار دارد، بدین یهودیت داخل سازد. بناً طی پلان منظم پیروان سایر ادیان را تحت شکنجه، ازار و مظالم مختلف النوع قرار داد تا به اثر این فشار به ناچار مردم دین یهودیت را قبول و از آن متابعت نمایند.

ذونواس توانست در مدتی کوتاه پرگرام دعوتی خویش را بطور دقیق عملی، وتعداد زیادی از اعراب ها را بدین یهودیت ذونواس داخل گرداند.

مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن‌چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می‌کردند و بهمین جهت از پذیرفتن دین یهودیت سر پیچی وبغاوت کرده و از اطاعت«ذونواس» یهودی سرباز زدند.

ذونواس از این سرپیچی وبغاوت مردم «نجران» خوشش نیامد وبراین عمل شان خشمگین شد وتصمیم گرفت تا آنان را شکنجه و وادار به زور به قبولی دین یهودی نماید.

«ذونواس» برای تحقیق هدف دینی خویش دستور داد تا خندقی بزرگی حفر نمایند، و آتش زیادی در آن افروخته وکسانیکه در مخالفت از اساسات دین یهود باشد، آنان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید در آتش سوختاند. مبلغین «ذونواس» بتعداد کثیر ی از پیروان مسیحیان نجران را در آن خندق سوختاندن وتعدادی از انسانها را نیز طعمه شمشیر کرده و دست، پا، گوش و بینی آنها را بریده، و اساسات دینی خویش را بر مردم «نجران» قبولاندن.

مؤرخین تلفات وتعداد کشته‌شدگان این مظالم دینی را بیست هزار نفر تخمین زده اند که در تناسب تعداد نفوس آنعصر عدد بسیار زیاد بود. به عقیده گروه زیادی از مفسران قرآن‌کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سورهٔ بروج) ذکر شده است، اشاره بهمین ماجرا است.

کلمه «أخدود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و «اصحاب اخدود» جباران ستمگری بودند که زمین را می شکافتند و آن را پر از آتش نموده، مؤمنین را به جرم اینکه ایمان دارند در آن انداخته و تا آخرین نفرشان را می سوزاندند.

«**أخدود به زبان عربي الأُخدود**» (نام شهری است در جنوب شهر نجران دریمن که در سورهٔ بروج (آیه ۴) در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

طوریکه متذکر شدیم مردم متدین این شهر به دستور «یوسف ذی نواس» در آتش ظالمانه اصحاب اخدود سوزانده شدند.

مؤرخین مینویسند: نام اصلی حاکم «یوسف ذی نواس» زرعه بن تبان اسعد آبوکرب ولقبش «ذونواس» بود.

مؤرخین همچنان می افزایند: در گیر ودار این مظالم، یکی از سران مسیحیان منطقه نجران توانست از این جنگ وقتل عام جان به سلامت ببرد، و امکانات آنرا یافت که خود را از شر سربازان ذونواس مخفی وقادر به فرار از شهر شود.

این شخصی خود را به دربار امپراطور درقسطنطنیه میرساند، و داستان قتل عام وکشتار فجیع مسیحیان نجران را به امپراطور روم به شد و مد آن قصه نموده وخواستار کمک وانتقام از «ذونواس» میگردد.

امپراطور روم از شنیدن این داستان غم انگیز و سخت متأثر شده در جواب درخواست کمک اظهار داشت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشور شمااز لحاظ جغرفایی بما دور است ولی من نامه‌ای به«نجاشی» پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی شما را در این مورد کمک ومساعدت نماید.

امپراطور درقسطنطنیه نامه ای به دربار نجاشی مینویسد، نجاشی با خواندن این نامه لشکری بزرگی (قرار روایت شصت الی هفتاد هزار) نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و قوماندانی و سر لشکری این قوای به شخصی بنام «ابرهه» فرزند «صباح» که کُنیه اش ابو یکسوم بود، تسلیم می نماید.

هکذا به روایت دیگری نجاشی در رأس و قوماندانی این قوا شخصی را بنام «ارياط» مقرر می نماید و«ابرهه» راکه یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد.

«**ارياط**» از حبشه تا کنار بحر احمر خود را میرساند واز آنجا توسط کشتی ها خود را به سرزمین یمن میرساند.

ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته بجنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده، شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت‌خود را به بحر انداخته و در طوفان بحر غرق شد.

مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند. «ابرهه» پس از چندی «ارياط» را کشت و خود بجای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «ارياط» خشمگین شده بود بهر ترتیبی بود ازخود راضی کرد.

در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بُت پرستان و چه دیگران توجه و اهتمام خاصی بمکه و خانه‌کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان از احترام خاصی دارد و هر ساله تعداد کثیری از مردم یمن به زیارت آن خانه می روند و قربانیها می‌کنند، وکم کم بفکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی‌که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه‌ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای او و حبشیان دیگری که درجزیرۀ العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود، و آنها را بفکر بیرون راندن ایشان بیاندازد. لذا برای رفع این نگرانی تصمیم‌گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جائی که ممکن است در زیبائی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن‌ناحیه را بهر وسیله‌ای که هست‌بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن بزیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد آنرا «قلیس» نام‌گزاری نمود، و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلای کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه‌ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می روند، و هیچگونه توجهی به معبد با شکوه او ندارند. برعکس روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانۀ» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» می نویسد: «می گویند به کلیسای القلیس اهانتی صورت گرفت، کثافاتی در درون عبادتگاه انداخته شد و یا قسمتی از آنرا آتش زدند، عده ای آنرا رد العمل جوانان قریش در برابر اعلان ابرهه شمرده اند و برخی آنرا توطئه ابرهه برای تحریک احساسات مسیحیان گرفته اند.»

به همه حال بعد از وقوع این حادثه وآنهم در مشهور ترین مرکز عبادی ابرهه، قهر وغضب به جوش آمد و با خودعهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و قدرت معنوی واقتصادی را به یمن‌باز گرداند.

ابرهه در سال (۵۷۰ – ۵۷۱) میلادی لشکر عظیم شصت الی هفتاد هزار نفری مجهز با ۹ یا ۱۳ فیل با ساز وبرگ بزرگ نظامی بقصد ویران‌کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد. اعراب که از تصمیم ابر هه اطلاع حاصل نمودند، برای دفع حمله امادگی جنگی خویش آغاز نمودند و در این میان یکی از شیوخ قوم مشهور یمن بنام «ذونفر» قوم خود رابدفاع

(c) ketabton.com: The Digital Library

از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک‌کرده وطی تبلیغاتی حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد.

ولی نیروی قومی اش توان مقابله با نیروی های منظم ابرهه رانداشت، نیرواش شکست می خورد وشخص خودش در اسارت نیروی ابرهه در آمد و چون اورا پیش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل برسانند و«ذونفر» که‌چنان دید و گفت: مرا بقتل نرسان شاید زنده ماندن من برای توسودمند باشد.

بعد از اینکه نیرویهای «ذونفر» شکست خورد و نیرو هایش در جنگ در هم شکست، یکی دیگر از روسای قبایل یمنی بنام «نفیل بن حبیب خثعمی» بیرق جهاد را در دفاع از کعبه بلند نمود وکمر جنگ و مقابله را بر علیه نیرو ی ابراهه براه انداخت، با تعداد زیادی از مردم قبایل خثم بجنگ ابرهه آمد ولی او نیز بسرنوشت«ذونفر»دچار شد و بدست‌سپاهیان ابرهه اسیر گردید.

شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب‌شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند: مامطیع توایم و برای رسیدن بمکه و وصول بمقصدی که در پیش‌داری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و بدنبال این‌گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او کردند،و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «**مغمس**»که جائی در چهار کیلومتری مکه‌است راهنمائی کرد و چون بدانجا رسیدند «ابو رغال» مریض شد ومرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و چنانچه ابن هشام می نویسد: اکنون مردم که بدانجا می رسند بقبرابو رغال سنگ می زنند.

همینکه ابرهه در سر زمین «مغمس» رسیدند، یکی ازسرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مأمور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را چور و چپاول نموده دارایی و مواشی آنان را جمع کرده و به نزد ابراهه بیاورند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«اسود» با تعداد کثیر ی از سربازان ابراهه به نواحی چهار اطراف رفته و هر جا مال، گوسفند و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده و بنزد ابرهه بردند.

مؤرخین مینویسند در میان این اموال دوصد شتر متعلق به عبد المطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سربازان «اسود»آنها را به گروکان گرفته و بنزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از این ماجرا مطلع‌شدند نخست خواستند بجنگ ابرهه رفته و مال ومواشی یغما شده خویش را دوبار باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت نیروهای ابرهه با خبر شدند از این فکر خویش منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.

در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و برایش گفت: بشهر مکه برو و بعد از تثبیت سران و شیوخ قوم با آنان صحبت نموده و برای شان بگو ما برای جنگ و خونریزی لشکر کشی نکردیم و هدف اساسی از این لشکر کشی این است تا خانه کعبه را ویران کنیم. و اگر شما مانع پلان ما نشوید، مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.

و چون حناطه خواست بدنبال این مأموریت برود برایش گفت: اگر حس کردی که سران وشیوخ قوم نیت جنگ را به ما ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بعد از اخذ دستور به ماموریت اعطا شده خویش عازم شهر مکه شد همینکه به شهر مکه رسید به جستجوی رئیس و ملك قوم آغاز کرد، باشندگان مکه راست اورا به خانه عبد المطلب راهنمائی کردند،و او نزد عبد المطلب آمد و پیغام ابرهه را برایش رسانید، و برایش گفت که ابرهه میگوید:

(من قصد جنگ با اهالی مکه را ندارم، آمده ام تا فقط کعبه را ویران کنم، اگر با این خواهش من موافق هستید، نمایند ه خویش راغرض مذاکره وجرگه نزدم ارسال نماید.)

در این میان مردم مکه با هم جرگه شدند ودر مورد این اقدام تصمیم مشترك را اتخاذ مینمایند. سران مکه بعد از مطاله نامه تهدید آمیز ابرهه سردار مکه عبد المطلب را به منظور مذاکره نزد ابرهه میفرستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبد المطلب در جواب گفت: بخدا سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز درما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده‌فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد،وگرنه بخدا قسم ماقادر بدفع ابرهه نیستیم.

«حناطه» گفت: اکنون که شما سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا به نزد ابرهه رفته و موضوع را ایشان در میان بگزاریم.

در این میان عبد المطلب با تعداد ی از فرزندان خودبه سوی مقر حربی ابرهه حرکت کرد قبل از رسیدن عبد المطلب به قرار گاه ابرهه و قبل از ملاقات به ابرهه شخصی بنام «ذونفر» از آمدن عبد المطلب اطلاع حاصل می کند، شخصی را نزد ابرهه فرستاد واز شخصیت بزرگ قومی عبدالمطلب را آگاه ساخت و بدو گفته شد:که این مرد رهبر و زعیم قریش ویکی از شخصیت های والای این سر زمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.

میگویند عبد المطلب مرد قوی هیکل، دارای ریش مبارک، مرد چهار شانه، و سر و صورت نورانی و جذابی داشت.

همینکه عبد المطلب به نزد ابراهه آمد، ابرهه از دیدن اوسخت تحت تأثیرش قرار گرفت. میگویند ابرهه مطابق مشوره که قبلاً مشاورین شان برای بخاطر احترام در باره عبد المطلب برایش گفته بودند، از تخت خود پایین آمد وروی زمین و نزدیک او نشست. بعد از عرض سلام ابرهه سر صحبت را با عبد المطلب آغاز کرد وعزم خویش را که ویرانی وتخریب کعبه است با عبد المطلب در میان گذاشت.

عبد المطلب صحبت های ابر هه را با دقت تام گوش می کرد، ودر جریان صحبت هیچ ابراز نظر نمیکرد و چیزی نمیگفت:

در ختم صحبت ابر هه روی بطرف عبد المطلب نموده گفت: اگر شما خواهش از من داشته باشید میتوانید بگوید: عبد المطلب به ترجمان ابرهه گفت: (سربازان و لشکریان تو

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوصد رائس شتر مرا به غارت برده اند، به ایشان هدایت فرماید تا آن را دوباره بمن مسترد نمایند.)

ابرهه از این درخواست عبد المطلب سخت در تعجب افتاد به مترجم گفت: به عبد المطلب بگوید: (هنگامی که شما را دیدم عظمتی از تو در دلم بوجود آمد، ولی شنیدن صحبت شما در مورد مطالبه اموالت از و قارت نزدم کاست، عجب است که در استرداد شتر هایت اصرار داری، ولی در باره کعبه که محل عبادت شما، محل عبادت ابا واجداد تا ن بود، و من حالا برای تخریب و ویرانی اش کمر بسته ام مطلقاً حرفی بزبا ن نمی آوری!)

عبد المطلب در جواب ابرهه گفت: (انا رب الابل و ان للبیت ربآ سیمنعه!) (من مالک شتر های خود هستم و مطالبه استرداد دوباره آنرا از شما دارم، این معبد و عبادت گاه و این خانه مالک دیگری دارد که خود از آن حفاظت خواهد کرد.)

واقعاً همانطور هم شد، زمانیکه لشکریان ابر هه به منطقه وادی محسر میرسند، ابا بیل ها بر سپاه ابراهه حمله ور شدند. (تر میهم بحجارة من سجیل) به پرتاب سنگ های، بر لشکر متجاوز ابراهه آغاز مینمایند، و این لشکر شصت الی هفتاد هزار نفری ابراهه را به شکست و رسوای مواجه ساخته، وخانه کعبه را از تخریب و ویرانی نجات میدهند، اینست معجزه آسمانی که در دفاع از کعبه که در وادی محسّر به اتفاق افتاده است.

مؤرخین مینویسند: بدنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران و مواشی عبد المطلب را به او باز دهند و عبدالمطلب نیز شتران خود را گرفته و بمکه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند و شهر را تخلیه کند و بکوه ها و دره های اطراف مکه پناهنده شوند تا از یک طرف جان اطفال و خانواده های خویش را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.

عبد المطلب بعد از دستور تخلیه شهر مکه با تعدادی از سران قریش به کنار خانه کعبه آمد وحلقه در خانه را بگرفت و با اشک ریزان و قلبی سوزان بتضرع وزاری پرداخت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشکریانش رادرخواست کرد و از جمله سخنانی که بصورت نظم گفته این دوبیت است:

«**یا رب لا ارجو لهم سواکا، یا رب فامنع منهم حماکا، ان عدو البیت من عاداکا، امنعهم ان یخربوا قراکا**» (پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم - پروردگارا حمایت و لطف خویش را از ایشان بازدار - که دشمن خانه همان‌کسی است که با تو دشمنی دارد - و تو نیز آنانرا از ویرانی خانه‌ات بازدار.)

بعد از دعا اخلاصمندانه در کعبه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوه های اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

روز موعود حمله بر کعبه:

بعد از اینکه روز موعود حمله بر کعبه فرا میرسد، لشکر ابرهه در وادی محسر در میان منی ومزدلفه فیل حربی ابرهه بنام محمود (ماموت) که در پیشا پیش سربازان در حرکت بود ناگهان از حرکت ایستاد واز رفتن به سوی کعبه امتناع ورزید، با چوب زدند وبا سیخ های تیز خلاندند، ولی (ماموت) از پیشروی بسوی کعبه خود داری می کرد، ولی اگر روی فیل را به سمت دیگری می گردانید ند جُست و چالاک براه می افتاد ولی از رفتن به سوی مکه امتناع می کرد.

اولین نشانه شکست نیروی های ابرهه در همان ساعات اول حمله ظاهر شد.

رسیدن ابابیل ها:

مفسرین می نویسند که نیروی های حربی ابرهه تا هنوز مصروف در مهار کردن فیل بودند که ناگهان ابابیل ها از سوی بحر بر وادی محسر سرا زیر شدند، هر یکی از این ابا بیل ها در منقار وچنگال های خویش سنگ ریزه های حمل می کردند وبر سپاه ابرهه فرمی ریختند، بر هر یکی اصابت می کرد به شدت مجروح میشد، واز جراحت ها خون و ریم بیرون آمده، گوشت آن گندیده و فرومی ریخت.

تعداد مجروح، تعدادی بقتل رسیدند و تعدادی هم فرار را بر قرار ترجیح دادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه ها بسرش اصابت کرد، و چون وضع راچنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند، دستور داد او را بسوی یمن باز گردانند و پس از تلاش و رنج بسیاری که به یمن رسید، گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی درگذشت.

عبد المطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانست‌که خدای تعالی بمنظور حفظ خانه کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است، فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را بمردم داد و بآنها گفت: به شهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان‌بجای مانده برگیرید و مردم با خوشحالی و شوق بشهرباز گشتند. و گویند: در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد وقبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاول‌گری حریص‌تر بودند بیش‌از دیگران غنیمت بردند، و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

عده از مؤرخان مینویسند که: در صفوف لشکریان ابر هه مرض چیچک شیوع یافت و باعث هلاکت تعداد زیادی از سربازان گردید.

تفسیر سورهٔ:

«**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصحْابِ الْفِيلِ**» «آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!» این معجزه ای مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گیری است؛ تا مردم به طاعت و عبادت خدا روی آورند.

«**آلم يجعل كيدهم في تضليل**» آیا بی حاصلی ونابود نساخت چال شان؟ مگر کید و مکر آنان را بی حاصل نساخت ونتائجی به ضرر خود شان تحویل نداد؟ مگر ندیدی که پروردگار با عظمت نگذاشت تیر ابرهه به هدف اصابت کند، بر عکس سنگی که برداشته بودند که کعبه را ویران و منهدم کند، این سنگ بر پای خود شان اصابت کرد، آنان طوری سنجیده بودند که از اعتبار کعبه بکاهند، آنرا ویران کند وبا زمین یکسان نماید، برای همین منظور لشکر بزرگ و مجهزی فراهم آورد، بهانه ای برای لشکر کشی ساز

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماندهی کردند، احساسات سربازانش خویش تحت بهانه های دینی به حمله عاجل بر کعبه تحریک کردند، دیدیدکه خداوند خیر الماکرین دسیسه او را خنثی وسپاه مجهزش را یک سره نابود کرد، او و حامیان رومی آنان را خاسر و نامراد ساخت؟ شکست و نابودی لشکر مجهز ابرهه از اعتبار و مقام بزرگ کعبه را نه تنها متضرر نساخت، بلکه به همه ثابت کرد که صاحب این خانه مقدس ومعبد یکتا پرستان، خداست، در برابر هر هجومی از آن دفاع خواهد کرد.

«**وَ أَرْسَلَ عَلَيهِمْ طيراً أبابيلٍ**» «و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.» «**ابابیل**» نام پرنده‌ی خاص نیست و «**طيراً أبابيل**» یعنی: پرندگانی فوج فوج در دسته‌های پراگنده، بر سر آنها فرود آمدند. پس کلمه‌ی "طیراً" به معنای جنس پرندگان است، نه به معنای مفرد پرنده.

و در ماده «ابل» و ابابیل مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه نموده اند، و هر یک از مفسرین در مورد شکل والوان این پرندگان تفاسیر مختلفی بعمل اورده اند:

مفسران در تفسیر پرنده‌های ابابیل گفته‌اند: آنها پرندگانی‌بودند که از بحر بیرون آمده و سربازان ابرهه را با سنگهائی که‌در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند...

ابن زید گفته:که آنها پرندگانی بودند که از بحر آمدند،و در رنگ آنها اختلاف کرده‌اند، برخی گفته اند سفید بودند، و برخی گویند: سیاه بوده، و قول دیگر آنکه سبز بودند و منقارهائی همچون منقار پرندگان و دستهائی همچون دست سگان داشتند، و برخی گفته اند: سرهای شان همچون سران درندگان بوده...».

«**تَرْميهم بِحِجارةٍ مِن سِجّيل**» «که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می‌دادند.» «سجیل» در لغت آمیخته‌ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرّب (تبدیل به عربی) شده است.(مفردات راغب، ص۳۹۸.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمه «سجیل» در قرآن عظیم الشان سه بار مورد استعمال قرار گرفته است، دو بار با تعبیر «واَمطَرنا» (بر آن ها باراندیم) در آیه ۱۸۲ سوره هود و آیه ۴۵ سوره حجر آمده است و یک بار هم با تعبیر «تَرمیهِم» (پرتاب کردیم) در سوره فیل.

و در رابطه با سنگ هایی که بر سر اصحاب فیل بارید، دو مطلب بی نهایت قابل دقت است:

اول: آن سنگ ها که به هریکی از سربازان ابرهه اصابت می کرد، بدن آنان سوراخ نموده وآنان را بقتل میرساند.

دوم: با باریدن آن سنگ ها میان لشکر ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، که عده‌ای به حالت مرض به زمین افتادند و برخی مردند. این حوادث موجب فرارسربازان شده و نتوانستند در آنجا بمانند. (قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، چاپ سوم، جلد ۱۲، صفحه ۳۶۰.)

برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرندگان‌عبارت بودند از میکروبهائی که حامل طاعون بودند،و یا پشه مالاریا بودند، و یا میکروب آبله بوده اند، و در آیه شریفه هم‌کلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهدشد...»

علمای ومفسرین معاصر می افزایند: «و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می کنیم، بخصوص که هیچ مانعی نه لغوی و نه علمی برای رد این نظریه وجود نداردکه مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد، و بسیار اتفاق افتاده‌که طاعون در لشکرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت و نابودی کشانده.» («اعلام قرآن»)

همچنان مفسرین در باره «سجیل» گفته اند: گل متحجر بوده، و قول دیگرآنکه گل بوده، و قول سوم آنکه: سجیل، همان «سنگ وگل» است، و قول دیگر آنکه سنگی بوده که چون به سوارمیخورد بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می کرد،و عکرمه‌گفته: پرندگان سنگهائی را که همراه داشتند میزدند و چون به یکی از آنها اصابت می کرد بدنش آبله در

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌آورد، و عمروبن حارث بن یعقوب از پدرش روایت کرده که پرندگان مزبورسنگ ها را بدهان خود گرفته بودند، و چون میانداختند پوست‌بدن در اثر اصابت آن تاول میزد و آبله در میآورد.

تاثیر سنگریزه ها از طرق طبیعی یا قدرت الهی:

با نگاهی گذرا به سوره‌ی فیل و داستان تاریخی آن در می یابیم که هلاکت اصحاب فیل از طرق عادی و طبیعی نبوده بلکه قدرت مافوق قدرت طبیعت در آن دخالت داشته است چرا که:

الف: برخاستن پرندگان کوچک و همراه آوردن سنگریزه ها و هدف قراردادن افرادی خاص، و متلاشی کردن لشکر عظیم و... نشان از آن دارد که کسی آن‌ها را هدایت کرده است و خود به تنهایی و از طرق عادی قادر به چنین کاری نبودند.

ب: این ماجرا نشان می‌دهد که معجزات و خوارق عادات، لزومی ندارد که به دست پیامبر ظاهر شود بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند، انجام می گیرد.
(تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، جلد ۲۷، صفحه ۳۴۳.)

ج: نقل داستان اصحاب فیل از طریق وحی الهی و بیان این نکته که هلاکت اصحاب فیل معجزه بوده، دلیل دیگری بر مدعای ماست.

د: بعد از آنکه سوره‌ی فیل نازل شد به علت مشهور بودن آن و مشهود بودن معجزه‌ی الهی در هلاکت آن‌ها، قریش هیچ گونه اعتراضی در مورد نزول این سوره نکرده‌اند. اما اینکه آیا سنگریزه‌ها می‌تواند غیر از سنگ‌های معمولی و دارای مواد هسته‌ای باشد، باید گفت:

اولاً: خداوند دارای قدرت بی منتهاست و قادر است از یک سنگریزه یا گل معمولی، شخصی یا گروهی را به هلاکت برساند. «و کان الله علی کل شی قدیر.» (سوره نساء ۱۳۳)

ثانیاً: همچنین خداوند قادر است پرندگان را به مکانی بفرستد تا سنگریزه هایی بردارند که قدرت اتمی داشته باشد که اگر آزاد شود، انفجار عظمیی تولید کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و طوریکه یاد آور شدیم برخی از مفسرین احتمال داده اند که آن پرندگان، امراض آبله و حصبه را شیوع دادند و اصحاب فیل کشته شدند. (تفسیر جزء عم، شیخ محمد عبده، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۸۵، جلد ۱، صفحه ۱۶۰.)

ولی اینها در حد یک احتمال است و هلاکت اصحاب فیل نشان از معجزه الهی میباشد. طوریکه در فوق ملاحظه فرمودید اصحاب فیل با تمام شوکت و قدرت آمده بودند تا کعبه را ویران سازند، و خداوند با لشکری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید؛ پس فیلها را با پرنده‌های کوچک، و سلاحهای پیشرفته آن روز را با سنگریزه از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره‌سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.

در ادامه، آنها را به زراعت و برگی که دانه‌اش خورده شده و کاه آن باقی مانده، تشبیه نموده است:

«**فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مأكُول**» «در نتیجه آنها را همچون کاه خردشده قرار داد.» منظور این است که اصحاب فیل بعد از هدف‌گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسد های بی روح در آمدند، و یا سنگ ریزه ها، با شدت حرارتی که داشتند، اندرونشان را سوزانید. (تفسیرالمیزان، جلد۲۰، صفحه ۳۶۲.)

پروردگار با عظمت ما بعد از بیان و شرح نابودی وشکست اصحاب فیل و سربازان «ابرهه»، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله‌ای برای سوره فیل است، میفرماید:

«**لِإِيلافِ قُرَيشٍ۱ إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيفِ۲ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيتِ۳ الَّذي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ٤**»

(۱) اصحاب فیل را نابود کرد (برای الفت دادن و مأنوس کردن قریش) به یکدیگر و به مردم و سرزمین مکه، تا ظهور پیامبر خاتم را دریابند و به او بگروند).

(۲) الفت دادنشان در سفر وکوچ های زمستانی (به سوی یمن) و سفر وکوچ تابستانی (به سوی شام).

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۳) پس باید پروردگار این خانه (کعبه معظمه) را بپرستند.
(۴) آن خدایی که آنها را در گرسنگی طعام داد و از ترس ایمنی بخشید.
در سوره قریش با تمام صراحت بیان می گردد که: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش با این سرزمین مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پیامبر اسلام فراهم گردد.
منظور از «الفت» که به معنی اجتماع توأم با اُنس، انسجام و التیام بوده، ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ و منظور از«رحلت قریش» مسافرت آنان از مکه به بیرون برای تجارت است.
با این بیان معلوم شد که خداوند به قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا با مسافرت های زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛ چرا که قریش و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکونت گزیدند و بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می‌آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و... از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

عام الفیل سال تولد پیامبر اسلام:

مطابق روایات اسلامی مورخین می نویسند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه به دنیا آمده است. همچنین اکثر آنان، تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در دوازدهم ربیع الاول تاریخ دقیق بحساب می اورند (صحیح السیرۀ النبوی، ابراهیم العلی، صفحه ۴۱.)

همچنین مورخین دراین مورد اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در «عام‌الفیل» به دنیا آمده است. مادرش به هنگام تولد او در خانه ابوطالب در شعب بنی‌هاشم زندگی میکرد «السیرۀ النبویه، ابن کثیر، جلد ۱، صفحه ۴۷.)
در روایت از ابن عباس منقول است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل تولد یافت. ابی حویرث گوید شنیدم که عبد الملک مروان به قباث بن اشم گفت: «ای قباث

(c) ketabton.com: The Digital Library

تو بزرگتری یا پیامبر صلی الله علیه وسلم ؟» قباث گفت: «پیامبر خدا از من بزرگتر بود و من از او سالمندترم، پیامبر صلی الله علیه وسلم به سال فیل تولد یافت.»

مخرمه گوید: «من وپیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو به عام الفیل تولد یافتیم.» از ابن اسحاق روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم در عام الفیل به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول تولد یافت. (تاریخ الطبری/ترجمه، جلد ۲، صفحه:۷۰۷) «و کان مولد رسول الله فی عام الفیل، بینه و بین الفیل خمسون لیلۀ، میلاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عام الفیل واقع شد و میان آن و واقعه فیل پنجاه شب فاصله بود.» (تاریخ الیعقوبی، جلد ۲، صفحه:۷)

قال أبو إسحاق: إبراهیم بن المنذر: هذا وهم، و الذی لا یشک فیه أحد من علمائنا: أن رسول الله، صلّی الله علیه و سلّم، ولد عام الفیل، و بعث علی رأس أربعین سنۀ من الفیل. (دلایل النبوۀ، جلد اول صفحه ۷۹).

محمد بن عمر از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از عبد الله بن علقمۀ بن فغواء، و اسحاق بن یحیی بن طلحه از عیسی بن طلحۀ، از ابن عباس، و موسی بن عبیده، از محمد بن کعب، و محمد بن صالح از عمران بن منّاح و قیس بن ربیع از ابن اسحاق، از سعید بن جبیر، و عبد الله بن عامر اسلمی از دختران ابو تجراۀ، و حکیم بن محمد از پدرش، از قیس بن مخرمۀ همگی متفقاً برای من نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل متولد شده است.

یحیی بن معین از حجاج بن محمد، از یونس بن ابی اسحاق، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کرد که می‌گفت پیامبر در عام الفیل متولد شده است. (الطبقات‌الکبری / ترجمه، جلد۱، صفحه:۹۲)

قیل إنه ولد فی شعب بنی هاشم، و لا خلاف أنه ولد عام الفیل ؛ قیل. إنه ولد أول اثنین من ربیع الأول، و قیل: لاثنتی عشرۀ لیلۀ خلت منه عام الفیل، إذ ساقه الحبشۀ إلی مکۀ فی جیشهم یغزون البیت، فردّهم الله عنه، و أرسل علیهم طیرا أبابیل. (الاستیعاب، جلد ۱، صفحه:۳۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و قد روی عن أبی جعفر محمد بن علی بن حسین علیهم السلام: أن قدوم الفیل للنصف من المحرم، و بین الفیل و بین مولد رسول الله صلّی الله علیه و سلم خمس و خمسون لیلة. (از امام باقر علیه السلام روایت شده که آمدن اصحاب فیل در نیمه محرم بود و بین ولادت پیامبر صلی الله علیه وسلم با جریان اصحاب فیل پنجاه و پنج شب فاصله بوده است. (البدایةوالنهایة، جلد ۲، صفحه:۲۶۲) (تفصیل موضوع را میتوان در: تاریخ طبری ترجمه، جلد۲، صفحه:۷۰۷ تاریخ الیعقوبی، جلد۲، صفحه:۷ دلائل‌النبوة، جلد ۱، صفحه:۷۹ الطبقات الکبری/ترجمه، جلد ۱، صفحه:۹۲ البدایةوالنهایة، جلد ۲، صفحه:۲۶۲ مطالعه فرماید.)

سایر روایات در مورد تولد پیامبر درعام الفیل:

طوریکه گفتیم مشهور نویسندگان اسلامی تاریخ تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم را عام الفیل (همان سالی که ابرهه به خانه خدا حمله کرد) می دانند.

بعضی گفته اند ۴۰ روز پس از حمله ابرهه، بعضی گفته اند ۵۰ روز پس از حمله ابرهه امام باقر علیه السلام هم این را تایید می کند که: حمله فیلها در ۱۵ محرم بود. و رسول الله ۵۵ روز پس از آن به دنیا آمد. دیگران گفته اند که عام ا لفیل ده سال قبل از تولد حضرت بود.

این سخن ا بن ابزی بود. بعضی دیگر گفته اند عام الفیل ۲۳ سال قبل از تولد حضرت رسول الله بود که این سخن شعیب بن شعیب است.

بعضی هم در یک قول نا مانوس گفته اند حضرت رسول در سال سی ام عام الفیل به دنیا آمده است. این سخن موسی بن عقبه از زهری است.

بعضی هم گفته اند رسول ا لله ۴۰ سال پس از عام الفیل به دنیا آمد که این سخن ا بن عساکر است و این هم قابل پذیرش نیست.

خلیفه بن خیاط با چند واسطه از کلبی و او از ابی صالح و ابی صالح از ابن عباس نقل می کند که رسول الله در ۱۵ سال قبل از عام الفیل متولد شده است. که البته این سخنی غیر قابل باور است. اما خود خلیفه بن خیاط می گوید که پیامبر در سال فیل (عام الفیل) به

(c) ketabton.com: The Digital Library

دنیا آمد. (البدایه و النهایه، ابن کثیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ / ۱۹۸۶، جلد ۲ صفحه ۲۶۲).

تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم:

اکثریت مطلق از تاریخ نویسان در اثر خویش می نویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجری بعد از زوال آفتاب و در سن ۶۳ سالگی دار فانی را وداع گفت (تفصیل موضوع را میتوان در: صحیح مسلم، کتاب الفضائل، جلد ۴، صفحه ۱۸۲۵.مطالعه فرمود).

آیا کعبه هم منهدم خواهد شد:

قبل از اینکه در مورد منهدم شدن کعبه مطلب را بنویسم لازم به یاد اوری است که: ساختمان کعبه ۱۰ بار اعمار وبنیان آن گذاشته شده است.

از جمله بنیان آن توسط الملائکه، بنیان که توسط ادام علیه السلام، بینان که توسط شیث علیه السلام، بنیان که توسط ابراهیم علیه السلام و پسرش اسماعیل، بنیان العمالقه، بنیان جرهم، بنیان مضر، بنیان قریش، بنیان عبدالله ابن زبیر، وبنیان حجاج ابن یوسف الثقفی.

ساختمان فعلی کعبه از زمان حجاج بن یوسف ثقفی و بازسازی همان ساختمان در دوران خلافت «سلطان مراد چهارم» از پادشاهان عثمانی است که در سال ۱۰۴۰ هجری بر اثر سیلاب در داخل مسجد الحرام و تخریب آن از نو باسازی گردید. این ساختمان استحکام و قدرتمندی کامل دارد، که تا بحال پابرجا و استوار مانده‌است.

یادداشت:

سلطان رابع (چهارم) از جمله اولین پسر احمد اول از کوسم سلطان ویکی از خلفای امپراتوری ترک عثمانی بوده که بعد از برکناری مصطفی اول (۱۶۲۴ تا ۱۶۴۰) بر قلمرو عثمانی حکومت میکرد.

سلطان مراد چهارم درسن یازده سالگی به مقام سلطنت رسیده است، در زمان حکومت وی لشکر کشی های متعددی صورت گرفته است که از جمله میتوان از لشکر کشی: به

(c) ketabton.com: The Digital Library

قفقاز، آذربایجان، ایران، ایروان و تبریز نام برد. در زمان حکومت او بود که: صفویان، بغداد و بین النهرین در تصرف امپراتوری عثمانی در آمد.

مراد چهارم بعد از همه این خدمات وفتوحات که بنفع اسلام ومنافع حکومت عثمانی انجام داد بالاخره در سال ۱۶۴۰ میلادی آنهم در سن ۲۷ سالگی در اثر ابتلا به مریضی نقرس از این دنیا فانی چشم پوشید. انا الله وانا الیه راجعون.

آیا در آخر الزمان کعبه منهدم می شود؟

در حدیثی که امام احمد آن را در مسند خود از ابوهریره نقل می‌کند آمده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «یبایع لرجل ما بین الرکن و المقام و لن یستحل البیت إلا أهله، فإذا استحلوه فلا یسأل عن هلکة العرب، ثم تأتی الحبشة فیخربونه خرابا لا یعمر بعده أبدا و هم الذین یستخرجون کنزه»

(میان رکن (حجر اسود) و مقام ابراهیم به مرد صالحی بیعت داده میشود، تنها ساکنان مکه بیت را حلال میدانند، هرگاه اهل مکه حرمت بیت را حلال بدانند، آن روز از هلاک شدن اعراب سوال نکن. سپس مرد حبشی میآیند. بیت را خراب میکنند و چنان خراب میشود که بار دیگر آباد نمیشود و آنان کسانی هستد که خزانه بیت را بیرون میآورند). (سلسلة الاحادیث الصحیحة: (۲۴۵/۱).

از امام احمد در مسند روایت شده که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خانه کعبه را ذوالسویقتین از حبشه تخریب میکند و زیور آن را به غارت میبرند و غلاف آن را بر میدارد. آن صحنه چنان برای من واضح است که گویی من او را می بینم که با بیل و کلنگ خود ساختمان کعبه را منهدم میکند.

در صحیح بخاری آمده است، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجَرًا حَجَرًا يعْنِي الْكَعْبَةَ**» (مثل اینکه من نگاه می‌کنم، مردی سیاه رنگ با ساق کوتاهی، تک تک سنگهای کعبه را می‌شکند.) ابن کثیر در نهایهٔ سند آن را صحیح قرار داده است: (۱۷۸/۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کعبه را مردی ساق کوتاه از اهل حبشه تخریب می‌کند. ذوالسویقتین بدان جهت نام دارد که قدم های کوچکی دارد. (سویقه، تصغیر، ساق است. مردم حبشه اغلب ساق های کوتاه و باریکی دارند).

اکنون این سوال مطرح می شود که خداوند مکه را حرم قرار داده است، با این وصف چگونه آن مرد حبشی کعبه را منهدم می کند؟

جواب: امن بودن حرم برای همیشه نیست. بلکه ضرب الاجلی دارد و آن نزدیک شدن قیامت و خراب شدن دنیا است.

امام نووی می فرماید: برای آن زمان این دیدگاه صحیح است و الا حکم شرعی برای همه بندگان لازم است و خداوند آن را بر بندگانش الزامی نموده است و هرگاه انسانی متمرد حرمت کعبه را پایمال کند، خداوند جلو او را میگیرد.

همانطور که با ابرهه چنین کاری صورت گرفت. گاهی به خاطر مصلحت و حکمتی که خداوند در نظر دارد جلو چنین جنایت کارانی را نمی‌گیرد، آنطور که با قرامطه، آنانی که حرمت بیت را شکسته و در کنار حرم امن الهی جنایات ناگفتنی را مرتکب شدند.

چیزی صورت نگرفت، این سنت برای ذی الخلصه هم تکرار میشود. (تفصیل موضوع در کتاب «قیامت صغری و کبری» ؛ دکتر عمر سلیمان اشقر میتوان مطالعه فرماید.

کعبه ملایکه:

در شریعت اسلامی آمده است که: ملایکه مانند انسان های روی زمین مکانی مشابه به کعبه را در آسمان دارا میباشند که به دورا دور آن مصروف طواف هستند، و قرآن عظیم الشان این مکان را به «بیت المعمور» مسمی نموده و محل آنرا در آسمان هفتم معرفی داشته است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: در آسمان هفتم فرشتگان کعبه‌ای دارند که در آنجا مراسم حج خود را بجا میآورند. این کعبه بیت المعمور نام دارد و در سوره‌ی «طور» وپروردگار

(c) ketabton.com: The Digital Library

با عظمت ما به آن چنین سوگند یاد کرده است: «**وَالْبَيتِ الْمَعْمُورِ**» سوره طور: آیه ۴)
امام ابن کثیر در تفسیر این آیه مینویسد: «...**ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يا جبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيتُ الْمَعْمُورُ يدْخُلُهُ كُلّ يوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيهِمْ**» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است.
هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند». (بخاری (۳۲۰۷)، ومسلم (۱۶۴).
یعنی این فرشتگان در بیت‌المعمور عبادت می‌کنند و مانند اهل زمین که کعبه ی خود را طواف می کنند؛ بیت‌المعمور کعبه ی ساکنان آسمان هفتم است.
از این رو رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم خلیل علیه السلام را آنجا دید که به دیوار آن کعبه تکیه زده و نشسته بود. زیرا او بنیانگذار کعبه‌ی زمین است، و پاداش از نوع و جنس عمل است».
امام ابن کثیر در باره‌ی نقطه‌ی وقوع بیت المعمور میفرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه‌ی مکه می افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه‌ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت میکنند، و خانه‌ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.
روایت ابن کثیرمبنی بر اینکه بیت المعمور درموازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است.
ابن جریر (رض) از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و میگوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد:

بیت المعمور چیست؟ حضرت علی در جواب فرمود: «**بيت في السّماء يقال له الضراح بحيال الكعبة من فوقها، حرمته في السّماء كحرمةهذا في الأرض يصلّي فيه كلّ يوم سبعون الف ملک و لا يعودون اليه أبداً**». (ابن حجر: فتح الباری: ۳۰۸/۲.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: خانه‌ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه‌ی کعبه قرار دارد و، بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه‌ی کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار مائکه آن را زیارت میکند، و تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمیرسد.

شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره میگوید: او مستور الحال است....و آلبانی یاد آور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می‌فرماید: قتاده میگوید:

برای ما نقل شده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا میدانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه‌ای که اگر بیفتد روی کعبه می افتد...».

سپس محقّق (البانی) گفت: «خلاصه‌ی سخن اینکه جمله «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طُرُق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». (برای معلومات مزید مراجعه فرماید به: «سلسلة الأحاديث الصحيحة» شماره ۴۷۷.)

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره القریش

این سوره در «مکه» نازل شده و دارایی ٤ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ﴿١﴾ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ﴿٣﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴿٤﴾

ترجمه مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده مهربان

«**لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ**»﴿١﴾ به پاس الفت قریش.

«**إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ**»﴿٢﴾ (همان) الفت شان به سفر های زمستانی و تابستانی.

«**فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ**»﴿٣﴾ پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه (کعبه)را عبادت کنند.

«**الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ**»﴿٤﴾ همان (پروردگار) که آنها را از گرسنگی نجات داد، و از ناامنی رهائی بخشید.

خلاصه تفسیر:

از اینکه مردم قریش به سفر زمستان و تابستان عادت کرده اند، پس (بخاطر شکر این نعمت) باید مالک این خانه کعبه را عبادت کنند، آن که به آنها در گرسنگی طعام داد، و از ترس آنها را در امان گذاشت.

معلومات مختصر:

(سورۀ قریش) مکی، و دارای (۱) رکوع، (۴) چهار آیت، (۱۷) کلمه، (۷۹) هفتاد ونه حرف، و(۴۱) چهل ویک نقطه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی عده ای بر این باور اند که در مدینه نازل شده، ولی مضمون سوره و اسلوب بیان آن مخصوصاً «بخش رب هذا البیت» بر مکی بودن سوره تاکید می دارد.

مفسران بدین عقیده اند که:

سورۀ «**الفیل و قریش**» ارتباط تنگا تنگی با هم دارند، چنان معلوم می شود که همزمان ودریک مرحله نازل شده اند در هر دو خطاب متوجه قریش است.

نعمت های الهی را بیان می دارد و قریش را به سپاسگذاری دعوت می کند در یکی پیروزی بر دشمن مجهز ونیرومند را در دیگری نجات از خوف وگرسنگی را بیاد قریش می آورد و به آنان خاطر نشان میسازد، همانطوریکه پروردگار کعبه از شر اصحاب فیل نجات داد، فقر وگرسنگی شما را نیزاز میان برداشته و در عوض رزق و روزی و افر بشما ارزانی میفرماید، به حالات ترس و خوف تان خاتمه بخشیده و امان و فضای امنیت را به شما عنایت میفرماید، میتوانید در گرما و سرما، در شب وروز به سفر به پردازید وبه امور تجارتی خویش مشغول شوید وکسی نیست که برای شما و امور تجارتی شما مزاحمت خلق کند، پروردگار با عظمت خطر دشمن را دفع وبرای شما نعمت صلح را به ارمغان آورد.

خوانندۀ محترم!

طوریکه مشاهده فرمودید که بعد از شکست نیروهای ابرهه در قدم نخست به این شهر امنیت آمد و روزی از هر سو به آین شهر سرا زیر می شد، ولی باشندگان این سرزمین ناسپاسی کردند، بناًءدر مرحله اول به سراغ شان فقر آمد و در قدم بعدی خوف و بی آمنی دامن شانرا فرا گرفت.

پروردگار با عظمت ما در (سورۀ ابراهیم/۷) میفرماید: «**لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ**» (اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً بر شما میآفزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.)

در این هیچ جای شک نیست که خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکران نعمت اینست که در قدم نخست باید بطور دقیق فکر کنیم بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

مرحلۀ دوم شکران نعمت ادای به زبان است و مرحله سوم ادای شکر که از همه آن بالاتر است، مرحله عمل است.

در مجموع شکر عملی آن است که درست بیاندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده‌ایم.

محتوا سورۀ:

این سوره در حقیقت مکمِل سورۀ «فیل» محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوا این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبتهای اونسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخار شان از آن است قیام کنند.

همان گونه که سورۀ «**و الضحی**» و سورۀ «**الم نشرح**» درحقیقت یک سوره محسوب میشود، همچنین سورۀ «**فیل**» و سورۀ «**قریش**» بمثابه یک سوره می باشند، چرا که پیوند مطالب آنها بقدری است که می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد.

سوره مبارکه قریش با تأکید بر اینکه قبیله قریش ابتدایی ترین نعمت اجتماعی، یعنی انسجام درونی و بقای قبیله خود را از خدای کعبه دارد، آنان را به شکرانه این نعمت به پرستش او دعوت میکند. در انتها برای نشان دادن اهمیت این نعمت، به پیامد های آن یعنی رهایی از گرسنگی و فشار اقتصادی و ایمنی از تهدید های خارجی اشاره می‌کند.

این سوره به همه خوانندگان خود یاد آور می شود که آنان نیز همه نعمت های حیات فردی و اجتماعی خود را از لطف و تدبیر پروردگار خود دارند، از این رو باید او را بپرستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت تلاوت سوره:

ابو الحسن قزوینی فرموده است که: هر گاه شخصی از دشمن یا هم ازمصیبتی خطر داشته باشد، خواندن سوره «**لایلف قریش**» برای او، تا مین دادن او محسوب میشود امام جزری نقل فرموده است که: این عمل آزمون شده ومجرب است.

حضرت قاضی ثناء الله پس از نقل آن در تفسیر «مظهری» فرموده است که شیخ من حضرت میرزاجان جانان به من دستور فرموده است که به هنگام خوف وخطر این سوره را تلاوت نمایم، و فرموده است که: خواندن آن برای دفع هر مصیبت وبلا مجرب است، حضرت قاضی صاحب فرموده است که من بار ها آن را آزموده ام.

(معارف القرآن مؤلف دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح) مترجم حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور – سوره القریش)

ابن کثیر در تفسیر خویش فرموده است: هر کسی که موافق به این آیه عبادت خدا را انجام دهد خداوند برای او وسایل امنیت وبی خوف وخطر بودن را در دنیا فراهم می سازد، وهم چنین در آخرت، وهر کسی که از آن اعراض نماید، این هر دو امنیت از او سلب می گردند، چنان که در جایی دیگر از قرآن عظیم الشان می فرماید: «**وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**» (سورۂ نحل ۱۱۲) یعنی خداوند مثال یک روستایی را بیان فرمود که آن مآمون و محفوظ واز هرخطر مطمئن بود، رزق آن از هر طرف به وفور می آمد، سپس اهالی آن قریه به نعمت های الهی کفران نمودند، پس خداوند آنان را در اثر عملکرد شان به گرسنگی وترس مبتلا فرمود.

اسباب نزول سورۂ قریش: حاکم وغیره از ام هانی (رض) دختر ابو طالب روایت کرده اند: که رسول الله صلی االه علیه وسلم فرمود: «الله تعالی قریش را به هفت خصلت برتری داده است (من از اینها هستم، نبوت، در بانی کعبه، آب رساندن بر ای حاجیان، پیروزی بر اصحاب فیل، عبادت خدا، اینها هفت سال خدا را عبادت کردند که در آن زمان هیچ گروهی این کار را نمی کرد وخدا یک سوره را تنها در مورد آنها نازل کرده است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاکم در ادامه حدیث بیان داشته است که این سوره در باره قریش نازل شده واز گروه دیگری در این سوره یاد نشده است.

قابل یاد آوری است که: حضور پیامبرصلی الله علیه وسلم در شهر مکه طی سیزده سال اقامت ایشان به منظور تبلیغ دین اسلام و اذیت و آزار آن حضرت توسط کفار قریش همراه با نزول سوره های مکی بوده است که خداوند از وقایع تاریخی مکه به منظور یادآوری نعمت و قدرت لایزال الهی یاد می‌کنند تا کافران مکه به توحید الهی و نبوت نبوی ایمان بیاورند.

تفسیر سورۀ قریش:

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ»

«**ایلاف**» مصدر است و به معنی الفت بخشیدن، و(الفت) به معنی اجتماع توام با انسجام و انس و التیام است.

برخی از مفسران در معنی «**ایلاف**» مینویسند که: «**ایلاف**»، الفت دادن امت و مقصود، الفت دادن میان خود قریشیان یا قبایل دیگر با ایشان بوده که خداوند با نابود ساختن اصحاب فیل برای آنان فراهم آورد.

بنابراین، این سوره در دنبال سوره (فیل) قرار دارد و مضمون آن، این را ثابت می کند.

چنانکه برخی از مفسرین در اصل این دو سوره را یکی دانسته اند.

منظوراز ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه، و خانه کعبه است، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می آمدند، مراسم حج را بجا می آوردند، و مبادلات اقتصادی و فرهنگی داشتند، و ازبرکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

همه اینها در امن وامنیت زندگی بسر می بردند، و یقین همین است که اگر کعبه به لشکر کشی ابرهه ویران وامنیت آن از بین میرفت دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آیه بعد می افزاید: هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانی و تابستانی الفت بخشد.

الفت قریش در کوچ های زمستانی و تابستانی ظاهر می شود. مقصود این است که این الفت به قریش امکان داد که بتوانند از کوچ های زمستانی و تابستانی خود نهایت بهره را ببرند.

قریشیان برای تجارت در زمستان به طرف جنوب (یمن) و در تابستان به سمت شمال (شام) می رفتند. آنان دراین سفرهای تجاری سود می بردند و از این راه امرار معاش می کردند.

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ»

«برای الفت دادن قریش» الفت دادن قریش قبیله پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجارتی می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می گفتند: قریش اهل خانه خدای عزوجل هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا خدای عزوجل به قریش دستور داد تا به‌سبب الفت و ایمنی که در دو سفر تجارتی زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند را شکر بگزارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

قریش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضربن‌کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثه‌ای از آبزیان است که به کشتی‌ها حمله و ر می‌شود. قبیله قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبزی دیگر را می خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بردیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی تواند. ولی ابوحیان میگوید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع است و قریش بعد از آن‌که پراکنده بودند، جمع شدند و قصی بن‌کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

«إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

هدف ومنظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها مینگریستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند. قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین مکه، و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید.

می دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نداشت، زراعت آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروانهای تجاری تأمین می شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سر زمین یمن که هوای آن نسبۀ گرم بود روی می آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقا هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.

«الفت شان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سر زمینی است سردسیر.

شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی میگذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتی نمی بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورت شان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعالیتی نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئین شان در شهر مکه و الفت شان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمت هایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی: می‌گوید: «بدان‌که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم تر است، بدین جهت خداوند نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت به‌سویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادن شان به این‌دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت ها باشد.

«الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ»

«همان که در گرسنگی غذایشان داد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به‌سر می‌بردند، رهانید «و از بیم و ترس ایمن شان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب یک‌دیگر را غارت کرده و به‌اسارت میگرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و همتا قرار نداده و به پرستش نگیرند. ابن‌کثیر میگوید: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبیک گفت، ایمنی دنیا و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (۱۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۱۳) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی‌الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره: «**لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ...**» را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید».

سفر زمستانی و بهاری قریش:

این امر معروف ومعلوم است که سر زمین مکه مکرمه در جای موقعیت دارد که نه در انجا مزرعه است ونه در انجا باغ سر سبز ومیوه، که اهل مکه از آن استفاده نمایند، بنابر این حضرت خلیل الله بانی بیت الله، هنگام اباد شدن مکه به اهل مکه به بارگاه خداوند متعال چنین دعا فرمود: این شهر را جای امنی قرار بده، وبه اهل مکه از ثمرات رزق عطا بفرما، «ارزق اهله من الثمرات» که هر نوع میوه از بیرون آورده شود، «یجبی الیه ثمرات کل شی ء» بنابر این، مدار معیشت وزندگی اهل مکه بر این بود که آنها به خاطر تجارت به مسافرت بروند و از آنجا ضروریات خود را بیاورند.

بناءً معمول طور بود که اهالی مکه در طول سال دو باربه سفر می پرداختند، سفر اول آن سفر تابستانی که به شام (سوریه فعلی) مسافرت می کردند و امتعه خویش را بفروش میرساندند، وسفر دومی شان در طول سال در ماها ی زمستان بود که مردم قریش به سوی یمن میرفتند، و معمولاً محصولات غرب آفریقا وآسیای دور را خرید می‌کردند و نا گفته نماند که مردمان شام و مردم یمن به مردمان مکه و بخصوص قریشی ها به احترام خاصی می نگریستند.

پروردگار با عظمت ما به قریش یاد آوری می‌کند که این همه نعمت را به این قوم ارزانی نمودم، مهمترین این نعمت دین مقدس اسلام ونبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. در حالیکه قبل از اعطای این دو نعمت مصروف بت پرستی ودر جاهلت میزیستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار کعبه:

مراد از بیت «علی الاطلاق» کعبه است که توسط ابراهیم (ع) و اسماعیل(ع) بنا شده است و این خود نعمت بزرگی است که مردم قریش از آنها بهره‌مند بودند و سفر آنان به ناحیه شمال و جنوب مکه برای تجارت و بزرگی آنان در چشم سایر ملت ها نعمت دیگری است که خداوند به آنان ارزانی داشته است، اما جای تعجب اینجاست که با توجه به نعمت های گذشته و نعمت اسلام، آنان به جای عبادت پرودگار به پرستش بت های سنگی و چوبی می پرداختند. خداوند بزرگ و صاحب کعبه همان خدایی است که قریش را از گرسنگی سیر گردانید و آنان از خوف وترس ایمن ساخت.

آنچه که از تاریخ مکه واضح و مبرهن است این‌که، مکه از خطرهای تجاوز بیگانگان و بلاهای زمینی و آسمانی مصؤن مانده است و این به خاطرهمان نعمت عظیم نبوت است که از ازل خداوند در منطقه مکه مقرر فرمودند.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که: «حق تعالی از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه، را برگزید و از بنی کنانه‌قریش، را و از قریش، هاشم و از هاشم مرا برگزیدو این خانواده و شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم نعمت بزرگ و بی بدیلی بودند که خداوند به قوم قریش ارزانی داشت«.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی میفرماید: خداوند از همه فرزندان حضرت اسماعیل علیه سلام کنانه را و سپس از کنانه قریش و بعد از قریش بنی هاشم و سپس از بنی هاشم محمد صلی الله علیه وسلم را بر گزید. (البغوی عن وائله بن الاسقع)

همچنان در حدیثی دیگری میفرماید: همه مردم در خیر و شر تابع قریش هستند (رواه مسلم عن جابر، مظهری). علت بر گزیدن خداوند که در حدیث اول بیان گردیده است غالباً این است که قبایل از ملکات و استعداد خاصی برخوردارند، در زمان کفر و شرک و جاهلیت هم آنها بعضی اخلاق وملکات فوق العاده داشتند، استعداد قبول حق در آنها بسیار کامل بود، از اینجاست که صحابه کرام و اولیاء الله از گذشته اند (مظهری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

جد اعلای پیامبر «هاشم بن عبدمناف» اولین کسی بود که تجارت به شام را جهت امتعه و ارزاق گسترش داد و بعد از او قریش به طور وسیع به کار تجارت پرداختند. نام اصلی هاشم« عمروالعلاء» بود و چون به هنگام قحطی و تنگدستی محرومان اطعام مساکین میکرد و نان های خشک‌را شکسته و در آب گوشت های فراوان ترید میکرد هاشم نام گرفت.

معلومات مؤجز در مورد قریش:

«**قریش**» نام یکی از قبایل عرب است.و حضرت محمّد در آن قبیله ظهور کرد. نام قبیله قریش در سوره «**قریش**» تذکر رفته است.

برخی از مفسرین فرموده اند که: لفظ قریش از تقریش به معنی مجتمع ساختن مأخوذ است چون قصی افراد پراکنده این قبیله را جمع کرده است قبیله او به این نام موسوم شده اند. و بعضی قریش را از «قرش» به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده مشتق میدانند.

طوریکه در فوق تذکر دادیم سر زمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند.

از این روز باشندگان مکه به کار و بار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندی های خویش از خارج تامین می نمودند.

وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت، و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و رفت و آمد قبائل عرب از نقاط مختلف عرب نشین به مکه چه برای پرستش بت های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی حجه انجام میگرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آنها بود.

تجارت حجاز تقریبا در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از راه بحر به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن بود، حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تجار مکه تابستان ها به شمال می رفتند که آب و هوائی خوش داشت، و زمستان ها که هوا سرد بود، راهی جنوب می شدند.

تاجران قریش در سفرهای تجاری خود از بیابان های هولناک و مخوف می‌گذشتند، و صد ها فرسخ راه را می پیمودند. بیابان ها و دشت های سوزان که در همه جای آن سکوت مطلق حکم فرما بود. نه راهی، نه آبی و درختی، و نه آبادی و نه تعمیر.

فقط هنگام سفر به شمال یا بازگشت از آنجا از «خیبر» و از شهر «مدینه» عبور می‌کردند، و در موقع سرازیر شدن به جنوب «طائف» واقع در دوازده فرسخی مکه را می دیدند، و بعد هم وادی «**تهامه**» و نقطه مسکونی آنجا را.

در سمت چپ حرکت آنها هنگام بیرون رفتن از شهر مکه سواحل «بحر احمر» و دریای سرخ، و در سمت غرب، دشت های بی‌کران و سوزان و کوه ها و دره های مخوف فراوان وجود داشت، و آن طرف‌تر خلیج فارس، و در جنوب دریای عمان واقع بود.

تجار مکه در سفرهای تجاری خود، از وجود اعراب بدوی که به خوبی از راه های صحرا و منازل میان راه آگاه بودند، برای راهنمائی و حمایت کاروان‌های خود استفاده میکردند.

تجارت قریش در بازار های ده‌گانه آنها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می‌گرفت. اعراب در «اسواق» و بازار های خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله‌ای و خودنمائی و ارائه جنبه‌های مادی و معنوی خویش می پرداختند. این مفاخرت ها ضمن اشعار دلکش آنان و خطابه های پر شورشان، به خوبی نمایان بود.

معروف ترین این بازار های فصلی، «سوق عکاظ» بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در ایام جوانی، در آن شرکت داشته است.

مشهور ترین اسواق قریش:

«**سوق**» در زبان عربی به معنای بازار وجمع آن «**اسواق**» است. اسواق عرب، ده بازار بزرگ و همگانی فصلی بوده که در زمان جاهلیت یعنی دوران پیش از ظهور اسلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

درنقاط مختلف عربستان شهرت داشت. در حقیقت عرب را می‌توانستد در این بازار ها شناخت.

اسواق عرب پس از مراسم حج آنها که در ماه رجب و ذی‌الحجه در مکه و عرفات و منا انجالم میگرفت، و شعار بزرگ قبائل عرب بود، مهمترین مراسم و کنگره بزرگ آنها در ماه های مختلف سال به شمار میرفت.

محل برگزاری بازار های دهگانه عرب در کشور کنونی اردن، یمن، عدن، حضرموت، بحرین، مسقط و عمان و نجد یعنی عربستان کنونی بود.

در این قلمرو وسیع شبه جزیره تقریبا از مجموع قبائل عرب اعم از بت پرست و نصرانی و یهودی و ستاره پرست و پیروان سایر ادیان و عقاید خرافی، از شام و عراق و یمن و بحرین و سواحل خلیج فارس و نجد و یمامه و تهامه و حجاز شرکت می جستند. برنامه کار آنها و شرکت در این بازر ها این بود که از ماه ربیع الاول آغاز میگردید تا در ماه ذی الحجه پس از شرکت در آخرین بازار ها بتوانند به مکه بیایند و در مراسم حج حضور یابند و بعد از پایان موسم به میان قبایل خود، بازگردند.

بنابر این قبایل عرب در دوره سال شخصیت و منافع مادی و معنوی خود را بدین گونه تامین میکردند. این غیر از سفرهای تجاری عرب به یمن و شام وفارس و حبشه و دیگر نقاط بود.

تجار عرب کالاهای خود را که از این کشورها می آوردند اغلب در اسواق دهگانه خود عرضه می‌کردند و بقیه شرکت کنندگان نیز آنها را با محصولات خود مبادله مینمودند.

یعقوبی مورخ مشهور «بازارهای دهگانه عرب را که در آنها برای مبادله تجاری و داد و ستد خود اجتماع می‌کردند، و سایر مردم هم در آنها گرد می‌آمدند، و بدان وسیله از تامین خون ومال خود برخوردار میگشتند» بدین سان شرح می‌دهد:

۱- یکی از بازار های دهگانه عرب در دومۀ الجندل در ماه ربیع‌الاول برگذار میشد. رؤسای این بازار از دو قبیله غسانی و بنی کلب بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- بازار مشقر واقع در هجر در بحرین بود که در ماه جمادی الاولی گشایش می یافت، و قبیله بنی تمیم آن را برگذار می نمود.

۳- بازار صحار (شهری واقع در کنار بحر در مسقط و عمان) در اولین روز ماه رجب افتتاح می شد.

۴- بازار ریا عرب از بازار صحار سرازیر می شدند به بازار ریا، و آل جلندی حکمرانان آنجا از آنها مالیات می‌گرفتند.

۵- بازار شحر (در ساحل بحر هند در خاک یمن در سر زمین مهره) بازار آنجا در سایه کوهی که قبر حضرت هود (علیه السلام) در آن واقع است، به وسیله اعراب مهره برگذار میشد.

۶- بازار عدن در روز اول ماه مبارک رمضان برگذار می گردید، و تجار از آنجا عطریات به سایر نقاط می بردند.

۷- بازار صنعاء در نیمه ماه مبارک رمضان افتتاح می شد.

۸- بازار رابیه در حضر موت در جنوب یمن برگذار می‌گردید.

اعراب با محافظ به آنجا می رفتند. زیرا حضر موت مملکت نبود، و قبیله کنده آن را برگذار می نمودند و به حفاظت از آمد و رفت مردم برمی خواست.

۹- بازار عکاظ واقع در بالای سرزمین نجد بود. عرب درماه ذی القعده در بازار عکاظ اجتماع می‌کردند. در این بازار قریش و سایر قبائل عرب گرد می آمدند، و بیشتر آنها اعراب مضری بودند. در بازار عکاظ بود که قبایل عرب اقدام به مفاخرت می نمودند.

۱۰- بازار ذی المجاز عرب از بازار عکاظ و ذی المجاز برای شرکت در مراسم به سوی مکه سرا زیر میشدند.

مشهور ترین این بازار ها که در تاریخ اسلام از آن سخن رفته است همان بازارعکاظ بود. چون تمام قبائل پس از شرکت در بازار های دیگر در آخر به «سوق عکاظ» می آمدند و در آنجا بود که به مفاخرت و ایراد شعر و خطابه و شناسائی و شناساندن خود می

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرداختند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در این بازار حضور یافته بود و پس از اعلام نبوت و شرکت و دیدنی های خود در بازار عکاظ یاد میکرد.

به طور خلاصه قبائل عرب از شمال و غرب برای شرکت در بازار های خود به حرکت در می آمد و سر انجام بیشتر آنها (غیر از یهودیان و نصرانی ها و ستاره پرستان) وارد مکه می شدند، و پس از شرکت در موسم و طواف خانه کعبه و زیارت بعضی از بتهای خود به اوطان خویش بازمیگشتند. (تاریخ یعقوبی - جلد ۱)

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الماعون

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۷ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يدُعُّ الْيتِيمَ﴿٢﴾ وَلا يحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴿٣﴾ فَوَيلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ سَاهُونَ﴿٥﴾ الَّذِينَ هُمْ يرَاءُونَ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴿٧﴾

معلومات مؤجز:

سورۀ «**الماعون**» مکی و دارای (۱) رکوع، (۷) هفت آیت، (۲۵) بیست و پنج کلمه، (۱۱۵) یکصدو پانزده حرف، و (۶۰) شصت نقطه است.

نام این سوره «**الماعون**» از آیۀ آخری این سوره گرفته شده است. طوریکه در فوق گفتیم سورۀ «**الماعون**» مکی بوده، ولی هستند برخی از مفسرین که این سوره را از جمله سور های مدنی می داند.

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» در مورد مدنی بودن سوره «الماعون» چنین استدلال می نماید: دو دلیل در باره مدنی بودن این سوره را میتوان عمده ساخت:

اول: بحث از نمازگذاران ریا کار در مکه مورد نداشته، نمازگذاران ریا کار در مکه نه بلکه در مدینه تبارز کردن، شرایط مکه چنان نبود که عناصر منافق، دو رو وریا کار به صفوف نهضت بپیوندند، این عناصر در مدینه و با مشاهده قدرت وسلطه مسلمانان و بر ای کسب امتیازات به صف پیوستند، به نماز باور نداشتند، نماز شان برای خدا نبود، برای خود نمایی و نفوذ در صف مسجد می آمدند ونماز می خواندند، در مکه شرایط چنان بود که نماز با جماعت، علنی و در محضر مشرکان دشوار ومصروف دعوت مشرکان به جنگ بود، چنین کاری از عناصر ریکار ومنافق ساخته نبود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوم: بحث در باره روابط اجتماعی وامور مربوط به آن از موضوعات بحث سوره های مدنی است، نه سوره های مکی، در این سوره به امتناع نماز گذاران ریاکار از دادن ماعون، آنچه عادتاً «مردم یک محله به همدیگر کمک میکنند» اشاره شده است، بحث در مورد چنین مسائلی با فضای مکه و سور های مربوط به این مرحله سازگار نیست.

شهید سید قطب در تفسیر خویش در مورد مکی و مدنی بودن این سوره می نویسد:

برخی از مفسرین این سوره را مکی وبرخی دیگر مفسرین این سوره را مدنی میشمارند.

ولی در عین زمان تعداد از مفسرین بدین عقیده اند که: اولین سه آیه این سوره مکی و متباقی آیات این سوره مدنی می باشد.

سید قطب میفرماید:

نظریهٔ دوم ارجح است. با این وجود این سوره به طور کلّی دارای وحدت متّفق و مرتبطی است. دارای رویکرد یگانه‌ای در بیان یک حقیقت کلی از حقائق این عقیده است، رویکرد یگانه‌ای که ما را بر آن می‌دارد این سوره را به طور کلّی مدنی بدانیم.

زیرا موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد از جملهٔ موضوعات مدنی قرآن است. موضوع مورد نظر راجع به نفاق و ریا است. نفاق و ریا نیز در مکه میان گروه مسلمانان موجود و مشهور نبوده است.

امّا پذیرش روایت هائی که گویای مکی و مدنی این سوره است هیچ مانعی ندارد. زیرا احتمال دارد چهار آیهٔ آخر این سوره در مدینه نازل شده باشد و به سه آیهٔ نخستین این سوره ملحق گردیده باشد به مناسبت مشابهت و پیوندی که موجود در موضوع است.

اما به قول جمهور، این سوره مکی است اما به قول ابن‌عباس و قتاده این سوره را مدنی می شمارد.

«هبهٔ الله» مفسر نابینا در بیان سبب نزول آن گفته است: نصف این سوره در مکه در باره عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسباب نزول:

در بیان سبب نزول سوره ماعون مفسرین اقوالی مختلفی ارائه داشته اند:

ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: «این آیه درباه عاصی‌بن‌وائل سهمی نازل گردید».

اما سدی میگوید: «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابو جهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد اما او یتیم را از خود راند.

ابن جریح می‌گوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری میکشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوب دست خود راند».

ترجمهٔ مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ**»(**١**) (آیا دیدی کسی‌را که تکذیب کند دین را)

«**فَذَلِكَ الَّذِي يدُعُّ الْيتِيمَ**»(**٢**) (پس او همان است که میراند یتم را)

«**وَلَا يحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ**»(**٣**) (و نمی انگیزد کسی را بردادن طعامی مسکین را)

«**فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ**»(**٤**) (پس وای بر این نماز گزاران)

«**الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**»(**٥**) (آنانیکه غافل اند از نماز شان)

«**الَّذِينَ هُمْ يرَاؤُونَ**»(**٦**) (همان ها که خود نمائی کنند)

«**وَيمْنَعُونَ الْمَاعُونَ**»(**٧**) (واشیای عاریت دادنی را باز دارند)

در این سوره طوریکه ملاحظه می فرماید از صفات واعمال منکران قیامت که آنها به خاطر تکذیب این روز:

- از «**انفاق**» در راه الله سر باز میزنند.
- از کمک به «**یتیمان**» غفلت مینمایند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- از کمک و مساعدت به «**مسکینان**» فرار مینمایند.
- در مورد اقامه «**نماز**» مسامحه کار و ریا کار اند.
- ازکمک به «**نیازمندان**» روی گردانند.

خلاصۀ تفسیر:

آیا شما آن کسی را دیدی که روز جزا را تکذیب مینماید، پس (شما میخواهید حال او را بیشنوید، پس بشنوید که) آن کسی است که یتیم را ازخود می راند، وبه طعام دادن محتاج (دیگران را) تر غیب نمی کند، (او آنچنان سنگدلی است که خود او به فقرا که هیچ، دیگران رانیز بر این وادار نمی کند، پس وقتی تضییع حقوق بند گان چنین بداست، پس تضیع حق خلق به طریق اولی بدتر خواهد شد) پس (از این ثابت شدکه) برای اینگونه نماز گزاران ویرانی بزرگی است که نماز خود را فراموش میکنند (آن را ترک میکنند) پس کسانی که چنین هستند، (وقتی که نماز میخوانند پس) ریاکاری میکنند و اصلا زکات نمیدهند، (زیرا برای زکات شرعاً لازم نیست که در جلو هر کس آن ظاهر نموده بدهد، بنابر این، در صورت ندادن آن هم کسی نمی تواند اعتراض بکند، بر خلاف نماز که آن با جماعت آشکارا ادا می گردد، اگر آن کاملاً تر ک شود، پس نفاق بر همه کس روشن می گردد، لذا نماز را فقط به خاطر نشان دادن می خواند.)

محتوا کلی سورۀ ماعون:

این سوره به کسانی که ظاهراً به دین گرویده‌اند، اما در عمل به دستورات دینی بی توجهی میکنند، هشدار میدهد.

در این سوره پنج مورد از خصوصیات منکران قیامت (سر باز زدن از انفاق، راندن یتیمان و مسکینان، ریا، مسامحه در نماز و باز داشتن مردم از کمک به نیاز مندان) مطرح و مورد بحث قرار گرفته است.

در این سوره اشاره به هر چیز از ریا و ریاکاری و سهل انگاری در نماز دارد و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق می کند تا مثل ابو سفیان نباشند و به یتیمان احترام

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگذارند و به روز جزا و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن در عمل انسان هم اشاره شده است.

به بیان دیگر سوره ماعون به این حقیقت مهم اشاره میکند که دینداری تنها اعتراف به وجود الله تعالی نیست، بلکه باید همراه با اعمال صالح و شایسته و ترک زشتی ها و اعمال ناشایست باشد.

تفسیر مؤجز:

«**أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ**»(**۱**) ((ای پیامبر) آیا کسی‌که روز جزا را تکذیب میکند دیده‌ای؟!) کسی که دین را انکار کند، وکسی را که در انکار الله ورسولش، و روز جزا و احکام را انکار میکند؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و درعین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

«**أَرَأَيتَ**»: به ظاهر از رؤیت میآید، که آیا دیدی. قابل ذکر است که رؤیت به دو قسم است، روئیت چشمی و رؤیت قلبی.

در همه آیات قرآنی که کلمه «**أَرَأَيتَ**» بکار رفته است، هدف از آن رؤیت قلبی است.

پس در این صورت «**أَرَأَيتَ** های قرآن» را باید اینطور معنا کرد: رای و نظر تو چیست در بارۀ کسی که مثلاً تکذیب میکند دین الهی را. این به اصطلاح اولین کلمه است که تأمل و دقت خاصی را میطلبد. وقتی که میفرماید «**أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ**» به نظر میرسد که دین به معنای روز جزا است. چون دین در قرآن کریم استعمالات گوناگونی دارد ولیکن یکی از مهمترین معانی و استعمالات دین عبارت از روز قیامت است چنانچه در سورۀ حمد هم داریم «**مالِكِ يوْمِ الدِّينِ، و ما ادراک ما يوم الدين**» در سورۀ افطار اینجا هم ما دین را به معنای روز جزا میگیریم.

«**فَذَلِكَ الَّذِي يدُعُّ الْيتِيمَ**»(**۲**) پس او (همان) کسی‌که یتیم را (با خشونت از خود) میراند) نه تنها به او کمکی بعمل نمیآورد، بلکه به شخصیتش نیز توهین و اهانت می کند و به او صدمه روحی می رساند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جمله «**يدُعُّ اليتِيمَ**» این مفهوم را می رساند که: یتم را دور میسازد وآنرا از خود میراند وطرد اش میکند. منکرِ دین حق یتیم را نادیده می‌گیرد، بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کند و زمینه ای آماده نمیکند و در مورد هیچ کاری انجام نمی‌دهد. بنابراین، رعایت حال یتیم و مسکین از شروط دین است و از بنیان های پذیرفتن ایمان. هر کس که این واجب عملی، را منکر شود، خدا را انکار کرده و به او ایمان نیاورده و دین خدا را تکذیب کرده است.

این بیان حجتی قاطع است که تعبیری بالاتر از آن نیست و جایی برای شک نمی‌گذارد: «**أَرَأَيتَ الَّذِي يكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذلِکَ الَّذِي يدُعُّ اليتِيمَ وَ لا يحُضُّ عَلي طَعامِ المِسكِينِ.**» حقیقت این است که معنای درست ایمان به خدا و دین مستلزم رسیدگی و توجه به خلق خدا و امور جامعه و وضعیت مردم است، و در غیر این صورت ایمان در کار نیست. علت این است که ایمان به خدا معنای ایمان به آفرینندهٔ جهان، خدای عالمِ عادلِ رئوفِ رازقِ رحیم است، خدایی که هر صفت نیکو و شایسته‌ای از او آغاز می‌شود و به او نیز پایان می یابد، نقطهٔ آغاز و پایان هر خیری. ایمان به خدا به این معنا مستلزم این است که ما به هستی بنیان نهاده شده بر حق و عدل، ایمان داشته باشیم، زیرا که صفات آفریننده بر آفریده اش منعکس میشود.

«**وَلَا يحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ**»(**۳**) (و (دیگران را) به اطعام بی‌نوا (و مسکین) ترغیب و تشویق نمیکند) یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام میکند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار برمیانگیزد.

مسکین و فقیر:

فرق بین فقیر ومسکین این است که فقیر هیچ چیزی در اختیار ندارد و توان برآوردن احتیاجات روزمره اش را هم ندارد و مسکین کسی است که احتیاج و نیازمندی اش نسبت به فقیر کمتر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صحیح ترین قول در مورد تعریف فقیر و مسکین همین است. البته عده ای از علماء تعریف این دو را برعکس گفته اند. به هر یکی از این دو قشر به اندازه ی احتیاجش به همراه رعایت کردن درآمدش داده می شود و بیشتر از آن نباید به او داده شود، چون در این صورت غنی میگردد و از اصناف زکات خارج می گردد. البته حاجت و نیازمندی بر حسب تفاوت محیط زندگی متفاوت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیحی میفرماید: «**ليس المؤمن الذي يشبع و جاره جائع إلي جنبه**» «کسی که خود سیر باشد و همسایه اش گرسنه باشد، مؤمن نیست». (السلسله الصحیحه (۱۴۹/۱) و بخاری در (الأدب المفرد) (۱۱۲).

شیخ البانی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید: «این حدیث دلیل واضحی است بر اینکه هرگاه کسی خود غنی باشد، بر او حرام است که همسایه ی گرسنه ی خود را فراموش کند، بلکه بر او واجب است تا آنچه را که موجب برطرف شدن گرسنگی شان می شود و همچنین دیگر ضروریات زندگی را بدانها بدهد.

و همچنین حدیث اشاره می کند بر اینکه بر مال و دارایی هر فردی علاوه بر حق پرداخت زکات آن، حق دیگری نیز وجود دارد (و آن صدقه به نیازمندان است) و ثروتمندان گمان نکنند که آنها با پرداخت زکات سالانه اموال ایشان بریء الذمه خواهند شد و تکلیف از دوش شان ساقط می شود، بلکه حقوق دیگری بر آنها، در شرایط مورد نیاز و پیش آمده - وجود دارد، که بر آنها واجب است آن حقوق را ادا کنند، وگرنه مشمول این وعید و هشدار الله تعالی قرار میگیرند: «**و َالّذِينَ يكْنِزُونَ الذّهَبَ وَالْفِضّةَ وَلاَ ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**» (سوره توبه ۳۴). یعنی: و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) میسازند، و در راه خدا انفاق نمیکنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!

«**يوْمَ يحْمَي عَلَيهَا فِي نَارِ جَهَنّمَ فَتُكْوَي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ**» (سوره توبه ۳۵). یعنی: در آن روز که آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشتهای شان را داغ میکنند؛ (و به آنها می‌گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!» السلسله الصحیحه (۱۴۹/۱).

بنابراین هر مسلمانی که الحمدلله خود از لحاظ معیشت و خوراک در وضعیت مطلوبی به سر می برد، چنانکه یکی از همسایگانش در وضعیت نابسامان مالی و معیشتی به سر میبردند، یکی از حقوق واجب آن همسایه اینست که فرد غنی به یاری او بشتابد و در حد توان نیازهایش را برآورده کند، و از مالی که خداوند متعال به فضل خویش به وی عطا فرموده به همسایه ی نیازمندش انفاق کند.

«**فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ**»(٤) (پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی دهند به طوری‌که اگر نماز بگزارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی برند و در برابر ترک آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی خوانند.

هکذا آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی نمازانی اند که از نماز خویش غافلند.

ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سعد بن ابی وقاص (رض) که از ایشان پرسید: «**فَوَيلٌ لِّلْمُصَلِّينَ**» چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می اندازند».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «این آیه در باره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می بودند، از روی ریا و خود نمایی نماز می خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خود داری می‌کردند.

«**الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**»(٥) (آنانیکه غافل اند از نماز شان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**الَّذِينَ هُمْ يرَاؤُونَ**»(٦) (همان ها که خود نمائی وریا کنند) یعنی: به علاوه آن‌که آنان از نماز خود غافلند، بلکه همان نمازهایی را که نیز میخوانند، ریاکاری میکنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بنام نیک یاد کنند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «الریاء أخفی من دبیب النملۀ السوداء فی اللیلۀ المظلمۀ علی المسح الاسود» (ریا پوشیده تر از خزیدن موری (حشرت) سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

برخی از انواع ریا:

١- نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.

٢- پوشیدن جامه کوتاه، یا پوشیدن لباس با رنگ های تیز، تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت وهیبت زهد در آید.

٣- ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت میشود.

۴- نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که:

منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی‌که ریا کار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می بیند، او را متدین و خداترس بپندارد و در حقش ارادتی به هم رساند.

علما گفته‌اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

«**وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ**»(٧) (و (از پرداخت زکات و) عاریت دادن وسایل ضروری زندگی دریغ می ورزند.) ماعون آن است که پیوسته در گردش و جریان است چنانکه آن را تبر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیک، دستاس و نحو آن که معمولا به عاریه داده می شوند، معنی کرده‌اند. (قاموس القرآن- جلد ۶ صفحه ۲۶۳)

در این آیه خداوند متعال میفرماید که: اینها از جمله کسانی هستند که از دادن کوچکترین چیز ها حتی وسائل معمولی زندگی به دیگران هم کوتاهی میکنند. حتی از درخواست های کمی که دیگران از آنان دارند و آنها هم انجام آن برایشان مقدور است کوتاهی می کنند و این باعث می شود که روحیه بخشش در آنها نهادینه نشود و بالتبع درموارد دیگر هم نتوانند از مال شان بگذرند و در راه الله به مصرف برسانند.

این وابستگی به اموال مانع این می شود که حتی نماز آنها، نماز حقیقی ای باشد.

حکم تارک نماز در اسلام:

قرآن عظیم الشان در (آیۀ ۴۲ و۴۳ سوره مدثر) میفرماید: «ما سلککم فی سقر؟ قالو لم نک من المصلین» (وقتی که مومنان از گناهکاران می پرسند چه چیزی باعث شد که به دوزخ داخل شوید؟ می گویند از نمازگزاران نبودیم و (یعنی تارک الصلاۀ بودنمان ما را به این روز سیاه کشانده) و دچار آتش دوزخ کرد) بلی واقعاً چنین است. عقیده نداشتن به نماز و ترک ان به کلی آنان را مستحق عذاب دوزخ ساخت.

اما آنان که به فرض بودن نماز معتقد باشند و در عمل نماز نخوانند خداوند متعال در قرآن کریم آنان را به عذاب «غی» تهدید می کند و غی بیابانی در دوزخ می باشد.

آنجا که خداوند میفرماید: «**فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا**» (بعد از آن مردمی که هرگاه آیات رحمن بر آنان خوانده میشد به سجود می افتادند و بر خود می گریستند بعد از آن مردم دیندار مردمی ناخلف روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و آنرا ترک نمودند وبه دنبال شهوات و معاصی راه افتادند آنان به قعرغی انداخته خواهند شد)(سوره مریم آیه۵۹).

ولی آنان که به فرض بودن نماز عقیده دارند و نماز می خوانند اما در انجام آن سهل انگاری میکنند و از اینکه نمازشان به تاخیر افتد یا وقت آن بگذرد پروایی ندارند قرآن

(c) ketabton.com: The Digital Library

در مورد این افراد می فرماید: «فویل للمصاین الذین هم عن صلاتهم ساهون» (ویل و عذاب خدا بر نمازگزارانی که در انجام نماز خود غفلت می کنند و از تاخیر آن پروایی ندارند و نماز خود را به دست فراموشی می سپارند) (سوره ماعون آیه ۴ و ۵).

در روایتی از سعدبن ابی وقاص آمده است که: در خصوص این ایه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم ایشان فرمودند: «هم الذین یوخرون الصلاۀ عن وقتها» (آنان مردمی هستند که نماز را به تاخیر می اندازند تا از وقت آن می گذرد).

همچنان طوریکه در فوق گفتیم درحدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**بین الکفر و الایمان ترک الصلاۀ**» (حد فاصل ایمان با کفر ترک نماز است) یعنی اگر کسی نماز فرض نخواند از دایره ایمان خارج است و به کفر رسیده است.

در حدیث مسند آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**من حافظ علي الصلوت کانت له نورا و برهانا و نجاة یوم القیامة و من لم یحافظ علیها لم یکن له نورا یوم القیامة مع القارون و فرعون و هامان و ابي بن خلف**» (کسی که بر انجام نماز فرض مواظبت نماید و ارکان و شروط آن را درست بجا آوردن و با جماعت بخواند در روز قیامت نماز نور و روشنایی او خواهد بود و دلیل و برهان ایمان داری و وسیله نجات و رهایی او از عذاب الهی خواهد بود. و کسی که بر انجام نماز های فرض مواظبت ننماید و نماز نخوانده باشد او هیچ نوری ندارد و بی نصیب از هر نور و وسیله نجاتی از همراهان قارون فرعون هامان و ابی بن خلف خواهد بود).

ابو نعیم از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند: «**من ترک الصلاۀ متعمدا کتب لله اسمه علي باب النار ممن یدخلها و من ترک صلاۀ متعمدا احبط الله عمله و برئت منه ذمه الله تعالي حتي یرجع لله توبة**» (کسی که نماز فرض را بعمد ترک نماید خدای متعال نام او را بر در دوزخ می نویسد و از جمله داخل شوندگان به دوزخ است و کسی که یک نماز فرض را بعمد ترک کرد خدای متعال اعمال او را نابود می

(c) ketabton.com: The Digital Library

کند و از ذمه خدا یعنی در سایه حفظ و مراقبت خدا قرار ندارد مگر توبه کند و به سوی خدا باز گردد و بر انجام نمازهای فرض مواظبت و مداومت داشته باشد.).

در حدیث اسرا و معراج آمده که رسول الله صلی الله عیه وسلم بر مردمی گذشت که سرشان را می کوفتند و باز به حال اول بر می گشتند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از جبرئیل پرسید: اینان چه کسانی هستند ؟ جبرئیل گفت: اینان مردمی هستند که از خواندن نماز فرض سرشان سنگین می شد و نماز را به وقت نمی خواندند.

بناً حکم اسلامی واجماع علماء بر این است: شخصیکه واجب بودن نمازهای پنجگانه را انکار نماید کافر و مرتد است و حتی علماء حکم میکنند که قتل شخصی متذکره واجب میباشد.

حکم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت:

همه علمای اسلام بدین عقیده اند که اولین وظیفه یک شخصی مسلمان و در نهایت امر از هر انسان است که در زندگی خویش پابند عبادت و پرستش پروردگار با عظمت خویش باشد، و ترک عبادت به عنوان کوتاهی در عمل ذاتی و اساسی فرد مسلمان به شمار میآید.

نماز یکی از عبادت در دین مقدس اسلام است، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم، ترک عمدی آن موجب کفر میگردد، واستدلال بر کافربودن تارک نماز (بطور عمد) حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: «**بَينَ الرَّجُلِ وَ بَينَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلاةِ**» (مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و احمد بن‌حنبل این حدیث را روایت کرده‌اند.) (تفاوت میان مرد با کفر، ترک نماز است).

و همچنان حدیثی: «**اَلْعَهْدُ الَّذي بَينَنا وَ بَينَهُمْ الصَّلاةُ فَمَنْ تَرَكَها فَقَدْ كَفَرَ**» (احمد و صاحبان سنن این حدیث راروایت کرده اند.). «عهد و پیمانی که ما را از کافران جدا می‌سازد نماز است، هر کس نماز را ترک کند، کافر شده است.».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی در مورد مفهوم و تعریف وتفصیل این موضوع که ترک نماز بصورت قصدی صورت گیرد و یا غیر قصدی، آیا اینکه در جنب اینکه شخص تارک نماز از فرضیت آن هم منکر است موضوع یست که در بین علماء دارایی اختلاف است.

عده ای از علماء میگویند تا زمانی که شخص وجوب نماز را انکار نکند کافر نمی‌شود و احادیث «**بَینَ الرَّجُلِ وَ بَینَ الْکُفْرِ تَرْکُ الصَّلاةِ**» را به کفر اصغر تأویل وتعبیر میکنند.

ولی طبق صحیح ترین فتوا، که توسط برخی دیگری علماء صادر گردیده است، میگویند، ترک عمدی نماز موجب کفر (اکبر) میشود هر چند که وجوب آن را هم انکار نکند.

ولی هستند علماء اسلام که در اصدار حکم تارکین نماز از احتیاط استفاده نموده و تارکین نماز را بدو دسته تقسیم نموده اند.

دستهٔ اول:

دستهٔ اول شامل حال آنعده از: بی نمازان و فاسقانی میشود که از جهت تنبلی و سستی نماز را ترک میکنند.

پیروان امام صاحب ابو حنیفه (رح) میفرمایند: اگر شخص تا زمانی که فرضیت نماز را انکار نکند یا آنرا ناچیز نداند حکم به کفر کرده نمی شود و بقتل هم نمیرسد.

حکم امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز:

امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز میفرمایند: شخص متذکره فاسق و مرتد است و کافر نمی باشد، تا سه روز برایش مهلت داده می شود. اگر در این مدت توبه کند و نماز بخواند رها گردد، واگر توبه نکند به عنوان حدّ شرعی کشته شود.

شیخ عیثمین طی فتوای خویش در مجموع فتوای و رسائل(۱۱/۵۴) میفرماید: «آنچه که برای من ثابت شده است این است که شخص بی نماز زمانی کافر میشود که بطور مطلق تارک نماز باشد، به این معنی که اصلاً نماز نخواند و بعنوان شخص نمازگزار شناخته نشود. ولی اگر گاهی اوقات نماز بخواند و گاهی اوقات نخواند، از نظر من نمی توان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فتوای کفرش را صادر کنیم، چون پیامبر صَلَّی اللَّهِ عَلَیهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «**بَینَ الَّرجُل وَ بَینَ الَشّرکِ والکُفرِ تَرکُ الصلاَة**». (فاصله بین انسان و شرک و کفر ترک نماز است) پس شخصی که گاهی اوقات، نماز می خواند نمی توان گفت که وی بطور کلی تارک نماز است.»

حکم شیخ عثیمین در مورد تارک نماز:

شیخ عثیمن استدلا ل حکم فتوای خویش را به این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین مستند میسازد: «**العهد الذي بَینَنَا وَ بینَهُم الصَّلاةُ فَمَن تَرَکَهَا فَقَد کَفَرَ**». (وجه تمایز ما و آنان)کفار و مشرکین (نماز است، پس هر کسی که آن را ترک کند کافر میگردد).

شیخ عثیمن میفرماید: اگر در الفاظ حدیث دقت بعمل اید، ملاحظه میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نه گفته است که:هر کسی یک نماز را ترک کند کافر میشود، و نگفت: حد فاصل بین انسان و شرک وکفر یک نماز است؛ بلکه فرمود: «**تَرکُ الصلاَة**» یعنی ترک کردن نماز به طور مطلق.» از ظاهر این احادیث چنین بر می آید که شخص با ترک یکی دو نماز کافر نمی شود مگرآن که به کلی تارک آن بشود. لیکن طوریکه قبلاً یاد اور شدیم:

کسیکه در بعضی اوقات نماز میخواند و گاهی اوقات آن را ترک می کند فاسق میشود و مرتکب جرم بزرگی شده است و در واقع بر وجود خود جنایت نموده.

این شخص مادامی که وجوب نماز را انکار نکند کافر نمی‌شود. ولی به علت ترک بعضی از نماز ها عاصی و نافرمان محسوب میشود.

ولی کسی که به طور کلی تارک نماز باشد کافر و از دین اسلام خارج است و لو این که آن را از روی تنبلی و سهل انگاری ترک کند، کما این که نصوص قرآن، سنت و اقوال صحابه همین مطلب را تأیید می کنند، تا جایی که عبدالله بن شقیق رضی الله عنه اجماع

(c) ketabton.com: The Digital Library

صحابه را در مورد کافر بودن تارک الصلاۀ نقل کرده و اسحاق بن راهویه اجماع امت را در این مورد حکایت کرده است. (مجموع فتوای ورسائل شیخ عثیمن) (۱۱/۵۴)

دستۀ دوم:

دستۀ دوم شامل حال آنعدۀ از افرادی بی نمازان میگردد: که نه تنها نماز نمی خوانند بلکه بر فرضیت نماز نیز اعتراف ندارند و نخواندن نماز را ضرور نمیدانند. حتی بر واجب بودن نماز در بین مردم استهزا وتمسخر اشکار میکنند.

احکام صادره در مورد طایفۀ دوم:

علماء میگویند: در مورد منکرین نماز یعنی کسانی که از فرضیت نماز نه تنها انکار میکنند، بلکه بر مقام و منزلت نماز ضرر ی میرسانند وآنر بباد تمسخر قرار میدهند، این عده افراد به دین ضرر میرسانند بناً حکم امامان چهارگانه درمور د منکرین وجوب نماز و یا کسانیکه آنرا را خوار و سبک بشمارد، و بدین وسیله امر پروردگار را و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب نمایند، و در قلب او حتّی به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ایمان وجود نداشته باشد، پس او مانند کافرانی است که خداوند متعال آنان را اینگونه توصیف می نمایند: «**وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُواً وَلَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يعْقِلُونَ**» (سوره مائده/۵۸) (آنان هنگامی‌که (آذان می‌گویید و مردمان را) به نماز میخوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار میدهند (و بدان میخندند و تمسخرش میکنند).

این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسانِ نافهم و بی شعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمیکنند).

بدین ترتیب، از منزلت و جایگاه کسانی آگاه میشویم که نماز و عبادت را از مظاهر عقب ماندگی و ارتجاع میدانند، و برپادارندگان نماز را مسخره میکنند.

حکم امام ابو حنیفه (رح) در مورد تارک نماز:

پیروان امام صاحب ابو حنیفه در مورد اشخاص تارک نماز میفرمایند: اگر شخص از جهت تنبلی و سستی نماز را ترک می کنند فاسق بوده چنین کسی، با ترک نماز فاسق

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشود، و واجب است که او را تأدیب و تعزیر کرد و باید او را به حدّی زد، تا خون از اندام او جاری گردد و تا هنگامی‌که به ادای نماز نپردازد در زندان باقی بماند، و حکم تارک روزه نیز به همین منوال است.

پیروان امام ابو حنیفه (رح) می افزیند:

ولی اگر شخص تا زمانی که فرضیت نماز را انکار نکند یا آنرا ناچیز نداند حکم به کفر کرده نمی شود و بقتل هم نمی رسد.

حکم امام احمد در مورد تارک نماز:

امام احمد (رح)، در مشهورترین روایات خود، میگوید: تارک نماز کافر است، و خارج از دین و «**مارق**» تلقی می‌گردد، و مجازاتی جز قتل ندارد. و واجب است که از او بخواهند که توبه نماید، و با ادای نماز وی را به اسلام برگردانند، اگر پذیرفت، او را رها کنند و اگر نپذیرفت گردن او را بزنند.

توصیئه امام شعرانی در مورد تارک نماز:

امام شعرانی از جمله اساتیذ جید جهان اسلام در کتاب خود العهود المواثیق المحمدیه مینویسد که: رسول **الله** صلی الله علیه وسلم از همه ما مسلمانان تعهد عام گرفته اند که هرکسی که تارک الصلاۀ است از هرطبقه باشد عالم اومی و یا مقلد باشد باید برای او بیان نماییم که فضیلت نماز های فرض چه می باشد و این مطلب را با تاکید کامل به او یاد آوری کنیم و به همه نزدیکان و آشنایان خود بگوییم که گناه تارک الصلاۀ تا چه اندازه مذموم است و مرتکب چه گناهی می شود و با اینکار دین خود را به باد می دهد.

حکم شیخ حبیب ابن عبد الله در مورد تارک نماز:

شیخ حبیب ابن عبدالله بن علوی الحداد در نصایح خود آورده است: همانگونه که محافظت و مداومت نماز بر خودت واجب است و ضائع ساختن آن بر خودت حرام است همانگونه بر تو واجب است که بر اهل و اولادت در خصوص بجا آوردن نماز سختگیری نمایی و همانطور هر کس که زیر دست توست باید او را به اقامه نماز واداری

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هیچ عذری در نماز نکردن از او نپذیری و هرکدام از آنان که سخنت را نشنیدند بر تو واجب است که بر آنان خشم بگیری و آنان را تهدید نمایی و عقوبت دهی. اگر اینکار را نکردی خودت هم از جمله کسانی خواهی بود که به نماز و حقوق خداوندی و دین خدا بی اعتنایی میکند. اگر آنان را عقوبت دادی و تهدید نمودی و بر آنان خشم گرفتی سودی نداد واجب است که آنان را از خود برانی زیرا شیطانی بی خیر و برکت هستند که نه دوستی با آنان رواست و نه زندگی با آنان جایز است دشمنی با آنان بریدن از آنان و دوری گرفتن از آنان واجب است برای اینکه آنان دشمنان خدا و رسول هستند و چنانچه خدای متعال فرموده: «**لا تجد قوما بالله و اليوم الاخر و يوآدون من حاد الله و رسوله و كانوا ءابائهم او ابناء هم او اخوانهم او عشيرتهم اولئک كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه**» (مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که به خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هرچند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم وقبیله ایشان باشند. چرا که مومنان را خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخه ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است. (سوره مجادله آیه ۲۲).

خوانندگان محترم!

واقعیت امر اینست که: قرآن عظیم الشان، نماز نخواندن را از خصوصیات کفّار دانسته آنجا که میفرماید: «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُواْ لاَ يرْكَعُونَ**» (سوره مرسلات/۴۸.) «(چنان از باده غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می‌شود: (در برابر اوامر و نواهی الهی) خضوع کنید و کرنش ببرید خضوع نمی‌کنند و کرنش نمیبرند!».

و در روز قیامت آنان را اینگونه توصیف میکند: «**يوْمَ يكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلاَ يسْتَطِيعُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُواْ يدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ**». (روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار میشود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته میشود که سجده کنند و کرنش

(c) ketabton.com: The Digital Library

ببرند، امّا ایشان نمیتوانند چنین کنند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانایی، سجده و کرنش نمی‌کردند).».

از نظر قرآن زمانی انسان از مصؤنیت جان خویش برخوردار خواهد بود، و تحت لوای اخوّت اسلامی درخواهد آمد، که از شرک توبه کند و نمازرا برپای دارد و زکات را بپردازد. خداوند در باره‌ی مشرکان و کافران حربی میفرماید: «**فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**».

«اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه‌کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همه بندگان) است.».

و بعد از آن میفرماید: «**فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ**» (اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهائی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان میکنیم و شرح میدهیم.).

قرآن تصویری از سیمای آخرت را برای ما ترسیم می‌کند که کافران و ستمگران در دوزخ‌اند، و مؤمنان اصحاب‌الیمین از آنان میپرسند: «**مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ؟ قَالُواْ لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ، وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ، وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيوْمِ ٱلدِّينِ**» (چه چیزی شما را در آتش دوزخ درآورد؟ گویند: از نمازگزاران

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبودیم و بینوایان را غذا نمی‌دادیم، با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم و روز جزا را دروغ می شمردیم.)

نخستین نمودِ جُرم و کفر آنان این بود که از نمازگزاران نبودند. هرگاه به سنّت نبوی مراجعه نماییم، احادیث صحیح نبوی را می یابیم که کافرشدن تارک نماز را تأیید می‌کند.

در حدیثی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وسلم خطاب به وی فرمود: «**لاتَتْرُکِ الصَّلاةَ فَإنَّ مَنْ تَرَکَ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللهِ**» (نماز را عمداً ترک مکن هرکس که به طور عمد نماز را ترک کند، خداوند متعال تعهّدی در قبال او نخواهد داشت.) طبرانی به سند خود در معجم أوسط این حدیث راروایت کرده و منذری در متابعات گفته است: قابل قبول است.

از عبدالله بن عمر روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم روزی درباره‌ی نماز فرمود: «هرکس بر نماز محافظت کند نماز برای او نور و برهان و نجات در روز قیامت خواهد شد، و هر کس بر آن محافظت ننماید هیچ نور و برهان و نجاتی برای او نیست و در روز قیامت همراه فرعون و هامان و ابی بن خلف خواهد بود.» احمد بن حنبل این حدیث را روایت کرده و هیثمی گفته است: رجال آن موثّق می باشند.

حکم ابن قیم (رح) در مورد تارک نماز:

شیخ ابن قیم دمشقی از موالید (۶۹۱) هجری درد مشق در مورد تارک نماز میفرماید: «هرکس به سبب سرگرمی به سیاست و امارت نماز را ترک کند، با فرعون محشور خواهد شد، و هرکس به سبب سرگرمی به مال و دارایی نماز را ترک کند، با قارون محشور خواهد شد، و هرکس که پست و مقام او را از نماز باز دارد، با هامان محشور خواهد شد، و هرکس به سبب سرگرمی به تجارت نماز را ترک کند با اُبی بن خلف محشور خواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی کسانی که بر نماز محافظت می نمایند، با این کافران ستمگر محشور شوند، در حالی که عذاب آنان در دوزخ بسیار شدید است، پاداش کسانی که به طور کامل نماز را ترک کنند، و یک عمر رکوع یا سجودی به درگاه خداوند نبرده باشند، چگونه است؟

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**مَنْ تَرَکَ صَلاةَ الْعَصْرِ حَبِطَ عَمَلُهُ**« (احمد و بخاری و نسایی از بریده روایت کرده اند. «هرکس نماز عصر را ترک کند باعث از میان رفتن و حَبط اعمال او میگردد.»

وقتی که ترک یک نماز باعث از میان رفتن و حبط اعمال میگردد، کسی که همه‌ی نماز ها را ترک کند مجازات او چگونه است؟

قرآن منافقان را برای ما چنین معرفی میکند که وقتی آنان برای نماز می ایستند با تنبلی و کسالت می ایستند. حال کسان که نه با نشاط و نه با تنبلی به نماز می ایستند، چگونه خواهد بود؟

همچنان هیچ یک از صحابه راجع به تکفیر کسی که نماز را عمداً ترک کند و یا خارج از دین قلمداد کردن چنین کسی مخالفت ننموده است.

ترمذی از عبدالله بن شقیق (رض) به سند صحیح روایت می نماید که او گفته است:

یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک هیچ عملی را به جز نماز کفر نمی‌دانستند.

عبارت راوی بیانگر این است که صحابه (رض) همگی در این مسئله اتفاق نظر داشتند، به همین خاطر این نقطه نظر را به یکی از اصحاب به‌طور مشخص و معین نسبت نداده است.

همچنین، علمای دین و اصحاب حدیث نظر اصحاب کرام، تابعین و فقها را بشرح بیان داشته است:

حضرت علی (رض) فرموده است: هر کس نماز نخواند کافر است.

ابن عباس روایت فرموده اند که:هرکس نماز را ترک کند کافر است.

همچنان از ابن مسعود روایت شده است که هرکس نماز را ترک کند بی دین است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم جابر بن عبد الله (رض) درمورد تارک نماز:

جابر بن عبد الله (رض) باتمام صراحت حکم نموده است که هر کس نماز نخواند کافر است.

ابودرداء میفرماید: کسیکه نماز نخواند ایمان ندارد، و نیز نماز را ادانکرده است کسی که وضوء ندارد.

از ایوب سختیانی روایت شده است که می‌گوید: در اینکه تارک نماز کافر است اختلافی نیست.

حافظ منذری پس از ایراد و بیان این روایات و شیوه های پیشینیان می‌گوید: جماعتی از اصحاب از جمله عمر بن خطاب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، معاذ بن‌جبل، جابر بن عبدالله و ابو درداء (رضی‌الله عنهم) و از غیر اصحاب، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن مبارک، نخعی، حکم بن عتیبه، ایوب سختیانی، ابو داود طیالسی، ابوبکر بن ابی شیبه، زهیر بن حرب و دیگران (رحمهم الله تعالی) گفته اند: هر کس عمداً نماز را ترک کند تا وقت آن سپری گردد، کافر است. (الترغیب والترهیب، جلد ۱، کتاب الصلاۀ، فصل الترهیب، (من ترک الصلاۀ تعمّداً).

حکم امام ابن‌تیمیه در مورد تارک نماز:

شیخ ابن تیمیه (رح) میفرماید: نباید بر تارک نماز سلام کرد ونباید مهمانی او را قبول کرد...

همچنین، جایز نیست که پدر، دختر خود را به همسری شخص بی‌نماز درآورد؛ زیرا شخص بی‌نماز در حققت مسلمان نیست و شایستگی ازدواج با دختر مسلمان را ندارد و نمی‌تواند نگهداری و سرپرستی او و فرزندان او امین باشد.

و نیز جایز نیست که صاحبان مؤسسه ها و فابریکه ها، اشخاص بی نماز را بحیث کارمندی مقرر نماید، زیر چنین عملی به عنوان اعانه به معصیت تلقی میگردد، و کسی که حقوق پروردگاری را که خالق و رازق اوست تباه گرداند، حقوق بندگان را به مراتب بیشتر اهمال و تضییع خواهد کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با این ترتیب، مسؤولیت جامعه در مقابل این فریضه‌ی الهی که به عنوان ستون و پایه‌ی دین به شمار می‌آید، واضح و روشن خواهد شد، نماز فریضه‌ای است که ترک آن برای هیچ کس جایز نیست مگر آنکه به چنان مریضی سختی مبتلا شود که فاقد هوش و اختیار گردد، و درک فرمان الهی برای او دشوار گردد؛ در غیر این صورت امراض دیگر حتّی اگر منجر به قطع اندام های شخص گردند یا او را زمین‌گیر یا فلج گردانند، نماز از او ساقط نخواهد شد.

شریعت خطاب به مریض میگوید:

به هرطوریکه میتوانی تطهیر کن و وضوء بگیر، آن اندازه که در توان داری نماز بگزار و نماز را هیچگاه ترک نکن، با آب وضوء بگیر، اگر آب نیافتی با خاک پاک تیمم کن. ایستاده نماز را ادا کن و اگر نتوانستی به صورت نشسته، و اگر باز نتوانستی به پهلو یا به پشت خوابیده، با اشاره‌ی سر یا ابرو، نماز را بخوان.

همچنانکه خداوند متعال میفرماید: «**فَاتَّقُواْ اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**» سوره تغابن/۱۶) (تا آنجا که میتوانید از خدا پروا بدارید).

جامعه در برابر انجام این فریضه، مسؤولیت دارد، بخصوص حاکم مسؤولی نسبت به رعیت و زیردستان همچون پدر نسبت به فرزندان کوچک یا شوهر نسبت به همسر، مسؤولیت دارد.

پروردگار با عظمت ما در این باره میفرماید: «**وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيهَا لاَ نَسْأَلُکَ رِزْقاً نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى**» (سوره طه/۱۳۲.) (و اهل خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش، ما از تو جویای روزی نیستیم ما به تو روزی میدهیم و فرجام نیک برای پرهیزگاری است).

همچنان خداوند متعال میفرماید: «**یاایهَا الَّذِینَ آمَنُواْ قُواْ أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ**» (سوره -تحریم/ ۶.) (ای کسانی که ایمان آورده اید، خود واهل تانرا از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید) وقتی که شوهر اهتمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

و توجه خاصی به همسر خود دارد و دوستدار اوست، همچنین پدر که نسبت به فرزندان خود عشق می‌ورزد و برای آنان دلسوزی می‌کند، باید همواره بکوشد تا آنان را از آتش دوزخ مصون نگاه دارد، و آنان را نسبت به اطاعت و عبادت پروردگار که مهمترین زمینه‌ی آن اقامه‌ی نماز است، دستور دهد.

حکم شیخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز:

شیخ ابن باز طی فتوای: تارک نماز را کافر می داند و حتی ایشان کسی را که عمداً یکی از نمازهایش را به تاخیر بیاندازد را نیز کافر می داند.(برای معلومات مزید مراجعه شود: به «فتاوی اللجنة» (۶/۵۰، ۴۰).

چنانکه برخی دیگر از اهل علم بر این رای هستند که چنانکه کسی مدا و بدون وجود عذر شرعی نمازی را فوت نماید بگونه ایکه وقت آن نماز گذشته و به نماز بعدی برسد، پس او کافر شده است.و گذشت وقت نماز یعنی اینکه نماز ظهر را تا وقت غروب، و نماز مغرب را تا بیاندازد. (و این حکم به دلیل وجود احتمال جهت جمع کردن نماز است) و از جمله علمای سلف که بر این رای هستند: محمد بن نصر المروزی و عبدالله ابن مبارک رحمهما الله هستند. لذا بر اساس این قول کسی که مثلاً فقط نماز جمعه می خواند یا فقط ماه رمضان نماز می خواند یا اینکه روزی نماز می خواند و روزی دیگر نماز نمی خواند (حتی اگر منکر وجوب نماز نیز نباشد) کافر است.

حکم شیخ محمد بن صالح العثیمین در مورد تارک نماز:

شیخ عثیمین با تائید فتوای حکمی که در فوق از آن یاداوری نمودیم در جای دیگری: تارک نماز دائمی را کافر میداند، بدین معنی که اگر کسی همیشه و دائم تارک نماز باشد کافر است و این بر خلاف رای فوق است، بر اساس این رای کسی کافر است که بطور مطلق تارک نماز باشد.

و این رای شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز است و ایشان گفته اند که اگر کسی نمازی را می خواند و نمازی را ترک می کند، چنانکه در قلب خود چنین نیت داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد که بطور کلی نماز را ترک خواهد کرد، او باطناً کافر شده است یعنی کفری که الله تعالی بدان خبر دارد و بین او بین الله تعالی است. (مجموع الفتاوی (۴۹/۲۲)، (۶۱۵/۷)، و «شرح العمدة» (۹۴/۲).

و شیخ ابن عثیمین نیز بر همین رای هستند چنانکه میگویند: «آنچه که از ادله این امر ظاهر میشود اینست که: تارک نماز کافر نیست مگر اینکه او نماز را دائمی ترک کند، بدین معنی که او نفس خود را بر ترک نماز قرار دهد، و او نماز ظهر نمی خواند و نیز نماز عصر و مغرب و عشا و صبح نمی خواند، در این وضعیت شخص کافر است. ولی اگر او در شبانه روز یکی یا دو فرض نماز را بخواند کافر نمی شود، زیرا نسبت به او گمان نمی رود که قصد ترک نماز را داشته باشد در حالیکه پیامبر صلی اله علیه وسلم میفرمایند: «**بين الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة**» مابین شخص مسلمان و شرک و کفر، ترک نماز است. و ایشان نفرمودند **(ترک صلاة)** یعنی نفرمودند ترک هر نمازی باعث کفر است.(«صلاة» نکره است). (انتهی من «الشرح الممتع» (۲۶/۲)).

البته بطور شفاهی از جناب شیخ ابن عثیمین در مورد حکم کسی که در هفته فقط نماز جمعه میخواند میپرسند و ایشان جواب میدهند که؛ ظاهر این اشخاص کافر میشود زیرا او از سی و پنج نماز که در هفته بعنوان واجب وجود دارد، فقط یک نماز خوانده و این در برابر نماز های یک هفته قلیل و اندک است، و به کسی که فقط یک نماز در طول هفته میخواند نماز خوان گفته نمی شود بلکه او تارک نماز است.

حکم شیخ ناصرالدین البانی در مورد تارک نماز:

شیخ ناصرالدین الالبانی با تاید نظریات سایر علماء تارک نماز را در صورتیکه منکر وجوب نماز باشد کافر می داند و ایشان بر این رای هستند که در تمامی عبادات واجب مادامیکه شخصی منکر وجوب آنها باشد کافر می شود و فرقی نمی کند که آن عبادت واجب نماز باشد یا روزه یا زکات و یا عبادت واجب دیگری، و ایشان کسی که از روی سستی تارک نماز است ولی به گناه خود اقرار دارد را تکفیر نمی کنند.و ایشان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

گویند به کسی که تارک نماز است می گوییم: آیا از نظر تو نماز واجب است یا خیر؟ اگر گفت آری واجب است پس او را نمی توانیم تکفیر نماییم زیرا او به نماز اعتقاد و ایمان دارد هر چند تارک نماز است و به سبب آن خود را مشمول عذاب سختی کرده است ولی او کسی است که شهادتین را بر زبان جاری ساخته و به شرائع اسلام ایمان دارد.

ولی اگر گفت که نماز را واجب نمی دانم قطعاً او کلمه کفری گفته و او کافر است.

نتیجه کلی در مورد تارک نماز:

برخی از علماء حتی ترک یک نماز را از روی عمد باعث کفر تارک میدانند. و برخی دیگر از علماء کسی را که مطلقاً نماز نمی خواند و تارک نماز دایمی است را کافر می دانند ولی برخی دیگر از علماء کسی را که منکر وجوب نماز باشد را کافر دانسته ولو اینکه تارک نماز باشد. و البته بنظر می رسد رای دوم (ابن عثیمین) به ثواب نزدیکتر باشد.

اما از شخاصیکه منکر وجوب نماز نباشد یا نماز را خوار و سبک نداند، در این صورت با ترک نماز یا کافر مرتّد است همانگونه که ظاهر احادیث و ظاهر فتوای اصحاب و دیگران بیانگر آن است، یا فاسق و دور از خدا محسوب می‌گردد.

بالاترین حدّ تخفیف در باره‌ی شخص بی نماز فاسق به حساب آوردن اوست به گونه‌ای که هر لحظه بیم کفر از او می‌رود و شکی نیست در اینکه بعضی از گناهان منجر به بعضی از گناهان دیگر می شوند، همچنانکه گناهان صغیره منجر به گناهان کبیره، و کبائر منجر به کفر میگردند.

بنابراین بر انسان مسلمان واجب است که به درون خود مراجعه نماید و در پیشگاه پروردگار توبه کند و به تصحیح دین خود بپردازد و بر اقامه‌ی نماز تصمیم بگیرد.

همانطور که بر دینداران واجب است که با اشخاص بی‌نماز مصرّ بر ترک نماز، پس از نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر، قطع رابطه و ترک معاشرت متداول نمایند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت ضروری:

به هر حال بر مسئولین امر واجب است که شخص بی نماز را وادار به توبه نمایند، و با حکمت حکم پرودگار وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و فواید نماز را برایش توضیح و تشریح نماید، اگر شخص متذکره توبه کرد کاری به او نداشته باشند. ولی اگر با آنهم لجاجت وبر انکار نماز تاکید بدارد مطابق حکم اسلامی توسط محکمه اسلامی آنرا بقتل برسانند.

در مورد اینکه با اشخاصیکه تارک نماز هستند، روابط صله رحمی قایم گردد ویا آن هم قطع گردد، علماء میفر مایند که با ایشان نباید روابط صلحه رحمی قطع گردد، باید با روابط با ایشان ادامه داد وبا استفاده از موعظه حسنه، ایشان را به ادای نماز دعوت نمود.

حکم شرعی است که باید به همچو اشخاص دعوت ونصحیت صورت گیرد وایشان از عقوبتهای اخروی ترسانیده شوند، شاید که توبه کنند ودوباره به راه مستقیم هدیت گردند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ الکوثر

سورۀ «الکوثر» در «مکۀ مکرمه» نازل شده و دارای ۳ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْكَوْثَرَ﴿۱﴾ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ﴿۲﴾ إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الأَبْتَرُ﴿۳﴾

ترجمه ی آیات:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشنده مهربان

«**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**»(**۱**) (ای پیامبر) به راستی که ما به تو کوثر عطا کردیم.)

«**فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرَ**»(**۲**) (پس برای پروردگارت نماز بخوان وقربانی کن)

«**إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرَ**»(**۳**) (بدون شک دشمن تو، بریده نسل و بی‌عقب است.)

معلومات مؤجز:

این سوره در مکۀ مکرمه نازل شده و از جملۀ سوره های مکی بشمار می رود.

سورۀ کوثر دارای (۱) رکوع، و(۳) سه آیت، و (۱۱) یازده کلمه، و(۳۷) سی وهفت حرف، و(۱۸) نقطه میباشد که از کوچکترین سوره های قرآن کریم بشمار می رود.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، طوریکه یاد اور شدیم از جمله سوره های مکی است. ولی حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سوره کوثر مدنی است،که البته رأی ابن کثیر نیز همین است.

معانی کلمه ها:

«**إِنَّا**» به درستی ما

«**أَعْطَيْنَاكَ**» عطا کردیم ما تو را

«**الْكَوْثَرَ**» خیر کثیر، حوض کوثر

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**فَصَلِّ**» پس نماز بگزار

«**لِرَبِّكَ**» برای پروردگار خویش

«و انْحَرْ» و قربانی کن

«**إِنَّ**» هما نا، به درستی که

«**شانِئَكَ**» دشمن تو، بدخواه تو

«**هُوَ الْأَبْتَر**» او نسل بریده یا دم بریده است.

علل نام گزاری سورۀ کوثر:

در مورد اینکه چرا این سوره به نام «الکوثر» مسمی گردیده است رای اکثر مفسرین بر این است که آغاز وافتتاح آن به: «**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**» گردیده است.

وجه تسمیه:

در مورد وجه تسمیه این سوره در حدیثی که از انس بن مالک(رض) روایت گردیده آمده است: «**أغفي رسول الله صلي الله عليه وسلم إغفاءة، فرفع رأسه متبسما فإما قال لهم، وإما قالوا له: يا رسول الله لم ضحكت ؟ فقال: إنه أنزلت علي آنفا سورة فقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطيناك الكوثر) حتي ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الكوثر ؟ قالوا: الله ورسوله أعلم ! قال: فإنه نهر وعدنيه ربي عز وجل في الجنة، وعليه خير كثير، عليه حوض ترد عليه أمتي يوم القيامة، آنيته عدد الكواكب**» ألبانی در (صحیح أبی داود) (۴۷۴۷).یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم‌کنان سرشان را از خواب بالا نمودند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسمم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که **کوثر چیست؟** اصحاب گفتند: خدا عزوجل و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای

(c) ketabton.com: The Digital Library

عزوجل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، امتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

کوثر در لغت عرب:

کوثر از **خیر کثیر** است، یعنی خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می شود که به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت ها.

کوثر عطای بزرگی است که پروردگار با عظمت ما به پیامبر ما صلی الله علیه وسلم در قیامت بخشیده است که او و امتش بر آن وارد می شوند.

و صف آب کوثر مطابق نصوص به ترتیب است که از **به نسبت شیر، سفیدتر، از برف سردتر و از عسل شیرین تر است و از مسک و عطر، خوش بوتر است** و آن در نهایت گشایش و وسعت می باشد.

طول وعرض حوض کوثر:

طول و عرض حوض کوثر مطابق روایات اسلامی برابر است هر گوشه از گوشه های آن مسیر یک ماه است.

علماء در وصف آب کوثر میگویند که آب آن از جنت می آید. وبه اصطلاح آبراه و ناودان آن از جنت کشیده شده یکی از آنها از طلا و دیگری از نقره است و ظرفهای آن که تعداد آن به اندازه ستارگان آسمان است.

شرح آیات:

إِنّا أَعْطَيْنا كَ الْكَوْثَرَ: ما به تو خیر فراوان دادیم! روی سخن در تمام این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مانند سورۀ والضحی و سورۀ الم نشرح و یکی از اهداف مهم هر سه سوره، تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبانهای مکرر دشمنان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است:

یکی اینکه: عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکه معظمه که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت های بسیار بود.

بناً پروردگار با عظمت ما با زیبای خاصی می فرماید «**انااعطیناك الکوثر**». (ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم).

«**أَعْطَيْنَا**» به معنای دادیم و بخشیدیم است که این ظرافتی که در «**أَعْطَيْنَا**» وجود دارد اعطاء است و در اعطاء نوعی حرمت برای آن کسی که چیزی را می‌گیرد وجود دارد و در حقیقت وقتی می‌خواهند حرمت بگذارند می‌گویند ما عطا کردیم و نکتهٔ دیگر،با اینکه ما می‌دانیم فاعل أَعْطَيْنَا الله است ولی در عین حال این با صیغهٔ جمع به کار رفته به جای اینکه بگوید من به تو این را دادم می‌گوید ما داده ام که با نوعی حشمت و جبروت و موضع بالا و قدرت همراه است.

«**أَعْطَيْنَا**» طوریکه در فوق یاد اور شدیم عطا به معنای مطلق بخشش است. بخششی که اگر از طرف الله باشد طبیعتآ بخششی بی منت است. و اگر این بخشش از جانب غیر الله باشد، می تواند بی منت باشد و یا هم با منت باشد.

همچنان اگر این بخشش از طرف خداوندباشد در انسان تحول مثبت ایجاد می کند و اگر دهنده غیر خدا باشد، ما هر لحظه باید منتظر تحقیر باشیم، یا منتظر باشیم که پشیمان شود و آن را از ما پس بگیرد. تنها دهنده ایکه به خیال ارام و مطمین به انسان چیزی ارزانی می فرماید فقط پروردگار با عظمت است که: هر چه را که به ما داده است از ما نمی گیرد. ولی متاسف هستیم که کمترین شکران نعمت را هم انسان از خداوند بعمل می آورد.

بیشترین تشکر را در رابطه با کسانی دارد که کمترین ها را می دهند و منتظر بیشترین تشکرها هستند.

در تفسیر جلوه های از اسرار قرآن کریم در سورهٔ الکوثر مینویسد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«صیغۀ «**اعطینک**» بتو عطا کردیم این مطلب را میرساند که مراد از کوثر نعمت های است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عملاً داده شده است، نعمت هایکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام وجود خود آنرا احساس می کند، وچنان برایش قابل درک است تذکر وتوضیح نیز ضرورتی احساس نمی شود، اطلاق الکوثر بر نعمت هایکه در اختیار پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار می گیرند و یا در بهشت به او عنایت می شود با روحیه سوره و الفاظ آن نمی سازد.»

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ: یعنی سریع به خاطر آن بخشش کثیر الخیری که به تو عنایت شده تقاضای انجام دوعمل به میان آمده است، اولین عمل این است که برای پروردگار خویش نماز را بر پا دار، و به اصطلاح مفسرین(ارتباط مستقیم با خالقت برقرار کن). دومین خواست اینست که به خاطر نعمت عُظمی، که برایت داده شده است قربانی کن. پروردگار با عظمت می فرماید: به شکرانه این نعمت ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر الله نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد.

قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از (**وَانْحَرْ**) ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

وظیفه ای که خداوند متعال برای انسان ها در مقابل نعمت ها اعطا شده بیان کرده است، شکر نعمت است ولی نکته ای که باید به ان توجه کرد این است که بین نعمت و تشکر تناسب لازم است، این بدین معنی است هر چه که حجم نعمت بزرگتر و عظیم تر باشد، ضرورت به تشکر بیشتری را می نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار با عظمت ما دراین سوره به دادن نعمت کوثر به پیامبرصلی الله علیه اشاره نموده است، «کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، و به معنی خیر و برکت زیاد وفراوان است، بنآء این نعمت عظیم وخیر فراوان، شکرانه عظیم لازم دارد لذا خداوند در مقابل این نعمت دو وظیفه را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار میدهد، و می فرماید: «**فصل لربک و انحر**»؛ اکنون که چنین است فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

ملاحظه می فرماید: اولین وظیفه ای که به عنوان تشکر از کوثر قرار می گیرد نماز است، نماز جامع ترین و کاملترین نوع عبادت است که در آن هم قلب باید حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سورهٔ و هم بدن با رکوع و سجود.

دومین وظیفه که به عنوان تشکر از کوثر قرار می گیرد: نحر کردن است یعنی قربانی است، کلمه «وانحر» از ماده «نحر» است که مخصوص کشتن شتر است و شاید علت آوردن تعبیر «و انحر» به خاطر این است که در میان قربانیها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و مسلمانان علاقه بسیار به آن داشتند و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود و چون خداوند خواسته بین نعمت (کوثر) و شکر آن تناسب داشته باشد دستور به «نماز» و «کشتن شتر» داده است.

نماز یک نوع عبادت است که برای غیر الله معنا ندارد مخصوصآ با توجه به مفهوم «رب» که حکایت از تداوم نعمت ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار دارد، زیرا «رب» از کلمه «ربب» به معنای مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر می کند. این دستور خداوند «فصل لربک» در برابر اعمال مشرکان است که برای بُت ها سجده و قربانی می کردند، در حالی نعمتهای خود را از خدا می دانستند. به هر حال تعبیر «لربک» دلیل روشنی است بر لزوم قصد قربت در عبادات.

ارتباط «فصل» با «وانحر» چیست؟

برای اینکه ارتباط بین این دو جمله مشخص شود باید ابتدا به تفسیرهایی که از «و انحر» شده است بپردازیم و در ذیل آن به ارتباط این دو جمله اشاره کنیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف: «**نحر**» به معنای کشتن شتر به نحو مخصوص است و شاید علت امر به «نحر» بعد از دستور به نماز، اشاره به ارتباط بنده با بندگان بعد از ارتباط بنده با الله باشد؛ یعنی اگر انسان با خدا ارتباط داشته باشد نمی تواند ارتباط خودش را با جامعه قطع کند و به فکر فقرا و مستمندان نباشد، بلکه باید هر دو ارتباط را تقویت کند.

ب: منظور از جمله «وانحر» رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده «نحر» به معنای گلوگاه می باشد، سپس عرب آن را به معنای «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

در اینجا نیز که خداوند دستور به ایستادن رو به قبله دارد، در واقع به یکی از شرایط نماز اشاره نموده است.

ج: منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و روی وصورت است.

دروس آموزنده از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ»:

دروس آموزنده که از آیهٔ «**فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ**» میتوان استنباط کرد اینست که:

- نعمت ها حتی برای پیامبر اسلام مسئولیت آور است. (اعطیناک... فصل)
- تشکر باید فوری باشد. (فصل) «حرف فاء برای تسریع است»
- دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می داند، دین هم به همان هدایت می فرماید. (**فصل لربک و انحر**)
- چون عطا از او است (انا اعطینا) تشکر هم باید برای او باشد. (فصل لربک)
- رابطه با الله بر رابطه با خلق مقدم است. (فصل... و انحر)
- انفاقی ارزش دارد که در کنار ایمان و عبادت باشد. (فصل لربک و انحر)
- نمازی ارزش دارد که خالصانه باشد. (لربک)

«**إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**» (یقیناً دشمن تو دم بریده است.) مفسر تفسیر جلوه های از اسرار قرآن در این مورد می نویسد: از این آیه متبرکه طوری معلوم می شود که این سوره در

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان نازل گردیده است که دشمنان پیامبر صلی الله علیه وسلم ویاران اورا درمکه به محاصره کشانیده، مقاطعه عمومی علیه انان اعمال گردیده، رابطه اش را با همه اقوام وقبایل مکه قطع نموده واحساس کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مردم تجرید نموده ورا ه های نفوذ بین مردم بسته اند، (جلو ههای از اسرار قرآن در تفسیر سوره الکوثر)

همچنان در آیه دو موضوع قابل ذکر است که:

۱- وجود دو تأکید (**إِنَّ و هُوَ**) نشانه آن است که دشمن و بدخواه تو بدون نسل خواهد ماند

۲- شانِئَ اسم فاعل است یعنی شامل دشمن گذشته، حال و آینده می شود پس اشاره قرآن فهمیده می شود که دشمن پیامبر در همه زمان ها بدون نسل خواهد بود.

اسباب نزول:

امام سیوطی در کتاب»اسباب النزول» در مورد شأن نزول سوره کوثر می نویسد: «ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: قریش کسی را که پسرانش فوت می‌شد آنرا ابتر و بی پسر می‌گفت. هنگامی که پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت. عاص بن وائل گفت: محمد ابتر و بی فرزند شد. پس این کلام خدا نازل شد».

«**إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ**» «ما به تو کوثر را عطا کردیم! پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (و بدان) دشمن تو قطعاً بریده‌نسل و بی عقب است».

عبدالرزاق المهدی محقق کتاب مذکور در تعلیقی بر این روایت می گوید: «واحدی با شماره (۸۷۳) این روایت از یزید بن رومان روایت کرده، و روایت مرسل است اما با حدیث زیر قوی می شود:

بیهقی در «دلائل النبوة» از محمد بن علی (بن حسین بن علی بن ابوطالب) رضی الله عنه مانند این روایت کرده: نام پسر رسول خدا را قاسم گفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از مجاهد روایت می‌کند: این کلام خدا در مورد عاصی بن وائل نازل شده است که می‌گفت: من دشمن محمد هستم. طبری ۳۸۲۱۷ از مجاهد و طبری ۳۸۲۱۸ و ۳۸۲۱۹ از قتاده و طبری ۳۸۲۱۵ و ۳۸۲۱۶ از سعید بن جبیر به صورت مرسل روایت کرده است. این ها به مجموع قوی هستند».

در تفسیر انوارالقرآن تآلیف عبد الروف مخلص می نویسد: «در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده است اما مفاد همه آنها این‌است که مشرکان، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه خوشحال بوده و ازدرگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت‌بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند ومرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اند که در نهایت بلا عقب می باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند».

تفسیر سورۀ کوثر برویت حدیثی انس بن مالک:

أنس بن مالك بن النضر بن ضمضم ملقّب به «ابو حمزه»، متولد مدینۀ منوره از جمله صحابه جلیل القدر می باشد که در سنین کودکی به پیامبر اسلام ایمان اورده اندواز جمله خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده ودر تعداد زیاد غزوات با رسول صلی الله علیه وسلم اشتراك ورزیده و از جمله محدثین معتبر جهان اسلام اند در مورد تفسیر سوره کوثره می نویسند:

«أغفى رسول الله صلى الله عليه وسلم إغفاءة، فرفع رأسه متبسما، فإما قال لهم، وإما قالوا له: يا رسول الله لم ضحكت ؟ فقال: إنه أنزلت على آنفا سورة فقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطيناك الكوثر) حتى ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الكوثر ؟ قالوا: الله ورسوله أعلم ! قال: فإنه نهر وعدنيه ربى عز وجل فى الجنة، وعليه خير كثير، عليه حوض ترد عليه أمتى يوم القيامة، آنيته عدد الكواكب» ألبانی در «صحيح أبى داود» (۴۷۴۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم‌کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می دانید که دلیل تبسمم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد.

خداوند به پیامبرش محمد (صلی الله علیه وسلم) می فرماید: «**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**» ما به تو خیر فراوان و فضل زیاد داده ایم از جمله آن نهر و حوضی است که خداوند به پیامبرش داده و کوثر نامیده می شود که طول آن به مسافت یک ماه و عرض آن نیز به مسافت یک ماه است و آب آن از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر است و ظرف و کیلاس های آن به اندازه ستارگان آسمان زیاد و همان طور درخشان می باشند. هرکس یک بار از حوض کوثر بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد.

وقتی خداوند منت خویش را بر پیامبر بیان کرد، او را به سپاسگزاری نعمت فرمان داد و فرمود: «**فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ**» «پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن »و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند قربانی می‌کردند لذا خداوند عزوجل به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می گویند: مراد از «**وَانْحَرْ**» ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

«**إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**»: «بی‌گمان دشمنت خود ابتر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی ماند. چنان‌که گفتیم؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که ایشان قبل از آن که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می مانند اما خداوند عزوجل در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اند که ناکام و بی نام و نشان می‌مانند». (مواخذ: تفسیر انوارالقرآن، تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی، اسباب النزول سیوطی.)

البته مفسرین در معنای کوثر اقوال متفاوتی دارند؛ بعضی با استناد به احادیث صحیحه گفته اند: «نهری در بهشت است» بعضی گفته اند: حوضی در بهشت است، بعضی گفتند: یعنی خیر فراوانی که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده، بعضی گفتند: قرآن و نبوت است، بعضی گفتند: کثرت اصحابی است که خدای متعال آنان را همراه وی کرده است.

اما قول بیشتر مفسرین اینست که کوثر یعنی خیر کثیری که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده که از جمله نهر کوثر در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطاء شده است، و دلایل زیادی در تایید این مطلب وارد شده است، مثلاً از عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می فرماید: «**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**» پرسیدند. گفت: «**نَهَرٌ أُعْطِيهُ نَبِيكُمْ صلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ**». (بخاری:۴۹۶۵)

یعنی: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است».

ابن جریر طبری - امام المفسرین – ضمن آنکه تمام اقوال مختلف را در معنای کوثر آورده، در آخر می گوید: با توجه به کثرت روایات از نظر ما کوثر نهری در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابتر کیست؟

علمای علم لغت کلمه ابتر را برگرفته از «**بَتْر**» به معنای قطع و بریدن می دانند. جوهری «**بَتَرتُ الشيء**» را به معنای قطع چیزی پیش از پایان یافتن آن و «انبتار» را انقطاع و «سیف باتر» را شمشیر برنده، و«ابتر» را دم بریده و چیز بدون دنباله دانسته است. به گفته راغب، اَبتر به حیوان دم بریده، سپس به مناسبت، به کسی که نسلی نداشته باشد تا جانشینش شود، می‌گویند؛ هم چنین بر اساس روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به کلامی که با یاد خدا آغاز نشود، ابتر گویند. ابن منظور هم گفتاری نزدیک به این دو نظر دارد. به روایت ابن‌عبّاس و سُدّی، قریش، به مردی که پسرانش می‌مردند نیز ابتر میگفت.

کلمه ابتر صرف یک بار آنهم در آیه سوم همین سوره کوثر به کار رفته ودر آن دشمن پیامبر صلی الله علیه وسلم معرفی شده است: «**إنّ شانِئَكَ هُو الأَبتَرُ** = همانا دشمن تو ابتر است».

«**شَانِئ**» زبان شناسان، این کلمه را به مبغِض؛ یعنی کینه‌ورز و متنفّر معنا کرده‌اند، (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق، مصحح، میر دامادی، جمال الدین، جلد ۱، صفحه ۱۰۲، بیروت، دار الفکر للطباعۀ و النشر و التوزیع، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق) ولی مفسر شهیر جهان اسلام ابن عباس می فرماید که:مراد از این کلمه دشمن می باشد. ولی بر اساس برخی از نقل قول ها اشخاصی خود را «شانئ» پیامبر معرفی می کنند و قرآن در جوابشان نیز از همین کلمه را استفاده کرده است: «عاص بن وائل می گفت: من شانئ محمد هستم(طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۳۰، صفحه ۲۱۲، بیروت، دار المعرفۀ، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.)

پیام های سوره الکوثر:

۱- بیشترین خیر در کوچکترین سوره قرار داده شده است. (**إِنَّا أَعْطَينَاكَ الْكَوْثَرَ**)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- در کوچکترین مطلب می توان بیشترین خطاب را قرار داد. (خداوند پنج بار رسولش را مورد خطاب قرار داده است ازاین پنج مورد، دو مورد امری ودستوری است وسه مورد عادی است.)

۳- درجایگاه مسئولیت همیشه نباید از خطاب های دستوری استفاده کرد. (سه مورد از خطاب خداوند عادی است.)

۴- لازمه ی تشکر نعمت های الهی انجام فرائض دینی است. (**فَصَلِّ**)

۵- اگر خیر کثیر یا نعمت فراوان به انسان روی آورد یک مقدار آنرا انفاق کند تا دیگران و نیازمندان از آن استفاده کنند. «**وَانْحَرْ**»

۶- نعمت فراوان بایدخود را در جامعه نشان دهدتا دیگران از آن استفاده کنند. «**وَانْحَرْ**»

۷- در مقابل راه پیامبر صلی الله علیه وسلم سد شدن نتیجه جزء ابتر نخواهد داشت.

۸- درمقابل دشمن درصورتی که قصدتخریب داشته باشدنرمش معنا ندارد «**إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الأَبْتَرُ**»

ثواب قرائت سوره کوثر:

درثواب قرائت سوره کوثر حدیثی داریم از پیامبر صلی الله علیه وسلم که میفرماید: «کسی که سوره کوثر را قرائت کند، خداوند متعال، او را از حوض کوثر و هر نهر بهشتی سیراب می گرداند و ده برابر کسانی که در روزعید قربان برای خداوند قربانی میکنند، به ثواب و پاداش عنایت می کند.»

حوض کوثر:

کلمه «**کوثر**» از «**کثرت**» است به معنای خیرکثیر. کوثر، حوضی است در بهشت یا صحرای محشر که خداوند متعال به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم عطا کرده است و مؤمنان هنگام ورود به بهشت از آب آن سیراب می شوند.

مفسرین در معنای کوثر اقوال وروایات مختلف ومتفاوتی را روایت فرموده اند، برخی از مفسرین با استناد به احادیث صحیحه گفته اندکه «کوثر»: «نهری در بهشت است» برخی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر از مفسرین می فرمایند «کوثر» حوضی است در بهشت، برخی دیگری می فرمایند همینکه خیر فراوانی که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده، همین حوض کوثر است، برخی از مفسرین بدین عقیده اند که کوثر: قرآن عظیم الشان و نبوت است، وبعضی دیگر از مفسرین بدین عقیده اند که: کثرت اصحابی است که خدای متعال آنان را همراه وی کرده است.

ولی اکثریت مفسرین بدین عقیده هستند که کوثر یعنی خیر کثیری که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده که از جمله نهر کوثر در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطاء شده است، و دلایل زیادی در تایید این مطلب وارد شده است، ازجمله حدیثی داریم از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می فرماید: «**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**» پرسیدند. گفت: «**نَهَرٌ أُعْطِيهُ نَبِيكُمْ صلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيتُهُ كَعَدَدِ النُّجُوم**». (بخاری:۴۹۶۵)

یعنی: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است».

ابن جریر طبری – امام المفسرین در معنای کوثر مینویسد: کوثر نهری در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا شده است.

خداوند متعال با اعطای حوض بزرگ و بسیار وسیعی که آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و بویش از بوی مشک خوشبوتر است، از بنده و فرستاده‌اش، محمد صلی الله علیه وسلم اکرام و تجلیل می‌کند. گیلاس های آن حوض مانند ستاره های آسمان فراوان هستند. آب پاکیزه‌ی آن از رود کوثر وارد این حوض می‌شود، همان رود کوثری که خداوند آن را در بهشت به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است.

امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر این حوض وارد می شوند، هرکس یک مرتبه از آب این حوض بنوشد، دیگرتا ابد تشنه نخواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در باره محل وقوع این حوض علما اختلاف نظر دارند، امام غزالی و قرطبی بر این عقیده هستند که این حوض پیش از عبور کردن از پل صراط در میدان محشر قرار دارد و بر این مدعا چنین استناد کرده‌اند که بعضی از وارد شوندگان بر این حوض به دوزخ فرستاده می شوند، و اگر این حوض بعد از (پل صراط) می‌بود برگرداندن بعضی از آنجا به دوزخ ممکن نمی بود. «تذکرۀ»: ۳۰۲.

علامه ابن حجر دیدگاه امام بخاری را چنین نقل کرده است، که حوض کوثر بعد از (پل صراط) است، به دلیل اینکه امام بخاری احادیث مربوط به حوض را بعد از بیان احادیث (پل صراط) و شفاعت آورده است. فتح ا لباری: (۴۶۶/۱۱)

البته دیدگاه امام قرطبی صحیح تراست. ابن حجر رحمه الله دلایل هر دو گروه را در کتاب ارزشمند خود «فتح الباری» آورده است.

احادیثی وارده در مورد حوض کوثر:

احا دیثی را که خطیب تبریزی آنها را در مشکاۀ خود آورده است، غرض توضیح مساله خدمت خوانندگان محترم تقدیم میدارم:

۱ بخاری و مسلم از عبدالله بن عمروبن العاص روایت می‌کنند که رسول‌الله الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حوضی مسیرۀ شهر، وزواياه سواء. ماؤه أبيض من اللبن، وريحه أطيب من المسک، وكيزانه كنجوم السماء، من يشرب منها فلا يظمأ أبداً». (وسعت حوضم به مسافت یک ماه است، آبش از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر و کوزه‌هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس یک بار از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد).

۲ ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمودند: «إن حوضی أبعد من أيلة من عدن لهو أشدّ بياضاً من الثلج، وأحلى من العسل باللبن، ولآنيته أكثر من عدد النجوم، وإنی لأصد الناس عنه كما يصد الرجل إبل الناس عن حوضه، قالوا: يا رسول الله! أتعرفنا يومئذ؟ قال: "نعم لكم سيماء ليست لأحد من الأمم، تردون على غراً محجلين من أثر الضوء». رواه مسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: مسافت حوضم بیشتر از مسافت ایله تا عدن است. از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر است، و ظرف‌هایش از تعداد ستارگان بیشتر است. من مردم را پس می زنم همان طوری که انسان شتران دیگران را از حوضش دور می سازد، گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! آیا ما را در آن روز خواهی شناخت؟ فرمود: آری، چهره‌های شما با دیگران متفاوت است. شما با چهره‌ای نورانی و دست و پایی درخشان، بر اثر وضو بر من وارد می شوید.

۳ در روایاتی دیگر از حضرت انس رضی الله عنه چنین آمده است که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**تري فيه أباريق الذهب والفضة كعدد نجوم السماء**». یعنی: تعداد آفتابه های طلایی و نقره‌ای به اندازه‌ی ستاره‌های آسمان می باشند.

۴ در روایتی دیگر از حضرت ثوبان چنین آمده است: درباره آب آن سؤال شد؟ رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**أشد بياضاً من اللبن، وأحلي من العسل يغت فيه ميزابان يمدّانه من الجنة، أحدهما من ذهب والآخر من وَرِق**». یعنی: آبش از شیر سفیدتر است، از عسل شیرین‌تر است، دو میزاب (آب راهه) که از بهشت سرچشمه گرفته و یکی از طلا و دیگری از نقره است به آن می ریزند.

چه کسانی وارد حوض کوثر و چه کسانی از آن رانده میشوند؟

احادیث زیادی پیرامون کسانی که وارد حوض می شوند یا از حوض رانده می‌شوند، وارد شده است، که برخی از این روایت عبارتند از:

بخاری و مسلم از حضرت انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**ليردن علي الحوض رجال ممن صاحبني، حتي إذا رأيتهم، ورفعوا إلي، اختلجوا دوني، فلأقولن: أي رب، أصحابي، أصحابي، فليقالن لي: إنک لا تدري ما أحدثوا بعدک**». یعنی: افرادی از آنان که در دنیا با من همراه بودند، نزد من بر حوض آورده می شوند و وقتی که به من نشان داده می شوند، من آنان را می بینم، و بعد به سرعت از پیش من ربوده می شوند، من به ندا در می آیم و

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌گویم: پروردگارا! اینان از امتم هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنها بعد از تو چه کارها کرده‌اند؟

- بخاری و مسلم از طریق ابی‌حازم از سهل‌بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ا الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**أنا فرطكم علي الحوض، من ورد شرب، ومن شرب لم يظمأ أبداً، وليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفونني، ثم يحال بيني وبينهم، قال أبو حازم: فسمع النعمان بن أبي عياش وأنا أحدثهم هذا الحديث، فقال: هكذا سمعت سهلاً يقول؟ فقلت: نعم، قال: وأنا أشهد علي أبي سعيد الخدري لسمعته يزيد، فيقول: فإنهم مني، فيقال: إنک لا تدري ما أحدثوا بعدک، فأقول: سحقاً سحقاً لمن بدل بعدي**».

یعنی: من در حوض بر شما پیشی می‌گیرم. هرکس بر من گذرد از آن می‌نوشد و هر کس بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. گروهی که من آنها را شناخته و آنها نیز مرا می شناسند می خواهند بر من وارد شوند، ولی از ورودشان جلوگیری می شود».

ابو حازم گوید: نعمان بن ابی عیاش این حدیث را از من شنید و به من گفت: آیا واقعاً اینگونه از سهل شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: گواهی می دهم که من این حدیث را از ابو سعید خدری شنیده‌ام که اینگونه آن را ادامه داد: «می‌گویم: اینان از امتم هستند. گفته می‌شود: تو نمی دانی آنها بعد از تو چه کارها کرده اند؟ می‌گویم: نابود باد، کسی که بعد از من منحرف شده است».

در روایت بخاری آمده است که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**بينما أنا قائم علي الحوض، إذا زمرة، حتي إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: إلي أين؟ فقال: إلي النار والله، فقلت: ما شأنهم؟ فقال: إنهم قد ارتدوا علي أدبارهم القهقري، ثم إذا زمرة أخري، حتي عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلم، قلت: إلي أين؟ قال: إلي النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم قد**

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتدوا علي أدبارهم، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل هَمل النعم». یعنی: در حالی که بر حوض کوثر ایستاده‌ام، ناگهان دسته‌ای را می بینم، اما بعد از اینکه آنها را می شناسم، شخصی میان ما و آنها بیرون می آید و می‌گوید: حرکت کنید. می‌گویم: آنها را به کجا می‌برید؟ می‌گوید: به خدا سوگند آنها را به میان آتش سوق می‌دهم. می‌گویم: مگر آنها چکار کرده‌اند؟ می‌گوید: آنها از دین و آیین پشت کردند و مرتد شدند، سپس ناگهان دسته‌ای دیگر را می‌بینم، اما بعد از اینکه آنها را می‌شناسم، شخصی میان ما و آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: حرکت کنید. می‌گویم: آنها را به کجا می برید؟ می‌گوید: به خدا سوگند آنها را به میان آتش سوق می‌دهم. می‌گویم: مگر آنها چکار کرده اند؟

می‌گوید: آنها از دین و آیین پشت کردند و مرتد شدند، درمیان آنها کسی را نمی‌بینم که باقی گذارده شود،مگر اینکه همانند حیوانی رها شده باشد.

امام قرطبی بعد از ذکر احادیث فوق در کتاب «التذکرة» می‌گوید: دانشمندان اسلامی راجع به احادیث مربوط به حوض گفته‌اند: تمامی کسانی که از دین برگشته‌اند و مرتد شده‌اند، یا اینکه بدعتهایی در دین به وجود آورده‌اند که خداوند بدان راضی نیست و بدان اجازه نداده، تمامی اینها از ورودشان به حوض جلوگیری می‌شود و از آن رانده می شوند، اما کسانی که به شدت با آنها برخورد می‌شود و هرگز اجازه داده نمی‌شود که به حوض نزدیک شوند کسانی هستند که از جماعت مسلمانان جدا گشته و راهی دیگر را برگزیده‌اند، امثال فرقه‌های گوناگون خوارج، روافضیهای گمراه و معتزلیهایی که از هوی و هوس تبعیت کرده‌اند، تمامی اینها دین خدا را تغییر داده‌اند.

و همچنین ستمکارانی که در حد وفوری ستم روا داشته‌اند و در راستای خاموش کردن حق و قتل پیروان حق و آزار دادنشان قدم برداشته‌اند، و کسانی که به آشکارا گناهان کبیره را انجام داده‌اند و گناه را دست کم گرفته‌اند و با انحراف و بدعت و هوای نفسی روبرو شده‌اند، تمامی اینها نیز از حوض رانده می‌شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لازم به ذکر است که اگر تنها در اعمال مرتکب گناه شده باشند، اما دارای عقیده‌ای صحیح باشند برای مدتی از حوض منع می‌شوند، سپس بعد از مغفرت الهی بر اثر نور وضویی که بدان شناخته می‌شوند به آنها اجازه‌ی ورود به حوض داده می‌شود، و اگر از منافقان عصر پیامبر الله صلی الله علیه وسلم باشند که ایمان را اظهار می‌داشتند و در نهان کفر را دنبال می‌کردند، در قیامت به ظاهر آنها را با خود برمی‌دارند، سپس سرپوش را برای آنها کنار می‌زنند و خطاب بدانها گفته می شود: دور شوید، دور شوید.

لازم به یادآوری است که جز کسانی که به اندازه‌ی دانه گندمی از ایمان در دلشان نیست و هر حقی را انکار نموده و از باطل پیروی نموده، کسی در دوزخ باقی نمی‌ماند. «التذکرة»: صفحه ۳۰۶).

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الکفرون

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ٦ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يا أَيهَا الْكَافِرُونَ﴿١﴾ لا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴿٢﴾ وَلا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴿٣﴾ وَلا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ﴿٤﴾ وَلا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ﴿٦﴾

ترجمه مختصر:

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده مهربان

«**قُلْ يا أَيهَا الْكافِرُونَ**»(**١**) بگو: ای کافران!

«**لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ**»(**٢**) آنچه را شما عبادت می کنید من عبادت نمی کنم!

«**وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ**»(**٣**) (و نه شما ئید پرستنده آنچه می پرستم،

«**وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ**»(**٤**) و نه من هرگز آنچه را شما عبادت کرده اید عبادت میکنم،

«**وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ**» (**٥**) و نه شما آنچه را که من عبادت می کنم عبادت کنید.

«**لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ**»(**٦**) (حال که چنین است) دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم!

معلومات مختصر:

نام این سوره «**الکفرون**» است، واین نام از آیۀ اول سوره گرفته شده، «سورۀ کافرون» مکی، دارای(١) رکوع، (٦) شش آیت، (٢٦) بیست و شش کلمه، (٩٩) نودونه حرف، و (٣٦) سی وشش نقطه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از فحوای آیات این سوره طوری معلوم میشود که: دشمن در این مرحله خواهان نوعی از سازش با پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مشرکین قریش، این را برای خود مفید شمرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از قاطعیت و سازش ناپذیری و هجوم کوبنده و مسلسل بر دین و مذهب و معبودان خود باز دارد و به انعطاف و دارد.

وجه تسمیه این:

این سوره بدان جهت «**کافرون**» نام گرفت که‌پروردگار با عظمت ما در آن به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت ودستور فرمودند تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند.

فضیلت سورۀ کافرون:

در مورد فضیلت سورۀ «**کافرون**» در حدیثی از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «**قل یا أیها الکافرون تعدل ربع القرآن**» (رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**قل یا أیها الکافرون**» (از نظر اجر و ثواب تلاوت) برابر و معادل با یک چهارم قرآن است.) (این حدیث حسن است و آلبانی آن را در سلسله احادیث صحیحه شماره ۵۸۶ آورده است).

هکذا از حضرت عایشه (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «چه خوب هستند سوره‌های کافرون و اخلاص، که در دو رکعت قبل از نماز فجر خوانده می شوند.»

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به نوفل فرمود: «سوره کافرون را بخوان و بعد از آن بخواب، زیرا این سوره برائت از شرک است.»

در حدیثی از: **عن فروة بن نوفل رضي الله عنه أنه أتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله علمني شيئا أقوله إذا أويت إلى فراشي فقال:اقرأ قل يا أيها الكافرون فإنها براءة من الشرک.** (از فروه بن نوفل رضی الله عنه روایت است که ایشان به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و فرمودند: ای رسول الله به من چیزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیاموز که هر گاه به بسترخوابم رفتم آن را بگویم: (رسول الله صلی الله علیه و وسلم) فرمودند: «**قل یا أیها الکافرون**» زیرا این سوره براءت و بیزاری از شرک است. (این روایت صحیح را ترمذی روایت نموده است).

محتوا سوره:

مفسران می نویسند که: این سوره در سال اول یا هم در سال دوم بعثت نازل شده است.

منظور کلی از «**کافرون**»، مخالفان پیامبر و منکران توحید در این سوره است. هدف کافرون همان مشرکان قریش از نسل حضرت ابراهیم بودند و خود را پیرو ان دین او می‌دانستند، اما آنان انحرافات بسیاری در این دین پاک و توحیدی به وجود آورده بودند، تا آنجا که عقاید و آداب و رسوم آنها تنها شباهتی ظاهری با دین حضرت ابراهیم داشت و از روح توحید در آن هیچ خبری نبود.

پیام اصلی سوره کافرون این است که مؤمنان باید خط فکری خود را از خطوط التقاطی و غیرتوحیدی جدا کنند و بدانند شباهت‌های ظاهری ادیان و مذاهب، دلیل یکسانی آنها و برخورداری همه آنها از حقانیت نیست و چنین نیست که اگر یهودیان، مسیحیان، سیک ها و حتی برخی مذاهب انحرافی اسلامی سخن از خدا و پرستش او به زبان می‌آورند، از حقانیت برخوردار بوده و هیچ تفاوتی با اسلام ناب محمدی نداشته باشند، زیرا روح توحید و پرستش واقعی خدای واحد در هیچ یک از این ادیان و مذاهب تحریف شده وجود ندارد.

خوانندۀ محترم!

طوریکه می دانیم، حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از آنکه مردم را به پرستش خداوند یکتا هدایت کرد و از پرستش ستارگان و ماه و آفتاب بازداشت، به مبارزه با شرک و بت پرستی پرداخت و با **نمرود** که ادعای خدائی را داشت حکم جهاد را در پیش گرفت (یعقوبی، ج۱،۲۳). در نهایت امر از جانب پروردگار مأمور شد، تا از بابل به فلسطین و از آنجا به جزیرۀالعرب مهاجر و در مکه به کمک فرزند خویش اسماعیل خانه کعبه را بنا

(c) ketabton.com: The Digital Library

کند. حضرت ابراهیم توفیق انجام این مأموریت را یافت و مناسک حج را به اتفاق فرزندش سنت گزارد (یعقوبی، جلد ۱،۲۷۵).

حضرت اسماعیل در مکه مسکن گزین شد، با یکی از قبایل آنجا وصلت ازدواجی بناء نهاد و فرزندانی و اولاد وی در جزیرهٔ العرب نشو و نما کردند. تا اینکه زمامداری خانه کعبه به عَمْرو ابن لُحَی رسید.

مورخین می نویسند که در روزگار زندگی عَمْرو ابن لُحَی روزی آمد که از یکتا پرستی دست کشید و خانه کعبه را به بتخانه مبدل ساخت.

اعراب نیز از او متابعت کردند، و بدین ترتیب، بت‌پرستی جانشین خداپرستی در جزیرهٔ العرب شد.

دوران به اصطلاح جاهیلت اعراب از همین تاریخ آغاز می‌شود. گرچه تمام اجداد پیامبر اسلام موحد بودند و اعراب را به توحید دعوت می‌کردند، ولی از این دعوت گرایشی در آنها پدید نیاورد.

شرک و بت پرستی منشاء رفتارها و کردارهای اعراب شد که نمونه‌های آن را می‌توان هنگام زمامداری عبدالمطلب مشاهده کرد.

شیوع زنا و فحشاء باعث شد که عبدالمطلب برای زناکار حد تعیین کند، عده‌ای از زنان فاحشه را تبعید نماید (یعقوبی، جلد۱، ۳۶۳) و همچنین ازدواج با محارم را تحریم کند.

کثرت دزدی موجب شد که عبدالمطلب مجازات بریدن دست دزد را اعلام کند (یعقوبی، جلد۱، ۳۶۳). از بدعت هایی که قبیله قریش برای حُجاج خانه کعبه وضع کرد و مورد قبول اعراب واقع شد این بود که حجاج لباس احرام اولین طواف خود را، از قریش باید خریداری نمایند در غیر آن باید با بدن برهنه باید طواف کعبه نمایند (یعقوبی، ج۱، ۳۳۶). گرچه این بدعت را قریش برای افزایش امتیاز خویش بر سایر اعراب وضع کردند، همچنان که نحوه انجام مراسم حج و نوع خیمه های خویش را متفاوت از سایر اعراب قرار دادند، ولی همه این بدعت ها مورد قبول واقع شد و اعراب در مقابل این دساتیر مقاومت یا حساسیتی از خود نشان ندادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طواف خانه خدا به شکل برهنه آنقدر گسترش یافت که برای اعراب بحیث عادت نورمال شان مبدل شد و عبدالمطلب ناچار به تحریم آن گشت.

یکی دیگر از عادات، ورسم وراج های جاهلانه اعراب، قبل از ظهور اسلام همان زنده بگور کردن دختران بود؛ تا مبادا در جنگ و ستیز دختران ایشان اسیر قبائل دیگر شده و به کنیزی درآیند و نژاد و خون قبیله خلوص خویش را از دست دهد. شاید این جنایت در تاریخ بشریت سابقه نداشته باشد. گرچه این کشتار، بالاترین حد قساوت است و خود بهترین گواه بر جاهلیت اعراب می‌باشد، اما ظلم‌های اعراب به زنان، منحصر به این عمل نبود. مردان زنان بیوه را به ازدواج خود در می‌آوردند تا دارائی آنان و بچه‌های یتیم شان را تصرف کنند و سپس آنها را رها می‌کردند (سوره نساء، آیه ۱۹)

یکی دیگر از نشانه های جاهلیت در میان اعراب این بود که اختلاف نظرهای موجود بین آنان از طریق مذاکره و مصالحه حل نمی‌شد و پیوسته از طریق جنگ و ستیز نظر خود را بر دیگری تحمیل می‌کردند. بالطبع، نبردهای خصمانه ایشان هیچ وقت پایان نمی‌یافت.

دو قبیله مشهور اوس و خزرج که سالهای طولانی در مدینه به جنگ و جدال با هم مشغول بودند (یعقوبی، ج۱، ۳۹۵). ظهور اسلام و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه باعث پایان جنگهای جاهلانه اضافتر از صد ساله بین ایشان شد.

در ایام جوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم، خانه کعبه در اثر سیل خراب شد و سپس بازسازی گردید. در آن هنگام سران قریش برای نحوه انتقال حجرالاسود به محل اصلی آن نتوانستند به توافق برسند و لذا همه قسم خوردند که تا آخرین قطره خون بجنگند و از شرف قبیله‌ای خود دفاع کنند.

شدت و تعدد این برخورد ها به قدری زیاد بود که برخی از سنتهائی که خود اعراب وضع کرده بودند و نسل اندر نسل بدان احترام می گذاشتند گاهی زیر پا گذاشته می شد. مثلاً، جنگ و غارت در چهارماه از سال حرام بود. گاهی اعراب برای ادامه یا آغاز جنگ، این چهار ماه را به عقب می‌انداختند تا بتوانند به مقصود خود نائل شوند. این عمل را نَسیئی می‌گفتند و در قرآن کریم از آن یاد شده است (طبری، ۸۳۸).

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از نشانه های اقوام با فرهنگ این است که اگر نهاد یا رسمی در شیوه زندگی آنان پدید آید که ما یه تسهیل ارتباط آنان و نیل به ارزشهای فرهنگی ایشان شود، این نهاد را نه تنها حفظ می‌کنند، بلکه توسعه و تکامل می‌دهند. یکی از ابتکارات قُصَی ابنِ کِلاب، هنگامی که زمامداری خانه کعبه را به عهده گرفت و قبیله قریش را به عزت و شوکت رسانید، این بود که دارالنَّدوه برای قریش ایجاد کرد، تا هر وقت مسأله یا موضوع مهمی برای قریش پیش آید در دارالندوه جمع شوند و به مشوره وجرگه و تصمیم‌گیری بپردازند.

دارالندوه برای قریش همانند یک مجلس شورا بود که با تأسیس آن قصی قصد داشت خصلت همفکری و همکاری میان قریش توسعه یابد و طوایف مختلف اختلافات خود را از طریق بحث و تبادل نظر حل کنند.

نه تنها روح تعاون و اتحاد میان قبایل قریش پیدا نشد، بلکه اختلافات داخلی آنان نیز فروکش نکرد. اختلاف میان نواسه های قصی، هنگامی که نوبت زمامداری خانه کعبه به آنها رسید، شدت گرفت و بَنی عَبدُالدار و بَتی عَبدمَناف سوگند یاد کردند که برای گرفتن حق خود تا آخرین نفر خواهند جنگید. باز هنگامی که امیه به مخالفت و رقابت با کاکای خود هاشم پرداخت، اختلاف از طریق صحبت و مباحثه هرگز حل نشد، و دارالندوه نتوانست منشاء رفع اختلاف شود. تنها زمانی که سران قریش در دارالندوه برای مشورت جمع شدند، هنگام بعثت پیامبر اکرم بود و آنهم برای اتخاذ موضع واحدی برای از بین بردن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بود که، سر انجام، تصمیم گرفتند که از هر طایفه قریش، جوانی انتخاب شود و ایشان دسته جمعی و شبانه به خانه‌ی پیامبر شبیخون زده و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند. در این صورت، بنی هاشم توان گرفتن انتقام از تمام طوائف قریش را نخواهند داشت و ناچار در مقابل خونها تسلیم خواهند شد.

نظر به اینکه، همه ساله اعراب از تمام نقاط جزیرةالعرب برای زیارت خانه کعبه عازم مکه می شدند پذیرائی و رفاه حجاج یکی از مسئولیت های زمامداران خانه کعبه بود. از

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمله مناصب، در زمان قُصَی، رِفادَت یعنی غذا دادن به حُجاج و سِقایت یعنی تأمین آب برای ایشان بود.

هاشم هنگامی که ریاست خانه کعبه را عهده‌دار شد، هم خود تمام ثروتش را در این راه صرف کرد و هم قریش را دائماً به این خدمت تشویق می کرد.

عبدالمطلب نیز، پس از رسیدن به زمامداری خانه کعبه، همین شیوه را دنبال کرد و سفره او چنان گسترده بود که حتی پرندگان و چارپایان از آن بهره‌مند می‌شدند. علی‌رغم تمام این تأکیدها، قریش نه تنها به عرضه این خدمات نپرداختند بلکه شرط دشواری از جمله خوراک ولباس برای طواف کنندگان وضع گردید واین وضع تا ظهور دین مقدس اسلام ادامه یافت.

بعد از اینکه دین مقدس اسلام ظهور کرد، ودامنه نشر وجلب وجذب آن با سپری شدن هر روز وسعت می یافت، سران قریش پیشرفت روزافزون پیامبر صلی الله علیه وسلم رادر جلب وجذب مردم بخصوص شخصیت های قابل حساب وذی نفوس در مکه، به این دین جدید توحیدی را مشاهده کردند، به پیامبر پیشنهاد دادند که با توجه به شباهت های میان اسلام و عقاید انحرافی خود، پیامبر و مسلمانان دین التقاطی و شرک آمیز کافران را بپذیرند در صورتیکه پیامبر اسلام دین کافران را قبول کند آنان دین اسلام را به رسمیت خواهد شناخت.

در این هنگام بود که سورۀ کافرون نازل شد و اعلام نمود هیچ نقطه اشتراکی بین عقاید شرک‌آلود قریش و دین توحیدی اسلام وجود ندارد. پس از نزول این سوره، رسول اللّٰه صلی الله علیه وسلم به مسجدالحرام آمد و با صراحت موضع خود را چنین اعلام کرد: من هیچ گاه پیرو آیین شما نبودم و هرگز هم از آن پیروی نخواهم کرد، همان گونه که شما هیچ گاه از توحید ناب پیروی ننموده‌اید. دین من مخصوص خودم است ودین شما نیز مخصوص خودتان و هیچ اشتراکی با هم ندارند.

از لحن کلی این سوره طوری معلوم میشود که تعدادی از مسلمانان در حین نزول این سوره در نسبت به کفار اقلیتی قرار داشتند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخت در تحت مضیقه و فشار قرار داشت، بنابر بر موجودیت همین عامل بود که کفار میخواستند پیامبر اسلام را تحت فشار قرار دهند، تا به نوعی از سازش با کفار کنار اید ودر نهایت امر فرمان شریکی کفار را قایل شود، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم با جواب قاطع در مقابل کفار ایستاده میشود وجواب دندن شکن، قاطع وبدون تزلزل به کفار میدهد، جواب که هیچ راه از سازش وهیچ در از معامله گری را برای کفار باز نمی گزارد، جواب که کفار از شنیدن آن مأیوس میگردد، پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن از جنگ نمی زند ولی مقاومت وقوت خویش را با منطق اسمانی برایشان واضح میسازد. در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت داده شده است که برائت خود را از دین کفار مکه علناً اظهار کرده و خبر دهد که آنها نیز پذیرای دین وی نیستند، پس نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می کند. پس کفار باید برای ابد از سازش کاری پیامبر مأیوس باشند.

این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین واسلام با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها صورت گیردآنها را کاملاً مایوس کنند، مخصوصاً در این سوره دو بار این معنی تاکید شده که«من معبودهای شما را نمی پرستم» و این تاکید برای مایوس ساختن آنها است، همچنین دوباره تاکید شده که «شما هرگز معبود من، خدای یگانه را نمی پرستید» و این دلیلی است بر لجاجت آنها، و سرانجامش این است که «**من و آیین توحیدیم، و شما دین پوسیده شرك آلودتان**»

اسباب نزول:

در مورد شأن نزول این سورهٔ روایت داریم که در ذیل توجه خوانندگان را به آن جلب میدارم:

۱- طبرانی و ابن ابوحاتم از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند:

قریش به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما به تو مال و ثروت فراوان می‌دهیم تا ثروتمندترین فرد مکه گردی، و هر زن و یا دختری را که خواسته باشی به ازدواج تو درمی‌آوریم. به شرطی که به خدایان ما ناسزا نگویی و آن ها را به بدی یاد نکنی اگر این

(c) ketabton.com: The Digital Library

کار را نمی‌کنی، یک سال بت های ما را پرستش کن، پیامبر گفت: انتظار می‌کشم تا از پروردگارم چه دستور و هدایت می‌رسد. پس این سوره و آیهٔ «**قُلْ أَفَغَيْرَ اللّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيهَا الْجَاهِلُونَ**» (سوره زمر: ۶۴) یعنی: «بگو: ای نادانان، آیا به من فرمان می دهید که غیر خدا را بندگی کنم» نازل شد. طبری ۳۸۲۲۵ (طبرانی در «معجم صغیر» ۲ / ۴۴ المکتب الاسلامی دار عمار بیروت) از ابوخلف از داود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. ولی ابوخلف فرد مجهول و استادش داود فرد ضعیفی است، خصوصاً در احادیثی که از عکرمه روایت می‌کند، پس اسناد واهی و متن باطل است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز در برابر پیشنهادی که به شرک و بت پرستی دعوت کند منتظر نمی ماند. این خبر از ابن عباس درست نیست، بلکه موضوعی است. «تفسیر شوکانی» ۳۰۳۳ تخریج محقق.

۲- عبدالرزاق از وهب روایت کرده است: کفار قریش به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر دوست نداشته باشی تو یک سال از ما پیروی کن و ما یک سال از دین تو پیروی می‌کنیم. پس خدای بزرگ سوره کافرون را نازل کرد. عبدالرزاق ۳۷۲۷ از ابراهیم احول از وهب بن منبه روایت کرده. مرسل اما کلمات منکری که در حدیث قبلی بود در این نیست به حدیث بغوی نگاه کنید.

۳- ابن ابوحاتم از سعید بن میناء روایت کرده است:

ولید بن مغیره عاصی بن وائل، اسود بن مطلب و امیه بن خلف به دیدار پیامبر آمدند و گفتند: ای محمد! بیا بت های ما را پرستش کن و ما خدای تو را پرستش می‌کنیم، ما و شما در تمام امور باهم شرکت می‌کنیم. پس سوره کافرون نازل شد. طبری ۳۸۲۲۶ از ابن اسحاق از سعید بن مینا روایت کرده است.». (منبع: لباب النقول فی أسباب النزول؛ شان نزول سوره ی کافرون، به تحقیق عبدالرزاق المهدی).

تفسیر کلی سوره:

«**قُل» بگو،** به کی بگو ؟ معلوم است که به کفار بگو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلوم میشود که کفار چیزی به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته اند، که لفظ «قل» مورد استفاده قرار گرفت. ولی قابل تذکر است که حکم رادر سایر موارد قران نمیتوان کرد که همینکه کلمه «قل» آمد، یعنی قبل از آن چیزی گفته شده. بلکه باید به فضای سایر آیات قرآن عظیم الشان توجه کرد.

«**لا أعبُدُ ما تعبُدون**» ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم با قاطعیت و زیبای خاصی در جواب میفرماید: «من آنچه را که شما عبادت می کنید نمی پرستم». از فحوای این آیت طوری معلوم می شود که کفار از پیامبر اسلام دعوت کرده بودند که: ای پیامبر بیابت های ما را پرستش کن؛ آنچه را ما عبادت می کنیم عبادت کن.

ولی طوریکه گفتیم: این دعوت با تمام قاطعیت رد می گردد، ودر جواب می فرماید: من آنچه را شما عبادت می کنید، عبادت نمی کنم. واضح است که جواب خواست کفار رد گردیده است پیامبرصلی الله علیه وسلم گفته است نه، من بت های شما را عبادت نمی کنم.

از آیه سوم این سوره طوری فهمیده می شود که، کفار عرض داشته بودند که اگر تو عبادت بت های مار کنی ما هم در عوض خدای تو را عبادت می کنیم.

«**و لا أنتم عابِدونَ ما أعبُد**» شما هم عبادت کننده ی آنچه که من عبادت می کنیم نیستید.از فحوای آیه، دو پیشنهاد کفار معلوم میشود: به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویند: ای پیامبر، بیا بت های ما را عبادت کن ما هم خدای تو را عبادت می کنیم. واین یک پیشنهاد سازشگارنه است که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بعمل آمد: یعنی این بدین مفهوم است که آنان می گویند بیا باهم مشرک شویم. یعنی یکی شویم.

این پیشنهاد به دو طریق صورت گرفته است:

اول: کفار گفته اند:

هر دوی ما هر دو را پرستش کنیم؛ هم بت ها را پرستش کنیم هم خدا را.

دوم کفار گفته اند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای پیامبر مثلاً یک سال تو بیا بت های ما را پرستش کن، سال بعد ما می آییم خدای تو را پرستش می کنیم!

ولی پیامبر اسلام در رد این دو ساز ش کفار با تمام قوت و صراحت فرمود:

«**لا أعبُدُ ما تَعبُدون، وَ لا أنتم عابِدونَ ما أعبُد**» مفسرین مینویسند: این پیشنهادات در زمانی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم عرضه شد که دیگر آنان زور شان نرسید عمل را انجام دهند، بناً پیشنهاد سازش را در پیش گرفتند:

ولی نقطه زیبا در این جا است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل با تمام صراحت میگوید: من عبادت نمی کنم آنچه شما عبادت می کنید. «**لا أعبُدُ**» یعنی نه الان و نه آینده، من عبادت نمی کنم. توجه کنید لفظ مضارع ذکر شده است: یعنی نه الان عبادت می کنم و نه در آینده، من بت های شما را عبادت نخواهم کرد. جواب مطلق رد وزمینه بحث و مباحثه سازش را بصورت مطلق و قوت مندانه ختم داد. باید هم پیامبر صلی الله علیه وسلم همین را می گفت: من عبادت نمی کنم آنچه را شما عبادت می کنید و شما عبادت نمی کنید آنچه را من عبادت می کنم.

پیامبر این را نگفت؛ نگفته «ما تعبدون». بلکه گفته: «**و لا أنتم عابِدونَ ما أعبُد**» شما عبادت کننده آنچه من عبادت می کنم نیستید.

ببینید «عبادت کننده» مربوط به کی است؟ مربوط به حال است.

«عبادت نمی کنم» مربوط به کی است؟ حال و آینده. چه بیان زیبا، محکم وقشنگ.

پیامبر میفرماید: من عبادت نمی کنم آنچه را شما عبادت می کنید بر اساس اصول محکمی می گویم لذا تغییر هم نمی کند. اما عدم عبادت شما اساسی ندارد. الان عبادت نمی کنید اما در آینده ممکن است به بی اساسی دین خود پی ببرید. (این یک نوع بیان محکم است.)

من «اصلاً» عبادت نمی کنم آنچه را که عبادت می کنید. ولی شما «فعلاً» عبادت نمی کنید آنچه را من عبادت می کنم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی نباید فراموش کرد که: پیامبرصلی علیه وسلم در این مباحثه در ایمان آوردن را به روی کفار نمی بندد پلهای رجعت به اسلام را برای کفار باز می گزارد، ولی راه رفتن خویش به پرستش به بت ها را بصورت مطلق قطع میکند وبا تمام قوت تام ابلاغ واعلان میدارد که: امکان ندارد من به بت پرستی برگردم ولی دروازه ای برگشت به روی شما بسته نیست. شما «فعلاً» عبادت نمی کنید آنچه را من عبادت میکنم.

توجه باید کرد به بیان ظریفانه قرآن عظیم الشان به کفارکه می گوید:

- آنچه را که شما عبادت می کنید، پایه اش سست است، بی اساس وبی منطق است، لذا می توانید تغییر کنید؛ اما آنچه را که من می پرستم بر اساس یک پایه محکم است و قابل تغییر نیست و نمی شود آنرا تغییرداد.

«**وَ لا أنا عابِدٌ ما عَبَدتُم**» من عبادت کننده نیستم آنچه را شما عبادت می کردید.

- شما گذشته هم چیزهایی را عبادت می کردید ولی من گذشته شما را هم قبول ندارم. در گذشته هم من جزء شما نبودم. بت پرست نبودم.

از فحوی ظرافت این آیه معلوم میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم ر از بدو تولد، موحد بوده است.اینطور نه گفت که از همین حالا نیستم یعنی قبلاً بودم واز الان نیستم. نه بصورت مطلق میگوید: «**وَ لا أنا عابِدٌ ما عَبَدتُم**» من عبادت کننده آنچه شما در گذشته هم عبادت می کردید، نیستیم. اصلاً من با شما فرق دارم، واساساً هیچ وجه مشترکی با شما ندارم، نه در گذشته باهم وجه مشترکی داشتیم ونه در آینده. پایه عقیدتی شما سست وبی بنیاد است، وبرای دعوت خویش هیچگونه بنیاد واساسی ندارید.واساس ومبدا دعوت شما منطقی و قابل قبول نیست.

خوانندۀ محترم!

اگر سوال شود که مرز بین شرک و اسلام چیست؟ یگانه جواب منطقی که وجود دارد و با تمام قوت گفته میتوانیم که مرز بین اسلام وکفر: «عبادت» است.حتی کفار هم اساس مرز بین کفار واسلام را در عبادت دیدند یعنی بر سر خداپرستی و غیر خدا پرستی. بناً اصل پیشنهاد سازش خویش در همین چوکات عبادت فورمول بندی نمودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانیکه عبادت خدا را می کند مشرک نیستند ولی زمانیکه عبادت غیر الله صورت گیرد، شخص متذکره مشرک است. مشرکین هم بحث دعوت شان عبادت بوده است. ما خدای تو را عبادت میکنیم تو هم بیا خدای ما را عبادت کن.

«**لَکُم دینکُم وَ لِي دین**» ولی جواب ورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام صراحت صورت گرفت وبا قاطعیت فرمود: در مبانی دین ما باهم سازشی نداریم.

و این درس بزرگ و عظیمی است برای که در مبانی دین مجالی برای سازش وجود ندارد عبادت جزء مبانی اصلی دین ماست. این مرز دین ماست، دین من چه دینی است؟ توحید دین شما چه دینی است؟ شرک میان توحید و شرک جمعی وجود ندارد. من اگر بت های شما را بپرستم می شوم مشرک! به دین خودم دیگر نیستم. اگر شما خدای مرا بپرستید در کنار بت هایتان، باز هم مشرک اید و اگر بدون بت ها یتان خداوند مرا پرستش کنید می شوید موحّد.

پس یا باید موحّد بود یا مشرک. نمی شود هم موحّد بود هم مشرک! جمع بین دین من و شما امکان پذیر نیست.

این یک بحث اعتقادی است و یک اعلامی است برای ما: که شما در اصول دین حق سازش ندارید.

در عبادت و پرستش خدا که اصل توحید است ما حق سازش نداریم. پیامبر اعلام می کند سازش امکان پذیر نیست. (لَکُم دینکُم وَ لی دین)

در مبانی و اصول اعتقادتی سازش جای ندارد:

اعلام عدم سازش در مبانی و اصول اعتقاداتی این سوره این را میرساند که: ما در مبانی و اصول اعتقادات، در توحید، ما نمی توانیم با هم سازش بکنیم. ممکن است در مسائل فرعی بتوان گذشت کرد، وضعیت یک شرایطی باشد که منافع ایجاب بکند که گذشت بکنیم ولی در اصول حق گذشت را نداریم.

تکرار نفی عبادت بتها ازجانب پیامبر اسلام در چیست؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران در این که تکرار نفی عبادت بت ها از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم برای چیست می نویسند:

تعدادی به دین عقیده که:این تکرار برای تأکید، مأیوس کردن کامل مشرکان و جدا نمودن مسیر آنها از مسیراسلام است، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرک می باشد.به تعبیر دیگر، چون آنها در دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم به سوی شرک، اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند، قرآن عظیم الشان نیز ردّ آنها را تکرار می کند.

اصطلاح ایمان و کفر:

طوریکه میدا نید، موضوع ایمان و کفر دو اعتقاد متضاد هستند، اطلاع واگاهی از آن بی نهایت مهم و اساسی می باشد.

علماء در تعریف ایمان میفرمایند:

ایمان یعنی: دین الله تعالی، همان دینی که الله تعالی آن را برای بندگانش نازل کرده و بخاطر آن مخلوقات را آفریده و هدایت را برای دینداران در دنیا و امنیت را در آخرت مهیا نموده است، طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «**الّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ**» (سوره انعام آیه ۸۲) (کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت مال آنها است وآنها هدایت یافتگانند.)

الله تعالی فرموده: «**اللّهُ وَلِي الّذِينَ آمَنُوا يخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَي النُّورِ**» (سوره بقره:۲۵۷) (الله تعالی عهده دار و متولی امور کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از تاریکی ها بیرون آورده و به سمت نور رهنمود می شود.)

علماء می افزایند: پذیرفتن دین الله تعالی با میل و رغبت و تسلیم شدن در برابرآن؛ در واقع ایمان، گفتار با زبان، اعتقاد با قلب و عمل با اعضا و جوارح است که با اطاعت افزایش می یابد و با معصیت کم می شود. بنابراین شخصی که مرتکب گناهانی پایین تر از درجه ی شرک شود، اسم ایمان کاملاً از او سلب نمی شود و از طرفی به او مؤمن کامل هم نمی گویند، بلکه او مؤمنی ناقص الایمان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در تعریف ایمان می افزایند:

ایمان وجه ایدئولوژیک دین اسلام است که با تفکر و تعقل شروع و با یقین قلبی تعالی و به زبان بیان و در عمل جاری می‌گردد.

قرآن عظیم الشان در تعریف ایمان میفرماید: «**يا أَيهَا الّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الّذِي نَزّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلّ ضَلاَلاً بَعِيدًا**» (سوره النسا آیه ۱۳۶)

برخی از علماء در تعریف ایمان می نویسند:

ایمان دلبستگی نهایی انسان به امور معنوی است که برای انسان مقدس هستند و برای آن حاضر است عشق و شجاعت از خود نشان دهد.

در قرآن عظیم الشان ایمان دو بال دارد: علم و عمل. علم به تنهایی با کفر هم قابل جمع است و عمل به تنهایی با نفاق می‌تواند همراه باشد.

در میان متکلمان اسلامی درباره حقیقت ایمان سه نظریه وجود دارد:

۱- از نظر «اشاعره» ایمان؛ یعنی تصدیق به وجود خدا و پیامبران و اوامر و نواهی او.

۲- از نظر «معتزله» ایمان؛ یعنی عمل به تکلیف و وظیفه‌ای که خدا برای ما بیان کرده است.

۳- از نظر فلاسفه متکلم ایمان؛ یعنی علم و معرفت نسبت به واقعیت‌های عالم و استکمال نفس از این طریق.

اما از نظر عرفا ایمان؛ یعنی روی آوردن به الله و روی گرداندن از هر چه غیر خداست.

کفر:

کفر یعنی: امتناع از پذیرفتن دین اسلام، یا خروج از دین اسلام و اختیار دینی جز دین الله تعالی، چه از روی تکبر و عناد و چه از روی تعصب نسبت به پدران و نیاکان گذشته، و یا بخاطر طمع در مال و جاه و موقعیت و منصب.

الکفر: در لغت به معنی مخفی کردن و پوشاندن چیزی است

(c) ketabton.com: The Digital Library

و امّا کفر در اصطلاح شرع عبارت است از: «ایمان به خدا و پیغمبر نداشتن، بدون تفاوت در اینکه این عدم ایمان همراه با تکذیب باشد، یا همراه شکّ و گمان، و یا روی گرداندن از آن به علت حسادت و تکبّر و یا تبعیت از آرزوهایی که مانع تبعیت از رسالت می شوند، پس کفر صفت کسی است که چیزی را از آنچه خداوند واجب نموده و به او تبلیغ شده است انکار کند، بدون هیچ تفاوتی در اینکه انکارش با قلب باشد نه با زبان، و یا با زبان باشد نه با قلب، و یا با هر دو، یا کاری انجام دهد که نصّ صریحی بر خارج شدن انجام دهنده آن کار از اسلام آمده باشد، (به مجموعه فتاوای شیخ الإسلام ابن تیمیه ۱۲/ ۳۳۵ و الإحکام فی اصول الأحکام ابن حزم ۱/ ۴۵ مراجعه شود).

ابن حزم در کتاب الفصل می گوید: «بلکه انکار چیزی که (باوجود دلیل قاطع) جز با تصدیق آن ایمان حاصل نمی شود کفر است، و نیز تلفظ کردن هر آنچه که تلفظ کردنش با دلیل ثابت شده که کفر است کفر است، و انجام دادن عملی که دلیل بر کفر بودن آن وجود دارد کفر است»

و در نهایت باید گفت که کفر:

یعنی: دینِ شیطان، که در دنیا سبب گمراهی و در آخرت مایه ی بدبختی انسان می گردد، آنگونه که الله تعالی در مورد کفاری که هدایت الهی را نپذیرفتند و از آن رویگردان شدند، فرموده: «**وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَي الظُّلُمَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**» (۲۵۷)» (سوره بقره:۲۵۷) (و اما کسانی که کفر ورزیده اند متولی و سرپرست آنها طاغوت است که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون میآورد؛ اینان دوزخیانند و در آنجا جاودانه می مانند.).

عوامل بُت پرستی در جزیره العرب:

اسناد و شواهد نشان می دهد که سرچشمه اصلی نفوذ و پیدایش بت پرستی در میان عرب را در سه عامل خلاصه وجمعبندی نمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول: شخصی به نام عمرو ابن لحی، رئیس قبیله ی خزاعه که در زمان خود در مکه قدرت و نفوذ زیادی داشته و متولی کعبه بوده است، او سفری به شام داشته و در آن سفر گروهی از عمالقه را می بیند که بت می پرستند، وقتی از علت پرستش آنها می پرسد، می گویند: اینها برای ما باران می آوردند و ما را یاری می کنند، عمرو ابن لحی از آنها می خواهد که بتی نیز به او بدهند و آنها بت «هبل» را به وی تقدیم می کنند، او نیز این بت را به مکه آورده و در کعبه نصب می کند و مردم را به پرستش آن دعوت می نماید.
علاوه بر این، دو بت «اساف و نائله» را نیز کنار کعبه قرار داده و مردم را به پرستش آنها وا می دارد.
از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شده است که فرمود: عمرو ابن لحی نخستین کسی بود که دین اسماعیل (ع) را تغییر داد و بت پرستی را پایه گذاری نمود و من او را در آتش دیدم.

دوم: وقتی فرزندان اسماعیل در مکه افزایش یافتند و ناگزیر برای تامین زندگی به شهرها و مناطق دیگر می رفتند براساس علاقه ای که به خانه ی کعبه داشتند هر کدام سنگی از حرم را به احترام مکه همراه خود می برد و هر جا فرود می آمد، سنگ را در نقطه ای قرار داده وهمچون کعبه دورش طواف می نمود، کم کم انگیزه اصلی این کار به فراموشی سپرده شده وهریک از این سنگها به بتی تبدیل شدند.این شد که بت پرستی در میان اعراب رواج یافت.

سوم: بیابان نشینان پاره ای از امور را مایه ی خیر می دانستند و به همین علت آنها را می پرستیدند و یا برای آنها از روی دریافت ساده ی خود نمونه هایی می ساختند و همین سبب بوجود آمدن بت پرستی شد.

یادداشت:

در هر حال عوامل مذکور آغاز نفوذ بت پرستی بوده است اما علت پرورش و بقاء آن را تنها در این موارد نمی توان محدود کرد، مثلاً جهل و حس گرایی و برتری جویی اعراب در گسترش و بقاء بت پرستی بسیار تاثیر داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر قبیله ای می خواست بتی مخصوص خود داشته باشد، ریاست طلبی روسا و شیوخ قبایل اجازه نمی داد پیرو قبایل دیگر باشند و تقلید کورکورانه عاملی دیگر بود که باعث گسترش چشمگیر بت پرستی در بین اعراب شد. کم کم، این امور آنقدر موثر شدند که پس از مدتی در هر خانه ای بتی وجود داشت که به آن تبرک می جستند و تعداد این بتها به هنگام فتح مکه به حدود ۳۱۰ بت رسید.

البته اشاره به این مطلب لازم است که بت پرستان منکر الله (جل جلاله) نبودند و الله را خالق زمین و آسمان می دانستند- همچنان که در سوره ی (لقمان ایه ی ۲۵ و در سوره ی زمر آیه ۳۸ و در سوره ی زخرف آیه ی ۹) به این مطلب اشاره شده است.

علت تنوع بت ها:

در بیان علت تنوع بت ها دلایل مختلفی را علماء در تحلیل های خویش نگاشته اند ولی از دو دلیلی آنرا میتوان چنین خلاصه نمود:

۱- حس برتری جوئی اعراب:

این حس باعث می شد هر قبیله ای برای خود بتی خاص انتخاب کرده و از پرستش بتهای دیگر پرهیز نماید، لاجرم باافزایش بت پرستی تعداد بتها نیز افزوده شد.

۲- هر کدام از بت ها اله ی خاصی بودند که در مورد خاصی مورد پرستش واقع می شدند مثلا منات اله ی مرگ و حیات و مقدرات بود، بنابراین تعدد اموری که ایشان با آن مواجه بودند سبب می شد اله های مختلفی را فرض کنند و برای هر یک از امور بتی خاص در نظر بیگیرند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره النصر

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴿۳﴾

ترجمه مؤجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»(۱) «آنگاه که نصرت الهی بیاید وفتح وگشایش».

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»(۲) «و مردم را ببینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند».

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً»(۳) «پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه بی‌گمان او توبه‌پذیر است».

معلومات مؤجز:

(سوره النصر) مدنی بوده، داری (۱) رکوع، (۳) سه آیت، (۱۹) نوزده کلمه، (۸۲) هشتاد ودو حرف و(۳۴) سی وچهار نقطه است.

این سوره به اجماع مفسرین، مدنی است ونام آن سوره التودیع نیز می باشد. تودیع به معنای خداحافظی است، چون در این اشاره به نزدیک شدن وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هست که به همین علت به آن سورۀ التودیع گفته شده است.

اسباب نزول سوره:

عبد الرزاق در «مصنف» از معمر از زهری روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام فتح مکه وارد آن شهر شد خالد بن ولید (رض) را بطرف (جناح پایین مکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکرمه) فرستاد، وآن بزرگواربا سپاه تحت فرمان خود در آن قسمت با برخی از سپاه قریش مواجه شد وبا آنها به جنگ پرداخت وخدا جل جلاله مشرکان را مغلوب ومسلمانان را پیروز کرد ودر آن حال مسلمانان به دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم سلاح خود را از گلوی شکست خوردگان برداشتند، وسپس آنها دین اسلام را پذیرفتند.

خلاصه ی تفسیر:

(ای محمد) وقتی مدد الله وفتح (مکه با آثار خود) برسند و(اثار مرتب بر آن فتح، از این قرار هستند که) تو می بینی مردم را که گروه گروه در دین خدا (اسلام) داخل می شوند، پس (آن وقت بدان که هدف از بقای شما در دنیا وبعثت شما، که به خاطر تکمیل دین بود، به پایان رسیده است،اکنون سفر آخرت نزدیک شده است، پس برای آن آماده باش، و) برای پروردگارت تسبیح وتحمید انجام بده، واز او آمرزش بخواه (از اموری که برخلاف انجام گرفته است (آمرزش بخواه) او بسیار توبه پذیر است.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب«نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: «**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**» افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. برخی مفسرین می نویسند که مراد از آن تنها فتح مکه نه بلکه فتح کلی است که دین مقدس اسلام است آنرا نصیب گردید.

برخی از مفسرین، این سوره را به نام «تودیع» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع‌الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن‌عباس رضی‌الله عنهما میگوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن‌عمر رضی‌الله عنهما می‌گوید: «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجۀ الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: «**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ** معادل ربع قرآن است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخی از مفسرین مینویسند: این سوره قبل از فتح مکه نازل شده است: در این سوره درجنب اینکه پروردگار با عظمت ازفتح مکه به پیامبر اسلام مژده میدهد، مژده این را هم میدهد که پرورد گار پیامبر اسلام را در این فتح یاری هم میرساند ومردم دسته دسته وگروه گروه داخل دین اسلام می گردند، طوری که بسیاری از آنا ن یاوران او خواهند شد، در حالیکه قبلاً دشمن سر سخت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند.

مفسرین می افزایند:

اطلاع از فتح قبل از وقوع آن در ذات خود معجزه‌ای از معجزات نبوت می باشد.

امام رازی رحمه الله این قول را صحیح‌تر میداند.

در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحابه کرام نیز بر این معنی متفق‌القول‌اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این‌خود اقتضا می کند که پیام آور حق صلّی الله علیه و سلّم از این دنیا رخت سفر بر بندد.

روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول الله صلّی الله علیه و سلّم خطابه ایراد کرده و در آن فرمودند: «**إن عبدا خیره الله بین الدنیا وبین لقائه والآخرة، فاختار لقاء الله**: همانا خداوند بنده را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

خوانندۀ محترم!

چیزی که خداوند پیامبرش را بدان مژده داده تحقق یافت. و اما فرمانی که خدا بعد از به دست آمدن یاری و فتح، پیامبرش را بدان فرمان داد این است که پیامبر باید او را به خاطر این چیز سپاس بگزارد و خدا را به پاکی یاد کند و از او آمرزش بخواهد.و همواره از او طلبِ مغفرت نماید، دین پیروز می‌گردد و بر پیروزی‌اش

(c) ketabton.com: The Digital Library

افزوده می شود، زیرا سپاس و ستایش و استغفار از مصادیق به جای آوردن شکر است.

خداوند می‌فرماید: «**لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ**» (سوره ابراهیم: ۷). «اگرشکرگزار باشید به شما بیشتر خواهم داد».

واقعاً هم عظمت اسلام در زمان رسول الله صلی علیه وسلم ودر زمان خلفای راشدین و بعد از آن چنان به عظمت وپیروزی دست یافت که هیچ یک از ادیان اسمانی به آن جا نرسیده بودند و چنان مردم به آن گرویدند که به دیگر ادیان نگرویده بودند.

انسان باید از پیروزی بدست آمده خویش شکر گزار باشد، فاتحان اکثراً بعد از فتح به امرا ض غرور وتکبر مبتلا میشوند، وپیروزی را نتیجه شایستگی ها وبر ازندگی های می پندارند نسبت به دیگران احساس برتری می کنند، وخواهان امتیاز میشوند، احساس غرور وخود بزرگ بینی شان در برخوردبا دیگران نمایان می شود.

ولی انسان باید همواره به یاد خدا باشد؛ بی هیچ گونه فراموشی و در راه او گام بردارد؛ بدون هیچ‌گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند خالی از هرگونه سرپیچی؛ و مسلم است که این اوصاف در کم‌تر کسی جمع می شود.

نقطه دوم که مفسرین در تفسیر این سوره مینویسند اینست که:

زمان مرگ پیامبر صلّی الله علیه و سلّم نزدیک شده است، و از آنجا که زندگی او بسیار با ارزش است خداوند به آن سوگند خورده است. و امور با ارزش از قبیل نماز و حج و غیره با آمرزش خواستن پایان مییابد. پس امر نمودن خداوند پیامبرش را به این که خدا را ستایش کند و از خدا آمرزش بخواهد، اشاره است به این که دوران حیات او به سر رسیده است و باید خودش را برای ملاقات با پروردگارش آماده نماید و عمرش را با بهترین چیزها به پایان ببرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوعات کلی این سوره:

موضعات کلی این سوره عبارتند از:

- پیشگویی فتح مکه
- پیشگویی ایمان آوردن مردم
- اشاره به رحلت پیامبر پیامبر صلی الله علیه وسلم
- شکر گذاری انسان از نعمتهای پروردگار با عظمت
- توبه پذیری و رحمت و لطف بی پایان پروردگار.

محتوا سوره:

این سوره بعد از هجرت نازل شده است، که در آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم، بشارت به پیروزی بزرگ وعظیمی می دهد، که همان فتح مکه وبه تعقیب آن پیوستن گروه گروه از مردم به دامن دین مقدس اسلام میباشد. بناءً به شکرانه این نعمت بزرگ پیامبر صلی الله علیه وسلم را دعوت به «تسبیح» و «حمد» الهی و«استغفار» می کند.

گرچه دراسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز «فتح مکه» نبود، بخصوص این که طبق بعضی از روایات، اعراب معتقد بودند اگرپیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت اوست. برخی از مفسرین می فرمایند که این سوره بعد از«صلح حدیبیه» درسال ششم هجرت، و دوسال قبل از «فتح مکه» نازل گردید. ولی همه مفسرین در این مورد اتفاق دارند که هدف «**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**» در مورد فتح مکه نازل شده است. وآنرا از لفظ «**إِذَا جَاء**» معلوم میدارند که سوره قبل از فتح مکه نازل شده است.

در روح «المعانی» به حواله «بحر المحیط» روایتی موافق با این آمده است که نزول این سوره بعد از بر گشت از غزوه خیبر بیان شده است، وفتح خیبر قبل از فتحه مکه، معروف و مشهور است.

در تفسیر «روح المعانی» به سند عبد بن حمید از حضرت قتاده منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره تا دو سال زنده ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاصل این روایت نیز این است که این سوره قبل از فتح مکه نازل شده است، زیرا از فتح مکه تا وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم از دوسال کمتر است.(این در صورتی است که وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال ۱۰ هجری باشد، حا ل آنکه در سال ۱۱ هجری اتفاق افتاده است، زیرا در سال ۹ هجری حضرت ابوبکر صدیق مراسم حج را بجا آورد ودر سال ۱۰ هجری حجۀ الوداع شد ه پس وفات سال ۱۱ هجری بوده است.).

فتح مکه در ماه مبارک رمضان در سال ۸ هجری به وقوع پیوست ووفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول سنه ۱۰ هجری اتفاق افتاد، (سال ۱۱ هجری وفات آن حضرت؟ زیرا در سال ۱۰ هجری حجه الوداع است که در ذوالحجه می باشد که پس از ربیع الاول است) لذا منظور از آنچه در بعضی روایات آمده است که این سوره در فتحه مکه یا حجه الوداع نازل شده است، این می باشد که رسول الله صلی اله علیه وسلم آن را در این موقع بر صحابه تلاوت کرده است ومردم پنداشته اند که اکنون نازل گردیده است. (غرض معلومات بیشتر مراجعه فرماید:به «بیان القرآن»

در حدیثی آمده است زمانیکه این سوره نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، در این میان حضرت عباس کاکا پیامبر صلی الله علیه وسلم به محض شنیدن این سوره گریان کرد واشک از چشمش بیان شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم از حضرت عباس پرسید ای کاکا چرا گریه می کنی حضرت عباس در جواب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای رسول الله!.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مطلب همان گونه است که تو می گوئی.

تفسیر سوره:

«**إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**»(**۱**) «چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد صلّی الله علیه و سلّم! آن‌گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند.

«**فتح**»: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه هایشان و نیز گشایش دلهایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

«**وَرَأَيتَ النَّاسَ يدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً**»(**۲**) (و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند» یعنی: ای پیامبر صلّی الله علیه و آله وسلّم ! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم اعم از اعراب و غیر آنان را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند جلّ جلاله تو را بر آن مبعوث کرده است، بعد از آن‌که آنها یکی‌یکی یا دوتا دوتا به دین حق داخل می شدند. نقل است که وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد صلّی الله علیه و آله وسلّم بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی‌که خداوند جلّ جلاله ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این‌که محمد صلّی الله علیه و آله وسلّم بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماماً به یکبار در اسلام داخل می شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آن‌را از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمد صلّی الله علیه و آله وسلّم برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

«**فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً**»(**۳**) (پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگوی» این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را با هم جمع کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم نسبت به رخداد های عظیم پیروزی خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش صلّی الله علیه و آله وسلّم و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزشهایت؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امتت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که بر آمرزش خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد.

در حدیث شریف به روایت‌عائشه رضی‌الله عنها آمده است: «بعد از آن‌که سوره **إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شد، آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم هیچ نمازی را نمی خواندند مگر این‌که در آن می گفتند:

«سبحانک ربنا و بحمدک، اللهم اغفرلی» پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشت. بارالها! بر من بیامرز».

همچنین عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «رسول الله صلّی الله علیه و سلّم در رکوع و سجده خویش بسیار میگفتند: «سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی».

حضرت ام سلمه در روایتی میفرماید: که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره در هر نشست وبر خاست ورفت وآمد، بلکه در هر حال این دعا را می خواند:

«سبحان الله وبحمده، استغفر الله واتوب الیه» و می فرمود: که به من چنین دستور داده شده است ودر استدلال به آن «اذا جا ء نصر الله» را تلاوت می کرد.

حضرت ابو هریره می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره در عبادت، بیشتر مجاهده می کرد، تا این که در پاهایش ورم می کرد. (قرطبی)

در حقیقت، این شیوه رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخاری و دیگران از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده اند که فرمود: عمر رضی الله عنه مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرا می خواند اما گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه‌ای می یافتند (یعنی ناراحت بودند). روزی عمر رضی الله عنه بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمر رضی الله عنه امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده است مگر به این هدف که (فضل) مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرموده خدای عزوجل: «**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**» چه می‌گویید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عزوجل در این سوره به ما دستور داده است تا بعد از آن‌که ما را پیروز کردو فتح را نصیب مان گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم.

برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن‌گاه عمر رضی الله عنه رو به من کرد و فرمود: ای ابن‌عباس! آیا تو نیز چنین می‌گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرارسیدن اجل رسول الله صلّی الله علیه و سلّم اشاره دارد.

یعنی خداوند جلّ جلاله با نزول »**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**» ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلتشان آگاه کرد و فرمود: آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ «**فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ**...»: آن‌گاه تسبیح بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه‌پذیر است). عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی دانم».

آخرین سوره و آخرین آیات قرآنی:

در صحیح «مسلم» از حضرت ابن عباس منقول است که سوره «نصر» آخرین سوره ی از قرآن است، (قرطبی) مقصود این که بعد از آن سوره ی کاملی دیگر نازل نشده است، نزول بعضی آیات در بعضی رویات که بعداز این بیان شده، با این منافاتی ندارد، هم چنان که سوره ی فاتحه اولین سوره از همه قرا«به این معنا ست که سوره ای کاملی قبل

(c) ketabton.com: The Digital Library

از فاتحه نازل نشده است، ونزول چند آیه از سوره های «اقرأ، مدثر» وغیره قبل از فاتحه با آن منافی نیست.

حضرت ابن عمر فرموده است که این سوره در حجة الوداع نازل شده است، وپس از آن آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» (سوره مائده، ۳) نازل گردیده، وپس از نزول اینها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط هشتاد روز در دنیا ماند ند (وپس از هشتاد روز وفات کردند) وپس از آن دوتا آیه کلاله نازل گردید، که پس ازآن فقط پنجاه روز از عمر آن حضرت مانده بود، سپس آیه: «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم» (سوره توبه آیه ۱۲۸) نازل شد، وبعد از آن از عمر رسول الله فقط سی روز باقی بود، از آن به بعد آیه «واتقوا یوماً تر جعون فیه الی الله» (سوره بقره آیه ۲۸۱) نازل گردید که پس از آن رسول الله در بیست و یکمین روز ومطابق روایت مقاتل هفتمین روز وفات نمود (تفسیر قرطبی)

تکبر:

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۲۳ سوره نحل) با زیبای خاصی میفرماید: «خداوند متکبّران را دوست نمی دارد».

«**تکبّر**» یعنی اینکه انسان خود را نسبت به سایر انسا نها بلند و بالاتر بحساب ارد، و در ضمن معتقد هم باشد که نسبت به سایر انسانها برتری درد، و دیگران به نظر اش کوچک جلوه نماید.

قرآن عظیم الشان در آیه ۱۴۶ سورۀ اعراف میفرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق ادّعای بزرگی می کنند، از (ایمان به) آیات خود، رویگردان خواهم ساخت» و «آنانی که بدون هیچ دلیلی با آیات الهی به مجادله بر می خیزند، در نتیجه نزد خدا و اهل ایمان سخت مورد غضب هستند و بدین گونه است که خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مُهر می زند» (آیه ۳۵ سوره غافر)

تکبر اینست که: انسان خود را بالاتر از دیگران بشمارد، و معتقد هم شود که بر آنها برتری دارد، و دیگری را کوچک شمارد. تکبر و خود برتربینی؛ گاه انسان را در برابر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار و پیامبران و فرستادگان الهی به تمرّد و سرکشی می‌کشاند و گاه او را در میان همنوعان و بندگان خدا به برتری جویی وا می دارد.

کبر و تکبر و استکبار- در معنی به هم نزدیکند، کِبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خویش به آن صفت مخصوص میشود و این وقتی است که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگتر می بیند. بزرگترین و سنگین ترین تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداری از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرسش است. (مفردات راغب اصفهانی).

تکبر و غرور در حکم و شریعت خداوند جرم بسیار سنگینی است، خداوند نسبت به متکبران بسیار خشمگین است. لذا تکبر و غرور در برابر مسلمین حرام است، و از خصلت های نکوهیده ای است که بنوعی جزو امراض قلوب می باشد، که بایست در فکر درمان آن بود.

در قرآن عظیم الشان تکبر از صفات بسیار نکوهیده بشر شمرده شده است. در برخی آیات به کلمه متکبر تصریح شده است؛ آیاتی که دوزخ را جایگاه متکبران معرفی میکند: «**فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَي الْمُتَكَبِّرِينَ**» (سوره نحل ۲۹) یعنی: پس از درهای جهنم وارد شوید در حالی که در آنجا جاودانه خواهید بود. چه بد است جایگاه متکبران.

و تکبر موجب می شود که مسلمان وارد بهشت نشود، چنانکه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که می فرماید: «لایدخل الجنّۀ من کان فی قلبه مثقال ذرّۀ من کبرٍ..». مسلم (۱۳۱).«کسی که هم وزن ذره غرور و کبر در دل داشته باشد، وارد بهشت نمی شود.» روزی که خداوند بندگان را زنده نموده و در میدان حشر جمع خواهند شد، متکبران را در یک وضعیت بسیار حقارت آمیز حشر خواهد کرد.

در حدیثی که امام ترمذی أن را روایت کرده رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**يحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يوْمَ الْقِيامَةِ أَمْثَالَ الذّرِّ فِي صُوَرِ الرِّجَالِ يغْشَاهُمْ الذُّلُّ مِنْ كُلِّ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

مَكَانٍ» مشکاة المصابیح: (۶۳۵ -۲) شماره: (۵۱۱۲). (متکبران روز قیامت در نهایت پستی و کوچکی مانند مورچه حشر می شوند، در حالی ذلت و نگون بختی از هر طرف آنان را احاطه کرده است.)«الذَّرِّ» به معنی مورچه است، معمولاً مردم به آنها توجه نمی‌کنند، در حالی که کسی متوجه آنها نمی شود، زیر پا و پایمال می شوند.

بنابراین هر مسلمانی که دارای این مریضی است باید در فکر تداوی و معالجه آن گردد، و بجای کبر و غرور راه تواضع و فروتنی را درپیش گیرد، و بداند که آنکسی نزد خداوند متعال از همه گرامی تر است که اهل تقوای بیشتری باشد: «**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**» (سوره الحجرات: ۱۳) «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست».

یعنی برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب و ثروت و جاه و منصب دنیوی را فروگذارید.

و قطعاً تقوی و تکبر با هم سازگار نیستند و کسی که اهل تقوا باشد، از خصلت غرور و تکبر مبراست.و کسانی که این مریضی درونی را دارند باید توبه کنند، و راه تزکیه نفس را در پیش گیرند و دیگر در مقابل با خواهر و برادر مسلمانشان احساس بزرگ بینی و غرور نکنند، تا به مرور زمان این مریضی علاج شود و جای خود را به تواضع و فروتنی بدهد، و خداوند متعال صفت مؤمنان را چنین بیان می کند: «**أَذِلَّةٍ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَي الْكَافِرِينَ**» (سورۀ مائده ۵۴). یعنی: در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره مسد (اللهب)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای پنج آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴿١﴾ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴿٢﴾ سَيصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴿٣﴾ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ﴿٥﴾

معلومات مؤجز:

(سورۀ مسد) مکی، داری (۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۲۴) بیست وچهار کلمه، (۸۱) هشتاد ویک حرف، و(۳۴) سی وچهار نقطه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند جلّ جلاله در آخرآن میفرماید: «**فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ**». همچنین این سوره «تبت» نیز نامیده می شود زیرا خداوند جلّ جلاله در مطلع آن میفرماید: «**تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ**» چنان که به همین مناسبت، این سوره (ابو لهب) یا سورۀ (اللهب) نیز نامیده شده است.

توضیح ضروری:

نام اصلی ابو لهب «عبد العزی» است، و او از فرزندان عبد المطلب بوده، در اثر سرخ رنگ بودنش به کنیت ابو لهب شهرت یافت، قرآن عظیم الشان بدین خاطر نام اصلی اورا ذکر نکرد، که این نام مشرکانه بود. در کنیت ابولهب مناسبتی به لهب جهنم داشت، ابولهب از سر سخترین دشمنان اسلام واز شدید ترین دشمانان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که به آنحضرت اذیت وازار می رساند. هر گاه آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم مردم را به ایمان دعوت می داد، ابو لهب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تکذیب میکرد. (ابن کثیر)

همچنان مورخین در مورد ابولهب می نویسند که: ابولهب کُنیه‌ی کسی است که اسم اصلیش «**عبدالعُزّي**» است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**عبد العزی**» یعنی بنده‌ی عُزّی. و عُزّی نام بت بزرگ قریش بوده است. قریش دارای سه بت مشهوری بودند: لات و مَنات و عُزّی؛ درست مثل ربّ و الله و مَلِک، آنها هم سه بت بزرگ خود را به این سه اسم می نامیدند.

عبدالعزّی یکی از جمله کاکاهای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، پیامبر اسلام سه کاکا داشت: عباس، ابوطالب و یکی هم همین عبدالعزّی. ناگفته نباید گذاشت که: او نه تنها کاکای پیامبرصلی الله علیه وسلم بود، بلکه خسر دودختر پیامبر صلی الله علیه وسلم هر یک رقیه و ام کلثوم نیز بشمار می رفت.

ابو لهب که هم کاکا وهم از جمله فامیل پیامبرصلی الله علیه وسلم بشمار می رفت، در دشمنی با او هیچ حد و مرزی را نمی شناخت.

برخی از مفسرین در لقب گزاری «ابولهب» می نویسند: «لَهَب» یعنی شعله‌ی آتش. اگرچه برخی مفسرین گفته‌اند که چون سرخ روی بوده این اسم را روی او گذاشتند؛ ولی بعضی دیگر گفته اند که چون آدم خیلی آتش پاره‌ای بوده و خیلی شیطنت داشته و بسیار آتش‌افروزی می‌کرده است، بناءً این اسم را برایش انتخاب نمودند.

مهم ترین پیام در این سورهٔ:

مهم ترین پیام این سوره را می‌توان این‌گونه بیان کرد که مال، مقام و نسبت خانوادگی با پیامبران، نمیتواند مانعی در مقابل خشم خداوند باشد. مانند ابو لهب؛ طوریکه او یکی از سران قریش، کاکای پیامبر و صاحب مال و ثروت بود. اما هیچ‌کدام از اینها برای او کار ساز نبود و هیچ قربی در پیشگاه خداوند برایش ایجاد نکرد؛ و این است وعده الهی: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شما است».

موضوع سورهٔ مسد:

موضوع اصلی این سوره درباره عاقبت و جزای ابو لهب و خانمش ام جمیل که از سرخت ترین دشمنان اسلام بودند و هلاک شدن آنان صحبت بعمل اورده، زیرا ابو لهب کسی بود که همه کار وبار خویش را رها کرده بود ویک راست مسؤلیت گرفته بود که:

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارزار دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم را برهم زند وبا تمام توان مانع از ایمان آوردن مردم می گردید. بدین ترتیب الله عزوجل در این سوره او را به آتش سوزناکی در آخرت وعده می دهد که در آن خواهد سوخت. و این عذاب جزای همسرش نیز خواهد بود زیرا او نیز در این دشمنی و اذیت و آزارها شریک بود.

ترجمهٔ مختصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ**»(۱) «شکسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او».

«**مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ**»(۲) «دارائی و آنچه را به دست آورده است سودی بدو نمی رساند».

«**سَيصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ**»(۳) «زوداست که وارد آتشی شعله ور شود».

«**وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ**»(٤) «و زنش (نیز به دوزخ در می‌آید. نکوهش می کنم) آن هیزم کش را».

«**فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ**»(۵) «در گردن او ریسمانی از لیف خرماست».

آشنایی با سوره:

این سوره که تقریباً در اوائل دعوت آشکار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است.

طوریکه در فوق یاد اور شدیم:ابو لهب عداوت خاصی نسبت به پیا مبر صلی الله علیه وسلم داشت، او و همسرش از هیچ گونه کارشکنی و بد زبانی مضایقه نداشتند.

قرآن عظیم الشان با صراحت می فرید: هردو اهل دوزخند و این معنی به واقعیت پیوست، سر انجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگوئی صریح قرآن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت سوره:

درمورد فضیلت سوره، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود: «کسی که این سوره راتلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابو لهب اهل دوزخ است. ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

شأن نزول سوره:

از «ابن عباس» نقل شده هنگامی که آیه» وانذر عشیرتک الا قربین» نازل شد وپیامبر صلی الله علیه وسلم ماموریت یافت فامیل نزدیک واقارب خود را انذار کندو به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد).

پیامبر صلی الله علیه وسلم بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صباحاه» ! (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را باخبر سازند و به مقابله برخیزند) هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟.

گفته شد: «محمد» است، تعدادی از مردم به دور وپیش آن حضرت جمع شدند. فرمود: به من بگوئید؛ اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند, آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در جواب فرمودند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم.

فرمود: «انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم).

هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت:«زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی»؟!در این هنگام بود که این سوره نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

﴿تَبَّت يدَا أَبِي لَهَب وَتَبَّ﴾: یعنی نابود باد دستهای ابو لهب. (منظور نابودی خود ابو لهب است) در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «**صَعِدَ النَّبِي صلي الله عليه و سلم الصَّفَا ذَاتَ يوْمٍ، فَقَالَ: يا صَبَاحَاهْ. فَاجْتَمَعَتْ إِلَيهِ قُرَيشٌ، قَالُوا: مَا لَکَ؟ قَالَ: أَرَأَيتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يصَبِّحُكُمْ أَوْ يمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟ قَالُوا: بَلَي،قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَينَ يدَي عَذَابٍ شَدِيدٍ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَکَ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿تَبَّت يدَا أَبِي لَهَب وَتَبَّ**».

بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر ابو لهب (ام جمیل) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش میزنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.

خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگرمی بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعدا به آن اشاره خواهد شد.

درس ها و عبرت های سورۀ مسد:

۱- در این سوره الله تعالی حکمش بر ابو لهب که همان به هلاکت رسیدن و باطل شدن حیله اش است را بیان می کند.

۲- بنده ای که از الله تعالی اطاعت نمی کند در هنگام نازل شدن عذاب مال و فرزندانشان هیچ سودی برایش نخواهد رساند.

۳- این سوره دلیل بر حرام بودن اذیت کردن مؤمنان است.

۴- با داشتن شرک و کفر خویشاوندی هیچ فایده ای ندارد؛ همان طور که ابو لهب کاکای رسول الله صلی الله علیه و سلم بود اما جایش در آتش شعله ور و سوزان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- در این سوره نشانه ای ازنشانه های حیرت آور پروردگار نهفته است و آن این است که الله تعالی این سوره را هنگامی نازل کرد که ابو لهب و همسرش زنده بودند و هنوز نابود نشده بودند و آنها را از عذاب سخت و دردناکی که در انتظار شان است آگاه ساخت. اما با این وجود آنان ایمان نیاوردند. پس همان گونه که الله خبر داده بود؛ اتفاق افتاد زیرا تنها اوست که از غیب آگاهی دارد.

تفسیر سوره:

«**تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ**»(۱) یعنی دو دست ابو لهب هلاک و نابود گردید؛ مقصود عملش است. یعنی عملش نابود شد.

علمای بلاغت میگویند: در یدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ مجاز مرسل به‌کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابو لهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی.

مفسیرین می نویسند که:«و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مقید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

با توجه به شرارت ها، ماجراجوی ها، فتنه انگیزی های ابو لهب ونقش او در تحریک احساسات مردم علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم است که این سوره در باره او وزنش نازل گردید، تقبیح عملکرد شنیع آن طی سوره مستقل نشان می دهد که آنها بدترین وزشت ترین نقش را در مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وسلم بازی کرده اند.

تَبَّتْ یعنی بریده باید. یَدَا، و درواقع «**یدانِ**»، یعنی دو دست؛ دو دست ابو لهب. وَتَبَّ و بریده شد و بریده باد. منظور از «**ید**» چیست؟ منظور «ید» تنها همین انگشتان همین دست و انگشتان است، درحالی‌که در قرآن «ید» به معانی دیگری هم آمده است؛ مثلاً می‌گوید «**يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**» (سوره فتح: ۱۰) دست خدا بالای دست هاست. یعنی چه؟ برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدا که نمی توان دست قایل شد. یا در جای دیگر می گوید: «**بِيَدِكَ الْخَيْرُ**» (سوره آل عمران آیه ۲۶) ما هم وقتی تعبیر می کنیم که مثلاً خدایا خیر و نیکی به دست تو است، یعنی در قدرت تو است. پس، یَد در اینجا به معنای قدرت است. یا **قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ** (آل عمران: ۷۳) فضل به دست خداست. یا **بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** (مؤمنون ۸۸) سر رشته و فرمانروایی هر چیز به دست خداست. یا به آن که از آیات پروردگارش روی گردانده است میگوید: **مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ** (سوره کهف ۵۷) همان است که با دو دستش از پیش فرستاده است، یعنی پیش از آنکه در آخرت نزد خدا حاضر شود، درحالی که ما خیلی کارهامان با فکر و زبانمان است، نه با دستمان. پس «ید» در این موارد مجاز است. یا یک جا می گوید که «**بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ**» (سوره بقره ۲۳۷) یعنی کسی که اختیار زنا شویی به دست اوست. مثلاً دختر و پسر یا خودشان ازدواج می کنند یا به واسطه‌ی کسی که عقد و نکاح آنها به دست اوست.

در این سوره هم منظور از «دست»، دست مادی ابو لهب نیست؛ بلکه دست در اینجا به‌صورت مجاز به کار رفته و نماد قدرت و نیروست؛ یعنی آن نیروی شرک، نیروی مخالفت، نیروی دشمنی، که مقابله می کند با پیامبر و می‌خواهد اسلام را نابود کند، آن نیروی منفی که در برابر نهضت و انقلاب اسلام صف‌آرایی کرده است، این نیرو بریده باد، مقطوع باد. و این در حقیقت شعار است، وگرنه خدا که شعار نمی دهد. روشن است که اگر خدا بخواهد یقیناً چنین خواهد شد. اگر او اراده کند، کافران و دشمنان اسلام مقطوع خواهند گشت و لازم نیست خدا آنها را نفرین کند. این ما انسان ها هستیم که شعار می‌دهیم و شعار انسان‌ها تمایلات قلبیشان را نشان می‌دهد. مرگ بر فلان، زنده‌باد فلان، اینها نشان دهنده‌ی خواسته‌های یک ملت است؛ ولی خدا که ضرورت ندارد شعار بدهد. اگر خدا می‌خواست، جان ابولهب را می گرفت و دیگر لازم نبود دستش را ببرد یا نفرینش کند.

درهرحال، این پیام الهی است که فکر و عمل ابو لهب های زمانه به نتیجه نخواهد رسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بریده باد دست خیانت‌کاران؛ بریده باد نیروی متجاوزان و ظالمان. این درواقع خواست و ارادۀ الهی است. قانونی است که در جهان نافذ و ساری است.

سیرت نویسان می نویسند: که ابو لهب در همسایگی پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی می کرد، و همواره اورا آزار واذیت می داد، در اثنا ئیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در موسم حج نزد کاروانی میرفت وآنانرا بسوی خدا دعوت می کرد، ابو لهب به عقبش نزد کاروان می رفت ومی گفت: حرف های اورا باور مکنید، او از دین آبا واجداد خود بغاوت کرده، درغگو است، در پی آن است که شما را از معبود اصلی تان، لات وعزی بازدار و گمره کند.

«**مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ**»(**۲**) او به اتکای چه چیزی با پیامبر دشمنی و کین‌توزی می کرد؟ به اتکای اینکه انسان ثروتمندی است؛ او به تناسب زمانه‌ی خودش میلیونر بود. اما با همه مال و ثروت و موقعیت اجتماعی‌اش، و به تعبیر قرآن مکتسباتش، بالاخره به کجا رسید و چه کرد؟ نه دارایی‌اش و نه موقعیتش در جامعه نتیجه‌ای نداد و او را بی‌نیاز نکرد.

انسان ها فکر می‌کنند که اگر ثروتمند و قدرتمند باشند و پست و مقامی داشته باشند، اینها حمایتشان خواهد کرد. خیال می کنند به اتکای مال و موقعیت، هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند. به آنهاست که می فرماید اینها هیچ کدام شما را بی‌نیاز نخواهد کرد و به دردتان نخواهد خورد و مشکلی را از شما حل نخواهد کرد.

ابن زید (رض) روایت می کند که روزی ابو لهب از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: اگر دینت را قبول کنم چه امتیازی را بدست خواهم آورد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همان چیزیکه سایر مؤمنان به آن نایل می شوند. ابو لهب گفت: گویا هیچ امتیازی نسبت به دیگران نخواهم داشت؟!

پیامبر اسلام فرمود چه چیزی بیش از آن خواستاری؟! ابو لهب خشمگین شد وگفت: «تبا لهذا الدین تبا» آن اکون وهولا ء سوائ»: خاک بر سر این دین، نابود باد دینی که من و اینها را برابر می خواند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَمَا كَسَبَ**» تمام دارایی های وی چه مال و چه فرزند.

حضرت ابن عباس فرموده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خود رااز عذاب خدا ترسانید، ابو لهب گفت هر آن چه این برادرزاده ی من می گوید اگر بر حق باشند، من مال و فرزندان زیادی دارم آنها را صرف نموده خودم را نجات می دهم، براین گفته او آیه «**مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ**» نازل گردید، یعنی وقتی که او به عذاب الهی گرفتار گردید، نه مال او به درد او خورد ونه فرزندان او دردی را دوا کردند، این وضع دنیوی اوست، ونسبت به آخرت میفرماید.

«**سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ**»(**۳**) یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است. در آتشی ذَاتَ لَهَبٍ؛ آتشی که دارای شعله و زبانه است. درواقع هیمه‌ای است از آتش. اسمش «ابولهب» است و سرنوشتش هم «ذات لهب». با هم تناسب دارند. در آتش افروز بودی، سرنوشتت هم آتشی است که خودت به پا کرده‌ای. هر کس هر چه را کشت کند، همان را درو می کند. کسی که در زندگی آتش به زندگی مردم زده، با ظلم و ستمش، و با شکنجه هایی که کرده و مفاسدی که در دنیا مرتکب شده و آتش به جان و مال مردم زده، طبیعتاً سرنوشتش جز این نخواهد بود.

«**وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ**»(**٤**) «و زنش» نیز به آن آتش در میآید، همان که «هیزم‌کش است» «حمّال» یعنی کسی‌که باری را حمل می‌کند.

«**وَامْرَأَتُهُ**» همسرش: ام جمیل. «**حَمَّالَةَ الْحَطَبِ**» یعنی خار و خاشاک را حمل می کرد سپس آنها را برای اذیت کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم در راه ایشان قرار می داد.

زن ابو لهب، ام جمیل دختر حرب خواهر ابو سفیان بود که خارها و سرگین ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول الله صلّی الله علیه و سلّم می افگند. یا مراد این است که زن ابو لهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا این تعبیر، کنایه از سخن چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

اصطلاح معروفی داریم: بعضی ها به آتش فتنه دامن می‌زنند و بعضی ها هم هیزمش را میآورند و سوختش را فراهم می‌کنند. ام جمیل، از روی حسادت که در بین بنی امیه و بنی‌هاشم وجود داشت، شوهرش را در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک می‌کرد. پس، شوهر آتش افروز است و آتش دشمنی را دامن می زند و شعله‌ی آن را تیزتر و تندتر می کند، و زن او هم آتش بیار معرکه است.

«**فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ**»(۵) «بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان بافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد صلّی الله علیه وسلّم به مصرف می رسانم ! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره ام جمیل زن ابو لهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجدالحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی الله عنه در معیت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بود. پس به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید.

ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می بینی؟ ام جمیل گفت: آیا مرا مسخره می کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت صلّی الله علیه وسلم است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ ... قاطعانه خبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد که ابو لهب و زنش ایمان نمی آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از این دو نفر نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

«**جید**» هم سر سینه زنان را می‌گویند که جای آرایش و از جمله گردن‌بند انداختن است؛ جای زیب و زیور انداختن زنان را نیز می گویند. پس منظور گردن نیست، چون گردن را «**عُنُق**» میگویند یا «**رَقَبه**». بعضی‌ها گفته‌اند مراد این است که در قیامت ریسمان در گردنش می‌آویزند. این زن، برعکس طبیعت زنانه، طبیعت خشن در وجودش غلبه دارد و به جای عواطف و احساسات رقیق و لطیف، حالت خشن و دشمنانه در او وجود دارد. به اصطلاح، «جید»، که در وجود او باید جای تزیین و زینت باشد، که در واقع همان مِهر و عاطفه‌ی زنانه است، به جای آن، احساسات خشن و آتشین و شرار نفرت و کینه در آن است.

آیا واقعاً دست های ابو لهب بریده شد:

در آیه اول این سوره آمده است: «**تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ**» «شکسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) ومرگ بر او».منظور آیه متبرکه چیست آیا دستان اش واقعاً بریده است و یا خیر؟

امام بخاری با عده ای از محدثین از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: «**لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيةُ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ حَتّي صَعِدَ الصّفَا، فَهَتَفَ: «يا صَبَاحَاهْ»، فَقَالُوا: مَنْ هَذَا الّذِي يهْتِفُ؟ قَالُوا: مُحَمّدٌ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيهِ، فَقَالَ: «يا بَنِي فُلَانٍ، يا بَنِي فُلَانٍ، يا بَنِي فُلَانٍ، يا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يا بَنِي عَبْدِ الْمُطّلِبِ»، فَاجْتَمَعُوا إِلَيهِ، فَقَالَ: «أَرَأَيتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنّ خَيلًا تَخْرُجُ بِسَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدّقِي؟» قَالُوا: مَا جَرّبْنَا عَلَيکَ كَذِبًا، قَالَ: «فَإِنّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَينَ يدَي عَذَابٍ شَدِيدٍ»، قَالَ: فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَکَ أَمَا جَمَعْتَنَا إِلّا لِهَذَا، ثُمّ قَامَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

السُّورَةُ تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَقَدْ تَبَّ». (بخاری ۴۹۷۱، مسلم ۲۰۸، بیهقی در «دلائل» ۲ / ۱۸۱ و ۱۸۲ و بغوی در «تفسیر» ۳ / ۴۰۰ و ۴۰۱.)

یعنی: زمانیکه این آیه مبارکه (۲۱۴ شوره شعراء) «**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ**» (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده)، نازل شد؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون رفت و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند:

یا صباحاه! (عرب زمانی این جمله را می‌گفت که دشمن به شکل غافلگیرانه بر او تهاجم می‌کرد، تا این که همه باخبر شوند و دست به مقابله بزنند) چون قریش این ندا را شنیدند، از یک دیگر پرسیدند که این صدا وفریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون ایشان گرد آمدند. آن‌گاه رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبد مناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به‌این ترتیب، اقوام مختلفی ازقبیله قریش را یکی یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد صلی الله علیه وسلم چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است.

سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می شناسیم).

فرمودند: پس اینک من پیش از پیش ازعذابی سختی که شما درآن می افتید اگاه و هشدار می دهم. در این اثنا ابو لهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! به گفتن همین کلام محل را ترک کرد و رفت. همان بود که: پروردگار با عظمت سوره مسد را نازل فرمود: «**تَبَّتْ يدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَي عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ**...».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو لهب جهنمی است:

در این شک وجود ندارد که کفار و مشرکین وارد دوزخ می شوند، اینک قرآن کریم و رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به دوزخی بودن بعضی افراد مشخص به ما خبر داده‌اند که از جمله آنها فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام است:

پروردگار با عظمت در (سوره هود آیه:۹۸) میفرماید: «**يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ**» (فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده (و ایشان را به سوی آتش دوزخ رهبری خواهد کرد، همان گونه که در دنیا آنان را به سوی کفر وگمراهی رهبری می‌کرد) و ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد. چه بد جایگاهی که بدان وارد می شوند!).

و از جمله‌ی آنان همسر نوح و همسر لوط هستند. «**ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِّلّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَينِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَينِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللّهِ شَيئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ**» (سوره التحریم: ۱۰) (خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسّط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه کسانی که بدان در می آیند.)

و یکی دیگر از جمله کسانیکه اهل دوزخ هستند، ابو لهب و همسرش می باشند. طوریکه تفصیل ان در سوره (المسد ۱-۵) آمده است.

همچنان یکی دیگر از جمله این افراد عمرو بن عامر خزاعی است. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم او را در حالتی دید که روده‌هایش را در دوزخ می‌کشند. (روایت این حدیث صحیح است. و بخاری و مسلم آن را تخریج کرده اند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جمله این افراد قاتل عمار بن یاسر است. در معجم طبرانی با سند صحیح از عمرو بن عاص و از فرزندش روایت شده که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قاتل عمار و سالبه فی النار» (صحیح الجامع (۱۱۰/۴) شماره ۴۱۷۰.)

قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها:

در مورد اینکه آیا در روز قیامت از کفار هم سؤال وجواب بعمل می آید و یا خیر، علماء نظریات مختلفی و متفاوتی دارند:

شیخ الاسلام ابن تمیه رحمه الله می فرماید: متأخرین از پیروان امام احمد رحمه الله و... در این مساله اختلاف نظر دارند، آنهایی که معتقد به محاسبه کفار نیستند عبارتند از: ابوبکر عبدالعزیز، ابوالحسن تمیمی، قاضی ابویعلی و غیره و گروه دوم که معتقد به محاسبه کفار هستند عبارتند از: ابو حفص برمکی، ابوسلیمان دمشقی و ابوطالب. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (۳۰۵/۴).

اما حرف حق همین است که کفار مورد محاسبه قرار خواهند گرفت و اعمال آنها وزن خواهد شد، آیات ذیل شاهد و گواه صحت این مدعا میباشد.

پروردگار با عظمت در». (سوره القصص: ۶۲) می فرماید: «**وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ**». (روزی (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می دارد و می‌گوید: شریکی که برای من گمان می بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب ها و پرده ها کنار رفته‌اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بتها و خداگونه های انس و جنّی که می پنداشتید و می پرستیدید بیایند و شما را از عقاب و عذاب آفریدگار برهانند).

«**وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ**». (سوره القصص: ۶۵) (خاطرنشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد می دارد و می‌گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟).

«**فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا هِيهْ * نَارٌ حَامِيَةٌ» (سوره القارعة: ۶ – ۱۱) (کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد. او در زندگی رضایت بخشی بسر می برد. و امّا کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سبک شود. مادرِ (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است). تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است).

«وَمَنْ خَفّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِکَ الّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ وَهُمْ فِيهَا کَالِحُونَ * أَلَمْ تَکُنْ آيَاتِي تُتْلَي عَلَيکُمْ فَکُنتُم بِهَا تُکَذّبُونَ» (سوره المؤمنون: ۱۰۳ – ۱۰۵) (و کسانی که سنجیده‌های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سبک و بی‌ارزش باشد، اینان (عمر خود را باخته و) خویشتن را زیانمند نموده‌اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند. شعله های آتش دوزخ صورتهای ایشان را فرا می‌گیرد، و آنان در میان آن، چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) بسر می برند. (خداوند خطاب بدیشان می‌گوید:) مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آنها را دروغ می نامیدید؟!).

اما در مورد اینکه چرا کفار مورد محاسبه وسؤال قرار می گیرند حال آنکه اعمال آنها به هدر رفته و باطلند؟ در پاسخ به این سؤال جوابهای متعددی بشرح زیر داده شده است:

۱- اقامه حجت بر آنها و اظهار عدل الهی در خصوص آنان، خداوند بیش از هرکسی عذر را می پذیرد. او عادل مطلق است، روی این حساب کفار را مورد سؤال و محاسبه قرار خواهد داد و آنان را نسبت به اسناد و مدارکی که حاوی اعمال آنها هستند، آگاه می سازد و میزان را مطابق با بزرگی گناهان و بدی اعمال آنها ظاهر می سازد. **«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيوْمِ الْقِيامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيئًا وَإِن کَانَ مِثْقَالَ حَبّةٍ مّنْ خَرْدَلٍ أَتَينَا بِهَا وَکَفَي بِنَا حَاسِبِينَ»**. (سوره الأنبياء: ۴۷) (و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی‌شود، و اگر به اندازه دانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را حاضر و آماده می‌سازیم و سزا و جزای آن را می‌دهیم و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر اعمال و اقوال شما انسانها باشیم.

«**وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَي الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيقُولُونَ يا وَيلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يظْلِمُ رَبُّکَ أَحَدًا**». (سوره الکهف: ۴۹) (و کتاب (اعمال هر کسی، در دستش) نهاده می شود (و مؤمنان از دیدن آنچه در آن است شادان و خندان می‌گردند) و گناهکاران (کفر پیشه) را می بینی که از دیدن آنچه در آن است، ترسان و لرزان می شوند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزیده است. و بدین وسیله) آنچه را که کرده‌اند حاضر و آماده می بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند. (چرا که پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است).

امام قرطبی می گوید: خداوند در دنیا و آخرت مخلوق را بمنظور اتمام حجت و اظهار حکمت مورد محاسبه و سؤال قرار میدهد. (تذکره: ۲۲۵.)

۲- خداوند به منظور توبیخ و تنبیه، آنها را مورد محاسبه قرار می دهد. حضرت شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: هدف محاسبه نشان دادن اعمال کفار به کفار و تنبیه در برابر آن اعمال است و هدف دیگر موازنه، نیکی در برابر بدی است، اگر منظور خداوند از محاسبه معنی اول باشد، قطعاً آنها در برابر این گونه اعمال محاسبه خواهند شد.

و اگر منظور معنی دوم است و مقصد محاسبه این باشد که آیا کفار اعمال نیکی دارند که در برابر آن مستحق بهشت شوند، این یک خطای آشکار است. (مجموعه فتاوی: ۳۰۵/۴).

و این تنبیه و تهدید در نصوص زیادی مطرح شده است: «**وَلَوْ تَرَي إِذْ وُقِفُواْ عَلَي رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُواْ بَلَي وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ**».

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره الأنعام: ۳۰) (اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) میگوید: آیا این (چیزهائی را که می بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند! (حق است. آن گاه خداوند باز بدیشان) میگوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید).

«يا مَعْشَرَ الْجنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يقُصُّونَ عَلَيكُمْ آياتِي وَينذِرُونَكُمْ لِقَاء يوْمِكُمْ هَذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَي أَنفُسنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَشَهِدُواْ عَلَي أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ». (سوره الأنعام: ۱۳۰) (در آن روز خداوند بدیشان میگوید:) ای جنّیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد و (به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند».

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَينَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ». (سوره الشعراء:۹۱-۹۲) (و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانده می‌شود. و بدیشان گفته می شود: کجا هستند معبودهائی که پیوسته آنها را عبادت می‌کردید؟)

«وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يهْتَدُونَ». (سوره القصص: ۶۴) (به پرستش کنندگان گول خورده) گفته می شود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

انبازهای خود را (که معبودهای دروغینند) به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). آنان ایشان را به فریاد می خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی دهند. (در این هنگام) عذاب را (با چشم خود) می‌بینند (و آرزو می‌کنند:) کاش! هدایت یافته و راهیاب می بودند (و امروز گرفتار چنین مجازات شدید نمی شدند).

ابن کثیر می گوید: هرچند که اعمال نیک کفار به اندازه‌ای نیست که بتوان آنرا با کفر شان مقایسه نمود، اما به منظور اظهار شقاوت و رسوایی آنان در انظار عموم، اعمالشان وزن کرده می شوند. النهایهٔ، ابن کثیر: (۳۵/۲).

۳ کفار مکلف به فروع شریعتند همانطور که به اصول شریعت نیز مکلف هستند. لذا مورد سؤال قرار می‌گیرند پیرامون کوتاهی که در انجام تکلیف از آنان صورت گرفته است، قرطبی می گوید: مبنی بر اینکه کفار مکلف به فروع شریعت هستند و درباره فروع شریعت مورد سؤال قرار می‌گیرند، و در صورت کوتاهی در فروع مجازات می شوند، خداوند می فرماید: «**وَوَيلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يؤْتُونَ الزَّكَاةَ**». (سوره فصلت: ۶ – ۷) (وای به حال مشرکان! به پاکسازی خود از لوث شرک نمی پردازند و به کار های خیر دست نمی یازند)

و خداوند درباره مجرمین، چنین خبر داده است: «**مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيوْمِ الدِّينِ**». (سوره المدثر: ۴۲ – ۴۶) (چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطل گرایان (هم‌نشین و هم‌صدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می دانسته‌ایم).

از آیه های مذکور روشن می گردد که مشرکان، مخاطب به ایمان، زندگی پس از مرگ، اقامه نماز و ادای زکات هستند. و روز قیامت درباره این امور مورد سؤال قرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهند گرفت و در صورت کوتاهی یا ترک آنها مجازات خواهند شد.(تذکرهٔ قرطبی: ۳۰۹).

۴ کفار، در کفر، معاصی و گناهان خود با هم تفاوت دارند و هرکس از آنان به میزان گناهان خود به دوزخ می رود و آتش دوزخ نیز درجات متفاوتی دارد،همان گونه که جنت دارای درجات متفاوت است، اگر کسی شدت کفر و گمراهیش زیاد باشد، عذابش نیز به همان میزان زیاد خواهد بود، حتی بعضی از کفار در پایین‌ترین درجه دوزخ خواهند بود، و منافقان از جمله این گروه هستند.

«**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**».(سوره النساء: ۱۴۵)(بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند).

شیخ الاسلام ابن تمیمه میگوید: عذاب کسانی که بدیهایشان زیادند از عذاب کسانی که دارای بدی های کمتری می‌باشند، بیشتر است، و هرکدام از کفار که نیکی و حسنات داشته باشد از شدت عذاب آنها کاسته می شود، مانند اینکه عذاب ابو طالب از عذاب ابو لهب کمتر و سبک تر است، بنابر این محاسبه کفار بخاطر بیان مراتب عذاب است نه بخاطر رفتن به بهشت. مجموع فتاوی، شیخ الاسلام (۳۰۵/۴).

امام قرطبی درباره وزن کردن اعمال کفار دو نکته را بیان می فرماید:

اول: در یک کفه ترازو کفر و گناهانشان گذاشته می شود، و کافر اعمال حسنه‌ای ندارد که در کفه دیگر ترازو گذاشته شوند، از این رو کفه اعمال بد، بدلیل خالی بودن کفه حسنات و نیکی ها، میچربد.

دوم: اعمال نیکی همچون: صله رحم، صدقه، غمخواری و همدردی با مردم که کافر انجام می دهند، در کفه خوبی و نیکی گذاشته می شوند، اما کفه بدیها - بدلیل سنگینی کفر و شرک- می چربد. (تذکرهٔ: ۳۱۲)

نکته اول صحیح است، چون اعمال نیک و معروف کافر به دلیل شرک وکفرش از بین رفته‌اند و هیچگونه ارزشی به آنها داده نخواهد شد، خداوند می فرماید: «**لَئِنْ أَشْرَكْتَ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَيحْبَطَنَّ عَمَلُکَ». (سوره الزمر: ۶۵) (اگر شرک‌ورزی کردارت (باطل و بی پاداش میگردد و) هیچ و نابود می شود).

«**وَمَن يرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**». (سوره البقرة: ۲۱۷) (کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می مانند).

و در حدیث آمده است: «إن الله لا يقبل من العمل إلا ما كان خالصاً وابتغى به وجهه» (خداوند هیچ عملی را نمی پذیرد، جز آن را که صرفاً برای خشنودی خداوند صورت گرفته و از شرک و ریا خالص باشد). نسائی در باب جهاد از ابی امامه...

دوم: از روایات صحیح است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کافر در دنیا از پاداش اعمال نیک خود بهره می برد ودر حالی وارد قیامت می شود که هیچ پاداشی از اعمال نیکش باقی نمانده است. در صحیح مسلم و مسند احمد آمده است که رسول‌اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله لا يظلم مؤمناً حسنته، يعطى بها فى الدنيا (وفى روايۀ يثاب عليها الرزق فى الدنيا) ويجزى بها فى الآخرۀ، وأما الكافر فيطعم بها بحسنات ما عمل بها لله فى الدنيا، حتى إذا أفضى إلى الآخرۀ لم يكن له حسنۀ يجزى بها». سلسلۀ الاحاديث الصحيحۀ (۸۲/۱) و شماره آن: ۵۳.)

(خداوند بر هیچ مؤمنی درباره اعمال نیک او ستم نمی کند. مؤمن در دنیا و در آخرت پاداش اعمال نیک خود را می‌بیند. اما کافر تمام پاداش اعمال نیک خود را در دنیا می گیرد و وقتی که به جهان آخرت می‌رود، هیچ اعمال نیکی برایش باقی نخواهد ماند).

توجیه آیات و روایاتی که راجع به عدم باز خواست کفار وارد شده اند:

اگر سؤال شود: با توجه به مباحث گذشته ثابت شد که کفار مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند، اگر چنین است، نصوص مخالف آنها را چگونه توجیه می کنید، از جمله اینکه خداوند میفرماید: «**وَلَا يسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**». (سوره القصص: ۷۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد».

«**فَيَوْمَئِذٍ لَّا يسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ**». (سوره الرحمن: ۳۹) (در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی‌گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش یزدان».

«**هَذَا يوْمُ لَا ينطِقُونَ * وَلَا يؤْذَنُ لَهُمْ فَيعْتَذِرُونَ**». (المرسلات: ۳۵ – ۳۶) (امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگان آیات الهی، دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذر خواهی بکنند).

و امثال این نصوص: باید بگوییم که میان این نصوص و نصوص قبلی تضاد و تناقضی وجود ندارد. علما در راستای تطبیق و توفیق میان این دو گونه نصوص راههای متعددی را ارائه داده اند:

اول: کافران جهت شفا و آرامش و آسایش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند، بلکه جهت تهدید و تنبیه از آنان سؤال خواهد شد، به عنوان نمونه سؤالهایی همچون: چرا شما چنین و چنان عمل کردید؟ درباره سخن گفتن و عذرخواستن نیز چنین است، یعنی خداوند سخنان محبت آمیز با آنان نخواهد زد، بلکه سخنان قهر آمیز و همراه با تهدید متوجه آنان خواهد شد. «تذکرة»: ۲۸۶.

دوم: اینکه خداوند متعال سؤال استفهامی از آنان نخواهد کرد، زیرا که خداوند نسبت به اعمال آنها آگاه و عالم است و نیازی به استفهام ندارد، بلکه سؤال از کفار سؤال تثبیتی و تقریری خواهد بود، مثلاً از آنان سؤال می شود: چرا چنین کرده‌اید؟ «تذکر»: ۲۸۷ حسن بصری و قتاده می‌گویند:

از کفار درباره گناهانشان سؤال نخواهد شد، چرا که خداوند گناهان آنان را می داند وفرشتگان آنها را نوشته‌اند. لوامع الانوار البهیة: (۱۷۴/۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوم: اینکه کفار در بعضی از مراحل قیامت مورد بازخواست واقع می‌شوند،قرطبی می‌گوید: قیامت مراحل و موارد زیادی دارد، در بعضی مراحل از کفار سؤال صورت می گیرد و در برخی دیگر صورت نمی‌گیرد.

سفارینی می گوید: عکرمه از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند: روز قیامت مردم با اوضاع و احوال عدیده‌ای مواجه خواهند شد، روی همین اساس امام احمد رحمه الله در یک سری جوابهای قرآنی می‌گوید: ابتدا که انسانها زنده می‌شوند به مدت شصت سال نه حرف می زنند و نه اجازه عذر خواهی به آنان داده می شود تا معذرت خواهی کنند: «**رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ**». (سوره السجدة: ۱۲) (پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کری زده بودیم. هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرموده پیغمبرانت) یقین کامل داریم). و هنگامی که اجازه سخن گفتن به آنان داده می شود، به سخن در می آیند و به کشمکش میافتند: «**ثُمَّ إِنَّكُمْ يوْمَ الْقِيامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ**». (سوره الزمر: ۳۱) (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به نزاع و کشمکش می پردازید (و خدا در میانتان داوری می کند و حق هر کسی را به کف دستش می نهد».

یعنی موقع محاسبه و ارائه‌ی بی انصافی و بی عدالتی مخاصمه و مجادله می نمایند، سپس به آنان گفته می شود: «**قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيكُم بِالْوَعِيدِ**». (سوره ق: ۲۸) (خدا می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم).

چهارم: قرطبی راجع به آیه‌ی: «**وَلَا يسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**». (سوره القصص: ۷۸) (گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیان داشته که: این سؤال جهت جدا کردن مؤمنین از کافرین پرسیده می شود، یعنی اینکه روز قیامت فرشتگان نیازی به این ندارند که از کافر سؤال کنند: دین تو چیست؟ و تو در دنیا چه عملی را انجام داده‌ای؟ زیرا مؤمنان دارای چهره های تازه و سینه های باز و کافران دارای چهره‌های سیاه و غمگین خواهند بود و فرشتگان از آثار چهره آنها را شناسایی می کنند، لذا وقتی که فرشتگان ماموریت می یابند که کفار را به سوی دوزخ برانند، آثار و علایم ظاهری کفار برای شناسایی آنها کفایت می کند و به معرفی بیشتری نیاز ندارند. «تذکرۀ»: ۲۸۷.)

ازدواج دختران پیامبر اسلام باپسران ابولهب:

در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا دو دختر خویش را به پسران ابو لهب، در حالیکه آنها مسلمان نبودند به ازدواج دراورد.در این مورد باید گفت:

قبل از همه باید گفت که: دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم بترتیب عبارتند از:

(**زینب، رقیة، أم کلثوم، و فاطمة.**) «زینب»، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را به ازدواج «ابی عاص» در آورد. پس از اینکه ازدواج با مشرکین منع شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را از همسرش که مشرک بود جدا کرد، ولی بعداً که «ابی العاص» مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه و سلم «زینب» را به او برگرداند.

«رقیه»، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد.

«ام کلثوم»، که خواهر کوچکتر رقیه میباشد، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را به ازدواج «عتیبه بن ابی لهب» در آورد.

«فاطمه زهراء» پیامبر صلی الله علیه و سلم او را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورد. در حدود ۶ ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم او نیز وفات کرد.

ولی هنگامی که خداوند سوره «المسد» (یعنی: **تَبَّت یدا اَبِي لَهَب وَ تَبّ**) را نازل کرد، ابو لهب و همسرش «ام جمیل» که خداوند او را در قرآن «حمالۀ الحطب» یعنی «گرد آورنده هیزم» لقب داده است، عصبانی شدند و به پسرانش دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دهند و ابو لهب به پسرانش گفت که:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«سر من بر سر شما دو تا حرام میباشد اگر دختران محمد را طلاق ندهید»، پس پسرانش دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دادند، واین طلاق مدت زمان کمی پس از عقد کردن بود و هنوز بین آنها آمیزشی رخ نداده بود. (مراجعه شود به کتاب: «**الاستيعاب في معرفة الأصحاب**» (صفحه:۵۹۴).

سپس «حضرت عثمان بن عفان» با رقیه در مکه مکرمه ازدواج کرد و با او به حبشه مهاجرت کرد و در حبشه صاحب پسری شد که نام آنرا «عبد الله» گذاشت و از تاریخ به بعد کنیه عثمان «ابو عبد الله» شد.

و در جنگ بدر، از آنجاییکه «رقیهٔ» مرض «حصبهٔ» (بیماری که از اثر خوردن آب، سبزی و میوه آلوده به میان می آید) داشت و مریض بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم عثمان را که نیت جهاد داشت امر کرد که نزد همسرش «رقیهٔ» بماند، ولی «رقیهٔ» سر انجام بعلت این مریضی وفات کرد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم دخترش «ام کلثوم» را به ازدواج حضرت عثمان رضی الله عنه در آورد، و این ازدواج در ماه ربیع الاول سال سوم هجری بود، ولی فرزندی از او نصیبش نشد تا اینکه سرانجام در سال نهم هجری درگذشت، و از آنجاییکه عثمان با دو تا از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم یکی پس از دیگری ازدواج کرد، به او «ذی النورین» یعنی: «صاحب دو نور» میگویند.

اما در مورد این مسئله که چرا پسران ابو لهب که دشمن خدا بود با دختران پیامبر که رسول لله بود ازدواج کردند به این علت بود که در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر هنوز جائز بود و منع نشده بود، و نهی آن بعداً نازل شد که خداوند فرمود: «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَي الْكُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلا جُنَاحَ عَلَيكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيسْأَلوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَينَكُمْ وَاللَّهُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (سوره الممتحنة / ۱۰) یعنی: (ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید، خداوند به ایمان ایشان داناتر است، پس اگر آنان را مؤمن دانستید، آنان را به سوی کفار باز نگردانید، نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال، و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید، و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند طلب‌کنند این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند و الله دانای با حکمت است.)

و پس از این آیه مسلمانان زنان کافرشان را طلاق دادند، و همچنین ازدواج با زنان کافر نیز منع شد از آنجاییکه خداوند فرمود: «**وَلاَ تَنْكِحُواْ المشركات حتي يؤْمِنَّ**» (سوره البقرة / ۲۲۱) یعنی: (و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند)، باستثنای زنان یهودی و نصرانی که بعدا ازدواج با آنان مباح گردید پس از نزول آیه: «**الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيرَ مُسَافِحِينَ وَلا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يكْفُرْ بِالْأِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**» (سوره المائدة / ۵) یعنی: (امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام اهل کتاب برای شما حلال است و عفیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده به شرط این که مهرهای آنان را به آنان بپردازید و عفت جوینده باشید نه شهوت رانان، و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید، وهر کس به ایمان کفر ورزدقطعاً عمل وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس بطور خلاصه میتوان گفت:

۱- در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر جائز بود.

۲- ازدواج دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم با پسران دشمن خدا ابو لهب در اوائل اسلام بود که هنوز جائز بود.

۳- هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم دعوتش را آشکار کرد ابو لهب عصبانی شد و دشمنیش را آشکار کرد و همراه همسرش به پسرانشان دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دهند.

۴- طلاق قبل از آمیزش بود، و این اکرامی بود از طرف خداوند به پیامبرش تا اینکه دخترانش در حالت بکر از ازدواج پسران ابو لهب خارج شوند.

۵- در اوائل اسلام، ازدواج مسلمان با کافر یک مسئله شایعی بود، ولی بعداً منع شد باستثنای ازدواج با زنان «اهل کتاب».

ابو لهب کیست؟

مؤرخین در مورد ابو لهب می نویسند که:ابولهب تا قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، رابطه اش با اوعادی و حسنه بود، ولی بعد از بعثت و در صدر اسلام به این دشمنی، مشهور گشت. چراکه از یک سو ریاست برادرش ابوطالب بر بنی هاشم - بعد از عبدالمطلب - که بطور جدی از پیامبر نیز حمایت می کرد، بر او گران بود، و از سوی دیگر، تعصب وی در دین اجدادش، سبب شد تا جزو سرسخت ترین دشمنان پیامبر گردد.

بعد از اینکه پیامبر به دستور خداوند، دعوت خود را در بین خویشاوندانش آشکار کرد، از همان زمان، ابولهب بنای مخالفت و عدوات با او را گذاشت و شروع به تمسخر آن حضرت نمود و گفت که برای حفظ آئین آباء و اجدادش، باید در مقابل دین محمّد بایستد.

سیرت نویسان می نویسند: روزی در بازار ذی العجاز (ظاهراً از بازارهای مکه بوده است)

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوانی را دیدم که می گفت: «**ایها الناس! قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا**». و مردی از پشت سر سنگ به پای او می زد و پای او را مجروح ساخته بود و فریاد می زد: ایها الناس! إنّه کذّاب؛ ای مردم او دروغ می گوید، سخنی از وی باور نکنید!

پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: آن محمّد است که خود را پیامبر معرفی می کند، و این کاکایش ابولهب است که او را تکذیب می کند.

ناگفته نماند که، ابولهب همسایه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و از همین رو، با همسرش بر سر راه آن حضرت، خار و خاشاک و زباله می ریختند و به صورتهای مختلف، آن حضرت را آزار می دادند.

هلاکتی سخت:

سیرت نویسان می نویسند: بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابولهب به علت مرضی «عدسه» نتوانست در جنگ «بدر» علیه مسلمانان شرکت کند ولی به جای خود «عاص بن هشام بن مغیره» یکی دیگر از دشمنان پیامبر را فرستاد. چون مرضی او ساری بود و مردم آن را مانند طاعون می دانستند، جرأت نمی کردند نزد مریض به عیادت شان بروند، تا مبادا خودشان به این مرضی مبتلا نگردند.

بعد از اینکه ابو لهب مُرد، دو شب جنازه او در خانه ماند، حتی پسرانش ترسیدند تا نزدیک جسد اش بروند، بوی تعفن بدن او لحظه به لحظه زیاد و در هوا منطقه می پیچید، سرانجام شخصی از قریش نزد پسران ابولهب آمد و گفت: آیا شما خجالت نمی کشید، چرا جسد پدرتان را بر نمی دارید، بوی بد او همه جا را فرا گرفته است. آنها گفتند: ما می ترسیم خود نیز به این مرضی گرفتار شویم، او گفت: من شما را کمک می کنم، از دور بر بدن ابولهب آب پاشیدند، سپس بی آنکه بدنش را دست بزنند آن را روی چوبی گذاشته و از خانه بیرون آوردند و به دورترین نقاط مکه بردند و در بین یک چقری جسد آن را انداختند، و از دور آنقدر سنگ و کلوخ به روی بدن وی ریختند تا بدن، زیر آن سنگ ها و کلوخ ها پنهان گردید.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره الاخلاص

این سوره در «مکهٔ مکرمه» نازل شده و دارای ٤ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ﴿٢﴾ لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ﴿٣﴾ وَلَمْ يكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴿٤﴾

ترجمهٔ آیات:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام الله بخشندهٔ مهربان

قل هو الله احد(١) (ای پیامبر) بگو او (الله تعالی) یگانه است

الله الصمد(٢) خداوند است که همه نیازمندان قصد او می کنند

لم یلد و لم یولد(٣) نه زاده و زاییده نشده

و لم یکن له کفوا احد(٤) و هیچ کس همانند وهمتای او نبوده و نیست

سورهٔ اخلاص خداوند(ج) را به یکتایی در ذات وصف کرده: «**قُل هُوَ اللّهُ اَحَد**» و خدا را تنها مرجع رفع همه نیازهای مخلوقات معرفی داشته است: «**اَللّهُ الصّمَد**» و هر گونه صفت نقصی مانند ترکیب و داشتن اجزا و به وجود آمدن از شیئی دیگر را از او نفی می کند: «**لَم یلِد وَلَم یولَد**» و او را از هر گونه شریک داشتن مُبرّا میداند: «**ولَم یکُن لَهُ کُفُواً اَحَد**».

معلومات مؤجز:

«الاخلاص» نه تنها نام سوره است بلکه عنوانی برای مطالب سوره هم می باشد.

بخاطری این سوره، را سورهٔ اخلاص می گویند که این سوره از یکسو در باره توحید خالص خدای عزوجل سخن می‌گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشان مشتمل بر سه چیز است: احکام، اخبار و توحید، وچون این سوره مشتمل بر خلوص توحید است، از این سبب مشتمل بر ثلث قرآن کریم است.
ابو عباس قرطبی رحمه الله می گوید: این سوره دارای دونام از نامهای پروردگار است که در هیچ سوره دیگری از سور های قرآن کریم ذکر نگردیده است و آن دو نام عبارت اند از «آحد» و«صمد».
بعضی از علماء می گویند مراد از اینکه سورۀ «اخلاص» معادل ثواب تلاوت سوم حصه قرآن است، به این معنی که اگر کسی این سوره را سه بار تلاوت می کند، به مانند آن است که تمام قرآن کریم را تلاوت نموده است.
مسلم که مشبه به (کل قرآن کریم) از مشبه (سورۀ اخلاص) کامل تر است.
«سورۀ اخلاص» از جمله سوره های مکی، و دارای (۱) رکوع، و(۴) چهار آیت، و(۱۷) هفده کلمه، و(۴۹) چهل ونه حرف،و(۱۰) ده نقطه است.
در مجموع محتوی این سوره به پنج صفت از صفات الهی تمرکز دارد: از جمله خدای یکی است، صمد است، نه زاده ونه زائیده، ونه کسی کفو وهمتای اوست. یعنی خدا یکی از معبودان نه، بلکه معبود یکتاست، درکنار او معبود دیگری نیست،هیچ شریکی ندارد، کسی رادر الوهیت وربوبیت شریک او مگیرید، خدا صمد بی نیاز وخود کفاست، در هیچ چیزی محتاج و نیازمند دیگری نیست، هر تصوریکه نقص، کمبود، عیب، احتیاج وضعف را به خدا نسبت دهد، تصوریست نادرست و ناقص، خدا کمال مطلق است، از هر لحاظی کامل است، خدا خالق است، او را با مخلوق تشبیه مکنید، مخلوق برای بقای نسل خود محتاج «زادن» است، اگر نزاید نابود می شود، مخلوق را دیگری آفریده، از دیگری زاده شده، در وجود خود نیازمند آفریدگار است، در مورد خدا از دید گاهی که «مخلوق» بشما القاکرده، میندیشید، مبادا ارزیابی های شما در مورد خدا با معیار های باشد که در مورد مخلوق صدق میکند، «زادن» و«زائیدن» از خصوصیات مخلوق است، مخلوق برای بقای خود به این خصوصیات نیازمند ومحتاج است، خدای نیازمند، خدا نه، بلکه تصور ناقص در باره خداست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوا سوره:

اگر به اعجاز وعبارت زیبا این سوره بطور دقیق توجه بعمل اریم با تمام و ضاحت در می یابیم که در چهار آیه مؤجزوکوتاه وزیبا، مبانی اساسی توحید و یکتا پرستی به نحوی بیان گردیده است که همه ابعاد گسترده وعمیق آنرا احتوا می کند، اخلاص در توحید و پیرایش آن از هر نوع شرک دوگانه پرستی را تو ضیح می دهد، اگر کسی خواسته باشد که ایمان به خدا و باور به معبود یکتا را در کوتاه ترین وزیبا ترین کلام افاده کند و همه ابعاد عمیق و دقیق توحید را در چند جمله کوته وسلیس بیان نماید، باید همین سوره را تلاوت کند، ثلث قرآن به شرح توحید ویکتا پرستی اختصاص یافته، تمامی مطالبی که در قرآن در باره این بخش آمده، در الفاظ مؤجز وآیات کوتاه این سوره گنجانیده شده است.

اسباب نزول سورۀ اخلاص:

مفسرین در مورد شأن نزول این سوره روایاتی مختلفی نموده اند:

یهود از رسول الله (صلی اللّه علیه و سلّم) خواستند الله را برای آنها معرفی کند پیامبر صلی الله علیه وسلم سه روز سکوت کرد و جوابی به آنان نگفت تا اینکه این سوره نازل شد.

«قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ * اللّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ * وَلَمْ يكُن لّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی: بگو: الله، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او میکنند؛ (هرگز) نزاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است! ترمذی، حاکم ابن خزیمه از طریق ابویعلی از اُبی بن کعب (رض) روایت فرموده: مشرکان به پیامبر گفتند: اصل وتبار خدایت را برای ما بیان کن: پس **«قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ * اللّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ * وَلَمْ يكُن لّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»** تا اخر سوره نازل شد.

طبرانی ابن جریر ما نند این حدیث را از جابر بن عبد الله (رض) روایت کرده اند، از این روایت معلوم میشود که سوره مکی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت سورۀ اخلاص:

سوره أخلاص به نام های مختلفی مسمی میباشد ولی یکی از نام های این سوره «اخلاص» است، طوریکه از نام این سوره معلوم میگردد این سوره از توحید پروردگار، و یگانگی او سخن می بعمل می اورد، و در چهار آیه کوتاه چنان توصیفی از یگانگی پروردگار با عظمت می کند، که ضرورتی به سخن اضافه در آن دیده نمیشود.

در مورد فضیلت سوره اخلاص رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**وَالّذِي نَفْسِي بِيدِهِ آن ها لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ**» «قسم به ذاتیکه که نفسم در دست اوست سوره قل هوالله احد معادل یک سوم قرآن است». (رواه بخاری)

- هر کس به محتوی این سوره مبارکه اعتقاد پیدا کند و به معارفی که در آن است اقرار کند، مؤمنی با اخلاص خواهد شد.

- اعتقاد به محتوی سوره اخلاص سبب خلاصی و رهایی اهل توحید از آتش جهنّم می شود.

- هرکسی اسماء و اوصاف در این سوره را دریابد و به حقایق و معانی آنها ایمان آرد، از هر نوع شرک، نفاق و گمراهی خلاص و در نیت و عمل مخلص می شود.

سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می باشد:

در حدیثی از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: «**أَنّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يقْرَأُ: «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» يرَدِّدُهَا. فَلَمّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللّهِ صلي الله عليه وسلم فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنّ الرّجُلَ يتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم: «وَالّذِي نَفْسِي بِيدِهِ إِنّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ**». (بخاری:۵۰۱۴) یعنی: مردی شنید که شخصی، سوره اخلاص را می‌خواند و تکرار میکند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و داستان را برایش بازگو کرد. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سورۀ اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین ابوسعید خدری رضی الله عنه در حدیثی دیگری میگوید: «**قَالَ النَّبِي صلي الله عليه وسلم لأَصْحَابِهِ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيلَةٍ»؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيهِمْ، وَقَالُوا: أَينَا يطِيقُ ذَلِكَ يا رَسُولَ اللّهِ، فَقَالَ: «اللّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ**». (بخاری:۵۰۱۵) (نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می‌تواند یک سوم قرآن را در یک شب، تلاوت کند»؟ این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول الله! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: سورهٔ اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است».زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن‌روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود واحکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است.

همچنین سنت است که سوره ی اخلاص را همراه دو سوره ی دیگر ازجمله سوره، «ناس و فلق»، بعد از نماز صبح و مغرب و هنگام خواب هرکدام سه بار خواند تلاوت نمود. ابوداود ازعبدالله بن حبیب روایت‌کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: بگو. گفتم: ای رسول الله چه بگویم؟ فرمود:«قل هو الله أحد، والمعوذتین حین تمسی وحین تصبح ثلاث مرات تکفیک من کل شئ»

یعنی: در هر صبح وشام سه بار سوره‌های اخلاص ومعوذتین: «**قل اعوذ برب الفلق**... **و قل اعوذ برب الناس**... را بخوان برایت از هر چیزی‌کفایت میکنند. ترمذی گفت: این حدیث حسن و صحیح است.

سایر احادیثی وارده در فضلیت سورهٔ اخلاص:

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «**یا عقبة ألا أعلمک سورا ما أنزلت في التوراة و لا في الزبور و لا في الإنجیل و لا في الفرقان مثلهن، لا یأتین علیک إلا قرأتهن فیها، «قل هوالله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و«قل أعوذ برب الناس»**. (رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عقبه بن عامر رضی الله عنه فرمودند: ای عقبه آیا من به

(c) ketabton.com: The Digital Library

توسورهای را یاد ندهم که همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجیل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبی بر تو نگذرد مگر این آنها بخوانی، همانا «**قل هوالله أحد**» و «**قل أعوذ برب الفلق**» و«**قل أعوذ برب الناس**» میباشد. (این روایت صحیح در سلسله احادیث صحیحه شماره: ۲۸۶۱) آمده است)

– **عَنْ ابن عباس (رضي الله عنهما) قَالَ رَسُولُ اللهِ صلي الله عليه وسلم: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ**». (ابن عباس (رضی الله عنهما) میگوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سورهٔ اخلاص برابر با یک سوم قرآن می باشد»

– **عَنْ أَبِی الدَّرْدَاءِ (رضي الله عنه) قالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وسلم): «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يقْرَأَ فِی لَيلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيفَ يقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ»** (ابودرداء (رضی الله عنه) می‌گوید که: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا یکی از شما نمی‌تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می‌تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سورهٔ اخلاص برابر با یک سوم قرآن می باشد»

– **وفي روايةٍ «إِنَّ اللَّهَ جَزَّأَ الْقُرْآنَ ثَلاَثَةَ أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ»**. و در روایتی آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسیم نموده است و سورهٔ اخلاص یکی از بخش های سه گانهٔ قرآن می باشد».

– **عَنْ أبي هريرةَ (رضي الله عنه) قَالَ: أَقْبَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَسَمِعَ رَجُلًا يقْرَأُ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): وَجَبَتْ، فَسَأَلْتُهُ مَاذَا يا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: الْجَنَّةُ»**.

ابو هریره (رضی الله عنه) می‌گوید: همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌آمدم، آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) صدای مردی را شنید که سورهٔ اخلاص را می خواند، فرمود: «واجب شد» گفتم: ای رسول خدا! چه چیزی! فرمود: «بهشت».

(c) ketabton.com: The Digital Library

– وَعَنْهُ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وسلم): «احْشِدُوا فَإِنِّي سَأَقْرَأُ عَلَيكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» فَحَشَدَ مَنْ حَشَدَ ثُمَّ خَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَرَأَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ثُمَّ دَخَلَ فَقَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: إِنِّي أُرَى هَذَا خَبَرٌ جَاءَهُ مِنَ السَّمَاءِ فَذَاكَ الَّذِي أَدْخَلَهُ. ثُمَّ خَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَالَ: «إِنِّي قُلْتُ لَكُمْ سَأَقْرَأُ عَلَيكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ أَلاَ إِنَّهَا تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

– از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «جمع شوید، زیرا می‌خواهم یک سوم قرآن را برای شما بخوانم» پس تعداد زیادی اجتماع نمودند، آنگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) بیرون آمد و سورهٔ اخلاص را خواند و وارد خانه شد؛ سپس دوباره بیرون آمد و فرمود: «من به شما گفتم: یک سوم قرآن را برای شما خواهم خواند، بدانید که سورهٔ اخلاص با یک سوم قرآن، برابری می کند».

– عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رضي الله عنه) أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يقْرَأُ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يرَدِّدُهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يتَقَالُّهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

ابوسعید خدری (رضی الله عنه) می گوید: شخصی شنید که فرد دیگری سورهٔ اخلاص را می‌خواند و تکرار می نماید، صبح هنگام نزد رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) رفت و ماجرا را برایش تعریف نمود، طوری که، گویا این کارش را کوچک می شمرد، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سورهٔ اخلاص برابر با یک سوم قرآن می باشد».

– عَنْ عَائِشَةَ (رضي الله عنها) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيةٍ وَكَانَ يقْرَأُ لأَصْحَابِهِ فِي صَلاَتِهِمْ فَيخْتِمُ ب (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِي (صلي الله عليه وسلم) فَقَالَ: «سَلُوهُ لأَيِّ شَيْءٍ يصْنَعُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ذَلِكَ» فَسَأَلُوهُ فَقَالَ: لأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ "وفي رواية" حُبُّكَ إياهَا أَدْخَلَكَ الْجَنَّةَ».

عایشه (رضی الله عنها) می‌گوید: نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم) مردی را به عنوان مسئول یک دستهٔ نظامی تعیین فرمود؛ آن مرد نماز را برای همراهانش امامت می‌نمود و قرائتش را در نماز با سورهٔ اخلاص به پایان می‌رساند، هنگامی که برگشتند، موضوع را با نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم) در میان گذاشتند. آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند»؟ از آن مرد علت را پرسیدند؛ او گفت: خداوند در سورهٔ اخلاص توصیف شده است، لذا من دوست دارم که آن را بخوانم. نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم)فرمود: «به او بگویید که خداوند او را دوست دارد». و در روایتی آمده است که فرمود: «چون صفات الهی را دوست داری، وارد بهشت شده‌ای»

- عن معاذ بن أنس (رضی الله عنه) **قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وسلم): «مَنْ قَرَأَ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) عَشْرَ مَرَّاتٍ بنى اللَّهُ لَهُ بَيتًا فِي الْجَنَّةِ "وفي رواية" قَصْراً».**

- معاذ بن انس (رضی الله عنه) می‌گوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هرکس سورهٔ اخلاص را ده بار بخواند، خداوند برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد، و در روایتی آمده است که برایش قصری در بهشت می سازد».

- حدیث عائشهٔ السابق قال (صلی الله علیه وسلم): **«نِعْمَ السُّورَتَانِ هُمَا يقْرَآن فِي الرَّكْعَتَينِ قَبْلَ الْفَجْرِ (قُلْ يا أَيهَا الْكَافِرُونَ) وَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ).**

از عایشه (رضی الله عنها) چنانچه بیان گردید، روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چه خوب اند دو سوره‌ای که در دو رکعت قبل از نماز صبح خوانده می‌شوند یعنی سوره های کافرون و اخلاص».

- عَنْ عَائِشَةَ (رضي الله عنها) «أَنَّ النَّبِيَّ (صلي الله عليه وسلم) كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيلَةٍ جَمَعَ كَفَّيهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا فَقَرَأَ فِيهِمَا «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ «قُلْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ».

عایشه (رضی الله عنها) می‌گوید: هر شب هنگامی که نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم) به رختخوابش می رفت، کف های دستش را کنارهم قرار می داد و سوره های اخلاص و فلق و ناس را می خواند و در دست هایش می دمید و تا جایی از بدنش که می توانست، دست می‌کشید؛ این کار را از سر و صورت و قسمت جلوی بدنش آغاز می نمود، و این عمل را سه بار تکرار می‌کرد.

- حدیث عبد الله بن خبیب (رضی الله عنه) **قَالَ: خَرَجْنَا فِي لَيلَةِ مَطَرٍ وَظُلْمَةٍ شَدِيدَةٍ نَطْلُبُ رَسُولَ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) لِيصَلِّيَ لَنَا فَأَدْرَكْنَاهُ فَقَالَ: «أَصَلَّيتُمْ». فَلَمْ أَقُلْ شَيئًا فَقَالَ: «قُلْ» فَلَمْ أَقُلْ شَيئًا ثُمَّ قَالَ: «قُلْ» فَلَمْ أَقُلْ شَيئًا ثُمَّ قَالَ: «قُلْ» فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَقُولُ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) وَالْمُعَوِّذَتَينِ حِينَ تُمْسِي وَحِينَ تُصْبِحُ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ تَكْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».**

عبدالله بن خبیب (رضی الله عنه) می‌گوید: در یک شب بارانی و بسیار تاریک، بیرون رفتیم تا از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بخواهیم که نماز را برای ما امامت نماید، هنگامی که به ایشان رسیدیم، فرمود: آیا نماز را خواندید؟ من چیزی نگفتم. فرمود: «بگو» بازهم من چیزی نگفتم، برای بار سوم فرمود: «بگو». گفتم: ای رسول خدا! چه بگویم؟ فرمود: «هنگام صبح و شام سوره‌های اخلاص و فلق و ناس را سه بار بخوان تو را از همه چیز کفایت می‌کنند».

تفسیر و بیان آیات:

این سوره خدای تعالی را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوائج وجودیش به سوی او و نیز به اینکه احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست می ستاید، و این توحید قرآنی، توحیدی است که مختص به خود قرآن کریم است، و تمامی معارف (اصولی و فروعی و اخلاقی) اسلام بر این اساس پی ریزی شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این سوره هم می تواند در مکه نازل شده باشد و هم در مدینه، و آنچه از بعضی روایات وارده در سبب نزول آن ظاهر است این است که در مکه نازل شده.

«قل هو الله احد»(۱) «بگو» ای محمد صلی الله علیه وسلم به آنان «اوست خدای یگانه» یعنی: اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات، صفات و افعال خود و او هیچ همتا، وزیر، شبیه و شریکی ندارد.

«الله» از ریشه اله به معنای معبود، اسم برای ذات خداوند است و نامهای دیگر خداوند مانندرحمان، رحیم، خالق و قادر دلالت بر صفات یاافعال او می کند.

خداوند در ابتدای سوره اخلاص، ذات خودرا الله می نامد و آنگاه خود را به احد توصیف می کند. وصف یکتایی خداوند به احد، که مبالغه آن از واحد بیشتر است، گواه براین معنی است که وحدانیت خداوند حقیقت بسیط است و هیچ ترکیبی در آن راه ندارد; به همین جهت صفت واحد، برای واحد مرکب مانند قوم واحد یا امت واحده به کار می رود. نتیجه اینکه خداوند ذاتی موسم به الله، به معنای معبودی که بندگان واله ومتحیر از درک او باشند است، که وحدت بسیط دارد و بساطت وحدت آن ذات بدین معنی است که نمی شود آن احد عقلاً هرگز دومی داشته باشد; چون احدیت بسیط، مستلزم کمال مطلق است و کمال مطلق هیچ امری را فاقد نیست تادومی بیاید که آن را واجد باشد.

«الله الصمد»(۲) و اوست «الله صمد» صمد:کسی است که مردم در برآوردن نیاز های خود به او روی می‌آورند زیرا او بر آوردن آنها قادر و تواناست.

معنای اینکه خدا صمد است اینست که هر چیزی در ذات و آثار و صفات محتاج او است و او منتهی المقاصد است.

«صمد» در تفسیر مفسران به دو معنا برمی گردد:اول به معنای سخت، نفوذناپذیر و غیر متغیر ودوم به معنای مرجع و پناه، مورد نیاز دیگران وبی نیاز از آنان است که در واقع می توان هر دومعنی را به کمال مطلق، که هچ نیاز و تغییری در اونیست، تفسیر نمود،طوریکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر آنچه اراده کند انجام دهد و قادر متعال باشد، به همین جهت ماسوی او به او نیازمند هستند و قوام آنها به ذات اوست، پس تصور وجود خداوند مانند انسان که بخورد و بیاشامد و بپوشد و یا مثل او حرکت وفعالیت کند، چنانچه بعضی از ادیان خیال کردند،باطل است و ذات و صفات خداوند را نمی توان باذات و صفات انسان مشابه دانست.

حضرت ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنیی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد. زجاج می‌گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور وسالاری وجود ندارد.

«لم یلد ولم یولد»(٤) (کسی را نه زاده و زاده نشده است» یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و ـ العیاذ بالله ـ از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می گیرد که جنس یک چیز بعد از فنای پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندانی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند.

خداوند درباره ذات خود می فرماید چنین تصوری باطل است، زیرا خداوند نه می زاید و نه زاده می شود، بلکه هستی او همواره بوده وخواهد ماند. نه ابتدایی دارد و نه انتهایی، تمام هستی از اوست و ذات او ازلی و ابدی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قتاده می‌گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند متعال همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: لم یلد ولم یولد نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است.

«ولم یکن له کفوا احد»(۵) (و هیچ کس او را همتا نیست» یعنی: هیچ‌کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ‌کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه:قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند.

همچنان عقیده کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

بعضی از محققان علوم اسلامی شرک به خداوند را در هشت معنی قابل تصور دانسته اند که خداوند در سوره توحید آن را نفی فرمودند:

اول و دوم شرک به معنای کثرت و دوگانگی ذات است که خداوند فرمود: «قل هو الله احد»، سوم و چهارم تغیر و نقص است که خداوند با آیه «الله الصمد» آن را نفی فرمود، پنجم و ششم معلول و علت ناقص بودن است که با بیان «لم یلدو لم یولد» آن را نفی کرد، هفتم و هشتم اشکال واضداد است که خداوند با تعبیر «و لم یکن له کفواحد» آن را نیز نفی فرمود. پس وحدت خداوندوحدت حقیقی، بسیط و محض است و چنین وجودی تنها برای یک ذات احدی، ازلی و ابدی قابل تصور می باشد.

امام رازی: می‌گوید: این سوره در حق خداوند متعال، مانند سوره کوثر در حق پیامبر صلی الله علیه وسلم است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکری ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عیب بود اما از آنجا که داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش صلی الله علیه وسلم را در سوره کوثر رد کرد و طعن در حق خود را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قل: بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی‌که در سوره کوثر نگفت: (قل: بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا أحد أصبر على أذى سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافيهم: هیچ کس بر آزاری که شنیده است، شکیباتر از خداوندمتعال نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می بخشد». (تفسیر انوار القران عبدالرؤف مخلص هروی)

سورۀ اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است:

برخی از ما چنین تصوری در ذهن خود داریم که تنها تلاوت کردن الحمدالله شریف و سه بار تلاوت کردن سوره اخلاص شریف ثواب ختم کامل قرآن عظیم الشان را دارد. و ضرورت برای ختم کامل قرآن عظیم الشان دیده نمیشود، زیرا تنها ثواب تلاوت کردن همین سوره های شریف مساوی به ثواب تلاوت کردن تمام قرآن کریم میباشد.

در جواب باید خدمت این دوستان محترم بعرض برسانیم که:پیامبر صلی الله علیه وسلم صراحتاً نفرمودند که سه بار تلاوت سوره اخلاص یعنی ثواب ختم قرآن! بلکه فرمودند که سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن است؛ چنانکه در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يقْرَأَ فِي لَيلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟**» **قَالُوا: وَكَيفَ يقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ) يعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». وفي روايةٍ «إِنّ اللّهَ جَزّأَ الْقُرْآنَ ثَلاَثَةَ أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ».** (صحیح مسلم.) یعنی: «آیا یکی از شما نمی‌تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می‌تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره اخلاص برابر با یک سوم قرآن می‌باشد». و در روایتی آمده که فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسیم نموده است و سورۀ اخلاص یکی از بخش های سه گانۀ قرآن می باشد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

و علمای بزرگوار اسلام فرموده اند: زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود واحکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. «انورالقرآن».

اما ممکن است کسی (مانند سوال کننده) بگوید: اگر تلاوت سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن است؛ پس قرائت سه بار آن ثواب کل قرآن را دارد، لذا از قرائت دیگر سوره ها بی نیاز می شویم!

سوال مشابهی از علمای هیئت دائمی افتاء شد که ما در اینجا سوال و جواب مذکور را بیان می کنیم:

سوال: اگر قرائت سه بار سوره اخلاص معادل ثواب قرائت قرآن است، آیا اگر مسلمانی تلاوت قرآن را ترک کند و تنها این سوره را بخواند، گناهکار خواهد شد؟

جواب فرمودند: «در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده که سه بار فرمودند: «الدین النصیحۀ» یعنی: «دین، نصیحت است»، به ایشان گفتند: نصیحت برای چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «لله ولکتابه ولرسوله ولأئمۀ المسلمین وعامتهم» یعنی: نصیحت برای خدا و برای کتابش و رسولش و برای ائمه مسلمانان و عموم مردم.

و نصیحت برای کتاب خداوند؛ بوسیله تلاوت آن و تدبر در آیاتش و پند گرفتن از مواعظ آن و تجاوز نکردن از حدود آن بوسیله اطاعت از اوامر خدا و دوری از نواهی آن حاصل می شود.

و تردیدی نیست که اکتفا به قرائت سوره اخلاص بتنهایی بدون تلاوت دیگر سوره های قرآن، موافق با نصیحت برای کتاب خدا نیست، و کسی که تنها آن سوره را بخواند نمی تواند به: نصایح، و افزایش ایمان (در اثر تلاوت قرآن)، و آشنایی با احکام حلال و حرام و واجب و مسنون و مکروه آن، و نیز مزین شدن به ادب و اخلاق قرآنی دست یابد. و کوتاهی یک مسلمان در این موارد بعنوان مجازات وی بخاطر ترک تلاوت قرآن

(c) ketabton.com: The Digital Library

کافیست! (یعنی کسی که تلاوت قرآن را ترک کند، از این موارد محروم خواهد شد و خود را مستحق سرزنش می کند) و پیامبر صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه فضیلت این سوره را می دانستند که برابر یک سوم قرآن است، و بدون شک بر اجر و ثواب بیشتر از ما حریص تر و مشتاق تر بودند، اما تنها به تلاوت این سوره اکتفاء نکردند، بلکه دیگر سوره ها را نیز تلاوت می کردند و بر آن مداومت داشتند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده اند: «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**» الأحزاب/۲۱ . یعنی: «براستی که در سیرت و روش رسول خدا برای شما الگو و سرمشق خوبی است». (فتاوی اللجنۀ الدائمۀ (۲۹/۴-۳۰)

شیخ عبد الرزاق عفیفی، شیخ عبد الله بن غدیان، همانگونه که در فتوای هیئت دائمی افتاء ذکر شده؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها به تلاوت سوره اخلاص کفایت نکردند، و هیچگاه به اصحابش نفرمودند که بجای تلاوت و ختم قرآن، تنها سه بار سوره اخلاص را بخوانید! و ما نیز باید تابع سیرت و سنت نبوی و یارانش باشیم و خود را از قرائت سوره های مختلف قرآن (که هریک دربرگیرنده مواعظ و نصایح و قواعد شرعی است) محروم نکنیم تا خدای متعال قلب ما را مملو از نور هدایت کند، و با شناخت آیات خداوندی، راه مستقیم وی را بیابیم و بر آن قدم برداریم.

ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**يقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ إذا دَخَلَ الْجَنَّةَ اقْرَأْ وَارْقَ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيا فَإِنّ مَنْزِلَتَکَ عِنْدَ آخِرِ آيةٍ تَقْرَؤُهَا**». «هنگامی که صاحب قرآن، وارد بهشت شود، به او می‌گویند: قرآن بخوان و بالا برو همان گونه که در دنیا با ترتیل، قرآن می‌خواندی؛ زیرا منزلت تو نزد آخرین آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنی». روایت احمد با سند صحیح و (صحیح سنن أبی داود).

پس هرکس سوره های بیشتری از قرآن را حفظ و تلاوت کند، منزلت وی نیز در قیامت بالاتر خواهد رفت، اما کسی که تنها به حفظ و تلاوت یک سوره اکتفاء کند، از این

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضل محروم می ماند، جدا از اینکه از بسیاری از معارف قرآنی بی نصیب می ماند.
أبوموسی أشعری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الّذِي يقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الأُتْرُجّةِ، رِيحُهَا طَيبٌ وَطَعْمُهَا طَيبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الّذِي لاَ يقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التّمْرَةِ لاَ رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الّذِي يقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الّذِي لاَ يقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ**». صحیح بخاری و مسلم. یعنی: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن، عمل می‌کند مانند ترنجی است که طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش خوب ولی طعمش تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله است که هم طعمش تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد».

پس هرآنکس کتاب خدا را بیشتر تلاوت کند، بر علم و آگاهی وی نسبت به شریعت خداوند بیشتر می شود، و هرکس علم و آگاهی او بیشتر شود، عملش بیشتر خواهد شد، و به هدایت نزدیکتر می شود.

نکته ی مهم دیگری که باید مد نظر داشت؛ اینست که مابین (جزاء) و (إجزاء) تفاوت است، جزاء یعنی اجر و پاداشی که خدای متعال بابت عبادت و طاعتش می دهد، و إجزاء یعنی چیزی را کفایت کردن بجای دیگری و بی نیاز شدن از آن.

و درست است که قرائت سوره اخلاص ثواب و پاداش (جزاء) یک سوم قرآن را دارد (جزاء قراءة ثلث القرآن)، ولی جایگزین قرائت یک سوم از قرآن نمی شود و تلاوت آنرا بی نیاز نمی گرداند (لا تجزئ عن ثلث القرآن).

و لذا بعنوان مثال اگر کسی نذر کند که یک سوم قرآن را تلاوت کند، او نمی تواند تنها با قرائت سوره اخلاص به نذرش وفا کند! زیرا قرائت سوره اخلاص در ثواب و پاداش معادل یک سوم قرآن است نه در إجزاء و تلاوت یک سوم قرآن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و یا بعنوان مثال کسی که در نمازش سه بار سوره اخلاص را بخواند، این سه بار قرائت جایگزین خواندن سوره فاتحه در نمازش نمی شود، با وجود آنکه به وی اجر و پاداش تلاوت کامل قرآن داده می شود ولی باز بر وی واجب است که سوره فاتحه را در نمازش بخواند، زیرا جایگزین تلاوت فاتحه در نماز نمی شود.

مثال ساده دیگر برای فهم فضیلت سوره اخلاص:

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شده که اجر و ثواب نماز در مسجد الحرام معادل یکصد هزار نماز در دیگر مساجد است، آیا با این حساب کسی از این حدیث چنین برداشت می کند که: نیازی به خواندن نماز در طول ده ها سال نیست! زیرا خواندن یک نماز در مسجدالحرام معادل صد هزار نماز است؟! پس اگر یک نماز در مسجد الحرام خوانده شود، دیگر نیازی به خواندن سایر نمازها نیست!

درحالیکه این فهم و برداشت را هیچکسی از این حدیث نمی کند، بلکه چنین می فهمد که خواندن نماز در مسجدالحرام فضیلت زیادی دارد و لذا می کوشد که در آن مکان نماز بگذارد، اما سایر نمازهایش را ترک نمی کند.

تلاوت سوره اخلاص نیز همینگونه است؛ یعنی کسی نمی تواند بگوید: قرائت سه بار سوره اخلاص مرا از قرائت کل قرآن بی نیاز می گرداند، زیرا اجر هر بار تلاوت آن معادل یک سوم قرآن است. بلکه باید چنین بفهمد که تلاوت این سوره کوچک را نباید دست کم و کوچک شمرد، بلکه بر تلاوت آن حریص باشد و هر شب آنرا بخواند تا اجر و ثواب زیادی نصیب خود نماید، و این براستی فضل الهی است که این عبادت آسان را برای ما پر ارزش کرده است ولله الحمد.

پس هر مسلمانی باید نسبت به تلاوت و حفظ قرآن و تمامی سوره های آن مبادرت ورزد و از سستی و تنبلی بدور باشد، و اگر قرار باشد تمام مسلمانان بجای قرائت قرآن تنها به تلاوت سه بار سوره اخلاص کفایت کنند، در آنصورت قرآن مهجور خواهد شد و قطعاً هدف شارع حکیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه مهجور شدن قرآن نبوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز قیامت از امت خود بخاطر مهجور ساختن قرآن شکایت می کند. «**وَقَالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**» (فرقان ۳۰). یعنی: و پیامبر میگوید: «پروردگارا! قوم من این قرآن را رها نموده و از آن دوری کرده اند».

تداوی با سوره اخلاص:

در این هیچ جای شک نیست که سراسر قرآن عظیم الشان نسخه کاری برای تداوی امراض بشمار می رود. قرآن عظیم الشان، وحی الهی و کتاب دین و عقیده و توحید و نسخه کامله تداوی درد های اجتماعی وکتاب حکمت و بشارت و موعظه و هدایت ودر کل، کتاب حیات و زندگی و راهنمای راه کمال دنیا و آخرت و عروج به معارج بلند انسانی و روحانی است.

قرآن عظیم الشان نسخه‌ای بی‌بدیل و شفابخش برای نجات جوامع بشری و اصلاح روش های زندگی است و به استوارترین راه رهنمون می شود.

«**إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ**» (سوره اسراءآیه ۹) (این قرآن، به راهی که استوار ترین راه هاست، هدایت می کند».

قرآن پیش از اینکه کتاب چهارده قرن گذشته باشد، کتاب این عصر و عصرهای آینده است و احترام به آن، التزام به دستورات قرآن و به‌کار بستن تعالیم آن است.

شفا بودن قرآن فقط برای کسانی است که ایمان آورده و جزء ظالمین نباشند؛ که البته میزان ایمان شنونده ی آن نیز، در میزان کسب آرامش از قرآن کریم بسیار موثر است و همچنین عدم ایمان به آن نیز نتیجه ی عکس می دهد: «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيتْ عَلَيهِمْ آياتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يتَوَكَّلُونَ**» (سوره انفال/۲) (مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دلهایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در مقابل کسانی که ایمان به خدا ندارند هیچ بهره و آرامش و افزایش ایمانی را از استماع آیات نخواهند داشت:«**وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ**» (سوره توبه/۱۲۴) و چون سوره ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند»خواندن سوره اخلاص و معوذتین (فلق و ناس) و فاتحه و دیگر سوره های قرآنی بر مریض از دعاهای جایز است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را انجام داده و صحابه اش وقتی این کار را کرده اند آنها را تأیید کرده است.

بخاری و مسلم از عائشه روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مرضی که به وفات ایشان انجامید معوذات (سوره اخلاص و معوذتین) را بر خود می خواند.

حضرت بی بی عائشه می گوید: وقتی پیامبر مریضی اش شدت گرفت و نمی توانست این سوره ها را بخواند، من آنها را می خواندم و ایشان را دم می کردم و دست ایشان را بر بدنش می کشاندم» معمر می گوید: از امام زهری پرسیدم پیامبر چگونه دم می کرد؟ او گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر دستهای خودش دم می کرد و سپس دستهایش را بر چهره اش می مالید» (بخاری (۵۷۳۵) و أطرافه فی (۲۲۷۶) مسلم (۲۱۹۲)

بخاری از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که افرادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بر قبیله ای از قبیله های عرب وارد شدند، آنها اصحاب را پذیرائی نکردند، در همین اثنا ماری سردار قبیله را گزید، آنها به اصحاب گفتند: آیا شما دارو یا دعا خوانی همراه دارید، گفتند: شما ما را مهمانی نکردید، و تا وقتی که برای ما مزدی مقرر نکنید برایتان دعا نمی خوانیم، آنگاه آنها تعدادی گوسفند را به عنوان مزد برای آنها مقرر کردند، آنگاه یکی از اصحاب سوره فاتحه را خواند و همراه با آب دهانش بر آن بیمار دم می کرد و او بهبود یافت، آنها گوسفندان را آوردند و به اصحاب تحویل دادند، اصحاب گفتند از آن استفاده نمی کنیم تا وقتی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم بپرسیم، وقتی که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند، از ایشان سؤال کردند، پیامبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خندید و فرمود:«وَ مَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ خُذُوهَا وَاضْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ» «چطور دانستی که سوره فاتحه دعا است، گوسفندان را بردارید و سهمیه ای از آن به من هم بدهید».بخاری (۵۷۳۶)، مسلم (۲۲۰۱).

در حدیث اول ذکر شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مریضی اش بر خود برخی از سوره ها را می خواند، و در حدیث دوم ثابت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل صحابه را تأیید کرد.

رقی چیست:

رقی جمع رقیه است و آن خواندن اوراد و دمیدن در آن بمنظور شفا یافتن و سلامتی کسب کردن است. فرقی نمی کند از قرآن کریم یا از دعاهای مأثور پیامبر باشد.

حکم آن: جایز است: از عوف بن مالکت روایت است که گفت: «**كُنَّا نَرْقِي فِي الْجَاهِلِيةِ فَقُلْنَا يا رَسُولَ اللّهِ كَيفَ تَرَي فِي ذَلِكَ فَقَالَ اعْرِضُوا عَلَي رُقَاكُمْ لَا بَأْسَ بِالرُّقَي مَا لَمْ يكُنْ فِيهِ شِرْكٌ**» (صحیح مسلم (۲۲۰۰).«ما در زمان جاهلیت رقیه می کردیم. گفتیم: ای رسول خدا آن را چگونه می بینی؟ فرمود: رقیه هایتان را برایم وصف کنید اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد» و از انس بن مالکت روایت است که گفت: «**رَخَّصَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وسلم فِي الرُّقْيةِ مِنْ الْعَينِ وَالْحُمَةِ وَالنَّمْلَةِ**» صحیح مسلم (۲۱۹۶).

«رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه رقیه را برای عین، حمه و نمله داده است».

(«العین». یعنی کسی که به اذن خداوند با چشمش به دیگری ضرر می رساند. «الحمۀ» همان سم است در تمام چیزهایی که سم وجود دارند مانند نیش مار، عقرب یا مانند اینها اجازه رقیه داده شده است. «النملۀ».جراحتی که از پهلو خارج می شود)

و از جابر بن عبدالله روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ ينْفَعَ أَخَاهُ فَلْيفْعَلْ**» صحیح مسلم (۲۱۹۹).«هرکس می تواند که به برادرش نفع برساند پس این کار را انجام دهد». و از عائشه (رضی الله عنها) روایت است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«كَانَ رَسُولُ اللّهِ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ إِذَا اشْتَكَي مِنّا إِنْسَانٌ مَسَحَهُ بِيمِينِهِ ثُمّ قَالَ أَذْهِبْ الْبَاسَ رَبّ النّاسِ وَاشْفِ أَنْتَ الشّافِي لَا شِفَاءَ إِلّا شِفَاؤُکَ شِفَاءً لَا يغَادِرُ سَقَمًا» صحیح بخاری (۵۷۴۳)، و صحیح مسلم (۲۱۹۱).

«هنگامی که یکی از ما از دردش به رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت می کرد با دست راستش آن را مسح می‌نمود سپس می فرمود: ای پروردگار مردم! مریضی اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه مریضی باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد».

شرطهای آن:

برای جایز بودن و درستی رقیه سه شرط لازم است:

اول اینکه:

معتقد نباشد که آن چیز به ذات خود بدون اذن خداوند به او نفع می رساند. اگر معتقد باشد که آن بدون اذن خداوند و به ذات خودش به او نفع می رساند آن حرام است بلکه آن شرک است. باید معتقد باشد که آن سبب بدون اذن خداوند به او نفعی نمی رساند.

دوم اینکه:

به چیزی نباشد که مخالف شریعت خداوند باشد مانند اینکه محتوی دعا نباید درخواست از غیر خداوند یا استغاثه از جن و آن چیزی هایی که شبیه آن است باشد که اگر اینگونه باشد حرام است بلکه شرک می باشد.

سوم اینکه:

دارای مفهوم و معنی معلومی باشد اگر از نوع طلسم یا سحر باشد در این صورت جایز نیست. از امام مالک- سؤال شد: آیا مرد می تواند رقیه کند و از او درخواست رقیه نمود؟ امام فرمود: اگر با کلام پاک باشد اشکالی ندارد.

رقیه ممنوع:

تمام رقیه هایی که در آن شرطهای گفته شده وجود نداشته باشد مانند اینکه رقیه کننده یا کسی که برایش رقیه می شود معتقد باشد که آن به ذات خود به او نفع می‌رساند و تأثیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد؛ یا اینکه مشتمل بر کلمات شرکی و توسلهای کفری و کلمات بدعی و مانند اینها باشد یا با کلمات نامفهوم مانند طلسم و چیزهایی مانند اینها باشد حرام و ممنوع می باشند.

معالجه به رقیه بهتر است و یا رفتن نزد داکتر

اولاً: در سنت نبوی بر مداوا و معالجه ی مرض تشویق و ترغیب بعمل امده است، طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**تداووا فإن الله عز وجل لم يضَع داء إلا وَضَع له دواء غير داء واحد الْهَرَم**».

یعنی: (مریض های خود را) مداوا کنید، چرا که خداوند عزوجل هیچ درد و مرضی را قرار نداده مگر آنکه برای آن درمانی نیز قرار داده است بجز یک درد و آنهم پیری و کهنسالی است.(به روایت امام احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه.)

و در روایت دیگر از امام احمد آمده: «**تداووا عباد الله، فإن الله عز وجل لم ينْزِل داء ألا أنزل معه شفاء إلا الموت والهرم**» یعنی:ای بندگان الله (مریضی هایتان را) معالجه و درمان کنید، چرا که خداوند عزوجل هیچ مرضی را نازل نکرده مگر آنکه همراه آن شفا نیز فرستاده است، بجز مرگ و پیری.

و باز در روایت دیگری از امام احمد آمده: «**فإن الله لم ينْزِل داء ألا أنزل له شفاء، عَلِمَه مَن عَلِمَه، وجَهِلَه مَن جَهِلَه**» یعنی: خداوند متعال هیچ درد و مرضی را نفرستاده مگر آنکه برای آن شفا نیز نازل کرده است، بعضی، سخنان ایشان را فهمیدند و برخی دیگر نفهمیدند.

ثانیاً: یکی از سنتهای الهی در کائنات، نظام اسباب و مسببات است، یعنی الله تعالی برای انجام هر عملی سببی را قرار داده است. البته این بدین معنا نیست که الله تعالی بدون سبب نمی تواند کاری را به نتیجه برساند، چرا که اولاً خود سبب هم یکی از مخلوقات باری تعالی است و خود سبب هم را لازمست تا خداوند آنرا اراده و خلق کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر این اساس کسی که خواهان رزق و روزی است، باید اسباب آنرا فراهم کند و اسباب آن هم تلاش و کوشش برای یافتن رزق حلال است، هرگاه فرد این اسباب را بکار بست، خداوند نیز بر طبق سنت خویش به آن شخص رزق می بخشد. یا آنکه هرکسی که مریض گشت، خداوند برای مداوای مرضش اسبابی را قرار داده است و تا شخص مریض آن اسباب را بکار نبندد، مرضش مداوا نخواهد شد، زیرا سنت الهی بر این قرار گرفته است که تا حرکت نباشد برکت هم نخواهد بود. البته باز یادآوری می شود که این امر بطور مطلق برقرار نیست، یعنی اینگونه نیست که اگر شخصی اسباب را بکار نبندد پس خداوند هم قادر نخواهد بود نتیجه را فراهم آورد، چنانکه می بینیم که مریم بنت عمران علیها السلام در محراب عبادت می کرد و بدون آنکه تلاشی برای بدست آوردن طعام و غذا کند، خداوند برایش رزق و روزی می رساند:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيهَا زَكَرِيا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا قَالَ يا مَرْيَمُ أَنَّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ إِنّ اللّهَ يرْزُقُ مَن يشَاء بِغَيرِ حِسَابٍ» (سوره آل عمران ۳۷)

یعنی: خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

بنابراین خداوند متعال بر هر چیزی قادر است، کافیست تا اراده کند و آن چیز روی دهد:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِذَا قَضَي أَمْراً فَإِنَّمَا يقُولُ لَهُ كُن فَيكُونُ» (سوره بقره ۱۱۷)

یعنی: هستی بخش آسمانها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با این وجود خداوند متعال چنین تقدیر کرده است که تا بنده اش تلاش و همت نکند، نتیجه مطلوب را به وی عطا نمی کند و این سنتی خدایی است، و بلعکس گاهی خداوند متعال بر اساس اراده اش چنین تقدیر می کند که شخصی هرچند اسباب را بکار بسته است ولی باز به هدف و مقصود نمی رسد و اینجاست که گویند حکمت الهی بر خلاف سنت رایج رقم خورد.

مثلاً شخصی که مریض است او باید برای رفع مرض خود اسباب شرعی را بکار ببندد و نباید در منزل بنشیند و کاری نکند، زیرا شفای او در اینست تا اسبابی را که خداوند متعال برایش قرار داده (از قبیل طبیب و دارو و دعا کردن و یا رقیه شرعی) بکار ببندد، پس از آنکه شخص مریض تمامی اسباب لازمه و شرعی را برای رفع مرض خود بکار بست، نتیجه تلاش او در دست خداوند متعال است: اگر الله تعالی اراده کرد پس آن اسباب را برایش سببی جهت شفا قرار می دهد ومریضی اش بهبودی می یابد. و اگر اراده نکردند، پس هرچند که اسباب را بکار بسته است ولی چون اراده ی الله تعالی با خواست ما متضاد بوده است، پس نتیجه چیزی خواهد شد که خداوند متعال می خواهد، زیرا حکمت الهی بر آن قرار گرفته است، ولی از آنجائیکه ما از اراده ی خداوندی اطلاعی نداریم،چرا که ما بر او تسلط نداریم - پس نباید به این فکر باطل که؛ آری اگر خدا بخواهد خوب می شویم و اگر نخواست خوب نمی شویم پس نیازی نیست به نزد داکتر مراجعه نمایم و یا کاری کنیم، اسباب لازم و شرعی را به خدمت نگیریم، چرا که ما نمی دانیم که خداوند چه چیزی اراده کرده اند، چه بسا اگر اسباب را به خدمت می گرفتیم خداوند نیزمریضی ما را شفا میداد!

بنابراین: چون در نظام کائنات سنت اسباب و مسببات برقرار است، لذا تا حرکتی صورت نپذیرد، برکتی هم حاصل نمی شود مگر آنکه خداوند چیز دیگری بخواهد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ الفلق

این سوره در «مکۀ مکرمه» نازل شده، و مکی می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴿١﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴿٢﴾ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴿٣﴾ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴿٤﴾ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴿٥﴾

معلومات مؤجز:

سورۀ فلق دارایی (۱) رکوع، و(۵) پنج آیت، و(۲۳) بیست وسه کلمه، و(۷۳) هفتاد سه حرف، و (۴۵) و چهل وپنج نقطه است.

نام این سوره «الفلق» است که از آیه اول این سوره گرفته شده است، ولی در مورد مکی بودن ویا مدنی بودن آن بین مفسرین اختلاف است.

مفسرین میگویند که: نه تنها متن سوره «مدنی»، بلکه نشان دهندۀ این امر هم است که این،سوره در اخرین مراحل مدینه نازل شده است.

دلایل که مفسرین برمدنی بودن این سوره بدان استدلال میاورند اینست که در این سوره به موضوع «حسد» اشاره بعمل آمده است.

و این پدیدۀ شوم از آفت های مرحله قوت ونیل به امتیازات است، نه مرحلۀ ضعف و ناتوانی و محروم شدن از امتیازات. در دوران مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در شرایط قرار نداشتند که حسادات کسی را تحریک کند. در مکه مسلمانان در شرایط و روز های سختی قرار داشتند که این روز ها محروم شدن از آسایش وآرامش توام بود. ولی زمانیکه مسلمانان در مدینه بودند وضع شان تغییر و قسماً بهبود یافت.

ولی به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر سورۀ «فلق» و سورۀ «ناس» را مکی میدانند و رأی اکثر علما ء نیز همین است. اما در روایتی از ابن‌عباس (رض)، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سوره مدنی است. ابن‌کثیر نیز بر همین نظر است و برخی از علما دیگر نیز گفته اند: صحیح نیز همین است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق یاد اور شدیم که: سورۀ «**الفلق**» به علت به این نام مسمی شده است که آغاز آن با این فرموده حق تعالی: «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**» میباشد.

محور و محتوی کلی سورۀ فلق:

در مورد محورومحتوی کلی سورۀ «الفلق» بصورت کل گفته می توانیم که این سوره دارای یک محتوی تعلیمی وتربیتی می باشد.این بدین معنی است که در سورۀ «الفلق» پروردگار ما در قدم اول به پیامبر صلی الله علیه وسلم ودرقدم بعدی به سایر مسلمانان، می اموزاند که یگانه راه نجات از شر همه اشرار پناه بردن به ذات پروردگار است، در این سوره پروردگار با عظمت ما برای ما می اموزاند که: خود را به حمایت پروردگار شان پناهنده دهند، و از شر مخلوقاتش به جلالت و عظمت و سلطان وی پناه جویند، از شر شب آن هنگام که تاریک می شود، و وحشت و ترس فرا گیر نفسها می شود، و فجار و اشرار انتشار می یابند، و از شر هر حاسدی یا ساحری، و این سوره یکی از معوذتینی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را بدان دم می کرد، و در حمایت الله قرار می داد.

محور کلی این سوره به ما انسانها می اموزاند که فقط پروردگار با عظمت را ملجا وپناهگاه تان قرار دهید زیرا الله پناه گاه مطمین واز شر هر مخلوقی شریر میباشد ویقین داشته باشید که در پناه آن انسان احساس آمنیت وآرامش کامل می کند.

همچنان در این سوره تعلیم واضح برای ما انسانها است تا در زندگی خویش (اعم زندگی اجتماعی و سیاسی وزندگی اقتصادی) خود، اولاد، زن و فرزند مال وداریی خویش را به پناه پروردگار با عظمت خویش بسپاریم، واطمینان باید داشته باشیم که انسان در پناه حق تعالی است که از شرّ هر موجود صاحب شر در امان خواهد ماند.

طوریکه در فوق یاد اور شدیم محور اصلی ومرکزی این سوره پناه خواستن و تمسک جستن به پروردگار با عظمت، از شر هر چیزی، حال چه ظاهر باشد، و چه پنهان، و چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلّی و این درسی سازنده واموزنده ای است، درس و تعلیم نافع برای حمایت مردم، بعضی شان از بعضی دیگر، به سبب امراض نفسانی است، همچنین برای حمایت آنها از شر چیزهای سمی و کشنده، و از شر شب وقتی تاریک می شود، و در آن خوف و ترس بوجود می آید، به خصوص در بیابانها و غارها، که اسم سوره نیز بر این امر (پناه گرفتن به پروردگار با عظمت) دلالت می دهد.

در حدیثی شماره (۴۹۷۶) امام بخاری آمده است:

«عن أبی بن کعب قال: سألت رسول الله عن المعوذتین فقال قیل لی فقلت. فنحن نقول کما قال رسول الله» (از اُبی بن کعب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبرصلی الله علیه وسلم از (معوذتین) (یعنی: ازسوره ناس وفلق) سوال نمودم: (این سخن را اُبی بن کعب زمانی پرسید که: خبر برایش رسید که ابن مسعود این دوسوره را در مصحف خویش نمی نویسد وطوری فکر می کند که این دو سورهٔ از قرآن کریم نیست.).

فرمودند: «برایم چیزی گفته شد ومن گفتم» یعنی: این دوسوره برایم وحی شد، ومن گفتم که از وحی است)، وما هم همان چیزی را می گویم که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم گفتند).

هکذا از شخصی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که وی این دوسوره را در قرآنی که نزد خود داشت ثبت نکرده بود، وطوری فکر می کرد که این دو سوره دعا هایی است که جهت دفع شر وشرارت خوانده می شود وازقرآن نیست، پس نباید در قرآن ثبت گردد، ولی سپس صحابه رضی الله عنهم در قرآن بودن آنها اجماع نمودند، وابن مسعود رضی الله عنه نیز از آن نظر خود برگشت وآنرا در مصحف خویش نوشت. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری تالیف دکتر عبد الرحیم فیروز هروی درتفسیر حدیث شماره ۹۷۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان

«**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**»(**۱**) بگو: پناه می‌برم به پروردگاری که دانه و هسته و سپیده‌دم را می شکافد.

«**مِن شَرِّ مَا خَلَقَ**»(**۲**) «از شر هر آنچه آفریده است». این شامل همه‌ی انسان ها و جن ها و حیواناتی می گردد که خداوند خلق نموده ه است. پس باید به آفریننده‌ی این ها از شری که در این هاست پناه برد. سپس به صورت ویژه خاص بیان کرد و فرمود:

«**وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ**»(**۳**) و پناه می‌برم به خدا از شری که در شب هست. وقتی که خواب مردم را فرو می‌پوشاند و بسیاری از ارواح شرور و حیوانات موذی پخش و پراکنده میگردند.

«**وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ**»(**٤**) و از شر زنان جادوگری که برای جادوی خود از دمیدن در گره ها کمک می گیرند و بر آن جادو می کنند.

«**وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ**»(**٥**) «و از شر حسود بدان‌گاه که حسد می‌ورزد». حسود کسی است که زوال نعمت دیگران را می خواهد و حسود برای از بین بردن نعمت از دست دیگران می‌کوشد. پس برای باطل کردن نیرنگ حسود و مصون ماندن از مکر و کیدش باید به خدا پناه برد. چشم بد نیز نوعی از حسادت است چون فقط کسی چشم می‌زند که حسود و بدجنس و خبیث النفس باشد. پس به طور خاص و عام به خدا پناه برد. و بر این دلالت می نماید که جادو حقیقت دارد وزیان آور است زیرا از آن باید بترسید و از جادو و جادوگران باید به خدا پناه برد.

تفسیر اجمالی سورهٔ فلق:

صاحب تفسیر فی ظلال در تفسیر اجمالی این سوره می فرماید: این سوره و سوره ای که بعد از آن قرار دارد، رهنمود و رهنمونی از سوی یزدان سبحان نخست برای پیغمبرش صلّی الله علیه وسلّم و بعد از او برای همگی مؤمنان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رهنمود و رهنمون به این که به کنف حمایت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هر چیز خوفناکی، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلّی... انگار یزدان سبحان محلّ حفاظت و حمایت خود را برایشان باز می گرداند، و پناه پناهگاه خود را برای ایشان فراخ می نماید، و بدیشان با مودّت و محبّت و عطوفت و مهربانی می فرماید: بیائید اینجا. بیائید به محلّ حفاظت و حمایت. بیائید به محلّ امن و امان خودتان، محلّی که در آن ایمن می گردید و آرامش می یابید. بیائید چه من بهتر می دانم که شما ضعیف هستید، و شما دشمنانی دارید، و پیرامون شما ترسها و هراسها است. در حالی که اینجا، بلی اینجا امن و امان و آرامش و اطمینان و سلامت است... بدین خاطر، هر دو سوره با این رهنمود و رهنمون میآغازد:

فضیلت سورۀ فلق:

قبل از همه باید گفت که تمام سوره های از قرآن عظیم الشان دارایی فضایل خاص خود میباشد که قرائت و تلاوت و تدبر در معنی ومفاهیم این سوره ها، تطبیق و عملی نمودن رهنمود های مندرج در آن موجب سعادت دنیا واخرت انسان میگردد.

هکذا نباید فراموش کرد که قرآن عظیم الشان برنامه زندگی و کتاب عمل است برای ما انسانها که تلاوت آن سرآغازی است برای تفکر و ایمان و وسیله است برای عمل کردن به محتوای قرآن و همه پاداشهای عظیم نیکو کاران نیز از همین جا و با همین شرایط تحقق می یابد.

نباید فراموش کرد که، تلاوت سوره های قرآن عظیم الشان، ایمان واعتقاد ایمانی انسان را قوت بخشیده، صفای دل را تزید بخشیده در گناهان تخفیف بعمل آورده، عبادت انسان را برتر و بهتر ساخته، مسلمان را به درجه اعلی کامل وترقی میرساند.

هکذا نباید فراموش کرد که تلاوت سوره های قرآن وبخصو ص که این تلاوت با ترتیل وتعمق در معانی ومفاهیم آیات متبرکه صورت بپذیرد، بسیاری از امراض روحی و روانی را مدوا می نماید، غم و انده انسان را تقلیل بخشیده، روشنایی دیدگان بیشتر میسازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نباید فراموش کرد که قرآن عظیم الشان مونس تنهایی انسان بوده، عمر انسان را با برکت ساخته، استجابت دعا اطمینان می بخشد. در نهایت تلاوت سوره های قرآن، صفای خانه، رفع عذاب وسایر خیرات وبرکات برای انسان میگردد.

شایان توجه است که پیمودن مراتب کمال قرائت، همچون رسیدن به مرحله تدبّر و عمل، مستوجب کمال ثواب و رضای الهی و دریافت خیرات بیشتر و بهتر می‌شود.

نقطه دیگری که میخواهم خدمت خوانندگان خویش تقدیم بدارم اینست که، ما نباید به خواندن قرآن به عنوان یک کار تجاری نگاه کنیم و دنبال این باشیم که کدام سورۀ از همه ثواب بیشتری دارد و تنها با خواندن همیشگی آن سورۀ از برکت سوره های دیگر محروم بمانیم.

قرآن عظیم الشان مجموعه ای است که باید همه ای آن در کنار هم باشد و انسان با بهره گیری از همه ای آن است که می تواند به خودسازی بپردازد.

سورۀ «فلق» مثل سایر سوره های قرآن دارایی فضایلی است از جمله در حدیثی از حضرت بی بی عایشه (رض) در مورد فضیلت سورۀ فلق و همچنان سورۀ ناس آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «**كَانَ إِذَا اشْتَكَى يقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَينْفُثُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيهِ وَأَمْسَحُ بِيدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا.**» (هر زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم مریض میشد، سورۀ فلق و سورۀ ناس را قرائت میفرمود، و توسط این سوره خود را دم میکرد.

حضرت بی بی عائشه (رض) میفرماید: در لحظات که مریضی پیامبر صلی الله علیه وسلم شدت گرفت، من سورۀ «فلق» و سورۀ «ناس» را میخواندم وبه امید برکت دست خویش را بر جسم اش می کشیدم.

در حدیثی عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «**عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم): «أَلَمْ تَرَ آياتٍ أُنْزِلَتِ اللَّيلَةَ لَمْ يرَ مِثْلُهُنَّ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«آیا نمی دانید که دیشب آیاتی نازل شده است که مثل آنها دیده نشده است؛ آنها سوره‌های فلق و ناس هستند».

همچنان عقبه بن عامر میفرماید: «**بَينَا أَنَا أَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) بَينَ الْجُحْفَةِ وَالأَبْوَاءِ إِذْ غَشِيتْنَا رِيحٌ وَظُلْمَةٌ شَدِيدَةٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) يتَعَوَّذُ بِ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) وَيقُولُ: «يا عُقْبَةُ تَعَوَّذْ بِهِمَا فَمَا تَعَوَّذَ مُتَعَوِّذٌ بِمِثْلِهِمَا» قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يؤُمُّنَا بِهِمَا فِي الصَّلاَةِ.**» روزی همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم میان جحفه و ابواء حرکت می‌کردم که باد و تاریکی سختی ما را فرا گرفت، رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع به دم‌کردن با سوره‌های فلق و ناس نمود، ولی فرمود: «ای عقبه! با آنها، (خودت را) دم کن، زیرا هیچ دم‌کننده ای به مثل این سوره ها دم ننموده است».

راوی می افزاید: همچنین آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را امامت می‌نمود و شنیدم که آنها را در نمازی خواند.

هکذا در حدیثی روایت شده از حضرت جابر (رض) که: رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**اقْرَأْ يا جَابِرُ فَقُلْتُ: وَمَاذَا أَقْرَأُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اقْرَأْ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) فَقَرَأْتُهُمَا فَقَالَ: اقْرَأْ بِهِمَا وَلَنْ تَقْرَأَ بِمِثْلِهِمَا**». «ای جابر! بخوان» گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه بخوانم؟ فرمود: «سوره‌های فلق و ناس را» من به دستورش عمل نمودم. بعد از آن فرمود: «این سوره‌ها را بخوان و هرگز نمی‌توانی مانند اینها بخوانی).

در حدیثی دیگری حضرت عقبه بن عامر در بارهٔ فضیلت سوره فلق می فرماید:

قلت: یا رسول الله، أقرئنی إما من سورة (هود)، وإما من سورة (یوسف)، فقال رسول الله (صلی الله علیه وسلم): «یا عقبة بن عامر، إنک لن تقرأ سورة أحب إلی الله، ولا أبلغ عنده من أن تقرأ: (قل أعوذ برب الفلق)، فإن استطعت أن لا تفوتک فی صلاة فافعل.» گفتم: ای رسول خدا! چند آیه از سورهٔ هود و چند آیه از سورهٔ یوسف به من بیاموز.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمود: «ای عقبه! تو هیچ سوره‌ای محبوب‌تر و بلیغ‌تر نزد پروردگار با عظمت ما از سورهٔ فلق نمی‌خوانی، و سعی کن که خواندن آن در نماز از تو فوت نشود).

فضیلت معوذتین:

در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه در مورد فضیلت معوذتین میخوانیم:«رسول الله صلّی الله علیه و سلّم از زخم چشم جن و انس به‌پروردگار جلّ جلاله پناه می‌بردند اما بعد از آن‌که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می‌خواندند و دعا های دیگر در این مورد را ترک کردند».

امام مالک(رح) در مؤطا از عایشه رضی‌الله عنها روایت کرده است که فرمود: «در اوقاتیکه رسول الله صلّی الله علیه و سلّم از مریضی ناراحت می بودند، معوذتین را می خواندند و بر خود می دمیدند و این‌کار را سه بار تکرار می‌کردند و چون درد ایشان شدت می‌گرفت، من بر ایشان معوذتین را می‌خواندم و رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می‌کشیدند». یعنی: آن را بر خود می دمیدند.

همچنین در حدیث که ازعقبه‌بن‌عامر رضی الله عنه روایت گردیده آمده است:«رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به من دستور دادند تا معو ذتین را بعد از ختم هر نمازی بخوانم».

همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به من فرمودند: هرگاه که می‌خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی‌خاستی، معوذتین را بخوان».

ابن کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده می فرماید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می باشد».

هکذا حدیثی دیگری آمده است:که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «**یا عقبة ألا أعلمک سورا ما أنزلت في التوراة و لا في الزبورو لا في الإنجیل و لا في الفرقان**

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثلهن، لا يأتين عليک إلا قرأتهن فيها، «قل هوالله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عقبه بن عامر رضی الله عنه فرمودند: ای عقبه آیا من به توسورهای را یاد ندهم که همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجیل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبی بر تو نگذرد مگر اینکه بخوانی آنها را، همانا «**قل هوالله أحد**» و «**قل أعوذ برب الفلق**» و «**قل أعوذ برب الناس**» می باشد. (این روایت صحیح درسلسله احادیث صحیحه شماره: ۲۸۶۱) آمده است

اسباب نزول معوذتین:

در مورد اسباب نزول سورهٔ های معوذتین: «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**» وَ «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**» چندین روایتی از جانب مفسرین ذکر گردیده است ولی بر ای اختصار کلام دراینجا به دوحدیث (حدیثی بیهقی وحدیثی امام بخاری ومسلم) اکتفاء مینمایم: حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها میفرماید: نبی اکرم – صلی الله علیه وسلم – را سحر کردند طوری که کاری را انجام نداده بود، خیال وتصور می کردکه آن کار را انجام داده است. تا روزی از روز ها دعا بسیار زیاد نمود و سپس، فرمود: «آیا می دانی که پروردگار با عظمت ما، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر بالینم ودیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. پرسید: بوسیلهٔ چه چیزی سحر شده است؟ گفت: بوسیله شانه، پس ماندهٔ الیاف کتان و پوست شکوفهٔ خرمای نر. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه «ذروان».

راوی می گوید: آنگاه، نبی اکرم صلی الله علیه وسلم – بسوی آن (چاه) بیرون رفت. سپس برگشت و به عایشه گفت: «نخل های آنجا مانند سرهای شیطان بود». عایشه پرسید: آنها را از چاه بیرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که پروردگار با عظمت ما، شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاک، پر کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیهقی در «دلائل النبوة» از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم شب را به صبح رساند عمار بن یاسر را با چند نفر به آنجا فرستاد. آن‌ها بر سر چاه رفتند ناگاه آب چاه را مثل آب حناء یافتند آب چاه را تخلیه کردند و سنگ را برداشتند و کریه را بیرون آورده سوزاندند در بین آن یک کمان بود که یازده گره داشت. پس این دو سوره نازل شد و پیامبر خدا شروع کرد به قراءت این دو سوره هرگاه آیتی را می‌خواند یک گره را باز می‌کرد. (این حدیثی را بیهقی از کلبی روایت کرده است).

همچنان در مورد اسباب نزول (معوذتین حدیثی داریم در بخاری و مسلم) که از حضرت بی بی عایشه رضی‌الله عنها بشرح ذیل روایت گردیده است:

«لبیدبن‌اعصم رسول الله صلّی الله علیه و سلّم را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفه خرمایی را گرفته و موهایی را که درهنگام شانه زدن از سر آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم فروریخته بود و دندانهای شانه ایشان و نخی را که درآن یازده گره زده شده بود و گره ها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دمید.

در این زمان بود که معوذتین بر رسول الله صلّی الله علیه و سلّم نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گره‌ها باز می‌شد و در عین حال، پیامبر صلی الله علیه وسلم در وجود خویش به باز شدن هر گره نوعی از راحتی وسبکی احساس میکرد، تا این‌که گره آخرهم باز شد. آن‌گاه رسول الله صلّی الله علیه و سلّم چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده اند.

جبرئیل علیه السلام نیز بر آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم دم و دعا می خواند و می گفت:

«باسم الله أرقیک، من کل شیء یؤذیک، من شر حاسد و عین و الله یشفیک: به نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می دهد، از شر هر حاسدی و ازشر زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». از روایات منقول شده در این بابت بر می‌آیدکه: اثر سحر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیل که در یکی از احادیث آمده است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیل روی می دهد بنابراین، مسلم است که سحر بر ملکات و توانمندی های عقلی آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم مطلقا هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبید بن اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی معصوم و محفوظ داشته است چنان که میفرماید: وَاللّهُ یعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ: (خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) «سوره مائده/ ۶۷».

ترجمه و تفسیر سورۀ «فلق»

«**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**»(۱) «بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» «**أَعُوذُ**»: پناه می برم. متوسّل می گردم. «الْفَلَقِ»: صبح است زیرا شب از آن منفلق و شکافته می شود.

مصدر «عوذ» که کلمه «اعوذ» متکلم وحده از مضارع آن است، به معنای حفظ کردن خویش و پرهیز دادن از شر از راه پناه بردن به ذات که میتواند آن شر را دفع کند.

و کلمه «فلق» به فتحه ف و سکون ل - به معنای شکافتن و جدا کردن است، و این کلمه در صورتی که با دو فتحه باشد صفت مشبهه ای به معنای مفعول خواهد بود، وغالبا این کلمه بر هنگام صبح اطلاق می شود، و فلق یعنی آن لحظه ای که نور گریبان ظلمت را می شکافد و سر بر می آورد.

بدین اساس معنای «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**» چنین میشود: بگو من پناه می برم به پروردگار با عظمت که آن را فلق می کند و می شکافد، و مناسب این تعبیر با مساله پناه بردن از شر، که خود ساتر خیر و مانع آن است، بر کسی پوشیده نیست.

صبح از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح، پرده سیاه شب می شکافد، این اصطلاح به معنی طلوع صبح به کار رفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی آن را به معنی خلق، یعنی همه آفریدگان جهان دانسته‌اند. چرا که با آفرینش هستی پرده عدم شکافته شده است و نور وجود آشکار گردیده است، و هر روز و هر ساعت هم با آفرینش و پیدایش هر موجودی پرده نیستی شکافته می‌شود و سیمای هستی سر به در می آورد.

ولی برخی از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه «**فلق**» هر چیزی است که از کتم عدم به وسیله خلقت سر بر آورد، برای اینکه خلقت و ایجاد در حقیقت شکافتن عدم، و بیرون آوردن موجود به عالم وجود است، در نتیجه رب فلق مساوی با رب مخلوق است.

«**من شر ما خلق**»(**۲**) «از شر هر چه که او خلق کرده و دارای شر است» یعنی از شر هر مخلوقی، چه انسان و چه جن و چه حیوانات و چه هر مخلوق دیگری که شری همراه خود دارد، پس، از عبارت (ما خلق) نباید توهم کرد که تمامی مخلوقات شرند و یا شری با خود دارند، زیرا مطلق آمدن این عبارت دلیل بر استغراق و کلیت نیست.

«**وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ**»(**۳**) «و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می رسد (و جهان را به زیر تاریکی خود می گیرد).

«**غاسق**» در لغت به معنی جهنده و دمنده است. «**وقب**« هم به معنی گودی و گودالی در کوه است که آب از آنجا پائین می آید.

در این آیه بیشتر به معنی شب و آنچه در آن است می‌باشد. شبی که فرامی رسد و جهان را زیر بال و پر خود می گیرد.

شب بدین هنگام خود به خود هراسناک و ترس‌آور است. گذشته از این، شب به دل و درون انسان می اندازد که چه بسا چیز پنهانی در رسد و حادثهٔ ناگهانی درگیرد، از هر قسم و از هر نوعی که به تصوّر در نمی آید. از قبیل: جانور درّنده‌ای که می‌تازد. شیطانی که تاریکی بدو کمک می کند که به تلاش ایستد و وسوسه‌ها به دل اندازد. از شهوت و هوا و هوسی که در تنهائی و در تاریکی بیدار و برانگیخته بگردد. از هر چیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیدا و ناپیدائی که می جنبد و حرکت می‌کند ویورش می‌آورد... در شب بدان گاه که فرامی‌رسد و جهان را فرا می گیرد و تاریک تاریک می‌گردد.

طوریکه یاد آور شدیم هدف از «**غَاسِقٍ**»: شب تاریک وهدف از «**وَقَبَ**»: فرا رسید و فرا پوشید. بنا در ترجمه کلی «**وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ**» گفته میتوانیم «و» به پروردگار سپیده دم پناه می برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق ها منتشر شود.

مفسرین می فرمایند: طوریکه در فوق یاد آور شدیم، پناه بردن به الله از شر شب تاریک از آن جهت است که: در شب درندگان و حشرات مضره از سوراخ های خویش بیرون می شوند،، اهل شر به فساد و تبه‌کاری بر می خیزند و نیز و طوریکه در شب مخاطر عدیده دیگری است که پنهان نمی باشد.

علامه سعدی رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده: «پناه می برم به خدا از شری که در شب هست. وقتی که خواب مردم را فرو می پوشاند و بسیاری از اجنه های شرور و حیوانات موذی پخش و پراگنده می گردند». زیرا شیاطین شب را در خانه های مسکونی مردم می گذرانند. خواندن «بسم الله»، ذکر خدا و بخصوص خواندن سوره بقره، آیۀ الکرسی آنها را از خانه ها بیرون می راند. و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:«موقع تاریک شدن هوا کودکان را مراقبت کنید، زیرا شیاطین در این برهه از زمان به کثرت وارد محل زندگی مردم می شوند». متفق علیه. و فرمودند: «**إذا كان جنح الليل، أو أمسيتم، فكفوا صبيانكم، فإن الشياطين تنتشر حينئذٍ، فإذا ذهب ساعة من الليل فحلوهم، وأغلقوا الأبواب، واذكروا اسم الله، فإن الشيطان لا يفتح باباً مغلقاً**». یعنی: وقتی تاریکی شب فرا میرسد یا موقع شام شود، کودکانتان را در منازل نگاه دارید، زیرا شیاطین در این لحظات پخش می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی پاسی از شب می گذرد، آنگاه کودکانتان را آزاد بگذارید و درها را ببندید و موقع بستن درها نام خدا را بگویید، زیرا شیاطین نمی توانند، درب بسته ای را باز کنند. بخاری شماره: ۳۳۰۴

چرا انسان از تاریکی شب میترسد؟

شما اگر احساس کرده باشید زمانیکه شب فرا میرسد نوعی از ترس وجود شما را فرا میگیرد، علمای چینایی تحقیقات را که در این عرصه بعمل اورده اند بدین نتیجه رسیده اند که: انسان بیشتر از شب می‌ترسد تا از تاریکی و اینکه بدن انسان در شب هوشیارتر و متلاطم‌تر است که آن را از اجداد خود به ارث برده است.

محققان در تحقیقات خویش دریافتند افراد که در طول شب و حتی در اتاق روشن هم زندگی وسکونت می کند وحشت بیشتری نسبت به تصاویر و صداهای ترسناک دارند.

بدن انسان هنگام شب تغییر حالت داده و نسبت به وقایع اطرافش هوشیارتر می شود که این حالت باعث ایجاد ترس و وحشت در شخص خواهد شد.

این محققان در تحقیقات خویش مینویسند که انسانها در طول شب نسبت به نشانه های وقایع احتمالی تهدید کننده واکنش پذیری بیشتری دارند.

«**وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ**»(٤) «و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می برم »از شر زنان افسونگر» یعنی: جادوگر «دمنده در گره ها» منظور از این افراد زنان جادوگری هستند که با فوت کردن در گره ها دیگران را افسون میکردند.

در مورد اینکه چرا در این آیه متبرکه از زنان جادوگر یاد آوری بعمل آمده و نه از مردان جادوگر، فقط همینقدر گفته میتوانیم که: در آن زمان، سحر و جادو بیشتر در میان زنان رواج داشت نسبت به مردان. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان تاکید بیشتر بر زنان بعمل آورده است نسبت به مردان.(برخی از مفسرین می فرمایند که «نفاثات» اگر بروزن صیغه مبالغه گرفته شود، در آن صورت میتوان گفت: «و» به پروردگار سپیده دم پناه می برم »از شرافسونگران زیاد» که در این صورت شامل زنها و مردان میشود)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**النَّفَّاثَاتِ**»: جمع نَفَّاثَة، دمندگان. مراد سخن‌چینان فساد پیشه است (نگاه: جزء عمّ طبّاره، جزء عمّ شیخ محمّد عبده). صیغه مبالغه است وبرای مذکّر ومؤنّث به کار می رود. دمیدن در گره، کنایه از افسون و جادو است (نگاه: تفهیم القرآن). افسونگران رشته ها را گره می زدند و همراه با مقداری آب دهان به گره‌ها فوت می کردند و بدانها می دمیدند، و سپس گره ها را باز می‌کردند، تا به عامّه مردم نشان دهند که گره پیوند زنا شوئی فلان مرد و فلان زن را باز و آنان را از هم جدا ساخته اند.

نمّامان و سخن چینان هم خویشتن را در لباس دلسوزان و دوستداران در پیش اینان و آنان نشان می دهند و بدین وسیله پیوند ها را سست و گسسته می‌کنند. لذا کار افسونگران و سخن چینان به هم شبیه است.

«**الْعُقَدِ**»: جمع عُقْدَة، گره ها. مراد پیوند ها و رابطه های انسانها است؛ از قبیل پیوند زنا شوئی، رابطه دوستی، ارتباط مکتبی.

نفث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابو عبیده میگوید: مراد از آنان: زنان لبید بن اعصم یهودی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را سحر کردند.

«**وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ**»(**۵**) و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می ورزد.

«**حَاسِدٍ**»: حسود. بدخواه. کسی که زوال نعمت دیگران را می‌خواهد (سوره بقره / ۱۰۹، سوره نساء / ۵۴، سوره فتح / ۱۵).

در این سوره، پروردگار با عظمت ما به طور عام برای بندگان خویش دستور می‌فرماید که انسان از شرّ و بلا و اذیت و آزار همه آفریده های شَرور، خویشتن را در پناه خدا دارد، سپس در آیات سوم و چهارم و پنجم همین سوره به طور خاصّ اشاره به سه منبع عمده شرّها شده است که شر ها عبارتند از: شب تاریک، و سخن چینان توطئه‌گر، و حسودان بدخواه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ**» پناه بردن به پروردگار با عظمت از شر اشخاص حسود که حسد می ورزند، یعنی: زمانیکه شخصی حسود، حسدش را آشکار و نمایان می سازد، و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند و آنرا در نهان خویش نگاه ومخفی میدارد، از او هیچ زیانی وضرری به فرد محسود نمیرسد، بلکه او با این کار و به این حسودی اش به خود ضرر وزیان می رساند، چه او از خیری که به دیگران میرسد متأسف می شود و رنج می برد و از سرور وخوشحالی دیگران متاثر و همیشه غمگین است. یکی از علایم اشخاص حسود همین است که او در زندگی با حسد و غم شب وروز خویش را سپری مینماید، خوشحالی و مسرت هیچ وقت در چهره اش نمایان نیست و مانند انسانهای در غم وغصه خویش بسر می برد، حتی لحاظات خوشحالی اش هم به غم واندوه سپری میشود.

حسد: تمنای زوال نعمتی است که پروردگار متعال با آن بر کسی منت گذاشته است.

علما گفته‌اند: پروردگار با عظمت بر موضوع ومریضی حاسد بدین منظور تاکید نموده است واز آن در این سوره یاد اوری خاصی نموده که: حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می شود.

در حدیث شریف آمده است که‌رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «المؤمن یغبط، و المنافق یحسد: مؤمن غبطه می خورد ولی منافق حسد می ورزد».

شایان ذکر است که حسد اولین و نخستین گناهی است که پروردگار با عظمت ما با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم علیه السلام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است.

همچنین علما گفته اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل پروردگار جلّ جلاله و تأثیرگذاری او مؤثر واقع میشوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیز ها نسبت داده می شود اما در حقیقت، این پروردگار جلّ جلاله است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می فرماید: «**وَمَا**

(c) ketabton.com: The Digital Library

هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ»: (هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان رسان نبودند مگر به فرمان پروردگار با عظمت ما) (سوره بقره/۱۰۲).

اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آنها به‌قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر رضی الله عنه در طاعون کاکایش و هم چنان صحابه چنین کرده اند.

قابل تذکر است که: اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول الله صلّی الله علیه و سلّم احساس ناراحتی کردند، جبرئیل‌علیه السلام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت.

در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است که فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و سلّم برای شفایابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند: «بسم الله الکریم، أعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار» به‌نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به پروردگار بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شر گرمای آتش».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس بر مریضی که اجلش فرانرسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: «أسال الله العظیم، رب العرش العظیم أن یشفیک» از پروردگار با عظمت، پروردگار عرش‌عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن مریضی شفا می یابد».

همچنین در حدیث شریف به روایت حضرت علی رضی الله عنه آمده است:

هر زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به عیادت مریض می رفتند بر سر اش این دعا را میخواندند «**أذهب البأس رب الناس، اشف أنت الشافي، لا شافي إلا أنت**» ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفا بخش هستی، جز تو شفاد هنده ای نیست».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی‌الله عنهما آمده است که: «رسول الله صلّی الله علیه و سلّم حسن وحسین رضی الله عنهما را تعویذ میکردند (یعنی برایشان از خدا پناه می خواستند) و می فرمودند: «**أعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة، ومن کل عین لامة**» (شما دو تن را در پناه کلمات تامه پروردگار با عظمت قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سر زنش باری».

همچنین در حدیث شریف به‌روایت حضرت عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه آمده است:

در یکی از روز ها به درد شدید مبتلا شدم، شدت این درد به حدی بود که قریب بود از پای رفتن بمانم، نزد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: «بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد» (به نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می‌برم از شر آنچه که در خود می یابم. پس من چنان کردم و پروردگار با عظمت مرا شفا بخشید».

خیر و شر:

کلمه «خیر» از ریشه لغوی «خ ی ر» به معنای آنچه که در او نفع وخوبی و صلاح است، میباشد و دارای مصادیق متعددی است، مثل، مال، علم نافع و.... و گفته اند خیر، مقابل شر است، و در او نوعی تفضیل و برتری دادن، نیز وجود دارد (لسان العرب، جلد ۴، صفحه ۲۶۴؛ کتاب العین، جلد ۴، صفحه ۲۶۴.)

در معجم المصطلحات، جلد۲، صفحه ۶۶، در باره خیر مینویسد:

الخیر: ما فیه نفع و صلاح، و هو ضد الشر، فالمال خیر، و الخیل خیر، و العلم النافع خیر، و فی التنزیل العزیز: بیدک الخیر إنک علی کل شیء قدیر (سورۀ آل عمران، الآیۀ ۲۶).

و قوله تعالی: فقال إنی أحببت حب الخیر عن ذکر ربی.(سورۀ صفحه، الآیۀ ۳۲).

تعریف وتفسیر خیر و شر از دید یک شخصی معتقد به مبدأ و معاد این است که هر چه مایه تکامل بشر وسوق او به طرف اللّه شود خیر وهر چه باعث تنزّل و انحطاط و دوری از الله شود، شرّ است. هر کمالی خیر و هر عدم کمالی شرّ است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

راغب اصفهانی در مورد خیر وشر می نویسد:

خیر در لغت به معنای چیزی است که هر کس به آن رغبت پیدا می کند. در مقابل، شر به معنای چیزی آمده است که هر کس از آن اعراض و نفرت دارد: «الخیر ما یرغب فیه الکل، کالعقل مثلاً والعدال والفضل والشیء النافع و ضده الشر». (راغب اصفهانی، مفردات، صفحه ۱۹۰.)

«الشر الذی یرغب عنه الکل، کما ان الخیر هو الذی یرغب فیه الکل».(راغب اصفهانی، مفردات، صفحه .۱۵۷)

قرآن عظیم الشان در آیه (۲۱۶ سوره بقره) می فرماید: «**وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**» (سوره البقرة:آیه ۲۱۶).

در بسیاری از اوضاع واحوال انسان چیزی برای خود می پسنده وطلب آنرا در دل می پروراند وآرزو دارد که آنرا بدست هم بیاورد، در حالیکه او چیز بر ضرر اش تمام میشود.

ودر بسیاری از اوضاع واحوال انسان از چیزی بد اش می اید ویا از آن بد میبرد، در حالیکه آن چیز بخیر ومنفعت اش تمام میشود.

خوانندۀ محترم!

- خیر و شر رویداد ها و اتفاقات زندگی ما است و محسوس ظاهری نیست بلکه ممکن است چیزی دارای خیر ظاهری باشد در حالیکه باطنش آغشته به شر باشد و یا برعکس آن.

- پروردگار با عظمت ما، بما انسانها می اموزاند که انسان ها در فهم خیر و شر باید تعمق بیشتر بخرچ دهد، وبه ظاهر اشیاء دل خود را خوش نسازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- در همه امور وروز گار زندگی خود را به الله بسپاریم وبا تمام قوت باید معتقد باشیم که تنها اوست که به خیر و شر حقیقی امور آگاه است و او جز خیر برای بنده اش چیزی دیگری نمی خواهد.

- در آیۀ متبرکه برای ما انسانها می آموزاند و هدایت میکند که: با یک خیر کوچک نباید چنان مغرور شد که خود را کم کنیم وبا یک شر ویا یک مشکل نباید چنان غمگین ومتاثر شویم، باید در هردو حالات شکرگزار الله باشیم وبا اعتقاد راسخ باید بگویم خیر وشر از جانب الله است، او ذاتی است که بهتر می فهمد و ما از عواقب امور نا آگاه هستیم.

یادداشت:

اساساً شر در مقابل خیر است وطوریکه در فوق متذکر شدیم: خیر در مورد ما انسانها به چیزی گفته می شود که با وجود ما وخواست ما هماهنگ وموافق بوده باشد وآن موجب پیشرفت و تکامل واقعی ما قرار گیرد.

و شر چیزی است که با وجود وخواست ما موافق وناهماهنگ باشد وموجب عقب ماندگی و انحطاط اصلی ما گردد.

علماء خیر و شر را بر سه گونه تقسیم مینمایند:

۱- خیر مطلق که هیچ گونه بدی در آن وجود نداشته باشد. مانند ذات پروردگار با عظمت ما که خیر مطلق است.

۲- شر مطلق آنست هیچگونه نقطه مثبت در آن وجود نداشته باشد.که چنین چیزی اصلاً نمیتواند در دار هستی وجود داشته باشد.

۳- خیر و شر نسبی که بین دو قسم بالا است.

خیر و شر از جانب الله است؟

مسئله خیر و شر یکی از بحث های مهم فلسفی و کلامی بوده،و علماء خیر و شر را بر سه نوع تقسیم نموده اند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

- خیر مطلق،
- شر مطلق،
- خیر و شر نسبی.

خیر مطلق آن است که هیچ جنبه منفی نداشته باشد.

و شرمطلق عکس آن است، یعنی هیچ جنبه مثبتی در آن وجود ندارد،

و خیر و شر نسبی بین آن دو است.

از دیدگاه یک موحد وخداپرست، از این اقسام که بر شمردیم، دو قسم امکان وجود دارد:

یکی خیر محض و دیگری آنچه خیرش بیشتر است، اما آنچه شر محض یا شرش بیشتر از خیر باشد، امکان وجود آن از سوی پروردگار با عظمت ما نیست، چون پروردگار ماحکیم است و از حکیم، کار قبیح تحقق پیدا نمی کند.

معروف میان فلاسفه و دانشمندان این است که شر در تحلیل نهایی بازگشت به امر عدمی می کند و امر وجودی که سرچشمه آن عدم است.

الله متعال خالق همه چیز است، چه خیر باشد و چه شر فقط الله است آنرا می آفریند و تا اراده نکند نه خیری به ما می رسد و نه شری، پس الله متعال خالق همه چیز است، چنانکه می فرماید: «**قُلِ اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**» (سوره رعد ۱۶). یعنی: بگو: «خدا خالق همه چیز است؛ و اوست یکتا و پیروز».

خیر و شر هر دو مخلوق خدایند، با این وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نیست، چنانکه می فرماید: «**إِن تَكْفُرُوا فَإِنّ اللّهَ غَنِي عَنكُمْ وَلَا يرْضَي لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يرْضَهُ لَكُمْ**» (سوره زمر ۷).

یعنی: «اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی‌نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می‌برید. «ولی» حق تعالی «برای بندگانش کفر را نمی پسندد» لذا به

(c) ketabton.com: The Digital Library

کفر امر هم نمی‌کند، هرچند که همه چیز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی‌که خدا خود بخواهد پس مشیت پروردگار با عظمت چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می پسندد» دلیل این‌که حق تعالی شکر وسپاس را برای بندگان خویش می پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است.

الله خیر را می آفریند و برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود است. و او تعالی شر را می آفریند، ولی برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود نیست.

پس درست است که الله متعال آفریننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالی شر نیستند، بعبارتی از اعمال الهی شری صادر نمی شود و مرتکب شر نمی‌شود بلکه بندگانش مرتکب آن می شوند یعنی با اعمالشان آنرا کسب می کنند، و از آنجائیکه سنت الهی بر آنست که انسان ها در میدان آزمایش قرار بگیرند و اختیار داشته باشند تا راه شر و یا خیر را بپیمایند، ممکن است کسانی به اختیار خویش شر را بطلبند و الله متعال است که آن عمل (شر) را برایشان می آفریند ولی آنها هستند که شر را کسب کردند، و الله متعال به عمل آنها راضی و خشنود نیست، اما سنت او مبنی بر مختار بودن انسان ها مقتضی آنست که شر و خیر را برای بندگانش بیافریند تا در انتخاب آزاد باشند.

و اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**وَالشَّرُّ لَيسَ إِلَيكَ**»، علامه البانی رحمه الله در کتاب «صفة الصلاة» چنین توضیح می دهد: «یعنی آنکه شر به خدای متعال نسبت داده نمیشود، چون شر، از اعمال او نیست، بلکه تمامی کارهای او خیر است، چرا که کار های وی حول محور عدل و فضل و حکمت می‌چرخد. او خیر است و شری در او نیست. شر بدان جهت شر است که انتساب آن از پروردگار با عظمت ما قطع شده است.

ابن قیم گوید: آفریننده حقیقی خیر و شر خداست. شر در بعضی از مخلوقات خداست نه در آفرینش و فعل او. بنابراین وی پاک و منزه است از ظلمی که حقیقت آن، نهادن

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیزی است در غیر محل خود. پروردگارما اشیاء را جز در مواضع شایسته‌شان نمی‌گذارد که همه اینها خیر است.

شر عبارت است از گذاشتن چیزی در غیر محلش. پس از آنجا که وضع در محل خود، شر نیست دانسته شد که شر نمی‌تواند به وی منسوب باشد... چنانچه کسی تشکیک کند که چرا پروردگار ما چیزی را در حالی که شر است آفرید؟ جواب این است که: آفریدن شر و فعل آفریدن شر، خیر است نه شر. زیرا خلق و فعل قایم به اویند. نسبت دادن شر به وی محال است. شر و بدیهایی هم که در مخلوق هست در عدم انتسابشان به وی شناخته میشوند.

فعل و خلق منتسب به وی خیر محض است. تحقیق درباره این بحث مهم به طور کامل در کتاب ابن قیم موسوم به «**شفاء العليل في مسائل القضاء والقدر والتعليل**» (ص ۱۷۸-۲۰۶) آمده است که می‌توان بدان مراجعه کرد».

خوانندۀ محترم!

طوریکه گفته آمدیم، عقیدۀ اسلامی برآنست که: از الله هرگز شر صادر نمیشود و به رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام وفات پسرشان ابراهیم فرمودند: «لبیلک وسعدیک والخیر کله بیدیک والشر لیس إلیک» پس چرا ما می گویم همه خیر و شر از طرف الله است؟

الله متعال خالق همه چیز است، چه خیر و چه شر فقط الله است که آنرا می آفریند و تا اراده نکند نه خیری به ما می رسد و نه شری، پس الله متعال خالق همه چیز است، چنانکه می فرماید: «**قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**» (سوره رعد ۱۶). یعنی: بگو: «خدا خالق همه چیز است، و اوست یکتا و پیروز».

خیر و شر هر دو مخلوق خدایند، با این وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نیست، چنانکه می فرماید: «**إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِي عَنكُمْ وَلَا يرْضَي لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يرْضَهُ لَكُمْ**» (سوره زمر ۷). یعنی: «اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی‌نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می برید. «ولی» حق تعالی «برای بندگانش کفر را نمی پسندد» لذا به کفر امر هم نمی‌کند، هر چند که همه چیز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی‌که خدا خود بخواهد پس مشیت خداوند چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می‌پسندد» دلیل این‌که حق تعالی شکر وسپاس را برای بندگان خویش می پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است.

الله خیر را می آفریند و برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود است.و او تعالی شر را می آفریند، ولی برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود نیست.

یعنی در ارتکاب بنده امرخیر اراده و رضایی الله تعالی است و اما در شر که انتخاب بشر است صرف ارادهٔ الله تعالی است.این امتحان و ابتلاء دنیوی که کل فلسفه وجودی بشر درین عالم فانی است و الله تعالی به علم ازل خویش از انتخاب خیر و شر بنده آگاهی دارد، متعلق به تصمیم و انتخاب بنده بوده و خود بنده در روشنی هدایات و پیغام رسیده از جانب الله توسط پیغمبران برای بنده ها و عقل سلیم بنده برای انتخاب خیر و شر، جواب گوی خود بنده میباشد و به آن خود بنده ضرورت دارد نه الله تعالی.

پس درست است که الله متعال آفریننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالی شر نیستند، بعبارتی از اعمال الهی شری صادر نمی شود و مرتکب شر نمی‌شود بلکه بندگانش مرتکب آن می‌شوند یعنی با اعمالشان آنرا کسب می کنند. چنانچه گفته آمدیم از آنجائی که سنت الهی بر آنست که انسانها در میدان آزمایش قرار بگیرند و اختیار داشته باشند تا راه شر و یا خیر را بپیمایند، ممکن است کسانی به اختیار خویش شر را بطلبند و الله متعال است که آن عمل (شر) را برایشان می آفریند ولی آنها هستند که شر را کسب کردند، و الله متعال به عمل شر و انتخاب شر آنها راضی و خشنود نیست، اما سنت او مبنی بر مختار بودن انسانها مقتضی آنست که شر و خیر را برای بندگانش بیافریند تا در انتخاب آزاد باشند و از عمل کرد خویش نیز پاداش داشته باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسد:

حسد را علمای اخلاق این گونه تعریف کرده اند: حسادت، تمنای سلب نعمت است از دیگری که به صلاح او باشد، یعنی حسود دوست دارد نعمت ها از طرف مقابل گرفته شود، خواه آن نعمت به حسود برسد! یا نرسد.

خداوند متعال در این عالم موجودات مختلفی خلق و به هر کدام خصوصیات خاصی را فرموده است و بعضی کاملتر از بعضی دیگر آفریده است. مثلاً به جمادات وجود بخشیده ولی رشد نمو و تغذیه و یا هیچ بعدی از ابعاد زندگی یک موجود زنده را نداده است. در حالی که گیاهان تغذیه می کنند رشد هم دارند اما حرکت قابل توجهی ندارند حیوانات علاوه بر خصوصیات های نباتات از خود دفاع می کنند حرکت دارند و امور خانه سازی را به طور غریزی انجام می دهند. اما کاملترین موجود و اشرف مخلوقات به تعبیر قرآن در عالم وجود انسان است که دارای خصوصیات منحصر به فردی می باشد که او را از بقیه متمایز می کند که ابعاد وجودی انسان را به دو بعد جسمانی و روحانی می توان تقسیم کرد که تمام زندگی انسان رسیدگی به این دو بعد و رفع نیازهای آنها خلاصه می شود.

از خصوصیات نفس انسان حب ذات یعنی خود دوستی است هر چه خوب و لذت بخش است برای خودش میخواهد لذا مایل است از دیگران گرفته شود و با او برسد.

معمولاً این حس در امور مادی بکار میرود در چیزهای رفاهی، خوراک، لباس، مسکن، همسر، فرزند، مقام و مال، عنوان و شهرت و خلاصه چیزهایی که با جهات نفسانی و مادی سر و کار دارد. اما غبطه در امور معنوی مطلوبست. جنبه های معنوی و الهی حسد بردنی نیست بلکه غبطه و آرزوی آن مقام را از خدا کردنست بدون اینکه بخواهد از طرف گرفته شود هرگز دیده یا شنیده نشده که پیغمبران بر یکدیگر حسد برند اولیای خدا بر یکدیگر یا دیگران حسادت ورزند اما هر چه از روحانیت و معنویت بیشتر کاسته می شود حس حسادت قوی تر می گردد و ظهور بیشتری پیدا می کند.اگر این بیماری

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریشه کن نشود و رها گردد روز به روز ریشه دوانیده و در گفتار و کردار صاحبش منشا شر بسیاری می شود که باید از او به خدا پناه برد.

علاج مرض حسادت:

حسادت، مریضی مهلکی قلبی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی میشود، همان کسانی که تابِ تحمل دیدن خیر و خوبی، شادی وخوشحالی را برای اشخاص دیگری ندارند و خیر را برای صاحب آن نمی خواهند، و فقط آن را برای خود میخواهند.

بنابراین چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و زمانیکه دیگران شاد باشد او ناراحت میگردد، این اشخاص از جمله اشخاص، حسود هستند؛ هر چند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند.

مریضی خطرناک و مهلک حسادت با امور ذیل معالجه می گردد:

اول: این که شخص حسود بداند که این نعمت، فضل و لطف و عنایت پروردگار با عظمت ما است، پروردگار با عظمت ما می فرماید: «**أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَي مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**» (سوره ۵۴ نساء) «آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگار با عظمت ما از فضل خویش به آن ها داده حسادت می ورزند.»

پروردگار با عظمت ما است که انواع نعمت ها و خوبی ها را به افراد ارزانی فرموده است، حسادت به معنای ناراضی بودن از تقدیر الهی است، هر گاه مؤمن این را بداند از این سرشت و خوی باز می آید.

دوم: مسلمان بداند که استفاده ای که او از حسادت می برد فقط این است که گناهانش بیشتر می شوند و نیکی هایش از بین می روند، به خاطر این ما می گوییم: «**الْحَسَدُ يأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ**» «حسادت نیکی ها را چنان میخورد که آتش هیزم را از بین می برد.»

سوم: شخصی حسود باید بداند که حسادت به جز اندوه و ناراحتی چیزی دیگری نمی افزاید، هر چقدر نعمت های پروردگار با عظمت بر بندگانش بیشتر شود حسرت خوردن او بیشتر می گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهارم: شخصی حسود بداند که حسادت، مانع رسیدن فضل خدا به کسی که با او حسادت می شود نمی گردد، پس بداند که حسادت ورزیدن او فایده ای ندارد.

پنجم: شخص حسود باید بداند که هر گاه به حسادت ورزیدن مشغول شود از مصالح و منافع ویژه ی خود فراموش می گردد. شما حسادت کننده را می بینید که دائماً در حال جستجوی و خبر گیری از احوال و اموال و فرزندان و علم و... دیگران است و همواره احوال دیگران را جستوجو و پی گیری و دنبال می کند.

امور دیگری هست که انسان را بر دوری گزیدن از حسادت یاری می دهد که با تأمل در این موضوع، می توان به آن دست پیدا کرد.(شیخ ابن عثیمین، مجموع دروس فتاوی الحرم المکی ۳۶۳/۳، ۳۶۴) و(مجموع الفتاوی ۱۱۱/۱۰ – ۱۲۹) شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمۀ الله علیه).

مبارزه در مقابل حسادت:

حسادت، یعنی: آرزوی کند زوال نعمت از دیگران، حسادت صفتی بدی است، چون از صفات شیطان و از صفات بدترین انسان ها در گذشته و حال است، زیرا حسادت یعنی: اعتراض به تقدیر الهی به تقسیم پروردگار با عظمت.

مسلمان با راضی بودن به تقدیر الهی و تقسیم پروردگار با عظمت ما، باید حسادت را از خود دور نماید و آنچه برای خود نمی پسندد برای برادرش هم نپسندد، چنان که پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «**لا يؤمِنُ أحَدُكُمْ حَتّي يحِبّ لأَخِيهِ مَا يحبّ لِنَفْسِهِ**» (بخاری ۱۳ و مسلم ۴۵) (هیچ یک از شما مؤمن کامل و واقعی نمی گردد؛ مگر آن که آنچه برای خود می پسندد برای برادرش نیز بپسندد.)

مسلمان با تلاش برای به دست آوردن اسبابی که خیر را برای او فراهم می کند و شر را از او دور می نماید، خود را از متصف شدن به حسادت دور نماید؛ مسلمان باید به پروردگار گمان نیک داشته باشد و به آنچه نزد اوست امیدوار باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلمان با پناه بردن به پروردگار با عظمت و ربّ کریم حسد را از خود و خانواده اش دور کند؛ پروردگاربا عظمت ما به پیامبرش در سوره ی فلق دستور می دهد که از شر حسادت ورزند وقتی حسد می ورزد به خدا پناه ببرد. یکی دیگر از راه های دفع حسد، صدقه دادن و کمک کردن به فقرا و نیازمندان است، به خصوص وقتی که شخصی مالی و ثروتی بدست می آورد و در کنار او فردی از نیازمندان هست که به او نگاه می کند، شایسته است او به آن ها کمک کند تا چشم آنها که به دست او خیره شده پر گردد. (شیخ صالح فوزان – کتاب الدعوة- فتاوی ۶۸/۱، ۶۹)

آیا بالای پیامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟

مطابق روایات اسلامی و مطابق احادیثی نبوی از جمله (احادیثی وارده در صحیحین) مؤید این مساله است که: گفته میتوانیم بلی بالای پیامبر صلی الله علیه وسلم جادو شده است، ولی این سحر و جادو بر مقام نبوت ایشان وبالای مسایل شرعی ووحی آسمانی هیچگونه تاثیری وخللی را برجا اورده نتوانست، تاثیر سحر وجادو بالای پیامبر صلی الله علیه وسلم آن قدر تأثیر نداشت که مسایل مربوط به وحی وعبادت‌ها را تحت شعاع خویش قرار دهد.

منتهای تاثیر سحر وجادو مطابق روایت در حدود بود که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تصور می‌کرد کاری کرده، در حالی که نکرده بود.

و طوریکه در فوق متذکر شدیم این سحروجادو را شخصی بنام لبید بن اعصم یهودی علیه ایشان انجام داده». (بخاری حدیث شماره ۶۳۹۱ و مسلم حدیثی شماره :۲۱۸۹) پروردگار با عظمت ما ایشان را از آن نجات داد و به ایشان وحی شد تا با معوذّتین (فلق وناس) دم شدند. بخاری (۵۷۳۵) ومسلم (۲۱۹۲).

برخی این حقیقت را که پیامبر صلی الله علیه وسلم جادو شده باشد، با استدلال به این که اگر بپذیریم پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر شده است، لازمه‌اش تصدیق گفته‌ی ظالمان است که می‌گفتند: «**إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلا رَجُلا مَسْحُورًا**» (تنها شما از مردی سحر شده

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیروی می‌کنید). «سوره فرقان /۸»در این که لازمه‌ی سحر شدن پیامبر صلی الله علیه وسلم تأیید سخن ظالمان است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را به مردی سحر شده وصف کرده بودند، نیست. تردیدی وجود ندارد، چون آن‌ها ادعا می‌کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سخنانی که برایشان وحی می‌شود، جادو شده است. آنچه بر ایشان وحی می شود تصور آنها هذیان هایی مانند سخنان بی ربط افراد جادو شده است، مگر حکم قطعی همین است که: سحری که پیامبر صلی الله علیه وسلم شده بود بر هیچ چیز از وحی و عبادت‌ها تأثیر نگذاشت.

خوانندۀ محترم!

جادوگر و ساحر کافر است. زیرا الله تعالی می فرماید: «**نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاء ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاَ يعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَي مُلْكِ سُلَيمَانَ**» (بقره ۱۰۱-۱۰۲)«جمعی از اهل کتاب قرآن را پشت سر خود افگندند، گوئی آنان نمی دانند (که نام محمد صلی الله علیه وسلم در تورات و انجیل آمده است) و آنچه را که شیاطین در باره سلطنت سلیمان علیه السلام (افتراء و دورغ) بیان می‌کردند، پذیرفته و پیروی می کردند».

پروردگار با عظمت ما در این آیه به صراحت جادو را کار شیاطین معرفی کرده است، لیکن چون جن‌هایی همچون عفریت و دیگر شیاطین را خداوند تحت فرمان سلیمان علیه السلام قرار داده بود، و در آن زمان شیاطین کار جادو را انجام می‌دادند، اهل کتاب که در نهایت کفر و گمراهی بسر می‌بردند، جادو را به سلیمان علیه السلام نسبت دادند و گفتند: جادو کار سلیمان است. ولی چون جادو کفر است، و خداوند پیامبرش سلیمان علیه السلام را از ارتکاب جادو محفوظ داشته بود برائتش را اعلان فرمود: «**وَمَا كَفَرَ سُلَيمَانُ**» (سوره البقرۀ: ۱۰۲).«سلیمان مرتکب جادو نشد، زیرا جادو کفر است، و کفر از جانب انبیاء محال است» پس این آیت دلیل است که جادوگر کافر است و میفرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُواْ يعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ**» (سوره بقره ۱۰۲) «شیطان ها کافر شدند که به مردم جادو میآموختند».

در این جمله خداوند شیاطین را کافر دانسته، زیرا به مردم جادو می آموختند، پس دانسته می شود که آموزش جادو نیز از جمله کفر بحساب می آید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را یکی از مهلکات هفتگانه قرار داده اند، در حدیثی حضرت أبی هریره رضی الله عنه میفرمایند: «**اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالوا**: ما هی؟ یا رسول اللّه! قَالَ: **الشِّرْكُ بِاللّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقّ وَأَكْلُ مَالِ الْيتِيمِ وَأَكْلُ الرِّبَا وَالتَّوَلِّي يوْمَ الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ**» (بخاری)

«از هفت گناه مهلک پرهیز کنید. صحابه حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم، عرض کردند: ای رسول خدا آن گناهان چیست، فرمود: شریک‌گرداندن با خدا و جادو و قتل نفس که خداوند آن راحرام نموده است مگر به حق و خوردن مال یتیم وسودخواری و پشت‌کردن (فرارکردن) در روز جنگ و افتراءکردن بر زن‌های پاکدامن بی‌خبر (از افتراء) و مؤمن».

علاوه بر آیاتی که در سوره بقره بر کافر بودن سحر و حرمت تعلیم و تعلم سحر دلالت می‌کرد، و در جاهای مختلف دیگری کفر ساحر را نیز ثابت کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در این حدیث سحر را بعد از شرک قرار داده است. و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به خاطر بیم دادن مردم از ارتکاب آن انواع از جادو را معرفی نمودند.

امام نووی می‌گوید: «سحر عملی حرام و به اجماع علما از کبایر است. پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را جزو هفت گناه هلاک کننده انسان شمرده‌اند. برخی از اقسام سحر، کفر است و برخی دیگر کفر محسوب نمی‌شود اما در هر حال گناه کبیره است. اگر سحر و جادو متضمن گفتار و یا کردار کفرآمیزی باشد کفر است و گرنه کفر نیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی یادگیری و یاد دادن آن حرام است».(فتح الباری، ۲۲۴/۱۰.) برای معلومات بیشتر در مورد احکام ساحر به فتوای مراجعه کنید.

علمای اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه: (بر مریض جایز نیست که پیش فالگیران (کاهنان) که ادّعای دانستن غیب را می کنند و (مردم را بدین صورت به سوی خود فرا می خواند) برود تا بوسیلهٔ آنها مریضی خود را تشخیص بدهد. همچنانکه برای شخص جایز نیست، آنچه را که کاهنان او را خبر می دهند تصدیق نماید. زیرا آنها از روی شک و تردید از غیب سخن می گویند. یا آنها جن را احضار می کنند و بوسیله آنها بر آن چه که میخواهند استعانت می جویند و کار اینها کفر و ضلالت است چون که این ها ادعای امور غیبی را می کنند. امام مسلم(رحمه الله) در کتاب صحیحش روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می فرماید: «**مَن أتَي عَرّافاً فَسأَلَهُ عَن شَئ فَصَدّقَهُ لَم تُقبَل لَهُ صَلاةٌ أربَعِينَ يوماً**» (هر کس پیش عرّافی (عراف کسی است که جای گم شده و مال دزدی شده را نشان می دهد) رفته و از او در مورد چیزی بپرسد و آن را راستگو شمارد، تا چهل روز نمازی از او پذیرفته نخواهد شد).

ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که: «**مَن أتَي كاهِنَاً فَصَدّقَهُ بمَا يقُولُ فَقَد كفَر بمَا أنزَلَ عَلَي مُحَمّدٍ صَلّي الله عَلَيهِ وَ سَلّم**» (هر کس پیش فالگیری (کسی است که ادعای علم غیب می کند و بوسیلهٔ ستارگان مردم را از غیب خبر می دهد) برود و بر گفته هایش صحه بگذارد، او از آنچه که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده سرباز زده است. ابوداوود این حدیث را روایت کرده و اصحاب سنن اربعه آنرا تخریج کرده اند. (ابو داوود ۳۹۰۴.)

و از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**ليس منا من تطير أو تطير له، أو تكهن أو تكهن له، أو سحر له، وَ مَن أتَي كاهِنَاً فَصَدّقَهُ بمَا يقُولُ فَقَد كفَرَ بمَا أنزَلَ عَلَي مُحَمّدٍ**» (از ما نیست کسی که فال بگیرد، یا برایش فال گرفته شود یا مرتکب کهانت شود یا برای او کهانت انجام داده شود

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا ساحری بکند یا برایش ساحری کرده شود و هر کس پیش کاهنی رفته و بر گفته هایش صحه بگذارد به آنچه که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کفر نموده است.) (بزاز با سند قوی آنرا روایت کرده است).

در این احادیث دلیل کافر بودن کاهن و ساحر وجود دارد زیرا که آنها ادعای دانستن علم غیب می کنند. در حالی که این (اعتقاد وعمل) کفر محسوب می شود چرا که ساحر و کاهن جز با به خدمت گرفتن جن و عبادت کردن آن به هدف شان دست نمی یابند در حالی که آن کفر و شرک به خداوند پاک و منزه است و همچنین تصدیق کنندۀ آن نیز دچار کفر و شرک می شود و کسی که بدان معتقد باشد مانند آنان می باشد. و هر کس که بر این کارها مشغول شود و از آنها سحر و جادو بگیرد به تحقیق(خدا) ورسولش صلی الله علیه وسلم از او بیزار می شوند.

اقسام سحر:

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که: سحر عمل شیطانی و عبارت است از دود و دم ها و تعویذات شیطانی در جسم مسحور تأثیر می‌گذارد، و اسباب قتل و یا مریضی را فراهم می سازد، و یا بین زوجین و دوستان تفرقه ایجاد می‌کند، و تمام تأثیرات با قضا و تقدیر خداوند است. طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید:

«**وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ**») سوره البقرۀ: آیه ۱۰۲). (جادوگران نمی توانند به کسی آسیب رسانند، مگر به خواست خدا).

و خداوند پیامبر و بندگان مؤمن خود را دستور می‌دهد که به پروردگار سپیده دم از شر جادوگر پناه ببرند، و یکی از انواع جادو سحر تخییلی است که به ظاهر چیزی برای بینندگان پیدا می شود، ولی حقیتی ندارد، چنانچه قرآن می فرماید: «**سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ**» (سوره الأعراف: ۱۱۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و می فرماید: «**فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيهُمْ يخَيلُ إِلَيهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَي**» (سوره طه: ۶۶).

هنگامی که جادوگران ریسمان‌ها و عصاهایشان را انداختند، چنان به نظر حضرت موسی رسید که آنها تند راه می‌روند، این همان روش جادویی بود که حیله‌گران صوفی‌نما آن را انجام می‌دادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اقسام سحر:

علما ء سحر را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

اول: گره زدن و دم کردن، یعنی: خواندن وردها و طلسم‌هایی که جادوگر به وسیله (ضرر برسانند).

الله تعالی می فرماید: «**وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَي مُلْكِ سُلَيمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ**» «سوره بقره/۱۰۲»

(و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند، و به مردم سحر می آموختند).

دوم: با داروهایی که روی بدن، عقل، نیروی اراده و تمایلات فرد جادو شده تأثیر می‌گزارد. این همان چیزی است که خودشان به آن «عطف»: (ایجاد دوستی) و «صرف»: (ایجاد تنفر) می گویند عطف، این است که فردی را چنان شیفته و دل باخته (ی) همسرش یا زنی دیگر می گردانند که همانند حیوان در اختیار او قرار می‌گیرد و هر طور بخواهد بر او حکمرانی می‌کند. و صرف بر عکس این است و چنان روی بدن فرد جادو شده تأثیر می‌گذارد که او را ضعیف می‌گرداند تا جایی که نابود می شود و هر چیزی را بر خلاف واقعیت آن تصور می‌کند.

در باره ی کفر ساحر در میان علما اختلاف است: برخی می‌گویند کافر می‌شود و برخی دیگر می‌گویند کافر نمی‌شود. اما با توجه به اقسام سحر که ذکر کردیم حکم ساحر مشخص می‌گردد که هر کس به وسیله ی شیاطین سحر و جادو می‌کند، کافر می شود و هرکس به وسیله ی دارو جادو می‌کند کافر نمی شود، اما گناهکار می‌گردد.

راه مقابله برای دفع سحر:

راههای مقابله با سحر و جادو و حسد و چشم زدن و از قبیل مسائل، ذکر خداوند متعال میباشد از قبیل قرائت قرآن و اذکار شبانه روز و نماز خواندن سر وقت و همچنین ترک

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناه، مخصوصاً گناهان کبیره، زیرا هر شخصی را دو ملائکه محافظت میکند و اگر کسی ذکر خداوند را نادیده بگیرد و مرتکب گناه شود از آنها دفاع نخواهند کرد لذا شیطان و سحر و غیره میتوانند او را اذیت و آزار دهند، خداوند متعال میفرماید: «**لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَينِ يدَيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يغَيرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يغَيرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ**» (سوره الرعد ۱۱) (برای او (انسان) فرشتگانی است که به پیابی از روبرو و از پشت سر به فرمان خدا از او نگهبانی می‌کنند، در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد (از نعمت و عافیت) مگر اینکه آنها خود را (از طاعت خدا) تغییر دهند، و چون خداوند برای قومی بدی را بخواهد (یعنی آسیب و نابودی و عذابی را) پس هیچ برگشتی برای آن نیست) (هیچ برگردانی ندارد) و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست (که کار و بارشان را به سامان آورد و چون به سویش پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند).

بنابراین این آیه نشانگر اینست که بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته شده اند که او را مطابق آنچه که خداوند به ایشان فرمان داده است نگهبانی میکنند، به قولی، فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهبانی میکنند، به قولی دیگر، او را به امر خدا از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمیدارند.

اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر میآیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند، ولی تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است، و طبیعتاً هر کسی طاعت خداوند را ترک کند و به سوی گناه روی آورد این حفاظت ملائکه به امر خداوند از دست خواهد داد، لذا شیاطین و سحر و حسد و چشم زدن و غیره میتواند بر او مؤثر باشد.

اما در مورد سحر، صحیح نیست که حتماً باید برای یافتن آنها به شیاطین مراجعه کرد زیرا مراجعه به شیاطین توسط عرافین و کاهنان حرام است، بنابراین برای باطل کردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

سحر باید به دعاء و اذکار شبانه روز و تلاوت قرآن و نماز و رقیه شرعی روی آورد و گناه را ترک کرد تا شفا یابد.

رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم وکاهن:

سحر، اساساً دانش شگرف و شیطانی است که به امور خارق العاده شباهت دارد اما خود خارق العاده نیست چرا که اولاً آموختنی است و ثانیاً شخص جادوگر و مرتکب عمل جادوئی آخرین شخصی نیست که توانسته با توجهات و تلقینات شیطانی در مجاری عادت تصرف کند بلکه اشخاص دیگری هم با تعلیم می توانند به مانند او انجام دهند و جادوگر شخصی است که تحت تعلیم این علم شیطانی قرار گرفته و با الهامات و توجهات و اوراد طلسم های شیطانی اقدام به امور شبه خارق العاده می کند چرا که این اعمال شیطانی از درجه ی اعتبار از معجزه و کرامت که خداوند به بندگان صالح و برگزیده ی خود عطا می کند تفاوت دارد.

رفتن نزد جادوگران و ساحران منجم و کاهنین و مانند ایشان جائز نیست و سؤال کردن از آنها و تصدیق کردن آنان نیز جائز نیست و همچنین مداوا شدن نزد آنان با روغن زیتون و دیگر دواها نیز جائز نیست. پیامبر صلی الله علیه و سلم، از آمدن، سؤال کردن و تصدیق کردن (چنین افراد) نهی فرمودند، و همچنین به خاطر اینکه آنها ادعا دارند که علم غیب را می دانند و برای مردم دروغ می گویند و آنها را به سوی انحراف در عقیده فرا می خوانند.

در حدیث (صحیح) از پیامبر (اکرم صلی) الله علیه و سلم وارد شده که ایشان فرمودند: «کسی که نزد جادوگری برود و در مورد چیزی از او سئوال کند، نماز چهل شب او قبول نمی شود».

و همچنین پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که نزد جادوگر و یا کاهنی برود و آنچه که می گوید را تصدیق کند، به آنچه که بر محمدصلی الله علیه و سلم نازل شده کفر کرده است» و در جایی دیگر نیز می فرمایند: «کسی که جادو کند، یا به خاطر او

(c) ketabton.com: The Digital Library

جادو انجام بگیرد و یا بدفالی کند، یا به خاطر او بدفالی صورت گیرد، یا کهانت کند یا به خاطر او کهانت شود از ما نیست».

ودر این مورد احادیث زیادی وارد شده است.

تداوی که خداوند متعال آن را مباح قرار داده است، تداوی با رقیه (تعویذ) شرعی و دواهایی می باشد که در نزد افراد خوش عقیده و خوش سیرت مباح و جائز است و آن هم باید به مقداری باشد که کفایت کند و شکر خداوند متعال صورت گیرد. «و الله ولی التوفیق» (شیخ عبدالعزیز بن باز).

حکم کلی جادو و سحر:

عمل جادو و سحر شرعاً حرام می باشد که حرمت آن با نص قرآن و سنت به ثبوت رسیده است و یکی از گناهان کبیره می باشد. حتی برخی از افعالی که در سحر و جادو انجام میگیرند، به گونه (ای) هستند که باعث کفر می شوند.

در جادو معمولاً کلمات شرک‌آمیز و استعانت از شیاطین و جن ها به کار می رود؛ زیرا سحر و جادو زمانی تاثیر می گذارند که صاحب سحر و جادو، در خباثت و نجاست قولاً و فعلاً و اعتقاداً با شیاطین مشابه باشند.

به تصریح حدیث نبوی، بسیاری از سخنان کاهنان و جادوگران کذب محض می باشد. کسی که نزد کاهنی می رود و ازاو چیزی می پرسد، در حدیث به عدم پذیرش نماز چهل روزش تهدید شده است.

مفتی محمد شفیع عثمانی رحمه الله در تفسیر معارف القرآن۲۷۹/۱ در ذیل آیه «ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر» (سوره بقره:۱۰۲) می نویسد: اگر در جادویی از افعال کفرآمیز مانند استغاثه و استمداد از شیاطین استفاده شود، این سحر با(اجماع)کفر است. اگر تعویذی که ساحر می نویسد در آن از شیاطین و جن‌ها استمداد گرددد، حکم جادو را داشته و حرام است، و اگر الفاظ مشتبهی به کار رود که معنایشان معلوم نیست و احتمال استمداد از شیاطین و جن‌ها باشد، باز هم حرام است. اگر شخص معتقد بر این

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که ساحران در امور تصرف دارند این اعتقاد کفر است و شخص مذکور کافر است و همسرش از وی جدا می شود و باید فوراً توبه کرده و تجدید ایمان نماید.
(رد المختار: ۱۰۵/۵؛ فتح الملهم:۵۸۰/۲؛ الدرالمختار:۳۳۷/۶)نبع: فصلنامه ندای اسلام، شماره ۳۴، ۳۵.)

جزای ساحر در شرعیت اسلام:

ائمه ثلاثه (امام ابوحنیفه، امام مالک وامام شافعی) و نیز جمهور علماء به کیفر ساحر اتفاق دارند که باید کشته شود از او نخواهند که توبه کند.

هرگاه ساحربودن وی به اعتراف خودش یا به شهادت دو مسلمان ثابت شد، کشته شود و توبه اش پذیرفته نشود، زیرا ممکن است توبه اش ظاهری و نیرنگ باشد، ونیز ساحر زندیق است، و توبه زندیق پذیرفته نمی‌شود، چون اعتمادی نیست که توبه‌اش قلبی باشد باید کشته شود.

زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «**حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيفِ**» (روایت کرده ترمذی در (سنن)۵ / ۱۵۶، و طبرانی در الکبیر ۲ / ۱۶۱، و دارقطنی در (سنن) ۳ / ۱۱۴، و امام حاکم در مستدرک) ۴ / ۳۶۰، و بیهقی در السنن الکبری ۸ / ۱۳۶، همه ایشان از حدیث جندب رضی الله عنه).

این حدیث به طور مرفوع و موقوف با اسنادی صحیح روایت شده است که حد ساحرکشتن آن با شمشیر است، و از توبه چیزی بیان نشده است، بعضی علماء گفته اند که از ساحر توضیح بخواهند، اگر سحرش از نوع کفر نیست، از او جلوگیری شود، لیکن این فتوا درست نیست، زیرا انواع جادو با همکاری شیاطین و از راه کفر و شکر وصل می‌شود، و کفر محض می‌باشد. شاید آن عده از علماء که چنین فتوا داده اند به گمان‌شان به جز همکاری شیاطین و کفر و شرک راه دیگری هم برای جادو وجود دارد. خلیفه دوم اسلام حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه نیز بعد از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه طی حکمی به تمام (والیان) دستور داد تا مرد و زن جادوگر را بکشند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستور به توبه خواهی نداد. راوی می‌گوید: ما بنابر اجراء فرمان خلیفه مسلمین سه نفر را به قتل رساندیم. (مسند امام احمد ۱ / ۱۹۰، سنن ابی داود ۳ / ۱۶۵، سنن بیهقی ۸ / ۱۳۸). این فرمان را حضرت عمر رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار صادر فرمود: و هیچکس مخالفت نورزید، همچنین أم المؤمنین حفصه دختر گرامی حضرت عمر رضی الله عنه همسر پیامبر اکرم کنیز خود را به خاطر ارتکاب جادو به قتل رساند. (مؤطا امام مالک ۲ / ۸۷۱، مصنف عبدالرزاق صنعانی ۱۰ / ۱۸۱، ۱۸۰، و سنن بیهقی ۱۳۶/۸ / به روایت عبدالله بن عمر).

جندب بن عبدالله ابوجندب بن کعب ازدی یکی از اصحاب جلیل القدر کنیز جادوگری را در مجلس خلیفه با شمشیر کشت. (بخاری ۲ / ۲۲۲، از حدیث عبدالرحمن بن یزید و الطبرانی فی الکبیر ۲ / ۱۷۷، از حدیث ابی عثمان نهدی، و البیهقی فی سنن) ۸ / ۱۳۶، از حدیث ابی عثمان نهدی و سیر اعلام النبلاء للذهبی ۳/ ۱۷۶، ۱۷۷).

بنابراین روایات، امام احمد / می‌فرماید: قتل ساحر از سه تن از اصحاب پیامبر (حضرت عمر و دخترش حفصه و جندب) به روایت صحیح ثابت شده است. این روایات دلیل بر قتل و کشتن ساحر بدون توبه است، بلکه نسبت به قتل ساحر باید هرچه سریعتر اقدام شود، تا مسلمانان از شرش راحت گردند.

نمامی و سخن چینی:

نمام وسخن چین به شخصی اطلاق میشود که سخن شخصی را از یک نفر میشنود، وآنرا به فرد یا افراد دیگری انتقال میدهد که انتقال این حرف باعث مفارقت و قطع ارتباط دوستی آن دو فرد و یا افراد گردد در صورتی که پروردگار با عظمت ما امر به ایصال و ارتباط بین مسلمانان فرموده است ولی فرد سخن چین باعث قطع این ارتباط و فساد انگیزی بین افراد می گردد لذا پروردگار مامیفرماید «و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار» (و کسانی که قطع می کنند آ نچه را که پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد می کنند برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایشان است دوری از رحمت پروردگار و برایشان بدی سرای آخرت(که همان عذاب اخروی است) می باشد (سوره رعد، آیه ۲۵) و در آیه ای دیگر نیز در رابطه با روش برخورد با اینگونه افراد که به نوعی فسق آنان مبرهن است می فرماید: «ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین) اگر فاسقی خبری آورد تحقیق کنید و زود باور مکنید که از روی نادانی مردمی را به رنج اندازید (و) بعد هم پشیمان شوید.(سوره حجرات، آیه ۶) از گناهانی که کبیره بودنش، به واسطه وعده عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، سخن چینی است. همچنین چندین لفظ با سخن‌چینی مترادف و متشابه هستند. بطور مثال،نمیم، نمّامه، سعایت و قتّات.

پروردگار با عظمت ما در سوره مبارکه رعد می فرماید: «**وَ یقطَعونَ ما أمرَ اللهُ بهِ أن یوصلَ و یفسدونَ فِي الارضِ أولئکَ لَهُم اللعنهُ و لَهُم سوءُ الدارِ**» (و کسانی که قطع می کنند آنچه را پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد می کنند، برای ایشان است دوری از رحمت پروردگار و برایشان بدی سرای آخرت است یعنی عذاب اخروی».

و روشن است که نمّام معنی سخن چین، و کسی که حرفی را ازیک نفر درباره کسی شنیده و برای آن کس نقل می کند قطع کرده، آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد کرده، زیرا عوض این که بین مؤمنین ایجاد محبت و الفت نماید و اتحادشان را محکم سازد، نفرت و تفرقه و دشمنی ایجاد کرده است پس برای او است لعنت پروردگار و عذاب آخرت.

علل سخن چینی:

علمای علم اخلاق برای این صفت رذیله علل و عوامل متعددی بیان کرده‌اند که شخص را وادار به سخن‌چینی می‌کند. در ذیل به برخی از علل و عوامل آن اشاره می‌کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسادت و بد خواهی:

گاهی حسادت به دیگری در مقام یا مال یا شخصیت او، سبب می‌شود که فرد بدخواه او گردد و در صدد بر می آید که هر طوری شده لطمه و ضربه (ای) به او وارد کند و خوار و ذلیلش نماید. به دنبال این اندیشه می‌کوشد با خبرچینی و نقل گفتار و رفتار ناپسندی که او در حق دیگران گفته یا انجام داده وی را، خوار و بدنام گرداند و بالاخره منشأ بعضی از موارد سخن چینی حسد و رشک بردن است و لذا در روایات اسلامی حسد تباه کننده ایمان و نیکیها و موجب سلب آرامش و بدبختی دنیاو آخرت انسان معرفی شده است.

یکی دیگر از آفات زبان که از رذایل اخلاقی به شمار می رود و انسان را از راه خدا دور می سازد نمّامی و سخن چینی است.

قرآن عظیم الشان درنکوهش سخن چینی می فرماید: «**وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ**»؛ وای بر هر عیب جوی سخن چین.(سوره همزه آیه ۱) وباز می فرماید: «**هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَميمٍ**» از کسانی که بسیار عیب جو و سخن چین هستند پیروی مکن. (سوره قلم آیه ۱۱) و در آیه (۱۱ سوره قلم) می فرماید: «**عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنيمٍ**»؛ سخن چین کینه توز و پرخور و خشن و بد نام است) قرآن مجید از سخن چین به عنوان زنیم یعنی کسی که اصل و نسب روشنی ندارد نام می برد و این دلیل بر عظمت این گناه است.

سر انجام نمّام از دیدگاه قرآن:

قرآن عظیم به کسانی که با نمّامی و سخن چینی آتش کینه و عداوت را میان مردم برمی افروزند هشدار می دهد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید می کند، چنان که درباره یکی از همسران ابی لهب به نام امّ جمیل می فرماید: «**وَامْرأَتُهُ حَمّالَةَ الْحَطَبِ**» زن او: ابی لهب آن هیزم کش آتش افروز نیز اهل جهنم است. (سوره مسد آیه ۴)

امّ جمیل دختر حرب، خواهر أبو سفیان وعمه معاویه، یکی از زنان ابی لهب بود که از دشمنان سرسخت رسول الله صلی الله علیه وسلم به شمار می رفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به هر حال، چون أبولهب خود آتش افروز بود، زن او نیز فتنه انگیز بود و در این راه کوشش بسیار می کرد و تا آن جا که قدرت و توان داشت از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و سلم و اصحاب ایشان اخباری کسب می کرد و آن را به مشرکان و بت پرستان گزارش می داد و به همین جهت خدای متعال این گونه از وی به بدی نام می برد و او را مستحق آتش می داند و به طور کلی سر نوشت هر کس که نمّامی کند آتش دوزخ است.

سخن چینی یعنی این که انسان حرف های بعضی از مردم را به قصد ایجاد فتنه و فساد بین آن ها برای بعضی دیگر نقل کند؛ مانند این که نزد کسی برود و بگوید: فلانی به تو چنان و چنین گفت، تا این گونه بین مسلمین دشمنی ایجاد کند. سخن چینی و نمامی از گناهان کبیره است. در صحیحین از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «**أَمَا إِنَّهُمَا لَيعَذّبَانِ وَمَا يعَذّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يمْشِي بِالنّمِيمَةِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يسْتَنْزِهُ مِنَ الْبَوْلِ، قَالَ: فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقّهُ بِاثْنَينِ، ثُمّ غَرَسَ عَلَي هَذَا وَاحِدًا وَعَلَي هَذَا وَاحِدًا**» «این دو نفر عذاب داده می شوند اما نه به خاطر گناه بزرگی، اما یکی از اینها سخن چینی می کرده است و دیگری از ادرار خود پرهیز نمی کرد و خود را از آن پاک نمی کرد، راوی می گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم شاخه ی تری از درخت خرما خواست و آن را دو قسمت کرد، و هر قسمت آن را روی یکی از آن دو قبر گذاشت. گفتند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «**لَعَلّهُ أَنْ يخَفّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ ييبَسَا**» امید است تا وقتی که این دو شاخه خشک نشده است، الله تعالی عذاب آنان را تخفیف دهد» (بخاری ۲۱۸ و مسلم ۲۹۲)

از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «**لَا يدْخُلُ الْجَنّةَ قَتّاتٌ**» (سخن چین وارد جنت نمی شود) (بخاری ۶۰۵۶ و مسلم ۱۰۵) بنابر این مؤمن باید از سخن چینی پرهیز و دوری نماید. اما زیان های سخن چینی برای فرد سخن چین، همین عذاب و هشدار سختی است که در حدیث فوق بیان شده است. ضرر سخن چینی برای جامعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

این است که باعث جدایی و تفرقه بین مردم و ایجاد فتنه و فساد میان آن ها می شود. یکی از گناهانی که در دین مبین اسلام بسیار مزمت شده است نمامی در سخن چینی است به نحوی که این عمل به قدری قبیح است که فاعل آن در روایات بدترین افراد در امت اسلام وامم دیگر شناخته شده است.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ الناس

سوره ناس در «مدینه» نازل شده و دارای ٦ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴿٤﴾ الَّذِي يوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴿٥﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ﴿٦﴾

ترجمه آیات:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**قل اعوذ برب الناس**»(١) بگو پناه می برم به پروردگار مردم

«**ملك الناس**»(٢) فرمانروای مردم

«**اله الناس**»(٣) معبود مردم

«**من شر الوسواس الخناس**»(٤) از شر وسوسه گر نهانی

«**الذی یوسوس فی صدور الناس**»(٥) که در دل مردم وسوسه می کند

«**من الجنة و الناس**»(٦) چه آنها که از جنس جن هستند و چه آنها که از جنس انسانند.

معلومات مؤجز:

«**سورۀ ناس**» ازجمله سوره های مکی است و دارای (١)یک رکوع، و(۶) شش آیت، و(٢٠) بیست کلمه، و(٨١) هشتاد ویک حرف، و(٢۵) بیست وپنج نقطه است.

قابل تذکر است: هستند مفسرینی که، سورۀ «**الناس**» را از جمله سور ه های مدنی می شمارند.

سورۀ «**الناس**» آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سورۀ «**فاتحه**» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست

(c) ketabton.com: The Digital Library

آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می شود.

تعدادی از مفسرین سور (**الناس والفلق**) را بنام «**معوذتین**» مسمی نموده اند، طوریکه از فحوی هر دو سوره معلوم می شود که هر دو سوره، دارای یک بحث اند که درهر دو سوره پناه جستن به الله تعالی از شر است.

اگر در فحوی سورۀ متذکره کمی دقت بعمل اید، به وضاحت درخواهیم یافت که سورۀ «**الناس**» را شرح سورۀ «**الفلق**» درمی یابیم درسورۀ الفلق از«دمندگان درعقد ها» بحث بعمل آمده و د ر سوره «**الناس**»«از کسیکه در سینه های مردم وسوسه ایجاد می کنند» بحث شده است.

در سوره» **فلق**» پناه خواستن از آفات ومصایب دنیا ذکر گردیده و در سوره «الناس» نسبت به پناه جستن از آفات اخروی تاکید بعمل آمده است، و هم چنان که مفهوم لفظ «شر» در سوره «فلق» بیان گردید که شامل آلام وموجبات آلام هردوهست، در سوره الناس از شر چیزی، پناه خواسته شد که سبب تمام گناه هاست، یعنی وساس شیطان وآثار آن، وچون ضرر آخرت شدید تر است، بنابر این، بر تاکید آن قران کریم به این سوره ختم کرده شد.

محتوا کلی سوره ناس:

محتوی کلی این به یک اصلی واقعی اشاره نموده می فرماید که اگاه وبیدار باشید که انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی قرار دارد، و شیاطین جن و انس سعی دایمی شان را بخرچ می دهند که، در قلب و روح انسان نفوذ کنند، هر قدر که مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه های شیاطین شدیدتر میشود، تا او را از راه حق منحرف سازد.

بناءً در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر عالم بشریت دستور می دهد که از شر همه وسوسه گران به الله پناه ببرید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پناه ببرند از شر وسوسه گران خناس «**الَّذِي يوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ**»، به الله که هم پروردگار مردم است، هم پادشاه مردم، و هم اله مردم.

پروگرام ونقشه فعالیت شیطان در این مدت اینست که فعالیت ونقشه کاری خویش با مخفی کاری ومکاری آنجام میدهد، در زیاتر از اوقات طوری پیش می اید که شیطان در گوش انسان حضور می یابد ومسایل را با ذهن او خطور میدهد که انسان فکر می کند که پلان ونظریه خود او است وازدرون جانش جوشیده و همین مسئله باعث اغوا و گمراهی در پوشش هدایت می شود.

انسان نباید انتظار داشته باشد که شیاطین را در لباس خودشان ببیند؛ بلکه همیشه آنها قسمتی از حق را با قسمتی از باطل می آمیزند تا بر مردم مسلط شوند.

بنابحث کلی سوره ناس تعلیم واموزش انسان است، این سوره به انسان می اموزاند که: انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی قرار دارد. و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح انسان خانه کنند، انسان باید در طول حیات خویش هوشیار وبیدار باشد.وحتی در خواب هم راه مبارزه به شیطان را نباید فراموش کرد.

علماء میفرمایند هدف کلی شیطان خناس اینست تا انسان را از راه حق منحرف کند.

تفسیر سوره ناس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

«**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**»(۱) بگو: پناه می برم به پروردگار مردم به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حقّ) مردمان.

بیضاوی می‌گوید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به خداوند از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می‌شود و به بشر مخصوص می باشد.

«**ملک الناس**»(۲) و پناه می‌برم به »ملک مردم» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی ای تام و سلطه ای بی رقیب و لایتناهی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**اله الناس**»(۳) و پناه می برم به «**اله مردم**» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملک (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

«**من شر الوسواس الخناس**»(٤) پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ «**از شر وسوسه‌گر**» که شیطان «**خناس**» است.

وسواس یعنی وسوسه گر، یعنی دائم در مقام وسوسه است، خستگی و ماندگی ندارد، به اصطلاح خستگی ناپذیر است و خناس یعنی آن دشمنی که مرتب ورود و خروج دارد به سرعت می آید و شما وقتی دفعش می کنید به ظاهر پنهان می شود و زمانی که فکر می کنید که دیگر پنهان است مجدداً وارد می شود مثل اینکه شما یک کسی را از یک در آن بیرون می کند، و او از در دیگر دوباره داخل می شود،چون اصل در معنای خناس به معنای جمع شدن و عقب رفتن است که کنایه از این است که شما زمانی که متوسل به الله می‌شوید، اسم الله را می‌آورید و تکیه بر الله می کنید شیطان فرار می‌کند زمانی که شما غافل می‌شوید و یک لحظه غفلت می کنید شیطان دوباره حاضر می‌شود و این مرتب در واقع غیبت و حضور دارد، ورود و خروج دارد، عقب نشینی می کند و تهاجم می ورزد. بنابراین در خناس بودن شیطان اختفا و ظهور به صورت توام وجود دارد، معمولاً کلمه خناس به معنای اختفا وارد شده است در واقع می‌خواهد بگوید، بگو من از شر وسوسه‌گر شیطان صفتی که از نام الله می گریزد و پنهان می شود به خدا پناه می برم و اصولاً پروگرام شیاطین همین رقم است، شیاطین همیشه از غفلت های انسان ها استفاده می‌کنند به مجرد اینکه انسان غافل می‌شود آنها حاضر می شوند، به مجرد اینکه انسان متنبه می شود و به خدا پناه می برد و متذکر می شود به آیات الهی آنها غایب می شوند چون آنها نمی توانند با حضور الهی دیگر دوام بیاورند.

بعد می فرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**الذی یوسوس فی صدور الناس**»(۵) «آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می افگند» علیرغم اینکه می گوید **مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ**، حکایت از عملکرد شیطان می کند ولی موکد شده به **الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ** و«یوسوس» فعل مضارع است، فعل مضارع حکایت از استمرار و همیشگی آن عمل را دارد. او مرتب به کار وسوسهٔ انسان ها مشغول است و در سینه های مردم نفوذ می‌کند یعنی ممکن است به ظاهر شما آن را نبینید و حضورش را به صورت فیزیکی احساس نکنید ولی او در درون انسان به وسوسه گری و انحراف افگنی خودش مشغول است.

«**من الجنهٔ و الناس**»(٦) «چه از جن و چه از انس» شیطان جن (چنان‌که گذشت) در سینه‌ها و دلهای مردم وسوسه می‌افگند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دلهای مردم بدین‌گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفقی نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می افتد که شیطان جنی با وسوسه خود در دل وی می افگند. به قولی: ابلیس چنان‌که در دلهای انسان وسوسه می افگند، در دلهای جنیان نیز و سوسه می افگند.

این مطلب را اینجا اضافه می کنیم که از نظر آیات قرآن کریم ابلیس از خاندان جن است و جن موجودی است که از حواس ما پوشیده و پنهان است.

بنابراین شیطانِ جنی و اینکه جنود شیطان از جنیان باشد یک مسئلهٔ طبیعی است در صورتی که در این سوره مبارکه خدای تبارک و تعالی از نوعی شیطان از تبار انسان ها با ما سخن می گوید می فرماید: **مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ**، این به چه معنایی است؟ این به این معنا است که اگر انسان سر سپردهٔ شیطان بشود عملاً تبدیل به شیطانی از شیاطین می گردد. دیگر برای شیطان فرقی نمی‌کند که جنود او از هم نوع ها و از هم جنس‌های به ظاهر خودش باشد از جنس جنیان باشد چنان که او لشکری از جنیان را در اختیار دارد یا حتی بتواند عده ای از انسان‌ها را در راه وروش خودش بیاورد و از آنها به عنوان انحراف افگنی استفاده بکند. و ما نیز باید به الله پناه ببریم از عوامل انحرافی که در اطراف ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. چه از هم جنس‌های خودمان باشد و چه به ظاهر موجوداتی که ما آنها را نمی بینیم اما وسوسۀ آنها را در روح و روان خود احساس می کنیم.

اوصاف سه گانۀ خداوند (ج) در سورۀ ناس:

در سورۀ «الناس» بر سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه های شیطانی، برنامه های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملاً قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ بجائی نمی رسد.

با گفتن (رب الناس) اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند، و خود را تحت تربیت او قرار می دهد.

با گفتن «ملک الناس» خود را ملک او می داند، و بنده سر بر فرمانش می شود.

و با گفتن «اله الناس» در طریق عبودیت او گام می نهد، و از عبادت غیر او پرهیز میکند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤ من باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه گانه سه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری، و سه وسیله نجات از شر وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند.

موضوعات قابل بحث در این سوره:

موضوعات قابل بحث در این سوره استعاذه وپناه بردن به الله است:

تعریف استغاثه:

استغاثه به معنای طلب کمک در حالت سختی و شدت است

(c) ketabton.com: The Digital Library

انواع استغاثه:

استغاثه بر دو نوع می باشد:

الف: استغاثه در عالم اسباب:

استغاثه درعالم اسباب اینست که مثلاً انسان در حالت سختی قرارمیگیرد، ودر این حالت از مخلوقات که توان وامکانات کمک دارند، طلب کمک میگردد.این کمک خواستن در امور خیریه وامور شر هر دو اتفاق می افتاد.

الله جل جلاله فرموده است: «**وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ**»: «در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.»

ب: استغاثه در عالم مافوق اسباب:

استغاثه در عالم مافوق اسباب اینست که انسان در آن کار توانایی نداشته باشد، بنابراین انسان مومن آنرا از الله جل جلاله درخواست می کند، چنانچه رسول گرامی اسلام، درعالم اسباب لشکری را تهیه نموده و به جنگ بدر آماده شد، اما از اینکه تعدادشان کم بود، بنابراین به بارگاه الهی استغاثه نمود، تا لشکرش را پیروزی ونصرت نماید.

«**إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَةِ مُرْدِفِينَ**» (سوره انفال/۹):

«(به یاد آورید) زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد».

صحیح مسلم از حضرت عمربن خطاب (رضی الله عنه) روایت می کند: که در روز بدر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مشرکین نظر نمود که تعداد شان به هزار تن می رسید، واصحاب وی ۳۱۳ نفر بودند، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رو به قبله نموده، سپس دستانش را دراز نموده به پروردگار خویش ندا میداد: «**اللَّهُمَّ أَنْجزْ لِى مَا وَعَدْتَنِى اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِى اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِى الأَرْضِ**» (حدیث شماره ۴۶۸۷ صحیح مسلم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام بخاری روایت می کند که ابن عباس (رضی الله عنهما) می گوید: (روز بدر) نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم) که زیر سایبانی قرار داشت، فرمود: «خدایا! از تو می خواهم که به عهد و پیمانت، وفا کنی. خدایا! اگر این گروه از مومنان در اینجا به هلاکت برسند کسی دیگر در زمین تو را به یکتایی نمی پرستد.»

در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت :ای رسول خدا! نزد پرودگارت بسیار اصرار نمودی، بس است.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می گفت: «**سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ**»: یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و می گریزند. بلکه موعدشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است.

امام طبرانی روایت می کند که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم منافقی بود که مردم را اذیت می کرد، بعضی ها گفتند که برویم به رسول الله صلی الله علیه وسلم از این منافق استغاثه کنیم، نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: استغاثه به من جایز نیست، بلکه به الله استغاثه می شود. (و روی الطبرانی بإسناده عن عبادة بن الصامت أنه کان فی زمان النبی - صلی الله علیه وسلم – منافق یؤذی المؤمنین، فقال بعضهم فقوموا بنا نستغیث برسول الله – صلی الله علیه وسلم – من هذا المنافق، فقال النبی – صلی الله علیه وسلم: (إنه لا یستغاث بی، و إنما یستغاث بالله)

استعاذه (پناه جستن):

الله (جل جلاله) به مسلمانان تعلیم داده است که همیشه به الله پناه بجویند، (فاستعذ بالله) (**قل اعوذ برب الفلق**) (**قل اعوذ برب الناس**) بنابراین یک مسلمان در هنگام پناه جستن می گوید: (**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**) پیامبران الهی نیز به الله پناه میبردند «أعوذ بالله أن أکون من الجاهلین» به الله پناه می جویم که از جمله ی جاهلان باشم (سوره البقرة: ۶۷) «**وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ**» و من به پروردگار خود و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگباران کنید. (سوره الدخان: ۲۰) معاذ الله (سوره یوسف: ۲۳) «**ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین**» گفتند.... وقرآن این رجوع شان را برای ما بیان میکند، چرا؟ برای اینکه ما هم اولاد آنان هستیم باید در وقت لغزش ها به بارگاه الهی پناه بریم.

ابراهیم (علیه السلام) که پدر پیامبران است او نیز درهنگام ضرورت به بارگاه الهی رجوع می کند، «**رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَينِ لَكَ**».

حضرت عیسی علیه السلام نیز دعا به بارگاه الهی نموده می گوید که «**ربنا أَنزِلْ عَلَينَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاء تَكُونُ لَنَا عِيداً لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيرُ الرَّازِقِينَ**» (سوره المائده/۱۱۴)

حضرت موسی علیه السلام نیز مشکلات و درد های خود را به بارگاه الهی تقدیم می نماید «**وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِي الْحَياةِ الدُّنْيا رَبَّنَا لِيضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلاَ يؤْمِنُواْ حَتَّى يرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ**» (سوره یونس/۸۸)

عادت مشرکین قریش در پناه جستن:

در عصر قبل از بعثت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) کسانی بودند که:

۱- به جنها پناه می بردند «**وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الإِنسِ يعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا**» (سوره الجن/۸ (ومردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند).

۲- بعضی از مشرکین به مجسمه های انسانهای خوب پناه می بردند مثل لات، منات، هبل وغیره.

۳- بعضی از مشرکین حبشه به قبرهای شخصیت های نیک پناه برده آنرا سجده گاه خود ساخته بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴- بعضی از مشرکین به درختان پناه می بردند، آنرا مبارک می دانستند «فعن أبی واقد اللیثی قال: «خرجنا مع رسول الله (صلی الله علیه وسلم) إلی حنین ونحن حدثاء عهد بکفر، وللمشرکین سدرة (درخت خار دار را گویند.) یعکفون عندها وینوطون بها أسلحتهم، یقال لها ذات أنواط، فمررنا بسدرة، فقلنا: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعل لنا ذات أنواط کما لهم ذات أنواط، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: الله أکبر، إنها السنن، قلتم والذی نفسی بیده کما قالت بنو إسرائیل لموسی: «**اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ**» (سوره الأعراف: ۱۳۸)، لترکبن سنن من کان قبلکم» (سنن الترمذی تحت شماره (۲۱۸۰) وگفته است که حدیث صحیح میباشد.).

۵- بعضی ها به مهره ها، چوب ها، سنگ ها، تار وغیره پناه برده، برای بند نمودن نظر از این چیزها استفاده می نمودند.

این همه درس ها برای اینست که انسان در هنگام مشکلات به الله جل جلاله پناه ببرد، بی بی مریم که یک دختر موحد و یکتا پرست بود در هنگام ملاقات با ملائکه که او را در نخست نمی شناسد میگوید «**قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيا**» (سوره مریم /۱۸ «(مریم) گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می برم».

اکنون سوال مطرح میشود که آیا کسانی هستند که به غیر از پناه جستن به بارگاه الهی به کسان دیگری پناه برند، بلی کسانی هستند که عقیده ی قرآنی ندارند، توحید در قلب شان جا نگرفته است، از طرفی دیگر خود قرآن در مورد مشرکان چنین می گوید که به غیر از الله به کسان دیگری پناه می جستند. ...آیات قرآن از زبان جن ها برای ما چنین می گوید که جن ها گفتند: «**وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الإِنسِ يعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا**» (سوره الجن) «و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند» «وخود شان بیان کردند که این اشخاصی که به جنها پناه می بردند، بجز این که برای شان تشویش ایجاد کند کاری دیگری نمی کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در عصر امروزی هم کسانی هستند که به نزد فال بین ها رفته و به آنان پناه می برند، و یا اینکه این جادو گران وفال بین ها آنان را به کسانی دیگری مثل جن ها پناه می دهند، در تعویذ های شان نام های جن ها را می نویسند، و شیطان هم از جن بود «**إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**» (سوره کهف/۲۹) بنابراین آنان به اسلوب جدیدی کارهای همان کسانی را که قرآن آنان را به بدی یاد نموده است تکرار می کنند، منتهی به اشکال و انواع دیگر.

امروز کسانی هم هستند که به اشخاص پناه می برند، شما در تمامی قرآن بخوانید دریک صفحه ی قرآن هم نیست که یک پیامبری به ملائکه ای پناه برده باشد، ویا اینکه پیامبری به پیامبر قبلی خود پناه برده باشد، و یا یک آیه قرآنی امر نموده باشد که در مشکلات تان به شخصی پناه ببرید ولی متاسفانه امروز بسیاری از اشخاص هستند که به اشخاص بزرگوار پناه می برند، این اشخاص درست است که شخصیت های عالی هستند، ولی پناه بردن به آنان در هنگام مشکلات، مخالف دعاهای تمامی پیامبر ان است، مخالف اعوذ بالله است، ما اگر از شیطان پناه می بریم به رحمن پناه می بریم، همان گونه که پیامبران همیشه به بارگاه الهی پناه می بردند، ما اگر از درد و رنج پناه گاهی می خواهیم فقط به بارگاه الهی رجوع کرده مانند پیامبران (ربنا) می گوییم.

دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان:

علماء میگویند میتواندشمن، انسان، انسان دیگر ویا هم میتواند دشمن انسان شیطان باشد. پروردگار با عظمت ما در مورد مبارزه ومقابله با دشمن به نکات از قبیل: حسن خلق، مدارات، ترک انتقام وحوصله مارا غرض ارام ساختن این دشمن توصیه فرموده است، و اگربا این تدبیر از دشمنی دست نه برداشت، همانا راه جهاد وقتال را دستور فرموده است. ولی مقابله در مقابل دشمنی باشیطان فقط وفقط استعاذه وپناه جستن به الله توصیه گردیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن کثیر در مقدمه تفسیر خویش سه آیه از قرآن در پیرامون این مطلب نوشته است که در آنهااز این دو دشمن یادآوری شده برای دفاع از دشمن انسانی به حسن خلق، عدم انتقام همراه با حسن سلکوک رهنمایی فرمود، ودر برابر با دشمن شیطان به استعاذه تلقین نمود، ابن کثیر فرموده است که: در کل قرآن همین سه آیه در پیرامون این مطلب آمده اند: یکی این است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (سوره اعراف آیه ۱۹۹) این تدبیر در برابربه کار خیر وچشم پوشی از بدی است.

سپس در برابردشمن شیطان فرمود: «**وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**» (سوره مؤمنون آیه ۹۶) وحاصل این پناه جستن به خداوند است، آیه دوم، نخست برای معالجه دشمن انسانی فرمود: «**ا دْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ لسَّيِّئَه**» (سوره مؤمنون آیه ۹۶) یعنی بدی را به وسیله نیکی دفع نمایید، سپس در برابر با دشمن شیطان فرمود: (**وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وأعوذ بك رب أن يحضرون**) (سوره المؤمنون آیات ۹۷ و۹۸) یعنی پروردگار من به تو پناه می جویم از تعرض شیاطین واز این که پیش من حاضر گردند.

آیۀ سوم این که برای دفاع از دشمن انسانی فرمود: «**ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَمِيمٌ**» (سوره فصلت آیه ۳۴) یعنی شما بدی را به نیکی دفع نمایید، واگر چنین بکنید مشاهده خواهید کرد که دشمن شما دوست مخلص شما خواهد بود، سپس در برابر با دشمن شیطان فرمود: «**وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**» (سوره فصلت آیه ۳۶) اینها تقریباً همان الفاظ هستند که در سوره اعراف برای دفع از دشمن شیطانی آمده بودند، وحاصل آن این که مقابله با آن بجز استعاذه راه دیگری ندارد. (ابن کثیر)

در این سه ایه علاج دشمن انسانی، عفو گذشت وحسن سلوک نشان داده شد، زیرا فطرتاً انسان همینطوراست که با حسن سلوک واحسان مغلوب می گردد، وکسانی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلاحیت را از دست داده شریر النفس قرار گرفته اند معالجه آنها در آیت دیگری به جهاد وقتال نشان داده شده است، زیرا آنها دشمن علنی هستند با وسایل علنی در مقابله می آیند، لذا توان نیروی آنها با نیرو دفع کرد، بر خلاف شیطان لعین که طبعاً شریر است، عفو وگذشت واحسان با او تاثیر ندارد، تا او از شرارت خود بازآید، ونه می توان با او به ظاهر با جهاد وقتال مبارزه نمود، این دونوع تدبیر نرم وگرم فقط در برابر با دشمن انسانی می توانند به کار گرفته شوند، ودر برابر با شیطان به کار نمی آیند، لذا علاج آن فقط با پناه خواستن از خدا ومشغول شدن به ذکر الله می تواند باشد، که در تمام قرآن به تلقین شده وقرآن به پایان رسیده است.

چرا شیطان ملقب به خناس شد:

لغوین در مورد کلمه «خنّاس»می نویسند که «خناس» صیغۀ مبالغه از مادّۀ «**خنوس**» گرفته شده و به معنای جمع شدن و عقب رفتن است، بنابر علتی شیطان ملقب به «خناس» شد زیرا در هنگامی که نام پروردگار گرفته می شود، شیطان عقب نشینی می کند.

علماء می فرمایند که: شیطان را از این جهت به خناس ملقب نموده که به طور مداوم انسان را وسوسه می کند، و به محضی که انسان به یاد الله مشغول گردد، خود را پنهان ومخفی کرده، وبه محض اینکه، انسان از ذکر الهی غافل گردد، شیطان عرض وجود نموده وبه وظیفه خناسی خویش میپردازد.

گروپ خناسان:

در مورد اینکه «وسواسان خناس» تنها یک گروپ ویا هم اشخاص وافراد معینی هستند ویا هم که تنها در انسانها تنها خناسان وجود دارد ویاهم این گروپ در جنیات فعال اند ؟ در جواب باید گفت که گروپ خناسان در یک گروپ ویا هم در یک لباس نیستند، بلکه خناسان در میان جن و انس پراکنده هستند، خناسان در هر لباس و هر جماعتی وگروپی یافت می شوند، وسعت تقسیم این گروه در جماعت مختلف ودر لباس ها والوان مختلف به ما انسانها می آموازند که ما انسانها باید مراقب دسایس وتوطیه های شان باشیم وباید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیطان وسیطره آن بر انسان:

زیاتر وقت در ذهن انسان سئوال خطور میکند که چگونه پروردگار با عظمت ما مخلوقی را خلق نموده است که ازبدو خلقت در دشمنی وعداوت با انسان قرار دارد.ووجود آنرا بخاطر اینکه از شر آن درامان بمانند از بین نمیبرد.

در جواب این سوال قرآن عظیم الشان در (آیه ۲۷ سوره: اعراف) با زیبای خاصی جواب داده ومیفرماید: «اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته دشمنی که هیچ گونه موازنه قوا با او ندارد به هر کجا بخواهد می رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ ها حرکت می کند!

آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟!

در جواب این سؤال خداوند (ج) می فرماید: «ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی ایمان قرار دادیم» (**إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لایؤْمِنُونَ**».یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب انسانهای که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته اند، ندارند، و یا به تعبیر دیگر درایه متذکره این فهم به وضح میرساند که: گام های اولی از طرف خود انسان برداشته میشود، و اجازه ورود به جسم انسان برای شیاطین از طرف خود انسان صادر میگردد، این بدین معنی است که هیمن است که اجازه ورود را به شیطان اعطا میکند، وبعد از موافقت انسان شیطان امکانات را می یابد که خود را به مرز های روح انسان برساند وآنرا در اشغال کامل خویش در آورد.

بناًء انعده از انسانها که اجازه ورود به شیطان نمی دهد، شیطان قدرت نفوذ برچنین انسان را ندارد.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «**إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُون**» «تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده اند و کسانی که او را پرستش می کنند. «در سوره «نحل» آیه ۱۰۰ می

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانیم: همچنان در آیه ۴۲ سوره «حجر» این موضوع را بار دیگر مطرح ومیفرماید: «**إِنَّ عِبادي لَيسَ لَکَ عَلَيهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوينَ**» (تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند).

در این هیچ جای شکی نیست که ما شیطان وملازمین شانرا نمی بینیم، ولی انسانهای اگاه و بیدار میداند که چون به وسواس شیطان خناس مبارزه کند وبه چه قسم جلوی نفوذ آنرا بگیرد.

توبه گمراهان استجابت نمیگردد:

توبه در لغت «**توبه**» و «**توب**» به معنای رجوع و بازگشت است.

راغب در مفردات خود مینویسد: «توب» به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرت‌خواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص عذرخواه می‌گوید: فلان کار را نکرده‌ام یا می‌گوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که می‌گوید:آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و بار دیگرتکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع اخر بحیث توبه شناخته میشود.

توبه در اصطلاح:

توبه کلمهٔ عربی است، در اصطلاح شرع، بازگشت از گناه و ترک آن است.

(راغب) مینویسد: «توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده‌است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خوانندهٔ محترم!

همانطوریکه از فهم لغوی واصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده وتصمیم است بلکه این تصمیم واراده باید در عمل انسان ظاهر گردد ونشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد هماناانجام واجبات و ترک محرّمات است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان ونادم شود و درصدد جبران آن براید، ووسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشان میفرماید توبه اشخاصیکه از طی دل پشیمان ونادم گردد ودر عمل به اصلاح خویش بپردازند مورد استجابا ت در بار پروردگار قرار میگیرد. «اِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا»(سوره: بقره آیه ۱۶) در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول می‌کند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمی‌کند.

پروردگار با عظمت ما دروازه های توبه را تا به روز قیامت باز گذاشته است، اگر خدا ناخواسته دروازه های توبه بسته شود، انگیزۀ تکامل از بین می‌رود، انسان به تباهی، فلاکت و در نهایت امر به سقوط وبد بختی بزرگی مواجه میگردد. بجز از توبه هیچ راه برای نجات انسان باقی نمی ماند.

ولی هستند انسانهای که بادرنظرداشت این همه انظار ها وهوشدار ها به جهالت خویش پا فشاری مینمایند وغرق در گمراهی اند واز خالق خویش نه تنها انکار مینمایند بلکه با تمام حیله وشرارت شیطانی خویش مصروف گمراهی سایر انسانها می باشند.وبا وقاحت دست به تبلیغات شرکی میزند.

پروردگار با عظمت در سوره نساء آیات ۴۸ و۱۱۶ میفرماید: «**اِنَّ اللّهَ لاَ یغْفِرُ اَن یشْرَکَ بِهِ وَیغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یشَاء وَمَن یشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَي اِثْمًا عَظِیمًا**.» (بتحقیق الله نمی آمرزد شرک آوردن با اورا ومی آمرزد پایین تر از آنرا برای هرکس که بخواهد می آمرزد وآنکه بخدا شرک آورد پس بتحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است).

وباز میفرماید: «**اِنَّ اللّهَ لاَ یغْفِرُ اَن یشْرَکَ بِهِ وَیغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یشَاء وَمَن یشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِیدًا**.» بتحقیق الله نمی آمرزد شرک آوردن بااورا ومی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمرزد پایین تر از آنرا برای هرکس که بخواهد وآنکه شریک برای خدا قائل شود پس بتحقیق گمراه شده گمراهی دوری».

مشرکین وگمراهان دشمنی به دین و خدمتگاران آنراوظیفهء خویش گشتانده و به جز فتنه، کدورت و عداوت چیزی دیگر دربرنامهای زندگی شان نیست اینها قبل از همه برخود ظلم میکنند تا برعلیه دیگران جفا و تهمت.

در هدایات وارشادات دین مقدس اسلام با تمام وضاحت بیان وپیش بینی گردیده است که: توبه انسانها که تحریف کنندگان آیات الهی واحادیث نبوی ومنکرین اعتقادات دینی اند و بدعت‌گذاران در دین اند ویا تمام کسانی که موجب گمراهی مردم می‌شوند، قبول نمی گردد.

این نوع اشخاص شامل لطف پروردگار نبوده ومانند فرعون در جهالت غرق وبه غضب الهی گرفتار میگردند.

ولی خواننده محترم! در این جا شک نیست که گناه هر چه باشد، با توبه پاک می شود، عفو عمومی و فراگیر، پیام مهم آیه‌ای از قرآن مجید است: «**قُلْ یا عِبادِیَ الّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیَ أَنْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَت اللهِ اِنّ اللهَ یغْفِرُالذُنُوبَ جَمِیعاً**» بگوای بندگان من که بر خود ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نا امید نشوید که خدا همه گناهان را خواهد بخشید.» (زمر: آیه ۵۳)

مگر توبه آنعده افراد یکه یا بدون درک حقایق و نادانی و ابعاد انحرافی شان و یا عمداً خود گمره اند وتوسط زبان وقلم خویش به گمراهی سایرین مشغول اند مورد استجابات قرار نگرفته وبلاخره دردنیا شرمسار ودر اخرت در جهنم و لعنت پروردگار برسر شان خواهد بود.

طوریکه قبلاً یاداور شدیم، قرآن عظیم الشان در مورد مشرک و مبلغین افکار شرکی، کفری و الحادی میفرماید که پروردگار از همه گناهان می‌گذرد ولی از گناه شرک نمی گذرد: «**اَنّ اللهَ لایغفر أنْ یشرک به و یغفر ما دون ذلک لَمن یشأ**؛ خداوند شرک را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی بخشد و کم‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد میآمرزد». (سوره نسأ آیه۱۱۶.) تعدادی از علما ء بدین عقیده اند که: درالفاظ آیات توبه مفاهیم عمومیت دیده میشود و به اصطلاح شامل حال همه انسانها میگردد که در موضع، شرک را نیز در برمیگیرد ومیگویند، مشرکین نیز شامل این حکم میگردند طوریکه میفرماید: «**وَهُوَ الّذِي يقْبَلُ التّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ**؛ او است که توبه را از بندگانش می پذیرد» (سوره شوری آیه ۲۵.).

در جواب باید گفت که در این جا ی شک نیست که: این آیه و سایر آیات دیگرکه شامل احکام توبه اند، بخشوده شدن شرک در پرتو توبه نیز می‌باشد. پس منظور از عدم عفو مشرک، عدم پذیرش توبه وی نیست، بلکه هدف آن است که برخی از گناهان، بدون توبه نیز براثر رحمت گسترده خدا، با راه هایی مانند انجام کار های نیک، و ترک گناه کبیره بخشوده می شوند، ولی هرگز شرک در قلمرو این رحمت خاص قرار نمی‌گیرد، زیرا مشرک هیچ گونه شایستگی برای نزول رحمت پروردگار را ندارد. البته بخشیده شدن در پرتو توبه یک امر بدیهی است. کسانی که در صدر اسلام به دین می‌گرویدند و پیامبر اسلام آنان را می‌پذیرفت، مشرک بودند. پس توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را میشوید.

تو به فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطرقبول نشد که ایمان اوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانیکه فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود واز طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین وگناهکاران وگمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی بیان میدارد: «**حَتّى اذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنّهُ لا اِلهَ اِلاّ الّذِى آمَنَتْ بِهِ بَنُواِسْرائيلَ وَ أَنا مِنَ الْمُسْلِمينَ**؛ هنگامی که غرقاب دامن

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰.) به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «**آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبلُ وَ كُنْتَ مِنْ الْمُفْسِدِينَ**؛ اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش ازاین طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرارد اشتی؟!»

خوانندۀ محترم!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می فرماید: «**وَ لَيسَتِ التَّوْبَةُ لِلّذِينَ يعْمَلُونَ السَّيئاتِ حَتَّى اِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قالَ اِنّى تُبْتُ الْآنَ**؛ برای کسانی که کارهای سؤ انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسأ: آیه ۱۸)

با وجوداینکه میدانیم شرع در عبادات به نقل است نه به عقل اما منطق ساده و عام فهم سخن هم درین است که پاداش و اجر الهی در انتخاب است. در صورتیکه راه انحراف را پیموده و دیگر راه بارگشت و فرصت خوبی نیست و آخرین فرصت به لاچاری انتخاب توبه میکند درین صورت منطق سخن نیز چنین است که توبه قبول نه شود. چنین منطق در برابر رضا و ارادهء الهی با وجود تمام گناهان ممکن است مورد عفوه و گذشت قرار گیرد (ان شاء الله تعالی). البته این آیه با مفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است.

پروردگارا! مارا از توبه گذاران واقعی قرار ده و مارا از گمراهی نجات ده. آن شخصیکه درهمه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری ازتمام این فتنه وفساد است که بروی میبنند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر

(c) ketabton.com: The Digital Library

برمیگردد. بهترین راه مراجعه به خود اعمال وکردار خود و مصداق این آیۀ قرانی عمل کردن امکان دیگر برای ما انسانها وجود ندارد. بر ما است تا با تمام صداقت دعا نموده و بیان بداریم: «**رَبّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنَا وَ اٌنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنّ مِنَ الْخاسِرِينَ**؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

شیطان خبیث:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گامهای (راه) شیطان، پیروی نکنید! بخاطر اینکه او دشمن آشکار شماست.»(سوره بقره، آیه ۱۶۸) اکثریت مطلق علماء زبان شناسی بدین عقیده وباور اند که «شیطان» اصلاً کلمه ای عربی است و از ماده «شطن» مشتق شده است. شطن به معنای دور شدن است و به هر متمرد یاغی وباغی اعم از انس و جن و حیوانات که باشد، خطاب (شیطان) برایش کرده میشود. ولی «شاطن» به معنای خبیث است و به ابلیس و ذریه (خانواده) و اعوان (مساعدین) او به مناسبت همان تمرد و عصیانگری و خباثت و وسوسه گری، شیطان خبیث اطلاق گردیده است.

این کلمه به آنعده از انسانهای که با شیطان همدستی و همکاری میکنند در قرآن عظیم الشان بنام شیطان خطاب شده است. (و اذاخلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم) (سوره بقره آیه: ۱۴) (و منافقان زمانیکه با شیاطین خود خلوت می کنند، می گویند ما با شما هستیم) ویا هم طوریکه قرآن عظیم الشان در سوره انعام آیه ۱۱۲) میفرماید: (و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن) (و همچنین برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم از شیطانهای انس و جن).

کلمات «الشیطان» و «الشیاطین» و «شیطاناً» بیشتر از (۹۰) بار در سوره های مختلفی از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. که در همه موارد از: شیطان به عنوان دشمن و بدخواه انسان یاد آوری بعمل آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در رویات آمده است که: شیطان به طور طعن آمیز میگوید:پروردگارا! بندگانت تورا دوست دارند، ولی با آنهم نافرمانی تو را می کنند. ولی بر عکس مرا دشمن خویش می شمارند ولی از من فرمانبرداری میکنند.

میگویند در مقابل جواب داده میشود: من عفو کنم فرمانبری آنان را از تو، به خاطر دشمنی که با تو دارند، و ایمان آنان را می پذیرم اگر چه مرا فرمانبری نکردند به دوستی که با من دارند.

برخی از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن:

اولین صفت:

که برای شیطان خبیث در قران عظیم الشان داده شده است همانا دشمنی سرسخت شیطان به انسان واولاده انسان است. (ان الشیطان للانسان عدو مبین) (همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است) (سوره یوسف آیه: ۵)

دومین صفت:

که برای شیطان در قرآن داده شده است همانا صفت: اغواگری،دسیسه بازی گمراه کننده شیطان است: (قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین) (شیطان گفت: به عزت تو قسم که همه آنها را اغوا خواهم کرد.(سوره ص آیه: ۸۲)

سومین صفت:

شیطان در قرآن همانا صفت زشت وبدی تکبر وغرور است: «**یعِدُهُمْ وَ یمَنِّیهِمْ وَ ما یعِدُهُمُ الشَّیطانُ إِلاَّ غُرُوراً**؛» (شیطان به آنها وعده‌های دروغین می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد.» (نساء/۱۲۰). همچنین رجوع کنید به آیات: (ابراهیم/۲۲، حشر/۱۷-۱۶، اسراء/۶۵-۶۴، انفال/۴۸)

اصولاً یکی از نام های شیطان در قرآن، «غَرور» است.

«**غَرُور**»

«غَرُور» صیغه مبالغه «غُرور» و در اصل به معنای کسی یا چیزی است که بسیار «خدعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

کار» و «نیرنگ باز» باشد: «**یا أَیهَا النَّاس إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ**؛» مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را بفریبد.» (سوره فاطر/۵؛ همچنین، سوره لقمان/۳۳)

«**ینادُونَهُمْ أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قالُوا بَلی وَ لکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْأَمانِي حَتَّی جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ**؛» (در روز قیامت) منافقین اهل ایمان را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: بلی، ولی شما خود را به هلاکت افگندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان الله فرا رسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.» (سوره حدید/۱۴).

اگر به نیرنگ وفریب شیطان در داستان حضرت آدم علیه السلام نظر اندازیم در می یابیم که: شیطان، با روانشناسی ماهرانه ای و با دست گذاردن بر روی دو میل قدرتمند که در نهاد انسان وجود دارد (یکی میل جاودانگی و دیگری میل قدرت طلبی)، به او وعده ای دروغ داد و دستگاه محاسباتی حضرت آدم (ع) را مورد هدف قرار داد:

«**فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیطانُ لِیبْدِي لَهُما ما وُورِي عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَکُونا مَلَکَینِ أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدِینَ. وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَکُما لَمِنَ النَّاصِحِینَ**؛ سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم!»(سور ه اعراف/۲۱-۲۰)

«**فَوَسْوَسَ إِلَیهِ الشَّیطانُ قالَ یا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلی شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یبْلی**؛» ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟»(طه/۱۲۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اینگونه است که خداوند می فرماید: «**فَدَلاَّهُما بِغُرُورٍ... وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ**؟» و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرودآورد... و پروردگارشان آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (سو ره اعراف/۲۲)

چهارمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان اعمال انسانها را در نظر انسانها زیباء و بطور زینت جلوه داده، واز همین طریقه میخواهد انسانها را از راه راست واز راه حق دور ومنحرف سازند: (**و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل**) (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان زینت داد پس آنها را از راه حق باز داشت.) (سوره: نمل آیه ۲۴).

پنجمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان انسانها را همیشه امر به فحشاء و گناه می کند:

«**الشَّيطانُ يعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ**؛

شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر میکند، ولی خداوند وعده «آمرزش» و«فزونی» به شما می‌دهد، و خداوند قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده‌های خود، وفا می‌کند.)» (بقره/۲۶۸)

ششمین صفت:

شیطان در قرآن اینست با اینکه: شیطان حیله گر و مکار است ولی کید وحیله او ضعیف است: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» (همانا کید و حیله شیطان ضعیف است) (سوره نساء آیه: ۷۶).

هفتمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان باعث فراموشی می شود: «فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان» (من ماهی را فراموش کردم و آن را از یاد من نبرد مگر شیطان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره: کهف آیه: ۶۳). (فانساه الشیطان ذکر ربه) (شیطان ذکر خدا را از یاد او برد.) (سوره: یوسف آیه: ۴۲).

هشتمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان ذریه دارد و تولد تناسل دارد: (افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدوّ) (آیا او (شیطان) و ذریه او را اولیاء خود قرار می دهید در حالی که آنها برای شما دشمن هستند) (سوره: کهف آیه: ۵۰).

نهمین صفت خیرخواه نشان دادن:

یکی از شیوه های مکاری شیطان اینست که در دستگاه محاسباتی انسان نفوذ میکند، و بدین ترتیب خود را برای انسان خیرخواه جلوه می دهد. بطور مثال مکاری شیطان درباره حضرت آدم (ع) بود. «**فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيطانُ لِيبْدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَكُونا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ**؛» سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم!» (سوره اعراف/۲۱-۲۰).

از جمله «وسوس له» - با توجه به حرف «لام» که معمولاً برای نفع و فائده می‌آید - چنین استفاده می‌شود که شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت، در حالی که در جمله «وسوس الیه» چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی «**نفوذ مخفیانه**» در قلب کسی است.

خواننده محترم!

اعتماد به دشمن و در دام لبخند ها و وعده‌ها و حمایت های آنها افتادن نیز آسیب بزرگ دیگری است که انسان باید از آن بر حذر باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشمن را باعلاماتش در هر لباسکه باشد، باید شناخت و از کید او که در مواردی در پسِ ظاهرِ دوستی و کمک پنهان می شود، باید مردم را اگاه ساخت.

پروردگارا ما را از شر شیطان خبیث و الرجیم نگاه دار، پروردگارا ما از شر شیطان به تو پناه میبریم.

هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان:

قرآن عظیم الشان طوریکه قبلاً تذکر دادیم در آیات متعددی از شیطان به عنوان دشمن آشکار انسان نام برده و می فرماید: ان الشیطان للانسان عدو مبین؛ «**شیطان دشمن آشکار انسان است**.» و در هشداری دیگر می فرماید، بنی آدم شیطان شما را فریب ندهد آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.

قرآن عظیم الشان به انسان هشدار میدهد وبرای انسان همیشه زنگ خطر را به صدا در می آورد می فرماید: «هر کس شیطان را به جای خداوند به عنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری وبزرگی را مرتکب خواهد شد.».

همچنان قرآن در باره پیروان شیطان میفرماید: «هر آینه جهنم را از تو و بندگانی که از تو پیروی کنند پر خواهم کرد.» در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود و آن اینکه با توجه به این همه هشدار های قرآنی وبا وجود همه هشدار های که توسط آنبیا و علماء که در مورد پیامدهایی خطر ناک شیطان خبیث صورت میگیرد چرا انسان ها به این هشدارها بی توجه هستند؟

در جواب باید گفت: که این بی توجهی انسانها در چند عامل ذیل خلاصه میگردد:

عامل اول:

نفوذ شیطان آنچنان مخفی وتحت پلان دقیقی مخفی کاری در انسان صورت میگیرد، که انسان فکر می‌کند این خود اوست که چنین تصمیمی را گرفته است و دشمنی کسی را احساس نمی کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامل دوم:

فوری نبودن نتایج پیروی از این دشمن خطرناک. این بدین معنی است که اغلب انسانها که از نفس اماره و شیطان پیروی میکنند، چنان فوری نیست که انسان با چشیدن طعم تلخ آن در برابرش مقاومت ورزد.

عامل سوم: لذت گرایی افراطی که در نتیجه قوای مقاومت را از انسان سلب میکند.

عامل چهارم: تنوع و انعطاف پذیری شگفت انگیزی که در شیطان وجود دارد از جمله عوامل تاثیرپذیر انسان از پرگرام های شیطان است. با در نظر داشت که شیطان در قرآن عظیم الشان بحیث دشمن آشکاری انسان معرفی گردیده است.

چرا پروردگار به شیطان اجازه و سوسه را داده است؟

قبل از اینکه بجواب سؤال بپردازم میخواهم کمی به عقب برگشته و داستان را از دید قرآن عظیم الشان بطور مختصر از اوال آغاز کرد.

زمانیکه شیطان به علت نافرمانی از درگاه الهی شیطان رانده شد، از پروردگار مهلت خواست و خداوند هم تا وقت معینی به او مهلت داد و شیطان پس از گرفتن این مهلت اظهار داشت: که فرزندان آدم را وسوسه خواهد کرد و آنها را وادار به انجام کارهای بد خواهد نمود.قرآن در آیات (۳۶ تا آیات ۴۰ سوره حجر) در مورد چنین میفرماید: «**قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم قال رب بما اغویتنی لأزینن لهم فی الارض و لأغوینهم اجمعین الاّ عبادك منهم المخلصین**». (شیطان (گفت: پروردگارا تا روزی که مبعوث میشوند به من مهلت بده خداوند گفت: تو از مهلت داده شده گانی تا روز وقت معین. شیطان گفت: پروردگارا به سبب اینکه تو مرا گمراه نمودی، (اعمال فرزندان آدم را) برای آنها زینت خواهم داد و همگی آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص تو را.

در جواب سؤال میتوان گفت: خداوند انسان را آفرید و به او اختیار و آزادی انتخاب داد به طوری که انسان در انتخاب خیر و شر آزاد است او می تواند راه انبیاء را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در پیش گیرد و به سعادت ابدی دست یابد. وهم میتواند از خدا وند و پیامبر فاصله بگیرد و به گناه و معصیت و شرّ روی آورد.

در این میان خداوند با ارسال پیامبران و کتب آسمانی، انسان را به سوی خیر وسعادت دعوت کرد لازم بود نیرویی هم باشد که انسان را به سوی شر و بدیها دعوت کند تا آزادی انسان در اختیار و انتخاب از بین نرود و او برسر دو راهی قرار بگیرد آنگاه با انتخاب راه درست، کمال خود را به ثبوت برساند. باید به دقت گفت که این امتحان و انتخاب کار و ضرورت بنده است.

بنابراین، وسوسه های شیطان برای افراد باایمان نه تنها زیانبخش نیست بلکه باعث تکامل بیشتر آنهاست و انتخاب راه خدا با وجود وسوسه های شیطان، بسیار ارزشمند است و افراد با ایمان با مبارزه با وسوسه های شیطان به مراتب بالایی از کمال میرسند.

اساساً وجود دشمن، انسان را آماده تر و قویتر می سازد و او را وادار می کند که از تمام امکانات خود استفاده کند و در عزم و اراده خود ثابت قدم باشد.

ضمناً توجه کنیم که وسوسه شیطان در حد الزام و اجبار نیست و شیطان هرگز نمی تواند و اجازه ندارد که انسان را به ارتکاب گناه و معصیت مجبور کند. کار او تنها وسوسه است و شخص با ایمان وقتی چند بار با آن مبارزه کرد دیگر مخالفت با آن کار دشواری نخواهد بود. طوریکه قرآن عظیم الشان این مطلب را درسوره نحل (آیات ۹۹ – ۱۰۰) با زیبای خاص خویش چنین بیان میدارد: «**انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطنه علی الذین یتولونه**» (همانا شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل کردند، تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند.).

همچنین قرآن در جای دیگر از زبان شیطان نقل می کند که در روز قیامت در جواب کسانی که شیطان را مسؤل گمراهی خود می شمارند، خواهد گفت: «**و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلو مونی و لو موا انفسکم**»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سوره ابراهیم آیه: ۲۲) (مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و شما مرا اجابت نمودید پس مرا مذمت نکنید بلکه خود را مذمت کنید.)

خلاصه اینکه وسوسه شیطان الزام آور نیست و همین وسوسه گری هم موجب پیشرفت و تکامل مؤمنان است.

در خاتمه دعا میکنیم:

پروردگارا! ما رااز وسوسه های شیطان رجیم، واز اعمال شیطانی، خبیثانه وابلیسانه آن، واز فریب های شیطان مکار، «الذی یوسوس فی صدور الناس، واز شر وسوسه گران خناس،در حفظ وامان خود داشته باش.

پروردگارا! از شر شیطان خبیث به تو پناه میبریم وبه بانگ رسا اعلام میداریم:

«**قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات فی العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.**» (الهی ما به تو که پروردگار سپیده صبح هستی پناه میبریم، پناه میبریم از شر مخلوقات واز شر شب تار که فرا رسد، واز شر جادوگرانی که در گره ها دمند، واز شر هر حاسد که حسد ورزد.).

پروردگارا! تو رحمان ورحیم وبخشنده ای ! لطف ومر حمت را از بند ه گناهکارات در یغ مفرما. آمین

دفع وسواس شیطان:

در حقیقت وسوسه مریضی خطرناکی است و از توطئه های شیطان برای انسان است، شیطان می خواهد با وسوسه انسان ها را در تنگنا قرار دهد و آنها را گمراه کند و از طاعت الهی باز دارد. از این رو خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم دستور داده است که از این وسوسه به خدا پناه ببرد و در این مورد سوره کاملی نازل کرده است:

«**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ(١) مَلِكِ النَّاسِ(٢) إِلَهِ النَّاسِ(٣) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ(٤) الَّذِي يوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ(٥) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ(٦) (سوره الناس)**

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیطان انسان را وسوسه می کند و در مورد مؤمنان وسوسه اش شدید است، وسوسه با دو چیز علاج می شود:

۱- مؤمن نباید به این وسوسه توجه کند؛ بلکه قاطعانه آن را از خود دفع کند؛ چون وسوسه از شیطان است و به او ضرر نمی رساند.

۲- به ذکر خداوند متعال مشغول شود، شیطان از او دور می شود، از این رو خداوند در مورد شیطان می گوید: (**الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ**) یعنی وقتی که انسان از ذکر پروردگارش غافل می شود شیطان به سراغش می آید و او را وسوسه می کند، وقتی که انسان پروردگارش را یاد کند شیطان از او دور می شود. نصحیت من به سؤال کننده و امثالش این است که این دو کار را انجام دهد.

۱- به وسوسه توجه نکند و تحت تأثیر آن قرار نگیرد آنگاه وسوسه به اذن خدا دور خواهد شد؛ چون وقتی انسان به آن توجه کند بیشتر میشود و شیطان به انسان مسلط می گردد.

۲- به کثرت به ذکر خدا و تلاوت قرآن عظیم الشان مشغول شود، و از شیطان به خدا پناه ببرد. آیۀ الکرسی و معوذتین (سوره فلق و ناس) را بخواند و تکرار کند، با این کارها به اذن خدا وسوسه اش دور خواهد شد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (۷۵۱هـ ـ ۸۱۲ ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

۲- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری ـ محل نشر: احمد جام ـ افغانستان

۳- تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل ازکردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجری، وفات ۱۳۹۹هجری).

سال نشر: ۱۳۸۴ ش، مکان نشر: تهران – ایران ناشر: احسان.

٤-تفسیر المیسّر:

تألیف: دکترعایض بن عبدالله القرنی(اول جنوری ۱۹۵۹م مطابق ۱۳۷۹هجری)

انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ

٥- تفسیر کابلی

مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه

مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه

ترجمه: جمعی از علمای أفغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

٦- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال ۵۱۶ هـجری قمری) (ناشر دار احیا التراث العربی ۱۴۲۰ ق ۲۰۰ م بیروت ـ لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

۷- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(۵۱۰ هجری/ ۱۱۱۶میلادی ـ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم ، سال نشر: ۱۴۲۳ – ۲۰۰۲ م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

۸-البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (۶۵۴-۷۴۵ق)مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.

سال نشر: ۱۴۳۱ هجری- ۲۰۱۰م

۹- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیۀ، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:

ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.).

۱۰- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال ۷۹۱ هـ) در قرن هفتم هجری

(c) ketabton.com: The Digital Library

این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸م) دار إحیاء التراث العربی- بیروت – لبنان بچاپ رسیده است.

۱۱- تفسیر الجلالین «التفسیرالجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا ۱۹۹۶م.

ناشر: مؤسسۀ النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

۱۲- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن -تفسیر طبری:

محمدبن جریر طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد ویا (۸۳۹ ـ ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفۀ، محل نشر: بیروت لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدۀ سوم قمری است.

۱۳- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی ۷۴۱ق)

(ناشر: شرکۀ دار الأرقم بن أبیالأرقم، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

١٤-تفسیر صفوۀ التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود ۱۹۳۰ م) این تفسیر در سال ۱۳۹۹ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهم‌ترین و معتبرترین کتب

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

۱۵- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبۀ الریاض الحدیثه بالریاض).

١٦- تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال ۱۳۸۷ هـ).

سال نشر ۱۴۰۸ق یا ۱۹۸۸ م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

۱۷- تفسیر الجامع لاحکام القرآن -تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمدالانصاری القرطبی (متوفی سال ۶۷۱ هجری)

سال نشر: ۱۴۲۷ ـ ۲۰۰۶ م، الناشر: مؤسسۀ الرسالۀ)

۱۸- تفسیر معارف القران:

مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: ۱۳۷۹ هـ محل چاپ کتابخانه ملی ایران.

۱۹-تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاءالدین علیبن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ ومتوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

سال نشر: ۱۴۲۵ ـ ۱۴۲۵ محل نشر: دار الکتب العلمیۀ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۰- روح المعانی(آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (۱۲۱۷ – ۱۲۷۰ق) سال نشر: ۰۱ینایر ۲۰۰۷ محل نشر، ادارة الطباعة المنیریة تصویر دار إحیار التراث العربی.

۲۱ـ جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵– ۱۵۰۵م)
مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشریف ۱۴۲۶ هـ المدینه المنوره

۲۲- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَجّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (۲۴۱ هجری ـ ۳۱۱ هجری ۸۵۵ ـ ۹۲۳ ـ میلادی)

۲۳-تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر:«المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بودهمؤلف آن:أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: ۵۴۲هـ) سال نشر: سنة النشر: ۱۴۲۲ — ۲۰۰۱،دار ابن حزم.

۲٤-تفسیر قَتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری(۶۱هـ– ۱۱۸ هـ ۶۸۰– ۷۳۶م)

تاریخ نشر: (۱۹۸۰/۰۱/۰۱) محل نشر: عالم الکتبوی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در بارهٔ او میگوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفهٔ جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

سال نشر ۱۴۱۸ق یا ۱۹۹۸م: ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان نشر: بیروت.

۲۵- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل»مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری(۲۷ رجب ۴۶۷ ـ ۹ذیحجه ۵۳۸ هـ)

این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التُراث العربی.

۲۶- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد ۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری در بغداد (۲۱۸ ـ ۳۰۱ هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱ م ـ محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

۲۷- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیهٔ الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است.

سال ومحل طبع: بالمطبعهٔ العامرهٔ الشرفیهٔ سنهٔ ۱۳۱۸ هجریهٔ.

۲۸- فیض الباری شرح صیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۹- صحیح مسلم – و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرۀ بن بردزبه بخاری (۱۹۴ ـ ۲۵۶ هجری)

۳۰-سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.

سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳ م، محل نشر قاهره ـ مصر موسسه دار السلام

۳۱-تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (۵۴۴ هـ ۶۰۶ هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

۳۲-تفسیر سّدی کبیر:

تفسیر سّدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، متوفای۱۲۸هجری قمری ازمردم حجاز است که درکوفه زندگی میگرد. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است.

«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» میگوید: سدّی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳۳-تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف:ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ ـ ۵۴۱ هجری)

۳٤- تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاءالدین حیسنی

۳۵- کتاب حاشیهٔ محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی ـ زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیهٔ

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر- مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر -نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی- تعداد صفحات: ۸جلد

۳٦- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و درسال ۵۰۲ هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمهٔ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیهٔ الوعاهٔ ۲ / ۲۹۷، وأساس التقدیس صفحه ۷.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیوگرافی مختصر
امین الدین «سعیدي- سعید افغاني»
مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان
و مسؤل مرکز کلتوری دحق لاره-جرمنی

مولاناامین الدین «سعیدي- سعید افغاني» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید«سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸)در قریه خیر آباد عمرزائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب دهزیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه(رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر وعلوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. درسال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات وکلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت ودر سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دومسیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال(۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷)م دوباره به کشور مراجعت نموده وبحیث مدیر امور شرق میانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال(۱۹۸۹)م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر «تریبولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده ودر سال (۱۹۹۲)م

(c) ketabton.com: The Digital Library

به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر ودر این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد.
«سعيدي- سعيد افغاني» متاهل بوده وچهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی والمانی تسلط دارد. وهمچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعيدي- سعيد افغاني» مسؤلیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان ومسؤلیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده وایمان، سال (۱۹۹۹م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن ونبوت،سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- غازی مولوی عبد المجید، سال (۲۰۰۸م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- حیله دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵ م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- تفسیر احمد تفسیر شریف جزء سی ام(۳۰)

آدرس: **Mailing Address In Germany:**
Mr. A. Saidi – Wiettlsbacher Str.۳۴ , ۵۰۳۲۱ – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحیم

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.
We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.
Sura e Al-Fateha I., ١-٦
And,
Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad, his family, his companions and his ummah.

Dear reader,
This is Volume ٣٠ of «Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan Persian).
This updated version of the commentary is compiled by Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.
This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:
The language has been updated and simplified. Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.
Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.
In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.
The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Such narrations have been cited from authoritative sources, scholars and historians and references are provided.
Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.
We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect.His book, The Holy Qur'an is also perfect.In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"
Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library